

ترجمہ کتاب : تاریخ ما بعد الظلمہ

نویسنده : شہید سید محمد عذر

ترجمہ : حسن سجادی پور

پیش کشی
سید محمد عذر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقديم به ساحت مقدس حضرت مولانا
صاحب الزمان ارواحنا له الفداء

تاریخ پس از ظہور

شہید آیت اللہ سید محمد صدر

ترجمہ: حسن سجادی پور

Sadr, Muhammad

صدر، محمد، ۱۹۴۳-۱۹۹۸ م

تاریخ پس از ظهور / نویسنده: محمد صدر؛ ترجمه: حسن سجادی پور. -- تهران: موعود عصر (عج)، ۱۳۸۴. ۵۶۴ ص.

ISBN 964-6968-78-3 : ۶۰۰۰۰ ریال

عنوان اصلی: تاریخ مابعدالظهور.
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. م. ح. م. دین بن الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲. دولت جهانی، ۳. حکومت دینی، ۴. مهدویت، ۵. آخر الزمان. الف. سجادی پور، حسن، ۱۳۴۸، مترجم، ب. عنوان. ۲۰۴۱ ت ۴ ص / BP ۵۱ / ۳۵ / ۲۹۷ / ۹۵۹ ۱۳۸۴

۸۴-۱۸۱۶۰

کتابخانه ملی ایران

تاریخ پس از ظهور

نویسنده : شهید آیت الله سید محمد صدر
ترجمه : حسن سجادی پور
ناشر : موعود عصر (عج)
سال و محل نشر : تهران، ۱۳۸۴
شابک : ۹۶۴-۶۹۶۸-۷۸۳
شمارگان : ۳۰۰۰
چاپخانه : پیام
لیتوگرافی : موعود
نوبت چاپ : اول
قیمت : ۶۰۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵؛ تلفن: ۸-۶۶۹۵۶۱۶۷

فهرست مطالب

| | |
|----------|---|
| ۱۱..... | مقدمه مترجم |
| ۱۵..... | مقدمه مؤلف |
| ۳۳..... | بخش اول: نشانه‌ها و مقدمات ظهور |
| ۳۵..... | گفتار اول: مبانی کلی ظهور |
| ۳۷..... | فصل اول: ظهور امام مهدی <small>علیه السلام</small> و برنامه کلی الهی |
| ۴۱..... | فصل دوم: تأثیرات غیبت کبری در دوران پس از ظهور |
| ۵۳..... | فصل سوم: شرایط و نشانه‌های ظهور |
| ۵۸..... | زمان ظهور به اعتبار نشانه‌ها |
| ۶۱..... | فصل چهارم: نگاه امام مهدی <small>علیه السلام</small> به هستی، زندگی و قانون‌گذاری |
| ۶۱..... | الف) دین امام <small>علیه السلام</small> |
| ۶۸..... | ب) مذهبی که امام <small>علیه السلام</small> از میان مذاهب مختلف اسلامی برمی‌گزیند |
| ۷۸..... | ج) موضع امام <small>علیه السلام</small> در برابر نژادپرستی |
| ۸۴..... | د) نظام حکومتی امام <small>علیه السلام</small> |
| ۸۹..... | فصل پنجم: برنامه الهی برای دوران پس از ظهور |
| ۹۲..... | ارتباط دو برنامه الهی |
| ۹۳..... | اصول کلی برنامه پس از ظهور |
| ۹۵..... | مشکلات بر سر راه تأسیس دولت جهانی |
| ۱۰۱..... | گفتار دوم: حوادث نزدیک به زمان ظهور |
| ۱۰۷..... | فصل اول: پدیده‌های طبیعی |

| | |
|-----|---|
| ۱۰۷ | ۱. گرفتن خورشید و ماه |
| ۱۱۱ | ۲. هول و هراس و صدای آسمانی |
| ۱۱۴ | ۳. ندا |
| ۱۲۲ | ۴. بارندگی های پی در پی |
| ۱۲۵ | فصل دوم: نشانه های اجتماعی |
| ۱۲۵ | ۱. دجال |
| ۱۲۵ | الف) دجال و امت اسلامی |
| ۱۲۷ | ب) ارتباط دجال و مسیح <small>علیه السلام</small> |
| ۱۲۹ | ج) ارتباط دجال و حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۱۳۱ | ۲. یاجوج و ماجوج |
| ۱۳۷ | چگونگی مرگ آنها |
| ۱۴۰ | ۳. سفیانی |
| ۱۵۳ | ۴. نفس زکیه |
| ۱۶۳ | بخش دوم: حوادث دوران ظهور و برپایی دولت جهانی امام <small>علیه السلام</small> تا وفات آن حضرت |
| ۱۶۵ | گفتار اول: معنای ظهور و ... |
| ۱۶۹ | فصل اول: معنا و چگونگی ظهور |
| ۱۷۹ | فصل دوم: زمان ظهور |
| ۱۹۱ | فصل سوم: سخنرانی امام مهدی <small>علیه السلام</small> در بین رکن و مقام |
| ۲۲۵ | فصل چهارم: یاران امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۲۳۱ | اهمیت و جایگاه اصحاب |
| ۲۳۱ | تعداد اصحاب |
| ۲۳۳ | چگونگی ورود اصحاب به مکه |
| ۲۳۶ | ملیت و زبان اصحاب |
| ۲۴۹ | مشکل قانونی اقامت در مکه |
| ۲۵۳ | ویژگی های یاران امام <small>علیه السلام</small> از دیدگاه روایات |
| ۲۶۱ | فصل پنجم: دستاوردهای قیام امام <small>علیه السلام</small> |
| ۲۶۷ | گفتار دوم: فتح عادلانه جهان |
| ۲۶۹ | فصل اول: نقطه آغازین حرکت |
| ۲۷۵ | فصل دوم: گستره حکومت امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۲۸۳ | فصل سوم: ضمانت های پیروزی امام مهدی <small>علیه السلام</small> |

| | |
|----------|---|
| ۲۸۷..... | قسمت اول: ضمانت‌های موجود در دوره پیش از ظهور..... |
| ۲۸۷..... | شکست نظام‌های حکومتی..... |
| ۲۹۰..... | ضعف و سستی دولت‌های هم‌عصر با ظهور..... |
| ۲۹۱..... | جنگ جهانی..... |
| ۲۹۶..... | وجود شماری کافی از یاران مخلص..... |
| ۳۰۶..... | ویژگی‌های شخص امام <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱۸..... | قسمت دوم: ضمانت‌های موجود در دوران پس از ظهور..... |
| ۳۱۸..... | اصل غافل‌گیری..... |
| ۳۲۰..... | وحشت و هراس در دل دشمنان..... |
| ۳۲۴..... | ویژگی‌های دیگر یاران امام <small>علیه السلام</small> |
| ۳۲۴..... | عنایت امام <small>علیه السلام</small> به مشترکات مذاهب اسلامی..... |
| ۳۲۷..... | یاری فرشتگان..... |
| ۳۳۱..... | فلسفه و چرایی یاری فرشتگان..... |
| ۳۳۵..... | فصل چهارم: چگونگی فتح جهان..... |
| ۳۳۵..... | جنگ سفیانی با امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۳۳۹..... | ریشه کنی منحرفان..... |
| ۳۵۲..... | زمان این کشتار فراگیر هشت ماه است..... |
| ۳۵۶..... | فتح جهان بدون خونریزی و کشتار..... |
| ۳۶۱..... | فصل پنجم: موضع‌گیری افراد در برابر امام <small>علیه السلام</small> |
| ۳۶۱..... | واکنش‌های منفی..... |
| ۳۶۸..... | واکنش‌های مثبت..... |
| ۳۷۱..... | فصل ششم: مدت حکومت امام <small>علیه السلام</small> |
| ۳۸۱..... | گفتار سوم: دولت جهانی مهدوی..... |
| ۳۸۳..... | فصل اول: امر جدید و کتاب جدید..... |
| ۳۹۳..... | فصل دوم: امام مهدی <small>علیه السلام</small> و مسائل سیاسی - اجتماعی پیش از ظهور..... |
| ۴۰۱..... | فصل سوم: ضمانت‌هایی برای تحقق سریع و عمیق عدالت در جهان..... |
| ۴۱۳..... | فصل چهارم: قابلیت‌های فرماندهی در یاران امام <small>علیه السلام</small> |
| ۴۳۵..... | فصل پنجم: آزمون امام از یاران خاص و امت اسلامی..... |
| ۴۵۵..... | فصل ششم: روش‌های تربیتی امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۴۶۳..... | فصل هفتم: دستاوردهای امام <small>علیه السلام</small> در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی..... |

| | |
|-----|---|
| ۴۷۱ | رفتار شخصی پیشوای دولت عدل جهانی <small>علیه السلام</small> |
| ۴۷۴ | سیاست‌های دولت مهدوی در بخش کشاورزی |
| ۴۷۵ | سیاست‌های آن دولت در بخش عمران |
| ۴۷۷ | اهمیت بخش معدن در دولت عدل جهانی |
| ۴۷۸ | سیاست‌های مالی دولت مهدوی |
| ۴۸۳ | حمایت و پشتیبانی الهی از دولت امام <small>علیه السلام</small> |
| ۴۸۷ | دستاوردهای حقوقی، عبادی، فقهی و... در دولت امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۴۹۲ | دلایل پیروی از قضاوت سلیمان نبی <small>علیه السلام</small> |
| ۴۹۳ | دلایل پیروی آن حضرت از قضاوت داوود <small>علیه السلام</small> |
| ۴۹۵ | مرگ ابلیس |
| ۴۹۹ | حج در عصر مهدوی |
| ۵۰۰ | دستاوردهای دولت مهدوی در بخش دانش‌های تجربی |
| ۵۰۹ | فصل هشتم: امام مهدی، مسیح <small>علیه السلام</small> و اهل کتاب |
| ۵۱۴ | دو دیدگاه درباره منجی جهان |
| ۵۱۴ | دلایل دیدگاه اول |
| ۵۱۴ | دلایل دیدگاه دوم |
| ۵۱۵ | نقد دیدگاه اول |
| ۵۱۷ | نقد دیدگاه دوم |
| ۵۲۷ | گفتار چهارم: پایان زندگی امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۵۳۷ | بخش سوم: جهان پس از امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۵۳۹ | گفتار اول: ویژگی‌های دولت و جامعه |
| ۵۴۱ | الف) رجعت |
| ۵۴۷ | قرآن کریم و رجعت |
| ۵۵۰ | ب) حکومت اولیای صالح |
| ۵۶۳ | گفتار دوم: برپایی قیامت در زمان انسان‌های تبهکار و شرور |
| ۵۷۳ | کتابنامه |

سخن ناشر

روند روز افزون توجه عمومی، به ویژه اقشار فرهیخته و تحصیل کرده به مباحث مهدوی رسالت و مسئولیت مراکز و مؤسسات فعال در این حوزه را دو چندان ساخته و ضرورت تغذیه فکری مهدی باوران را بیش از پیش روشن نموده است.

مؤسسه فرهنگی موعود، با توجه به این ضرورت، از ابتدای تأسیس، تا کنون، تولید و انتشار آثار فاخر و ارزشمند در زمینه مباحث مختلف مهدوی را سرلوحه فعالیت های خود قرار داده و تلاش کرده است که با توجه به سطوح متفاوت مخاطبان و نیازهای متنوع آنان، آثار تألیفی و ترجمه ای در این زمینه را تقدیم همه منتظران موعود نماید.

کتاب حاضر که در واقع جلد سوم از مجموعه چهار جلدی «موسوعة الامام المهدی (عجل الله فرجه)» اثر آیه الله شهید سید محمد صدر (م ۱۳۷۷ ش.) است، یکی از منابع ارزشمند در زمینه معارف مهدوی به شمار می آید که در آن به شیوه ای نقادانه روایت های مربوط به حوادث و رویدادهای پیش و پس از ظهور مورد بررسی قرار گرفته است.

اگرچه ممکن است برخی مباحث مطرح شده در این کتاب، محل بحث و گفت و گو باشد، اما در مجموع این کتاب می تواند بخش عمده ای از نیازهای جامعه ما به آثار مستدل و مستقن در زمینه معارف مهدوی را برآورده سازد.

در این جا لازم می دانیم از مترجم این کتاب، فاضل ارجمند جناب آقای حسن سجادی پور سپاسگزاری کرده و توفیقات روز افزون ایشان را از خداوند متعال خواستار شویم. با امید به اینکه ترجمه این اثر مورد قبول حضرت بقیة الله الاعظم، ارواحنا فداه، واقع شود و مورد استفاده همه منتظران آن حضرت قرار گیرد.

مقدمه مترجم

پیام آوران وحی الهی در طول تاریخ، همواره بشر را به تحقق عدالت برین در فراخنای زمین وعده داده‌اند و خاتم سلسله رسولان و اوصیای پاکش علیه السلام، دورنمایی از وضع موعودی را که در انتظار بشر است، ترسیم نموده‌اند. در آموزه‌های دین مبین اسلام، فضای دوران پس از ظهور، بهشتی جانفزاست که از آسمان و زمینش، دروازه‌های برکات الهی گشوده است. ظهور مهدی موعود علیه السلام که گشایش کار جهانیان و میراث‌بری مستضعفان را به دنبال دارد، شاه‌بیت افرینش انسان و نقطه پایانی است بر همه ناراستی و نادرستی‌ها.

در این میان اما، حفظ وضع موجود، حربه شیطان و دعوت به آرمیدن در بیت مظلم نفس، شعار آن رانده لعین است. کافرکیشان زورگوی روزگار مانیز که رئوس شیاطین در این دنیای مدرن‌اند، با فروکوفتن احساسات آرمانخواهانه ملت‌های آزاده و به ویژه مسلمانان، چنین وانمود کرده‌اند که تاریخ بشر با تحقق تمدن غربی به کمال نهایی خویش نایل گشته و دیگر هیچ سرمگو و وضع موعودی باقی نمانده، و این تمدن در کلیت خویش پاسخگوی همه نیازهای پیدا و پنهان آدمی است. اما هرگز این ادعا نتوانسته است چهره زشت و فریبکار تمدن مغرب زمین را که طغیان و ستم جوهره اصلی اوست، فرو پوشد. نابسامانی‌های فرهنگی و اجتماعی در جامعه سکولار غرب که هم‌چون دملی چرکین، هر روزه بیش از پیش سر باز می‌کند و تعفن آن مشام جهانیان را می‌آزارد جایی برای این ادعا باقی نمی‌گذارد.

به راستی اضطرابی که اینک اکثریت مردم جهان در بند آن گرفتار آمده‌اند چنان رفع خواهد شد؟ کجاست کوکب هدایتی تا در این شب سیاه از گوشه‌ای سر برون آرد و راه مقصود را بنمایاند؟ ناگفته پیداست در این اوضاع و انفسا سخن گفتن از موعود منتظر حضرت حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا فداه - تا چه مایه جذاب و شوق برانگیز خواهد بود. آری «گفتگو از امام عصر علیه السلام و انتظار ظهور مقدس او، گفت‌وگو از تاریخ فردا و تبری جستن از تاریخ سراسر دوری غرب از

ساحت عبودیت پروردگار است.»

در این میان سخن از «تاریخ پس ظهور» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. پرداختن به این تاریخ به همان اندازه که جالب توجه، مهم و درس‌آموز است، به همان اندازه نیز پرچالش و آکنده از نادانسته‌هاست؛ زیرا تنها منبع فهم آن، روایات اسلامی است که تنها به گشودن روزنه‌ای محدود در برابر دیدگان ما بسنده کرده و فقط خطوطی کلی از بهشت پس از ظهور را ترسیم نموده است.

این روایات در بیشتر موارد دارای مشکلاتی از قبیل: نمادین و رمزی بودن، کلی‌گویی، وجود گسست در نقل زنجیره حوادث و... می‌باشد. از این رو در طول قرون گذشته، عالمانی که در زمینه ظهور و رویدادهای پس از آن قلم زده‌اند، جز ثبت و ضبط روایات تقریباً کار دیگری نکرده‌اند؛ چه رسد بدانکه کتابی مستقل در این باب بنگارند و به نقل و تحلیل روایات پردازند.

کتاب **تاریخ ما بعد از الظهور** نوشته شهید سید محمد صدر که اینک ترجمه آن فراروی خوانندگان گرامی قرار دارد، کوششی است عالمانه در این راستا. این کتاب، سومین مجلد از مجموعه چهار جلدی **موسوعه الامام المهدي** علیه السلام می‌باشد که در بهار جوانی مؤلف شهیدش به رشته تحریر در آمده است. از ویژگی‌های این مجموعه می‌توان به دسته‌بندی منظم روایات معتبر و مورد اتفاق و متواتر بین شیعه و سنی، بحث و بررسی درباره آنها و افزودن تأویلات و تصحیحات جدید اشاره کرد. مؤلف شهید در بررسی زندگی حضرت صاحب الامر علیه السلام به سیره عملی، جنبه‌های تاریخی و تحولات اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار نیز توجهی ویژه داشته است. همچنین سعی نموده که مطالب صرفاً جنبه نقلی پیدا نکند بلکه در چشم اندازی منطقی و عقلی و قابل اثبات و پذیرش، از حیث تاریخی هم مورد توجه و پژوهش قرار گیرد.

ویژگی‌های یاد شده موجب گردید که آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر در پایان مقاله‌ای که به عنوان دیباچه بر این مجموعه نگاشته، چنین بنویسد: «اینک ماییم و مجموعه گرانقدری در ارتباط با امام مهدی علیه السلام که یکی از فرزندان [معنوی] و شاگردان بسیار گرامیمان علامه محقق سید محمد صدر آن را نگاشته است. این مجموعه‌ای است که تاکنون در طول تاریخ نوشته‌های شیعی مربوط به امام مهدی علیه السلام از لحاظ جامعیت و شمول، مانندی برای آن وجود نداشته است.^۱»

نگاهی به زندگی مؤلف

عالم شهید سید محمد صدر، از چهره‌های درخشان خاندان صدر است. او از یازده سالگی به تحصیل دروس حوزوی پرداخت و مقدمات را نزد پدر ارجمندش، سید ابوطالب رفاعی و شیخ حسن عاملی فراگرفت. سپس وارد دانشکده فقه نجف شد و در فلسفه، اصول و فقه نزد شیخ محمدرضا مظفر، سید محمد تقی حکیم و شیخ محمد تقی ایروانی تلمذ نمود. در این دانشکده دروس غیر حوزوی هم چون زبان انگلیسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی و تاریخ نیز تدریس می‌شد که وی به آموختن آنها همت گماشت. پس از دانش آموختگی از این دانشکده به فراگیری کفایه و مکاسب پرداخت. کفایه را نزد پسر عموی پدر خود، شهید سید محمدباقر صدر و مکاسب را نزد سید محمد تقی حکیم و شیخ صدرا باکویی فراگرفت. آنگاه از درس خارج مراجع بزرگ نجف، آیت‌الله خویی، امام خمینی، شهید سید محمدباقر صدر و آیت‌الله سید محسن حکیم بهره‌مند گردید و در ۳۷ سالگی به دریافت گواهی اجتهاد از آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر نایل آمد. همچنین وی از برخی عالمان بزرگ هم چون شیخ آقابزرگ تهرانی و شیخ مرتضی آل یاسین صاحب اجازه روایت بود.

ایشان دارای آثار بسیاری است که ذکر همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد؛ برخی از آنها عبارتند

از:

۱. دورة كاملة فی علم الاصول (تقریرات خارج اصول آیت‌الله خویی).

۲. بحث المكاسب الاستدلالی (تقریرات خارج فقه امام خمینی)

۳. فقه الاخلاق.

۴. منة المنان فی الدفاع عن القرآن .

۵. نظرات اسلامية فی اعلان حقوق الانسان .

۶. القانون الاسلامی: وجوده، صعوباته و منهجه .

۷. ماوراء الفقه .

۸. بحث حول الرجعة .

۹. كلمة فی البداء .

۱۰. منهج الصالحین .

۱۱. أضواء علی ثورة الحسين عليه السلام .

۱۲. فلسفة الحج و مصالحه فی الاسلام .

۱۳. موسوعة الامام المهدي عليه السلام (تاریخ الغيبة الصغرى، تاریخ الغيبة الكبرى، تاریخ مابعد الظهور و اليوم الموعود بين الفكر المادى والدينى).

شهادت

آن عالم جلیل القدر در واپسین روزهای زندگی به منظور اعتراض به جنایات رژیم بعثی عراق، کفن پوش به قصد اقامه نماز جمعه به سمت مسجد کوفه که به دستور طاغوت عراق درهای آن بسته شده بود به راه افتاد. او موفق شد درهای مسجد را بگشاید و نماز جمعه را با حضور مردم اقامه نماید. رژیم بعثی که از این حرکت انقلابی به خشم آمده بود، سرانجام در سی ام بهمن ۱۳۷۷ خودرو حامل ایشان را مورد حمله قرار داد و آن بزرگوار و دو فرزندش را به شهادت رسانید. روحش شاد و منزل و مأوايش در نزد اجداد طاهرینش باد.

برای آشنایی با مباحث این کتاب و زاویه نگاه مؤلف، مقدمه آن گویاست و در اینجا به همین مقدار بسنده می‌نماییم که وی در برخی مسائل هم‌چون: معجزه، رجعت و حکومت اولیای صالح دارای دیدگاه خاصی است؛ که برخواننده فهیم پوشیده نخواهد ماند. همچنین در برخی مواضع کتاب از تأثیر غیبت در تکامل رهبری امام علیه السلام و تجربه تاریخی ایشان سخن رفته است که جداً محل تأمل است زیرا حضرت بقية الله علیه السلام که به مدد الهی حکومت برپا می‌کند، لذا افقی والا و برتر از انسان‌های عادی به مسائل می‌نگرد و ولایت او که جلوه ولایت الهی است، نسبتی با تجربه تاریخی ندارد.

در پایان درود و سلام می‌فرستیم بر آن قائم متظر و عدل همه جا گستر؛ بر بهار زندگی انسان و طراوت روزگاران؛ بر آن که خدا به امت‌ها آمدنش را نوید داده است تا به دست او همه را پیرو یک دین سازد، و طرح اتفاق در همه جهان در اندازد.

حسن سجادی پور

پانزدهم شعبان المعظم ۱۴۲۶

۲۹ شهریور ۱۳۸۴

مقدمه مؤلف

شاید عجیب به نظر رسد که پژوهنده‌ای با پرداختن به مسائل فراطبیعی بخواهد تاریخ آینده جهان را در سطوری چند بنگارد. در نظر بسیاری از مردم، این تاریخ چیزی فراتر از نقل مجموعه‌ای از پیش‌بینی‌های بی‌پایه و اساس نیست. و چه چیزی بدتر از این که پیش‌بینی‌های آن پژوهنده، دروغ از آب درآید و سستی اندیشه‌هایش بر ملا گردد.

در این صورت شاید بهتر باشد از چنین کاری صرف نظر نموده، زنجیره حوادث روزگار را به دست سرنوشت بسپارد و گمان مبرد که می‌تواند از وقایع آینده پرده بردارد و یا به عالم غیب نظر افکند.

از سویی دیگر این امکان نیز وجود دارد که یأس و ناامیدی از فراچنگ آمدن وقایع آینده را از فکر و ذهن زدود و در راه شناخت آن، با جدیت قدم برداشت. این تلاش اگر چه در حقیقت روایت‌گر وقایعی است ناآمده که تنها «آینده» می‌تواند آن را آشکار سازد، ولی هرگز مدعی شناخت عالم غیب نیست؛ هم‌چنان‌که پیش‌بینی صرفی که پایه و اساسی هم ندارد، نیست.

برای توضیح بیشتر این دیدگاه، آن را از جهات زیر بررسی می‌کنیم:

الف) اهمیت موضوع.

ب) روش استدلال.

ج) مشکلات موجود در این مبحث.

د) راه‌های برون‌رفت از این مشکلات.

الف) اهمیت موضوع

اهمیت این موضوع (تاریخ آینده جهان)، وامدار اهمیت بحث درباره امام مهدی علیه السلام می‌باشد؛ زیرا این تاریخ یکی از شاخه‌های مباحث مهدویت است.

اساس شکل‌گیری اندیشه مهدویت چنان است که امام مهدی علیه السلام یگانه مصلح جهان در روزگاران آینده می‌باشد. و هموست که بساط ستم را برمی‌چیند و طومار تاریکی را در هم می‌پیچد و نور و سرور را به اهل زمین ارزانی می‌دارد. در نتیجه رواست که برای شناخت رفتارها و اقدامات این مصلح بزرگ در «روز موعود» و نیز روش‌ها و سیاست‌هایش در تدبیر و رهبری قیام جهانی،

مشتاقانه قدم برداریم.

اینجا دهها پرسش در برابر ما و هر کسی که با زندگی پیچیده و مدرن عصر جدید مواجه است، خودنمایی می‌کند.

آیا امام مهدی علیه السلام همین تشکیلات و نظم جهانی را با همه قلمروهای متفاوتش خواهد پذیرفت یا آن‌که او برای جهان چهره دیگری را ترسیم خواهد نمود و از نو عالمی دیگر خواهد ساخت؟

هرگاه این بررسی‌ها بتواند برخی از گره‌های بحث را بگشاید و به تعدادی از این پرسشها پاسخ دهد، ما به خواسته خویش رسیده‌ایم.

در این صورت، سخن از تاریخ پس از ظهور، یعنی: ۱- آگاه شدن از روز اصلاح جهان به دست امام منتظر علیه السلام و این نیز یعنی پرداختن به نتایج نهایی که اندیشه مهدویت، عهده‌دار تحقق بخشیدن به آنهاست؛ ۲- شرح و تبیین زندگی انسان آرمانی اسلام در آینده درخشانی که در انتظار اوست.

ایمان و باور ویژه به نظریه مهدویت - هم‌چون اعتقاد شیعه به غیبت طولانی مهدی موعود علیه السلام - پیش شرط مطالعه و پژوهش در این تاریخ نیست؛ زیرا می‌توان تصور نمود امام علیه السلام به وظایف خود پس از ظهور عمل کند، چه پیش از آن غایب بوده باشد و چه نباشد.^۱ از این رو ثمرات این بحث شامل همه مسلمانانی می‌شود که به اندیشه مهدویت به شکل عام ایمان دارند؛ بلکه حتی نسبت به غیر مسلمانانی که منتظر منجی جهانی‌اند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد.

از زاویه‌ای دیگر، اهمیت بحث در آن‌جا آشکار می‌شود که تلاش کنیم هر آنچه در مورد حوادث و رویدادهای روز ظهور و پس از آن گفته شده یا می‌شود از افسانه‌ها و خرافات پاکسازی شود. هم‌چنین کوشش نماییم تنها به مطالبی که با دلیل به اثبات رسیده اکتفا و سخنان بی‌پایه و اساس رارذ کنیم.

همچنین ثمره این بحث در ارتباط محکم بین روز موعود و اهداف بزرگی که عالم و آدم برای آن آفرید شده است آشکار می‌گردد؛ همان اهدافی که کاروان انبیا، اولیا، شهدا و همه مصلحان تاریخ، موظف به حرکت در آن مسیر بوده‌اند.

پس از این روشن خواهد شد که روز ظهور، یک رویداد تصادفی و غیر منتظره و یا یک تقدیر کور و بدون برنامه قبلی نیست، بلکه نتیجه طبیعی اراده پروردگار در برنامه کلی خویش است که پیامبران در زمینه‌سازی آن مشارکت کرده و به خاطر آن، ادیان الهی را تبلیغ نموده و در راهش فداکاری و جانفشانی کرده‌اند.

ثمره دیگر بحث آن است که شخص پس از آگاهی از آن می‌تواند در مورد ویژگی‌های امام

۱. این صرفاً یک فرض است و گرنه همان‌طور که در تاریخ الغیبة الکبری (ص ۵۰۱ به بعد) گفته و استدلال آورده‌ایم، غیبت طولانی امام عصر علیه السلام در تکامل رهبری ایشان و اقدامات عدالت محور آن حضرت در روز موعود، تأثیرگذار می‌باشد.

مهدی علیه السلام و اقداماتش در عصر ظهور به اندازه کافی بیندیشد و دریابد که آیا آن که ادعای مهدویت دارد، همان مهدی موعود و رهبر قیام جهانی است یا مردی دروغگو و باطل اندیش.

ممکن است کسی در طول زندگی یا در مطالعات تاریخی اش، با ادعاهای متعدد مهدویت روبرو شود؛ در این صورت اگر این شخص از کسانی باشد که اندیشه مهدویت را به طور کلی و اجمالی قبول دارد و نه دقیق و جزء به جزء، در ابتدای امر درمی ماند که آن ادعا را راست بیندارد و یا دروغ؛ در نتیجه نخواهد دانست که آیا او همان مهدی منتظر است یا خیر.

اگر چه اندیشه اسلامی می تواند این مشکل را از طریق برهان کلامی حل کند ولی ما با گذر از این شیوه می توانیم آن را از راه استدلال تاریخی حل نماییم. این امر با تلاش برای تطبیق ویژگی هایی که از نظر تاریخی برای امام علیه السلام ثابت شده بر کسی که ادعای مهدویت دارد، امکان پذیر است. در نتیجه اگر آن ویژگی ها بر او منطبق گردید، وی مهدی موعود است.

حقاً جای تأسف است کسی مهدی موعود باشد اما افراد نتوانند او را بشناسند یا کسی به دروغ ادعای مهدویت بکند ولی دیگران نتوانند دروغگو بودنش را دریابند، و با پیروی از او به بیراهه کشیده شوند.

در نتیجه باید هر فردی، محک و معیاری عقیدتی و ملاک و میزانی تاریخی داشته باشد تا بتواند به وسیله آن حق را از باطل تشخیص دهد. اسلام هر دو معیار عقیدتی و تاریخی را در اختیار ما قرار داده است اما آنچه که محل بحث ماست، همان معیار و میزان تاریخی است.

اینها برخی از ثمرات این بحث است که به دلیل اهمیت به سزای آن، شایسته است به عنوان شاخه ای از معارف اسلامی و رشته ای از رشته های علوم انسانی مطرح گردد.

ب) روش استدلال

روش استدلال در این مباحث، تابعی است از نتایجی که می خواهیم به آنها برسیم. ما باید با شناخت نتایج و نیز موارد نیاز به آنها، استدلال هایی متناسب با آن را سامان دهیم. در زیر تقسیمات سه گانه ای را برای آن نتایج می آوریم:

الف) تقسیم از نظر جهت گیری اندیشه مهدویت؛ یعنی مشخص کردن مصلح منتظر در نظر فرد. در اینجا سه رویکرد وجود دارد:

۱. مصلح منتظری که غیر مسلمانان (مسیحیان، یهودیان، هندوان و...) با وجود اختلافشان در مورد شخص او و ویژگی هایش، بدان معتقدند.

۲. مصلح منتظری که همه مسلمانان باورش دارند. لقب او مهدی است؛ در زمان خویش به دنیا می آید و زمین را از عدل و داد می آکند همان طور که از ستم و بیداد پر شده باشد.

۳. مصلح منتظری که امامیه چشم به راه او بیند؛ او محمد بن الحسن بن علی علیه السلام امام غایبی است که

ظهور خواهد کرد و زمین را از قسط و عدل لبریز می‌نماید هم‌چنان‌که از ستم و جور آکنده شده باشد.

این سه رویکرد در جوهر خویش یکی است و اشاره به مفهومی واحد دارد که در برنامه کلی الهی مندرج است؛ ادیان گذشته به آن بشارت داده‌اند و اسلام آن را تأیید کرده است. البته این اختلاف‌ها ناشی از شرایط خاصی است که نوعی ارتباط با تربیت فکری بشر دارد.^۱

به هر روی شایسته است در استدلال بر وقایع آینده، از اصول مشترک و مسلم در بین این سه رویکرد بهره ببریم تا سخن ما برای آنها تا حد امکان، قابل قبول باشد. هر چند تا حد زیادی، شناخت اصول مشترکی که بیانگر مفهوم کلی مهدویت باشد، مشکل می‌باشد و این به دلیل عدم توافق بر امور مشترکی است که بتوان بحث را از آنجا آغاز کرد.

با این حساب، بررسی همه جزئیات حوادث روز موعود و اقداماتی که پیشوای منتظر به آن دست خواهد زد، نشدنی است ولی در نهایت آنچه به طور اجمال می‌توان شناخت و بر آن توافق کرد، «اجرای عدالت در زمین» است.

آری، اگر فقط به دیدگاه یهود و مسیحیت و اسلام در مورد مصلح منتظر بسنده کنیم، می‌توان از برخی اصول مشترک و مورد توافق آغاز کرد و به بعضی جزئیات وقایع روز موعود نیز رسید؛ مانند آن‌که در احادیث اسلامی آمده است: در آن روز، مسیح علیه السلام از آسمان فرود می‌آید.

اما از رهگذر رویکرد دوم و سوم می‌توان به جزئیات حوادث روز موعود، استدلال نمود و به اصول مشترک بسیاری دست یافت. در این استدلال‌ها، منبع مورد توافق آیات قرآن کریم است که وعده روزی را داده که اسلام عدالت محور، پیاده خواهد شد و نیز روایاتی که مورد پذیرش امامیه و غیر امامیه است.

گفتنی است اخبار امامیه، بسیار بیشتر از روایات غیر امامیه، به نقل حوادث پس از ظهور پرداخته است. به ویژه آنجا که از امام مهدی علیه السلام و یاران و اقدامات آن حضرت یاد می‌کند. گرچه در اخبار غیر امامیه هم در مورد مسیح علیه السلام، دجال و نشانه‌های قیامت فراوان سخن رفته است.

ب) تقسیم از لحاظ محدوده حوادثی که به دنبال دستیابی به آن و اثبات تاریخی اش هستیم. اگر در پی کلیات و نیز جزئیات تاریخ پس از ظهور و ذکر وقایع آن و سخنان افراد شاخص آن دوره باشیم، باید گفت این خواسته‌ای است غیر ممکن که فراراهش بن بست قرار دارد؛ زیرا در زنجیره اخبار تاریخ پس از ظهور، حلقه‌های فراوانی مفقود می‌باشد.

اینک اما پرداختن به آن جزئیات، نه اهمیتی دارد و نه مصلحتی و تنها آینده است که ظرف تحقق آن می‌باشد و خداوند بر ایجاد آن تواناست.

بدین ترتیب تحقق هر یک از نتایج بحث از تاریخ پس از ظهور، منوط به تبیین این قبیل جزئیات

نیست بلکه تنها شناخت اندیشه‌های کلی و وقایع مهم در آن دوره که در روایات آمده، به صورتی که بتوان آن را از لحاظ تاریخی اثبات نمود، کفایت می‌کند.

از این رو نمی‌توان از پژوهشگر تاریخ پس از ظهور، انتظار داشت که بیش از این وارد جزئیات شود؛ زیرا به مقتضای نوع کار و منابعی که در دسترس اوست، تنها می‌تواند به اندیشه‌های کلی و وقایع مهم بپردازد.

ج) تقسیم از جهت آنچه ما از لحاظ اثبات تاریخی به دنبال آن هستیم. گاهی ما در پی حصول اطمینان از وجود حادثه مشخصی هستیم و گاهی نیز به روایات معمولی برای اثبات آن حادثه معین بسنده می‌نماییم.

از این روی برای ما دو موضع وجود دارد:

موضع اول: هنگامی است که بخواهیم از وجود حادثه معینی که زمان وقوع آن پس از ظهور است، اطمینان حاصل کنیم. در این صورت می‌توان به منابع زیر تکیه نمود:

۱. ظواهر برخی از آیات قرآن کریم که به روشنی بر ویژگی‌های عدالت اسلامی و خیراتی که در صورت پیاده شدن احکام اسلامی به بشریت می‌رسد، دلالت می‌کند.

۲. روایات متعددی که همگی یک حادثه معین را نقل می‌کنند به طوری که یکی بر دیگری قرینه است و آن را تصدیق می‌کند و در مجموع، موجب اثبات تاریخی می‌باشد.

۳. اخباری که شیعه و سنی روایت کرده‌اند به شرط آن‌که بر نقل یک حادثه معین توافق داشته باشند. هرچند تعداد این روایات کم است ولی برای اثبات آن حادثه معین، کافی می‌باشد.

شرایط روایت و راویان در هر مذهبی، ویژه همان مذهب است و همین امر موجب اختلاف در نقل روایات می‌شود؛ در نتیجه هرگاه آنها بر نقل مضمون خبری واحد توافق نمایند، تا حد بسیار زیادی از خطا و اشتباه دور خواهیم ماند.

۴. خبری که اصول اسلامی آن را تأیید می‌کند و در نتیجه برای اثبات تاریخی کافی می‌باشد. مانند اخباری که می‌گویند امام مهدی علیه السلام را همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، پیاده خواهد نمود. در نتیجه، این روایت و امثال آن مطابق نظر اسلام می‌باشد که آموزه‌هایش تا پایان زندگی بشر ماندگار است.

۵. قواعد کلی اسلامی که بر اساس آنها در علوم هم‌چون فقه و کلام، استدلال می‌شود. حال اگر این قواعد در محل خودش اثبات شود، براساس آن می‌توان به نتایجی رسید. مانند قاعده‌ای که صدور حکم قضایی را تنها پس از استماع سخن شهود و ارائه ادله جایز می‌داند که بر این اساس، روایاتی که می‌گویند: «امام مهدی علیه السلام بدون استماع سخن شهود و ارائه ادله، قضاوت می‌کند»، رد می‌شود. هم‌چنان‌که توضیح آن خواهد آمد.

در نتیجه هرگاه منابع فوق به همراه نتایجش گرد هم آیند، طرح کلی ما درباره تاریخ پس از ظهور

کامل می‌گردد و بدین وسیله خواهیم توانست هر آنچه را که در عصر ظهور، مهم و قابل توجه است اثبات نماییم.

نهایتاً بخشی از جزئیات حوادث روز موعود باقی می‌ماند که در موضع دوم اثبات می‌شود؛ زیرا منابع پیش گفته در موضع اول، از اثبات این جزئیات ناتوانند.

موضع دوم: هنگامی است که بخواهیم برای اثبات یک مسئله تاریخی به طور معمول به خبر واحد بسنده کنیم. این همان راهی است که برای فهم شماری از جزئیات حوادث به آن نیاز مندیم؛^۱ گرچه ارزش این اثبات، بیشتر از ارزش خبر واحد نخواهد بود.

براین مبنا خواهیم توانست، برخی منابع را بپذیریم و برخی دیگر را ردّ نماییم. منابعی که آنها را می‌پذیریم عبارتند از:

۱. خبر واحدی که قرینه‌های اندکی آن را تأیید می‌کند، یا وجود دو روایت با یک مضمون، یا وجود دو سند برای یک روایت که یکی از آن دو قرینه‌ای است بر درستی دیگری.

۲. خبر واحدی که معمولاً در فقه پذیرفته می‌شود یعنی خبری که از طریق عده‌ای از راویان مورد وثوق، به نخستین راوی می‌رسد و در نتیجه می‌توان آن را به لحاظ موضع دوم، اثباتی کافی به حساب آورد، حتی اگر قرینه‌ای هم بر درستی آن وجود نداشته باشد. و اما منابعی که آنها را نمی‌پذیریم:

۱. خبری که اصول کلی اسلامی آن را ردّ می‌کند، خواه خبر واحد باشد و خواه خبر غیر واحد؛ خواه برگرفته از کتاب باشد، خواه برآمده از سنت و خواه از غیر آن دو.

۲. خبری که برایش معارضی یافت شود و این هنگامی است که دو خبر، یک واقعه را به دو صورت متفاوت و یا متضاد نقل کرده باشند.

در این گونه موارد اگر یکی از آن دو، بر دیگری رجحان داشته باشد (مثلاً مستفیض باشد یا با اصول کلی اسلام یا شواهد دیگر موافق باشد) آن را می‌پذیریم و دیگری را ردّ می‌کنیم و اگر در هیچ یک از آن دو رجحانی نباشد، هر دو خبر از ارزش اثبات‌گری تاریخی ساقط می‌شوند.^۲

۳. خبری که نه تأیید می‌شود و نه ردّ؛ مانند خبری که راویانش مورد وثوق نیست و محتوای آن نیز ارتباطی مستقیم با اصول کلی اسلام ندارد تا بتوان بر درستی یا نادرستی آن گواهی داد. در نتیجه، چنین منبعی صلاحیت اثبات تاریخی را ندارد.

بارد این منابع سه گانه، اخبار روز موعود از هر گونه دست‌برد، توهم و یا افسانه پردازی پالایش

۱. اثباتی که در تاریخ پس از ظهور (این کتاب) بدان نیاز مندیم با اثباتی که در تاریخ الغیبة الکبری (ص ۲۰۸) بنا نهاده‌ایم، فرق دارد. زیرا اثباتی که آنجا در نظر داشتیم، براساس ردّ هر گونه خبر واحد شکل گرفته بود که آن را «سخت‌گیری سندی» نام نهادیم، چه در آنجا به امثال خبر واحد نیاز نداشتیم اما در این کتاب بدان سخت نیاز مندیم؛ زیرا شماری از حوادث، تنها با خبر واحد نقل شده است و ما برای حفظ زنجیره کلی حوادث به آن‌ها نیاز داریم و این تفاوت، نتایج ملموسی را به دنبال دارد که پس از این خواهد آمد.

۲. الصدر، سید محمد، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۸ به بعد و ص ۴۶ به بعد.

می‌گردد. بدین ترتیب، منابع مورد اتکای ما در کمال وضوح و روشنی خواهد بود و می‌توان از آنها برای عرضه تفکر مهدوی در جهان استفاده نمود.

ج) مشکلات موجود در این بحث

این مشکلات از جمله اقتضانات مبحث تاریخ پس از ظهور است. در این جا از مشکلاتی که به طور کلی به تاریخ غیبت برمی‌گردد^۱ و نیز مشکلاتی که به طور خاص به روایات وارده درباره امام مهدی علیه السلام مربوط می‌شود،^۲ سخنی نخواهیم گفت؛ زیرا در جای خود به آنها پرداخته‌ایم. بلکه فقط به طرح مشکلاتی که مختص به تاریخ پس از ظهور است، بسنده می‌کنیم. این مشکلات گاه در عنوان با آن مشکلات دیگری است ولی از لحاظ ساختار و ارزش متفاوت می‌باشد.

این مشکلات را می‌توان چنین فهرست نمود:

مشکل اول: رمزی بودن روایات نقل شده درباره حوادث آینده در بسیاری از موارد، به ویژه در روایاتی که به شخص امام علیه السلام مربوط می‌شود؛ مانند این روایت: «هنگامی که پرچم او به اهتزاز درآید، شرق و غرب عالم با نور آن روشن می‌شود» یا این روایت که: «[امام مهدی علیه السلام] دست بر سر مردم می‌نهد و عقل‌های آنها را کامل می‌نماید» و یا این حدیث که «پرچمش از پنبه و کتان نیست بلکه برگی از برگهای [درختان] بهشتی است» و روایاتی از این قبیل.

مراد این روایات، حقایق نابی است که الفاظ آن در معانی متعارف خود، به کار نرفته است.^۳

مشکل دوم: کلی‌گویی عمدی در روایات و سکوت درباره برخی سخنان و کارهایی که پس از ظهور اتفاق خواهد افتاد، به طوری که معلوم است معصوم علیه السلام عمداً برخی حقایق درباره محتوای سخنان امام مهدی علیه السلام را در ابتدای ظهور در مسجد الحرام نیاورده است و یا خاموشی روایات درباره مضمون سخنان آن حضرت به هنگام ورود به عراق در مسجد کوفه و هم‌چنین سکوت آنها در مورد بسیاری از مواعظ امام علیه السلام و نیز روش‌های آزمایش یارانش؛ بلکه تنها فرموده‌اند: «من به آنچه او (امام مهدی علیه السلام) به مردم می‌گوید، داناترم.» اما این که امام مهدی علیه السلام به مردم چه می‌گویند، راهی به دانستنش نیست.

مانند این روایت، روایاتی است که درباره یاران حضرت وارد شده است. معصوم علیه السلام می‌فرماید: «... و من نام آنها و پدرانشان را می‌دانم...» ولی از هیچ‌کدام از آنها نامی نمی‌برد.

مشکل سوم: وجود کاستی‌هایی در روایات و عدم رعایت زنجیره حوادث.

این اشکال اگر چه ویژه تاریخ پس از ظهور نیست ولی در این تاریخ، نمود و حضور بیشتری دارد و رعایت زنجیره زمانی شماری از حوادث، تقریباً ناممکن است. نیز بسیاری از اقدامات مهمی

۱. ر. ک: همان؛ ص ۲۲ به بعد.

۲. ر. ک: همان؛ ص ۲۲ به بعد.

۳. ر. ک: همان؛ ص ۲۱۲ به بعد.

که پس از ظهور انجام خواهد گرفت، به طور کلی مسکوت مانده است. گفتنی است هر چه از آغاز ظهور دور می شویم، وقایع نقل شده در اخبار، کم تر می شود و گسست در زنجیره روایات افزون تر می گردد؛ علاوه بر آن که بیان رمزی و کلی گویی نیز زیاد می شود.

بدین ترتیب حوادثی که کمی قبل و بعد از ظهور رخ می دهد، در حجم فراوانی از روایات به ما رسیده است؛ اما در دوره زمانی پس از آن، غیر از حوادث پراکنده و سخنان متفرقی که ترتیبی هم ندارند، حدیثی نقل نشده است.

هر چه از زمان ظهور دور تر می شویم و مثلاً به واقعه رحلت امام موعود علیه السلام و یا به جانشین پس از ایشان می رسیم، روایات بسیار بسیار کم تر می شوند.

پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام به چند سبب این مشکلات سه گانه را به طور عمد در سخنان خود درباره امام مهدی علیه السلام باقی گذارده اند که مهم ترین آنها عبارت است از وجود فاصله فکری و فرهنگی بسیار عمیق، بین عصر صدور روایات و دوره ای که این روایات درباره آن سخن گفته اند. رشد و تعمیق اندیشه اسلامی در خلال قرن های طولانی که بین این دو دوره قرار دارد و هم چنین رشد و تکامل بیشتر آن به دست امام مهدی علیه السلام، موجب گردیده که درک مسائل زمان ظهور برای مردمی که در عصر پیامبر و ائمه علیهم السلام می زیسته اند، ناممکن شود.

و از این رو طبق قاعده ای که می گوید: «با مردم به اندازه عقلشان سخن گو» مصلحت آن بوده که معصومین علیهم السلام از این مسائل با صراحت سخن نگویند.

مشکل چهارم آنجا ظهور می کند که ما بر اساس مذهب خود، روایات را در مسیر خاصی که می خواهیم پیش ببریم.

سخن درباره این مشکل - به حسب اینکه روایات نقل شده، گاه از منابع اهل سنت است و گاه از منابع امامیه - به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول: روایات موجود در منابع اهل سنت؛ مانند: صحاح ششگانه و غیر آن. این روایات نیز که در بردارنده پیش بینی حوادث آینده است خود به چهار دسته، تقسیم می شود:

۱. روایاتی که قلمرو وسیعی دارند و جهت گیری های مهم فکری را نشان می دهند؛ هم چون فتنه و جنگ هایی که در طول این تاریخ واقع می شود و موضعی که هر فرد مسلمانی باید در برابر آن داشته باشد؛ دجال و کارهایش و نیز عیسی بن مریم علیه السلام و فرود آمدن او از آسمان و جنگ هایش با دجال و یاجوج و ماجوج پس از گشودن سدی که در پشت آن زندانی شده بودند و هم چنین مضامینی از این دست که حجم فراوانی از روایات حوادث آینده را در بر می گیرد. البته بخشی از این روایات به تاریخ غیبت کبری برمی گردد و ارتباطی با روز موعود ندارد ولی درباره مواردی که به تاریخ پس از ظهور برمی گردد مانند: فرود آمدن مسیح و... بحث خواهیم کرد.

۲. روایاتی که امام مهدی علیه السلام را فرزند فاطمه زهرا علیها السلام معرفی می کند و با بیان نام و ویژگی های

ظاهری او، وی را پُرکننده عدل و داد در زمین می‌داند. مجموع این روایات، بیش از حد تواتر است و وجود ایشان را به‌طور قطع ثابت می‌کند. ولی در بحث تاریخ پس از ظهور، این روایات تنها اندکی سودمند می‌باشد.

۳. اخباری که به توضیح نتایج اجرای کامل دین اسلام و ثمرات فراوانی که از عدالت حقیقی حاصل می‌شود، می‌پردازند؛ مانند روایاتی که بر فراوانی ثروت در آن دوره دلالت می‌کنند و یا روایاتی بدین مضمون که: «شخص در آن زمان دنبال کسی می‌گردد که زکاتش را به او بدهد ولی [به دلیل بی‌نیازی] کسی آن را نمی‌پذیرد.» و یا این که «در آن زمان رود فرات، کوهی از طلا را آشکار می‌سازد.» در صورتی که آن را به وسعت کشت و کار و فراوانی خیرات تفسیر کنیم.

این دسته از روایات در منابع اهل سنت، مقرون با نام «مهدی» و مسئله ظهور ایشان نیست ولی عقلاً و برهاناً امکان تحقق مضمون این روایات، جز در دوران پس از ظهور وجود ندارد.

۴. روایاتی که با یادکرد از نام و عنوان «مهدی» به بیان مصالح و نیز برخی ثمرات بزرگی که بر ظهور امام عجله الله تعالی فرجه مترتب خواهد شد، پرداخته‌اند.

برخلاف صحاح ششگانه، در منابعی هم‌چون: *المسند احمد بن حنبل و المستدرک حاکم و الاربعین حافظ اصفهانی و...* این‌گونه روایات آمده است. بهترین مثال روایتی است که در این منابع با مضمون زیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

این امت (امت اسلامی) در روزگار او (امام مهدی عجله الله تعالی فرجه) از نعمت‌هایی برخوردار می‌شود که هرگز سابقه نداشته است و ساکنان زمین و آسمان از مهدی خوشنود خواهند شد.

شمار این‌گونه روایات، بسیار است اما در آنها کلی‌گویی و تا حدودی ابهام وجود دارد. این روایات هر قدر زیاد باشد، تنها بخش کوچکی از اقسام چهارگانه روایات اهل سنت را تشکیل می‌دهد.

بخش دوم: روایات موجود در منابع امامیه، که به نوعی با تاریخ پس از ظهور ارتباط دارند. رویکرد فکری حاکم بر این روایات، قومی و مذهبی است. بدین ترتیب که امام مهدی عجله الله تعالی فرجه طبق آن نگاه مذهبی، به گفت‌وگو با مخالفان می‌پردازد و به خاطر آن می‌جنگد و هم‌چنین بر آن اساس، امتحانات پیچیده‌ای را از دیگران به عمل می‌آورد؛ گویی در دنیا به غیر از مسلمانان، انسان دیگری وجود ندارد. آری، این سخنی منطقی است که بگوییم امام مهدی عجله الله تعالی فرجه مسلمانان را بر گرد محور «حق»ی که به آن اعتقاد دارد، جمع خواهد کرد و مردم را بر آن اساس، امتحان خواهد نمود؛ ولی نباید این نکته را از نظر دور داشت که به هر حال تلاش آن حضرت تنها معطوف به مسلمانان نخواهد بود؛ زیرا هم‌چنان که پس از این استدلال خواهیم کرد، دعوت او جهانی است و از سوی دیگر می‌دانیم که جمعیت غیر مسلمانان در ابتدای ظهور چندین برابر مسلمانان است و به همان دلیل نیز زمین تا آن روز آکنده از ظلم و جور خواهد ماند. در این صورت نتیجه می‌گیریم سعی و تلاش امام عجله الله تعالی فرجه و یاران

خاصش در مورد سایر نقاط جهان، چندین برابر عنایت ایشان به مسلمانان یا دست کم به اندازه آن می باشد.

اما این که سعی و اهتمام ایشان برای مسلمانان، چندین برابر سعی و تلاش ایشان برای غیر مسلمانان می باشد (هم چنان که منابع امامیه بر آن دلالت دارد) امری نامفهوم است.

شاید بتوان در روایات برای امثال این رویکرد فکری، توجیحات کافی آورد اما به هر حال این روایات درباره موضع امام علیه السلام نسبت به غیر مسلمانان، مختصر و سربسته است. مهم ترین توجیهی که ممکن است در این باره به عمل آورد، این است که: این روایات در واقع بازتابی از شرایط سیاسی - اجتماعی زمان صدور آنهاست. البته این به معنای جعلی بودن آن روایات نیست (زیرا هر روایتی بر طبق روشی که در جاهای دیگر باز گفته ایم، منطبق خاص خودش را دارد). بلکه مراد آنست که به دلیل شرایط ظالمانه عصر اموی و عباسی که اصحاب ائمه علیهم السلام با آن دست به گریبان بودند، در میان شیعیان چنین انعکاس یافته بود که امویان و عباسیان، نماینده سایر مذاهب اسلامی اند. از این رو به مسائل مذهبی، بیش از حد واقعی پرداخته می شد و بدین جهت هواداران ائمه علیهم السلام بیش از جهات دیگر، نیاز داشتند که به مدد ائمه معصومین علیهم السلام، روحیه خویش را بالا ببرند. برای این هدف، راهکارهایی را در نظر گرفتند؛ از جمله: اعلام مواضع امام مهدی علیه السلام در مورد مسائل مذهبی و سرپوش نهادن بر سایر مواضع و کارهای ایشان که ارتباط زیادی با آن مسائل نداشته، هر چند ممکن است در حکومت جهانی آن حضرت از اهمیت بالایی نیز برخوردار باشد.

آن روایات، عمق و گستره ای جهانی داشت و مردم زمان صدور آنها، قادر به فهم کامل آن نبودند و طبق اصل «با مردم به اندازه عقلشان سخن گو» امامان معصوم علیهم السلام نمی توانستند درباره حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام بیش از این سخن گویند.

به هر روی، این مشکل راه حلی ندارد و درباره روابط امام با غیر مسلمانان، جز مطالبی بسیار اندک در روایات چیزی نیامده است.

مشکل پنجم: نقص شخص پژوهشگر؛ چون او فقط نماینده یک مرحله از مراحل متعدد رشد و بالندگی اندیشه اسلامی است.

برای روشن شدن این مطلب، نکاتی را در پی می آوریم:

نکته اول: مفهوم اندیشه اسلامی، در دو سطح مستقل قابل طرح است:

سطح اول: اندیشه اسلامی به عنوان مجموعه ای از حقایق و قوانین، آن چنان که خداوند متعال و پیامبر او و ائمه علیهم السلام آن را معرفی کرده اند. این همان اندیشه برتر اسلامی و طرح و برنامه کامل و عادلانه برای زندگی انسان است.

سطح دوم: اندیشه اسلامی که عالمان و متفکران مسلمان در طول اعصار مختلف مطرح ساخته اند. این اندیشه که ریشه در کتاب و سنت دارد، تا حد فراوان برگردان و حکایتی از سطح اول و

برآمده از آن است.

مقصود اساسی آن است که بتوان امت اسلامی را نسل در نسل از طریق تمرین و دقت‌ورزی در سطح دوم - که نمادی از سطح اول است - در راستای فهم و اطاعت‌پذیری از سطح اول، تربیت کرد. اندیشه اسلامی در سطح دوم خود همواره در راه رشد و تعمیق هر چه بیشتر قرار دارد و از این رو درست است که گفته شود: هر یک نسل یا چند نسل از امت اسلامی، نماد یک مرحله از مراحل سیر اندیشه اسلامی است که همواره در حال رشد و بالندگی می‌باشد. و باید پذیرفت اندیشه اسلامی - هم‌چنان‌که بر پژوهشگران این حوزه، پوشیده نیست - هنوز به کمال خود نرسیده و حتی پاره‌ای از مسائل وجود دارد که هرگز به آنها پرداخته نشده است.

نکته دوم: هر اندیشمندی به طور طبیعی، فرزند زمانه‌ای است که در آن می‌زید و هر چند نبوغ و استعداد فراوانی هم داشته باشد، نمی‌تواند زمان را در نوردد و مدعی شود که به سطح اول اندیشه اسلامی رسیده یا ادعا کند که او از درجه بیداری و فرهنگی‌ای که نسل‌های آینده اسلامی برخوردار خواهند شد، بهره‌مند است؛ همان فرهنگی که بر اساس کشف اشتباهات گذشته و ترمیم کاستی‌های موجود در آن، سرپا می‌ایستد.

در این صورت هر پژوهنده‌ای به عنوان نماد یک مرحله از مراحل رشد اندیشه اسلامی، به طور طبیعی و ذاتی دارای این نقص است که نمی‌تواند از سطح خویش فراتر رود. در حالی که امام مهدی علیه السلام - با وجود فرهنگها و افکار و قوانینی که در هنگام ظهورش، همه‌جا را فرا گرفته - نماد و نماینده سطح اول اندیشه اسلامی است و به طور کامل سطح دوم را به سطح اول ارتقا داده و پیوند می‌زند؛ هم‌چنان‌که اخبار امامیه بر این مطلب، تصریح کرده‌اند و دیگر مذاهب اسلامی هم معترفند که آن حضرت، اسلام را همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشته، پیاده خواهد نمود.

مشکل از آنجایی سربرمی‌آورد که پژوهنده‌ای بخواهد به آنچه فراتر از عصر و زمانه خویش است، بیندیشد و به شناخت حقیقت فردی کامل و جامعه‌ای عادلانه دست یابد.

نکته سوم: پس از شناخت کاستی‌ها و مشکلاتی که در اخبار تاریخ پس از ظهور وجود دارد، باید آنها را به کمک اصول شناخته شده اسلامی، در چند زمینه زیر حل و رفع نماییم:

۱. فهم متون به طور عام.

۲. درک تعبیرات رمزی و تأویلی.

۳. تلاش برای شناخت رویکردهای عمومی که امام مهدی علیه السلام بر آن اساس در دو عرصه اجتماعی و قانون‌گذاری، حرکت خواهند کرد.

۴. ترجیح برخی متون روایی بر برخی دیگر.

... و سایر زمینه‌ها.

پس از بیان این نکات سه‌گانه، روشن می‌شود که هر پژوهشگری به میزان بهره‌مندی‌اش از

فرهنگ اسلامی و به اندازه رشد اندیشه اسلامی در عصر او، خواهد توانست کاستی‌های موجود در روایات را پر سازد؛ ولی امکان ندارد که وی به عین شرایط و وضعیت موجود در زمان پس از ظهور - با همه ژرفا و گستره‌اش - برسد؛ به ویژه آن‌که در شماری از روایات آمده است که امام مهدی علیه السلام امری جدید، کتابی جدید و حکومت جدیدی را خواهد آورد.

شاید از روشن‌ترین مثالها برای این موضوع، مطلبی باشد که محی‌الدین ابن عربی درباره تاریخ پس از ظهور بیان نموده است. او گمان برده که امام مهدی علیه السلام به اصلاح جهان همت می‌گمارد در حالی که نه دستیارانی دارد و نه قانونی [جدید] را خواهد آورد.^۱

در واقع او به اندازه سطح تفکر اسلامی‌اش سخن گفته است و ما اینک که اندیشه اسلامی ژرفای بیشتری یافته است، آن سخن را در نهایت ناآشنایی و غرابت می‌یابیم.

مشکل پنجم تنها در بحث از تاریخ پس از ظهور، چهره می‌نماید و گرنه در تاریخ غیبت صغری و کبری، این مشکل وجود ندارد؛ زیرا آن دو دوره سپری شده و یا می‌شوند و ابعاد و جوانب آنها معلوم است و هر اندیشمند اسلامی می‌تواند مباحث آنها را سامان دهد؛ ولی تاریخ پس از ظهور چنین نیست؛ زیرا عالمان و پژوهشگران از درک ژرفای حقیقی آن ناتوانند.

مشکل ششم: هنگام نقد و بررسی روایاتی که حوادث پس از ظهور را شرح می‌دهد، گاه به ذهن خطور می‌کند که آن حوادث بر پایه معجزه استوار می‌گردد؛ در حالی که تصدیق آن آسان نیست. از اینرو فهم همه جانبه این احادیث مشکل می‌شود.

گفتنی است این مشکل را نمی‌توان در فهرست مشکلات واقعی تاریخ پس از ظهور جای داد؛ زیرا مشکلات پیشین، حقیقتاً موجب نقص و کاستی بحث بوده و پژوهشگر را ناچار می‌سازند که واقعیت را بپذیرد اما این مشکل چنین نیست و در واقع نقطه ضعف، در نزد اندیشمندانی است که معجزه را معتبر نمی‌دانند؛ زیرا در شمار مهمی از آن روایات، به طور کلی به هیچ معجزه‌ای اشاره نشده است و تنها اقدامات امام مهدی علیه السلام و دستاوردها و تعداد یاران او و... گزارش شده که اساساً در آنها از معجزه خبری نیست.

اما شایسته است در میان آن روایات، آنهایی را که بر معجزه دلالت دارند یک به یک مورد بررسی دقیق قرار داد؛ در نتیجه هر کدام مطابق قانون معجزه‌ات بود،^۲ پذیرفته و هر کدام که از حدود قانون معجزات بیرون بود، رد شود و از صلاحیت اثبات تاریخی ساقط گردد.

بنابر این، مشکل ششم از اهمیت قابل توجهی برخوردار نیست و تنها پنج مشکل نخست دارای اهمیت می‌باشد که باید تا حد امکان برای رفع آنها و جلوگیری از تأثیرات منفی‌شان، به بررسی و ارائه راه حل پرداخت.

۱. ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیة: ج ۳، ص ۳۲۷ به بعد.

۲. ر. ک: الصدر، سید محمد، تاریخ الغیبة الکبری: ص ۳۷.

د) راه‌های برون رفت از این مشکلات

هم‌چنان که پیش از این نیز اشاره کردیم، پاسخ قاطع به این مشکلات به صورت کلی و جزئی توسط پژوهشگری که معاصر با دوران ظهور یا پس از آن دوران نیست، امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل بهتر است به ناتوانی این بحث از احاطه به ژرفای حقیقی روز موعود و جزئیات حوادث آن اعتراف کنیم؛ در نتیجه نهایت تلاش ما این خواهد بود که اندیشه‌های کلی و اقدامات اساسی در آن زمان را از طریق روایاتی که به ما رسیده و اصولی که می‌شناسیم، ترسیم نماییم. بهترین شکل برون رفت از این مشکلات، اتخاذ دو روش مترتب بر یکدیگر است: روش اول: رفع و حل مشکلات از طریق اصول کلی برگرفته از قرآن و سنت. برای این کار، تمامی روایاتی را که در منابع این تاریخ (تاریخ پس از ظهور) وجود دارد بر فهم متعارف از اسلام عرضه می‌کنیم. مراد از فهم متعارف از اسلام، همان فهم برآمده از قرآن و سنت است که یا دلیلی از آیات و روایات دارد و یا استدلالی عقلی و برهانی.

به مدد اصول زیر، می‌توانیم به نتیجه‌هایی قطعی برای حل این مشکلات دست یابیم:

۱. تلاش برای درک عبارات رمزی موجود در روایات به طوری که با فهم درست از اسلام هماهنگ باشد. این در جایی است که فهم ظواهر این روایات، اساساً امکان نداشته باشد و گرنه برداشتهای رمزگونه هم‌چنان‌که در آموزه‌های اسلامی ثابت شده است، معمولاً مبنایی برای باورهای نادرست و انحرافی از اسلام می‌باشد.

هنگامی که بین کنار گذاشتن این روایات و یا تأویل آنها مردد باشیم، تأویل صحیح آنها بهتر است؛ و چرا چنین نباشد در حالی که می‌دانیم استفاده از تعبیرات رمزی و تأویلی در کلام پیامبر و ائمه علیهم‌السلام مرسوم و متعارف بوده است، به ویژه که سخنان آن گرامیان از میزان درک شنوندگان بالاتر بوده است. هم‌چنان‌که در مورد روایات حوادث پس از ظهور، وضع این چنین است.

۲. سعی در پرکردن فضاهای خالی و کاستی‌های موجود در این تاریخ، با عنایت به این که می‌دانیم امام مهدی علیه‌السلام به طور طبیعی پس از ظهور براساس اصول کلی اسلامی عمل خواهد نمود؛ هرچند روایات - در نتیجه شرایط خاص - به آن تصریح نکرده باشند.

اما کاستی‌های فراوانی باقی می‌ماند که می‌توانیم همه یا بخشی از آنها را از طریق روش دومی که به زودی می‌آوریم اصلاح نماییم و بدون به کارگیری این روش، ترمیم آن نقایص ممکن نخواهد بود. همان‌طور که پس از این خواهد آمد با استفاده از این دو روش، خواهیم توانست بخش مهمی از آن نقص‌ها را جبران نماییم.

۳. رد هر خبری که مخالف نصوص و اصول کلی اسلامی باشد (البته تا وقتی که مستفیض یا

متواتر نباشند).

۴. دست‌یابی به برخی امور که روایات درباره آنها ساکتند و به رویکردهای کلی دولت جهانی امام علیه السلام مربوط می‌شوند. به این امور می‌توان پس از رفع مشکل پنجم تا حد امکان دست یافت.

۵. در پرتو اصول کلی، تلاش برای فهم ارتباط بین حوادثی که ربط آنها با یکدیگر در نقل‌هایی که به ما رسیده واضح و روشن نیست؛ یا کوشش برای مرتب کردن ترتیب زمانی آن حوادث، در صورتی که آن ترتیب در اخبار لحاظ نشده باشد.

روش دوم: هنگام فقدان اصول کلی، تنها راه رسیدن به نتیجه، ارائه طرحهای احتمالی است؛ به این صورت که دو یا سه احتمال قوی‌تر در مورد مشکلی که وجود دارد ارایه گردد. در این حالت ما باور قطعی به هیچ‌کدام از آن احتمالات نداریم گرچه در اغلب موارد می‌توانیم با گردآوری قراین، یکی از آنها را ترجیح داده و برگزینیم.

در صورتی که با کمک اصول کلی نتوانیم به نتیجه برسیم، با این روش خواهیم توانست به برخی نتایج دست پیدا کرده، باقی مشکلات را حل نماییم.

آری، تنها دو مطلب باقی می‌ماند که تأمل بیشتری را می‌طلبد:

۱. نگاه مذهبی که در اخبار امامیه پررنگ می‌باشد اگرچه در عصر صدور آن اخبار توجیه داشته اما در عصر حاضر، ارزش اجتماعی خویش را از دست داده است؛ زیرا حکومت امام مهدی علیه السلام جهان شمول و برای همه انسان‌هاست.

اگر بخواهیم به شیوه‌ای جامع و کامل به مبحث تاریخ پس از ظهور پردازیم، روانیست که صرفاً بر این مطلب تأکید ورزیم و دیگر جنبه‌های آن را رها سازیم.

نکته مهم: پس از قبول این دسته خبرها که بر اساس برداشت امامیه از مهدویت، شایستگی اثبات تاریخی را دارند می‌توانیم با دوروش، بر این رویکرد مذهبی سرپوش بنهیم:

روش اول: هرگاه تلاش کنیم تا کاستی‌های موجود در روایات را ترمیم نماییم و بر ارتباط امام مهدی علیه السلام با مردم و دولت‌های غیرمسلمان جهت آماده‌سازی آنها برای پیوستن به دولت جهانی استدلال بیاوریم، آنگاه خواهیم توانست رویکردهای کلی و آثار بسیار ارزشمندی را که بر این موضوع بار می‌شود، درک نماییم و نهایتاً دلالتی واقعی از این‌گونه اخبار به دست دهیم. بی‌تردید امت اسلامی، رهبری کاروان بشریت را در مسیر عدالت کامل به دست خواهد گرفت. با تلاش این امت، امام مهدی علیه السلام جهان را فتح خواهد نمود و دعوت مقدسش را در سراسر آن منتشر خواهد ساخت. به این منظور، امت اسلامی باید همه ظرفیت‌های خود را متناسب با این مسئولیت عظیم افزایش دهد؛ در غیر این صورت تلاش‌هایش در سطح جهان بی‌ثمر خواهد ماند و در نهایت برنامه کلی الهی مخدوش خواهد شد. از این روست که در برنامه کلی الهی، بر تربیت این امت - چه در عصر غیبت و چه در عصر ظهور - بسیار تأکید شده است.

ثمره این تربیت در عصر غیبت؛ بر آمدن گروهی از مؤمنان است که در رکاب آن حضرت جهان

را فتح خواهد نمود. این در حالی است که عموم بشریت گرفتار کژری و سرکشی و ستم و بیداد می‌باشد حتی امت اسلامی نیز از این انحرافات برکنار نیست و با این وصف امکان ندارد چنین امتی که اکثریت افرادش به کژری ره می‌پویند بر کرسی رهبری جهان تکیه زنند. البته باید برای ارتقای مرتبه اخلاص آن‌ها اقدام شود تا آن‌که امت اسلامی به سرعت در جایگاه رهبری جهان قرار گیرد. این امر نیازمند اقدامات گسترده نظامی و فکری - فرهنگی است اما لازم است بدانیم امام موعود علیه السلام با مسلمانانی وارد چالش خواهند شد که منحرف باشند هر چند از لحاظ فکری - و نه عملی - با امام علیه السلام هم مذهب باشند.

روش دوم: بیان نکردن هر آنچه که موجب تحریک عواطف مذهبی و شعله‌ور شدن آتش کینه بین پیروان مذاهب اسلامی می‌گردد. هر چند که با این سکوت کاستی‌هایی در این تاریخ پدید آید. البته تعداد این روایات فرقه‌گرایانه زیاد نیست و آنها نیز اسناد درستی ندارند؛ پس نباید بی‌توجهی به آنها موجب تأسف گردد.

۲. حقیقتاً یک پژوهنده نمی‌تواند ژرفای حقیقی روز موعود را درک نماید. از این روست که راه بر روی شناخت جزئیات برنامه‌ای که امام علیه السلام اعلام خواهد کرد و نیز عمق واقعی فرهنگ فرد مسلمان و جامعه اسلامی در آن زمان، بسته است و تنها می‌توان به شیوه اجمال و به شکل قضایای کلی از رویدادهای آن روز بزرگ سخن گفت.

پس از آگاهی از محورهای پنجگانه، به روشنی می‌توانیم سستی اشکالی را که در ابتدای این مقدمه آورده شد، مبنی بر این که «طرح این بحث، بیهوده و تیر افکندن در تاریکی است» دریابیم. ثمرات بحث تاریخ پس از ظهور را نمی‌توان نادیده گرفت؛ زیرا هر یک از آن‌ها (که در ذیل محور اول از این مقدمه آوردیم)، به تنهایی کافی است که ما را برای ورود به این مبحث قانع سازد. اما این که «تیری در تاریکی» باشد، چنین نیست؛ زیرا ما این تاریخ را از منابع و اصول کلی اسلامی دریافت می‌کنیم و هرگز ادعای غیب‌گویی نداریم. آری، اخباری که از پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده و ما بر آنها تکیه می‌کنیم، حاوی اخبار غیبی و حوادث آینده نیز می‌باشد که خداوند به آنها تعلیم فرموده است. هم‌چنان‌که در تاریخ گذشته نیز بر چنین روایاتی اعتماد کرده و درستی آنها را اثبات کرده‌ایم. حتی برخی از آنها از چنان درستی و صحتی برخوردار است که می‌توان بر آن اساس عقاید اسلامی را ثابت کرد، چه رسد به موضوع مهدویت.^۱ در نتیجه اگر بعضی از آن خبرها را بتوان تصدیق کرد، بعید نخواهد بود که بتوانیم همه آنها را نیز پذیرفته و تصدیق نماییم.

اما در مورد این اشکال که «معلوم نیست این پیشگوییها تحقق پیدا کند یا نه» باید گفت این بستگی به استحکام و قوت ادله‌ای دارد که ارائه می‌کنیم که برخی به‌طور قطع نتیجه می‌دهد و برخی دیگر به ظن قوی. گرچه هر دو آنها شایستگی اثبات تاریخی را دارد.

عناوین بخش‌ها و فصل‌های کتاب

این کتاب به سه بخش کلی تقسیم می‌شود:

بخش اول: نشانه‌ها و مقدمات ظهور

گفتار اول: مبانی کلی ظهور (مسائل اصلی که روز موعود بر مبنای آنها پدید می‌آید).

فصل اول: ارتباط روز ظهور با برنامه کلی الهی برای بشریت

فصل دوم: تأثیرات غیبت کبری در دوران پس از ظهور، نسبت به خود امام مهدی علیه السلام و نیز

اصحاب ایشان و هم‌چنین تمام بشریت.

فصل سوم: تعیین زمان ظهور از نظر شرایط و نشانه‌ها، و نتیجه تحقق آن‌ها در پس از ظهور و

اشاره به این که بیان این شرایط و نشانه‌ها، به معنای تعیین زمان ظهور که در روایات از آن نهی شده،

نیست.

فصل چهارم: نگاه امام مهدی علیه السلام به هستی، زندگی و قانون‌گذاری.

فصل پنجم: برنامه خداوند برای دوران پس از ظهور.

گفتار دوم: حوادث نزدیک به زمان ظهور، از قبیل: شورش سفیانی، فتنه دجال، کشته شدن نفس

زکیه، صیحه و ندای آسمانی و...

در مورد سه حادثه نخست، در کتاب *تاریخ الغیبة الکبری* به اندازه کافی بحث کرده‌ایم ولی در

این کتاب، تحلیلی جدید از آنها بدست خواهیم داد.

بخش دوم: حوادث مربوط به ظهور و برپایی دولت جهانی تا وفات امام مهدی علیه السلام

گفتار اول: حوادث ظهور از آغاز تا حرکت امام علیه السلام به عراق

فصل اول: معنای ظهور و چگونگی آن.

فصل دوم: امکان و زمان ظهور.

فصل سوم: اولین سخنرانی امام علیه السلام به همراه شرح نبردهای آن حضرت.

فصل چهارم: تعداد یاران امام علیه السلام و ویژگی آنها و چگونگی گرد آمدنشان.

فصل پنجم: دستاوردهای قیام امام علیه السلام تا هنگام رسیدن به عراق.

گفتار دوم: فتح جهان

فصل اول: منطقه‌ای که امام علیه السلام قیام جهانی‌اش را از آنجا آغاز می‌نماید.

فصل دوم: گستره حکومت مهدی موعود علیه السلام.

فصل سوم: او چگونه می‌تواند با یارانی اندک در برابر ابرقدرت‌هایی که دارای نیرو و امکانات

فراوانند، بایستد؟

فصل چهارم: چگونگی و مدت زمان فتح کامل جهان؛ از ابتدای ظهور تا زمان تشکیل دولت

جهانی.

فصل پنجم: مواضع اشخاص و گروه‌ها در برابر او.

فصل ششم: مدّت حکومت ایشان.

گفتار سوم: دولت جهانی امام مهدی علیه السلام

فصل اول: کتاب و قضاوت جدید

فصل دوم: موضع امام علیه السلام در مسائل سیاسی و اجتماعی

فصل سوم: ضمانت‌های اجرایی سریع، برای پیاده کردن عدالت کامل در جهان.

فصل چهارم: فرماندهی یاران حضرت و میزان شایستگی و ظرفیت آنها.

فصل پنجم: تزکیه و تربیت امت و یاران امام علیه السلام توسط ایشان.

فصل ششم: روش امام علیه السلام در تربیت امت.

فصل هفتم: بیان دستاوردهای امام علیه السلام در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی.

فصل هشتم: موضع امام علیه السلام در برابر اهل کتاب و مشارکت مسیح علیه السلام با آن حضرت در رهبری

جهانی.

گفتار چهارم: پایان زندگی امام علیه السلام.

بخش سوم: جهان پس از امام مهدی علیه السلام

گفتار اول: ویژگی‌های کلی دولت و جامعه در آن روزگار.

گفتار دوم: پایان زندگی بشر و بررسی صحت و سقم این روایت که: «قیامت جز در زمان مردمان

تبهکار برپا نمی‌شود.»

در بخش سوم، بحث را نسبتاً خلاصه کرده‌ایم؛ زیرا در کتاب بعدی خود (الیوم الموعود بین

الفکر المادی والدینی) به‌طور مفصل به آن پرداخته‌ایم.

نام کتاب حاضر را تاریخ پس از ظهور نهاده‌ایم؛ زیرا قصد داریم تاریخ بشریت را از زاویه زمانی

ظهور امام و پس از آن بنگریم و اگر هم به نشانه‌های ظهور و خود واقعه ظهور می‌پردازیم، از

آن روست که اینها مقدمات تاریخ پس از ظهور می‌باشند.

بخش نخست

نشانه‌ها و مقدمات ظهور

گفتار اول

مبانی کلی ظهور

فصل اول

ظهور امام مهدی علیه السلام و برنامه کلی الهی

برنامه کلی الهی که به دنبال خود شرایط ظهور را فراهم خواهد آورد، اینک در انتظار آخرین و بزرگ‌ترین نتیجه و ثمره خویش یعنی «روز موعود» می‌باشد.

حاصل این اندیشه آن است که از رهگذر سخن پروردگار متعال که فرمود:

و ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون^۱

و جن و انس را نیا فریدم جز برای آن که مرا پرستند.

می‌توان دریافت که غرض ارجمند الهی از آفرینش بشر و اعطای دو نیروی تفکر و اختیار به او، به کمال رسانیدن وی می‌باشد. این کمال چیزی نیست جز پرستش خالصانه پروردگار بزرگ و این هدف‌گذاری الهی، هرگز تغییر نخواهد کرد.^۲

بندگی خالصانه و پرستش حقیقی خداوند، منوط به شرایطی است که در زیر می‌آید:

۱. وجود طرح و برنامه‌ای کامل و عدالت محور که بشر آن را از سوی خداوند دریافت دارد و قانونی اساسی و فراگیر برای جامعه بشری گردد.

۲. وجود پیشوایی حکیم که آن قانون را در «روز موعود» به طور کامل اجرا نماید.

۳. وجود شماری کافی از مؤمنان مخلص که آن پیشوا را در اجرای مطلوب مأموریتش یاری دهند.^۳

توضیحی درباره شرط نخست: برنامه خداوند آن است که چنین قانونی را بنیان‌گذارده، بشر را به مدد آن و در امتداد کاروان انبیاء علیهم السلام در درازنای تاریخ پرورش دهد تا سرانجام اجرای این برنامه در چارچوب مکتب اسلام با موفقیت صورت پذیرد. و روشن است که آن «طرح و برنامه کامل و

۱. سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲. ر.ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۳۳ به بعد.

۳. ر.ک: همان؛ ص ۴۷۶ به بعد.

عدالت محور» چیزی جز اسلام نیست.^۱

توضیحی درباره شرط دوم: خداوند متعال این شرط را در امام مهدی علیه السلام به عنوان رهبری اسوه و نمونه قرار داده است تا حضرتش آن قانون کامل را در روز موعود پیاده سازد. خداوند او را پس از گذشت نسل های فراوانی از انسان ها، هم چنان زنده نگه داشته است و بی شک زنده بودنش در طول این دوران، برای به عهده گرفتن رهبری قیام جهانی در روز موعود، امری لازم و ضروری است.^۲

توضیحی درباره شرط سوم: تحقق این شرط در برنامه الهی، تنها پس از ظهور دین اسلام امکان پذیر شده است. به عبارت دیگر، اسلام است که می تواند چنان مؤمنان مخلصی را برای یاری رهبر جهانی در روز موعود پرورش دهد؛ زیرا تربیت افراد بر اساس درک و عمل به ادیان گذشته، نمی تواند در تحقق بخشیدن به «عدالت» در روز موعود، به کار آید و ثمربخش باشد.

بشر در زمان پیامبران گذشته، توان فهم و هضم مفاهیم والای «برنامه کامل و عدالت محور» را نداشته و فقط امت اسلامی است که می تواند براساس آن قانون و برنامه، هم از لحاظ درک مفاهیم آن و هم از نظر پیروی عملی از آن، تحت تربیت قرار گیرد؛^۳ تا در این سیر و سلوک علمی و عملی، توفیق هم یاری و مشارکت در تحقق روز موعود و تحکیم پایه های حکومت عدل جهانی، برای گروهی از مخلصان پاک سرشت این امت فراهم آید.

از این رو امت اسلامی باید مسیر طولانی تربیت را در شرایط ویژه ای هم چون امتحان و پالایش روح و روان ببیند، و این خود در دو ساحت تربیت عقلی و ایمانی سامان می پذیرد:

تربیت عقلانی: امت اسلامی (و نیز به طور غیر مستقیم همه بشریت) از رهگذر آموزه های عالمان و متفکران اسلامی و نازک اندیشی های آنان درباره معارف والای اسلام، تحت تربیت قرار می گیرند تا به سطحی از عقلانیت برسند که توان درک اندیشه ها و قوانین جدیدی را که در روز موعود اعلان خواهد شد، پیدا نمایند.

تربیت ایمانی: این جنبه از تربیت آنگاه حاصل می شود که امت اسلامی، شرایط دشوار ظلم و بیداد و انحرافات را از سر بگذرانند و برگزیدگان صالح این امت، آن چنان اخلاص و ایمان و اراده ای داشته باشند که عکس العملشان در برابر این کژیها و زشتیها، تنها و تنها در راستای اجرای آن «قانون کامل» و یا به عبارتی دیگر، پیروی تام و تمام از اسلام باشد.

به همین ترتیب نسل در نسل، این تربیت استمرار می یابد و در طی این فرآیند، شمار این مخلصان فزونی پیدا می کند - هم چنان که بر شمار هواخواهان جور و ستم نیز افزوده می گردد - تا روزی فرارسد که تعداد این مؤمنان مخلص برای قیام جهانی در روز موعود به شماری کافی برسد؛ در آن هنگام تحقق وعده الهی حتمی خواهد شد، زیرا سه شرط پیش گفته، محقق شده است.

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۶۱.

۲. همان؛ ص ۵۰۱ به بعد.

۳. همان؛ ص ۲۵۵ به بعد.

در این جا می‌توان میزان ارتباط «روز موعود» را با «برنامه کلی الهی» به روشنی دریافت؛ زیرا حقیقتاً در آن روز است که عبودیت و پرستش واقعی پروردگار - به عنوان هدف اصلی آفرینش - تحقق پیدا می‌کند.

در این صورت، روز ظهور نه رویدادی غیرمنتظره و تصادفی است و نه پدیده‌ای موقت و زوال‌پذیر، بلکه نتیجه طبیعی و مورد نظر خداوند از آفرینش بشر می‌باشد.

آری در این راه، پیامبران، اولیا و شهیدان تلاش‌ها و مجاهدت‌های فراوان نموده‌اند و اگرچه تکاپوی خالصانه آنها در عصر خویش به نتیجه مطلوب نرسیده ولی تلاش آنها برای روز موعود ذخیره گردیده است.

تحمل رنج‌ها و سختی‌ها و نیز فداکاری و جانفشانی انسان‌های مؤمن در طول تاریخ، برای رسیدن به چنان روزی بوده است، زیرا رهبر آن روز بزرگ، فریادرس فریاد خواهان، آرزوی آرزومندان، برطرف‌کننده درد و رنج مظلومان و پدیدآورنده عدالت بزرگ است.

فصل دوم

تأثیرات غیبت کبری در دوران پس از ظهور

در این فصل درباره نتایج و تأثیرات غیبت کبری در دوران پس از ظهور، نسبت به خود امام مهدی عج و نیز نسبت به اصحاب ایشان و همچنین امت اسلامی و بلکه تمامی بشریت، سخن خواهیم گفت.

غیبت کبری در مفهوم عظیم و پردامنه‌اش، می‌تواند سه معنا داشته باشد:

۱. به تأخیر افتادن روز موعود تا زمانی دور و موعدی نامعلوم.
۲. طول عمر امامی که برای مأموریت جهانی در روز موعود ذخیره شده است و نیز معاصر بودن وی با نسل‌های بسیاری از امت اسلامی (براساس برداشت امامیه).
۳. غیبت آن رهبر و بی‌اطلاعی مردم از شخص او و نیز محل سکونت و چگونگی زندگی‌اش.^۱ هر کدام از این سه مفهوم، تأثیری حقیقی و مهم در روز موعود برجای خواهد گذاشت. اما مفهوم اول: این مفهوم را امامیه و غیرامامیه قبول دارند؛ زیرا مسئله به تأخیر افتادن روز موعود، از امور روشن و مسلم در نزد همه مسلمانان از صدر اسلام می‌باشد. در چارچوب این مفهوم، تفاوتی نمی‌کند که در خلال این زمان طولانی، آن حضرت به دنیا آمده باشد یا خیر و یا این که غایب باشد یا حاضر.

این «به تأخیر افتادن» از جهات مختلف، ثمراتی مهم و آثاری ژرف را در ارتباط با روز موعود و دولت جهانی، از خود به جای می‌گذارد:

الف) عبور امت اسلامی از گردنه آزمایش‌ها و ابتلائات و ظهور جوهره ایمان در انسان‌های صالح و ره‌سپردن آنان در راه تعمیق اخلاص و بیداری.

ب) این شرایط سخت و طولانی، باعث برآمدن شماری کافی از انسان‌های مخلص و کاملی خواهد شد که افتخار فرماندهی نبرد عدالت‌خواهانه جهانی در روز موعود، نصیبشان می‌شود.

ج) این زمان طولانی، چونان یک مربی، عهده‌دار کامل کردن تربیت نسل‌های امت اسلامی در دو ساحت عقلی (درک برنامه عدالت محور و کامل الهی) و ایمانی و عملی (تمرین و ممارست برای اطاعت از آن برنامه و جانفشانی در راه آن) می‌باشد.

باید یادآور شد که این تربیت، تنها مخصوص مؤمنان کامل و مخلص نیست بلکه امری است فراگیر که دیگران را نیز با وجود اختلاف مرتبه علمی و عملی، دربرمی‌گیرد. چنین تربیتی موجب می‌گردد امت اسلامی در سطحی قرار گیرد که آمادگی لازم برای درک قوانین و نیز اندیشه‌هایی را که در دولت جهانی اعلان خواهد شد، داشته باشد. هم‌چنان‌که گفتیم این جهات سه‌گانه، بستگی به وجود امام غایب علیه السلام ندارد بلکه می‌توان به نتیجه‌دهی آنها باور داشت و در عین حال به وجود آن حضرت - مثلاً - ایمان نداشت؛ همان‌طور که غیر امامیه چنین‌اند.

آنگاه که خداوند با علم بی‌کران خویش دریابد که این امور طبق آن برنامه کامل، به نتیجه‌دهی رسیده‌است، امام مهدی علیه السلام را در زمان خویش پدید خواهد آورد تا امت اسلامی و بشریت را با رهبری خود به ساحل صلح و عدالت برساند.

ناگفته نماند هر چند به طور اجمال برآنیم که بین این جهات سه‌گانه و وجود امام غایب ارتباطی نیست اما نباید در این باره تن به مبالغه دهیم. برای روشن شدن این سخن، توجه خوانندگان را به دو نکته جلب می‌نماییم:

نکته اول: همه مذاهب اسلامی با وجود اختلافاتی که دارند، در این باور مشترک‌اند که «حقانیت»، منحصر به یکی از آنهاست و مذاهب دیگر، همگی کم و بیش از اسلام واقعی دورند. در اینجا هر مذهبی، مدعی برحق بودن خویش است.

نکته دوم: تزکیه و پالایش دل‌های مؤمنان که برای ورود به روز موعود امری ضروری است، جز بر مبنای «حق» صورت نمی‌پذیرد و آزمایش‌ها و امتحانات جز از رهگذر اطاعت پروردگار و اخلاص‌گذاری نسبت به او، معنا نمی‌یابد. براین اساس می‌توان گفت آموزش و تربیت انسان‌ها بر اساس مذهب یا مذهبی که از اسلام حقیقی دورند، جز بر اساس باطل نیست هر چند که اسم اسلام روی آن باشد.

از این روی امر تزکیه و پالایش جانهای مؤمنان، منحصر به مذهبی است که حق‌مدار، مطابق با اسلام و مورد رضایت خداوند باشد و انسان‌های کاملی را پرورش دهد که در روز موعود، تحت ولایت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام به پاخیزند.

بنابراین، نتایجی که از مفهوم اول به دست می‌آید جز بر همان مذهب حق، مترتب نمی‌شود. اما مفهوم دوم: (طول عمر امام مهدی علیه السلام و هم‌عصری آن حضرت با تاریخ طولانی امت اسلامی به‌طور خاص و تمامی بشریت به شکل عام).

هر نتیجه‌ای که از این مفهوم به دست آید، تنها مربوط به دیدگاه امامیه در خصوص حضرت

بقیة الله علیه السلام است. در نتیجه هر گاه بدانیم این مفهوم چه نقش مهمی در تکمیل و تثبیت عدالت در عصر ظهور خواهد داشت، آنگاه به برتری دیدگاه امامیه بر دیگران در این موضوع پی خواهیم برد.

خداوند متعال بهترین طرح و برنامه برای تحقق عدالت در دولت جهانی را طرح و برنامه غیبت قرار داده است؛ از همین جاست که به درستی دیدگاه امامیه پی می‌بریم.^۱

اینک با تحلیل بیشتری از این موضوع آشنا خواهیم شد:

در دیدگاه امامیه، حضرت مهدی علیه السلام ویژگی‌های زیر را داراست:

اول: عصمت؛ ایشان دوازدهمین امام معصوم می‌باشد.

دوم: آن حضرت چه غایب باشد و چه حاضر، یگانه رهبر حقیقی جهان، به طور عام و رهبر امت اسلامی به طور خاص می‌باشد.

سوم: هم‌عصری با نسل‌های زیادی از امت اسلامی به طور خاص و بشریت، به طور عام.

چهارم: قرار داشتن در افقی بالا از بصیرت و آگاهی، به طوری که از تمامی حوادث و علل و نتایج و ویژگی‌های آنها، هر روزه و هر ساله آگاه می‌گردد.

پنجم: ارتباط با مردم در دوران غیبت؛ او با مردم در ارتباط است و آنها نیز با او، و جز در مواردی بسیار نادر او را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که او مهدی موعود علیه السلام است.^۲

بدیهی است این ویژگی‌ها در تصور غیر امامیه درباره امام مهدی علیه السلام نمی‌گنجد. در باور آنان، وی شخصی است که در آینده به دنیا خواهد آمد و خداوند شرایط انقلاب جهانی را برایش سهل و آسان خواهد نمود.

ولی آیا این کار سترگ از سوی شخصی غیر معصوم، هر چند که نماینده برجسته فرهنگ عصر خویش و نماد بیداری اسلامی باشد، شدنی است؟ حتماً باید اعتراف کرد چنین انسان غیر معصومی هرگز شایستگی رهبری جهان را نخواهد داشت.

ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام در نگاه امامیه، ویژگی‌هایی موقت و غیر اصیل نیست بلکه ویژگی‌هایی است ثابت و حقیقی که به او امکان می‌دهد جامعه‌ای عدالت محور را که خداوند وعده فرموده است، پایه‌ریزی نماید.

توضیح ویژگی اول: این ویژگی یعنی عصمت امام مهدی علیه السلام، ثمرات و نتایجی را به دنبال دارد، از جمله اینکه:

۱. او وارث علم امامت است؛ علمی که متضمن مبانی اصلی تفکر در رهبری جهانی است. وی این علم را از پدران معصومش علیهم السلام و آنان نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن حضرت هم از خداوند متعال دریافت نموده است.

۱. ر.ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۴۹۷ به بعد.

۲. همان؛ ص ۳۴ به بعد.

چگونه می توان در دوران متأخر به این عصمت دست یافت مگر با وحی جدیدی از سوی خداوند متعال؛ و البته این چیزی است که سایر مسلمانان - به طور اجماع - آن را برای امام مهدی عج منتفی می دانند.

پوشیده نماند که آگاهی و احاطه بر مبانی اصلی این تفکر، موجب افزایش قدرت و توانایی در رهبری جهانی است؛ اگر نگوییم که بدون این آگاهی و احاطه، رهبری بر جهان ناممکن است. هرگاه امری برای رهبری جهانی لازم باشد و یا آن که وجودش بهتر باشد، به طور قطع خداوند آن را پدید خواهد آورد؛ زیرا این کار همسو با هدف خلقت آدمی است و حرکت برخلاف آن، ظلم به بشریت و به معنی تخلف از آن هدف عالی است؛ و این هر دو بر خداوند متعال محال است.

۲. احساس پدری و عطوفت نسبت به همه انسان ها. زمانی که او با کفار و منحرفان می جنگد و شورشیان را می کشد، هرگز در دلش نسبت به آنها کینه ای نمی ورزد و فقط در جهت مصلحت آنها و گسترش عدالت و خیر در سرزمین هایشان و رساندن سخن حق به آنها، می جنگد.

پیوند زدن بین این دو جهت به ظاهر متضاد، یعنی احساس ژرف عاطفی و جنگ و کشتار، با توجه به تجربه تاریخی جنگ های مسلمانان، جز از شخص معصوم ساخته و پرداخته نیست. از این رو در فتوحاتی که در گذشته و در غیاب معصومین علیهم السلام انجام می گرفت، نه تنها از آن حس عاطفی نسبت به قوم مغلوب خبری نبود، بلکه آن جنگ ها صرفاً شکلی غنیمت طلبانه به خود گرفت.

هنگامی که این احساس و الا برای رهبری غیر معصوم در فتوحات با دامنه محدود، وجود نداشته باشد، چگونه می توان در آن نبرد جهانی که کشته ها خواهد گرفت و غنایم فراوانی را به دنبال خواهد داشت و دامنه تسلط را به تمام جهان خواهد کشاند، از رهبر غیر معصوم انتظار داشت نسبت به قوم مغلوب، احساس پدری داشته باشد؟ آری، بدون حضور شخص معصوم این نبرد، نبردی کاملاً سودجویانه و نامقدس و در جهت گردآوری غنایم مادی خواهد بود.^۱

۳. رهبری قیام جهانی از مفهوم صحیح اسلامی اش منحرف نخواهد شد؛ زیرا اسلام حقیقی هرگونه سوء استفاده از حکومت را برای ارضای طمع های شخصی محکوم می نماید.

در جایی که این اخلاق زشت و خوی های ناپسند - تقریباً - بر همه حاکمان چیره می باشد، چه سان خواهد بود هنگامی که حکومت، جهانی شود و سلطه و نفوذ از نظر گستره و فراگیری به اوج خود برسد؟

تا زمانی که یک رهبر، از ارتکاب گناهان و پیروی از هوای نفس، عملاً مصون و معصوم نباشد - هر چند که پیش از آن صالح و پاک هم بوده باشد - این مقام، محکی برای سنجش میزان کثر رفتاری و آزمندی هایش خواهد شد؛ زیرا پس از کسب قدرت، فشار انگیزه های شخصی و دلبستگی های

فردی بر شخص حاکم بیشتر خواهد شد.

۴. دقت کامل در اجرای «برنامه جهانی عدالت محور» و از آن رهگذر، سوق دادن اجتماع و هدایت آنان به سوی پرستش حقیقی خداوند بزرگ.

به اعتقاد امامیه، این دقت ورزی برای شخص معصوم به سادگی امکان پذیر است. وی علاوه بر دوری از گناه، از اشتباه و فراموشی نیز مبرا است و طبق روایات هرگاه بخواد چیزی را بداند خداوند آن را به او می‌فهماند.^۱

در این صورت هرچه مشکلات جهانی پیچیده‌تر شود، امامی که این ویژگی‌ها را داراست می‌تواند برای رفع آنها، نزدیک‌ترین راه حل‌ها را آماده سازد. و چه بسا سراسری در اعطای موهبت «عصمت» به ائمه علیهم‌السلام همین امر باشد و گرنه در غیر این صورت، امری شخصی است که برای معصوم فقط ثمرات فردی به دنبال دارد.

اشکال: ادله اثبات‌کننده عصمت، حداکثر، وجوب مصونیت از گناهان و به ویژه دروغ را در امر تبلیغ و ارشاد ثابت می‌کند، تا آن‌که سخن معصوم در دیگران مؤثر و قانع‌کننده باشد. برخلاف حالتی که او را با سابقه دروغ‌گویی در گذشته زندگی‌اش بشناسند که در این صورت هرگز آن تأثیرگذاری لازم را نخواهد داشت. اما عصمت او را از اشتباه و فراموشی نمی‌توان با این ادله ثابت کرد؛ زیرا این امکان وجود دارد که شخص معصوم پس از آن که پی به اشتباه خود برد، آن را جبران نماید؛ یا در صورت فراموش کردن کاری، پس از یادآوری آن را انجام دهد.

پاسخ: در پرتو نتایج گذشته باید گفت عصمت از اشتباه و فراموشی، از جمله شروط اصلی در اجرای برنامه عدالت جهانی است؛ به ویژه در نخستین مأموریت امام که تغییر جهان پر از تباهی به جهانی لبریز از صلح و عدالت است و او باید آن‌چنان قابلیت‌هایی داشته باشد که هیچ چیز مانع از اجرای آن برنامه نگردد؛ زیرا اساساً بر خداوند محال است به فردی که از اجرای آن برنامه ناتوان است، کاری را بسپارد بلکه باید ادعای داشتن رسالت الهی در ساحت نظر، با امکان پیاده نمودن آن در ساحت عمل هماهنگ باشد.

شاید بهترین توضیح برای این مطلب، روایتی باشد که از ذوالقرنین نقل شده است. هنگامی که خداوند رهبری جهان را به او سپرد [در حالی که تا پیش از آن تنها بر بخش محدودی از جهان حکم می‌راند] به او وحی کرد:

يا ذالقرنين أنت حجتى على جميع الخلائق ما بين الخافقين من مطلع الشمس إلى مغربها.
و هذا تأويل رؤياك. فقال ذوالقرنين: يا إلهي إنك ندبتني لأمر عظيم، لا يقدر قدره غيرك.
فأخبرني عن هذه الأمة، بأية قوة أكابره، وبأى عدد أغلبهم، وبأى حيلة أكيدهم، وبأى صبر أقاسيهم، وبأى بصر أنقدهم، وبأى حجة أخاصمهم، وبأى قلب أعقل عنهم، وبأى

۱. ر. ک: الكليني، محمد بن يعقوب، الكافي (نسخه خطی)، باب: إن الأئمة إذا شاؤوا أن يعلموا علموا.

حکمة أدبر أمرهم، و بأى علم أتقن أمرهم، و بأى حلم أصابهم، و بأى قسط أعدل بينهم، و بأى معرفة أفضل بينهم، و بأى عقل أحصاهم. و بأى جند أقاتلهم، فإنه ليس عندى مسأ ذكرت يا ربّ شيء! فقوّنى عليهم، فإنك الربّ الرحيم الذى لا تكلف نفساً إلاّ وسعها، و لا تحمّلها إلاّ طاقتها.^۱

ای ذوالقرنین! تو حجت من بر مردمانی هستی که در شرق و غرب عالم زندگی می کنند و این تأویل رؤیای توست. ذوالقرنین عرض کرد: بارالها! مرا به کاری بس سترگ فراخواندی که بزرگی اش را تنها تو می دانی. مرا خبر ده از این امت که با کدام نیرو و با آنها به مبارزه برخیزم، با کدام یاران بر آنان پیروز شوم، با کدام حيله با آنها برخورد کنم، با کدامین صبر تحملشان نمایم، با کدامین زبان با آنان سخن گویم، چگونه می توانم زبان هایشان را بفهمم، با کدامین گوش سخنانشان را بشنوم، با کدامین چشم به آنان درنگرم و خوب را از بد تشخیص دهم، با کدامین دلیل با آنان به مجادله برخیزم، با کدامین حکمت امورات ایشان را تدبیر نمایم، با کدامین دانش کارشان را استوار سازم، با کدامین حلم با آنها شکیبایی ورزم، با کدامین عدالت در بین آنها دادگری کنم، با کدامین شناخت یکی را بر دیگری ترجیح دهم و با کدامین لشکر با آنها بجنگم؟

بارالها! هیچ یک از اینها را که باز گفتم، در نزد خود ندارم. پس تو مرا بر آنها نیرو و قوت بخش؛ زیرا تو پروردگار مهربانی هستی که بیش از ظرفیت کسی بر او تکلیف نمی کنی و بیش از طاقتش بر او بار نمی نهی.

این روایت به خوبی از بارِ گران حکومت جهانی بر دوش کسی که عهده دار آن خواهد شد، خبر می دهد.

اگرچه امروز مدنیت مدرن برخی از این مشکلات را تا حدودی حل نموده؛ اما خود، پیچیدگی ها و مشکلات جدیدی را پدید آورده است و اگر وعده الهی برای راهنمایی ذوالقرنین نبود (در صورت صحت روایت) رهبری بر تمام جهان بلکه بر بعضی از آن نیز برای او - که معصوم هم نبود - نه تنها مشکل، بلکه محال بود.

آری، ممکن است این محال بودن در صورتی که رهبری شورایی را بپذیریم، بر طرف شود اما بعداً توضیح خواهیم داد که امام مهدی علیه السلام رهبری شورایی را نمی پذیرد مگر آن که طبق آموزه ها و سیاستگذاری های خود ایشان، بشریت برای دوره ای طولانی تحت تربیت قرار گیرد و سربلند بیرون آید.^۲ به هر حال مقصود از طرح این مباحث، بیان اهمیت عصمت بود و این که برای هیچ غیر معصومی بر دوش گرفتن بار مأموریت رهبری جهان میسر نیست.

۱. الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه (نسخه خطی).

۲. ر. ک: الصدر، سید محمد، تاریخ الغیبة الکبری؛ ص ۲۷۷ به بعد.

توضیح ویژگی دوم (در نظر امامیه، او حتی در زمان غیبت نیز، یگانه رهبر الهی جهان و ملت‌های مسلمان است):

این ویژگی برای باورمندان به رهبری ایشان ثمراتی دارد؛ همچنین تأثیر بسزایی در عمق‌بخشی و وسعت دادن به امر پالایش جانهای مؤمنان توسط خداوند بزرگ دارد.

در نتیجه کسی که به رهبری امام زمان علیه السلام در زمان غیبت باور دارد، ایمانش با توفیق الهی صیقل می‌یابد و با تعمیق اخلاص در وی، به کمال می‌رسد. اثرات ایمان فرد به رهبری مهدوی، به روشنی تمام در رفتارش منعکس می‌گردد و سرانجام منجر به عمل و جانفشانی و فداکاری خواهد شد. در حالی که به طور طبیعی کسی که ذهنش از این مفهوم خالی است، کم‌تر به عمل و فداکاری مبادرت می‌ورزد.

این بدان دلیل است که در ذهن مؤمنان، مفهوم رهبری حضرت مهدی علیه السلام با شماری از حقایق گره خورده است:

حقیقت اول: فرد مؤمن سربازی است که برای حرکت در راه خدا و اطاعت از دستورات رهبرش (امام مهدی علیه السلام) که همان عمل به «احکام اسلامی» است، هدایت شده است. امام علیه السلام نماد و نماینده حقیقی اسلام است. بنابراین دستورات اسلام، دستورات اوست و خواست پیامبر صلی الله علیه و آله برای امتش، خواست او.

حقیقت دوم: او در برابر امام علیه السلام هر چند به طور غیر مستقیم، مسئول و مورد محاسبه است؛ او می‌داند که پیشوایش زنده و از کارهای او آگاه می‌باشد. پس سزاوار است با اعمال شایسته دل او را شاد نماید و با دوری از گناهان در برابرش شرمنده نگردد.

حقیقت سوم: درک غربت و مظلومیت این رهبر در زمان غیبت و نیز مظلومیت اسفناک بشریت که غیبت امامشان و عبور از دوران‌های ظلم و انحراف، موجب بسیاری از ذلت‌ها و سرکوب آنها شده است.

حقیقت چهارم: درک این موضوع که باید منتظر آن رهبر بود و ظهور وی و برپایی دولت حق را در هر لحظه احتمال داد. بالطبع این حالت اقتضا می‌کند که شخص در راه دین، به اخلاص و ایمان و فداکاری اش عمق بخشد تا به گاه ظهور از نزدیکان حضرت علیه السلام باشد و شایستگی کمک به او را در اصلاح جهان پیدا نماید.

... و دیگر حقایقی که هر کدام از آنها می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای فرد مؤمن در راه تلاش و فداکاری بیشتر در خط اسلام صحیح باشد و این خود به طور طبیعی، موجب موفقیت بیش‌تر و سریع‌تر در امر «پالایش درونی مؤمنان توسط پروردگار» است. و هیچ یک از این ثمرات، بدون ایمان به رهبری امام مهدی علیه السلام و غیبت ایشان حاصل نمی‌شود.

توضیح ویژگی سوم: هم عصری امام علیه السلام با نسل‌های متمادی از بشریت فوایدی دارد که به دو

مورد آن اشاره می‌کنیم:

فایده اول (که به خود امام علیه السلام برمی‌گردد): این معاصرت باعث می‌شود که امام به‌طور مستقیم از اصول تحولات تاریخی و زنجیره حوادث آن - که تأثیر بسیار ژرفی در رهبری ایشان پس از ظهور خواهد داشت - آگاه شود.^۱

فایده دوم (که به بشریت برمی‌گردد): علاوه بر آن که به حضرت ولی عصر علیه السلام به عنوان یک رهبر نیاز است؛ براساس اخبار امامیه نیاز به ایشان به‌سان یک نیاز ضروری تکوینی است، از جمله این اخبار، روایتی است که در *الکافی* نقل شده است.

ابو حمزه گوید:

قلت لأبي عبدالله - الصادق - عليه السلام: تبقى الأرض بغير إمام؟ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت.^۲

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ فرمود: [خیر، زیرا] اگر چنین شود زمین اهلش را در کام خود فرو خواهد برد.

نیز از ابو هرآسه نقل شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

لو أن الإمام رفع من الأرض ساعة، لماجت بأهلها كما يمج البحر بأهله.^۳

اگر امام معصوم علیه السلام ساعتی از زمین حذف و محو شود، زمین اهلش را می‌بلعد، همان‌طور که دریا اهلش را در امواج خود فرو می‌برد.

با چشم‌پوشی از امکان حمل این روایات بر اموری رمزی و تأویلی، می‌توان گفت این روایات در ظاهر دلالت بر این دارند که بقای امام به منظور بقای زمین و ساکنان آن، ضروری است و این به دلیل آن است که باید زمینی باشد تا امکان عملی شدن و عده خداوند و نتیجه دهی برنامه کلی الهی بر روی آن وجود داشته باشد و این نیز هنگامی تحقق می‌یابد که وجود امام با همه سال‌ها و نسل‌های بشری، هم‌عصر باشد.

به ویژه پس از اعتقاد به این که امامان علیهم السلام دوازده نفرند و نه بیشتر (حتی به روایت عامه)^۴ و از آن رو که یازده نفرشان رحلت فرموده‌اند؛ در این صورت معلوم می‌شود که خداوند امام دوازدهم را برای تحقق این نتیجه باقی گذارده است. و شاید مراد امام مهدی علیه السلام همین موضوع باشد، آنجا که می‌فرماید:

وإني لأمان لأهل الأرض، كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء.^۵

بی‌تردید من مایه امان اهل زمینم؛ چنان‌که ستاره‌ها مایه امان اهل آسمان‌اند.

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۱۴ به بعد.

۲ و ۳. الكليني، محمد بن يعقوب، همان (نسخه خطی)؛ باب إن الأرض لا تخلو من الحجّة.

۴. البخاري، محمد بن اسماعيل؛ الصحيح البخاري؛ ج ۹، ص ۱۰۱ و النيشابوري، مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم؛ ج ۶، ص ۴ و ۳.

۵. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۴.

توضیح و بزرگی چهارم (حضور امام در افقی بالا و والا، آن چنان که هر روزه و هر ساله از حوادث و رویدادها و اسباب و نتایج آن‌ها آگاه می‌گردد):

این ویژگی، دارای فواید متعددی است (علاوه بر آن که فایده اول از ویژگی سوم را نیز داراست). مهم‌ترین فایده آن عبارت است از محافظت از جامعه اسلامی و دفع خطر دشمنان.

در نتیجه با توجه به آگاهی امام علیه السلام از حوادث و علل و عوامل آنها و مشکلات پیچیده‌ای که با آن مواجه می‌شود و نیز تکلیف الهی او برای زدودن و دفع ضررها و خطرات از جامعه اسلامی که حضرتش هم به آن وعده داده است^۱ (البته در موارد خاصی که در جای دیگری گفته‌ایم^۲)، بی‌تردید به وظیفه الهی‌اش به بهترین وجه عمل خواهد نمود. ما در جای دیگری درباره روش امام برای کمک به مردم در زمان غیبت سخن گفته‌ایم.^۳

علاوه بر همه اینها، ایشان مردم و اجتماعات را بر طبق ملاک و میزان دقیق و ژرفی که به آن آگاه است، ارزیابی می‌نماید.

این امر ثمراتی را به دنبال دارد که از جمله آنها می‌توان موارد زیر را بر شمرد:

۱. آگاهی امام علیه السلام از درجه ایمان مؤمنان و اخلاص مخلصان و سمت و سوی عملی و اعتقادی آنها در زندگی.

۲. اطلاع آن حضرت از راه و روش منحرفان و کفار و نقشه‌های احتمالی آنها بر ضد اسلام و مسلمین، تا از رهگذر این آگاهی به تلاش برای مقابله با توطئه‌های آنان برخیزد.

۳. آگاهی ایشان از آماده شدن تعداد کافی از یاران و حامیانش برای فتح جهان و به دست گرفتن حکومت عدل.

توضیح و بزرگی پنجم (ارتباط امام علیه السلام با مردم و گفت‌وگو با آنان):

این کار حداقل دو فایده دارد؛ یکی برای خود حضرت و دیگری برای جامعه اسلامی:

الف) اختلاط با مردم و رفع تنهایی؛ تنهایی‌ای که در بعضی روایات به آن اشاره شده و به دلیل دوری از مردم و زندگی در صحراها و بیابانها، برای ایشان وجود دارد.^۴

گذشته از رفع تنهایی، این امر موجب می‌شود که نیازهای شخصی ایشان همانند هر انسان دیگری - البته به طریقی ساده‌تر - برطرف گردد.

ب) امام علیه السلام هنگام ارتباط با مردم، به وظایف اسلامی‌اش درباره آنها عمل می‌کند؛ وظایفی هم چون: امر به معروف و نهی از منکر، نزدیک کردن آنها به اطاعت خداوند و دور کردنشان از گناه، تشویق ایشان به کارهای عام‌المنفعه و پاشیدن بذر اصلاح در میان آنان. البته در این باره، در کتاب

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۱۶۷ و ص ۱۷۵.

۲. همان؛ ص ۵۳ به بعد.

۳. همان؛ ص ۱۷۶.

۴. همان؛ ص ۷۴.

تاریخ الغیبة الكبرى سخن گفته ایم.

با پیمودن این مسیر، شرط سوم از شرایط سه گانه ظهور تحقق می یابد زیرا وقتی ایمان و اخلاص مردم افزون گردد، احتمال به حد نصاب رسیدن یاوران امام علیه السلام برای قیام عدالت گستر جهانی بیشتر خواهد شد.

اما مفهوم سوم از مفاهیم سه گانه غیبت کبری عبارت است از: پنهان بودن جسم مبارک و محل زندگی ایشان از نگاه مردم.

مهم ترین فایده این مفهوم، حفظ جان امام علیه السلام از شر دشمنان برای انجام مأموریت الهی در روز موعود می باشد.

در برخی روایات به این مطلب اشاره شده است:

شیخ طوسی از زراره نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ ظَهْوَرِهِ، قَلْتُ: وَلَمْ؟ قَالَ: يَخَافُ الْقَتْلَ.^۱

قطعاً برای قائم علیه السلام قبل از ظهورش، غیبتی است. عرض کردم: به چه علت؟ فرمود: [چون] از کشته شدن هراس دارد.

در حدیث دیگری زراره می گوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِلْغَلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قَلْتُ: وَلَمْ؟ قَالَ: يَخَافُ. وَأَوْماً بَيِّنَةً إِلَى بَطْنِهِ.^۲

شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: برای آن جوان [امام مهدی علیه السلام]، پیش از قیامش، غیبتی است گفتم: چرا؟ فرمود: می ترسد. آنگاه امام به شکم خود اشاره کرد (کنایه از خطر کشته شدن).

شیخ صدوق از سعید بن جبیر نقل کرده است:

سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ مَنَّا سَنَنٌ مِّنْ سَنَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... وَأَمَّا مُوسَى فَالْخَوْفُ وَالْغَيْبَةُ...^۳

شنیدم امام سجاد علیه السلام فرمود: برای قائم ما اهل بیت، سنت هایی از پیامبران است... (تا آنجا که فرمود)... و اما از موسی، ترس و غیبت....

و در حدیث دیگری از محمد بن مسلم نقل شده است:

دَخَلْتُ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ، فَقَالَ لِي مَبْتَدِئاً: يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام شِبْهًا

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، الغیبة؛ ص ۲۰۱.

۲. همان؛ ص ۲۰۲.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

من خمسة من الرسل... و أمّا شبهه من موسى فدوام خوفه و طول غيبته و خفاء ولادته...^۱
بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و قصد داشتم درباره قائم آل محمد علیه السلام سؤال کنم، اما ایشان
پیش از هر پرسشی فرمود: ای محمد بن مسلم، همانا قائم ما، شباهت‌هایی به پنج پیامبر
دارد... و شباهت او به موسی علیه السلام، دوام ترس و طولانی بودن غیبت و مخفی بودن ولادتش
می‌باشد...

و شاید این فایده، تنها مصلحتی باشد که روایات برای غیبت کبری بر شمرده‌اند؛ زیرا در زمان
صدور این روایات، تنها این مصلحت با سطح فکری و فرهنگی مردم سازگار بوده است.

اثبات این فایده پس از قبول دو مطلب زیر، ممکن می‌گردد:

۱. فهم و برداشت امامیه مبنی بر این که امام مهدی علیه السلام نفر دوازدهم از امامان معصوم علیهم السلام است؛
همان فهمی که بر پایه آن بیشتر مفاهیم غیبت کبری را اثبات می‌کنیم.

۲. اگر امام علیه السلام در پس پرده غیبت نبود قطعاً پیش از فرارسیدن روز موعود، ستمکاران او را
می‌کشتند؛ زیرا هدف اساسی ایشان پاک کردن زمین از ستم و بیداد است و طبیعتاً هر کسی که
منافعش در تقابل با این مأموریت باشد، در برابر او خواهد ایستاد.

اگر حضرت برای همگان شناخته شده باشد دست یافتن به او به سادگی امکان پذیر خواهد بود؛
ایشان یار و یابوری ندارد و اگر هم داشته باشد بسیار کم‌اند، زیرا به حد نصاب رسیدن یاران برای قیام
جهانی، اندکی پیش از ظهور رخ خواهد داد ولی در زمان‌های پیش از آن، چون برنامه کلی الهی به
سرانجام و نتیجه نرسیده، بالطبع آن تعداد کافی نیز مهیا نیست.

با توجه به این شرایط، او باید غایب و ناشناس باشد تا برای مأموریت جهانی باقی بماند.

از سوی دیگر روشن است که با کشته شدن امام علیه السلام، انقلاب جهانی رهبر خویش را از دست
می‌دهد در حالی که طبق عقیده امامیه، برای پیشوای موعود، جایگزینی وجود ندارد. در این صورت
حکومت جهانی و هدف اصلی از آفرینش بشر، خلل می‌پذیرد.

اشکال: امکان شناخته شدن امام علیه السلام وجود دارد ولی خداوند او را با معجزه حفظ می‌کند.

جواب: با توجه به قانون معجزات، هرگاه رسیدن به هدف، بدون معجزه امکان پذیر باشد، دیگر
نیازی به آن نیست و هر چیزی طریق طبیعی خودش را طی می‌کند. پس چون ایشان آخرین امام
معصوم می‌باشد، حفظ وجود شریفش برای روز موعود و طولانی شدن عمر مبارکش به مدد معجزه
قطعی است و جایگزینی برای آن نیست و لذا به این دلیل است که معجزه رخ داده و عمر ایشان
طولانی شده است.

اما حفظ امام برای روز موعود و دفع خطر کشته شدن از ایشان، فقط از طریق معجزه نیست بلکه
ممکن است از طریق غیبت نیز باشد. و این راهی طبیعی و غیر اعجازی است که اساسی جز غفلت

مردم از حقیقت امام و عدم آگاهی آنها به این که ایشان مهدی است، ندارد.^۱ و لذا کسی وجود ندارد که با علم و اطلاع از این که او مهدی است، قصد کشتنش را نماید. پس هنگامی که راه طبیعی وجود داشته باشد، نوبت به معجزه نمی‌رسد.

با شناخت مفاهیم غیبت کبری و نتایج آن برای امام علیه السلام، امت اسلامی و نیز کل بشریت، به روشنی اهمیت غیبت کبری و محوریت آن در برنامه کلی الهی معلوم می‌شود.

اما با توجه به برداشت غیر امامیه از امام مهدی علیه السلام و این که او را فردی می‌دانند که در زمان خویش متولد خواهد شد و انقلاب جهانی و عدالت‌مدار به دست او پیروز می‌شود، باید گفت چنین شخصی هرگز قادر به رهبری عادلانه جهان نخواهد بود. حتی اگر برای مدتی هم بتواند این کار را انجام دهد، ولی همواره نخواهد توانست ضامن اجرای قانون اسلام در سراسر جهان باشد.

این که می‌گوییم چنین انسانی توانایی انجام این مأموریت را ندارد، به دلیل عدم شایستگی و ناکارآمدی اوست. به ویژه آن که چنین شخصی از همه ثمراتی که برای غیبت کبری برشمرده‌ایم به خصوص صفت عصمت، بی‌بهره است.

شرایط و نشانه‌های ظهور

مهم‌ترین تفاوت بین «شرایط» ظهور و «نشانه»‌های آن این است که «شرایط» عبارت از برخی ویژگی‌هاست که تأثیری واقعی در پیدایی روز موعود و تحقق وعده حکومت جهانی دارد و در صورت منتفی شدن آن، حکومت جهانی تحقق پیدا نخواهد کرد.

در حالی که «نشانه»‌های ظهور، ربطی به تشکیل دولت جهانی امام مهدی علیه السلام ندارد و چه آن نشانه‌ها پیدا شود و چه نشود، روز موعود پدید خواهد آمد. این نشانه‌ها اموری است از سوی خداوند بزرگ که خبر آن توسط پیشوایان دین به مردم رسیده است و بر دو مطلب دلالت می‌کند:

الف) نزدیک بودن ظهور (اگر از نشانه‌های نزدیک باشد).

ب) اصل حادثه ظهور (اگر از نشانه‌های دور باشند).

نشانه‌های نزدیک برای آن است که منتظران واقعی روز موعود که به دلیل توفیق در پالایش درونی خویش از سوی خدای متعال برگزیده شده‌اند، با مشاهده آنها آمادگی کامل روحی برای استقبال از آن روز را پیدا نمایند.^۱

در اینجا از تأثیرات آن «شرایط» و «نشانه‌ها» نسبت به زمان پس از ظهور سخن خواهیم گفت. در فصل اول دانستیم که دو شرط از شرایط مهم ظهور که تا حال به وقوع نپیوسته است، عبارتند از:

۱. تربیت امت اسلام در ساحت فکر و اندیشه برای آن‌که شایستگی فراگیری، فهم و اجرای قوانین جدیدی را که پس از ظهور اعلان می‌شود، پیدا نمایند.

۲. تربیت شماری کافی از افراد مخلص و کامل که برای پیاده نمودن برنامه عدالت محور و کامل الهی، آماده فداکاری باشند.

این دو امر به تدریج و در نتیجه تربیت درازمدت امت، تحت شرایطی که قبلاً گفته شد، اندکی

پیش از ظهور به وقوع می‌پیوندد. به عبارت دیگر با تحقق این دو امر، روز موعود هم با تمام شرایطش پدیدار خواهد شد. اما اطلاع مردم از وقوع یا عدم وقوع آن، جز در هنگام ظهور امکان‌پذیر نخواهد شد؛ در نتیجه فقط امام مهدی علیه السلام است که از تحقق این دو شرط آگاه می‌گردد. این دو شرط، تقریباً در سیر تدریجی خود و رسیدن به هدف مطلوب، با یکدیگر دوشادوش هستند.

البته چنین نیست که این دو شرط، قابل ارتقا نباشد؛ زیرا امت می‌تواند از جهت عقلی و ایمانی، همواره در حال پیشرفت و ترقی باشد. هم‌چنین برای این دو شرط، حداقلی هم هست که با تحقق آن، بی‌تردید روز موعود چهره خواهد نمود و رشد و بالندگی افزون‌تر امت در دو ساحت تعقل و ایمان در زمان پس از ظهور ادامه خواهد یافت. اما اگر فرض شود که در دوره‌ای از زمان، رشد یکی از آن دو شرط، سریع‌تر از دیگری باشد و زودتر به حداقل مطلوب برسد؛ مانند رشد فکری و عقلی که معمولاً سریع‌تر از رشد ایمان و اخلاص و نیروی اراده است، در این صورت خدش‌های به مطلوب ما وارد نخواهد شد؛ زیرا رشد فکری هیچ‌گاه فرو کاسته نمی‌شود و فقط باید منتظر ماند تا حداقل افراد برای تشکیل سپاه فاتح جهان فراهم آیند و در آن هنگام، قابلیت‌های عقلی امت نیز از مرز حداقل فراتر رفته و به آستانه ثبات و تحکیم می‌رسد.^۱

هم‌چنین اگر فرض شود که رشد اخلاص و ایمان، سریع‌تر از رشد عقلی باشد باز اشکالی پدید نمی‌آید، اگر نگوییم که این حالت برای روز ظهور پرسودتر است.

هرگاه این دو شرط حاصل شود، تمام شرایط لازم در یک زمان گرد آمده است و در نتیجه، آن طرح و ایده کامل در قالب مکتب اسلام در میان بشریت پدیدار خواهد شد و امت نیز به مدد آموزه‌های آن به خوبی و شایستگی تربیت شده، قابلیت آن را پیدا خواهد کرد که قوانین جدیدی را که در آستانه صدور در روز موعود می‌باشد، درک نماید.^۲

در این زمان رهبری جهان در شخص امام مهدی علیه السلام تحقق می‌یابد به نحوی که با فهم امامیه و غیرامامیه سازگار می‌باشد. هم‌چنین تعداد کافی از سربازان صالح برای فتح جهان و نشر صلح و عدالت در اقصی نقاط آن، آماده و مهیا می‌شود. عامل مهمی که مددکار آنان برای موفقیت در نهضت جهانی خواهد بود، بر ملا شدن نقاط ضعف تجربه‌های بشری و قوانین خودبنیاد انسانی و ناامیدی آدمیان از راه‌حل‌های متفکران غیرالهی می‌باشد.^۳

هنگامی که این شرایط گرد آمد، تحقق وعده الهی حتمی خواهد شد؛ زیرا تخلف از وعده و نقض غرض در حکمت الهی محال است. پس زمان ظهور، موكول به گرد آمدن این شرایط است. ممکن است چنین به نظر رسد این مطالب بابرخی روایات شیعی که تعیین وقت ظهور را نفی

۱. از ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۶۵.

۲. همان؛ ص ۲۶۱.

۳. همان؛ ص ۲۴۹ و صفحات دیگر.

می‌کند و تعیین کنندگان وقت را دروغ گو می‌خواند، منافات دارد. مانند روایتی که فضیل می‌گوید:
سألت أبا جعفر عليه السلام: هل لهذا الأمر وقت؟... فقال: كذب الوقتون، كذب الوقتون،
كذب الوقتون.^۱

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا این امر (ظهور) زمان معینی دارد؟ فرمود: تعیین کنندگان
وقت [ظهور] را تکذیب کن، (تا سه بار)
نیز از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود:

كذب الوقتون و هلک المستعجلون و نجا المسلمون^۲

تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند و شتاب کنندگان [در امر ظهور] هلاک می‌گردند و
تسلیم شدگان [در برابر امر خداوند] نجات می‌یابند.

هم‌چنین آن حضرت فرمود:

من وقت من الناس شيئاً، فلا تهابن أن تكذبه فلسنا نوقت لأحد وقتاً.^۳

هر کس برای تو زمانی را [برای ظهور] بیان کرد، از تکذیب آن ترسی به دل راه مده. ما هرگز
برای کسی وقتی را تعیین نمی‌کنیم.

و نعمانی از ابی بکر حضر می‌نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

إننا لا نوقت هذا الأمر.^۴

ما وقتی را برای این امر (ظهور) تعیین نمی‌کنیم.

این روایات به تعدادی است که قابلیت اثبات تاریخی را دارد و به روشنی دلالت بر ناروایی
تعیین وقت می‌نماید.

حال آیا این سخن که «به هنگام تحقق شرایط ظهور، روز موعود پدید می‌آید»، به معنی تعیین
وقت است؟

باید گفت خیر؛ زیرا توقیتی که در روایات نفی شده است، تعیین وقت با تاریخ مشخص
می‌باشد. مانند اینکه گفته شود ظهور در سال ۲۰۰۰ میلادی یا هجری است. قرینه این سخن،
روایاتی است که «توقیت معین» را نفی می‌کند؛ هم‌چون روایتی که نعمانی از عمار صیرفی نقل کرده
که امام صادق علیه السلام فرمود:

قد كان لهذا الأمر وقت، وكان في سنة أربعين و مائة، فحدثتم به و أذعتموه، فأخبره الله
عز وجل^۵

زمان این امر (ظهور) در سال ۱۴۰ (هجری قمری) بود اما شما آن را نقل کردید و در میان مردم
پراکنده شد و در نتیجه خداوند هم آن را به تأخیر انداخت.

۱ و ۲. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۶۲.

۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغيبة؛ ص ۱۵۵.

۴. همان؛ ص ۱۵۷.

ابو حمزه ثمالی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

یا ثابت إن الله كان قد وقت هذا الأمر في سنة سبعين. فلما قتل الحسين عليه السلام اشتد غضب الله فأخّره إلى أربعين و مائة. فلما حدّثناكم بذلك أذعتم و كسفتهم قناع السّتر، فلم يجعل الله لهذا الأمر بعد ذلك عندنا وقتاً، يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده أمّ الكتاب.^۱

ای ثابت! خداوند این امر را در سال ۷۰ (هجری قمری) قرار داده بود اما وقتی حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، غضب الهی شدت گرفت و آن را به سال ۱۴۰ [هجری قمری] موکول ساخت ولی هنگامی که ما با شما در این باره سخن گفتیم، آن را پراکنده کردید و پرده را کنار زدید در نتیجه پس از آن، خداوند برای این امر در نزد ما وقتی را تعیین نکرده است. خداوند آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست.

توقیت معین دارای اشکالاتی است، از جمله:

۱. سخنی است گزاف که هیچ دلیلی بر آن اقامه نمی شود؛ زیرا مسلمانان اجماع دارند که زمان ظهور موکول به علم خداوند است. حتی بنا بر روایت اخیر، این امر بر خود معصومین علیهم السلام هم پوشیده است و از این روست که می گوئیم بیان هر تاریخ معینی، گزاف محض و دروغی آشکار است.

۲. معلوم بودن زمان ظهور، اصلی ترین عامل شکست انقلاب جهانی خواهد بود؛ زیرا کافی است که دشمنان، ظهور امام علیه السلام را در آن زمان احتمال دهند که در آن صورت بر کشتن او گرد آمده و در همان آغاز، نهضت او را متوقف می سازند.

از این رو «برنامه کلی الهی» اقتضا دارد که برای موفقیت روز موعود، امر ظهور ناگهانی و غافلگیرانه باشد؛ مانند روز قیامت که:

لا یجلیها لوقتها إلا هو^۲

جز خداوند هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند.

پس از این خواهیم دید که اصل غافل گیری چه نقش مهمی در پیروزی و به نتیجه رسیدن روز موعود دارد.

۳. تا زمانی که «برنامه کلی الهی» درباره امت اسلامی نتیجه نداده و امت به سطح مطلوب از مسئولیت پذیری نرسیده است، باید گفت این امت، نسبت به همه حدود و مقدمات روز موعود ناآگاه است چرا که این حدود و مقدمات، بالاتر از سطح فکری، فرهنگی و دینی این امت می باشد. از این رو مردم در گذشته از افشای زمان ظهور خودداری نکردند و اگر اکنون نیز زمان ظهور به آنها اعلام شود، بی شک آن را فاش خواهند ساخت. به همین دلیل در دوره غیبت صغری بردن نام آن

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۵۷.

۲. سورة الاعراف (۷)، آیه ۱۸۷.

حضرت ممنوع بوده است.^۱

این ضعف عمومی در امت همانست که در برخی روایات به آن اشاره شده است؛ مانند سخن امام موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود:

یا بَنی عَقولَکُم تَضَعُفَ عَن هَذَا وَ أَحْلَامَکُم تَضِيقُ عَن حَمَلِهِ. وَلَکِن اِنْ تَعِيشُوا تَدْرُکُوهُ.^۲
ای پسران عقل‌های شما برای فهم این امر، ضعیف است و خرده‌هایتان از حمل آن سست، ولی اگر در آن زمان زندگی کنید آن را درک خواهید کرد.

مراد از «عقول» در روایت بالا، همان چیزی است که ما آن را سطح فکری و فرهنگی می‌نامیم و منظور از «احلام» چیزی است که آن را اخلاص و نیروی اراده و مسئولیت‌پذیری نام می‌نهم.
۴. زمان ظهور اگرچه در علم ازلی پروردگار معین است اما با توجه به علل و شرایطش بهتر است که برای آن وقت معینی قرار داده نشود؛ زیرا تعیین زمان مشخص، ممکن است در دو سطح مطرح گردد:

الف) سطح اول: علم ازلی و پیشین الهی به موجودات؛ که به مخلوقات به‌همراه اسباب و مسببات آنها تعلق می‌گیرد.

ب) سطح دوم: وجود معلول به واسطه وجود علتش؛ زیرا معلول با وجود شدن علت بدون هیچ‌گونه دخالتی از سوی زمان در آن به وجود می‌آید.

مثال: هنگامی که مدت زمان تکمیل بنای ساختمانی را نسبت به نیروی مادی و بشری که در آن کار کرده بسنجیم، زمان آن منوط به تحقق این مقدمات است. زمانی که آخرین خشت ساختمان گذاشته شود، با چشم‌پوشی از طولانی بودن یا کوتاه بودن زمان ساخت، این خانه تکمیل می‌شود. این مدت زمان بر اساس شرایط، توانایی‌ها و امکانات، تغییر می‌کند.

هنگامی که از نظر فلسفی ثابت شد که علم ازلی خداوند علت اشیا نیست بلکه فقط به آنها تعلق می‌گیرد و از واقعیت آنها پرده برمی‌دارد، در این صورت می‌توان به واقعیت چیزی نظر کرد و از تعلق علم خداوند به آن چشم‌پوشی نمود.

به این ترتیب می‌توان گفت توقیت در معنایی که در سطح دوم در نظر است، صحیح می‌باشد و وجود هر چیزی منوط به وجود علت و گرد آمدن شرایط و مقدمات آن است بدون آن که مطلقاً تاریخی برای تعیین زمان حدوث آن لحاظ گردد، بلکه حتی گاهی اوقات - چنان‌که قبلاً گفتیم - این زمان زیاد و کم می‌شود. «روز ظهور» نیز از این مقوله است. در نتیجه اگر از علم ازلی خداوند چشم‌پوشیم، دیگر زمان معینی برای ظهور نخواهیم داشت؛ زیرا امر ظهور تنها موقوف به تحقق شرایط و علل مخصوص به خود می‌باشد. به طور مثال می‌گوییم: هرگاه شماری کافی از مخلصان آزموده

۱. ر.ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۷۷ به بعد.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۷۸.

برای قیام جهانی گرد هم آیند، ظهور قطعی خواهد بود. و دیگر تفاوتی نمی‌کند زمانی که برای این آمادگی لازم است کوتاه باشد یا طولانی.

این هم دلیل دیگری برای آن که توقیت به معنی «تعیین تاریخ معین» برای ظهور، سخنی گزاف است. دیدگاه ما پذیرش توقیت اجمالی (بدون تعیین زمان معین) می‌باشد که هرگز برای امام علیه السلام خطر آفرین نبوده و موجب شکست مأموریت ایشان نخواهد شد.

زمان ظهور به اعتبار نشانه‌ها

نشانه‌های ظهور بر دو گونه است:

گونه اول: نشانه‌هایی که در روایات آمده و پیش از واقعه ظهور هر چند با زمان طولانی، رخ خواهد داد. اینک بیشتر این نشانه‌ها تحقق یافته و روایات آنها را تأیید می‌نماید. البته این نشانه‌ها دلیلی برای تعیین زمان ظهور نیست. در اینجا مهم‌ترین فایده‌اش را می‌آوریم:

هرگاه خبر وارده، وقوع حادثه (= نشانه) را همزمان با ظهور بدانند و آن حادثه نیز پیش از ظهور واقع گردد در نتیجه درمی‌یابیم که آن روایت در خبر دادن از آن حادثه، صادق بوده است و از این صدقش نیز درمی‌یابیم که این روایت در خبر دادن از حادثه ظهور - اگرچه در روزگاران آینده رخ دهد - صادق است و براین اساس، وقوع این حادثه، نشانه‌ای برای ظهور است.

گونه دوم: نشانه‌هایی که روایات به نزدیک بودن زمان وقوع آنها به زمان ظهور، تصریح کرده‌اند. هر چند این نشانه‌ها رابطه سببی با روز ظهور ندارند ولی خداوند آنها را مایه بیداری و آگاهی اولیایش قرار داده تا نزدیک شدن زمان ظهور را دریابند و آمادگی کامل روحی و فکری برای استقبال از امام و رهبرشان و قبول مسئولیت‌ها و به عهده گرفتن مأموریت‌ها را داشته باشند.^۱

گفتنی است آمادگی روحی برای ظهور، مخصوص مخلصان آزموده نیست بلکه شامل هر مسلمانی است که از وجود این نشانه‌ها آگاه گردد؛ گرچه آمادگی افراد برای استقبال از رویداد مبارک ظهور، بسته به سطح فرهنگ، ایمان و آگاهی آنها با یکدیگر متفاوت است و بهترین شکل آمادگی از مؤمنان مخلص و آزموده سر می‌زند.

این‌گونه نشانه‌ها به طور آشکار دارای معنی «توقیت» است و به نزدیک بودن واقعه ظهور اشاره می‌کند و از این روست که آمادگی برای استقبال از آن ممکن می‌گردد. در این جا دو اشکال مطرح می‌شود:

اشکال اول: این نشانه‌ها همان‌طور که مایه بیداری و هوشیاری مخلصان می‌باشد، دشمنان را نیز آگاه می‌سازد و آنها خود را برای کشتن امام علیه السلام و سرکوب نهضتش آماده می‌سازند.

پاسخ: دشمنان متوجه تحقق این نشانه‌ها نخواهند شد و اگر هم بشوند، نخواهند دانست که

این‌ها نشانه‌های ظهور امام مهدی علیه السلام است. حتی اگر این را هم بفهمند، نخواهند توانست به مقابله با آن برخیزند؛ زیرا - هم‌چنان‌که که در فصل آینده خواهیم گفت - او در زمانی ظهور می‌کند که دیگر مجالی برای این کار نیست.

همان‌طور که در بحث‌های آینده خواهیم آورد، امام مهدی علیه السلام در ابتدای نهضت، اهداف نهایی‌اش را اعلان نخواهد کرد و لذا دولت‌ها متوجه خطر او بر ضد خودشان نمی‌شوند مگر پس از آن‌که پایه‌های قیام و نهضتش استوار و قدرتش گسترده گردد. در این صورت، آنها زمانی به مقابله با او بر می‌خیزند که فرصت‌های اولیه از دست رفته است.^۱

اشکال دوم: تعیین وقت به مدد این نشانه‌ها، با روایاتی که توقیت را نفی می‌کند و به تکذیب تعیین‌کنندگان وقت دستور می‌دهد، ناسازگار است.

پاسخ این سؤال در دو سطح قابل طرح می‌باشد:

سطح اول: اینکه به زمان پیش از وقوع نشانه‌ها بنگریم - مانند زمانی که اکنون در آنیم - و بگوییم: «این نشانه‌ها اگر روی دهد، دلالت بر نزدیکی ظهور می‌کند» این سخنی درست است و هرگز به معنی توقیت نفی شده در روایات نیست بلکه یک توقیت اجمالی است مانند آنچه در بحث شرایط ظهور به تفصیل بیان کردیم و گفتیم اگر شرایط حاصل شود، بی‌تردید امام علیه السلام ظهور خواهند کرد. در نتیجه، عدم آگاهی از زمان وقوع این نشانه‌ها، به طور طبیعی مستلزم نامعلوم بودن زمان ظهور و عدم تعیین وقت برای آن است؛ یعنی همان چیزی که در اخبار از آن نهی شده است.

سطح دوم: اینکه زمان بین وقوع این نشانه‌ها و زمان ظهور را در نظر آوریم. در نتیجه هر کس یکی از نشانه‌های نزدیک را مشاهده نماید، حق دارد بگوید: امام علیه السلام به زودی ظهور خواهد کرد. ممکن است ما این سخن را به دو صورت بفهمیم:

۱. این سخن به معنی تعیین وقت برای ظهور نیست؛ چرا که مردّد بین روز و روزها بلکه بین سال و سال‌هاست. در نتیجه اگر - به طور مثال - ده سال بین وقوع نشانه‌های نزدیک و زمان ظهور امام فاصله شود، به «نزدیک بودن» آن نشانه خدشه‌ای وارد نمی‌شود؛ زیرا این ده سال در مقابل زمان طولانی که از آغاز غیبت گذشته، بسیار ناچیز است. لذا نمی‌توان آن را تعیین وقت به حساب آورد.

۲. از بیان بالا چشم‌پوشی کرده و بگوییم: این سخن که: «امام به زودی ظهور خواهد کرد» متضمّن تعیین وقت است. در این صورت باید این مطلب را بپذیریم که روایاتی که بر وقوع نشانه‌های نزدیک دلالت می‌کند، اخبار تکذیب (تکذیب تعیین‌کنندگان وقت) را تخصیص می‌زند و اصلاً از مدلول آن روایت خارج می‌باشد و نتیجه این می‌شود که هر نوع تعیین وقت برای روز ظهور دروغ محض است و ردّ آن واجب، مگر آنجا که مستند به وقوع نشانه‌ای از نشانه‌های نزدیک باشد که در آن صورت باید تلقی به قبولش نمود.

نشانه‌های نزدیک برای آن است که مؤمنان مخلص از نزدیک شدن واقعه ظهور اطمینان حاصل نمایند. با این وصف، بعید است تا آن هنگام حکم تحریم تعیین وقت باقی بماند. هم‌چنان‌که تعیین وقت سخن‌گزافی نخواهد بود اگر گوینده‌اش آنرا مستند به نشانه‌ای کند که در روایات آمده و در عین حال، تحقق آنرا هم در عالم خارج مشاهده نماید.

البته این نشانه‌ها، حداکثر بر نزدیک بودن روز موعود دلالت می‌کند و گرنه تعیین دقیق زمان ظهور، سزای است در علم خدای سبحان تا هنگام ظهور.

فصل چهارم

نگاه امام مهدی علیه السلام به هستی، زندگی و قانون گذاری

آنچه در این فصل به دنبال آشنایی با آن هستیم، نه آگاهی کامل از عمق واقعی آن بیداری و بینشی است که امام مهدی علیه السلام در جامعه منتشر خواهد ساخت، و نه اطلاع از جزئیات ایدئولوژی جامعه مهدوی؛ چه اطلاع بر آن‌ها تا پیش از ظهور ناممکن است.

بلکه در اینجا می‌کوشیم تا از برخی عناوین کلی که تصور می‌شود رویکرد عقاید مهدوی بدان سوست آگاه گردیم. این عناوین در چهار محور زیر قابل بررسی است:

الف) دینی که امام علیه السلام به آن می‌گردد و به جهانیان اعلام می‌نماید.

ب) مذهبی که برمی‌گزیند.

ج) موضع او در برابر مفاهیمی هم‌چون: نژادپرستی، ملی‌گرایی و...

د) شباهت یا عدم شباهت نظام حکومتی مهدوی با نظام‌های پیش از ظهور، مانند: سرمایه‌داری و سوسیالیسم.

اینک درباره این محورها به بحث می‌پردازیم:

الف) دین امام علیه السلام

دینی که آن حضرت علیه السلام برمی‌گزیند و براساس آن حکومت می‌نماید، دین اسلام است. اسلام طرح و برنامه کاملی است که عبودیت واقعی را که هدف از آفرینش آدمی است، تحقق می‌بخشد.

این مدعا را می‌توان با چند روش ثابت کرد:

روش اول: تبیین برخی پدیده‌های مهمی که ثمره عدالت حاکم در دولت امام مهدی است. در نتیجه اگر گزاره «عدالت کامل در انحصار دین اسلام است» را به این مطلب ضمیمه نماییم، نتیجه می‌گیریم نظام حکومتی که امام علیه السلام بر اساس آن رفتار می‌کند و دینی که به آن می‌گردد، «اسلام»

خواهد بود. البته این روش بستگی به دو مقدمه زیر دارد:

مقدمه اول: تبیین برخی پدیده‌های مهم و ثمرات بزرگی که حاصل حاکمیت عدالت در دولت جهانی مهدوی است. تفصیل این بحث را در گفتار سوم از بخش دوم خواهیم آورد و در اینجا تنها به چند مثال روایی بسنده می‌نماییم:

۱. ابن ماجه از ابو سعید خدری نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

يكون في أمتي المهدى... فتتعم فيهم أمتي نعمة لم ينعموا مثلها قط. تؤتى أكلها و لا تدخر منهم شيئاً. و المال يومئذ كدوس. فيقوم الرجل فيقول: يا مهدى أعطني، فيقول: خذ. ۱
مهدی در امت من است... آنها در دوران او چنان برخوردار از نعمت‌ها می‌شوند که هرگز نظیرش اتفاق نیفتاده است. زمین همه نعمت‌هایش را عرضه خواهد نمود و چیزی را از آنها پنهان نمی‌سازد. ثروت انباشته و متراکم می‌گردد و اگر کسی از مهدی بخواهد که به او مالی بدهد، بی‌درنگ گوید: بگیر!

۲. بخاری از ابو هریره نقل کرده است که رسول اکرم ﷺ فرمود:

يكثر فيكم المال فيفيض، حتى يهتّم ربّ المال من يقبل صدقته. و متي يعرضه فيقول الذي يعرض عليه لا أرب لي به. ۲

[در دولت مهدی] ثروت فراوان و بیش از نیاز می‌گردد تا آنجا که شخص ثروتمند دنبال کسی می‌گردد تا صدقه‌اش را بپذیرد و هرگاه آن را به کسی می‌دهد وی اظهار بی‌نیازی کرده از قبول آن سرباز می‌زند.

گذشته از دلالت خود این روایات، در گذشته نیز استدلال کرده‌ایم که این فراوانی ثروت تنها در حکومت امام مهدی ﷺ حاصل می‌شود. ۳

۳. مسلم از ابو سعید و نیز جابر بن عبدالله نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

يكون في آخر الزمان خليفة يقسم المال و لا يعده. ۴

در آخر الزمان، خلیفه‌ای خواهد آمد که ثروت را بدون شمارش توزیع می‌کند.

۴. شیخ مفید از مفضل بن عمر روایت کرده است که امام صادق ﷺ فرمود:

إنّ قائمنا إذا قام أشرق الأرض بنور ربّها... و تظهر الأرض من كنوزها حتى يراها الأرض على و جهها. و يطلب الرجل منكم من يصله بماله و يأخذ من زكاته، فلا يجد أحداً يقبل منه ذلك. و استغنى الناس بما رزقهم الله من فضله. ۵

۱. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه؛ ج ۲، ص ۱۳۶۷.

۲. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۹، ص ۷۴.

۳. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۳۳۱ و ۳۳۵.

۴. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۱۸۵.

۵. المفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ص ۳۴۲.

هنگامی که قائم ما به پاخیزد زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و زمین گنج‌هایش را آشکار خواهد ساخت تا جایی که مردم آن گنج‌ها را بر روی زمین مشاهده می‌نمایند. در آن روزگار برخی از شما به دنبال کسی می‌گردند که به او صدقه یا زکاتی بدهد ولی کسی را نمی‌یابند که از او چیزی بپذیرد و مردم به خاطر فضل خداوند که روزی آنها شده، بی‌نیاز خواهند شد.

مانند این روایات، بیاناتی است که در عهدین دربارهٔ ویژگی‌های دولت عدل منتظر آمده است: دروازه‌هایت شبان و روزان باز بوده و بسته نخواهد شد تا ثروت امت‌ها به سویت سرازیر شود و تو بر سرزمین‌هایشان رهبری کنی؛ زیرا هر امت و مملکتی که خدمتگزار تو نباشد، نابود گردد.^۱

و یا هم‌چون این سخن:

به نفع مساکین، به عدل و داد قضاوت و برای غم‌دیدگان جهان به انصاف داوری خواهد شد. گرگ با بره سکونت خواهد داشت؛ پلنگ با بزغاله خواهد خوابید؛ گاو با خرس خواهد چرید و بچه‌هایشان با هم خواهند خوابید؛ شیر مثل گاو، گاه خواهد خورد؛ طفل شیرخواره بر سوراخ مار، بازی خواهد کرد و طفل از شیر گرفته شده، دست خود را بر لانهٔ افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه‌های مقدس، فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خدا پر خواهد شد.^۲

تحلیل و تفسیر این عبارات و دیگر عبارات عهدین را در جای خود خواهیم آورد.

در این مقدمه تنها خواستیم اشاره‌ای کنیم به فضای خوشبختی و رفاهی که امت امام مهدی (عج) (= همهٔ بشریت) در دوران حکومت ایشان در آن به سر خواهند برد.

مقدمهٔ دوم: عدالت کامل تنها در چارچوب اسلام تحقق می‌یابد.

این مطلب، نیازمند تحلیلی کلامی است که به‌طور خلاصه چنین است:

اسلام آخرین دین آسمانی است و خرد جمعی از ایجاد عدالت کامل در جهان ناتوان است و خداوند نیز به عملی نمودن عدالت کامل و عبودیت مطلق بر روی زمین وعده داده است، پس نتیجه می‌گیریم که عدالت مورد نظر، همان اسلام است زیرا این عدالت کامل از عقل بشری بر نمی‌خیزد و دین دیگری هم جز اسلام نخواهد آمد.

حال که روش نخست با هر دو مقدمه‌اش بیان شد، درمی‌یابیم سعادت و رفاه موجود در حکومت مهدوی در واقع ثمرهٔ پیاده شدن قوانین اسلام در آن حکومت است. بدین ترتیب ثابت می‌شود دینی که امام (عج) به آن می‌گردد و قانونی که در دولت آن حضرت مدار تمامی حرکت‌هاست،

۱. اشعیا: ۱۳/۶۰. مقصود شهر اورشلیم است که به پندار یهود، پایتخت اسرائیل می‌باشد؛ در کتاب بعدی خود (الیوم الموعود) ثابت کرده‌ایم که این پیشگویی‌ها در خصوص دولت امام مهدی (عج) است.

۲. اشعیا: ۸-۴/۱۱.

دین اسلام می باشد.

روش دوم: ارائه اخباری که امام مهدی علیه السلام را پیاده کننده دین اسلام معرفی می کند.
این اخبار بر چند گونه است:

۱. اخباری که ایشان را از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از امت و اهل بیت او می داند. بی گمان هرگاه امام دارای این ویژگی ها باشد، مسلمان نیز خواهد بود.
در زیر نمونه هایی از این اخبار را می آوریم:

ابو داوود، نعیم بن حماد و حاکم از ابوسعید نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی منی...^۱

مهدی از [نسل] من است...

احمد، باوردی و ابونعیم از ابوسعید نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أبشركم بالمهدی رجل من قریش من عترتی...^۲

بشارت می دهم شما را به مهدی که مردی از قریش است و از خاندان من...

ابو داوود، ابن ماجه، طبرانی و حاکم از ام سلمه نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی من عترتی من ولد فاطمة^۳

مهدی از خاندان من و فرزندان فاطمه است.

ابو نعیم از ابوسعید و او هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

المهدی منا أهل البيت، رجل من أمتی...^۴

مهدی از ما اهل بیت است. او مردی است از امت من...

احمد، ابن ابی شیبه، ابن ماجه و نعیم بن حماد از امام علی علیه السلام نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی منا أهل البيت^۵

مهدی از ما اهل بیت است...

ابن ابی شیبه، طبرانی، دار قطنی، ابونعیم و حاکم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله تعالى رجلاً من أهل بيتی...^۶

دنیا پایان نمی پذیرد مگر آن که خداوند مردی از اهل بیت مرا برانگیزد...

طبرانی از ابن مسعود و او هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرتش فرمود:

لو لم يبق من الدنيا إلا ليلة لملك فيها رجل من أهل بيتی...^۷

اگر از دنیا فقط یک شب باقی مانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت مرا به حکومت می رساند.

۲. اخباری درباره اینکه امام مهدی علیه السلام بر امت اسلامی - به طور خاص - حکومت می کند و در این

صورت حکمرانی او نمی‌تواند جز براساس اسلام باشد. در زیر نمونه‌هایی از این اخبار را می‌آوریم:

ترمذی از ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

إِنَّ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيَّ يَخْرُجُ...^۱

بی‌تردید مهدی در امت من است و ظهور می‌کند. (یعنی در میان آنها حکومت می‌کند.)

نعیم بن حماد و ابن ماجه از ابوسعید روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

يَكُونُ فِي أُمَّتِي الْمَهْدِيَّ...^۲

مهدی در امت من است...

احمد و مسلم از جابر نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود:

يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةً...^۳

برای امت من در آخر الزمان خلیفه‌ای است...

۳. اخباری که امام مهدی عجل الله فرجه را پیاده کننده دین اسلام و سنت پیامبر صلى الله عليه وآله معرفی می‌نماید؛ مانند

این روایات:

طبرانی و ابونعیم از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَقُولُ بَسْنَتِي...^۴

مردی از اهل بیت من خروج می‌کند که گفتارش طبق سنت من است...

نعیم بن حماد از امام علی عليه السلام و ایشان هم از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده‌است که فرمود:

أَلْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ عَتْرَتِي يُقَاتِلُ عَلِيَّ سُنَّتِي، كَمَا قَاتَلْتُ أَنَا عَلِيَّ الْوَحْيَ.^۵

مهدی مردی از خاندان من است و براساس سنت من می‌جنگد، هم‌چنان‌که من براساس

وحی جنگیدم.

ابن حجر نوشته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

يَكُونُ اخْتِلَافٌ عِنْدَ مَوْتِ خَلِيفَةٍ... وَ يَعْمَلُ فِي النَّاسِ بَسْنَةَ نَبِيِّهِمْ وَ يَلْقَى الْإِسْلَامَ بِجُرَّانِهِ

عَلَى الْأَرْضِ.^۶

[در زمان مهدی عجل الله فرجه] میان مردم به سنت پیامبرشان رفتار خواهد شد و دین اسلام به‌طور

کامل در زمین پیاده می‌گردد.

شیخ طوسی از امام محمد باقر عجل الله فرجه نقل کرده است:

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ص ۱۲۶.

۲. همان.

۳. همان؛ ص ۱۳۱.

۴. همان.

۵. همان؛ ص ۱۴۸.

۶. الهیثمی، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة؛ ص ۹۸.

و يقتل الناس حتى لا يبقى إلا دين محمد ﷺ...^۱

[امام مهدی] دشمنان را می‌کشد تا جز دین محمد ﷺ باقی نماند.

ابویعلی از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

لا تقوم الساعة حتى يخرج عليهم رجل من أهل بيتي، فيضربهم حتى يرجعوا إلى الحق...^۲

قیامت برپا نمی‌شود مگر مردی از اهل بیت من قیام کند و منحرفان را بزند تا به «حق» باز گردند...

ابویعلی می‌گوید: مراد پیامبر ﷺ از حق، اسلام است.

شیخ مفید از مفضل بن عمر جعفری نقل کرده است که امام جعفر صادق ﷺ فرمود:

إذا أذن الله تعالى للقائم في الخروج صعد المنبر فدعا الناس إلى نفسه وناشدهم بالله و

دعاهم إلى حقه، و أن يسير فيهم بسنة رسول الله ﷺ و يعمل فيهم بعلمه...^۳

هرگاه خداوند به قائم ما اجازه ظهور دهد، از منبر بالا رود و مردم را به خویش فراخواند و

آنها را به خداوند سوگند دهد و به حق خود دعوت نماید و در میان مردم به سنت رسول

خدا ﷺ رفتار کند و هم چون او عمل نماید...

۴. دسته‌ای از اخبار بیان می‌کند امام مهدی ﷺ زمین را از قسط و عدل پر می‌سازد همان‌طور که از

ستم و بیداد آکنده شده باشد.

این‌گونه اخبار به‌طور متواتر از پیامبر و معصومین ﷺ نقل شده و آن گرامیان معتقدند که قسط و

عدل، جز اسلام نیست. در نتیجه معنایش این است که امام ﷺ هم در ساحت اندیشه و هم در ساحت

حکومت، اسلام را پذیرفته و اجرا خواهد نمود.

آیت‌الله صافی یکصد و بیست و نه حدیث را با این عبارت ارجمند نقل کرده است^۴ و منابع عامه

نیز آن را فراوان نقل نموده‌اند؛ مانند: صحاح ابو داوود، ابن ماجه، ترمذی و منابع بسیار دیگری که در

کتاب گذشته بر شمرده‌ایم.^۵ علاوه بر اینها، منابع امامیه بسیار زیاد می‌باشد. در بخش دوم به شکل

روشن‌تری از این اخبار سخن خواهیم گفت.

این‌ها دو روش برای اثبات دین امام مهدی ﷺ بود. و اینک در مقام نتیجه‌گیری از این دو روش

استدلالی می‌گوییم:

بی‌شک مهدی ﷺ همان‌طور که در برنامه کلی الهی ثابت شده است عدالت کامل را در دولت

جهانی پیاده خواهد نمود و به اسلام خواهد گروید و آن را اجرا خواهد نمود؛ پس اسلام همان طرح

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۳.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۱.

۳. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۲ به بعد.

۴. الصافی الکلبایگانی، لطف‌الله، منتخب الأثر؛ ص ۴۷۸.

۵. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۸۱ به بعد.

عادل و کامل است.

هم‌چنین می‌توان این استدلال را به طور عکس مطرح نمود. بدین ترتیب که از این دو روش چشم‌پوشی کرده و از نو درباره حقیقت دینی که امام به آن می‌گردد طرح مسئله نماییم و بگوییم: امام مهدی علیه السلام هم‌چنان که در برنامه کلی الهی وجود دارد طرح عادلانه و کاملش را در دولت جهانی پیاده می‌کند، و اسلام همان طرح عادلانه و کامل است؛ چنان‌که در کتاب گذشته برای آن استدلال آوردیم.^۱ در نتیجه ثابت می‌شود دینی که امام پذیرفته و پیاده می‌نماید، اسلام است؛ زیرا معقول نیست که او اسلام را پیاده کند اما خود مسلمان نباشد. اسلام به‌طور فراگیر و عادلانه اجرا نخواهد شد مگر آنگاه که رهبر عالی‌اش مسلمان باشد (چنان‌که در فقه اسلامی ثابت گردیده است). این استدلال را می‌توان در کنار دو روش گذشته، به عنوان روش سوم در نظر گرفت. در این صورت ما دو واقعیت خواهیم داشت:

الف) دین او اسلام است.

ب) اسلام طرحی عادلانه و کامل است.

که با هر یک می‌توان بر دیگری استدلال کرد و البته حقانیت هر دو را می‌توان با دلایل دیگری نیز تحکیم و تأیید نمود. هنگامی که معلوم شد امام علیه السلام در روز موعود اسلام را پیاده خواهد کرد، می‌توان با مقایسه بین دولت آن حضرت و سایر دولت‌ها به ثمرات و نتایجی رسید. این نتایج به‌طور کامل در بخش دوم خواهد آمد و در اینجا فقط برخی را به‌طور نمونه می‌آوریم:

۱. اعتقاد به اسلام به عنوان یگانه دین جهانی؛ همان‌طور که پروردگار در قرآن کریم می‌فرماید:

و من یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه^۲

و هر که جز اسلام، دینی دیگر جوید هرگز از وی پذیرفته نشود.

زیرا این دین، وضع جهان را سامانی دیگر می‌بخشد و مشکلات آن را حل می‌نماید و عدالت کامل را در آن مستقر می‌سازد. البته این یکسان‌سازی دینی، تحت شرایط مشخصی پدید می‌آید که خود حضرت مقدماتش را فراهم خواهد آورد. در بحث‌های آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

۲. جهان در آینده با قانونی واحد اداره خواهد شد و بخشی‌نگری در آن قانون و یا خروج از قلمرو آن مجاز نیست.

۳. یکی شدن دین و سیاست؛ هم‌چنان که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای نخستین چنین بوده است.

۴. تأسیس حکومت و نیز رشد و پیشرفت فردی و جمعی بر اساس احکام الهی، و پایان عصر

مکاتب و تئوری‌های مادی.

۵. پایان دادن به باور «حق تعیین سرنوشت» برای انسان‌ها [باوری که مبتنی بر عقل خودبنیادانه

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۶۱.

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

بشری و انقطاع کامل از عالم ألوهی است.]

... و نتایجی دیگر که بعداً به طور مبسوط به آنها خواهیم پرداخت.

ب) مذهبی که امام علیه السلام از میان مذاهب مختلف اسلامی برمی‌گزیند.

ممکن است از مذهب دو معنا اراده شود:

معنای اول: مراد از مذهب، مجموعه اندیشه‌هایی است که برگرفته از کلام و فقه مسی باشد به طوری که نظرات عالمان هر مذهبی، در شکل‌بندی و صیقلی شدن اندیشه‌های آن مذهب دخالت دارد.

معنای دوم: مراد از مذهب، اعتقادات اصلی و محوری است که سنگ بنای آن مذهب می‌باشد. مانند اعتقاد به عدل و امامت که مورد اختلاف امامیه و اهل سنت است.

اگر معنای اول را در نظر بگیریم باید مطمئن باشیم که امام مهدی علیه السلام به هیچ‌یک از مذاهب مطرح در اسلام گرایش ندارد؛ زیرا بسیاری از اندیشه‌های هر مذهب، تابعی از باورهای دانشمندان آن مذهب است و وقتی از ضروریات دین یا بدیهیات عقل نباشد، احتمال خطا و اشتباه در آن می‌رود. امام علیه السلام به هنگام ظهور شریفش، اسلام واقعی را همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده پیاده خواهد نمود، چه موافق احکام مورد قبول مذاهب باشد و چه نباشد. امام علیه السلام قوانین اسلامی جدیدی را برای اصلاح جهان خواهد آورد تا دنیا را در آستانه پیشرفت و رشدی بی‌مانند قرار دهد. از این رو شماری از دانشمندان اهل سنت در مناسبت‌های گوناگون تصریح کرده‌اند که قوانین صادره از سوی مهدی علیه السلام با هیچ‌کدام از مذاهب چهارگانه و جز آن، مطابقت ندارد. ابن عربی درباره امام مهدی علیه السلام می‌نویسد:

به وسیله او، مذاهب از روی زمین محو می‌گردند و جز دین خالص و ناب باقی نمی‌ماند. افرادی که از مجتهدان تقلید و پیروی می‌کنند با او به دشمنی برمی‌خیزند زیرا می‌بینند که او برخلاف نظر مراجع تقلیدشان، حکم می‌کند و فتوا می‌دهد.^۱

درباره احکامی که عیسی بن مریم علیه السلام (یار و مددکار امام مهدی علیه السلام) در دولت جهانی مهدوی به کار می‌بندد، سیوطی پرسشی را طرح کرده و می‌نویسد: وقتی عیسی علیه السلام طبق شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله حکم می‌کند، آیا در محدوده یکی از مذاهب چهارگانه است و یا از روی اجتهاد خویش است؟^۲

این سؤال عجیبی است و عجیب‌تر از آن، این است که می‌گوید «... در محدوده یکی از مذاهب چهارگانه...» آیا واقعاً سیوطی گمان کرده دین اسلام تنها منحصر در چهار مذهب است؟ در حالی که در میان امت، مجتهدان بسیار زیادی وجود دارد؛ پس به چه دلیل سیوطی مذاهب اسلامی را در چهار

۱. ابن عربی، محی‌الدین، همان؛ ج ۳، ص ۳۲۷.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۲۸۰.

مورد، محدود کرده است؟ نیز چگونه گمان کرده است که پیامبری هم چون عیسی علیه السلام، پیرو یکی از آن مذاهب می‌باشد در حالی که به فتوای همه عالمان، مجتهد نمی‌تواند از مجتهد دیگری تقلید نماید. پس در این صورت چگونه می‌توان گمان کرد پیامبری از یک مجتهد تقلید کند؟

دانشمندان امامیه در این باره موضع روشنی دارند؛ زیرا آنان قول و فعل امام مهدی علیه السلام را - به عنوان دوازدهمین امام معصوم - یکی از منابع قانون‌گذاری اسلامی می‌دانند و نمی‌پذیرند که ایشان در امر قانون‌گذاری و یا امور دیگر، به یک یا چند نفر از علمایشان مراجعه کند بلکه معتقدند او در این امر، کاملاً مستقل می‌باشد و همان‌طور که در زمان غیبت پیروی از او واجب است در هنگام ظهور نیز چنین است.

ولی اگر مراد از مذهب معنای دوم باشد، باید گفت درباره مذهب امام علیه السلام - تا آنجا که ما بررسی کرده‌ایم - در منابع اهل سنت سخنی به میان نیامده است. و برای این پرسش که آیا امام مهدی علیه السلام از اهل سنت است و به اصول اعتقادی آنها و یا دست‌کم به مهم‌ترین آنها ایمان دارد یا خیر، نمی‌توان از طریق روایات اهل سنت پاسخی فراهم کرد. آنها فقط گفته‌اند که او دین حقیقی را پیاده می‌نماید و دیگر هیچ اشاره‌ای به این‌که او هم مذهب آنهاست یا خیر، نکرده‌اند.

آری البته آن‌که فکر می‌کند امام مهدی علیه السلام نظرات فقهی یکی از مذاهب چهارگانه را به کار می‌بندد، همو نیز چنین می‌اندیشد که امام از نظر اعتقادی هم مذهب آنهاست. ولی همان‌طور که قبلاً گفتیم محققان آنها به این طرز تفکر، اعتراض نموده و آن را بر صواب نمی‌دانند. در این صورت ما نمی‌توانیم این موضوع را به حد کافی از نظر تاریخی اثبات نماییم.

در اینجا دو دیدگاه وجود دارد که اولی عام‌تر از دیگری است:

دیدگاه اول: بدیهی است تنها یکی از مذاهب اسلامی بر حق است و مذاهب دیگر باطل و مخالف با اندیشه ناب اسلامی می‌باشد. پیش از این نیز گفتیم اصحاب امام که در عصر غیبت، آزموده و پالایش شده‌اند قطعاً پیرو آن مذهب حق می‌باشند؛ زیرا آنها بر اساس حق و حقیقت امتحان شده‌اند و نه بر پایه مذهبی که علی‌القاعده باطل است.

با این وصف باید پذیرفت که مذهب امام نیز همان مذهبی است که خداوند بر اساس آن اصحاب او را برمی‌گزیند و احتمال نمی‌رود که امام هم مذهب آنان نباشد زیرا در این صورت یکی از آن دو بر حق نخواهد بود و این مطلب ضرورتاً نادرست است.

اما تعیین مذهب حق، به دریافت درونی هر مسلمان و دلایل او برای اثبات حقانیت یک مذهب برمی‌گردد. هر مسلمانی می‌گوید: «مذهب من، حق است و بر درستی این ادعا هم دلیل دارم؛ در نتیجه امام مهدی علیه السلام هم مذهب من است»، این عقیده‌ای است که هر کدام از پیروان مذاهب اسلامی بر آنند. بدین ترتیب مذهب ایشان در هاله‌ای از اجمال باقی می‌ماند.

شاید در این مطلب اشکالی نباشد و در نتیجه شناخت اجمالی مذهب امام به طوری که سایر

مسلمانان را قانع سازد کفایت کند و درباره امام، سخن از اسلام به شکل عام آن باشد و او خود اختیار داشته باشد هر مذهبی را که بخواهد در جهان پیاده سازد.

دیدگاه دوم: امام مهدی علیه السلام بر مذهب امامیه اثنی عشری است و این به دلیل قراین و مرجحات زیر می باشد:

۱. اخباری که امام مهدی علیه السلام را از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند و برخی از آن‌ها را پیش‌تر آوردیم. شماری از این روایات در صحاح ششگانه موجود است که چهار مورد آن را در اینجا می آوریم:

ابوداؤد و ابن ماجه از ام سلمه نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی من عترتی من ولد فاطمة.^۱

مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

همچنین ابوداؤد سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت کرده است که فرمود:

لو لم یبق من الدهر إلا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی...^۲

اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، خداوند مردی از خاندانم را برمی انگیزد....

ابن ماجه آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی منّا أهل البیت...^۳

مهدی از ما اهل بیت است...

ترمذی هم این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که:

لا تذهب الدنیا حتی یملك العرب رجل من أهل بیتی.^۴

دنیا پایان نمی پذیرد مگر آن که مردی از خاندان من بر عرب حاکم گردد.

بارزترین مصداق «اهل بیت» عبارتست از: حضرت فاطمه زهرا، امام علی بن ابی طالب و

حسین علیه السلام و گاهی سلمان فارسی را نیز شامل می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: سلمان از ما

اهل بیت است.^۵ در نتیجه می توان گفت امام مهدی علیه السلام بر مذهب آنهاست و این امری مجمل و

پیچیده در تاریخ نیست.

۲. روایاتی که در منابع عامه درباره امامان دوازده گانه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

در برخی از این روایات تصریح شده که امام مهدی علیه السلام آخرین آنهاست. این روایات فقط با

رویکرد امامیه در فهم و برداشت از اسلام به طور کامل انطباق داشته و ناگزیر باید پذیرفت که مذهب

۱. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، سنن ابوداؤد؛ ج ۲، ص ۴۲۲ و ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۸.

۲. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۲.

۳. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۷.

۴. الترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح؛ ج ۳، ص ۳۲۳.

۵. ابن الاثیر، علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ ج ۲، ص ۳۳۱.

امام مهدی، موافق این رویکرد است.

بخاری از جابر بن سمره نقل کرده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

يكون اثنا عشر أميراً كلهم من قریش.^۱

دوازده امیر و خلیفه خواهند آمد که همگی از قریش اند.

مسلم نیز همین روایت را با چندین سند که تا جابر بن سمره می‌رسد، نقل کرده است.^۲

ترمذی از جابر بن سمره روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يكون من بعدی اثنا عشر أميراً. قال: ثم تكلم بشيء لم أفهمه. فسألت الذي يليني، فقال:

قال: كلهم من قریش.^۳

پس از من دوازده امیر خواهند بود. سپس چیزی فرمود که من متوجه نشدم. از بغل دستی‌ام

پرسیدم، گفت: پیامبر فرمود: همه آن‌ها از قریش هستند.

ترمذی پس از نقل این حدیث، آن را حدیثی حسن دانسته است. این حدیث از غیر جابر بن

سمره نیز نقل شده است.

در این باره احمد بن حنبل و دیگران در منابعی غیر از صحاح شش‌گانه، احادیث فراوانی را نقل

کرده‌اند. هر گاه به مدد این اخبار، درستی رویکرد امامیه معلوم شود، ثابت می‌گردد که امام مهدی ﷺ

دوازدهمین امیری است که پیامبر ﷺ به آنها اشاره فرموده است و همین مطلوب ما می‌باشد.

از جمله روایاتی که این مطلب را به صراحت بیان می‌دارد و خود دانشمندان اهل سنت آن را نقل

کرده‌اند، روایت زیر است:

قندوزی از فرائد السمطين حموی نقل کرده است که ابن عباس گفت:

قدم يهودی يقال له: نعثل. فقال: يا محمد، أسألك عن أشياء تلجلج في صدری منذ حين...

إلی أن يقول: فما من نبی إلا وله وصی، و أن نبینا موسی بن عمران أوصی یوشع بن نون،

فقال: إن وصی علی بن ابی طالب، و بعده سبطای الحسن و الحسین. تتلوه تسعة أئمة من

صلب الحسین. قال: يا محمد فسّمهم لی، قال: إذا مضی الحسین فإینه علی، فإذا مضی علی

فإینه محمد. فإذا مضی محمد فإینه جعفر، فإذا مضی جعفر فإینه موسی. فإذا مضی موسی

فإینه علی، فإذا مضی علی فإینه محمد، فإذا مضی محمد فإینه علی، فإذا مضی علی فإینه

الحسن، فإذا مضی الحسن فإینه الحجّة محمد المهدی. فهؤلاء اثنا عشر.^۴

شخصی یهودی به نام نعثل به حضور پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد دیری است که

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۶، ص ۳ و ۴.

۳. الترمذی، محمد بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۲۴۰.

۴. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع المودة؛ ص ۵۲۹.

می خواهم سؤال هایی را از تو بپرسم... تا آنجا که پرسید: هر پیامبری وصی دارد؛ مانند پیامبر ما موسی بن عمران که یوشع بن نون را وصی خود قرار داد؛ وصی تو کیست؟ حضرت فرمود: وصی من علی بن ابی طالب است و پس از او دو نوه ام حسن و حسین و سپس نه امام از نسل حسین خواهند آمد. گفت: ای محمد اسم آنها را بگو. فرمود: هرگاه حسین درگذشت فرزندش علی امام است سپس محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی و محمد فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و حجة محمد مهدی فرزند حسن؛ اینان امامان دوازده گانه هستند.

این نتیجه گیری (یعنی درستی رویکرد امامیه در شناخت امام مهدی علیه السلام و این که مذهب آن حضرت امامی است و خود یکی از امامان دوازده گانه می باشد) برای هر یک از دانشمندان عامه که مهدی را همان محمد بن الحسن العسکری می داند، لازم و ضروری است. محی الدین ابن عربی یکی از آنهاست. وی در فتوحات مکیه می نویسد:

او [مهدی علیه السلام] از خاندان رسول خدا و از فرزندان فاطمه است. جد او حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش امام حسن عسکری فرزند امام علی النقی فرزند امام محمد تقی فرزند امام علی الرضا فرزند امام موسی الکاظم فرزند امام جعفر الصادق فرزند امام محمد الباقر فرزند امام زین العابدین علی بن الحسین فرزند امام علی بن ابی طالب - که خداوند از همه آنها خشنود باد - می باشد. او همان رسول خدا است.^۱

شعرانی می نویسد:

مهدی از فرزندان امام حسن عسکری است.^۲

هم چنین است کمال الدین بن طلحة؛ او در باب دوازدهم کتابش نوشته است:

این باب درباره ابوالقاسم فرزند محمد الحسن الخالص فرزند علی المتوکل فرزند قانع [امام جواد علیه السلام] فرزند علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق فرزند محمد الباقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین الزکی فرزند علی المرتضی امیر المؤمنین فرزند ابوطالب، یعنی مهدی حجت و خلف صالح منتظر می باشد.^۳

هم چنین حافظ گنجی می نویسد:

درباره بقا و طول عمر مهدی در کتاب و سنت مطالبی آمده است. (وی سپس به شرح این موضوع پرداخته تا آنجا که می گوید:) از هنگام غیبت امام مهدی تا به امروز زمین از قسط و

۱. به نقل از: الصبان، الشیخ محمد، إسعاف الراغبین؛ ص ۱۴۲.

۲. الشعرانی، البیواقیت و الجواهر؛ ص ۲۸۸.

۳. کمال الدین، محمد بن طلحة، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول؛ ص ۷۹.

عدل آکنده نشده است پس ناچار باید این امر در آخر الزمان تحقق یابد.^۱

این سخن حافظ گنجی به روشنی دلالت می‌کند که رویکرد مذهبی وی در موضوع امام مهدی علیه السلام کاملاً منطبق بر مذهب امامیه است.

ابن صباغ نیز چنین است؛ آنجا که به طور مبسوط از امام علیه السلام سخن می‌گوید و درباره نسب پدری و مادری ایشان چنین اظهار می‌دارد:

او ابوالقاسم محمد حجت فرزند حسن الخالص فرزند علی الهادی فرزند محمد الجواد فرزند علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق فرزند محمد الباقر فرزند علی زین العابدین فرزند حسین فرزند علی فرزند ابوطالب می‌باشد که درود خداوند بر آنان باد. اما القاب او عبارتست از: حجت، مهدی، خلف صالح، قائم منتظر، صاحب الزمان و...^۲

حافظ قندوزی نام شماری از عالمان را که این چنین از مهدی سخن گفته‌اند آورده است؛ از جمله: شیخ صلاح الدین صفدی (در کتاب شرح الدائرة)، شیخ الاسلام احمد جامی نامقی، شیخ عطار نیشابوری، شمس الدین تبریزی، جلال الدین رومی، سید نعمه الله ولی، سید نسیمی و شیخ عزیز بن محمد نسفی.^۳

۳. سخنان امامان معصوم علیهم السلام درباره امام مهدی علیه السلام و بزرگداشت و تجلیل آنان از آن حضرت و تشویق و ترغیب مردم به پیروی از ایشان و انتظار کشیدن برای فرج او. این سخنان در شماری از اخبار که بیش از حد تواتر می‌باشد، آمده است. برخی از این روایات در منابعی مانند: البیان حافظ گنجی، ینایع المودة قندوزی و... نقل شده است.

گنجی و ابن ماجه از امام علی علیه السلام نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی منّا أهل البيت يصلحه الله فی لیلته.^۴

مهدی از ما اهل بیت است [و] خداوند کار او را در شبی سامان می‌بخشد.

گنجی و ابن صباغ و دیگران روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

أنا خاتم النبیین و أكرم النبیین علی الله و أحبّ المخلوقین إلى الله، و أنا أبوک، و وصیتی خیر الأوصیاء و أحبّهم إلى الله و هو بعلک... و منّا سبطا هذه الأمة و هما إبناک الحسن و الحسین، و هما سیدا شباب أهل الجنة، و أبوهما - و الذی بعثنی بالحق - خیر منهما. یا فاطمة - و الذی بعثنی بالحق - إنّ منهما مهدی هذه الأمة، إذا صارت الدنيا هرجاً و مرجاً و تظاهرت الفتن...^۵

۱. الحافظ الگنجی، محمد بن یوسف، البیان فی اخبار صاحب الزمان؛ ص ۱۰۹ و ۱۱۱.

۲. ابن الصباغ، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة الائمة؛ ص ۳۱۰.

۳. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۶۵-۵۶۹.

۴. الحافظ الگنجی، محمد بن یوسف، همان؛ ص ۶۵ و ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۷.

۵. الحافظ الگنجی، محمد بن یوسف، همان؛ ص ۵۶ و ابن الصباغ، علی بن محمد، همان؛ ص ۳۱۲ به بعد.

من خاتم پیامبران و گرامی ترین آنان و محبوب ترین آفریدگان در نزد پروردگار هستم. من پدر توام و وصی من که بهترین اوصیا و محبوبترین آنها در پیشگاه خداست، همسر توست... و دو سبط این امت که از خاندان ماست، فرزندان تو حسن و حسین اند. آن دو سرور جوانان اهل بهشت هستند و سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، پدرشان از آن دو بهتر است. ای فاطمه سوگند به خدایی که مرا به رسالت برگزید، مهدی این امت از نسل آن دو می باشد، زمانی [ظهور می کند] که دنیا دچار هرج و مرج شود و فتنه ها برآشوبند و...

سیوطی روایت کرده است که پیامبر ﷺ به چهره امام حسن علیه السلام نگریست و فرمود:

إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ. سَيُخْرِجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يَسْمَى إِسْمَ نَبِيِّكُمْ يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ^۱.

این پسر من، آقا است. به زودی از نسل او مردی که همنام و شبیه پیامبر شماست به دنیا خواهد آمد.

سیوطی از ابن عساکر نقل کرده است که امام حسین علیه السلام فرمود: جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مادرم فرمود:

أبْشُرِي يَا فَاطِمَةُ، أَلْمَهْدِيُّ مِنْكَ.^۲

مژده باد تو را ای فاطمه که مهدی از نسل توست.

سیوطی از السنن دارقطنی نقل کرده است که امام محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِمَهْدِينَا آيَتَيْنِ لَمْ يَكُنَا مِنْذُ خَلْقِ اللَّهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، يَنْكَسِفُ الْقَمَرُ لِأَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ، وَتَنْكَسِفُ الشَّمْسُ فِي النِّصْفِ مِنْهُ...^۳

بی شک [ظهور] مهدی ما دو نشانه دارد که از آغاز آفرینش زمین و آسمان سابقه نداشته است؛ گرفتگی ماه در اولین شب ماه رمضان و گرفتگی خورشید در نیمه آن ماه...

همچنین سیوطی روایات دیگری را از دارقطنی از امام باقر علیه السلام نقل نموده است.^۴

حضرت صادق علیه السلام به هنگام یاد کرد از امام مهدی علیه السلام، حالتی به شدت عاطفی داشته اند. قندوزی از مناقب نقل می کند که سدید صیرفی گفت:

دَخَلْتُ أَنَا وَالْمَفْضَلُ بْنُ عَمْرٍو وَأَبُو بَصِيرٍ وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلِيَّ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ الصَّادِقِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) فَرَأَيْنَاهُ جَالِسًا عَلَى التَّرَابِ وَهُوَ يَبْكِي بَكَاءً شَدِيدًا وَيَقُولُ: سَيِّدِي غَيْبَتِكَ نَفْتٌ رِقَادِي وَ سَلْبَتُ مَنِّي رَاحَةُ فَوَادِي. قَالَ سَدِيرٌ: تَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعًا. فَقُلْنَا: لَا أَبْكَى اللَّهُ يَا بَنَ خَيْرِ الْوَرَى عَيْنِيكَ. فَزَفَرْنَا زَفْرَةً إِنْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ. فَقَالَ: نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ الْجَامِعِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ... وَ تَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا الْمَهْدِيِّ وَ طَوْلَ غَيْبَتِهِ وَ طَوْلَ عَمْرِهِ وَ

۱. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. همان؛ ص ۱۲۷.

۳. همان؛ ص ۱۲۶.

۴. همان؛ ص ۱۴۱.

بلوی المؤمنین فی زمان غیبتہ...^۱

من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بر مولا یمان امام صادق علیه السلام وارد شدیم. دیدیم حضرتش بر خاک نشسته و به شدت گریه می‌کند و می‌گوید: آقای من! غیبت تو خواب از چشمانم ربوده و آرامش دلم را ستانده است. سدیدر گفتم: از پریشانی و غم، دل شکسته شدیم و گفتیم ای فرزند سرور کائنات، خداوند چشمانت را گریان نسازد. امام علیه السلام آهی عمیق کشید و فرمود: صبح امروز در کتاب جفر جامع نگاه کردم... و در موضوع تولد قائم ما مهدی و طول غیبت و آزمایش و گرفتاری مؤمنان در زمان غیبت او تأمل کردم...
قندوزی از حموی شافعی در فرائد السمطین از دعبل بن علی الخزاعی نقل کرده است که گفت:
أنشدت قصيدة لمولای الامام علی الرضا، رضی الله عنه. أولها:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل و حی مقفرا العرصات

... ثم قرأت باقی القصيدة عنده فلما انتهیت إلی قولی:

خروج إمام لامحالة واقع يقوم علی اسم الله و البرکات

یسیر فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و الثنمات

بکی الرضا بکاءً شدیداً. ثم قال: یا دعبل، نطق روح القدس بلسانک. أتعرف هذا الإمام؟ قلت: لا، إلا أنى سمعت خروج إمام منکم یملأ الأرض قسطاً و عدلاً. فقال: إن الإمام بعدی ابنی محمّد و بعد محمّد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن، و بعد الحسن ابنه الحجّة القائم. و هو المنتظر فی غیبتہ المطاع فی ظهوره، فیملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً...»^۲

قصیده‌ای نزد مولا یم امام رضا علیه السلام خواندم که ابتدایش چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل الوحی مقفرا العرصات.

سپس باقی قصیده را خواندم تا آن‌که به این ابیات رسیدم:

«بی شک آن امام قیام خواهد کرد و به نام خدا و برکات او به پا خواهد خاست. هرگونه حق و باطلی را از میان ما جدا خواهد ساخت و هریک را بر شادخواری‌ها و کینه‌توزی‌ها، کیفر خواهد داد.»

در این هنگام حضرت رضا علیه السلام به شدت گریست. آنگاه فرمود: ای دعبل! روح القدس به زبان تو سخن گفته است. آیا این امام را می‌شناسی؟ گفتم: خیر؛ ولی شنیده‌ام امامی از شما اهل بیت قیام خواهد کرد و زمین را از عدل و داد لبریز خواهد ساخت. حضرت فرمود: امام بعد از من فرزندانم محمّد است و پس از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و پس از حسن

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۲۵.

۲. همان؛ ص ۵۲۴.

فرزندش حجت قائم؛ و اوست که در دوران غیبت، انتظارش را می‌کشند و در زمان ظهور اطاعتش می‌کنند. او زمین را از عدل و داد می‌آکند همان‌طور که از جور و ستم لبریز شده باشد.

قندوزی روایتی را دربارهٔ حادثه ولادت امام مهدی علیه السلام از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده است. در این روایت امام به همسرش اشاره کرده، می‌فرماید:

إِنَّهُ سَيُخْرِجُ مِنْهَا وَلَدًا كَرِيمًا عَلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا.^۱

به زودی از او فرزندی ارجمند و گرامی در نزد خداوند عزوجل به دنیا خواهد آمد که زمین را از عدل و داد پر می‌سازد همان‌طور که از جور و بیداد پر شده باشد.

اینها روایاتی است که در منابع عامه از امامان معصوم شیعه علیهم السلام نقل گردیده و ما تنها نمونه‌ای از آنها را آوردیم. البته در منابع امامیه از همهٔ ائمه علیهم السلام به تعداد فراوان روایاتی در بشارت مهدی نقل گردیده که نیازی به آوردن آنها نیست. امامان معصوم علیهم السلام صرف نظر از مقام امامت، انسان‌هایی پرهیزگار، عالم و صالح‌اند که در منابع روایی اهل سنت جز ذکر جمیل آنها نرفته است و نیز مذهب اسلامی آنها مشهورتر از آن است که بیان شود. همگی آنها بر مذهب اثنی عشری هستند و هر یک به امامت خویش و امامت پدران و فرزندان خود ایمان دارند. در پرتو این سخنان، دو مطلب را دربارهٔ مذهب امام مهدی علیه السلام می‌آوریم:

الف) ممکن نیست معصومین علیهم السلام به تأیید و بزرگداشت امامی پردازند که با آنها اختلاف مذهبی دارد. پس باید گفت امام مهدی علیه السلام در مذهب و رویکرد اعتقادی، همراهی آنهاست و همین امر، مطلوب و مورد نظر ماست.

ب) اگر معتقد باشیم مذهب امام مهدی از مذهب امامان معصوم علیهم السلام جداست در این صورت یا باید مذهب او را باطل بدانیم یا مذهب آنها را. از طرفی می‌دانیم مذهب حق، ناگزیر و به طور اجماع بیش از یکی نیست و نمی‌توان هر دو را باطل دانست پس باید گفت همهٔ آن حضرات علیهم السلام بر یک مذهب‌اند.

۴. اعتراف شماری از عالمان اهل سنت به این که ابوبکر و عمر بر امام مهدی علیه السلام فضل و برتری ندارند؛ سیوطی از محمدبن سیرین نقل کرده است:

فتنه‌ای روی خواهد داد... در آن هنگام در خانه‌ها یاران بنشینید تا آن‌که بشنوید بهتر از ابوبکر و عمر به میان مردم آمده است. سؤال شد: مگر بهتر از ابوبکر و عمر هم خواهد آمد؟ گفت: در گذشته بوده‌اند کسانی که بر کسان دیگر برتری داشته‌اند. (یعنی پس از این هم خواهد بود)؟^۲

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۴۰.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۵۳.

ابواسامه از عوف بن محمد (ابن سیرین) نقل کرده است که:

در این امت خلیفه‌ای می‌آید که ابوبکر و عمر از او برتر نیستند.

سیوطی می‌نویسد: سند این روایت صحیح می‌باشد.

ظاهراً این سخن نه از پیامبر ﷺ بلکه از خود ابن سیرین است. در این صورت او موافق نظریه عدم برتری شیخین بر امام مهدی ﷺ است. برزنجی هم با این نظر موافق است. او پس از آن که خبر ابن سیرین را نقل می‌کند، نظر موافق خود را نیز آورده و می‌نویسد:

محمی الدین بن عربی در فتوحات مکیه نوشته است: مهدی در اندیشه‌ها و فرمان‌هایش معصوم است و دنباله رو پیامبر و هرگز از او خطایی سر نمی‌زند.

برزنجی سپس ادامه می‌دهد:

بی‌شک این وصف در شیخین نبوده و از این لحاظ می‌توان مهدی را از آنان برتر دانست؛ هر چند آن دو دارای فضیلت همراهی پیامبر و مشاهده وحی و سابقه در اسلام و... می‌باشند.
والله العالم.^۱

شیخ علی قاری در کتاب المشرب الوردی فی مذهب المهدی می‌نویسد:

پیامبر، امام مهدی را خلیفه خدا خوانده است در حالی که ابوبکر، خلیفه رسول خدا نامیده شده است.

حال که چنین است، نه تنها بعید است بلکه عقلاً هم قبیح است که بگوییم افضل از مفضول پیروی نماید و در اندیشه و رویکردهایش دنباله‌رو او باشد؛ علاوه بر این که راز عظمت و برتری امام ﷺ، در احاطه‌اش بر حقایق عالم و بی‌کرانگی نگاه او و نوع رفتار و عملی است که مفضول از آن بی‌بهره می‌باشد.

در این صورت هر کدام از این چهارگانه اثبات می‌نماید که مذهب امام مهدی ﷺ از لحاظ اصول کلی، همان مذهب اثنی عشری است. همه این سخنان بر پایه دلایلی است که سزااست سایر مسلمانان به آنها اعتراف نمایند.

این مطلب در نزد امامیه از ضروریات مسلمی است که شک و تردید در آن راه ندارد. اخبار امامیه درباره حضرت مهدی ﷺ آن قدر فراوان است که نیازی به مستفیض بودن آنها نیست.

در این باره کافی است بدانیم شیعیان بر این باورند که مهدی ﷺ دوازدهمین امام و پیشوای واجب‌الاطاعه‌ای است که باید در انتظارش بود. در بین اخبار عامه روایاتی از امامان شیعه نقل شده است که بر همین مطلب دلالت می‌کند و اندکی قبل‌تر برخی از آنها را آوردیم. در آن روایات از امام مهدی ﷺ به «قائم ما»، «مهدی ما» و... یاد شده است.

ج) موضع امام در برابر نژادپرستی

نژادپرستی ریشه در خودخواهی انسان‌ها دارد. این بیماری روحی، موجب می‌گردد که نژادی بر نژاد دیگر به دلیل تفاوت در خون یا زبان یا رنگ یا وطن یا خانواده و یا مانند اینها برتری داده شود. موضع امام مهدی علیه السلام در برابر نژادپرستی - براساس دلایلی که خواهیم آورد - همواره موضعی سلبی و مخالف است و رسالت ایشان رسالتی است جهانی و برای همه افراد بشر یکسان می‌باشد. برای این مطلب می‌توان در چند سطح دلایلی آورد:

سطح اول: هم‌چنان که گفتیم دعوت امام علیه السلام، دعوتی بر پایه اسلام است. آن حضرت اسلام را در گستره‌ای جهانی پیاده خواهد کرد و عناصر بیگانه با اسلام را طرد خواهد نمود. از سویی دیگر می‌دانیم که اسلام به روشنی بر لغو هرگونه نژادپرستی پافشاری نموده است. خداوند می‌فرماید:

يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.^۱

ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: عرب بر عجم جز به تقوی، برتری ندارد.

اسلام دین همه مردم است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا.^۲

بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.

و ما أرسلناك إلا كافة للناس بشيراً و نذيراً.^۳

و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم.

اسلام برای برتری و فضیلت، معیارهایی جدید آورده است که هیچ شباهتی به نژادپرستی ندارد. معیار اول: علم و دانش. خداوند می‌فرماید:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ.^۴

بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند.

معیار دوم: تقوی و پرهیزکاری. خداوند می‌فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ.^۵

در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.

معیار سوم: جهاد. پروردگار متعال در قرآن می‌فرماید:

۱. سوره الحجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

۲. سوره الاعراف (۷)، آیه ۱۵۸.

۳. سوره السبا (۳۴)، آیه ۲۸.

۴. سوره الزمر (۳۹)، آیه ۹.

۵. سوره الزمر (۳۹)، آیه ۱۳.

لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم فضل الله المجاهدین بأموالهم و أنفسهم علی القاعدین درجة و کلاً وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین أجراً عظیماً درجات منه و مغفرة و رحمة و کان الله غفوراً.^۱

مؤمنان خانه‌نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که بامال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند یکسان نمی‌باشند. خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده، و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده، و [الی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است؛ [پاداش بزرگی که] به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او [نصیب آنان می‌شود]، و خدا آمرزنده مهربان است.

البته این معیارها زمانی مطرح می‌شوند که افراد در اسلام و عقیده صحیح و عمل به آن، مساوی باشند. به جز این معیارها هیچ‌گونه عامل برتری در اسلام وجود ندارد. مردم در حکومت عدل کامل، همانند دندان‌های شانه مساوی‌اند. در نزد حاکمش، بزرگ، کوچک است تا هنگامی که حق را از او باز ستاند و کوچک، بزرگ است تا آن‌گاه که حقش استیفا گردد.

در نتیجه وقتی نظر صریح اسلام که مطابق عقل و فطرت است، این باشد پس امام مهدی علیه السلام هم بر همان مبنا در عرصه قانون‌گذاری و قضاوت وارد خواهد شد و چرا چنین نباشد؟ زیرا او کسی است که زمین را از دادگری لبریز می‌سازد و طرح و برنامه‌ای عادلانه را پی می‌ریزد. شاید اینجا کسی گمان کند که اسلام هر چند نژادپرستی را محکوم و تقبیح نموده است ولی با توجه به آن‌که امام مهدی علیه السلام کتاب جدید و شیوه جدیدی در قضاوت خواهد آورد چه بسا از جمله امور جدیدی که می‌آورد، روا دانستن نژادپرستی و به رسمیت شناختن برخی از اشکال آن باشد.

پاسخ: هم‌چنان که خواهیم گفت، تغییراتی که در دولت امام مهدی علیه السلام اتفاق خواهد افتاد هر چند جدید، عمیق و مفصل باشد اما بی‌تردید از تشریحات و مفاهیم اصلی که در اسلام مطرح است، خارج نبوده و تضادی با آن نخواهد داشت. روشن است که طرد و تقبیح نژادپرستی در تمام اشکال آن از بدیهیات اسلام و نص صریح قرآن کریم و سنت شریف می‌باشد. در این صورت ممکن نیست که امام علیه السلام حکم مزبور را تغییر دهد.

سطح دوم: دعوت و دولت امام مهدی علیه السلام، جهانی است و این برای هر مسلمان معتقد به آن حضرت، امری روشن و آشکار است و ما پس از این از متن کتاب و سنت دلایل آن را خواهیم آورد. دعوت جهانی با نژادپرستی ناسازگار است. از این رو ملاحظه می‌شود مکاتبی که در طول تاریخ به دنبال تسلط فکری بر جوامع انسانی بوده‌اند، در مقابل نژادپرستی موضعی منفی داشته، آن را دیدگاهی تنگ‌نظرانه به حساب آورده‌اند.

از آنجا که دعوت امام مهدی علیه السلام جهانی است پس با نژادپرستی مخالف می‌باشد؛ زیرا به مجرد

طرح شعارهای نژادپرستانه، دایره دعوتش محدود می‌گردد و این برخلاف ضرورت و تواتر درباره جهانی بودن دعوت امام علیه السلام است. در آن صورت هدف ظهور آن حضرت و هدف اساسی که در برنامه کلی الهی است، محقق نمی‌گردد.

اشکال: امام مهدی علیه السلام بالضرورة و با دلایل قطعی و متواتر، بر تمام جهان استیلا پیدا خواهد کرد اما این منافاتی ندارد با این که حضرت برخی از شکل‌های نژادپرستی را به رسمیت بشناسد.

پاسخ: آری اگر استیلاي امام علیه السلام بر جهان پس از نبردی صرفاً نظامی باشد، این اشکال پذیرفتنی است؛ زیرا جنگ برای سلطه، هم با نژادپرستی می‌سازد و هم با رد آن؛ در نتیجه مجرد سلطه بر جهان، دلیل بر ناپسندی و محکومیت نژادپرستی نیست.

اما سیطره بر دنیا تنها با نبرد نظامی صورت نمی‌پذیرد بلکه دعوت امام دعوتی است اعتقادی و برنامه‌ای است عدالت محور برای همه انسان‌ها با هدف تربیت صحیح و شایسته آنها تا عبودیت به معنی واقعی‌اش بر روی زمین تحقق یابد؛ هم‌چنان‌که غرض اساسی از خلقت و پدیدار شدن روز موعود هم در عبودیت الهی نهفته است.

دعوت اگر به این صورت جهانی باشد با نژادپرستی به طور کلی منافات دارد و این مطلب با عنایت به دو امر معلوم می‌گردد:

۱. اجرای حقیقی عدالت و نیز تربیت عدالت مدار، تنها در فضایی آکنده از انسجام و پذیرش روانی فرد و جامعه امکان‌پذیر می‌گردد تا که قواعد اساسی و رفتارهای پسندیده در زندگی انسان‌ها ثبات و استحکام یابد. اما در جو تنفر و بیزاری، امکان دست‌یابی بشر به امثال آن نتایج نیکو وجود نخواهد داشت و عبودیت کامل تحقق نمی‌پذیرد و در نتیجه غرض اصلی از آفرینش دچار خلل می‌گردد.

۲. پذیرش اندیشه نژادپرستی در هر شکل آن به این معنی است که نژادی که به رسمیت شناخته نشده و نظام حکومتی هم آن را در برابر نژاد برتر سرکوب و تحقیر نموده، در آن نظام احساس غربت کند و دچار عقده‌های روانی و تنفر و بیزاری از آن نظام گردد.

هرگاه جهان را هم‌چون یک واحد در نظر بگیریم، نژادی را نخواهیم یافت که اکثریت جمعیت جهان را تشکیل دهد. اگر حکومتی جهانی، نژادی را برگزیند و آن را برتری بخشد، در واقع مصالح اقلیتی از مردم را در نظر گرفته و با این کار اکثریت مردم را پست و بی‌مقدار به حساب آورده است. اینجاست که اکثریت در برابر حکومت، کینه خواهند ورزید و تربیت صحیح و مطلوب ناممکن می‌شود؛ در نتیجه غرض اصلی از آفرینش حاصل نمی‌گردد. ولی چون تخلف از این غرض، محال است درمی‌یابیم که دولت جهانی مهدوی به منظور دستیابی به تربیتی عادلانه برای تمامی بشریت، مخالف هرگونه نژادپرستی و فرق نهادن بین انسان‌ها است.

اشکال: در دوران معاصر مفهوم نژادپرستی دستخوش تغییراتی شده است و دیگر به معنی برتری نژادی بر نژاد دیگر نیست بلکه به معنی اهتمام و عنایت به مصالح مجموعه‌ای از انسان‌هاست که در زبان، تاریخ، وطن و آرمان‌ها اشتراک دارند.

پاسخ: با چشم‌پوشی از این تغییرات مفهومی که هم‌چنان عنصر خودخواهی را در خود دارد باید

گفت بیگانگی این مطلب از تفکر جهانی امام مهدی علیه السلام آشکار و هویدا است زیرا در اینجا مفروض، اهتمام و توجه به مجموعه‌ای محدود از انسان‌هاست و نه مجموعه بشریت، و پرواضح است که اهتمام دولت جهانی معطوف به مصالح و آرمان‌های همه بشریت است و نه گروه محدودی از آنها که دارای ویژگی خاصی هستند.

اشکال: درست است که نژادپرستی در حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام جایی ندارد، اما ملت‌ها با نژادهای مختلف می‌توانند به ویژگی‌های بومی خود اهتمام ورزیده و توجه نمایند، بی آن که دولت مرکزی امام علیه السلام بخواهد به آن ویژگی‌های قومی عنایتی داشته باشد و آنها را در کانون توجهات خود قرار دهد.

پاسخ: این نیز غیر ممکن است زیرا این رویکرد از چند جهت با عدالت کامل مخالف می‌باشد. بدیهی‌ترین آنها این است که در نتیجه آزادی تفاخر قومی و تمرکز نژادی، بین نژادهای مختلف کشمکش و درگیری روی می‌دهد؛ امری که به طور کلی با روح عدالت منافات دارد.

آری ممکن است رویکردهای فردی پراکنده‌ای که ناشی از عدم درک و شعور در روزگار پیش از ظهور است و متضمن حس اهمیت دادن به نژاد یا طبقه می‌باشد باقی بماند. لیکن آن هم تحت تربیت متمرکز و مستمری که دولت جهانی بر طبق برنامه عدالت مدار و کامل الهی به آن اقدام می‌ورزد، به تدریج از بین می‌رود.

سطح سوم: استدلال به اخباری که بر نفی نژادپرستی در دولت امام علیه السلام دلالت می‌کند. این اخبار بر چند گونه است:

اول: روایاتی که حکومت امام مهدی علیه السلام بر عرب‌ها را سخت‌گیرانه و توأم با شدت توصیف می‌کند. این بدان دلیل است که اکثریت عرب در فرآیند آزمایش و پالایش الهی در زمان غیبت ناموفق بوده و طبق شریعت اسلامی رفتار ننموده‌اند. حال آن‌که اگر امام علیه السلام نژادپرست باشد، باید به همزبانان خود (عرب‌ها) تمایل پیدا نماید. در این مورد اخباری که فریقین نقل کرده‌اند یکدیگر را تأیید می‌کند:

بخاری از زینب دختر جحش نقل کرده است:

إستيقظ النبي من النوم محمراً وجهه يقول: لا إله إلا الله ويل للعرب من شرّ قد اقترب...^۱
پیامبر از خواب بیدار شد در حالی که چهره‌اش سرخ شده بود و می‌فرمود: لا اله الا الله، وای بر عرب از شری که نزدیک می‌شود...

و تأسف پیامبر صلی الله علیه و آله و هشدار ایشان بر انحراف عرب و عدول آنها از شریعت او، به قرینه حدیث زیر که می‌فرماید:

فإني لأرى الفتن تقع خلال بيوتكم كوقوع المطر^۲
بی تردید می‌بینم فتنه‌هایی را که همچو باران بر شما فرود می‌آید.

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۹، ص ۶۰.

۲. همان.

این حدیث را ترمذی نقل کرده و گفته است: حدیث حسن و صحیحی می باشد.^۱ هم چنین این حدیث را ابن ماجه در السنن آورده است.^۲

ابن ماجه از عبدالله بن عمر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

تكون فتنة تستنظف العرب، قتلها في النار.^۳

فتنه ای عرب را فرا خواهد گرفت که کشته های آن در آتش اند.

از این روایت به خوبی استفاده می شود که اعراب در فرآیند آزمایش و پالایش الهی در عصر فتنه و انحرافها در زمان غیبت شکست می خورند و هم اکنون این اتفاق رخ نموده است.

از ابوبصیر نقل شده است که حضرت باقر ﷺ فرمود:

يقوم القائم بأمر جديد و كتاب جديد و قضای جدید، علی العرب شدید، لیس شأنه إلا السيف... ولا يأخذه في الله لومة لائم.^۴

قائم، امری جدید برپا خواهد نمود و کتابی جدید و قضاوتی جدید خواهد آورد. او بر عرب سختگیر است و جز شمشیر کاری ندارد... و در راه خدا به هیچ سرزنی توجه نمی کند.

از حضرت صادق ﷺ نیز نقل شده است:

إذا خرج القائم لم يكن بينه وبين العرب و قریش إلا السيف...^۵

آنگاه که قائم ظهور کند بین او و عرب و قریش جز شمشیر نخواهد بود.

و احادیث دیگری که از مجموع آنها استفاده می شود ملاک برتری در نزد امام مهدی ﷺ ایمان و موفقیت در آزمایش های الهی است و نه زبان و قبیله. در نتیجه امام ﷺ نه به کسانی که همزبان وی هستند گرایش پیدا می کند و نه به قبیله اش، قریش، بلکه آنها را به منظور اطاعت از پروردگار به شدت مؤاخذه خواهد کرد و بر خطاهای گذشته، معاقبه خواهد نمود.

دوم: اخباری که می گویند اصحاب آزموده، پالایش شده و خاص امام ﷺ که گرد او حلقه می زنند و در رکابش پیکار می کنند، از یک نژاد نیستند بلکه از سرزمین های مختلفی خواهند آمد:

ابوبصیر می گوید: امام صادق ﷺ درباره اصحاب قائم ﷺ فرمود:

فيتوافون من الآفاق ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً، عدة أهل بدر.^۶

از نقاط مختلف جهان، سیصد و سیزده نفر به تعداد رزمندگان جنگ بدر به نزدش خواهند رفت.

از این حدیث استفاده می شود که از سرزمین های مختلف جهان افرادی به سوی او می آیند.

امیرالمؤمنین ﷺ در حدیثی می فرماید:

۱. الترمذی، محمد بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۳۲۵.

۲. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۰۵.

۳. همان؛ ص ۱۳۱۲.

۴. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۲.

۵. همان.

۶. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۴.

ثم يجتمعون قزعا كقزع الخريف من القبائل.^۱

سپس هم‌چون ابرهای پراکنده پاییزی، از قبایل [و ملل] مختلف گرد هم می‌آیند. این روایت صراحت دارد که وابستگی‌های قومی و نژادی اصحاب آن حضرت، باعث فرق نهادن بین آنها نیست بلکه ملاک اصلی، اخلاص عمیق و نیروی ایمان و اراده آنهاست. امام باقر علیه السلام فرمود:

أصحاب القائم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً. من أولاد العجم بعضهم.^۲

یاران قائم سیصد و سیزده نفرند که برخی از آنان عجم می‌باشند. مراد از عجم، تنها ایرانی‌ها نیستند بلکه هر غیر عربی را عجم می‌گویند. با استفاده از این روایت درمی‌یابیم که ملاک حقیقی، زبان و خون و نژاد نیست و گرنه امام مهدی علیه السلام جز عرب را در صف یارانش نمی‌پذیرفت.

سوم: اخباری که دلالت بر مشارکت افراد غیر عرب در حکومت جهانی و هدایت مردم در زیر سایه دولت امام مهدی علیه السلام دارد:

اصبغ بن نباته از امام علی علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود:

كأني بالعجم فساطيطهم في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن كما أنزل.^۳

گویا خیمه‌های عجم را در مسجد کوفه می‌بینم که برپا شده و آنها قرآن را همان‌گونه که نازل گردیده به مردم می‌آموزند.

این واقعه تنها در زمان حکومت امام مهدی علیه السلام روی می‌دهد، زیرا آنان قرآن را براساس معانی واقعی‌اش که از خود امام علیه السلام گرفته شده تعلیم می‌دهند و طبیعتاً این کار در دوران غیبت امکان‌پذیر نیست.

سطح چهارم: استدلال بر چگونگی برخورد امام با اندیشه نژادپرستی.

در اینجا دو مقدمه آورده و از آنها نتیجه‌ای روشن خواهیم گرفت:

مقدمه اول: بی‌گمان روش امام مهدی علیه السلام همان روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مطابق با شیوه آن حضرت در جامعه و زندگی می‌باشد. دلیل این مطلب را قبلاً بیان کرده‌ایم.

مقدمه دوم: سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین اصحاب و جامعه‌اش، بی‌تردید بر نفی نژادپرستی و نیز بیان آموزه‌های اسلامی به عنوان امری عمومی و جهانی برای همه مردم استوار بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله بین یارانش چه بنده و آزاد و چه عرب و عجم از طوایف مختلف، پیمان برادری بست و آنها را گرد هم آورد. او به فرمانروایان جهان نامه نوشت و به اسلامشان دعوت نمود. این در حالی است که هیچ‌یک از آنها عرب بودند. حتی مشهورترین اصحاب آن بزرگوار غیر عرب می‌باشند؛ مانند: سلمان فارسی، بلال حبشی، صهیب و....

به این مناسبت روایتی از ابوهریره می‌آوریم که ترمذی آن را نقل کرده است:

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۸.

۲. همان؛ ص ۱۷۰.

۳. همان؛ ص ۱۶۸.

کنا عند رسول الله ﷺ حين أنزلت سورة الجمعة فتلاها. فلما بلغ «و آخرین منهم لَمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ» قال له رجل: يا رسول الله، من هؤلاء الذين لم يَلْحَقُوا بنا؟ فلم يكلمه. قال: و سلمان الفارسيّ فينا. قال: فوضع رسول الله ﷺ يده على سلمان، فقال: و الذي نفسي بيده، لو كان الإيمان بالثرية لتناولته رجال من هؤلاء.^۱

نزد رسول خدا ﷺ بودیم که سوره جمعه نازل شد. حضرت آن را تلاوت فرمود و هنگامی که به آیه «و آخرین منهم لَمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ» رسید، کسی پرسید: ای پیامبر خدا آنها چه کسانی اند که هنوز به ما نپیوسته اند؟ حضرت چیزی نفرمود. سلمان فارسی در جمع ما بود. پیامبر ﷺ دست بر شانه او نهاد و فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد مردانی از قوم او به آن دست خواهند یافت.

ترمذی این حدیث را «حسن» می داند. همچنین این حدیث از طریق دیگری نیز نقل شده است. حال اگر مراد پیامبر ﷺ از این سخن، معرفی سلمان فارسی به عنوان نماد مسلمانان غیر عرب باشد، در این صورت این حدیث به آشکاری بر مشارکت مؤمنانه عقیدتی و عملی غیر عرب در قیام جهانی دلالت می نماید. این احتمال نیز وجود دارد که پیامبر ﷺ او را به عنوان نماینده مرتبه خاصی از مراتب اخلاص و اندیشه معرفی کرده باشد که در این صورت مراد آن حضرت از عبارت «... مردانی از قوم او...» یعنی کسانی که دارای آن درجه از اخلاص و اندیشه باشند. به هر حال باید توجه کرد که هرگز معنای این خبر آن نیست که سلمان از جمله کسانی است که بعداً ملحق خواهند شد، بلکه اگر کمی بیندیشیم واضح است که عکس این موضوع درست می باشد. البته پیامبر ﷺ در این حدیث تنها به مصداق آیه اشاره فرموده و درباره معنی آن سخنی به میان نیاورده است.

خلاصه همان طور که در حکومت پیامبر ﷺ اثری از نژادپرستی نبود در دولت جهانی امام مهدی ﷺ نیز چنین خواهد بود؛ زیرا ایشان عامل به سنت و شیوه پیامبر ﷺ و وفادار به آن می باشد.

(د) نظام حکومتی امام ﷺ

آیا نظام حکومتی امام مهدی ﷺ مشابه نظام های پیش از خود از قبیل سرمایه داری و سوسیالیسم می باشد؟

پاسخ این سؤال اساساً منفی است. هیچ کدام از سیستم های حکومتی پیش از ظهور، شباهتی به نظام حکومتی امام مهدی ﷺ ندارد. ذیلاً برای این سخن دلایلی می آوریم؛ گرچه دلیل ملموس و عینی آن، تنها زمانی چهره می نماید که دولت جهانی برپا گردد.

دلیل نخست: دانستیم که امام مهدی ﷺ اسلام را به عنوان طرحی عادلانه و کامل پیاده خواهد کرد. از سوی دیگر در عقاید اسلامی ثابت شده است که اسلام با سایر نظام ها متفاوت بوده و اندیشه ای مستقل برای حل مشکلات بشری می باشد و هیچ گونه ارتباطی با راه حل های دیگر مکاتب بشر ساخته ندارد.

۱. الترمذی، محمد بن عیسی؛ همان؛ ج ۵، ص ۳۸۳.

۲. سورة الجمعة (۶۲)، آیه ۳.

دلیل دوم: از رهگذر این حدیث نبوی که «مهدی زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد...» می‌توان به آن نتیجه مطلوب رسید؛ زیرا قبلاً گفته‌ایم بشریت به طور عام و امت اسلامی به شکل خاص به ناچار باید از شرایط سخت و دشواری گذر نماید تا در نهایت مسیر، شماری از مخلصان پالایش شده که مسئولیت‌های دولت مهدوی را بر دوش خواهند گرفت، پدید آیند. در نتیجه این شرایط دشوار، زمین از ظلم و ستم پر می‌شود. در آن زمان است که با تلاش آن مخلصان، تحت رهبری امام مهدی عج، زمین از قسط و عدل آکنده می‌گردد.^۱

علل بسیار و در عین حال زنجیره‌واری باعث پدید آمدن شرایط دشوار فوق می‌گردد. از مهم‌ترین آنها، روش‌های حکومت‌های دیکتاتوری است که در طول تاریخ تجربه شده و نیز وجود رژیم‌های سرمایه‌داری اروپایی و آمریکایی و استعمار قدیم و جدید و هم‌چنین بلایا و مشکلاتی که مردم جهان به طور عام و امت اسلامی به‌طور خاص با آن دست به‌گریبان است و نیز تلاش برای تحمیل راه‌حل‌های بی‌اساس برای رفع مشکلات ملت‌ها از طریق تهاجم فکری - فرهنگی مانند عملکرد نظام کمونیستی که ادعا دارد حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را به رسمیت می‌شناسد اما عملاً سیاستی خلاف آن را پی می‌گیرد. اگر تاکنون افکار عمومی ملت‌ها به مدد تجربیات سخت و دشوار تاریخی از مفاسد حکومت‌های دیکتاتوری و نیز استعمار سرمایه‌داری آگاه شده‌است، در آینده نیز سستی پایه‌های نظام کمونیستی بر ملا خواهد شد.^۲

با تعمیم این سخن می‌توان گفت بی‌تردید هر نظام [الحادی] بشر ساخته‌ای در قبل از ظهور، سمبل و نماد مهم‌ترین اسباب ستم و انحراف در جهان است که آن هم به نوبه خود ثمره ظلم و انحراف گذشتگان می‌باشد.

به این ترتیب مأموریت اصلی امامی که زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد، اقدام برای تغییر این نظام‌ها و برکندن ریشه آنها خواهد بود.

دلیل سوم: مکاتب بشری بر پایه تفکر مادی و طرد عنصر الهی از معادلات زندگی بنا نهاده شده است؛ حال چه به صورت صریح و آشکار مانند: کمونیسم، اگزیستانسیالیسم و یا پنهانی و غیرمستقیم مانند: سرمایه‌داری، فاشیسم، نازیسم و شاخه‌های جدید آنها. این نظام‌ها بر پایه‌ای صرفاً مادی استوار بوده و اثری از باور به ماوراءالطبیعه و یا خداوند متعال در آنها نیست.

دانستیم که نظام مهدوی در جهت پیوند بین انسان و پروردگار و نیز تربیت توأمان جسم و روح و ربط دادن بین این عناصر به صورتی عادلانه و عمیق خواهد کوشید. نیز دانستیم که در آن دوران همه قوانین، الهی و اسلامی خواهند شد. حتی وجوب اطاعت از امام مهدی عج هم به این دلیل است که آن حضرت یکی از پیشوایان امت اسلامی است که از سوی خدای متعال برای حکومت و قانون‌گذاری و اجرای آن مأمور گردیده است. در این صورت در دولت آن حضرت مجالی برای ظهور تفکر مادی به هر شکل آن (پیدا یا پنهان) وجود ندارد.

۱. الصدر، سیدمحمد، همان؛ ص ۲۴۶ به بعد.

۲. اکنون بیش از یک دهه است که نظام کمونیستی از عرصه جهانی حذف گردیده و به تعبیر امام خمینی (ره) از این به بعد باید آن را در موزه تاریخ یافت. [م]

دلیل چهارم: برنامه الهی براساس فراگیر بودن آزمایش دقیق افراد و مکاتب بشری طرح ریزی شده است در نتیجه به نحوی کاملاً ملموس و استدلالی - که تجربه‌های فراوان و مکرر بشری را نیز به دنبال دارد - روشن می‌شود که هر دعوت بشری که مدعی حل مشکلات جهانی است شکست خواهد خورد. هنگامی که چنین شد و نقاط ضعف آن مکاتب بر ملا گردید و بشریت از گشودن گره‌های زندگی توسط خودش ناامید شد، دوباره آرزوی پیدا کردن راه حل جدیدی که او را نجات دهد، در وجودش جوانه می‌زند.

این آرزو، احساس روانی سربسته و مجملی است که همواره در اعماق وجود انسان‌ها یافت می‌شود و لزوماً هم به طور مشخص به اسلام و یا نظام مهدوی اشاره نمی‌نماید. لیکن خدای تعالی نجات حقیقی انسان‌ها را به دست امام مهدی علیه السلام و یاران مخلص او قرار داده است. در نتیجه هرگاه بشریت، نظام مهدوی و عدالت آن را مشاهده نماید بی‌تردید به برتری او بر همه تجربیات و ادعاهای سابق ایمان می‌آورد و باور می‌کند که تنها راه‌حلی که او را از ورطه مشکلات و گرفتاری‌ها نجات می‌بخشد، همان نظام است. حکومت امام مهدی علیه السلام تجلی آن آرزوی سربسته بشری است. به این برنامه در منابع امامیه اشاره شده است. مانند خبری که شیخ مفید و طبرسی نقل کرده‌اند:

إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدَّوَلِ وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لِهْمِ دَوْلَةٍ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا، لَثَلَا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سَرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.^۱

بی‌شک دولت ما آخرین دولت‌هاست و هیچ خاندان صاحب دولتی نمی‌ماند مگر آن که پیش از ما به حاکمیت می‌رسد تا وقتی روش ما را دیدند نگویند اگر به حکومت برسیم مانند اینان عمل خواهیم کرد و خداوند می‌فرماید: عاقبت از آن پرهیزگاران است.

البته در این روایت مراد از «خاندان حاکم»، خانواده و یا قبیله حاکم نیست بلکه مراد گروهی است که در دولتشان ایدئولوژی مشخصی را در پیش گرفته‌اند.

در روایت دیگری هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است:

مَایکُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلَّوْا مِنَ النَّاسِ لَا يَعْنِي بَاشِرُوا الْحَكْمَ فِيهِمْ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلَّيْنَا لَعَدَلْنَا.^۲

دولت امام مهدی علیه السلام برپا نمی‌شود مگر آن‌که همه گروه‌ها به حکومت خواهند رسید، تا کسی نگوید اگر ما حکومت می‌کردیم رفتاری عادلانه می‌داشتیم.

این بدان خاطر است که اگر آنها این سخن را پس از ظهور قائم علیه السلام بگویند، جوابشان این است که شما در دنیا فرصت حکومت پیدا کردید، ولی هم‌چون دیگران به بیراهه رفتید.

تقدیر الهی چنین است که احساس ناامیدی از راه‌حل‌های بشری فراگیر شود و همان‌طور که از حصر موجود در این گونه اخبار به دست می‌آید دیگر امیدی به یافتن راه‌حلی جدید نباشد.

در نتیجه با تمام صراحت و سادگی درمی‌یابیم که نظام مهدوی با نظام‌های سابق بر آن در تضاد است و حضرت با افشای دروغ بودن آنها، همه را از سر راه برمی‌دارد. و اصولاً قابل قبول نیست که

۱. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۲ و الطبرسی، احمد بن علی، اعلام الوری؛ ص ۴۳۲.

۲. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۳۸۹.

امام مهدی علیه السلام در حکومت عدالت محورش، از نظام‌های ورشکسته بشری پیروی نماید. به این ترتیب مبرهن شد که امام علیه السلام در امر حکومت، هیچ‌یک از نظام‌های سابق را الگو قرار نخواهد داد و با وجود نظام عدالت مدار الهی از بقیه نظام‌ها به طور کامل بی‌نیاز خواهد شد. در آن زمان مردم دنیا این بی‌نیازی را آشکارا مشاهده خواهند کرد زیرا کسانی که یکی از مکاتب موجود در سطح عالم را به عنوان راه زندگی برگزیده‌اند ناگزیر یکی از این دو هدف را دنبال می‌کنند: هدفی شخصی برای کسب ثروت و شهرت و رفاه و یا هدفی اجتماعی و به زعم آنان برای دفاع از حقوق فقرا و زحمتکشانشان. هر دو هدف در کامل‌ترین شکل، در حکومت امام مهدی علیه السلام تحقق پیدا خواهد کرد؛ زیرا پیشتر گفتیم که در دولت جهانی، ثروت مردم فراوان خواهد شد. در این صورت کسانی که به دنبال اهداف نیک مورد نظر خود هستند می‌توانند در چارچوب نظام مهدوی به هدف خود نایل گردند و در عین حال از نقاط ضعف موجود در سایر نظام‌ها نیز رهایی یابند.

پس ایدئولوژی حاکم بر دولت مهدوی، اسلام است؛ اسلامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و نظامی عادلانه و کامل می‌باشد و البته هیچ ارتباطی هم با نظام‌های سیاسی پیش از خود [که مبتنی بر عقل خودبنیادانه بشری است]، ندارد.

فصل پنجم

برنامه الهی برای دوران پس از ظهور

همچنان که دوران پیش از ظهور دارای برنامه‌ای کلی است، روزگار پس از ظهور نیز دارای برنامه‌ای کلی است که اینک محل بحث ما می‌باشد.

در حقیقت برنامه الهی برای تکامل انسان، با به نتیجه رسیدن برنامه الهی در پیش از ظهور پایان نمی‌پذیرد بلکه این برنامه همواره تا انتهای عمر بشر - به مقدار شایستگی او در دوران استقرار عدالت - همراه اوست.

این برنامه، دنباله طبیعی برنامه پیشین است و سازگار با معیارهای مشخصی است که در فلسفه اسلامی آمده است؛ با این توضیح که: خداوند متعال نعمت رشد یافتگی و کمال را به تمام موجودات به اندازه شایستگی آنها افاضه فرموده است. در نتیجه اگر موجودی از نظر کمال در مرتبه پایینی قرار دارد، تنها شایستگی آن را دارد که به رتبه کمالی پس از خودش که در مرتبه بالاتری واقع شده ارتقا یابد و اگر در رتبه بالایی قرار دارد، استحقاق آن را دارد که به درجه اعلا کمال نایل آید و خداوند که کریم مطلق است کمال جدیدی را به او افاضه می‌کند و پس از آن که به آن کمال جدید رسید شایستگی مرتبه دیگری را کسب می‌نماید و همین طور در راه کمال بی‌نهایت، سیر می‌کند و ارتقا می‌یابد.

هرگاه مطلب فوق را با مباحث این کتاب تطبیق دهیم در می‌یابیم که بشریت پس از فراهم شدن شرایط ظهور شایستگی آن را خواهد داشت که به رتبه جدیدی از کمال نایل آید که عبارتست از: پیاده شدن عدالت کامل در اجتماع بشری به برکت ظهور امام مهدی علیه السلام.

با تحقق عملی عدالت، جامعه بشری همواره مدارج کمال را یکی پس از دیگری می‌پیماید. تا به برترین درجه عدالت نایل گردد و پس از آن استحقاق یابد به ویژگی «عصمت» دست یابد. ثمره نهایی این برنامه هنگامی به بار می‌نشیند که عمر بشریت به اندازه‌ای طولانی شود که براساس عمق و نفوذ عدالت، انسان‌ها تربیت شوند تا آن که سرانجام در نهایت سیر، کمال والای انسانی جلوه‌گر شود؛ ولی اگر حیات جمعی بشر به پایان رسد و قیامت پس از مدت زمان کوتاهی پس از ظهور برپا گردد، به ناچار راه ترقی و تکامل بسته خواهد شد. در اینجا این دو احتمال را برمی‌رسیم:

احتمال اول: کوتاهی عمر جامعه بشری پس از واقعه ظهور.

احتمال دوم: طول عمر جامعه بشری پس از واقعه ظهور.
در برنامه گذشته الهی از احتمال اول اثری نیست زیرا ثمردهی آن برنامه به تحقق روز موعود بستگی دارد پس طبیعی است که عمر بشر تا روز موعود ادامه یابد و این امر دلایلی دارد:
دلیل اول: تحقق روز موعود، وعده‌ای الهی است و وعده خداوند تخلف ناپذیر است. قرآن کریم می‌فرماید:

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکننّ لهم دینهم الذی یرتضی لهم...^۱
خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد....

دلیل دوم: غرض اصلی از آفرینش انسان، پدیدار شدن روز موعود است و امکان ندارد چیزی قبل از حصول غرضش به طور کامل، از صفحه هستی محو گردد. به این مطلب در روایات فریقین اشاره شده است از جمله:

۱. نعمانی از ابوهاشم جعفری نقل کرده است که گفت:

کنا عند أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام، فجری ذکر السفیانی و ما جاء فی الروایة من أنّ أمره من المحتوم. فقلت لأبي جعفر عليه السلام: هل يبدو لله في المحتوم؟ قال: نعم. قلنا له: فنخاف أن يبدو لله في القائم. فقال: إن القائم من الميعاد، والله لا يخلف الميعاد.^۲
نزد امام محمد جواد عليه السلام بودیم که سخن از سفیانی و حتمی بودن آمدنش به میان آمد. عرض کردم: آیا برای خداوند در امر محتوم، بداء حاصل می‌شود؟ فرمود: آری. عرض کردیم: ما می‌ترسیم در موضوع قائم نیز برای خداوند بداء پیش آید. فرمود: بی تردید [ظهور] قائم از [مقوله] ميعاد است و قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند.

۲. ابوداوود از زرّ و او هم از عبدالله روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً مني - أو من أهل بيتي - يواطئ اسمه اسمي...^۳

اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را آن سان طولانی کند تا مردی همنام من و از خاندان من برانگیخته شود...

۳. همو از علی عليه السلام و آن حضرت هم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

۱. سورة النور (۲۴)، آیه ۵۵.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۴۲.

۳. ابوداوود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۲.

لو لم یبق من الذّهر إلاّ یوم لبعث الله رجلاً من اهل بیتی...^۱

اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد هر آینه خداوند مردی از خاندانم را برخواهد
انگیخت...

این تأکیدات، فراوان و در پیوند با یکدیگر است و همگی بر ضرورت برآمدن برنامه و طرح
سابق الهی از دل روز موعود و نیز ماندگاری نسل بشر تا آن روز دلالت می‌کند. اما نسبت به برنامه
موجود در دوران پس از ظهور که در آن دوران وعده الهی تحقق پیدا کرده و هدف اصلی از آفرینش
انسان به سرانجام رسیده، شاید به نظر رسد پس از آن دیگر نیازی به وجود بشر نیست و دلیلی ندارد
که نسل بشر هم‌چنان باقی باشد.

این بحث را به دقت در بخش سوم کتاب مورد بررسی قرار خواهیم داد. مسلم آن است که
احتمال دوم (طول عمر جامعه بشری پس از واقعه ظهور) به دو دلیل عمده صحیح می‌باشد:

دلیل اول: در کتاب گذشته، از آیه شریفه «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون»^۲ دریافتیم که:
غرض اساسی از خلقت انسان، پدید آمدن «عبودیت» در کامل‌ترین چهره آن است و لازمه آن وجود
اجتماعی صالح و دولت شایسته جهانی است. اگر به همین برداشت از آیه مورد نظر اکتفا کنیم باید
گفت به مجرد تأسیس حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام هدف برتر از آفرینش انسان برآورده خواهد
شد.^۳

بر این اساس به نظر می‌رسد که مقصود الهی، پدید آوردن این مرتبه عالی از عبودیت است اگر
چه در زمانی محدود باشد و دیگر دلیلی ندارد که پس از برآورده شدن این مقصود، زندگی نسل
انسان برای زمانی طولانی ادامه یابد. تازه این در صورتی است که آن را محال ندانیم زیرا بقای شیء
پس از آن که اغراضش به طور کامل بازستانده و استیفا شود، در حکمت مطلقه الهی محال می‌باشد.
در اینجا برآنیم برای فهمی جدید از این آیه شریفه، گام دیگری برداریم زیرا اگرچه آن معنایی که
برای عبودیت آوردیم بسیار مهم و اساسی است ولی سخن آخر نیست و هم‌چنان که خواهد آمد
همه این مراتب برای انسان در زمانی طولانی قابل دسترسی است و به طور طبیعی هر مرتبه‌ای قابل
وصول از عبودیت را تصور نماییم، می‌تواند مدلول این آیه باشد زیرا مفهوم عبادت در این آیه هیچ
حدی نخورده و مطلق می‌باشد.

در این صورت غرض اساسی از آفرینش انسان بسیار فراتر از تشکیل حکومتی جهانی است
بلکه فلسفه تأسیس این دولت فراگیر و برنامه ریزی برای آن در طول تاریخ، رسیدن به هدفی برتر
است که به طور اجمال همان عبودیت مطلق پروردگار است و در مباحث آتی به اندازه کافی به آن
خواهیم پرداخت. به این ترتیب وجود دولت جهانی به معنی تحقق هدف برین از آفرینش بشر
نیست و آن هدف برتر به مجرد تأسیس این دولت حاصل نمی‌شود بلکه همواره در برابر بشر مراحل
کمالی زیادی وجود دارد که باید به آنها برسد. در این صورت دلیلی ندارد که پس از تأسیس این

۱. ابوداود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۳. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۳۵.

دولت، عمر جامعه بشری کوتاه باشد بلکه باید نسل بشر باقی بماند تا غرض اساسی تر خود از آفرینش را استیفا نماید چون تخلف از اغراض در حکمت ازلی پروردگار محال است.

دلیل دوم: بعید می‌نماید که مدت زمان حصول نتیجه، بسیار کمتر از مدت زمان فراهم آمدن مقدمات باشد؛ زیرا می‌دانیم برای آماده سازی بشریت جهت درک روز موعود مدت زمان بسیار طولانی به درازای عمر آدمی طول کشیده است که دست کم چندین هزار سال می‌باشد البته اگر - آن چنان که دیرینه شناسان معتقدند - بیشتر از این نباشد. این زمان طولانی آکنده است از میلیونها حادثه در زندگی بشر مانند: قربانی شدن‌ها، رنج‌ها، خون دل خوردن‌ها و تلاش‌های انبیا و اولیا و مصلحان و شهدا و... همه این‌ها مقدمه‌ای برای روز موعود و زمینه‌ای برای حصول شرایط مطلوبی است که تحقق آن روز بدون وجود آن شرایط امکان ندارد؛ پس آیا معقول است فراهم آمدن مقدمات، هزاران سال به طول انجامد اما نتیجه دهی تنها در نه سال یا کمتر باشد؟ چنین برداشتی در نهایت دوری از داوری عقل است. این یعنی نسل‌های فراوانی از انسان‌ها برای سعادت یک نسل فدا شوند. این امر عقلاً قبیح و در حکمت ازلی پروردگار محال می‌باشد. این محال بودن، مادامی که نسل‌های دوران پس از ظهور به حدی از فراوانی جمعیت نرسند که فداکاری و جانفشانی نسل‌های سابق در راه آنها از قبیل قربانی کردن مصلحت جمعیت اندکی در راه مصلحت جمعیت فراوانی باشد، باقی است. حال که معلوم شد عمر بشر پس از واقعه ظهور طولانی است و او به صرف واقعه ظهور به هدف برین خود نخواهد رسید، پس لازم است در خلال این عمر طولانی برای دست‌یابی به آن هدف، برنامه‌ریزی صورت گیرد و همان‌طور که بشر برای رسیدن به روز موعود آماده گردیده، چاره‌ای جز آماده‌سازی او برای رسیدن به هدف برتر پس از ظهور وجود ندارد.

هم‌چنان که پیش از این با برنامه الهی برای دوران قبل از ظهور آشنا شدیم؛ باید با ساختار برنامه الهی برای دوران پس از ظهور و مراحل مختلف آن نیز آشنا شویم.

ارتباط دو برنامه الهی

اگر مقصود از برنامه الهی برای پیش از ظهور، تنها رسیدن به واقعه ظهور امام مهدی علیه السلام باشد در این صورت این برنامه در لحظه ظهور پایان می‌پذیرد. ولی برنامه جدید به‌طور طبیعی هرگز در لحظه ظهور آغاز نمی‌شود زیرا که آن برنامه، برنامه‌ای جهانی است که اجرای عدالت در آن برای رسیدن به عبودیت مطلق صورت پذیرفته است و اجرای عدالت و عملی نمودن آن در همان لحظه آغازین ظهور امکان‌پذیر نیست بلکه به تلاشی ژرف و پردامنه از سوی امام علیه السلام و اصحاب مخلصش در نبردی نظامی و فرهنگی و تسلط کامل بر جهان نیاز دارد؛ در نتیجه هرگاه این تلاش‌ها به بار نشست، برنامه کلی الهی برای دوران پس از ظهور آغاز می‌شود.

از این رو در فهم این موضوع با سه احتمال روبه‌رو هستیم:

احتمال اول: مابین دو برنامه، فاصله زمانی محدودی می‌باشد که خود دارای برنامه خاصی است و هدف از آن تسلط کامل امام علیه السلام بر همه جهان و استقرار دولت جهانی می‌باشد.

روزی که تلاش‌های امام علیه السلام به بار بنشیند و عدالت کامل در جهان پیاده شود؛ آن روز، اولین روز

استقرار عدالت کامل و اولین روز اجرای برنامه دوم می‌باشد.

احتمال دوم: تصور فرض اول، خالی از تسامح نیست زیرا برنامه گذشته هنگامی به طور کامل به ثمر می‌نشیند که حکومت جهانی تشکیل گردد و با این حساب باید گفت تلاش‌های امام و یارانش برای تسلط بر عالم، مندرج در برنامه سابق است به دلیل این که جهاد و تلاش امام علیه السلام و اصحابش، آخرین حلقه از زنجیره تأسیس دولت جهانی است؛ در نتیجه هر زمانی عدالت پیاده شود و دولت عدل جهانی تشکیل گردد، برنامه گذشته پایان می‌پذیرد و اولین لحظه شروع به کار دولت جهانی، نقطه آغازین برنامه دوم است و دیگر بین دو برنامه فاصله زمانی ملموس و قابل تفکیکی وجود نخواهد داشت.

احتمال سوم: دوره زمانی تلاش و جهاد امام علیه السلام برای فتح جهان، مندرج در برنامه جدید است، نه برنامه گذشته؛ زیرا فرض این است که هدف از برنامه گذشته، خود واقعه ظهور و آمدن رهبری جهانی می‌باشد. در این صورت برنامه گذشته در لحظه ظهور پایان خواهد پذیرفت زیرا دلیلی وجود ندارد که آن برنامه پس از ثمردهی اش، هم‌چنان باقی بماند.

برنامه جدید از آغازین لحظه ظهور شروع می‌شود و دوره جهاد و تلاش برای فتح عادلانه جهان، مندرج در همین برنامه است. هدف نهایی از ظهور، پدید آمدن «عبودیت مطلق» خداوند در کل جهان است و این هدف برتر، تشکیل دولت جهانی را می‌طلبد و به طور طبیعی برای تشکیل این حکومت باید بر عالم تسلط پیدا کرد، و چون تلاش‌هایی که در راه فتح جهان صورت می‌پذیرد از جمله اهداف برنامه دوم است پس این هدف در همان برنامه قرار دارد و در ذیل آن می‌گنجد.

به نظر می‌رسد با توضیحاتی که آورده شد، احتمال دوم صحیح باشد. ولی به هر روی این بحث بیشتر اصطلاحی و اعتباری است زیرا تفاوتی نمی‌کند که سیطره بر جهان، داخل در برنامه اول باشد یا دوم. آنچه مسلم می‌باشد این است که دوره تسلط بر جهان در طول خط تکامل بشریت - که چاره‌ای جز استمرارش نیست - قرار دارد و ما این بحث را تنها به جهت بررسی ابعاد مختلف این اندیشه آوردیم و نه بیشتر.

اصول کلی برنامه پس از ظهور

برای آشنایی با اصول و جزئیات برنامه کلی الهی در دوران پس از ظهور، باید بار دیگر به آنچه در مقدمه گفته شد توجه نمود و آن این‌که: پژوهنده‌ای که در دوران پیش از ظهور می‌زید نمی‌تواند ژرفای حقیقی رویکرد قانونی و فکری عمیقی را که در دوران پس از ظهور بر جهان حاکم می‌شود، به درستی درک نماید. لذا همان بهتر که جزئیات و فروع این بحث تا زمان تحقق آنها در عالم غیب دست نخورده باقی بماند.

یک پژوهشگر، تنها می‌تواند خطوط کلی و مسائل مهم و عمومی دوران پس از ظهور را آن هم در چارچوب فرهنگ اسلامی موجود در عصر خویش درک نماید.

به این ترتیب یکی از نقاط اختلاف بین آن دو برنامه را می‌شناسیم. برنامه پیشین الهی برای آن

بود که انسان‌های گذشته و حاضر را به سوی اهداف مطلوبش سیر دهد... به تعبیر روشن‌تر ما به دلیل زیستن در زمان پیش از ظهور با برنامه اول زندگی می‌کنیم و بدین جهت آگاهی ما از جزئیات این برنامه (از طریق اصول کلی و شناخته شده و نیز از طریق آنچه که بالعیان مشاهده می‌نماییم مانند برخی جزئیات که تحقق پیدا کرده) تا حد زیادی میسر است؛ اما برای شناخت برنامه الهی برای دوران پس از ظهور باموانعی روبرو هستیم:

۱. فاصله زمانی ما با آن دوره، به طوری که نمی‌توان رویدادهای آن را شخصاً مشاهده کرد؛
 ۲. برای شناخت آن دوره، بیشتر به اصول کلی بسنده می‌شود. این اصول، تنها به کلیات می‌پردازد و از بیان جزئیات درمی‌ماند؛

۳. ما از قوانین جدید و نظام حکومتی که در آن عصر اعلان خواهد شد (یعنی همان چیزی که راه ما را برای شناخت این برنامه هموار می‌سازد) بی‌اطلاع هستیم.

برنامه الهی برای دوران پس از ظهور از سه جهت قابل بررسی است:

محور اول: درباره ویژگی‌های کلی جامعه‌ای که نقطه عزیمت این برنامه است، باید گفت آن جامعه، جامعه‌ای جهانی است که حکومت امام مهدی علیه السلام در آن استقرار یافته و برای نخستین بار عدالت کامل در آن پیاده خواهد شد. معنای «پیاده کردن عدالت کامل» این است که حاکمیت فراگیر در جهان بر پایه عدل استوار شده باشد و هرگونه مانعی از سرراش برداشته شود. البته این بدان معنا نیست که در همان آغاز، تک‌تک افراد اجتماع شخصیتی اسلامی، عادل و کامل پیدا می‌نمایند. امام مهدی علیه السلام - همان‌طور که به تفصیل خواهیم گفت - افراد بسیاری را که در آزمایش‌های موجود در برنامه گذشته الهی مردود شده‌اند و برای عدالت کامل در اجتماع جدید، خطری بالفعل محسوب می‌شوند، خواهد کشت. اما با وجود این تصفیه‌ها، همچنان کاستی‌ها و ضعف‌هایی باقی خواهد ماند که وظیفه برطرف کردن آنها که طبیعتاً با نیروی نظامی هم امکان‌پذیر نیست، به طور عام بر عهده برنامه جدید و به طور خاص بر عهده امام علیه السلام می‌باشد. در اینجا برخی از این کاستی‌ها و نقایص را می‌آوریم:

الف) وجود اهل ذمه که پیرو پیامبران گذشته می‌باشند. در زمان دولت جهانی به آنان - طبق قواعد اسلامی که اینک می‌شناسیم - اجازه داده می‌شود که در برابر پرداخت جزیه بر دین خود باقی بمانند و یا در صورت تمایل به اسلام بگروند؛

ب) وجود پیروان مذاهب مختلف اسلامی که به معارضه با نظام جدید نپرداخته‌اند؛

ج) نقص و کاستی فرهنگ عمومی اسلامی نسبت به جهانی که برای اولین بار با قوانین اسلام روبرو می‌شوند. آنها مردمانی‌اند که تا پیش از ظهور در کفر به سر می‌برند ولی پس از آن اسلام می‌آورند؛

د) نقص و کمبود فرهنگ عمومی اسلامی در میان خود ائمت اسلامی به دلیل دوری آنها از اسلام حقیقی در طول عصر فتنه‌ها و انحرافها؛

ه) نقص و کمبود فرهنگ اسلامی در ائمت اسلامی به طور خاص و در کل بشریت به طور عام، نسبت به قوانین جدیدی که امام مهدی علیه السلام صادر خواهند فرمود و نیز اندیشه‌های عمیقی که مطرح

می‌نمایند؛

و) ضعف اخلاص و نیروی اراده در نزد بیشتر مسلمانان؛ زیرا ثمره و محصول برنامه اول الهی به وجود آمدن اخلاص عمیقی بوده است که تنها در نزد بخش اندکی از مسلمانان به فعلیت رسیده و این اثرگذاری در مجموعه امت اسلامی روی نداده است و البته این امری طبیعی است زیرا زمین را ظلم و ستم و انحراف پر کرده است.

اینها مهم‌ترین ضعف‌ها و نقایص از جنبه دینی است و جامعه‌ای که امام مهدی علیه السلام برای نخستین بار با آن روبرو می‌شود مالا مال از آنهاست. نیز اینها تأثیر گذارترین مسائل در بنای دولت جهانی می‌باشد. چون قبلاً دانستیم که اسلام، برنامه کامل و عادلانه‌ای است که آن حضرت پیاده خواهد کرد و امت اسلامی آن امت پیشگامی است که در نوک پیکان تلاش‌هایی قرار دارد که آن دولت را بنا می‌نهد؛ در نتیجه هر مشکلی که در این امت وجود داشته باشد به معنی وجود مانع در راه نیل به هدف تأسیس دولت جهانی است.

مشکلات بر سر راه تأسیس دولت جهانی

مقصود از این مشکلات و موانع، اموری است که در جهت‌گیری‌های غیر دینی و وضعیت فلاکت بار مردم دنیا وجود دارد که همگی ناشی از رویکردهای ماده‌گرایانه و سکولاریستی است. نظام مهدوی که با این مشکلات و کاستی‌ها روبرو می‌گردد مسئولیت دارد تا گام‌های قاطعی برای حل آنها بردارد.

محور دوم: هدف برنامه دوم عبارتست از نیل بشر به کمال برتر خویش در زمین تا در نهایت و طی حرکتی تدریجی، فرد بتواند «معصوم» شود^۱ و در این «عصمت»، به رشد و تکامل برسد. معنای این سخن آن نیست که در همان آغاز، همگی انسان‌ها به چنین جایگاه ارجمندی می‌رسند بلکه به این معناست که راه برای هر کس به مقدار قابلیت‌های فردی و به میزان فرمانبرداری و فداکاری‌اش در راه حق و عدالت، هموار است.

از این رو این مطلب، شبیه همان چیزی است که در برنامه پیش از ظهور ملاحظه کردیم. هدف آن برنامه نیز عمق بخشیدن به فرهنگ اسلامی در میان امت و تقویت اراده ایمانی آنها در برابر مشکلات بود^۲ و دیدیم که مردم چگونه از این اهداف به مقدار قابلیت‌ها و فداکاری‌شان بهره می‌بردند و چه سان این برنامه باعث تکامل تدریجی آنها می‌شد.

این برنامه با برنامه قبل تنها در «نتیجه دهی» تفاوت دارد. در خلال برنامه سابق جز اندکی به موفقیت حقیقی نرسیدند اما در این برنامه بیشتر مردم موفق خواهند شد و در طی زمانی طولانی همه افراد در حرکتی تدریجی و آرام به منزلگه مقصود خواهند رسید.

در ادامه بحث توضیح داده خواهد شد که جامعه بشری در نتیجه تدابیری که دولت جهانی وضع می‌کند از دو مرحله عصمت عبور خواهد کرد:

۱. مراد عصمت غیر واجب است که در آن احتمال ظلم و گناه نمی‌رود ولی احتمال خطا و فراموشی وجود دارد.

۲. این عمق بخشی در کنار فهم دینی به پیش می‌رود. از این رو این فرهنگ اسلامی ژرف در نزد عده زیادی وجود ندارد.

مرحله اول: در این دوره مردم غیر معصوم اند اما افکار عمومی آنان معصوم می باشد.
 مرحله دوم: در این دوره همه مردم معصوم اند؛ عصمتی که براساس عدالت کامل استوار می باشد. توضیح این دو مرحله بعداً خواهد آمد.

محور سوم: در اینجا درباره شناخت جزئیات برنامه کلی الهی برای دوران پس از ظهور و اصول کلی آن به اندازه ممکن سخن خواهیم گفت؛ همان جزئیات و اصولی که می تواند اجتماعی را که در محور اول با مشکلاتش آشنا شدیم، متحول ساخته و آن را شایسته اتصاف به ویژگی هایی نماید که در محور دوم درباره اش سخن گفتیم. در اینجا اگر از این اصول سخن می گوئیم، در واقع تنها به مواردی می پردازیم که ممکن است در اوایل تأسیس دولت جهانی وجود داشته باشد؛ زیرا شناخت اصول موجود در این دوره امکان بیشتری دارد تا شناخت اصول موجود در دوره های بعدی (جوامع معصوم بشری) چون همان طور که قبلاً هم تأکید کرده ایم، پژوهندگان از درک ژرفای حقیقی اندیشه ها و قوانین آن دوره ها ناتوانند. در نتیجه نخواهیم توانست از آن جوامع معصوم، به تفصیل آگاه شویم.

از جمله اصول کلی حاکم بر دوران پس از ظهور که اینک امکان تصور و اثبات آن به مدد اصول کلی حاکم بر عصر غیبت وجود دارد، موارد زیر می باشد:

اصل اول: تربیت یافتگی فرهنگی براساس اسلام ناب و عدالت محور که پایه و اصل تشکیل نظام مهدوی است.

براین اساس به هر فرد و ملتی به طور تدریجی و مرحله به مرحله، روش های فرهنگ سازی اعطا می شود و هرگاه مرحله ای طی شود، فرد یا جامعه شایستگی مرحله جدیدی از فرهیختگی را پیدا می کند. پس ملت های غیرمسلمان در نتیجه دلایلی که خواهیم گفت به اسلام دعوت خواهند شد و با خشنودی و رضایت به آن خواهند گروید و هر تازه مسلمان و یا مسلمانی که براساس برنامه سابق الهی به درجه مطلوبی از تربیت نرسیده باشد، براساس فرهنگ کلی اسلامی که بر طاعت پروردگار و دوری از معصیت تأکید دارد، تربیت خواهد شد. و هرکس به این درجه از تربیت نایل گردد به آن چنان فرهیختگی دست می یابد که طبق مصالحی که در آن روز وجود دارد، او را شایسته درک کامل افکار و مفاهیم و قوانین جدیدی می گرداند. پس از این نیز ارتقا و تکامل ادامه پیدا می کند و هر فردی به اندازه قابلیت و تلاشش از آن بهره مند می شود. امام مهدی علیه السلام مراحل آغازین و پایه های اصلی این آموزش و فرهنگ سازی را (آن چنان که در این کتاب خواهید خواند) به آسانی و سرعت اجرا می نماید ولی در مراحل بعدی که نوبت به پیاده سازی و اجرای آن اصول می باشد به فراخور تربیت هر امتی، تدریجی و آهسته خواهد بود.

اصل دوم: تربیت نیروی اراده و اخلاص در بشر برای برعهده گرفتن مسئولیت های جدید در دولت عدل جهانی.

در اینجا روش کلی، در مرحله نظر و اندیشه، مشابه با روشی است که در برنامه اول الهی در پیش گرفته شد که عبارت بود از عبور دادن فرد از گذرگاه سختی ها و امتحان ها به سوی عدالت تا آن که موضع و عکس العمل خود را در برابر آن مشخص نماید. در نتیجه اگر رفتاری اسلامی و عادلانه در

پیش گیرد، در این آزمایش موفق می‌شود و گرنه شکست خواهد خورد. البته آزمون‌های برنامه گذشته با آزمون‌های برنامه جدید تفاوت دارد؛ زیرا در برنامه اول گفتیم شرایط ظلم و ستم و انحراف و نوع عکس‌العمل فرد در برابر آن، برای آزمایش و پالایش کافی است اما در برنامه دوم چون از ظلم و شرایط فساد و انحراف اثری باقی نمی‌ماند، آزمایش الهی ناشی از مسئولیت‌ها بی است که پیروی از عدالت کامل و اجرای آن و نیز حفظ عدالت در روابط انسان با خود، خدا، انسان‌های دیگر و با نظام حکومتی موجود، اقتضایش را دارد.

این امتحان شامل هر فردی به میزان فرهیختگی و قابلیت‌های او می‌باشد زیرا بر خداوند قبیح است که برای کسی آزمایشی پیش آورد که متناسب با قابلیت‌های وی نباشد و به ناچار در این امتحان شکست بخورد. این امر برخلاف عدل الهی است.

آنجا که قابلیت به اوج خود برسد، فرآیند آزمایش و امتحان نیز در نهایت دقت و سختی خواهد بود و موفقیت مورد انتظار از آن، موفقیتی متناسب با آن مرتبه است و البته شکست در آن هم با دقیق‌ترین معیارها و با کوچک‌ترین لغزشها ثبت و ضبط خواهد شد.

در منابع امامیه نمونه‌هایی از آزمایش‌هایی که امام مهدی علیه السلام در دوره نخست قیام خود نسبت به امت اسلامی به طور عام و نسبت به اصحاب خاصش (همان کسانی که در آزمایش‌های برنامه اول توفیق یافتند) به اجرا درمی‌آورد، آمده است که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

پرسش: چه نیازی به آزمون‌های الهی در برنامه جدید وجود دارد؟ زیرا هدف از این اقدام در برنامه سابق، به حد نصاب رسیدن نیروهای مخلصی است که کادر سپاه فاتح جهان به رهبری امام مهدی علیه السلام را تشکیل می‌دهند در حالی که در دوره اجرای برنامه جدید، این سپاه مأموریت خود را به انجام رسانده و دیگر نیازی به آن نیست. پس چرا روند آزمایش و پالایش هم‌چنان ادامه دارد؟

پاسخ: یکی از سنت‌های الهی در نظام آفرینش، تربیت انسان‌ها از رهگذر این فرآیند است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما أنتم علیه، حتی یمیز الخبیث من الطیب^۱

خداوند هرگز مؤمنان را بدین حال کنونی وانگذازد تا آن‌که به آزمایش، بد سرشت را از پاک گوهر جدا سازد.

این آزمایش و پالایش، قانونی فراگیر برای تشخیص میزان فرمانبری مردم از پروردگار در هر عصری است که آنها با دعوت و برنامه جدید تربیتی روبرو می‌شوند. افراد امت اسلامی باید از این گذرگاه عبور نمایند تا اخلاصشان ژرفا یابد و اراده آنها در برابر مشکلات، نیرومند گردد. بدین ترتیب پلیدان از پاکان جدا می‌شوند و معلوم می‌شود که در برابر سختی و دشواریهای ابتلائات، چه کسانی موضع صحیح اسلامی می‌گیرند و چه کسانی به بیراهه انحراف و کژی فرو می‌غلتنند. این تفاوت در موضع‌گیری، به اختلاف قابلیت‌ها و پیشینه‌های فکری و روانی افراد بر می‌گردد.

پیشتر آوردیم که این قانون، شامل همه دعوت‌های پیامبران پیش از اسلام بوده و آنها در برنامه

تربیتی خود از آن سود جسته‌اند.^۱ نیز گفتیم که این قانون در دوره بعد از اسلام هم در جریان است تا بشریت بر اساس برنامه عادلانه و کامل الهی، تحت تربیت قرار گیرد.^۲ هم‌چنان‌که جامعه صدر اسلام با دعوت جدیدی روبرو گردید و این دعوت تا زمان قبل از ظهور نیز ادامه دارد و نسل‌های مسلمانان در فرآیندی تدریجی و طولانی مدت تا پیش از ظهور تربیت می‌شوند. جوامع اسلامی و بلکه همه بشریت به زودی با دعوت اسلامی جدیدی روبرو خواهند شد. این پس از آن خواهد بود که اسلام در کنج عزلت خزیده، غریب گشته و از بسیاری از احکامش سرپیچی شده است. مردمان عصر ظهور در این دعوت علاوه بر اصول اسلامی که قبلاً وجود داشته، با نظام قانون‌گذاری و نیز مفاهیمی روبرو می‌شوند که پیشتر سابقه نداشته است. آنان باید به فراخور قانون امتحان الهی، در خلال تربیتی دراز مدت و تدریجی از این مرحله عبور نموده تا موضع آنها نسبت به نظام و دعوت جدید معلوم گردد و هر کس به اندازه قابلیت و تلاشش به موفقیت و کمال نایل آید.

ثمره این فرآیند در دوران پیش از ظهور، شکست و ناکامی اکثریت افراد بشر می‌باشد اما ثمره آن در دوران پس از ظهور، موفقیت اکثریت آنهاست تا آنجا که جامعه بشری در نهایت به «جامعه‌ای معصوم» ارتقا یابد.

اصل سوم: حاکم شدن جوی آکنده از احساس خوشبختی و رفاه مادی در سایه برادری، همبستگی و عدالت کامل همراه با روش‌های معینی که در بخش دوم کتاب خواهیم آورد.

هدف از چنین رفاهی، تنها رسیدن به بهره مادی نیست زیرا این امر نمی‌تواند به تنهایی برای رسیدن به هدف نهایی بشر کافی باشد. رفاه مادی تا جایی مطلوب است که بتواند در سیر بشر به سوی هدف والای الهی، اثر گذار باشد و او را در آن جهت مدد نماید.

رفاه مادی هر اندازه بیشتر شود، موجب افزایش اوقات فراغت و بیدید آمدن جوی روانی می‌گردد که از رهگذر آن، مردم به نحو بهتری به اخلاق و عبادت اهتمام ورزند. بدین ترتیب رفاه مادی در مسیر هدف والای بشری قرار می‌گیرد. مطابق این بینش، رفاه مانعی بر سر راه اهداف عالی انسان نیست؛ زیرا او به خوبی می‌داند که رفاه مادی هدف نبوده بلکه تنها یک راه است؛ راهی که به مقصد عالی «عبودیت» ختم می‌گردد. از این رو افزایش رفاه، کمک کار تثبیت فرآیند عدالت و تربیت خواهد بود.

این است معنای حقیقی روایاتی که از فراوانی ثروت در دوره حضرت مهدی و اینکه او مال را بدون شمارش در بین مردم تقسیم می‌کند، خبر می‌دهد. این اخبار را امامیه و اهل سنت نقل کرده‌اند و ما هم پیش از این برخی از آنها را آوردیم.

اشکال: فراوانی ثروت و گسترش رفاه، حاصل کار زیاد است و این امر نسبتی و ارونه با هدف عالی بشر دارد؛ چون کار زیاد (برای نیل به رفاه مادی بیشتر) تلاشی را که انسان باید در حوزه اخلاق و عبادت به کار بندد، به خود اختصاص می‌دهد و دیگر برای انسان فرصتی باقی نمی‌گذارد.

پاسخ: هرگز برای کسی که تصور درستی از مفهوم عبادت و کار داشته باشد، چنین اشکالی

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۵۵.

۲. ر. ک: همان؛ ص ۲۶۶.

مطرح نمی‌گردد. عبادت چگونه می‌تواند مانعی برای کار باشد در حالی که کار کردن، راه رسیدن به اقتصاد مطلوب است و آن هم به نوبه خود، کمک کار عبادت است. از سوی دیگر کار نیز چگونه می‌تواند مانع از عبادت شود در صورتی که هدف اصلی از زندگی انسان، عبادت می‌باشد. در نتیجه باید گفت کار و عبادت هر دو در مسیر هدف والای بشر قرار دارند. از این رو می‌توانیم به این اشکال در دو سطح پاسخ دهیم:

سطح اول: تصور ناسازگاری بین کار و عبادت و مانع بودن کار زیاد از عبادت، در نظام عدل جهانی جایی ندارد زیرا می‌توان بین آن دو جمع نمود و آنها را به صورتی متعادل سازماندهی کرد به طوری که هر کدام نیازی تربیتی از بشر را برآورده سازند.

سطح دوم: مفهوم کار و عبادت با یکدیگر همسازی دارند؛ در نتیجه اگر کار در مسیر عبادت (مطابق با نظام عدل کامل) قرار گیرد، خود می‌تواند عبادت باشد و در آن صورت از برترین عبادت‌ها در روابط فرد با دیگران خواهد بود. البته به این شرط که شخص، این ارتباط و هدف‌گیری را دریابد زیرا این درک باعث می‌شود که او در زمان انجام کار در کارخانه، بازار و... خود را در حال عبادت بداند. هرگاه به خوبی بیندیشیم در می‌یابیم که کار به خودی خود هدف نیست بلکه باید در مسیر مصالح عمومی و بستر سازی برای عبادت واقعی پروردگار قرار گیرد در این صورت باید حد و اندازه مشخصی داشته باشد؛ هرگاه لازم باشد، زیاد شود و در شرایطی دیگر که مصلحت ایجاب نماید، کم گردد.

اصل چهارم: نظارت عمومی دولت جهانی بر جزییات اجرای برنامه جدید الهی در حوزه‌های اجتماعی و قانون‌گذاری.

دولت عدل بر نشر و تبلیغ فرهنگ عمومی نظارت خواهد کرد و همان‌طور که خواهیم گفت برخی آزمایش‌ها را انجام خواهد داد و همچنین با نظارت و مراقبت از افراد در درجات مطلوب کمالی، آنها را به میزان استعداد و آمادگی‌شان برای رسیدن به موفقیت یاری می‌دهد. دولت جهانی در حافظه خود، پیروز شدگان در فرآیند آزمایش و امتحان و نیز ناکامان و شکست خوردگان در آن را ثبت و ضبط خواهد کرد.

پس از این روشن خواهد شد که آن دولت چه نقش مهم و اساسی در تربیت افراد و تأثیرگذاری در زندگی روانی، عاطفی، عقلی و اجتماعی آنان دارد و این از مواردی است که موفقیت دعوت مهدوی و اجرای کامل عدالت را تأیید می‌نماید، همان‌طور که عبور موفقیت‌آمیز و سریع و ساده افراد را از مراحل اولیه کمال تصدیق می‌کند.

برنامه جدید و گذشته به سبب اختلاف در اهداف، در این اصل نیز اختلاف دارند، زیرا هدف از برنامه گذشته، جداسازی پاکان از پلیدان و به ثمر نشانیدن تلاش‌های مخلصان و عمق بخشیدن به اخلاص آنها بود تا بتوانند پیشگامان تأسیس دولت عدل جهانی در روز موعود باشند.

در برنامه گذشته، سخنی از کمک به مردود شدگان در آزمون‌های الهی و یا فراهم آوردن فرصت‌هایی برای موفقیت آنها به میان نمی‌آید، بلکه این افراد با ظلمی که به خود روا داشتند، استحقاقی جز مجازات و عقوبت ندارند. با این حساب دیگر نیازی به نظارت متمرکز بر فرآیند فرهنگ‌سازی و

آزمایش وجود ندارد و این امکان در برنامه کلی الهی وجود دارد که بدون این نظارت و به طور خودکار و در هر شرایطی به نتیجه خود برسد.

اما هدف از برنامه جدید نه تنها تحقق فرآیند فوق، بلکه وصول به اهداف عالی انسانی در سطح همه جهان است که این نیز به دو امر به هم پیوسته، بستگی دارد:

۱. عمق بخشی به فرآیند آزمایش به دنبال تعمیق فرهنگ اسلامی که در جهان آنروز اعلان خواهد شد و نیز سختگیری نسبت به مردود شدگان در این فرآیند تا جایی که ممکن است به کشتن آنها بیانجامد زیرا این افراد با جامعه عدل مطلق، هم‌نوا و هماهنگ نیستند؛

۲. در اختیار نهادن فرصت کافی به افرادی که شایستگی‌های والا و فرهنگ عمیقی ندارند، برای رسیدن سریع، ساده و گسترده‌تر آنها به نتیجه برنامه جدید. این امر تحت نظارت دولت عدل اجرا می‌گردد.

این دو امر با یکدیگر منافاتی ندارند بلکه هر دو در رسیدن به نتایج مورد انتظار، هماهنگ‌اند. مطلب اول در کنار مطلب دوم، وضوح و اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد زیرا کسی که در فرآیند آزمایش و پالایش، به رغم وجود فرصت‌های کافی برای موفقیت مردود شده است، از کسی که چنین فرصتی در اختیار نداشته، جرم بیشتری دارد و از حق و عدالت دورتر است. این یکی از فرق‌هایی است که برنامه جدید و برنامه گذشته در نتایج با یکدیگر دارند.

در حالی که برنامه گذشته از بی‌مسئولیتی انسان‌ها ناشی می‌شد، برنامه جدید کاملاً برخاسته از احساس مسئولیت‌پذیری آنهاست. شاید مهم‌ترین دلیل این باشد که اجرای عدالت در برنامه گذشته به معنی مخالفت با رویکردهای عمومی در جهانی است که لبریز از جور و ستم می‌باشد تا آنجا که در بعضی روایات آمده است شخص دیندار مانند کسی است که پاره‌ای آتش بر کف دست دارد. بدیهی است چنین کاری نیازمند اراده‌ای محکم و پولادین می‌باشد و البته ناتوانی از آن نیز موجب مسئولیتی بزرگ و جرمی سنگین نخواهد بود. اما در برنامه جدید چنین نیست زیرا در این برنامه، اجرای عدالت، همسو با رویکرد عمومی جهانی است که آکنده از عدل و داد است و انحراف از آن به معنی مخالفت با جریان عمومی جامعه است در نتیجه مسئولیت فرد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و شانه خالی کردن از زیر بار آن مجازات به دنبال دارد.

این‌ها که بر شمردیم، اصول مهمی‌اند که اینک در دوران پیش از ظهور می‌توانیم آن‌ها را پیش‌بینی نماییم. به مدد این اصول و مانند آنهاست که حضرت مهدی علیه السلام خواهد توانست به سرعت و سهولت به تعلیم و تربیت امت اسلامی اقدام ورزد. البته پس از سیطره کامل بر سایر بخش‌های جهان، این اصول در تربیت دیگر مردمان نیز به کار خواهد آمد. چگونگی این چیرگی و تسلط را در فصل آینده به بحث خواهیم نشست.

گفتار دوم

حوادث نزدیک به زمان ظهور

حوادثی که اندکی پیش از ظهور پدیدار می‌شود، همگی در عصر غیبت کبری چهره می‌نمایند ولی به دلیل نزدیکی زمان وقوع آنها به زمان ظهور، در این کتاب به آنها خواهیم پرداخت. در اینجا لازم است سه مطلب عمده را یادآوری شویم:

۱. در کتاب پیشین، برای فهم بسیاری از حوادث پیش از ظهور که در روایات آمده، روش تفسیر رمزی و تأویلی را پیشنهاد کردیم؛^۱ زیرا اطمینان داریم در بیشتر موارد، معانی ظاهری این روایات مورد نظر معصومین علیهم‌السلام نبوده بلکه مقصود آن بوده که با عبور از ظاهر الفاظ، اشاره‌ای شود به حوادثی که پیش از ظهور روی می‌دهد. در اینجا برخی از مهم‌ترین دلایل وجود زبان رمزی در این گونه روایات را می‌آوریم:

الف) سطح فکری مردمان زمان صدور این روایات، تاب فهم مستقیم و صریح آن حوادث را نداشته است؛

ب) هر گاه به صراحت و روشنی از آن حوادث یاد می‌شد، امکان سوء استفاده و موضعگیری در مقابل آنها به طوری که منجر به نقض برنامه کلی الهی شود، وجود داشت؛

ج) از ظاهر بسیاری از این روایات بر می‌آید که آن حوادث جملگی از راه معجزه رخ خواهد داد؛ در حالی که این برداشت ظاهری با قانون اعجاز در تعارض است.^۲ در این صورت یا باید آن روایات را کنار گذاشته و از درجه اعتبار ساقط بدانیم و یا اینکه از آنها تفسیری رمزی و تأویلی به دست دهیم. البته ما راه حل دوم را صحیح می‌دانیم به ویژه آنجا که یک حادثه را اخبار زیادی نقل کرده باشند و صلاحیت اثبات تاریخی را نیز داشته باشند.

در مورد اخبار وقایع پس از ظهور نیز با همین مسائل ولی به شکل دیگری روبرو هستیم. البته بین حوادث پیش و پس از ظهور در دو مورد اختلاف وجود دارد:

الف) ما نمی‌توانیم عمق حقیقی حوادث پس از ظهور را دریابیم؛ ولی در مورد حوادث پیش از ظهور معتقدیم امکان درک کامل آنها تا حد زیادی وجود دارد؛

ب) گزینش معنای رمزی در آنجا که خبر را باید حمل بر مفهومی رمزی کرد، کار مشکلی است چرا که ممکن است آن خبر بر بیش از یک مفهوم، قابل تطبیق باشد. اگر قراین و دلایل کافی وجود داشته باشد می‌توان از معنای رمزی خبر آگاه شد؛ اما در صورت نبود چنین قراینی باید به بررسی معانی احتمالی پرداخت که به واقعیت و اصول کلی نزدیک‌تر است. هر گاه پس از این بررسی و

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۱۲ و صفحات دیگر.

۲. همان؛ ص ۲۱۷.

تلاش، تنها یک معنا احتمال داده شد در این صورت آن معنا، متعین و مورد پذیرش است. مشکل دیگری که در فهم برخی روایات وجود دارد این است که ما نمی‌دانیم کدام لفظ یا الفاظ روایات، رمزی و تأویلی است و کدام صریح و غیر رمزی. آیا می‌توان در میان الفاظ یک حدیث، تفاوت قائل شد، برخی را رمزگونه و برخی دیگر را غیر رمزی معنا کرد؟ و آیا اصولاً ما نیازمند آنیم که امثال این روایات را رمزی معنا نماییم یا خیر؟

در پاسخ به سؤال اول باید گفت این کار شدنی است البته به شرط آن‌که فهم کلی ما از الفاظ حدیث، در تعارض با یکدیگر نباشد؛ یعنی ضرورتاً باید بین معانی که می‌فهمیم انسجام و هم‌نوایی وجود داشته باشد.

و اما پاسخ سؤال دوم: پیش از این به طور مبسوط گفته‌ایم هر گاه امکان فهم معنای مطابقی لفظ وجود داشته باشد، نمی‌توان معنایی رمزی را بر آن لفظ بار نمود. حتی تا زمانی که امکان حمل بر معنای مجازی وجود داشته باشد، نوبت به معنای رمزی نمی‌رسد.^۱

از رهگذر این قواعد برای حل این مشکل، نخست سعی می‌کنیم معنای رمزی و یا صریح الفاظ را از طریق قوانین کلی و دلالت روایات دیگر مشخص نماییم؛ اگر این کار ممکن نبود از روش طرح احتمالات مختلف برای حل این مشکل استفاده می‌کنیم؛ زیرا زمانی که ما احتمال معین و قریب به ذهنی را عرضه نماییم، بالطبع اخباری را که به نحو رمز و نیز به نحو صریح و مستقیم بر آن دلالت می‌کنند، خواهیم شناخت.

۲. دومین مطلب عمده در این مقدمه، بحث در پالایش و تصفیه روایاتی است که این حوادث را نقل کرده‌اند. ما این‌گونه روایات را از لحاظ طرح مسائل اعجازی به دو بخش تقسیم می‌نماییم: الف) روایاتی که به دلالت لفظی و یا رمزی بر حوادث غیر اعجازی و اجتماعی دلالت دارند. ب) روایاتی که به صراحت، تنها بر حوادث اعجازی دلالت دارند. در این بخش باید دو امر را مراعات کرد:

اول: ما وقتی می‌توانیم چنین روایاتی را حمل بر معنای اعجازی کنیم که حتماً با اصول قانون اعجاز نیز همخوانی داشته باشد و گرنه باید آنها را به کناری نهاد.

دوم: برای قبول حوادثی که در قسمت «الف» به آن اشاره شد، کافی است که با روش کلی‌ای که در مقدمه این کتاب آوردیم، همخوانی داشته باشد. اما در قسم «ب» نیاز بسیار بیشتری به «سختگیری سندی» وجود دارد؛ همان‌طور که مشی ما در کتاب پیشین چنین بوده است.^۲

پس در حالی که در مقدمه کتاب حاضر، خبر واحد اطمینان آور و خالی از قراین مثبت را (که در تاریخ گذشته آن را نپذیرفته بودیم) پذیرفتیم و در شرایطی که نمی‌توانیم این شرط را در اخبار قسمت «ب» که عهده‌دار نقل اخبار معجزات است، به دلیل وجود گمان خطا و تحریف در آن اخبار

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۱۸ به بعد.

۲. همان؛ ص ۲۰۸.

بپذیریم - چنان که در تاریخ گذشته گفتیم^۱ - پس با این حساب در مورد اخبار قسمت «ب» آنهایی را می‌پذیریم که مستفیض بوده یا پوشیده به قراین موافقه باشد.

۳. سومین مطلب عمده در این مقدمه آنست که یادآور شویم ما حوادث پیش از ظهور را به طور مبسوط در تاریخ گذشته بررسی کرده و دانستیم که کدامیک اتفاق افتاده و کدامیک هنوز اتفاق نیفتاده است؛ کدام را باید تفسیر رمزی کرد و کدام را خیر؛ همچنین ویژگی‌های دیگری را طرح کردیم که در این کتاب نیازی به تکرار آنها نیست.^۲

در اینجا به بحث و بررسی پیرامون چهار محور زیر می‌پردازیم:

۱. تبیین شماری از نشانه‌های ظهور که در کتاب گذشته نیامده بود و تلاش برای پالایش آن روایات و ارائه برداشتی در خور از آنها؛

۲. سعی در اثبات برخی نشانه‌هایی که قبلاً آورده شده، مطابق روش اثبات تاریخی که در مقدمه این کتاب آوردیم؛

۳. تلاش برای ارائه برداشتی نو و نیز ابعادی تازه از بعضی نشانه‌های نزدیک (علامات قریبه) که در کتاب گذشته به آن پرداخته شده بود؛

۴. تا حد امکان تلاش برای حفظ زنجیره تاریخی حوادث. در کتاب گذشته به این امر نپرداخته‌ایم اما در این کتاب به آن نیاز مندیم.

پس از بررسی این چهار محور خواهیم دید که چه فرق اساسی بین کتاب گذشته و این بخش از کتاب حاضر وجود دارد. به هر روی، حوادث نزدیک به ظهور به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود:

الف) پدیده‌های طبیعی که از اختیار افراد بیرون است؛

ب) پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی.

درباره هر یک از این دو بخش، در دو فصل مستقل سخن خواهیم گفت.

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۰۴.

۲. همان؛ ص ۲۸۰ و ص ۵۲۱ به بعد.

فصل اول

پدیده‌های طبیعی

مقصود حوادثی است که هرچند با عنوان معجزه، در جهان طبیعت روی خواهد داد. در اینجا جهت اختصار و نیز پالایش روایات، حوادثی را می‌آوریم که سه شرط زیر را داشته باشد:

(الف) نزدیک به زمان ظهور باشد.

(ب) بر اساس روش ما قابل اثبات باشد.

(ج) در اخبار، به ارتباط آن حادثه با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تصریح شده باشد.

اکنون با توجه به این شروط، تنها حوادثی را برمی‌رسیم که در منابع امامیه - و به ندرت در منابع عامه - آمده است:

۱. گرفتن خورشید و ماه

این دو اتفاق نه به طور معمول بلکه به شکلی غیر طبیعی رخ خواهد داد. اگر همواره خورشید گرفتگی در اول ماه قمری و ماه گرفتگی در نیمه ماه اتفاق می‌افتد، در آن زمان این ترتیب وارونه خواهد شد؛ خورشید در نیمه ماه خواهد گرفت و ماه در اول آن. این حادثه از آغاز خلقت بشر تا زمان وقوعش، بی سابقه خواهد بود.

شماری از روایات، درباره این حادثه سخن گفته‌اند و ما در کتاب گذشته سه روایت را از شیخ طوسی، شیخ مفید و شیخ نعمانی نقل کردیم.^۱

در حدیث دیگری شیخ طوسی به سند خود از بدر الأزدی نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

آیتان تکونان قبل القائم لم تکونا منذ هبط آدم إلى الأرض؛ تنكسف الشمس في النصف من شهر رمضان و القمر في آخره. فقال رجل: يابن رسول الله، تنكسف الشمس في آخر الشهر و القمر في النصف. فقال أبو جعفر: إني لأعلم بما تقول ولكنهما آيتان لم تکونا منذ هبط آدم.^۲

دو نشانه پیش از ظهور قائم پدیدار خواهد شد که از هنگام هبوط آدم علیه السلام بر زمین اتفاق

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۷۴.

۲. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۷۰.

نیفتاده است؛ خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن خواهد گرفت. کسی گفت: ای فرزند رسول خدا، [صحیح آنست که] خورشید در آخر ماه و ماه در نیمه آن می‌گیرد. حضرت فرمود: من به آنچه می‌گویی داناتریم؛ اما آن دو نشانه‌هایی هستند که از زمان هبوط آدم علیه السلام رخ نداده است.

سیوطی از السنن دارقطنی نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:
 إِنَّ لِمَهْدِيْنَا آيَاتِيْنَ لَمْ يَكُوْنَا مِنْذُ خَلْقِ اللّٰهِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ: يَنْكَسِفُ الْقَمَرُ لِأَوَّلِ لَيْلَةِ مِنْ رَمَضَانَ، وَ تَنْكَسِفُ الشَّمْسُ فِي التَّصْفِ مِنْهُ.^۱

[ظهور] مهدی ما دو نشانه دارد که از آغاز آفرینش آسمان‌ها و زمین سابقه نداشته است؛ ماه در آغاز رمضان و خورشید در نیمه آن می‌گیرد.

البته در کتاب گذشته روایتی را آوردیم که ماه گرفتگی را در بیست و پنجم رمضان و خورشید گرفتگی را در سیزدهم، چهاردهم و یا پانزدهم آن ماه می‌دانست. سیاق این روایت و سایر روایات بر نزدیکی زمان وقوع این پدیده‌ها به روز ظهور دلالت می‌کند.

این تعداد روایت حتی با اعمال شیوه «سخت‌گیری سندی» که در تاریخ گذشته از آن سود بردیم، برای اثبات تاریخی این نشانه‌ها کفایت می‌کند. مادر همان‌جا به توجیه علت گنج‌انیده شدن این دو واقعه در برنامه کلی الهی در پیش از ظهور پرداختیم که به طور اختصار عبارت بود از:

۱. تثبیت تفکر مهدوی به هنگام وقوع این نشانه.

۲. اعلام آماده باش به مخلصان خاص در مورد نزدیک بودن زمان ظهور.

اکنون باید به توجیه تکوینی این نشانه پرداخت و پرسید: آیا وقوع آن به طریق اعجازی است و یا طبیعی؟ و اگر طبیعی است، چگونه؟ در این باره در کتاب گذشته، سخن زیادی نگفته‌ایم. ولی در اینجا برای توجیه آن، چند احتمال را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:

احتمال اول: سبب این رویداد، همان سبب علمی و معمولی در سایر خورشید و ماه گرفتگی‌هاست؛ البته با اندک اختلافی در زمان. در نتیجه وقتی در دانش [فیزیک] ثابت شده که کسوف به دلیل قرار گرفتن ماه بین زمین و خورشید و خسوف نیز به سبب واقع شدن زمین بین خورشید و ماه روی می‌دهد، این امکان وجود دارد که این اتفاق در زمان دیگری نیز روی دهد. این احتمال، با ظهور ابتدایی روایات - اگر این حوادث را طبیعی و غیر اعجازی فرض نماییم - سازگارتر است. ولی مطابق نظریات جدید علمی، این احتمال به طور آشکار قابل مناقشه است و در این صورت باید از ظهور ابتدایی آن روایات دست برداشت؛ زیرا ماه (که نور خود را از خورشید می‌گیرد و این نور، خط سیر مستقیمی دارد و نمی‌تواند انحنای زیادی پیدا نماید) امکان ندارد در حالی که بدر کامل است، در پانزدهم ماه خورشید را بپوشاند زیرا این پوشاندن، ضرورتاً همراه با تاریک بودن بخشی از ماه است که رو به زمین دارد و این حالت لزوماً با بدر کامل بودن آن همخوانی ندارد. با قرار گرفتن زمین بین ماه و خورشید و با افتادن سایه زمین بر ماه، ماه گرفتگی روی می‌دهد.

این بدان معناست که زمین از ماه به خورشید نزدیک‌تر است و این اتفاق تنها در پانزدهم ماه که ماه بدر کامل است رخ می‌دهد. به این اشکال نمی‌توان خدشه‌ای وارد ساخت مگر آن‌که اساساً این نظریه علمی را انکار کرد و گفت نظریه‌های علمی هر چند هم محکم باشد باز بر فرضیه‌هایی و غیر یقینی استوار می‌باشند و اطمینان کاملی را به بار نمی‌نشانند. در اینجا داوری را به خوانندگان ارجمند وامی‌نهمیم.

احتمال دوم: مشاهده این رویداد از مکانی جز زمین، مانند دیگر سیاره‌های منظومه شمسی صورت پذیرد. در سال ۱۹۷۱م فضاوردی که به سطح ماه فرود آمد، از همان‌جا گرفتگی کامل خورشید را مشاهده کرد. در آن هنگام زمین بین ماه و خورشید بوده است و این اتفاق به طور معمول جز در نیمه ماه روی نمی‌دهد. ولی آن ماه گرفتگی تاکنون اتفاق نیفتاده است. اما می‌توان تصور کرد که انسانی به سیاره‌ای دیگر مانند زهره یا مریخ برود و اگر در آن حال زمین بین ماه و آن سیاره قرار گیرد، در نگاه آن شخص خسوف روی خواهد داد. بدیهی است که لزومی ندارد چنین اتفاقی در نیمه ماه افتد بلکه ممکن است در آغاز یا پایان ماه نیز روی دهد.

به این احتمال، اشکالاتی وارد است:

۱. از ظهور اولیه روایات بر می‌آید که بینندگان آن خورشید و ماه گرفتگی، ساکنان زمین اند و نه ماه و مریخ. مگر آن‌که بگوییم در روایات، شخص «انسان» موضوعیت دارد و تفاوتی نمی‌کند که او از کجا به تماشای این رویداد بنشیند.

۲. ظهور ابتدایی روایات بیانگر آنست که این دو علامت، هر دو در یک ماه (رمضان) پدیدار می‌شود و این امر تا به حال در جهان طبیعت اتفاق نیفتاده است.

۳. به روشنی از ظاهر این روایات استفاده می‌شود که این رویداد در زمانی نزدیک به روز موعود رخ خواهد داد، در نتیجه اگر یکی از این دو نشانه تحقق پیدا کرده باشد در واقع در زمانی نزدیک به ظهور اتفاق نیفتاده است.

احتمال سوم: این خورشید و ماه گرفتگی به سبب برخی اجرام سرگردان در فضا یا اجرامی که هاله‌ای بسیار پهن در پیرامون خود دارند، در زمانی غیر معین صورت پذیرد.

در بیش از یک روایت آمده است که آن دو، نشانه‌هایی اند که از زمان هبوط آدم علیه السلام سابقه نداشته است. این روایات احتمال سوم را تقویت می‌کنند زیرا چه بسا جرم سرگردانی در فضا قبل از آفرینش بشر، این پدیده را رقم زده باشد و زمان عبور مجددش از منظومه شمسی، تاریخ مشخصی است که مصادف با زمانی بسیار نزدیک به زمان ظهور باشد. همچنین نمی‌توان اشکال اول احتمال گذشته را به این احتمال وارد دانست زیرا در این جا شخص مشاهده کننده بر روی زمین قرار دارد. نیز به روشنی می‌توان تصور نمود که هر دو حادثه توسط یک جرم فضایی در یک ماه رخ دهد. مانند ستاره دنباله داری که از نزدیک زمین عبور می‌کند و مدتی طول می‌کشد تا از فضای مجموعه شمسی بگذرد و البته امکان دارد در این میان، هر دو حادثه روی دهد اما اینکه فقط در ماه رمضان اتفاق افتد، مطلبی است که باید دانشمندان درباره آن اظهار نظر نمایند.

احتمال چهارم: این خورشید و ماه گرفتگی به واسطه اجسامی که از زمین جهت تحقیقات

علمی و یا مقاصد نظامی به فضا پرتاب می‌شوند، به وجود آید.
اشکال: اگر این اقدام به دست بشر انجام پذیرد، چگونه می‌توان آن را نشانه‌ای برای ظهور دانست؟

پاسخ:

۱. شاید بشر این اجسام را برای اهداف دیگری به فضا پرتاب کند و این حادثه به طور اتفاقی روی دهد. در نتیجه اگر وقوع این نشانه قهری و ضروری باشد، این اتفاق به منزله مقدمه‌ای قهری و ضروری برای آنست.

۲. حتی اگر هم بدانند که با این کار، خورشید و ماه گرفتگی روی می‌دهد اما دست اندرکاران این پروژه، از حضرت مهدی علیه السلام و نشانه‌های ظهورش بی‌اطلاعند.

۳. اگر هم بدانند خسوف و کسوفی با این ویژگی از نشانه‌های ظهور است باز هم به آن معناست که آنان به چنان سطحی از پیشرفت و مدنیت رسیده‌اند که توانسته‌اند چنین اقدام علمی و فنی را سامان دهند؛ زیرا ممکن است که در واقع امر، آن نشانه موعود، همان پیشرفت علمی و فنی باشد و روایات خسوف و کسوف نیز برای اشاره به همین امر و متناسب با سطح عقلانی مردم در عصر صدور این اخبار صادر شده باشد.

اشکال: از روایات استفاده می‌شود که این دو حادثه، پیش از خلقت بشر اتفاق افتاده است، حال چگونه می‌توان این استنباط را با این احتمال سازگار دانست؟

پاسخ: این روایات بیشتر از این دلالت ندارند که در طول عمر بشریت، این دو حادثه رخ نداده است اما درباره روی دادن آنها پیش از آفرینش انسان، گرچه روایات اندکی به آن اشاره دارند اما ظهور تام و تمامی در این معنی ندارند و البته با تأیید احتمال چهارم، آن اشاره اندک هم رنگ می‌بازد. این‌ها برخی احتمالات بود که برای وقوع طبیعی و غیر اعجازی این دو نشانه بیان شد. البته بعضی احتمالات دیگر که مبتنی بر نظریات علمی هم چون: «نظریه نسبیت» می‌باشد نیز وجود دارد که نیازی به طرح آنها نیست.

احتمال پنجم: خورشید و ماه گرفتگی به طور معجزه آسا و خارج از چارچوب‌های شناخته شده طبیعی رخ دهد. برخی قراین، این احتمال را تأیید می‌نمایند:

۱. در چند روایت آمده است که آن دو نشانه‌هایی‌اند که از زمان هبوط آدم علیه السلام اتفاق نیفتاده است؛ پس اگر این حوادث، طبیعی بود باید بیش از یکبار در طول عمر بشر رخ می‌داد.

نقد: اگر یکی از دو احتمال گذشته (سوم یا چهارم) ثابت شود و یا حتی اگر احتمالش را نیز بدهیم، اعتبار این قرینه سست خواهد شد؛ چون طرفداران آن دو احتمال نیز توجیه طبیعی می‌آورند که این حوادث در طول عمر بشر رخ نداده است در نتیجه این امر منحصرأعجازی نخواهد بود.

۲. معجزه بودن این دو حادثه با نشانه بودن آنها و نیز ویژگی آگاه‌کنندگی برای مؤمنان خاص، کاملاً تناسب دارد. اما اگر آن دو حادثه رویدادی طبیعی بودند، دیگر نمی‌توانستیم آنها را نشانه ظهور بدانیم.

نقد: این قرینه هم، قرینه کاملی نیست؛ زیرا در بردارنده نوعی غفلت از معنی «جعل نشانه»

می‌باشد. در تاریخ گذشته آوردیم که سرّ اصلی «جعل نشانه»، امری اعجازی نیست بلکه قرار دادن نشانه برای ظهور از سوی خداوند بزرگ، صرفاً جهت خبر دادن است و نه چیز دیگر.^۱ بزرگان اسلام، امر مهمی را که مورد توجه بوده در نظر گرفته‌اند و فرموده‌اند که این امر با مسئله ظهور ارتباط دارد؛ تا هر گاه آن حادثه رخ داد، صحت و راستی آن خبر برای انسان‌های معاصر با آن ثابت شود و در نتیجه به راستی و درستی محتوای خبر (که به ظهور اشاره دارد) هم پی ببرند. حال اگر نشانه مطلقاً باشد، از اصل ظهور خبر می‌دهد و اگر نشانه نزدیکی باشد، حکایت از نزدیکی ظهور می‌کند.

از این رهگذر نیز باید گفت هیچ حادثه‌ای را نمی‌توان نشانه دانست مگر آن‌که در روایات از آن به عنوان نشانه یاد شده باشد.

خلاصه آن‌که اصل در نشانه بودن چیزی، ماهیت خبر دهی آن است و نه معجزه بودن آن و تا وقتی که این اخبار برای اثبات تاریخی کافی باشد، رخ دادن طبیعی - و نه اعجازی - آنها، هرگز نظریه «جعل نشانه» را مخدوش نمی‌سازد.

با همه این اوصاف، شایسته است به نقاط ضعف و قوت این احتمال (که حول محور اعجاز شکل گرفته است) اشاره‌ای داشته باشیم.

این احتمال با این شرط از شروط قانون معجزات که «معجزه باید در مسیر هدایت انسان‌ها قرار داشته باشد»^۲ سازگاری و موافقت دارد و همین، نقطه قوتی برای این احتمال می‌باشد اما از طرفی باید این واقعیت را نیز پذیرفت که مسیر هدایت، منحصر در مسئله اعجاز نیست. از این رو نمی‌توان این احتمال را موافق با قانون معجزات دانست. اگر فقط همین یک احتمال (احتمال پنجم) باقی بماند، باید اخباری را که بر معنای اعجازی دلالت دارند به کناری نهیم؛ ولی از سوی دیگر می‌دانیم که امر منحصر در این احتمال نیست و در این صورت چاره‌ای جز رد این احتمال و حمل روایات بر یکی از احتمالات طبیعی و غیر اعجازی باقی نمی‌ماند.

۲. هول و هراس و صدای آسمانی

این دو از جمله نشانه‌هایی است که در روایات آمده و ما آن دو را یک‌جا آورده‌ایم؛ زیرا همان‌طور که خواهیم گفت احتمال می‌رود که مقصود از آن دو، یک چیز باشد.

شیخ صدوق به سند خود از محمد بن مسلم و او هم از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که

فرمود:

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۲۹ به بعد.

۲. ر. ک: همان؛ ص ۵۷۵.

و من علامات خروجه عليه السلام... و صيحة من السماء في شهر رمضان^۱
 و از جمله نشانه‌های ظهور... صدایی است آسمانی در ماه رمضان.

همچنین وی از حرث بن مغیره روایت نموده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مَضِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ^۲
 صدایی [آسمانی] در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان بر خواهد خاست.

نیز شیخ صدوق از عمر بن حنظله نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود:

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ خَمْسَ عِلَامَاتٍ مَحْتُمَاتٍ... وَ الصَّيْحَةُ^۳.

پیش از آن که قائم به پا خیزد، پنج نشانه حتمی چهره خواهد نمود... و [از جمله] صدا.

مانند این حدیث را نعمانی آورده است، با این تفاوت که حضرت در آنجا می فرماید:

... وَ الصَّيْحَةُ فِي السَّمَاءِ^۴.

... و صدایی از آسمان.

همو در کتابش از داوود دجاجی و او هم از امام محمد باقر علیه السلام روایت زیر را نقل می کند:

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابَ بَيْنَهُمْ» سؤال شد. فرمود:

إِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ مِنْ ثَلَاثٍ! فَقِيلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هُنَّ؟! فَقَالَ: ... وَ الْفَزْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ.

فَقِيلَ: وَ مَا الْفَزْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؟ فَقَالَ: أَوْ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْقُرْآنِ: «إِنْ

نَشَأَ نَزَّلَ عَلَيْهِمْ آيَةً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» هِيَ آيَةُ تَخْرُجُ الْفِتَاةُ مِنْ

خُدْرَاهَا تَوْقِظُ النَّائِمَ وَ يَفْزَعُ الْيَقْظَانَ^۵.

پس از وقوع سه نشانه، فرج را انتظار کشید. پرسیدند: یا امیرالمؤمنین آن سه چیستند؟

فرمود: ... و هراسی در ماه رمضان. گفتند: هراس در ماه رمضان چیست؟ فرمود: شنیده‌اید

سخن خدای عزوجل را که در قرآن فرمود: «اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود

می آوریم، تا در برابر آن، گردن ایشان خاضع گردد» این واقعه دختران را از پس پرده بیرون

می آورد و خفته را بیدار و بیدار را به وحشت می اندازد.

نیز نعمانی از عبد الله بن سنان و او هم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است:

وَ فَزْعَةُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَوْقِظُ النَّائِمَ وَ تَفْزَعُ الْيَقْظَانَ، وَ تَخْرُجُ الْفِتَاةُ مِنْ خُدْرَاهَا^۶.

و هراس و ترسی در ماه رمضان [روی می دهد] که خفته را بیدار و بیدار را وحشت زده و

دختران جوان را از پس پرده خارج می سازد.

نعمانی در حدیث دیگری از ابوبصیر و او هم از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرَ اللَّهِ وَ هِيَ صَيْحَةُ جِبْرِئِيلَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ... إِذَا

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان؛ (نسخه خطی).

۲. همان.

۳. همان.

۴. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۳۳.

۵. همان؛ ص ۱۳۳.

۶. همان؛ ص ۱۳۴.

إختلف بنو فلان فيما بينهم، فعند ذلك فانتظروا الفرج. و ليس فرجكم إلا في اختلاف بني فلان. فإذا اختلفوا فتوقّعوا الصّيحة في شهر رمضان و خروج القائم. إن الله يفعل ما يشاء...^۱ آن صدا فقط در ماه رمضان - ماه خدا - خواهد بود. آن صدای جبرئیل خطاب به مردم است... هنگامی که بین [طایفه] بنی فلان اختلاف درگیرد، در آن وقت منتظر فرج باشید و فرج شما جز در [هنگام] اختلاف بنی فلان نیست. پس در آن زمان آماده شنیدن صدا در ماه رمضان و ظهور قائم باشید. خداوند هر آنچه را بخواهد انجام می‌دهد. شاید از مهم‌ترین دلایل روایی وقوع صدای آسمانی، نامه‌ای باشد که امام مهدی علیه السلام به نایب خاص چهارم خویش نوشت و در پایان هم از مرگ او خبر داد.

امام علیه السلام در آنجا می‌فرماید:

ألا فمن ادّعى المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصّيحة، فهو كذاب مفتر.^۲
آگاه باش از این پس و پیش از خروج سفیانی و صدای [آسمانی] هر کس ادعای مشاهده نماید، دروغگویی افترا بنده است.

قندوزی در ینایع المودة برخی از این اخبار را آورده است.

برای فهم این صدای آسمانی می‌توان چند احتمال را مطرح ساخت:

احتمال نخست: صدا و هول و هراس هر دو به یک معنی اند؛ صدایی بس عظیم که از شدت هول و هراس آن خفته بیدار می‌شود، بیدار و وحشت زده می‌گردد و دختران جوان از پس پرده‌ها بیرون می‌آیند. این صدا با معجزه پدید می‌آید و نیز از جنس کلمه نیست که معنا داشته باشد، بلکه صدایی است هم‌چون رعد و یا انفجار.

اما در برخی روایات آمده است که آن صدا، صدای جبرئیل امین خطاب به مردمان است؛ زیرا صدای آن فرشته ارجمند - ناگزیر - دارای معنا می‌باشد.

احتمال دوم: مراد از صدا، صدای جبرئیل است. سبب آن هم از مقوله معجزه می‌باشد زیرا صدای یکی از فرشتگان بزرگ الهی است که امری فراطبیعی است. این صدا در هر دو احتمال، امری اعجاز آمیز می‌باشد که به جهت مصالح معینی پدید می‌آید. مهم‌ترین این مصلحت‌ها، بیدار باشی است نسبت به نزدیک بودن ظهور تا آن‌که مخلصان و مسلمانان برای استقبال از آن حضرت آماده‌گی روحی پیدا نمایند.

احتمال سوم: مقصود از «صدا» و «هول و هراس» معانی طبیعی است، نه اعجازی؛ در نتیجه «هول و هراس» (= فزعه) تعبیری است از ترس فراگیری که - به طور مثال - به سبب نگرانی از جنگ یا بیماری و آگیری به وجود می‌آید و مراد از «صدا» (= صیحه) صدای مهیبی است که از انفجار بمب یا موشک یا شکسته شدن دیوار صوتی توسط هواپیماها و یا انفجار در برخی زرادخانه‌های اتمی و... به گوش‌ها خواهد رسید.

این احتمال، از دلالت روایات و سیاق کلی آنها بسیار دور است؛ به ویژه با استدلال به آیه شریفه

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۳۳.

۲. الطبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج؛ ج ۲، ص ۲۹۷.

«إِنْ نَشَأْ نُنزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^۱ که این آیه در روایتی بر «صدا و صیحه» نیز تطبیق شده است (علاوه بر تطبیق آن بر «هول و هراس» که پیش از این آوردیم). این روایت را آیت‌الله صافی و قندوزی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند. راوی می‌گوید: ...فتلوت هذه الآية: إن نشأ نزل عليهم من السماء آية... فقلت: أهي الصيحة؟ قال: نعم. لو كانت الصيحة، خضعت أعناق أعداء الله عز وجل.^۲

آیه «ان نشأ نزل عليهم من السماء...» را تلاوت کردم، سپس از حضرت پرسیدم: آیا این آیه درباره صدا و صیحه است؟ فرمود: آری وقتی پدید آید، گردن دشمنان خدای عزوجل فرو افتد و خاضع شود.

خاضع شدن دشمنان خدا، نتیجه حادثه‌ای ساده هم چون صدای انفجار موشک یا هواپیما نیست بلکه در نتیجه اتفاقی تکوینی و بی سابقه صورت می‌پذیرد که در آن عنصر اعجاز وجود دارد. شاید تفسیر آیه مذکور، گاهی به «صدا و صیحه» و گاهی هم به «هول و هراس»، احتمال اول را تقویت نماید. و حتی با احتمال دوم نیز همخوانی داشته باشد و ترسی که در دل دشمنان خدا جای می‌گیرد حاصل هراسی باشد که از صدای جبرئیل امین پدید می‌آید. این صدا بزرگترین مژده به مؤمنان است که: هان روز رهایی نزدیک است.

از این رو این صدا بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد، خفته بیدار می‌شود، شخص بیدار و وحشت زده و دختران جوان باحیا و پرده‌نشین بیرون خواهند گریخت. گفتنی است روایات از دختران جوانی که با حیا هستند یاد کرده است و نه از غیر آنها.

از سیاق این روایات، خصوصاً آنجا که می‌فرماید: «... پس انتظار صدا و قیام قائم را دارند» پیداست که این صدا کمی پیش از ظهور برخوردار خواهد خواست.

۳. ندا

درباره این نشانه، سه دسته روایت وجود دارد:

الف) روایاتی که به طور اجمال وجود ندا و حتمی بودن آن را بیان می‌کنند: صدوق به سند خود از میمون البان و او هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: خمس قبل قیام القائم... و المنادی ينادي من السماء.^۳

پنج نشانه پیش از ظهور قائم پدید می‌آید... و ندا دهنده‌ای از آسمان.

شیخ مفید به سند خود از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: خروج السفيناتي من المحتوم؟ قال: نعم؛ و النداء من المحتوم^۴

به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا خروج سفینانی حتمی است؟ فرمود: آری، و ندا هم

۱. سورة الشعراء (۲۶)، آیه ۶.

۲. الصافی الکلبایگانی، لطف‌الله، همان؛ ص ۴۰۴ و القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۴۲۶.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۴. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۳۸.

حتمی است.

نعمانی هم به سند خود از عبدالله بن سنان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

النداء من المحتوم...^۱

ندا امری حتمی است.

ب) روایاتی که از دو گونه ندا سخن می‌گویند: ندای حق و ندای باطل که یکی پس از دیگری روی خواهد داد:

صدوق به سند خود از میمون البان و او هم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

ینادی مناد من السماء: أن فلان بن فلان هو الإمام باسمه. و ینادی إبلیس - لعنه الله - من الأرض، کما نادى برسول الله صلی الله علیه و آله ليلة العقبة.^۲

ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌دهد که فلان بن فلان امام است و اسمش را هم می‌آورد. ابلیس ملعون نیز از زمین ندا می‌کند، همان طور که در شب پیمان عقبه، به رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا کرد.

نعمانی روایتی طولانی از ابوبصیر و او هم از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

ینادی مناد من السماء باسم القائم، فیسمع من بالشرق و من بالمغرب. لا یبقی إلا استیقظ و لا قائم إلا قعد و لا قاعد إلا قام علی رجليه فزعاً من ذلك الصوت. فرحم الله عبداً اعتبر بذلك الصوت فأجاب. فإن الصوت صوت جبرئیل الروح الأمين. و قال علیه السلام: الصوت فی شهر رمضان فی ليلة جمعة، ليلة ثلاث و عشرين، فلا تشکوا فی ذلك، و اسمعوا و أطيعوا. و فی آخر النهار صوت إبلیس اللعین ینادی: ألا إن فلاناً قتل مظلوماً لیشکک الناس و یفتنهم. فکم ذلك اليوم من شاگ متحیر قد هوی فی النار. فإذا سمعتم الصوت فی شهر رمضان، فلا تشکوا فیہ إنه صوت جبرئیل و علامة ذلك ینادی باسم القائم و اسم أبيه علیهما السلام، حتی تسمعه العذراء فی خدرها، فتحرض أباهما و أخاها علی الخروج... فاتبعوا الصوت الأوّل و إیتاکم و الآخر أن تفتنوا به...^۳

ندا دهنده‌ای از آسمان نام قائم را می‌برد آن طور که همه اهل شرق و غرب جهان آن را می‌شنوند. از هراس و وحشت آن صدا، خفتگان بیدار و همه ایستادگان نشسته و همه نشستگان به پا می‌خیزند. خداوند رحمت خویش را شامل حال بنده‌ای کند که به آن صدا توجه نموده، پاسخش را بدهد؛ چون آن صدا، صدای جبرئیل روح الامین است. آن صدا در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان به گوش خواهد رسید پس شک به دل راه دهید و به آن گوش فرا دهید و اطاعت کنید. در آخر روز ابلیس لعین ندا می‌دهد: آگاه باشید فلانی مظلومانه کشته شد تا مردم را به فتنه و شک دراندازد و چه بسیارند شک‌کنندگان سرگردانی که در دوزخ فرو می‌غلطند. پس اگر آن صدا را در ماه رمضان شنیدید در آن تردید نکنید؛ صدای جبرئیل است. نشانه‌اش هم آنست که به نام قائم و پدرش علیه السلام ندا می‌دهد. این صدا را

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۳۴.

۲. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۳. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۳۴.

حتی دوشیزگان پرده نشین خواهند شنید و پدران و برادرانشان را به بیرون رفتن از خانه (به دنبال آن صدا) وامی دارند... از صدای نخست پیروی نمایند و از صدای دوم حذر، مبادا که در فتنه افتید...

سیوطی از نعیم بن حماد روایت کرده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:
 إِذَا نَادَى مَنْادٌ مِنَ السَّمَاءِ: إِنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام. فعند ذلك يظهر المهديّ علي أفواه الناس، ويشربون حبه، ولا يكون لهم ذكر غيره.^۱
 هرگاه این ندا از آسمان برخاست که: «حق با آل محمد علیهم السلام است» در آن هنگام نام مهدی بر سر زبان‌ها افتد، مردم از دوستی او سیراب شوند و جز او را یاد نکنند.

سیوطی همچنین از نعیم بن حماد نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:
 ينادي منادٍ من السماء: إِنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ. و ينادي مناد من الأرض: إِنَّ الْحَقَّ فِي آلِ عيسى - أو قال: العباس شك فيه - وإنما الصوت الأسفل كلمة الشيطان والصوت الأعلى كلمة الله العليا.^۲

ندایی از آسمان بر می‌خیزد که «حق با آل محمد است» و ندایی از زمین که «حق با آل عیسی یا آل عباس است». (شک از راوی است) صدای پایین، از شیطان است و صدای بالا از خداوند بلند مرتبه.

قندوزی، بخشی از این روایت را در *ینایع المودة* آورده است.

(ج) روایاتی که از ندای به نام قائم علیه السلام بدون پرداختن به ندای باطل، خبر می‌دهند:
 صدوق به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:
 و من علاماتِه: خروج السفیانی... و منادٍ ینادی باسمه و اسم أبيه.^۳
 از نشانه‌های ظهور، خروج سفیانی و... ندا دهنده‌ای است که به نام او (قائم علیه السلام) و پدرش ندا می‌دهد.

نعمانی به سند خود از ابوبصیر نقل کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:
 جعلت فداک، متى خروج القائم؟ فقال: یا ابا محمد، انا اهل بیت لا نوقت... و لا یخرج القائم حتی ینادی باسمه فی جوف السماء فی لیلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان، لیلة جمعة. قلت: بم ینادی؟ قال: باسمه و اسم أبيه. ألا أن فلان بن فلان قائم آل محمد، فاسمعوا له و أطيعوه. فلا یبقی شیء من خلق الله فیہ الروح، إلا سمع الصیحة. فتوقف النائم و یرجع إلى صحن داره، و تخرج العذراء من خدرها. و یرجع القائم ممّا یسمع، و هی صیحة جبرئیل علیه السلام.^۴
 فدایت شوم، ظهور قائم در چه زمانی است؟ فرمود: ای ابا محمد، ما اهل بیت وقتی را [برای ظهور] تعیین نمی‌کنیم... قائم ظهور نمی‌کند مگر آن‌که در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان منادی در

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۰.

۲. همان؛ ص ۱۵۱.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۴.

آسمان به اسم او ندا در دهد. پرسیدم: چه چیزی را ندا می‌دهد؟ فرمود: نام قائم و پدرش را این‌گونه می‌برد: «آگاه باشید فلان بن فلان قائم آل محمد است. به سخنش گوش فرادهید و اطاعتش نمایید». [در آن حال] هیچ چیز از آفریده‌های خدا که در آنها روح دمیده شده نخواهد بود مگر آن که آن صدا را می‌شنود. آن چنان که شخص خفته، بیدار می‌شود و به حیاط خانه‌اش می‌رود و نیز دوشیزگان از سرا پرده‌ها بیرون می‌روند. آن صدا، صدای جبرئیل است.

نعمانی به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
 ینادی من السماء باسم القائم، فیسمع ما بین الشرق الی الغرب. فلا یبقی راقداً الا قام و لا قائم الا قعد و لا قاعد الا قام علی رجليه من ذلك الصوت. و هو صوت جبرئیل، الروح الامین.^۱

منادی از آسمان به نام قائم صدا می‌زند و بی‌درنگ همه اهل شرق و غرب جهان آن را می‌شنوند؛ در نتیجه خفته‌ای نیست مگر آن که بر می‌خیزد و می‌ایستد و ایستاده‌ای نیست جز آن که می‌نشیند و هیچ نشسته‌ای نیست مگر آن که می‌ایستد. این صدا، صدای جبرئیل روح الامین است.

همچنین ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إن القائم صلوات الله علیه، ینادی اسمه لیلة ثلاث و عشرين...^۲

بی‌تردید در شب بیست و سوم ماه رمضان، به نام قائم - که درود خدا بر او باد - ندا داده می‌شود...

از مجموع این اخبار و اخبار گذشته به دست می‌آید که روایات «صدا و صیحه»، «هول و هراس» و «ندا»، هر سه دسته به مفهوم مشترک و رویدادی واحد اشاره می‌کنند و در حقیقت، تعارضی بین آنها نیست. هر چند شیوه‌های بیان خبر، گوناگون می‌باشد.

برای این سخن در خود این اخبار، قراینی وجود دارد:

الف) صیحه و ندا، به طور مستفیض هر دو به جبرئیل نسبت داده شده است.

ب) زمان وقوع آن دو در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان می‌باشد.

ج) همه آنها (صیحه، هول و هراس و ندا) موجب جلب توجه فراوان خواهند شد.

د) صیحه و ندا از نشانه‌های حتمی ظهور هستند.

در نهایت با حمل مطلق بر مقید و نیز مجمل بر مفصل به نتایج زیر می‌رسیم:

۱. مقصود از ندایی که حتمی است، ندای جبرئیل به نام قائم علیه السلام است.

۲. مراد از «ندای به حق»، جز این ندا نیست.

۳. منظور از صدای جبرئیل همین نداست.

۴. آن نشانه‌ای که گردن دشمنان خدا را خاضع می‌گرداند، همین نداست.

۵. هول و هراسی که دوشیزگان را از پس پرده هایشان بیرون می‌آورد، حاصل همین نداست.

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۲۷۴.

۲. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۷۴.

۶. زمان تعیین شده برای ندا نیز بیست و سوم ماه رمضان است.

دسته سوم از اخبار پیرامون ندا (ندا به اسم قائم علیه السلام و پدرش) از آن نظر که اخبار «صیحه» و «هول و هراس» در آن است، خاص ترین تمام این روایات می باشد؛ در نتیجه می تواند مفسر و شارح آنها باشد. همچنین اوصاف دیگری که در این اخبار آمده مانند: حتمی بودن و زمان آن، ویژگی ندا نیز می باشد.

هرگاه این فهم کلی حاصل شود، اخباری که بر این مفهوم مشترک دلالت می کند، متواتر - بلکه بیشتر از حد تواتر - خواهد بود؛ زیرا اخبار ندا به تنهایی مستفیض است و هرگاه آن را به اخبار «صدا و صیحه» و «هول و هراس» بیفزاییم، متواتر خواهند شد.

در اینجا دو پرسش را به همراه پاسخ آن طرح می نمایم:

پرسش نخست: محتوای آن ندا چیست؟

روایات به این پرسش به دو شکل پاسخ داده اند:

۱. ندا به اسم مهدی علیه السلام و پدرش.

۲. ندا به این که حق با آل محمد علیهم السلام است.

در واقع با لحاظ یکی از توجیهاات زیر، بین این دو روایت تعارضی باقی نمی ماند:

الف) اگر فرض نمایم هر دو مضمون دارای دلیل کافی برای اثبات باشد، در این صورت بهتر آنست که قائل به ندایی شویم که شامل هر دو مضمون باشد و آن چنین است: «همانا حق با آل محمد است و بی شک امام شما فلان بن فلان است» و منافاتی بین این دو امر وجود ندارد.

ب) شکل دوم به شکل اول باز می گردد و عملاً آنچه در خارج روی می دهد تنها شکل اول است و شکل دوم در نتیجه شرایط خاص تاریخی مطرح شده است.

ج) اگر فرض کنیم بین دو ندا تعارض وجود دارد در این صورت شکل نخست قابل قبول و صورت دوم مردود است؛ زیرا شمار اخباری که بر شکل اول دلالت می کند بسیار است؛ اما تعداد اخبار شکل دوم، اندک.

پرسش دوم: آیا اخبار ناظر بر ندای باطل برای اثبات آن کافی است؟

پاسخ: در اینجا دو مقدمه می آوریم تا شاید بتوان از آنها برای این پرسش، پاسخی منفی فراهم آورد.

مقدمه اول: شمار اخبار ندای باطل، بسیار کمتر از اخباری است که از ندای حق سخن می گوید. مقدمه دوم: اگر طبق برداشت مشهور و متداول از این اخبار که مطابق با ظهور ابتدایی آنها نیز هست، ندای باطل را امری اعجاز آمیز و ماوراء الطبیعه ای بدانیم، در این صورت باید بپذیریم که این معجزه به نفع پیروان باطل اتفاق افتاده است و این امری محال است زیرا بر خدای حکیم روا نیست که مردم را فریفته، به سوی فتنه و انحراف براند.^۱

هرگاه این دو مقدمه پذیرفته شود باید این اخبار را رد نمود؛ زیرا شمارشان اندک است و از

طرفی دلالت بر محال دارند؛ در نتیجه، قبول مضمون آنها نیز محال است.

البته اگر در مقدمه دوم مناقشه نموده و ندا را به طور عموم یا ندا باطل را به طور خاص، حمل بر معنایی طبیعی و غیر اعجازی نماییم، می‌توان آن اخبار را پذیرفت. ولی این امر هم چنان که خواهیم آورد قابل مناقشه خواهد بود.

هر گاه به دنبال فهم عالی‌تری از این دو ندا باشیم، با احتمالاتی طبیعی و نیز احتمالاتی اعجازی روبرو خواهیم شد.

احتمال اول: مقصود از جبرئیل و ابلیس، به طور مجازی یاران حق و یاران باطل باشد. در این صورت جبرئیل، کنایه از خود مهدی علیه السلام است که ندای او ندای حق است و ابلیس هم کنایه از دشمنان ایشان و به طور کلی انسان‌های منحرف می‌باشد. مراد از گسترش صدا و پراکنده شدن آن در شرق و غرب عالم نیز، پخش آن توسط رسانه‌های جمعی مانند رادیو و تلویزیون می‌باشد و اگر در روایات آمده که آن صدا از آسمان است به لحاظ آن است که امواج این رسانه‌ها از فضا عبور می‌کند. با این وجود، طبیعی است تصور نماییم از طریق همین ابزار مدرن نیز جبهه هواداران حضرت مهدی علیه السلام از موضوع آگاه شوند.

تأثیرگذاری ندای حق در دنیا و بیدار باشی که در سطح جهان ایجاد می‌نماید، به دلیل بلند بودن صدای آن نیست، بلکه به دلیل اهمیت مضمون و محتوای آن است. اعلان عمومی واقعه ظهور برای نخستین بار و ارائه مفهوم روشنی از انقلاب جهانی امام مهدی علیه السلام به مسلمانان بلکه به تمامی انسان‌هایی که در انتظار منجی به سر می‌برند، بدون شک بازتاب‌های مختلفی در سطح جهان خواهد داشت.

این احتمال گرچه روشن و منطقی است اما دارای برخی اشکالات است از جمله اینکه: از سیاق این اخبار بر می‌آید ندای حق و ندای باطل تنها پیش از ظهور و نه پس از آن رخ خواهد داد و این مطلب با این احتمال منافات دارد زیرا این احتمال ناظر به دعوت‌های حق و باطلی است که پس از ظهور مطرح می‌شوند.

احتمال دوم: مطابق ظاهر روایات بر آن شویم که این دو ندای قبل از ظهور امام علیه السلام رخ می‌دهند ولی از راه طبیعی و غیر اعجازی؛ مانند رسانه‌های جدید تبلیغاتی.

علت پیدایش این دو ندا، وجود دو جنبش متخاصم در جهان اسلام است که یکی از آنها بر حق است و به اسلام صحیح فرا می‌خواند و دیگری با فریب مردم و شبهه افکنی در بین آنها به باطل دعوت می‌کند. تأیید و تصدیق انقلاب حق طلبانه امام علیه السلام در آغاز آن چنان است که تأثیر فراوانی در میان مردم بجای می‌گذارد تا آنجا که زنان، پدران و برادرانشان را بر یاری این حرکت تشویق می‌نمایند؛ اما این روند چندان دوام نمی‌آورد و در مقابل آن، جنبشی باطل با اعلان صریح مواضعش، مردم را نسبت به اسلام دچار شک و شبهه می‌نماید. یکی از شعارهایش چنین است: «فلانی مظلومانه کشته شد» و منظور از کشته (البته خدا داناتر است) همان کسی است که به دست حرکت حق طلبانه نخست کشته شده است. لذا حرکت دوم از مظلومیت او داد سخن در می‌دهد.

شاید این تعبیر که ندای حرکت نخست، از آسمان به گوش می‌رسد و ندای جنبش دوم از زمین

بر می خیزد، بیانگر حرمت ندای اول و بر حق بودن آن و نیز بطلان و بی ارزشی ندای دوم باشد. باید گفت این احتمال (احتمال دوم) صحیح نیست زیرا روشن است که آن حرکت برحق در واقع دعوتی است به سوی مبادی حق و عدالت و نه ندایی به نام قائم و پدرش؛ (همان طور که در شماری از روایات آمده است) بنابراین از زاویه این احتمال، ندا به اسم قائم و پدرش بدون تفسیر باقی خواهد ماند.

این احتمال نیز که مراد از لفظ قائم، رهبر حرکتی حق طلبانه باشد هر چند که دامنه نهضتش هم جهانی نباشد، احتمال نادرستی است زیرا اخبار به روشنی اظهار می دارند که او قائم آل محمد علیه السلام می باشد و مهدی هموست و حتی در بعضی روایات جمله «الصلاة والسلام علیه» نیز وجود دارد و این چیزی است که جز بر مهدی موعود علیه السلام بر کس دیگری منطبق نمی گردد.

احتمال سوم: این احتمال که با ظاهر اخبار و سیاق کلی آن ها همخوانی دارد عبارت از آنست که: ندا به حق را که به اسم قائم و پدرش می باشد، به صورتی اعجازی بدانیم و آن را از جمله مقدمات برای آمادگی روحی در زمان نزدیک به ظهور قائم علیه السلام تلقی نماییم. این امر، پیش درآمد بس بزرگی برای روز ظهور خواهد بود و نام آن رهبر بزرگ را مشخص خواهد نمود و کافی است که بعد از واقعه ظهور که چندان پس از این ندا به تأخیر نخواهد افتاد، گفته شود: این رهبر بزرگ همان کسی است که منادی به نامش ندا سر داد و آن معجزه عظیم، فرمان به اطاعت از این راد مرد الهی می داد.

این معجزه، تأثیری بس عمیق در پیروزی و گسترش دعوت امام علیه السلام برجای خواهد نهاد. قبلاً دانستیم که روز ظهور، عصاره و نتیجه تلاش های پیامبران و اوصیا و صلحا و شهداست؛ این همان غرض والا از آفرینش انسان است؛ در نتیجه مایه شگفتی نیست که خدای تعالی با چنین معجزاتی، ظهور منجی موعود را مقدمه چینی نماید.

هم چنان که دانستیم، بر این گفته اخبار متواتری تأکید می نمایند و به دلیل مؤثر بودن آن در هدایت انسان ها، با قانون معجزات هم منافاتی ندارد. در این صورت ناگزیر باید تسلیمش شد و به درستی آن اعتراف نمود. این صدا در شب بیست و سوم ماه رمضان که احتمال لیلۃ القدر بودن آن بیشتر است بر خواهد خاست. آن شب برترین شب سال است و مسلمین در آن شب اقبال بیشتری به معنویات داشته، آمادگی آنها برای پذیرش امور قدسی و مفاهیم ناب دینی بسیار بیشتر است.

توجه و عنایت فوق العاده به این ندا و ترس و هراس از آن، از سه عامل سرچشمه می گیرد:

الف) بلندی صدا و گستره شعاع آن به طوری که همه مردم دنیا آن را خواهند شنید.

ب) جنبه اعجازی آن که امکان تفسیر مادی اش را - تقریباً - از بین برده است.

ج) محتوای آن، که بس مهم است و اشاره به رهبری دارد که زمین را از عدل و داد لبریز خواهد ساخت، همان طور که از ستم و بیداد آکنده شده باشد.

در اینجا مایلیم ملاحظاتی را درباره این ندا یادآور شوم:

۱. برداشتی مشهور از رویداد ندا وجود دارد که بر آن اساس برخی می پندارند ندا در لحظه ظهور و مقارن با آن رخ می دهد که آن رویداد مبارک را به جهانیان اعلان نماید؛ اما روایتی وجود ندارد که این برداشت را تأیید نماید و لذا نمی توان آن را صحیح دانست. ولی با این وجود نمی توان اصل

اندیشه ضرورت اعلان خبر ظهور را رد کرد و ناصحیح شمرد و شاید بتوان گفت اعلان خبر ظهور، کمی قبل از وقوع آن، صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر ندا و ظهور، هر دو در یک زمان پدید آیند، بی‌تردید آن ندا منطبق بر حضرت مهدی علیه السلام خواهد شد و در این صورت امام علیه السلام که در گام نخست حرکت جهان خویش می‌باشد و هنوز فرماندهی‌اش تثبیت نگشته، هدف حملات نیروهای مخالف در سطح جهان قرار خواهد گرفت و این بر خلاف ضمانت‌هایی است که پس از این درباره پیروزی آن بزرگمرد خواهیم آورد.

ولی هرگاه این ندا پیش از ظهور رخ دهد، دیگر چنین اتفاقی نخواهد افتاد؛ زیرا حرکت حضرت مهدی علیه السلام در نگاه دشمنان لزوماً بر آن ندا منطبق نخواهد شد و جز مؤمنان و مردمان منطقه‌ای که امام از آنجا حرکت خویش را آغاز کرده است، کسی متوجه این امر نخواهد شد. این سخن با ضمانت‌هایی که برای پیروزی امام علیه السلام خواهیم گفت، تناسب بیشتری دارد.

اگر فرض این باشد که ندا به نام امام مهدی علیه السلام همزمان با ظهور، پیروزی او را با اشکال مواجه می‌سازد، باید گفت به طور قطع چنین اتفاقی نخواهد افتاد و ندا کمی پیش از ظهور رخ خواهد داد و این امر، با ویژگی بیدارکنندگی آن سازگاری بیشتری دارد.

۲. رویداد ندا پیش از زمان ظهور، به معنای وقوع آن در عصر غیبت است و این ندا با غیبتی که در فاصله زمانی بین ندا و ظهور وجود دارد، منافاتی ندارد؛ زیرا معنای حقیقی غیبت، عبارتست از جهل مطلق مردم نسبت به حقیقت شخص امام علیه السلام هر چند که مردم او را می‌بینند و با وی معاشرت می‌کنند بدون آن‌که او را به حقیقتش که حضرت مهدی علیه السلام است بشناسند. و روشن است که این وضعیت با تحقق ندا تغییری نمی‌کند مگر آن‌که خود ایشان پرده از شخصیت حقیقی خویش بردارد و آن ندا را بر خود تطبیق نماید.

۳. در پاسخ به این پرسش که دوره زمانی بین ندا و ظهور چه مدت می‌انجامد؟ باید گفت روایات گذشته بر وقوع ندا در شب بیست و سوم ماه رمضان دلالت دارند.^۱ و چه بسا این، همان ماهی باشد که در آن خورشید و ماه گرفتگی به شکلی غیر معمول اتفاق می‌افتد و یا ماه رمضان دیگری که نسبتاً به آن نزدیک باشد. گفتنی است که این تعیین وقت در روایات ندا، مستفیض بوده و قابلیت اثبات تاریخی را دارد. ولی این تعیین وقت در روایات خسوف و کسوف به حد استفاضه نمی‌رسد.

پس از این خواهیم آورد که برخی روایات، رویداد ظهور را در عصر روز دهم محرم الحرام (= روز عاشورا) می‌دانند. در صورتی که بتوانیم کوتاهی زمان بین واقعه ندا و ظهور را مستدلاً بیان نماییم در آن صورت باید گفت آن محرمی که ظهور در آن روی می‌دهد، همان محرمی است که پس از رضانی که ندا در آن رخ می‌دهد، قرار دارد و در هر سال قمری، بین آنها سه ماه فاصله است در نتیجه، در صورت سی روز بودن ماه رمضان، فاصله بین این دو رویداد سه ماه و هفده روز خواهد شد. این فاصله زمانی برای هشیار کردن مؤمنان و گرد آمدنشان جهت استقبال از حضرت بقیه الله علیه السلام کفایت می‌کند.

۴. بارندگی های پی در پی

طبرسی به نقل از عبدالکریم النخعی روایتی را از حضرت صادق علیه السلام آورده که ایشان در آنجا از حضرت مهدی علیه السلام سخن گفته و در ضمن آن فرموده است:

زمان قیام او که فرا رسد، در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب، چنان بارانی بیارد که کسی مانند آن را ندیده باشد.^۱

شیخ مفید می نویسد:

خبرهایی درباره نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام به دست ما رسیده است. (سپس تعدادی از آنها را آورده تا آنجا که می گوید:) این امر به بیست و چهار باران پیاپی پایان می پذیرد و در نتیجه زمین پس از مرگش زنده می شود و برکات آن بر همه معلوم می گردد.^۲

شیخ طوسی به سند خود از سعیدبن جبیر نقل کرده است:

در آن سالی که مهدی ظهور نماید، بیست و چهار باران می بارد که آثار و برکاتش دیده خواهد شد.^۳

پنهان نماند که حکمت این بارندگی، آمادگی برای ظهور به واسطه طراوت و شادابی زمین و فراوانی محصولات کشاورزی است. خود این بارش ها، معجزه آسا نیست بلکه مدت و میزان بارندگی، اعجاز آمیز می باشد. در اینجا به برخی نقاط ضعف و کاستی در این روایت اشاره می کنیم:

الف) ضعف سندی: روایات طبرسی و مفید هر دو مرسل می باشند و سخنی که شیخ طوسی از سعیدبن جبیر نقل کرده، از امام معصوم علیه السلام نیست؛ در نتیجه صلاحیت اثبات تاریخی را ندارد.

ب) شمار اندک: اگر چه روش ما در این کتاب پذیرش خبر واحد است اما در روایات معجزات، معتقد به اصل «سخت گیری سندی» هستیم.

بنابراین، روایات اندکی باقی می ماند که آن هم برای اثبات تاریخی کافی نیست. حتی اگر مرسل هم بود، باز به حد کفایت نمی رسد.

ج) در این روایات سخن از باران های بسیار عظیم و سیل آسا نیست زیرا این مقدار باران در چنین زمانی (۲۴ باران در یک یا دو ماه) در سرزمین هایی نیز که بارش متوسطی دارند اتفاق می افتد چه رسد به سرزمین های پر باران. با این اوصاف نمی توان این باران ها را نشانه ای برای ظهور دانست زیرا «نشانه ظهور» باید از امری مهم و قابل توجه خبر دهد؛ حال آن که این باران ها، چنین نیست.

د) در این روایات درباره مکان بارندگی ها سخنی به میان نیامده است.

در مجموع می توان گفت این باران ها در سرزمین های اسلامی خاورمیانه خواهد بارید. در این منطقه از هر دو نوع آب و هوا یافت می شود، به طور مثال: ایران و لبنان، سرد و بارانی است و مناطقی هم چون حجاز و نجف عموماً خشک و بیابانی. شاید بتوان در مورد مکان این بارش ها دو نظر داد: ۱) در شهرهای مقدس مکه و مدینه بارد. ریزش این مقدار باران در آنجا بسیار قابل توجه است.

۱. الطبرسی، فضل بن الحسن، إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ص ۴۲۲.

۲. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۳۷.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۶۹.

(۲) در تمام مناطق خاور میانه بیارد.

کمی قبل‌تر، از عدم صلاحیت این روایات جهت اثبات تاریخی آگاه شدیم. در این صورت، بسیاری از حوادث نشانه‌های نزدیک که در روایات آمده نیز غیر قابل اثبات می‌باشد، زیرا آنها نیز در شکل این حوادث و علایم، وضعیتی بهتر از روایات این حادثه (باران) ندارند از این رو بهتر آنست که علم آن را به اهلش واگذاریم.

تا اینجا سخن از نشانه‌های طبیعی و تکوینی ظهور بود که ارتباطی با جوامع بشری ندارد و دانستیم که با اهمیت‌ترین و روشن‌ترین آنها دو نشانه است: ۱- ندا به اسم قائم و پدرش علیه السلام. ۲- خورشید و ماه گرفتگی و اگر به روش خویش در پالایش روایات پایبند باشیم باید بگوییم به جز این دو مورد، سایر نشانه‌ها قابلیت اثبات تاریخی ندارند.

فصل دوم

نشانه‌های اجتماعی

۱. دجال

در کتاب گذشته به طور مبسوط درباره دجال سخن گفتیم و برداشتی جدید و متناسب با اوصاف و ویژگی‌های آن در روایات ارائه کردیم و از آن رو که برخی اخبار، آمدنش را نزدیک به واقعه ظهور دانسته‌اند و از نشانه‌های نزدیک به حساب می‌آید، در این کتاب نیز قدم‌های دیگری را برای فهم بیشتر این نشانه برخواهیم داشت.

الف) دجال و امت اسلامی

در این باره علمای عامه، هم‌چون مسلم و بخاری و نیز بعضی علمای امامیه روایاتی را نقل کرده‌اند:

مسلم به سند خود از حذیفه نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

لأنا أعلم بما مع الدجال منه. معه نهران يجريان، أحدهما: رأى العين ماء أبيض، والآخر رأى العين نار تاجج. فأما أدركن أحد، فليأت النهر الذي يراه ناراً، وليغمض، ثم ليطأ طيء رأسه فيشرب منه، فإنه ماء بارد. وإن الدجال ممسوح العين، مكتوب بين عينيه: كافر. يقرؤه كاتب و غير كاتب.^۱

من به آنچه همراه دجال است از خود او آگاه ترم. با او دو نهر جاری است: یکی به نظر می‌رسد آبی سفید باشد و دیگری آتشی شعله‌ور. هر کس او را بیابد به سمت نهر آتشین برود و چشم فرو بندد، سپس سرش را خم کند و از آن بنوشد که آبی خنک است. دجال چشمی معیوب دارد و بین دو چشمانش نوشته شده است: «کافر» و هر باسواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند. در حدیث دیگری مسلم از نواس بن سمعان روایت کرده است که پیامبر ﷺ درباره دجال فرمود: إنه خارج خلّة بين الشام والعراق. فعاث يميناً و عاث شمالاً... فيدعوهم فيؤمنون به و يستجيبون له. فيأمر السماء فتمطر، و الأرض فتنبت. فتروح عليهم سارحتهم أطول ما

۱. النيشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۱۹۵.

كانت ذراً و أسبغه ضروراً و أمدته خواصراً. ثم يأتي القوم، فيدعوهم فيردون عليه قوله. فينصرف عنهم. فيصبحون محلين، ليس بأيديهم شيء من أموالهم...^۱

از میان شام و عراق خروج می‌کند و به چپ و راست [زمین] گردش می‌نماید... مردم را به خود می‌خواند آن‌ها هم می‌پذیرند. به آسمان فرمان می‌دهد: بیار؛ پس می‌بارد و به زمین می‌گوید: برویان، پس می‌رویاند. در آن هنگام دام‌های آنها بهتر از هر زمانی می‌خورند و به تناسب آن شیر می‌دهند. پس به نزد قومی می‌آید و به سوی خود می‌خواندشان اما آنها او را تکذیب می‌کنند، وی برمی‌گردد [در حالی که همه اموال آنها را با مکر و حيله می‌برد] و آنها صبح می‌کنند در حالی که چیزی در بساط ندارند.

بخاری از انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يجيء الدجال حتى ينزل في ناحية المدينة، ثم ترجف المدينة ثلاث رجفات؛ فيخرج إليه كل كافر و منافق.^۲

دجال به ناحیه‌ای از شهر می‌آید، سپس آن شهر سه بار خواهد لرزید و به دنبال آن هر کافر و منافقی به سوی او خواهند رفت.

صداوق به سند خود از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره دجال چنین

فرمود:

ينادي بأعلى صوته يُسمع ما بين الخافقين... يقول: إني أوليائي. أنا الذي خلق فسوى و قدر فهدى أنا ربكم الأعلى. و كذب عدو الله. إنه أعور يطعم الطعام و يمشي في الأسواق. و إن ربكم ليس بأعور و لا يطعم الطعام و لا يمشي في الأسواق، و لا يزول، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً. ألا و إن أكثر أتباعه بومئذ أولاد الزنا، و أهل الطيالة الخضر...^۳

با بانگ بلندی که در مشرق و مغرب جهان به گوش می‌رسد، فریاد بر می‌آورد... و می‌گوید: «دوستان من به سوی من آید. من همان خدایی‌ام که آفرید و هماهنگی بخشید و اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود. من پروردگار والای شمایم.» آن دشمن خدا، دروغ می‌گوید زیرا او یک چشم است، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود ولی پروردگار شما اینچنین نیست و فناپذیر نیست. آگاه باشید بیشتر پیروان او در آن زمان، زنا زادگان و پوشندگان طبلسان‌های سبز می‌باشند.

در کتاب گذشته درباره دجال دو احتمال را مطرح ساختیم. یکی همان برداشت مشهور که او را شخصی با طول عمر زیاد معرفی می‌کند که در آخر الزمان خواهد آمد تا مردم را گمراه سازد. و تعداد کمی از اخبار نیز بر این معنی دلالت می‌کند.^۴ احتمال دیگر آن است که دجال در حقیقت بیانگر سطحی از تمدن و ایدئولوژی باشد که با اسلام و ایمان به خدا دشمنی می‌ورزد. ما در آن کتاب

۱. النبشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۱۹۵.

۲. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۹، ص ۷۱.

۳. الصدوق، محمداً بن علی، همان (نسخه خطی).

۴. الصدق، سید محمد، همان؛ ص ۵۷۸ به بعد و نیز ص ۶۱۷.

مستدلاً احتمال نخست را به چالش کشیده و رد نمودیم و به ناچار آن قلیل احادیث را هم به کناری نهاده، از احتمال دوم دفاع کردیم و اثباتش نمودیم.

اکنون ما از وضعیت تمدن کاملاً مادی زمان خویش آگاهی داریم و به خوبی می‌دانیم که این تمدن چگونه توانسته با دو ابزار دانش و نظامی‌گری به جوامع اسلامی یورش برد و سخن خویش را با رساترین صدا از طریق ابزارهای رسانه‌ای مدرن به گوش جهانیان برساند و هوادارانش را به سوی خود بخواند، همان‌ان که به عظمت و چیرگی او ایمان آورده و در دام وسوسه‌هایش گرفتار آمده‌اند. نیز می‌بینیم که چگونه این تمدن مسلط، ثروت و امکانات مادی را ارزانی پیروانش ساخته است. دجال که نماد این تمدن است، خواهد آمد و به شهری وارد خواهد شد و در جایی که جلب توجه نکند، منزل خواهد گزید. ممکن است آنجا سفارتخانه، مرکز فرهنگی مسیحیان، مدرسه و یا بیمارستانی باشد. اما پس از گذشت شبان و روزانی «آن شهر سه بار خواهد لرزید». این تعبیر روایی، کنایه از سختی‌ها و رنج‌هایی است که جوامع آن‌روز گرفتارش خواهند شد و در این فرآیند آزمایش است که «هر کافر و منافقی به سوی او خواهد رفت» و عملاً در این امتحان شکست خواهد خورد. اینکه در روایت، بیشتر پیروان دجال، پوشندگان طیلسان‌های سبز معرفی شده‌اند شاید بدین معنی باشد که آنها ثروتمندان صاحب قدرتی هستند که در جوامع اسلامی از نفوذ اجتماعی برخوردارند.

ممکن است مقصود از اینکه در روایات از آنها به فرزندان زنا یاد شده یکی از دو معنی زیر باشد:
 ۱. آنها از جهت اندیشه و اعتقادات از پدرانشان جدا شده و دیگران را به پدری برگزیده و ولایت آنها را پذیرفته‌اند.

۲. پیروی از اندیشه‌های مادی، موجب انکار عقد ازدواج شده و آنها بدون این شرط، تشکیل خانواده می‌دهند. همان‌طور که اینک در کشورهای اسلامی عده‌ای همین باور را دارند و فرزندان که از آنها بر جای می‌ماند، لقمه‌ای لذیذ در دهان غول فرهنگ مادی خواهد بود.

تنها تمدن مادی دوران ما چنین نیست بلکه همه تمدن‌های مادی و غیر الهی در طول تاریخ چنین‌اند. بنابراین مفهوم دجال شامل تمام تمدن‌های مادی در طول تاریخ می‌باشد.

اگر دجال، معاصر دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام باشد و یا کمی قبل از ظهور به عنوان نشانه نزدیک پدید آید، بدان معنی است که تمدن مادی تا آن زمان دوام خواهد آورد. تداوم این تمدن موجب تعمیق هر چه بیشتر امتحان‌های الهی خواهد شد تا آن‌که سرانجام به نتیجه مطلوب خویش برسد.

سرانجام حضرت مهدی و مسیح علیه السلام، دجال را خواهند کشت و بر تمدن مادی، نقطه پایان خواهند گذاشت و روزگار ظلم و ستم و کژی به سر خواهد رسید و بامداد عدالت و انصاف و رفاه خواهد دمید.

ب) ارتباط دجال و مسیح علیه السلام

مسلم حدیثی را از نواس بن سمعان روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره دجال فرموده است:

إذا بعث الله المسيح ابن مريم، فينزل عند المنارة البيضاء شرقي دمشق، واضعا كفيه على أجنحة ملكين... فيطلبه حتى يدركه بباب لُدّ، فيقتله، ثم يأتي عيسى بن مريم قوم قد عصمهم الله منه فيمسح عن وجوههم، ويحدثهم بدرجاتهم في الجنة...

تا آن که خداوند مسیح بن مریم را برانگیزد، پس او در کنار مناره سفید در شرق دمشق فرود می آید در حالی که کف دستانش را بر روی بال های دو فرشته قرار داده است... سپس به جستجوی دجال بر می خیزد تا آن که او را در دروازه لُدّ می یابد و می کشد. آنگاه گروهی به نزد او می آیند که خداوند آنها را از شر دجال در امان نگه داشته است. عیسی دست بر چهره هایشان می کشد و با آنان از درجاتشان در بهشت سخن می گوید...

در حدیث دیگری از مسلم نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يخرج الدجال في أمتي... فيبعث الله عيسى بن مريم، كأنه عروة بن مسعود، فيطلبه فيهلكه. ثم يمكث الناس سبع سنين ليس بين إثنين عداوة...

دجال در میان امت من پدیدار می شود... پس خداوند مسیح بن مریم را برانگیزد، گویی که عروءه بن مسعود است، او به دنبال دجال می رود و به قتلش می رساند. سپس در میان مردم هفت سال درنگ می نماید و دیگر خصومتی باقی نخواهد ماند.

در منابع اهل سنت، اخبار دیگری به همین مضمون وجود دارد. این منابع تنها به یادآوری ارتباط دجال و مسیح ﷺ و حادثه قتل او به دست مسیح ﷺ اکتفا کرده اند.

به طور منطقی باید پیش از کشته شدن دجال، سردی بر نشیب و فراز بین او و مسیح ﷺ درگیرد. پیروزی مسیح ﷺ در این جنگ قطعی است و به کشته شدن دجال منتهی خواهد شد. این پیروزی تا معجزه به دست نخواهد آمد؛ زیرا پیشتر گفتیم روش دعوت الهی تا حضور در آنجا نکلند بر معجزه استوار نیست. و گرنه پیامبر اکرم ﷺ سزاوارتر بود که برای پیروزی بر قریش از معجزه استفاده نماید و یک شبه کار آنها را یکسره سازد و بر همه جهان سیطره یابد. از این روست که در مسیر پیروزی حضرت مهدی ﷺ از معجزات سخنی نمی گوئیم مگر در موارد خاصی که برای آن جایگزین و تدبیری طبیعی یافت نشود.

در اخبار آمده است دجال در دمشق کشته خواهد شد. اثبات تاریخی این موضوع، امکان نیست؛ اما در صورت اثبات معلوم می شود که آن سرزمین، صحنه مهم حضور و بایگاه اصلی دجال است و با برداشتی که از دجال داریم، قتل او در دمشق به معنی دگرگونی آن شهر از انحراف و کفر به ایمان می باشد. پس از این، اخباری درباره حضور گروهی از مؤمنین از موده در دمشق خواهیم آورد.

هر گاه انحراف و ظلم در جامعه ای رو به فرونی نهد، همین امر موجب تعمیق روزافزون احلاص و ایمان در وجود مؤمنان خواهد شد. لذا در آن اخبار از مؤمنان حاضر در دمشق به «اولیا و ابدال» تعبیر شده است؛ این ها همان کسانی اند که عیسی بن مریم ﷺ به نزدشان می رود و دست بر چهره هایشان می کشد و از مقاماتشان در بهشت با آنان سخن می گوید.

از ظاهر این روایت چنین بر می‌آید که او پس از کشتن دجال به نزد آنها می‌رود و آنها با او در کشتن دجال مشارکت نخواهند کرد. «او پس از کشتن دجال، به نزد مخلصان دمشق می‌رود و به آنها مژده بهشت می‌دهد.» از سویی دیگر ظاهر حدیث همکاری آنان را با عیسی در کشتن دجال یا جنگیدن با او رد نمی‌کند زیرا شاید مقامات بهشتی که شایستگی آن را پیدا می‌کنند تا حد زیادی حاصل این همکاری و مشارکت باشد.

ج) ارتباط دجال و حضرت مهدی علیه السلام

در این باره در منابع امامیه - و نه منابع اهل سنت - روایاتی وارد شده است: شیخ صدوق به سند خود از نزال بن سبره نقل می‌کند که او گفت: امیر مؤمنان علیه السلام برای ما سخنرانی می‌فرمود. پس از آن که شکر و ثنای الهی را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد، فرمود:

سلونی قبل أن تفقدونی - ثلاثاً - فقام إليه صعصعة بن صوحان. فقال: يا أمير المؤمنين متى يخرج الدجال؟ فقال له: أقعد فقد سمع الله كلامك و علم ما أردت... يقتله الله عزّ و جلّ بالشام على عقبة تعرف بعقبة أفيق، لثلاث ساعات مضت من يوم الجمعة على من يصلّي عيسى بن مريم خلفه...^۱

از من سؤال کنید پیش از آن که از دستم بدهید (و این سخن را سه بار تکرار فرمود) صعصعه بن صوحان بسوی او رفت و عرض نمود: ای امیر مؤمنان دجال کی خروج می‌کند؟ فرمود: بنشین، خداوند سخنت را شنید و از منظورت آگه گشت... (تا آنجا که پس از خطابه‌ای طولانی فرمود:) خداوند او را پس از گذشت سه ساعت از روز جمعه، در گردنه‌ای به نام «افیق» در شام، به دست کسی که عیسی بن مريم پشت سرش نماز می‌خواند، خواهد کشت...

همان‌طور که در اخبار مستفیض رسیده و می‌دانیم، عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز خواهد خواند.

در صحیح بخاری و مسلم آمده است:

كيف بكم إذا نزل عيسى بن مريم فيكم وإمامكم منكم.^۲

چگونه خواهید بود زمانی که عیسی بن مريم در میان شما فرود آید در حالی که امام شما (حضرت مهدی علیه السلام) از خود شماست.

صدوق نیز به سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّ الله تبارك و تعالی خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام؛ فهی أرواحنا. فقيل له: يا بن رسول الله، و من الأربعة عشر؟ فقال: محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسين، و الأئمة ولد الحسين، آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبة فيقتل الدجال و

۱. الصدوق، محمّد بن علی، همان (نسخه خطی)

۲. البخاری، محمّد بن اسماعیل، همان؛ ج ۴، ص ۲۰۵ و النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۱، ص ۹۴.

يَطْهَرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَظَلَمٍ.^۱

خداوند تبارک و تعالی چهارده نور را چهارده هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات آفرید. آنها ارواح ما [اهل بیت] می باشد. سؤال شد: ای رسول خدا آن چهارده تن کیانند؟ فرمود: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان حسین علیهم السلام. آخرین آنها قائم است که پس از غیبت ظهور می کند، دجال را می کشد و زمین را از هر جور و ستمی پاک می سازد.

از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است:

...وَمَنْ رَسُوْلُ اللهِ وَوَصِيَّهِ وَوَسِيْدُ الشَّهْدَاءِ وَجَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ، وَ سَبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَقْتُلُ الدَّجَالَ.^۲

...رسول خدا از ماست. وصی او، [حمزه] سید الشهداء و جعفر طیار از ماست و نیز دو سبط این امت از ماست، مهدی [هم] از ماست که دجال را خواهد کشت.

مایه شگفتی است که در صحاح اهل سنت احادیثی درباره ارتباط بین مسیح علیه السلام و دجال و نیز مسیح و امام مهدی علیه السلام آمده ولی از ارتباط امام مهدی علیه السلام و دجال خبری وارده نشده است. از سویی دیگر بنا بر روایات اهل سنت، نزول مسیح علیه السلام پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود، در نتیجه عامل اصلی نابودی دجال خود امام علیه السلام می باشد که با برنامه ریزی بر ضد او وارد عمل می شود؛ اما اینکه گمان بریم امام علیه السلام با او نخواهد جنگید و نبرد با او را تا زمان نزول مسیح علیه السلام از آسمان به تعویق می اندازد، گمانی است باطل؛ زیرا چنین کاری مخالف با تکلیف الهی او در هدایتگری مردم جهان و مبارزه با کفر و کژی است.

این سخن برزنجی نیز که حضرت مهدی علیه السلام و یارانش با دجال خواهند جنگید ولی در محاصره دجال قرار گرفته و شکست خواهند خورد،^۳ باطل است؛ زیرا به دلیل ضروریات دین و تواتر روایات و نیز براهین عقلی، امام مهدی علیه السلام از سوی پروردگار یاری می شود تا همه جهان را فتح کند و بشریت را زیر پرچم حق و عدل گرد آورد.

به این ترتیب، آن که ضربه نهایی و خردکننده را بر فرق دجال و نظام او فرود خواهد آورد حضرت مهدی علیه السلام است. آری می توان فرض کرد که مسیح علیه السلام نیز در کشتن دجال در ضمن یکی از دو احتمال زیر با امام همکاری نماید:

احتمال اول: مسیح دجال را به طور مستقیم و حضرت مهدی علیه السلام او را با واسطه می کشد. در اینجا امام علیه السلام نقش فرماندهی و آمریت دارد و مسیح یکی از رهبران اصلی در نظام حکومتی حضرت مهدی علیه السلام است. این احتمال با هر دو تفسیری که قبلاً درباره دجال کردیم سازگاری دارد.

احتمال دوم: مسیح علیه السلام وقتی فرود می آید که امام علیه السلام ظهور فرموده و در حال نبرد با دجال می باشد. در آن زمان ایشان ادامه این مأموریت را به او می سپارد.

بین این دو احتمال منافاتی نیست؛ در نتیجه می توان به سادگی بین احادیثی که مسیح علیه السلام را قاتل

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. الصافی الکلبایگانی، لطف الله، همان؛ ص ۱۷۲.

۳. ر. ک: البرزنجی، محمد بن رسول، همان؛ ص ۱۳۵.

دجال می‌داند و روایاتی که حضرت مهدی علیه السلام را کاشنده او می‌داند، جمع نمود.

۲. یاجوج و ماجوج

نشانه‌ای است که در قرآن کریم خبرش آمده و تفسیرهای مختلفی از آن شده است که تقریباً با یکدیگر توافقی ندارند؛ حتی برخی از مفسرین برای آن اوصاف عجیب و غریبی آورده‌اند. ما بی‌آن‌که بخواهیم وارد جزئیات شویم، به دنبال آنیم که میزان ارتباط این امر را با واقعه ظهور دریابیم. در کتاب گذشته برخی اخبار را درباره یاجوج و ماجوج آوردیم و گفتیم که آیات قرآن کریم به ضمیمه روایات، بیانگر آنند که خروج یاجوج و ماجوج پیش از ظهور امام علیه السلام است؛ ولی در نیافتیم که خود قرآن کریم آیا ظهور در این معنی دارد یا خیر؟ اگر هم داشته باشد، امری احتمالی است و قابلیت اثبات تاریخی ندارد.^۱

در آن کتاب روایتی را از مسلم درباره این گروه آوردیم که بخشی از آن را در اینجا تکرار می‌نماییم:

... ثم يسيرون حتى ينتهوا إلى جبل الخمر، وهو جبل بيت المقدس، فيقولون: لقد قتلنا أهل الأرض، هلمّ فلنقتل من في السماء. فيرمون بنشابهم إلى السماء، فيردّ الله عليهم نشابهم مخضوبة بالدم...^۲

... پس به حرکت خود ادامه می‌دهند تا به کوه خمر در بیت المقدس می‌رسند. سپس می‌گویند: مردم روی زمین را کشتیم، بیایید اهل آسمان را نیز بکشیم. آنگاه تیرهای خود را به سوی آسمان پرتاب نمایند؛ در نتیجه خداوند آن تیرها را در حالی که آغشته بخون هستند به سوی خودشان برمی‌گرداند...

ابن ماجه به نقل از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود:

تفتح ياجوج و ماجوج، فيخرجون، كما قال الله تعالى: و هم من كلّ حدب ينسلون. فيعمّون الأرض و ينحاز منهم المسلمون، حتى تصير بقيّة المسلمين في مدائنهم و حصونهم، حتى إنهم ليمرّون بالنهر فيشربونه، حتى ما يذرون فيه شيئاً. فيمرّ آخرهم على أثرهم، فيقول قائلهم: هؤلاء أهل الأرض قد فرغنا منهم، و لنازلنّ أهل السماء. حتى أنّ أحدهم ليهزّ حربته إلى السماء فترجع مخضبة بالدم. فيقولون: قد قتلنا أهل السماء. فينماهم كذلك إذ بعث الله دواباً كنفج الجراد، فتأخذ بأعناقهم، فيموتون موت الجراد، يركب بعضهم بعضاً. فيصبح المسلمون لا يسمعون لهم حسّاً. فيقولون: من رجل يشرى نفسه و ينظر ما فعلوا؟ فينزل منهم رجل قد و طّن نفسه على أن يقتلوه، فيجدهم موتى. فيناديهم: ألا أبشروا، فقد هلك عدوّكم. فيخرج الناس و يخلّون سبيل مواشيهم. فما يكون لهم رعى إلا لحومهم، فتشكر عليها كأحسن ما شكرت من نبات أصابته قطّ.^۳

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۶۳۳ به بعد.

۲. همان.

۳. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۳.

راه یا جوج و مأجوج گشوده می شود و همان طور که خداوند فرموده است: «آنها از هر پشته ای می تازند»، در همه جای زمین حاضر می شوند و مسلمانان از آنها کناره می گیرند و به شهرها و دژهای خود می روند. یا جوج و مأجوج از نهری می گذرند و همه آن را می نوشند تا آن که خشک شود. گروهی دیگر که از آنجا می گذرند می گویند: قبلاً در اینجا آب بوده است. [پس] بر اهل زمین پیروز شده و می گویند: کار مردم زمین را تمام کردیم. حال باید با اهل آسمان بجنگیم. یکی از آنها تیری به آسمان می افکند اما خون آلود به سوی آنها برمی گردد. پس می گویند: اهل آسمان را کشتیم. در این حال خداوند جانورانی هم چون کرم را پدید می آورد که گردن آنها را می گیرند و مانند انبوهی از ملخ های مرده بر روی یکدیگر می افتند. صبحگاهان مسلمانان صدایی از آنها نمی شنوند. می گویند: چه کسی فداکاری می کند و از آنها خبری می آورد؟ مردی اظهار آمادگی می کند و [وقتی می رود] می بیند همه آنها مرده اند. پس مسلمانان را صدا می زند: بشارت باد شما را، دشمنانتان هلاک شدند. مردم از خانه هایشان خارج می شوند و راه را برای چارپایانشان باز می کنند آنها نیز از گوشت بدن کشته ها تغذیه می کنند، چنان که گویی از گیاهان تناول می کنند.

مسلم و بخاری از زینب بنت جحش روایت کرده اند:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمِهِ وَهُوَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيَلُحُّ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ. فَتَحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذِهِ. وَعَقَدَ سَفِيَانَ بِيَدِهِ عَشْرَةَ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبْثُ.^۱

پیامبر ﷺ لا اله الا الله گویان از خواب بیدار گشته و فرمود: وای بر عرب از شری که نزدیک می شود. یا جوج و مأجوج چنین یورش می آورند. آنگاه انگشتان دو دست خود را در یکدیگر فروبرد. عرض کردم: ای رسول خدا، آیا همگی هلاک می شویم در حالی که در میان ما انسان های صالحی نیز وجود دارند؟ فرمود: آری، هنگامی که پلیدی فراوان گردد.

ابوداود به سند خود از حذیفه غفاری نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

لَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ حَتَّى يَكُونَ قَبْلَهَا عَشْرُ آيَاتٍ: ... وَخُرُوجُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ.^۲
قیامت برپا نمی شود مگر آن که پیش از آن ده نشانه پدید آید: ... و [از جمله] خروج یا جوج و مأجوج.

شایسته است درباره این اخبار نکاتی را بیان نماییم:

نکته اول: از آن رو که این اخبار دلالت صریح و آشکاری بر مقصود ندارند، ناچاریم برداشتی رمزی و غیر صریح از آنها داشته باشیم. ذیلاً مواردی را که مانع فهم صریح این اخبار است می آوریم:
۱. وجود ضعف در برخی از معانی این اخبار که باعث عدم کارایی آنها در اثبات تاریخی است. به طول مثال خبری که مسلم آورده و ما آن را در تاریخ گذشته نقل نمودیم، دلالت دارد که در زمان پراکنده شدن یا جوج و مأجوج، حضرت عیسی عليه السلام در بین مسلمانان است اما سایر اخبار به این

۱. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۷۶ و البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۸، ص ۲۶۵.

۲. ابوداود، سلیمان بن اشعث، السنن؛ ج ۲، ص ۲۲۹.

مطلب نپر داخته‌اند. گویی بر این معنی (که او در آن زمان در بین مسلمانان است) دلالتی ندارند حال آن‌که وجود عیسی علیه السلام چیز کمی نیست که بتوان نسبت به آن بی‌اعتنا بود.

بر اساس روایت مسلم، نابودی یا جوج و مأجوج با دعای مسیح علیه السلام و یارانش تحقق پیدا می‌کند و نیز نابودی اجساد آنها چنین است. در حالی که سایر اخبار در این باره خاموشند و حتی خبر ابن ماجه دلالت دارد که آنها با اراده مستقیم الهی نابود می‌شوند. همان‌طور که در خبر مسلم آمده است بارانی خواهد آمد و بوی تعفن آنها را از زمین خواهد شست. این واقعه پس از نابودی اجسادشان می‌باشد. سایر روایات نسبت به این موضوع ساکتند. در خبر مسلم آمده است که پرندگان اجساد آنها را به هر کجا بخواهند می‌برند اما در خبر ابن ماجه آمده است گوسفندانی گوشت [جسد] آنها را می‌خورند و بهتر از زمانی که از گیاهان تغذیه می‌کنند، چاق می‌شوند.

۲. شماری از وقایعی که در این اخبار آمده، ظاهراً حمل بر معجزه می‌شوند اما با قانون معجزات منافات دارد از جمله:

- مرگ ناگهانی و معجزه آسای یا جوج و مأجوج امری است که در قانون معجزات شدنی نیست زیرا در روش دعوت الهی به دست آوردن پیروزی تنها از راه مبارزه و مجاهده امکان‌پذیر است. به تعبیر دیگر برای تحصیل هر آنچه که از طریق طبیعی بدست می‌آید، هر چند سخت و زمان‌بر هم باشد، از معجزه استفاده نمی‌شود و روشن است که تربیت و تأدیب یا جوج و مأجوج و یاریشه‌کن کردن آنها در صورت تأدیب نشدن، چیزی است که از راه طبیعی ممکن می‌باشد.

- گوشت خوردن گوسفندان، امری عجیب و دور از ذهن است و توجیهی در قانون معجزات ندارد.

- کارهای خود یا جوج و مأجوج، مانند آشامیدن آب دریاچه طبریه تا آن‌که تمام شود (خبر مسلم) یا نوشیدن از نهر آب تا آن‌که خشک شود (خبر ابن ماجه). معنی این خبرها هر قدر هم جمعیت آن‌ها زیاد و بدن‌هایشان تنومند و عمرشان طولانی باشد، آن‌چنان روشن نیست و بیشتر به افسانه می‌ماند.

- پرتاب تیر به آسمان برای جنگ با ساکنان آن. حماقت آنها در این کار موجب شگفتی نیست بلکه بازگشت تیرهای آغشته به خون از آسمان که گویی اهل آسمان را کشته است، باعث تعجب و شگفتی است. این موضوع گذشته از ناسازگاری اش با قانون معجزات، افسانه‌ای نامعقول است.

البته اگر این اخبار را با نگاهی رمزی و تأویلی بنگریم، بیشتر آنها به حقیقت می‌پیوندند/ در آن صورت این اشکالات، به برداشت مشهور از این احادیث وارد می‌شود و نه به معانی حقیقی آنها.

نکته دوم: برای آن‌که دریافت دقیقی از یا جوج و مأجوج (با نگاهی رمزی و تأویلی) پیدا نماییم لازم است مقدمتاً بدانیم بشریت بر اساس تقدیر کلی الهی، دو مرحله کاملاً متمایز را از لحاظ بینش اعتقادی تجربه کرده است:

الف) رویکردی که به طور کلی ارتباط جهان را با آفریننده منکر است و می‌توان آن را مادیت محض یا الحاد تام نامید.

ب) رویکردی که جهان را به وجود آفریننده‌اش ربط می‌دهد.

هر کدام از این دو رویکرد، زیر بخش هایی دارد که بسته به اختلاف سطح عقلی و تمدنی جامعه بشری، متفاوت می باشد.

می توان گفت بشریت در طول عمر خود، در نتیجه تلاش های انبیا و تعالیم انسان های صالح، در بیشتر مواقع با رویکرد دوم (با سطوح متفاوتش) زندگی نموده است.

هر چند بسیاری به فساد و انحراف گرفتار شده اند اما به هر روی دست از آفریدگار نشسته اند. قرآن کریم از زبان مشرکان قریش می فرماید: **ما نعبدهم إلاً ليقربونا إلی الله زلفی^۱** ما آنها (بت ها) را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم.

پس آنان به رغم افراط در جانب کفر، به آفریننده ایمان دارند و از همین رو در ذیل رویکرد دوم می گنجند.

در گذر تاریخ برای رویکرد اول - که زمام سرنوشت و اداره انسان را به دست خود او می دهد - نمونه قابل توجهی نمی یابیم جز در دو دوره:

دوره اول: الحاد ساده و ابتدایی که به شکل خاصی در مورد یاجوج و ماجوج نمود داشته است.

دوره دوم: الحاد پیشرفته و مادیت مدرن با انواع مختلف آن.

خطر و ضرر ملحدان نخستین، نسبت به دارندگان رویکرد دوم (الحاد پیشرفته) امر روشنی است به خصوص نسبت به ملت هایی که پیرو پیامبران بوده اند. مهم ترین این خطرات، آسیب های اجتماعی و اقتصادی و قتل و غارت هایی است که قبایل نخستین و بدوی نسبت به جوامع مؤمن روا می داشته اند.

از این روی اراده خداوند بر این قرار گرفت که با ظهور رهبری بزرگ و توانا، یعنی اسکندر ذوالقرنین، آن جبهه فتنه و الحاد به شکست کشیده شود.

مردم ستم دیده از حملات یاجوج و ماجوج به این رهبر بزرگ شکایت کردند:

قالوا یا ذالقرنین إنَّ یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خراجاً علی أن تجعل بیننا و بینهم سداً.^۲

گفتند: ای ذوالقرنین، یاجوج و ماجوج سخت در زمین فساد می کنند، آیا (ممکن است) مالی را در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی؟

این رهبر بزرگ توانست دعوت پروردگار را در زمین منتشر سازد و فعالیت های آن جماعت فاسد را بسیار محدود نماید و جامعه بشری را بر عهد سابقش که اقرار به آفریدگاری خداوند است برگرداند؛ البته ملحدینی نیز در گوشه و کنار زمین به صورت پراکنده باقی ماندند. عملکرد ذوالقرنین، دو شکل اصلی داشت:

اول: ساختن سدی از آهن و مس تا مانع از آن شود که قبایل بدوی و ملحد دست به حملات نظامی بزنند.

دوم: ساختن سدی معنوی در اجتماع مؤمنان و ایجاد و تقویت نیروی اراده در آنان بر ضد

۱. سوره الزمر (۳۹)، آیه ۴.

۲. سوره الکهف (۱۸): آیه ۹۴.

انحراف و فساد.

شاید بتوان با دریافت ژرف‌تری از قرآن کریم، آن سد را سدی معنوی انگاشت که حق و باطل را از هم جدا می‌سازد و آهن و مس هم تعبیری باشد از مایه‌های اصلی آن معنویت. ذوالقرنین کمک مالی آنها را نپذیرفت و گفت: «ما مکنی فیه ربی خیر.»^۱ «آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده، (از کمک مالی شما) بهتر است» که مراد او سلطنت و هدایت الهی هر دو بود. سدی که او ساخت، آن قدر بزرگ و با عظمت بود که می‌توانست مانع هجوم و نفوذ آن قوم شرور شود. «فما استطاعوا أن یظہروه و ما استطاعوا له نقباً.»^۲ «آنها نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.» رویکردهای الحادی همواره دنبال نشر عقاید خود و نفوذ در سدایمانی و غلبه بر نیروی اراده و اخلاص مؤمنان بوده‌اند؛ ولی سد ذوالقرنین آن قدر مستحکم بود که مانع تأثیرگذاری آنها می‌شد. به هر روی، ذوالقرنین نیز نتوانست آن ملحدان را به طور کامل از بین ببرد؛ بلکه آنان هر چند ضعیف، ولی به اندازه توان خود به صورتی تأثیرگذار در اجتماع باقی ماندند. «و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعضی و نفخ فی الصّور فجمعناهم جمعاً»^۳ «و در آن روز آنان را رها می‌کنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند و [همین که] در صور دمیده شود، همه آنها را گرد خواهیم آورد.» در برنامه الهی تقدیر بر آن نبود که آنها ریشه کن شوند تا آن‌که امکان شرکت آنها در فرآیند آزمایشی که قبلاً از آن سخن گفتیم، وجود داشته باشد. لذا تنها باید به فرو ریختن شکوه آنان با ساخته شدن سدی در روی زمین یا در دل مؤمنان، اکتفا می‌شد. به همین خاطر، این رویکرد در تاریخ باقی ماند تا پس از گذشت حدود سه هزار سال، برای بار دوم از دامان مادیت مدرن سر برآورد. البته این بار این رویکرد الحادی، بدوی نیست بلکه رویکردی پیشرفته، پیچیده و فلسفی‌نماست که شعارهای پر زرق و برقی دارد و دارای چنان نیرو و قدرت بازدارندگی است که حتی نمی‌توان به فکر ستیز با آن افتاد، چه رسد که بتوان آن را نابود کرد و این توضیح و تفسیر حدیثی است که پیشتر آورده‌ایم: «دست کسی به کشتن آنها نمی‌رسد.»

سد ذوالقرنین که اکنون خراب شده، با سطح عقلی، فرهنگی و نظامی آن دوران تناسب داشته و برای این زمان کافی نیست. «حتی إذا فتحت یا جوج و مأجوج و هم من کلّ حدب ینسلون.»^۴ «تا وقتی که یا جوج و مأجوج (راهشان) گشوده شود و آنها از هر جهتی بتازند» و مادیت مدرن، این چنین همه جاگیر و منتشر شده است.

تمدن مادی همزمان با سیطره‌اش بر کل جهان، بر ثروت سرزمین‌های اسلامی و منابع طبیعی آن نیز چنگ اندازی می‌کند.

به تعبیر روایات، در آن روزگار «آب دریاچه‌ها و رودها را می‌آشامند»؛ یعنی قدرت‌های سلطه‌گر از این منابع طبیعی به نفع خود بهره می‌برند و مانع استفاده صاحبان آنها می‌شوند. نتیجه

۱. سوره الکهف (۱۸)، آیه ۹۵.

۲. همان؛ آیه ۹۷.

۳. همان؛ آیه ۹۹.

۴. سوره الانبیاء (۲۱)، آیه ۹۶.

این کارها، فقر و قحطی در این سرزمین‌های استعمار زده است. در آن زمان کار به آنجا می‌کشد که به تعبیر روایات «برای آن مردم قحطی زده سر گاوی بسیار ارزشمندتر از یکصد دینار برای شما مردم این روزگار خواهد بود».

نسل‌های آینده خواهند گفت: «قبلا در اینجا آب بوده است.» زیرا آنها از تاریخ آگاهی دارند و می‌دانند که آنجا قبلا منطقه‌ای حاصلخیز بوده است.

اما مسلمانان مخلص به خاطر ترس از زوال ایمان خود از آنها دوری می‌جویند و از همدستی با آنان خودداری می‌ورزند.

وقتی تمدن ملحد مادی، سیطره خود را بر زمین گسترش داد، چشم طمع به آسمان می‌دوزد و می‌گوید: «کار اهل زمین را یکسره ساختیم، اکنون باید به جنگ با اهل آسمان برویم» اینک در زمان ما چنین اتفاقی افتاده است. تمدن مادی پس از آن‌که زمین را در قبضه خویش گرفته به جنگ فضایی رو آورده است. و برای این کار از نزدیکترین سیارات شروع کرده و به دنبال سایر سیارات می‌باشد. «پس تیرهایشان را به آسمان پرتاب می‌کنند و خداوند تیرهای آغشته به خون آنها را بر می‌گرداند» این امر به معنای رمزی آن، اکنون در چارچوب برنامه پرتاب ماهواره‌ها و فضاپیماها اتفاق افتاده است. شگفت این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌توانسته این پیشگویی‌های راستین را برای مردم عصر خویش جز با بیانی کنایی و تأویلی روشن نماید. معنای برگشت تیرهای آغشته به خون آن است که تلاش آنها نتیجه می‌دهد و اثر مطلوبش را بر جای می‌نهد. همان‌طور که آلت قتاله در اثر کشتن آغشته به خون می‌شود، رهاورد سفرهای فضایی نیز اکتشافات مورد نظر دانشمندان است؛ مانند آوردن خاک از کره ماه و... در روایات آمده است تیرهایی که از آسمان باز می‌گردد آغشته به خونی جوشنده و فراوان است. با توجه به این‌که تیرهای معمولی خونی می‌شود ولی دیگر از آنها خون نمی‌جوشد؛ مقصود از این موارد، بیان موفقیت سفرهای فضایی و گستره نتایج و انتشار آن در جهان می‌باشد.

هر گاه صاحبان آن تمدن، با دانش و مدنیت خویش بر این امر فائق آیند، دچار غرور و استکبار شده می‌گویند: «بر اهل زمین چیره شدیم و بر اهل آسمان برتری یافتیم» و هر تمدنی دچار غرور شود و در فرآیند آزمایش الهی شکست بخورد، ناچار باید حکم به شکست کامل آن داد. این همان قانون الهی است که در قرآن کریم از آن یاد شده است:

... تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی] ما آمد و آن را چنان دریده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم.^۱

همان‌طور که ذوالقرنین مهم‌ترین نقش را در ستیز با مادیت بدوی داشت، امام مهدی علیه السلام نیز مهم‌ترین نقش را در نبرد با مادیت مدرن ایفا خواهد کرد؛ از این رو در تعدادی از روایاتی که می‌آوریم، حضرت مهدی علیه السلام با ذوالقرنین مقایسه شده است.

مسیح علیه السلام نیز تحت فرماندهی حضرت مهدی علیه السلام مشارکت فعالی در این زمینه خواهد داشت و شاید هم چنان که از بعضی اخبار استفاده می‌شود، بتوان گفت هلاکت یاجوج و ماجوج به سعی و تلاش آن جناب مربوط می‌شود.

چگونگی مرگ آنها

برای پاسخ به این سؤال، دو احتمال را می‌توان مطرح ساخت:

۱. آنها به دلیل انتشار بیماری و اگیردار خواهند مرد. این احتمال با ظاهر روایات نیز سازگاری دارد.

مسلم روایت کرده است: خداوند کرم‌هایی بر گردن‌هایشان قرار می‌دهد. این ماجه نیز آورده است که در این حال خداوند جانورانی را هم چون کرم‌ها بر می‌انگیزد که گردن آنها را بگیرند و از مرده‌های آنان پشته بسازند.

مناسب‌تر آن است که آن کرم‌ها (= نفغ) ^۱ را همان میکروب‌ها بدانیم. در واقع این خبر، نوعی پیشگویی درباره هلاکت پیروان مادیت مدرن است که به سبب بیماری‌های و اگیردار یا جنگ‌های میکروبی و مانند آن می‌میرند.

۲. مقصود از مرگ، مرگ کفر و انحراف می‌باشد و نه مرگ طبیعی. بزرگترین مأموریتی که حضرت مهدی و مسیح علیه السلام به آن اقدام می‌ورزند، همین مأموریت است. اگر کفر، قاتل ایمان است و بدتر از مرگ بدن هاست «و الفتنة أكبر من القتل» ^۲ پس ایمان هم قاتل کفر است که برترین شکل حیات می‌باشد.

بدین ترتیب تفسیر اخبار گذشته که مرگ همه آنها به سرعت و در فاصله زمانی بسیار نزدیک روی می‌دهد، روشن می‌گردد. این بر طبق احتمال دوم، نتیجه و حاصل تلاش‌های بسیاری است که به سبب عدالت ورزی و تربیت بشر جهت سیطره بر جهان صورت گرفته است و این دلیل بر موفقیت حتمی و سریع آن تلاش‌ها در روز موعود است.

دستاوردهای صنعتی و علمی بر جای مانده از آن تمدن الحادی و مادی، بسیار عظیم است و همین، تأثیر زیادی در پشتیبانی از دولت عدل جهانی و تثبیت ریشه‌های تربیت صحیح در جامعه بشری خواهد داشت.

ولی موضع‌گیری حضرت مهدی و مسیح علیه السلام با موضع‌گیری ذوالقرنین تفاوت خواهد داشت. ذوالقرنین سدی ساخت اما طبق برنامه کلی الهی آن اقوام منحرف در آن سوی سد زندگی کردند و نابود نشدند اما حضرت مهدی علیه السلام به دنبال ریشه کن نمودن هرگونه انحراف و کفر و گمراهی خواهد بود تا آن‌که زمین را از عدل و داد لبریز سازد همان‌طور که از جور و ستم آکنده شده است.

نکته سوم: تفاوت یاجوج و ماجوج و دجال: چگونه می‌توانیم یاجوج و ماجوج را به تمدن

۱. نفغ، کرم‌های کوچکی است که در شتر یافت می‌شود و عرب هر چیز حقیر و پست را نفغ می‌نامد.

ر. ک: اقرب الموارد، ذیل ماده نفغ.

۲. سوره البقرة (۲)، آیه ۲۱۷.

مادی تفسیر نماییم در حالی که دجال را نیز این‌گونه تفسیر کرده‌ایم؟ با توجه به آن‌که تعدد اسامی، دلیل بر تعدد حقایق آنها می‌باشد، آیا درست است که هر دو را به یک معنی بدانیم؟ می‌توان به این پرسش، جواب‌هایی داد که هر کدام به تنهایی پاسخی کامل است:

۱) مفهوم دجال، ناظر به تمامیت تمدن مادی است و شامل مجموعه این تمدن می‌باشد. اما مفهوم یاجوج و ماجوج، این تمدن را به دو بخش متمایز تقسیم می‌نماید.

۲) دجال نماد مادیت مدرن است و لذا قبل از اسلام، اثری از آن نمی‌بینیم؛ اما مفهوم یاجوج و ماجوج، سمبل مادیت در طول تاریخ است. از این رو موجودیتی کهن و جدید دارد. در واقع دجال، همان مفهوم یاجوج و ماجوج جدید و مدرن است.

۳) یاجوج و ماجوج یعنی وجود اصیل دو تمدن مادی؛ اما دجال کاملاً به این معنی نیست بلکه اگر به این تمدن از زاویه تأثیر پذیری مسلمانان از آن نگریسته شود، نام دجال می‌گیرد. در نتیجه دجال عبارتست از کارگزاران و مزدوران آن تمدن در سرزمین‌های اسلامی. آنها با داشتن قدرت سیاسی و با کاشتن بذر شبهه در اذهان مسلمانان می‌کوشند تا آنها را از دین خویش جدا ساخته و از راه پروردگار دور سازند.

مؤید این سخن که دجال در اصل مسلمانی است که بعداً به دامن کفر و انحراف می‌غلتد و مردم را به همان سو دعوت می‌نماید و برای اثبات اندیشه‌های خود، آنها را فریب داده و با به‌کارگیری مفاهیم تحریف شده اسلامی سعی دارد به منافع شخصی و نتایج باطلی برسد، حدیثی است که ابو داوود از پیامبر ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود:

من سمع الدجال فلینأ عنه. فوالله إن الرجل لياتيه و هو يحسب أنه مؤمن، فیتبعه ممّا یبعث به من الشبهات.^۱

هر که صدای دجال را شنید از او دور شود. به خدا سوگند هر کس به نزدش رود گمان می‌کند او مؤمن است در نتیجه فریبش را خورده و از شبهه‌های او پیروی می‌نماید.

البته پاسخهای دیگری نیز وجود دارد که نیازی به آوردن همه آنها نیست.

۴. از آنچه درباره یاجوج و ماجوج گفته شد نتیجه می‌گیریم که عبور آنها از سد و پراکنده شدنشان در زمین، پیش از واقعه ظهور است و آنگاه که حضرت مهدی علیه السلام ظهور فرماید و عیسی علیه السلام هم از آسمان فرود آید تمامی آنها هلاک گردند.

البته برخی اخبار پراکنده شدن آن اقوام را پس از ظهور می‌دانند، از جمله حدیثی که حاکم از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و در آن سخن از نزول مسیح و حکمرانی مسلمانان و کشتار یهودیان توسط آنان به میان آمده و در ادامه می‌فرماید:

مسلمانان پیروز می‌شوند، صلیب‌ها را می‌شکنند، خوک‌ها را می‌کشند و قانون جزیه را اجرا می‌نمایند. در این حال است که خداوند یاجوج و ماجوج را پدیدار خواهد ساخت...^۲

هر گاه مواردی هم‌چون: شکستن صلیب و... را تعبیر دیگری از برپایی دولت عدل جهانی

۱. ابوداود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۳۱.

۲. الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۹۱.

حضرت مهدی علیه السلام بدانیم، از این حدیث استفاده می‌شود که خروج یاجوج و ماجوج پس از تأسیس این دولت است.

در حدیث دیگری که مسلم نقل کرده، پس از یادآوری نزول مسیح علیه السلام آمده است:
 فبینما هو كذلك، إذ أوحى الله إلى عيسى أنى قد أخرجت عبداً لى لا يدان لأحد بقاتلهم،
 فحرّز عبادى إلى الطّور و يبعث الله ياجوج و ماجوج، و هم من كلّ حدب ينسلون.^۱
 در آن حال، خداوند به عیسی وحی می‌کند که بندگانی را پدید آورده‌ام که دست کسی به
 کشتن آن‌ها نمی‌رسد، پس بندگانم را به کوه ببر و خداوند یاجوج و ماجوج را برمی‌انگیزد که
 از هر سو پراکنده می‌شوند.

هرگاه اثبات نماییم که نزول مسیح علیه السلام پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و نیز پراکنده شدن
 یاجوج و ماجوج بعد از نزول مسیح علیه السلام می‌باشد - همان‌طور که خبر فوق آن را تأیید می‌کند - در این
 صورت پراکنده شدن آنها پس از ظهور حضرت خواهد بود.
 از دو زاویه می‌توان به این‌گونه روایات اشکالاتی وارد ساخت:

الف) دسته‌ای از اخبار، با این‌گونه اخبار در تعارض می‌باشد و از آنها استفاده می‌شود که یاجوج
 و ماجوج پیش از ظهور خواهند آمد. بهترین دلیل آنست که در آن اخبار آمده مسلمانان از پیروزی
 یاجوج و ماجوج به هراس می‌افتند این بدان معنی است که مسلمانان از آنها در خوف هستند و از
 مبارزه با آنها ناتوانند و این ترس تنها می‌تواند در دوره قبل از ظهور معنا داشته باشد زیرا پس از
 واقعه ظهور دیگر ترس جایی ندارد چون در آن زمان پیروزی قطعی است و امنیت استقرار یافته
 است. خداوند می‌فرماید:

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین
 من قبلهم و لیمکننّ لهم دینهم الذی یرتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم أمناً یعبدوننی
 لایشرکون بی شیئاً.^۲

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً
 آنان را در این زمین جانشین (خود) قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند
 جانشین (خود) قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و
 بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.

پس در این صورت پراکنده شدن یاجوج و ماجوج که اسباب نگرانی و هراس مسلمانان
 می‌شود، پیش از ظهور که مسلمانان نیروی قابل توجهی ندارند، اتفاق می‌افتد.

اشکال: از این اخبار بر می‌آید که به رغم وجود مسیح علیه السلام در میان مسلمانان، آنها در نگرانی و
 ترس به سر می‌برند و او مأمور است تا از آنها در برابر تجاوزات یاجوج و ماجوج دفاع نماید. در
 نتیجه اگر نزول مسیح پس از ظهور باشد - همان‌طور که گذشت - در این صورت حمله یاجوج و
 ماجوج نیز پس از ظهور خواهد بود.

۱. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۱۹۷.

۲. سوره النور (۲۴)، آیه ۵۵.

پاسخ: از این روایت استفاده می‌شود که عیسی بن مریم علیه السلام پیش از ظهور نزول می‌کند یعنی در زمانی که مسلمانان دچار نابسامانی و ضعف هستند و فتنه‌ها در بین آنها بیداد می‌کند. این نظریه را در بخش دوم همین کتاب مورد مناقشه قرار خواهیم داد و اینک به همین اندازه بسنده می‌کنیم که اخباری وجود دارد که نزول مسیح علیه السلام را پس از ظهور می‌داند.

در این صورت به ناچار باید پراکنده شدن یا جوج و مأجوج را پیش از زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نزول مسیح علیه السلام بدانیم و دست از دلالت این خبر به همین مقدار می‌کشیم و این مطابق با یکی از احتمالاتی است که کمی پیش با آن آشنا شدیم.

ب) وجود تعارض‌های دیگر: به زودی روایاتی را در مورد حوادث پس از ظهور خواهیم آورد که هیچ‌کدام اشاره‌ای به موضوع یا جوج و مأجوج ندارند. و از آن جهت که از رهگذر قرآن کریم و سنت دانسته‌ایم که آنها ناچار روزی پراکنده خواهند شد، پس حتماً آن زمان، قبل از واقعه ظهور است و در نتیجه باید از تمامی روایاتی که پراکنده شدن آنها را پس از نزول مسیح علیه السلام می‌داند، صرف نظر کرد.

لازم به یادآوری است هیچ تعارضی بین اخبار یا جوج و مأجوج و بین روایاتی که بیانگر حوادث پس از ظهور می‌باشد، وجود ندارد. بر طبق دیدگاه ما همه آن عجایبی که برای آنها نقل شده منتفی است. در واقع این دو طایفه، نماد جهان مادی هستند و حضرت مهدی علیه السلام هم طبق روایات بر کل جهان سیطره پیدا خواهد کرد.

مطابق دیدگاه ما حضرت مهدی علیه السلام در ابتدای ظهور شریفش، به دنبال نابودی یا جوج و مأجوج و یا تمدن مادی پیش از ظهور خواهد بود و این مفهوم در اخبار وقایع پس از ظهور نیامده است. این یعنی تغییر عنوان در این اخبار و عدم اشاره به نام یا جوج و مأجوج. و این به معنی وجود اشکال در دیدگاه ما نیست.

۳. سفیانی

از جمله نشانه‌های اجتماعی ظهور که منابع امامیه بر آن تأکید فراوان دارند، شورش سفیانی است؛ ولی روایات اهل سنت - بر خلاف دجال - تا حدود زیادی آن را وانهاده‌اند. سفیانی نماد حرکتی انحرافی با گستره نفوذ فراوان در میان جامعه مسلمین می‌باشد. آنچه برای ما در این کتاب اهمیت دارد آنست که به موضوع سفیانی به عنوان مسئله‌ای که پیش از ظهور، واقع می‌شود بنگریم، به نحوی که واقعه ظهور رخ می‌دهد اما سفیانی هم چنان دنبال کار خویش است و به دعوت خود ادامه می‌دهد، (همان‌طور که ظاهر روایات هم آن را تأیید می‌نمایند). اینک پیرامون چند محور به این بحث می‌پردازیم:

محور اول: نقل روایاتی درباره سفیانی

شیخ صدوق از ابو منصور بجلي نقل کرده است که وی نام سفیانی را از امام صادق علیه السلام پرسید. آن حضرت در پاسخ فرمود:

و ما تصنع باسمه؟ إذا ملک کور الشام الخمس: دمشق و حمص و فلسطین و الأردن و قنسرین، فتوقعوا الفرج. قلت: یملک تسعة أشهر؟ قال: لا، ولکن یملک ثمانية أشهر لا

یزید یوماً.^۱

با نام او چه کار داری؟ هرگاه او بر مناطق پنجگانه شام: دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین حکومت پیدا کرد، منتظر فرج باشید. پرسید: آیا دوره حکومت او نه ماه است؟ فرمود: خیر، بلکه هشت ماه است و نه یک روز بیشتر.

نعمانی از امام محمد باقر علیه السلام حدیث طولانی آورده است که در بخشی از آن می‌فرماید:
لا بدّ لبنی فلان من أن یملکوا فإذا ملکوا ثمّ اختلفوا تفرّق ملکهم أو تشتت أمرهم. حتی یخرج علیهم الخراسانیّ و السّفیانیّ. هذا من المشرق و هذا من المغرب. یستبقان إلی الکوفة کفرسی رهان. هذا من هنا و هذا من هنا. حتی یكون هلاک بنی فلان علی أیدیهم. أما أنّهم لا یبقون منهم أحداً. ثمّ قال: خروج السّفیانیّ و الیمانیّ و الخراسانیّ فی سنة واحدة، فی شهر واحد، کنظام الخرز، یتبع بعضه بعضاً...^۲

ناگزیر فرزندان فلانی به حکومت خواهند رسید. هرگاه چنین شد و سپس اختلاف کردند، سلطه آنها از هم خواهد پاشید تا آن‌که خراسانی و سفیانی بر آنها خروج خواهند کرد یکی از مشرق و دیگری از مغرب، هر دو مانند اسب مسابقه به سوی کوفه می‌شتابند، یکی از این طرف، یکی از آن طرف؛ تا آن‌که به دست آنها فرزندان فلانی به هلاکت می‌رسند. سپس فرمود: خروج سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه است، هم‌چون دانه‌های تسبیح که یکی پس از دیگری می‌آید.

نعمانی به سند خود از حارث و او هم از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود:
و إذا کان ذلک، خرج السّفیانیّ فیملک قدر حمل امرأة، تسعة أشهر. یخرج بالشّام، فینقاد له أهل الشّام إلا طوائف من المقیمین علی الحقّ، یعصمهم الله من الخروج معه. و یأتی المدینة بجیش جرّار، حتی إذا إنتهی إلی بیداء المدینة خسف الله به. و ذلک قول الله عزّوجلّ فی کتابه: و لو تری إذ فزعوا فلا فوت و أخذوا من مکان قریب.^۳

هرگاه چنین شد، سفیانی خروج می‌کند و به قدر مدت بارداری زنی، یعنی نه ماه حکومت می‌کند. در شام سر به شورش برمی‌دارد و همه مردم آنجا، غیر از پیروان حق که خداوند آنها را حفظ می‌نماید، به او ملحق می‌شوند. سپس با لشکری انبوه به مدینه می‌آید و وقتی که آن لشکر به منطقه پیدا می‌رسد، خداوند آنها را در زمین فرو می‌برد. و این [مصدق] سخن خداوند در قرآن کریم است که: «ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند.»

نیز نعمانی به سندش از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود:
السّفیانیّ أحمر أصرّ أزرق، لم یعبد الله قطّ، و لم یر مکّة و لا المدینة قطّ. یقول: یاربّ ثاری و النّار، یاربّ ثاری و النّار.^۴

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۳۵.

۳. همان؛ ص ۱۶۳.

۴. همان؛ ص ۱۶۴.

سفیانی فردی است سرخ روی، سرخ موی و چشم آبی که هرگز خدا را عبادت نکرده و مکه و مدینه را ندیده است. او چنین می گوید: پروردگار من! انتقام! آنگاه آتش! پروردگار من! انتقام! آنگاه آتش!

شیخ طوسی از بشر بن غالب نقل کرده است که حضرت فرمود:

يقبل السفیانی من بلاد الروم منتصراً، فی عنقه صلیب.^۱

سفیانی از روم پیروزمندانه خواهد آمد در حالی که صلیبی به گردن دارد.

نیز همو از امام صادق علیه السلام حدیثی آورده که فرمود:

كأنی بالسفیانی - أو لصاحب السفیانی - قد طرح رحله فی رحبتکم بالكوفة، فسنادی منادیه: من جاء برأس شیعة علی، فله ألف درهم. فیثب الجار علی جاره، و یقول: هذا منهم. فیضرب عنقه و يأخذ ألف درهم.^۲

گویا سفیانی - یا همکار سفیانی - را می بینم که اردوگاه خود را در کوفه برپا کرده است و منادی اش ندا می دهد: هر که سر شیعه ای را بیاورد، هزار درهم پاداش خواهد گرفت. پس همسایه بر همسایه اش حمله برده و خواهد گفت: این از آنها (شیعیان) است، پس گردنش را می زند و هزار درهم جایزه می گیرد.

شاید مهم ترین روایاتی که شورش سفیانی و جنگ های او را بیان کرده است، دو روایت زیر باشد:

الف) شیخ طوسی از قول عمار یاسر آورده است:

إن دولة أهل بیت نبیکم فی آخر الزمان و لها إمارات... و یظهر ثلاثة نفر بالشام کلهم یطلب الملك: رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بیت أبی سفیان، یخرج من کلب، و یحضر الناس بدمشق، و یخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا فتلک إمارة السفیانی و یخرج قبل ذلک من یدعو لآل محمّد، و تنزل التریک الحیره. و تنزل الروم فلسطین. و یسبق عبد الله عبد الله حتی یتلقى جنودهما بقرقیسیا علی النهر و یکون قتال عظیم. و یسیر صاحب المغرب فیقتل الرجال و یسبى النساء. ثم یرجع فی قیس حتی ینزل الجزیره السفیانی. فیسبق الیمانی، و یحوز السفیانی ما جمعوا. ثم یسیر إلى الکوفة فیقتل أعوان آل محمّد و یقتل رجلاً من مسمیهم. ثم یرجع المهدی علی لوائه شعیب بن صالح. و إذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها علی ابن أبی سفیان، فالحقوا بمکة. فعند ذلک تقتل النفس الزکیة، و أخوه بمکة ضیعة. فینادی من السماء: أيها الناس، أمیرکم فلان. و ذلک هو المهدی الذی یملا الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^۳

دولت اهل بیت پیامبر شما در آخر الزمان برپا می شود و آن نشانه هایی دارد... تا آنجا که می گوید: سه نفر در شام به پا خواهند خواست و هر سه خواهان حکومتند: یکی از آنها سیاه و

۱. الطوسی، محمّد بن الحسن، همان؛ ص ۲۷۸.

۲. همان؛ ص ۲۷۳.

۳. همان؛ ص ۲۷۸.

سفید و دیگری سرخ و سفید است و سومی هم از تبار ابوسفیان می‌باشد. او از قبیله کلب (که محلی است واقع در بین صیدا و بیروت) خروج می‌نماید و مردم را در دمشق فرامی‌خواند. غربی‌ها به مصر یورش می‌برند. ورود آنها به مصر نشانه آمدن سفیانی است. پیش از این، کسی قیام می‌کند که مردم را دعوت به پیروی از آل پیامبر می‌نماید. ترک‌ها در حیره و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند. در آن هنگام عبدالله (دجال) قیام می‌کند و در نهر قرقیسیا (محلی در کنار رود فرات) به لشکر ترک و روم می‌رسد و جنگ سختی در می‌گیرد و پادشاه مغرب همه جا را زیر پا می‌گذارد. مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند آنگاه به قیس (منطقه‌ای در غرب رود نیل) بر می‌گردد. سفیانی در جزیره (محلی بین فرات و دجله) فرود می‌آید. و شخصی یمنی نیز خروج می‌کند. هر چه را شخص یمنی و سلطان مغرب به غنیمت برده‌اند، سفیانی از آنها می‌گیرد و سپس به کوفه می‌رود و یاوران آل پیامبر را به قتل می‌رساند و مردی از ناموران آنها را می‌کشد. در آن هنگام، مهدی قیام می‌کند. فرمانده لشکر او سردی به نام شعیب بن صالح است. وقتی دیدند مردم شام با پسر ابوسفیان بیعت کردند، همه با او به مکه می‌روند در آن وقت نفس زکیه به قتل می‌رسد. برادر وی نیز در مکه است ولی به او دسترسی پیدا نمی‌کنند. آنگاه صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: ای مردم! امیر شما فلانی است و او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد همان‌طور که از جور و ستم آکنده شده باشد.

ب) نعمانی به سند خود از جابر جعفی و او نیز از امام محمد باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی روایت کرده است که فرمود:

یختلفون عند ذلك على ثلاث رايات، راية الأصبه و راية الأبقع و راية السّفيانيّ. فيلتقي السّفيانيّ بأبقع فيقتلون. فيقتله السّفيانيّ و من تبعه، و يقتل الأصبه. ثمّ لا يكون له همّة إلاّ الإقبال نحو العراق. و يمرّ جيشه بقرقيسيا، فيقتلون بها، فيقتل بها من الجبّارين مائة ألف. و يبعث السّفيانيّ جيشاً إلى الكوفة، و عدّتهم سبعون ألفاً، فيصيبون أهل الكوفة قتلاً و صلباً و سبياً. فبينما هم كذلك، إذا أقبلت رايات من خراسان، و تطوى المنازل طياً حثيثاً، و معهم نفر من أصحاب القائم. ثمّ يخرج من موالى أهل الكوفة فى ضعفاء، فيقتله امير جيش السّفيانيّ بين الحيرة و الكوفة. و يبعث السّفيانيّ بعثاً إلى المدينة، فينفر المهديّ عليه السلام منها إلى مكّة. فيبلغ أمير جيش السّفيانيّ أنّ المهديّ قد خرج إلى مكّة. فيبعث جيشاً على أثره، فلا يدركه حتّى يدخل مكّة خائفاً يترقب على سنّة موسى بن عمران. و ينزل أمير جيش السّفيانيّ البيداء، فينادى منادٍ من السماء: يا بیداء أبیدی القوم، فيخسف بهم، فلا يفلت منهم إلاّ ثلاثة نفر...^۱

در این هنگام سه گروه پرچمدار - که با هم اختلاف دارند - بیرون خواهند آمد: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع برخورد نموده و پیکار می‌نماید. او ابقع و

یارانش را می‌کشد و اصبهب را نیز به قتل می‌رساند. آنگاه آهنگ عراق می‌کند. سپاه او از قرقیسیا می‌گذرد در آنجا اقدام به جنگ کرده و از ستمکاران صد هزار نفر را می‌کشد و لشکری به سوی کوفه می‌فرستد که تعداد آنان هفتاد هزار نفرند. آنها برای اهل کوفه کشتار و اسارت را همراه خواهد برد. در این هنگام است که پرچم‌هایی از سوی خراسان بیرون می‌آید و منازل را به سرعت طی خواهد کرد. عده‌ای از اصحاب قائم همراهشان هستند. آنگاه مردی از موالیان کوفه با جمعی از بینوایان آن شهر خروج خواهد نمود و فرمانده سپاه سفیانی او را بین حیره و کوفه خواهد کشت. سفیانی گروهی را به مدینه می‌فرستد و در پی آن، مهدی علیه السلام به سوی مکه می‌رود. خبر به فرمانده لشکر سفیانی می‌رسد. او لشکری را به تعقیب حضرت می‌فرستد ولی به او نمی‌رسند؛ تا آن‌که حضرت ترسان و منتظر، به سنت موسی بن عمران، وارد مکه می‌شود. فرمانده سپاه سفیانی به بیدا می‌رسد. در این هنگام ندا کننده‌ای از آسمان ندا می‌دهد: «ای بیدا، این قوم را نابود کن.» پس زمین آنان را در خود می‌گیرد و جز سه تن کسی از آنان باقی نمی‌ماند.

این حدیث در ادامه به شرح حوادث ظهور می‌پردازد که آن را در بخش دوم همین کتاب خواهیم آورد.

محور دوم: بررسی صلاحیت این اخبار برای اثبات تاریخی.

در این اخبار نقاط ضعفی وجود دارد که در زیر می‌آید:

۱- خبری که شیخ طوسی از عمار بن یاسر روایت کرده، سخن شخص معصوم نیست. هر چند عمار از زلال دانش آن بزرگواران سیراب گشته است ولی به هر روی، معصوم نیست؛ زیرا در آغاز سخن می‌گوید: دولت اهل بیت پیامبر شما... در واقع گوینده خودش را از معصومین علیهم السلام به حساب نیاورده است. پس گوینده این سخن نمی‌تواند معصوم باشد. بدین ترتیب خبر فوق شایستگی اثبات تاریخی را ندارد و صحتش متوقف به قرائن، یا اشتراک نقل آن با اخبار دیگر و یا تحقق آن خبر در عالم خارج می‌باشد.

این اشکال در مورد خبری که شیخ از بشر بن غالب روایت کرده نیز وارد است؛ زیرا ظاهراً گوینده خبر خود بشر بن غالب است، لذا شایستگی اثبات تاریخی را ندارد.

۲- خبر عمار، ترتیب زمانی ندارد و حوادث آن از نظر زمانی پس و پیش است. در خبر او، منظور از آمدن ترک‌ها به حیره، تسلط عثمانی‌ها بر عراق و مراد از آمدن روم به فلسطین نیز جنگ‌های صلیبی می‌باشد و صاحب مغرب - ترجیحاً - ابو عبدالله شیعی است. با مراجعه به متون تاریخی معلوم می‌شود که وقایع بیان شده در این حدیث، برعکس واقعیت تاریخی اش روایت شده است. وقتی بیان حوادث گذشته در این حدیث اینچنین درهم و آشفته باشد، چه بسا اخبار وقایع پس از ظهور نیز چنین باشد.

۳- بین مضامین این خبرها نوعی درهم ریختگی و عدم انسجام وجود دارد؛ مانند:

الف) در خبری آمده است که مدت حکومت سفیانی نه ماه است اما خبر دیگری به صراحت آن را رد کرده و مدت حکومت او را هشت ماه می‌داند.

ب) درباره زمان خروج سفیانی در برخی اخبار آمده است نابودی دولت بنی فلان (که ظاهراً مقصود آن بنی عباس است) به دست او می‌باشد که در این صورت باید گفت شورش سفیانی در گذشته‌های دور به وجود آمده و به پایان رسیده است.^۱ در حالی که در سایر اخبار موضوع سفیانی با مسئله فرو رفتن لشکریان در بیدا مرتبط است و نیز حضرت مهدی علیه السلام او را خواهد کشت. معنای این سخن آن است که حرکت سفیانی تا کنون اتفاق نیفتاده است.

ج) در بعضی اخبار آمده که سفیانی مسیحی است و برگردنش صلیبی آویزان است. اما در برخی دیگر از او به عنوان مسلمانی یاد شده است که همتش را صرف ریشه کن ساختن شیعیان امام علی علیه السلام می‌نماید و معمولاً یک مسیحی چنین اهمیتی ندارد.

د) ناهمخوانی اخبار در نام بردن از فرماندهان موجود در پیش از ظهور. به طور مثال در برخی اخبار جز اسم سفیانی نیامده، یا در برخی تنها نام خراسانی و سفیانی آمده است. در روایات دیگر به اسم چند فرمانده برخورد می‌کنیم: ابقع، اصبه، سفیانی و یمانی. از موارد دیگر ناهماهنگی اخبار در مورد شهر کوفه می‌باشد. در برخی آمده که سفیانی به آن شهر مسلط شده و در آنجا مستقر می‌گردد اما در بعضی دیگر آمده که خراسانی آنجا را به تصرف خود در می‌آورد.

برخی اخبار، خاستگاه قیام سفیانی را دمشق معرفی می‌نماید در حالی که خبری دیگر می‌گوید سفیانی از روم خواهد آمد.

البته عدم انسجام بین اخبار با اندکی تأمل و بررسی قابل حل است و پس از این به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

محور سوم: تلاش برای فهم صریح و غیر تأویلی رویدادهایی که این اخبار درباره آنها سخن گفته‌اند:

محل قیام سفیانی شام است و نه روم؛ ولی درباره خبری که خاستگاه قیام او را روم معرفی کرده است، بعداً در آنجا که از ارتباط سفیانی و دجال سخن می‌گوییم بحث خواهیم کرد.

دمشق در آینده، صحنه جنگ‌های مسلحانه داخلی بین گروه‌های سه گانه‌ای خواهد بود که همگی از راه حق منحرفند و هر کدام حکومت را برای خود می‌خواهند. در روایات از عقاید آنها به روشنی یاد نشده است. شاید بتوان گفت اختلاف رنگ آنها، حاکی از اختلاف موجود در بین آنها است.

اولی: ابقع؛ دومی: اصبه؛ و سومی: سرخ زرد آبی که همان سفیانی است و در این درگیری، پیروزی از آن اوست. وی بر شام تسلط پیدا می‌کند و همه مردم شام، جز عده اندکی از مؤمنان مخلص که در روایات از آنها به اولیا و ابدال یاد شده، از او پیروی خواهند کرد. سفیانی بر پنج منطقه سیطره پیدا می‌کند: دمشق، حمص، فلسطین، اردن و قنسرین^۲ هنگامی که حکومتش تثبیت شد به طمع می‌افتد تا عراق را نیز به اشغال نظامی خود در آورد؛ در نتیجه با سپاهی روانه آنجا می‌شود. در

۱. این خبر را قبلاً به طور مبسوط مورد نقد قرار داده‌ایم؛ ر.ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۶۲۴.

۲. قنسرین منطقه‌ای است نزدیک شهر حلب که در روزگار صدر اسلام یکی از پادگان‌های نظامی شام بوده است. ر.ک: تاج العروس، ج ۳، ص ۵۰۸؛ ماده قنسر.

بین راه بانیرهایی که حاکمان عراق برای مقابله با او فرستاده‌اند درگیر می‌شود و در منطقه قرقیسیا^۱ نبردی سهمگین در می‌گیرد و از هر دو سپاه گمراه، نزدیک به یکصد هزار نفر کشته می‌شوند. در روایات از این دو سپاه، به «فاسقان منحرف» تعبیر شده است. در پی این درگیری، منطقه از شر خطرناکترین فرماندهان نظامی که احتمال می‌رود در هنگام ظهور در برابر امام علیه السلام جنبه‌گیری نمایند، رهایی می‌یابد. به هر حال پس از این نبرد، سفیانی پیروزمندانه وارد عراق می‌شود و در منطقه جزیره^۲ به نبرد با یمانی رو می‌آورد و پیروز می‌شود. سپس به کوفه می‌رود و در کشتار و به اسارت در آوردن مردم آن جا، سنگ تمام می‌گذارد و شیعیان و گروهی از خاندان رسول صلی الله علیه و آله را می‌کشد. همان‌طور که قبلاً در حدیثی آوردیم، او فرستاده‌ای را به میان مردم می‌فرستد که ندا دهد: هر کس سر یکی از شیعیان علی علیه السلام را بیاورد، هزار درهم جایزه می‌گیرد. در نتیجه همسایه به همسایه‌اش حمله می‌برد و می‌گوید: این از شیعیان است. پس گردنش را می‌زند و سر او را به نیروهای سفیانی تحویل می‌دهد و هزار درهم جایزه می‌گیرد.

ضمناً شورشی محدود در کوفه روی خواهد داد ولی سرانجام آن جز شکست نخواهد بود. سفیانی رهبر آن قیام را در بین حیره و کوفه دستگیر کرده و خواهد کشت. در برخی اخبار آمده است خون‌های فراوانی بین حیره و کوفه بر زمین می‌ریزد که اشاره به همین واقعه دارد. معلوم می‌شود که فرمانده این نهضت در آنجا دارای پایگاه مهمی است، به طوری که سفیانی نمی‌تواند به سادگی آنجا را تصرف نماید.

او پس از تحکیم پایه‌های قدرتش در عراق، طمع می‌کند به سرزمین‌های مقدس حجاز نیز یورش برد. به این منظور لشکر عظیمی را برای تصرف مدینه گسیل می‌دارد. در بیشتر روایات آمده است خود سفیانی همراه این لشکر نیست. حضرت مهدی علیه السلام پس از آگاهی از این موضوع به مکه می‌رود. این خبر را جاسوسان سفیانی به او اطلاع می‌دهند. او نیرویی را فراهم آورده، برای کشتن امام و یارانش راهی مکه می‌نماید. از ظاهر اخبار چنین پیداست که نیروهایی که به مکه رهسپار می‌شوند بخشی از نیروهایی هستند که به مدینه اعزام شده‌اند.

به نص قرآن کریم، مکه حرم امن الهی است و امام مهدی علیه السلام که ذخیره خداوند برای روز موعود و مایه هدایت جهانیان است، نه تنها کشته نخواهد شد بلکه مشمول حمایت‌های الهی نیز خواهد گردید. از این رو به اعجاز الهی آن نیروی نظامی در منطقه بیدا در زمین فرو رفته، نابود خواهد شد و جز دو یا سه نفر از آنها که خبر حادثه را به مردم می‌رسانند، کسی باقی نخواهد ماند. البته در اینجا کار سفیانی به پایان نمی‌رسد بلکه حکومتش که به گستردگی سرزمین‌های سوریه، عراق، اردن، فلسطین و منطقه وسیعی از شبه جزیره عربستان است، تا مدت کمی پس از فرو رفتن سپاهیان در سرزمین بیدا برقرار خواهد ماند و حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور به همراه یارانش به عراق رفته، با او خواهد جنگید و به هلاکتش خواهد رسانید.

در اینجا تنها اخباری را آورده‌ایم که خبری معارض و مخالف با آن وجود نداشته باشد. تنها دو

۱. منطقه‌ای است در سوریه کنونی، نزدیک مرز عراق.

۲. سرزمینی است در عراق، بین دجله و فرات.

خبر هست که قابل مناقشه می‌باشد؛ یکی خبر عمار بن یاسر و دیگری خبر بشر بن غالب که هیچ‌کدام معصوم نیستند. اینک برخی اشکالات را طرح کرده، به نقد آنها می‌پردازیم:

اشکال اول: نوع تحرکات نظامی سفیانی که در اخبار آمده، به شیوه جنگ‌های قدیمی - مثلاً در دوره عباسیان - است که در آن دوره قوانین بین‌المللی و مرزهای تعریف شده بین کشورها وجود نداشته است. در حالی که پس از پیدایی تمدن جدید بشری و ایجاد نهادهای بین‌المللی، دیگر نمی‌توان شاهد چنین لشکرکشی‌هایی بود.

برای پاسخ به این اشکال تنها به دو جواب بسنده می‌نماییم:

الف) ارزش نهادن به قانون و به دنبال آن به رسمیت شناختن سازمان ملل و نیز مرزهای جغرافیایی، همگی برخاسته از منافع دولت‌هاست و نه چیزی بیشتر از آن؛ زیرا هر گاه فرد یا دولتی اندکی از منفعت خود چشم‌پوشی کند، دیگران هم متقابلاً ممکن است چنین کنند، در نتیجه منافع افراد یا دولت‌ها خیلی بهتر حفظ می‌شود.

ولی هنگامی که فرد یا دولتی بتواند بر دیگران تسلط پیدا کند و هیچ‌گونه امتیازی به آنها ندهد و از منفعت خویش اندکی هم چشم‌پوشی نکند در این صورت او و قانون، روبروی هم قرار گرفته، یکدیگر را نقض می‌نمایند. از این روست که نه قوانین جهانی و نه سازمان ملل و نه دیوان بین‌المللی داور، هیچ‌یک مانع تجاوز و دست‌اندازی دولت‌های زورگو بر ملت‌های ضعیف نخواهد بود و این چیزی است که امروزه شاهد آن هستیم و شورش سفیانی بالاتر از این تجاوزات و اشغالگری‌ها نیست.

ب) ممکن است حرکت سفیانی در چارچوبی قانونی، هم‌چون قراردادی بین‌المللی یا عضویت در اتحادیه و یا سازمانی بین‌المللی باشد. بدین ترتیب این اشکال که ظاهر اخبار بیانگر آنست که در هنگام ورود سفیانی به حجاز هیچ مقاومتی علیه ارتش او صورت نمی‌گیرد رفع می‌شود؛ زیرا این رویداد می‌تواند نتیجه توافقاتی بین سفیانی و حاکم حجاز و یا دست‌کم ضعف و سستی آن حاکم در برابر ارتش اشغالگر سفیانی باشد.

اشکال دوم: از ظاهر برخی اخبار که پیش از این آوردیم معلوم می‌شود حضرت مهدی علیه السلام قبل از ظهور شریفش برای سفیانی شناخته شده است و روشن است که هدف اصلی سفیانی در اعزام نیرو به حجاز، کشتن امام علیه السلام می‌باشد. از آن روست که ایشان به سنت موسی بن عمران علیه السلام در زمان فرار به مدین، هراسان از مدینه به مکه می‌گریزد و فرود رفتن لشکر سفیانی در سرزمین بیدا، مایه نجات او می‌شود.

ظاهر این خبر با فلسفه غیبت امام ناسازگار است، لذا باید دلالت این خبر را رد نمود و بر غیبت امام تا پیش از ظهور پای بفشاریم.

البته مناسب است دوباره یادآور شویم که امام علیه السلام در طول غیبت شریفش مردم را می‌بیند و مردم هم او را می‌بینند اما با نام اصلی‌اش او را نمی‌شناسند؛ بلکه با اسم مستعار او آشنا هستند. در این صورت شاید سفیانی هم او را این‌گونه می‌شناسد و خبرهای مهدی را با این ویژگی دنبال می‌کند و حتی نیروهایش را برای قتل آن مهدی که با آن اوصاف و اسم مستعار می‌شناسد، گسیل می‌دارد. اگر

در اخبار از او به نام مهدی یاد شده به اعتبار شخصیت حقیقی اوست و اگر هم دشمنانش در زمین فرو می‌روند به این اعتبار است. ولی سفیانی نمی‌داند که او واقعاً به دنبال قتل خود حضرت مهدی علیه السلام است، و مردم نیز این موضوع را نمی‌دانند زیرا مردم هم امام را با نام اصلی اش نمی‌شناسند.

اشکال سوم: در زنجیره حوادث دوران پیش از ظهور، برخی گسست‌ها وجود دارد که روایات از آنها به روشنی سخن نگفته‌اند و به طور طبیعی نیز ترمیم آن حلقه‌ها مشکل است. در زیر بعضی از این موارد را می‌آوریم:

۱- گروهی از خراسان به فرماندهی «خراسانی» به سوی عراق می‌آیند که در میان آنها تعدادی از یاران قائم حضور دارند.

نقش این گروه در عراق نظامی است و یا فرهنگی؟ موضع سفیانی که عراق در تصرف اوست در برابر آنها چگونه است؟ نقش یمانی چیست؟ نظامی و یا فرهنگی؟ شمار افراد سپاهی که برای دستگیری امام علیه السلام رهسپار مکه می‌شوند چه مقدار است؟ آیا زیادند یا کم؟

در بعضی اخبار از آنها به «جیش» تعبیر شده است که به تعداد بسیار زیادی نیروی نظامی گفته می‌شود. این برداشت را برخی اخبار دیگر تأیید می‌کند؛ در آنجا آمده که آنها هشتاد هزار نفرند.^۱ در خبری دیگر از آن نیروهای اعزامی، تعبیر به «بعث» شده که به معنی گروهی نسبتاً کم شمار است؛^۲ اما بیشتر روایات از آنها تعبیر به «جیش» کرده‌اند.

محور چهارم: در کتاب گذشته از خبر خروج پرچم‌های سیاه از خراسان چنین استفاده کردیم که مقصود نهضت ابو مسلم خراسانی است که حکومت بنی امیه را ساقط نمود و زمینه برپایی حکومت بنی عباس را فراهم آورد.^۳

شاید گمان شود آن خراسانی نیز که در این کتاب از او یاد می‌کنیم همان ابو مسلم خراسانی باشد. البته اگر بتوانیم از «بنی فلان» در خبری که از نعمانی نقل کردیم، بنی امیه، و نه بنی عباس را استنباط نماییم در این صورت این گمان صحیحی خواهد بود؛ اما این برداشت از چند جهت خدشه‌پذیر است:

۱- قبلاً خبری از حضرت باقر علیه السلام آوردیم که: «... ناچار باید بنی فلان به حکومت برسند. وقتی چنین شد، خراسانی بر آنها خروج می‌کند و نابودشان می‌سازد.»

اگر امام باقر علیه السلام را معاصر دولت بنی امیه بدانیم، دیگر نمی‌توانیم بنی فلان را به بنی امیه تفسیر نماییم زیرا در این صورت این خبر بی‌معنی خواهد شد. پس باید مراد از بنی فلان حکومتی باشد که در زمان امام باقر علیه السلام برپا نشده باشد و روشن است که ابو مسلم دولت عباسیان را تأسیس نموده، نه آن‌که نابودش کرده باشد.

۲- این خبر تقریباً صراحت دارد که جنبش سفیانی و خراسانی معاصر یکدیگرند و از طرفی

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۶۰۱. البته این خبر نه از معصوم علیه السلام بلکه از ابن عباس است.

۲. همان؛ ص ۵۹۹.

۳. همان؛ ص ۵۲۷.

قطعی است که سفیانی تاکنون خروج نکرده است؛ در نتیجه نهضت خراسانی نیز هنوز آغاز نشده است. پس حرکت خراسانی ربطی به قیام ابو مسلم نخواهد داشت.

به این ترتیب حرکتی را که در اخبار «پرچم‌های سیاه» به آن اشاره نمودیم، غیر از نهضتی است که در این اخبار آوردیم و به رهبری خراسانی می‌باشد.

در این صورت دیگر نمی‌توانیم اخبار پرچم‌های سیاه را به اخبار خراسانی ضمیمه نماییم و خبری مستفیض و یا متواتر بدست آوریم؛ چون این دو رویداد از یکدیگر جدا هستند. البته این به معنی عدم شایستگی آنها برای اثبات تاریخی نیست بلکه هر کدام از این دو دسته خبر، در حد خود از قابلیت اثبات تاریخی برخوردارند.

محور پنجم: به مدد این اخبار و اخبار دیگر، ثابت می‌شود که موضوع «فرو رفتن لشکری در زمین» که به طور مستفیض در منابع شیعه و سنی آمده، تنها مربوط به لشکر سفیانی است که در پی کشتن امام مهدی علیه السلام می‌باشد.

به این ترتیب بر عکس محور قبلی به نتیجه مهمی می‌رسیم و آن اینکه خواهیم توانست با ضمیمه کردن اخبار مستفیض «فرو رفتن در زمین» (اخبار خسف) به اخبار مستفیض سفیانی (هر چند در اخبار خسف از سفیانی به صراحت نامی برده نشده است) به خبری متواتر برسیم.

محور ششم: کشته شدن سفیانی به دست حضرت مهدی علیه السلام

در این باره اخبار بسیاری رسیده است از جمله:

در اسعاف الراغبین آمده است:

إِنَّ السَّفِيَانِيَّ يَبْعَثُ إِلَيْهِ مِنَ الشَّامِ جَيْشًا، فَيَخْسِفُ بِهِم بِالْبَيْدَاءِ فَلَا يَنْجُوا مِنْهُمُ إِلَّا الْمَخْبِرُ. فَيَسِيرُ إِلَيْهِ السَّفِيَانِيُّ بِمَنْ مَعَهُ، وَ يَسِيرُ إِلَى السَّفِيَانِيِّ بِمَنْ مَعَهُ، فَتَكُونُ النَّصْرَةُ لِلْمُهَدِيِّ، وَ يَذْبَحُ السَّفِيَانِيَّ.^۱

سفیانی، سپاهی را از شام به دنبال امام علیه السلام می‌فرستد اما این سپاه در منطقه بیدا در زمین فرو می‌رود و جز شخصی که خبر آن واقعه را می‌رساند کسی از آنها زنده نمی‌ماند. سفیانی به همراه باقیمانده نیروهایش به سوی امام علیه السلام حرکت می‌کند اما آن حضرت پیروز شده، سفیانی را خواهد کشت.

علامه مجلسی حدیث بلندی را از جابر جعفری نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در قسمتی از

آن درباره حوادث پس از ظهور می‌فرماید:

ثُمَّ يَأْتِي الْكُوفَةَ فَيَطِيلُ فِيهَا الْمَكْثَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَمْكُثَ، حَتَّى يَظْهَرَ عَلَيْهَا، ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَأْتِيَ الْعَدْرَا هُوَ وَ مَنْ مَعَهُ وَ قَدْ أَحَقَّ بِهِ نَاسٌ كَثِيرٌ وَ السَّفِيَانِيُّ يَوْمئِذٍ بَوَادِي الرَّمْلَةِ. حَتَّى إِتَّقُوا وَ هُوَ يَوْمُ الْإِبْدَالِ، يَخْرُجُ أَنَا مَعَ السَّفِيَانِيِّ مِنْ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يَخْرُجُ نَاسٌ كَانُوا مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى السَّفِيَانِيِّ، فَهَمَّ مِنْ شِيعَتِهِ حَتَّى يَلْحَقُوا بِهِمْ. وَ يَخْرُجُ كُلُّ نَاسٍ إِلَى

رایت‌هم و هو یوم إلا بدال. قال أمير المؤمنين علیه السلام: یقتل یومئذ السفیانی و من معه.^۱
 مهدی علیه السلام وارد کوفه شده و تا هر وقت خدا بخواهد در آنجا می ماند. سپس همراه یارانش به
 روستای «عذراء» (در دمشق) می رود و در آنجا مردمان زیادی به او می گروند. سفیانی در آن
 روز در منطقه «رمله» اردو زده است. تا اینکه آنها یکدیگر را ملاقات می کنند. آن روز، روز
 ابدال (جابه جایی افراد) است. گروهی از لشکر امام خارج شده و به لشکر سفیانی
 می پیوندند و گروهی نیز از لشکریان سفیانی به لشکر امام ملحق می شوند. امیر مؤمنان
 می فرماید: در آن روز سفیانی و یارانش همگی کشته خواهند شد.

در خبر طولانی دیگری که علامه مجلسی از عبدالاعلی حلی آورده است، امام محمد باقر علیه السلام
 می فرماید:

یکون لصاحب هذا الأمر غیبة... فیدعو الی کتاب الله و سنّة نبیّه صلی الله علیه و آله، فیعطیه السفیانی من
 البیعة سلماً، فیقول له کلب - و هم أخواله - ما هذا؟ ما صنعت؟ و الله ما نبایعک علی هذا
 أبداً... فیقول: ما أصنع فیقولون: استقبله!... فیستقبله. ثم یقول له القائم صلی الله علیه: خذ
 حذرک، فإنّی أدیت الیک، و أنا مقاتلک، فیصبح، فیقاتلهم. فیمنحه الله أکتافهم. و یأخذ
 السفیانی أسیراً. فینطلق به یدبحه بیده...^۲

صاحب این امر را غیبتی است... [حضرت مهدی علیه السلام پس از برخورد با سپاه سفیانی] او را به
 کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می نماید [و بین آن دو گفتگویی در می گیرد] در نتیجه
 سفیانی با امام بیعت می کند. دایی های او - که از قبیله کلب هستند - به وی اعتراض کرده
 می گویند: این چه کاری بود کردی؟ به خدا سوگند، هرگز در این امر با تو بیعت نخواهیم
 کرد... سفیانی می گوید: پس چه کنم؟ به او می گویند: با او بجنگ! [او هم بیعتش را می شکند]
 سپس امام به او می فرماید: سلاحت را بگیر که فردا صبح با تو خواهم جنگید. فردا صبح
 امام با آنان پیکار خواهد کرد و بر آنها پیروز شده و سفیانی را به اسارت گرفته و به دست
 خویش خواهد کشت.

اخبار بالا منافاتی با اخبار گذشته و نیز با برداشت کلی ما از آن اخبار ندارد، چون فضای کلی آنها
 یکی است. از این رو شایسته است در اینجا منحصرأ به حوادث دیگری پردازیم که این اخبار از آنها
 سخن گفته اند.

مرکز حکومت سفیانی از شام به عراق منتقل می شود و شکست سپاه او در مأموریت عراق، مانع
 از این کار نخواهد شد. از این روست که حضرت مهدی علیه السلام هنگام ورود به عراق با نظام جبار سفیانی
 مواجه خواهد شد. البته آن چنان که پیداست سفیانی علاقه ای به درگیری ندارد، زیرا این کار را
 موجب ایجاد مشکلاتی طاقت فرسا برای خود ارزیابی می نماید. به این ترتیب امام علیه السلام با آرامش
 وارد عراق شده و به عنوان رهبری مردمی تازمانی که خدا بخواهد در کوفه درنگ می نماید، تا اینکه
 برایش نیرو و امکانات کافی برای در دست گرفتن حکومت و درگیری مستقیم با سفیانی فراهم آید.

۱. المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار؛ ج ۱۳، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲. همان؛ ص ۱۸۹.

امام علیه السلام طبق قوانین اسلامی، نخست عقاید ناب اسلامی را بر سفیانی عرضه خواهد نمود و در صورت عدم پذیرش، به نبرد با او خواهد پرداخت.

به دلیل روحیه مجامله و تعارفی که سفیانی در برابر حضرت مهدی علیه السلام دارد، به حقانیت امام گواهی داده و با ایشان بیعت می‌نماید اما نزدیکانش به او شدیداً اعتراض کرده و از وی می‌خواهند که به یک رویارویی تمام عیار بر ضد امام دست زند.

شاید این حالت روحی که از سفیانی بیان شد، فرصتی را پدید آورد که مؤمنانی که در سپاه سفیانی هستند به سپاه حضرت مهدی علیه السلام پیوندند و از سوی دیگر، فاسقان اهل کوفه که در فرآیند آزمایش الهی مردود شده‌اند، به سپاه سفیانی ملحق شوند. این ماجرا پیش از قطعی شدن جنگ روی می‌دهد.

وقتی سفیانی در برابر اعتراض اطرافیان نزدیکش عقب نشینی می‌کند، موضعی انفعالی در برابر حضرت مهدی علیه السلام پیدا می‌نماید. امام علیه السلام او را به جنگ تهدید می‌کند. سفیانی ناچار به مقاومت علیه امام می‌شود. بین دو سپاه جنگ در می‌گیرد. پیروزی نصیب امام می‌شود و حکومت سفیانی پایان می‌پذیرد. وی اسیر می‌شود و امام او را می‌کشد. بدین ترتیب امام علیه السلام نه تنها بر عراق بلکه بر تمام مناطق زیر نفوذ سفیانی (شام و اردن و فلسطین) تسلط پیدا می‌نماید. از اینجا است که جبهه نبرد جهانی گشوده می‌شود. در بخش دوم کتاب به این موضوع خواهیم پرداخت.

محور هفتم: در اینجا تلاش می‌نماییم تا برداشتی رمزی و تأویلی را از سفیانی ارائه کنیم. این برداشت آنگاه امکان‌پذیر است که دو شرط اساسی را لحاظ نماییم:

۱- عمل به ظاهر اخبار ناممکن باشد و نتوان از آن برداشت مستقیم و روشنی داشت، چون قرآینی بر نادرستی آن برداشت ظاهری وجود دارد. این همان چیزی است که در مورد دجال و یاجوج و ماجوج با آن روبرو بودیم؛ زیرا نسبت دادن معجزه به آنها - که از ظاهر اخبار استفاده می‌شود - امری محال است چون آنها بر باطلند.

۲- تا حد امکان این برداشت‌های رمزی و تأویلی به ظواهر اخبار نزدیک باشد تا بتوان تصویری فراگیر، کامل و قابل اتکا را از مجموع ظواهر و مفاهیم موجود در اخبار به دست داد؛ به نحوی که خبری فروگذار نشود مگر آن‌که شاذ باشد و اصولاً قابل اثبات تاریخی نباشد.

موضوع سفیانی، فاقد شرط اول است زیرا پس از بررسی اخباری که درباره وی وارد شده، معلوم می‌شود که هیچ‌گونه معجزه و خارق‌عادتی در مورد او جز در مورد فرورفتن در زمین پیدا که آنهم برای دفاع از جبهه حق می‌باشد وجود ندارد.

همین‌طور این اخبار به اوضاع بشریت در روزگار فتنه و آزمایش‌ها اشاره می‌کند که در آن زمان افکار مختلف و نیروهای در حال جنگ و حاکمان ستمگر فراوانند و دفاع‌کنندگان از حق اندک. همه اینها که بر شمردیم ویژگی اصلی دوران معاصر ماست و در این صورت، این اخبار تصویری مخالف با انسان‌های معمولی ارائه نمی‌دهد تا آن‌که ظاهر آن را رد نموده به دنبال برداشت رمزی و تأویلی از آنها باشیم.

در این صورت لزومی ندارد که از این اخبار برداشت رمزی داشته باشیم و بلکه تنها آنچه که

امکان پذیر است در نظر گرفتن ویژگی‌ها و اوصافی است که درباره سفیانی وارد شده و کنار نهادن مواردی است که می‌توان به کناری نهاد. در صورتی که تمام آن ویژگی‌ها یا برخی را به کناری نهمیم، برداشتی که در تاریخ گذشته از آن سخن گفتیم، صحیح می‌باشد که عبارت از آن است که سفیانی نماد تفکری منحرف در جهان اسلام است که همه جنبش‌ها و دیدگاه‌های غیر صحیحی که به دروغ خود را به اسلام منتسب می‌کنند و گستره تاریخی آن از زمان سقوط عباسیان تا زمان ظهور است، در ذیل آن می‌گنجند.

هرگاه شماری از ویژگی‌های سفیانی را که روایات بر آن اتفاق نظر دارند در نظر آوریم، مفهوم پردامنه‌ای که از سفیانی در ذهن داریم تنگ‌تر شده و تنها بر یک معنا منطبق می‌گردد. نگارنده مایل است مفهوم سفیانی را برابر با آخرین حکومت منحرف در منطقه در زمان قبل از ظهور، بداند. می‌توان برای این حکومت، ویژگی‌های زیر را برشمرد:

۱- قرار گرفتن سوریه و عراق، زیر سلطه یک دولت و یا دو دولت همسو.

۲- کینه این حکومت نسبت به پیروان حق.

۳- اعزام سپاهی برای مقابله با حضرت مهدی علیه السلام و یا بر ضد گروهی از پیروان مخلص حق که آن حضرت هم با نام و عنوانی مستعار در میان آنهاست.

۴- فرو رفتن این سپاه در زمین.

حضرت مهدی علیه السلام حکومت سفیانی را از بین خواهد برد زیرا وقتی امام علیه السلام وارد عراق می‌شود به ناچار با دولت سفیانی روبرو می‌گردد و این حاکم اگر همان سفیانی معروف باشد طبیعتاً با امام در عراق به مقابله برخواید خاست و در نهایت امام نابودش خواهد ساخت و بدین ترتیب دوره آخرین حاکم منحرف و ستمگر در منطقه به سر خواهد رسید. اما ویژگی‌های دیگر او را هم چون نامیدنش به عثمان بن عنبسه، خروجش از وادی یابس، خصوصیات جسمانی، سلطه او بر اردن و فلسطین و جزییاتی درباره مواضع نظامی وی را باید با برداشتهای رمزی و تأویلی نگریست و علم به آن را به اهلش سپرد. البته اخباری که در باره این ویژگی‌ها وارد شده است تا حدود زیادی شایستگی اثبات تاریخی را دارد.

از رهگذر این برداشت، ارتباط سفیانی با دجال نیز روشن می‌شود. قبلاً هم ثابت کرده‌ایم این‌ها دو موضوع جدا از یکدیگر هستند.^۱ در برداشت مشهور و متداول از سفیانی و دجال، مطابق ظهور ابتدایی روایات، آن‌ها را از یکدیگر به طور کامل جدا می‌دانسته‌اند. از این رو در دیدگاه آنان، مسیح نزول می‌کند و در دمشق دجال را به قتل می‌رساند بدون آن‌که سفیانی در جهان حاضر باشد و مهدی ظهور می‌فرماید و با سفیانی به نبرد می‌پردازد بدون آن‌که دجال در دنیا وجود داشته باشد.

اما هنگامی که دانستیم ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نزول مسیح علیه السلام در یک زمان است تا آنجا که مسیح علیه السلام برای بزرگداشت و تکریم امت اسلامی پشت سر امام مهدی علیه السلام به نماز می‌ایستد، در این صورت بطلان این رویکرد مشهور و قدیمی روشن خواهد شد و ناگزیر باید دجال و سفیانی را

معاصر یکدیگر دانسته و بپذیریم که بین آن دو، نوعی ارتباط وجود دارد. اگر دجال را عبارت از تمدن مدرن مادی و سفیانی را آخرین حاکم منحرف و ستمگر در مشرق زمین بدانیم، دیگر بر ما سخت نخواهد بود که به تصور درستی از ارتباط بین آن دو برسیم.

۴. نفس زکیه

رفتن نفس زکیه به مکه و به شهادت رسیدنش، مقارن با ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. در کتاب گذشته درباره او سخن گفتیم^۱ و اخباری را آوردیم که کشته شدن او را از امور حتمی می‌دانست. در تاریخ گذشته نتوانستیم یک احتمال را درباره نفس زکیه (براساس روش خود در اثبات تاریخی) رد نماییم و آن اینکه نفس زکیه همان محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب می‌باشد که در دوره نخستین عباسی کشته شده است؛ در نتیجه دیگر نباید منتظر حادثه کشته شدن نفس زکیه در آینده بود.

ولی اینک در پی آنیم که این موضوع را به شکلی جدید بررسی نماییم. برای این منظور از روش «سخت‌گیری سندی» دست شسته، خبر موثق را نیز هر چند قرینه‌هایی خارجی هم بر درستی‌اش اقامه نشود، می‌پذیریم.

پیرامون نفس زکیه در حول چند محور زیر به بحث و بررسی می‌پردازیم:

محور اول: ارائه اخباری پیرامون این موضوع که جز اندکی را در کتاب گذشته نیاورده‌ایم: شیخ مفید از امام محمد باقر علیه السلام و نیز شیخ طوسی و صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی را با الفاظ نزدیک به یکدیگر روایت کرده‌اند. مفید نقل کرده است:

ليس بين قيام القائم و قتل النفس الزكية أكثر من خمس عشرة ليلة.^۲

بین ظهور قائم و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شب فاصله نیست.

همچنین در الارشاد^۳ سخن از علامات ظهور حضرت مهدی علیه السلام رفته است که از جمله آنها «کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام» می‌باشد.

مجلسی از سید علی بن عبدالحمید به سند خود از ابوبصیر و او هم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی آورده است:

يقول القائم عليه السلام لأصحابه: يا قوم، إنَّ أهل مكة لا يريدونني، ولكنني مرسل إليهم لأحتج عليهم بما ينبغي لمثلي أن يحتج عليهم. فيدعوا رجلاً من أصحابه، فيقول له: إمض إلى أهل مكة، فقل: يا أهل مكة! أنا رسول فلان إليكم، و هو يقول: إنا أهل بيت الرحمة و معدن الرسالة و الخلافة، و نحن ذرية محمد و سلاله النبيين. و إنا قد ظلمنا و اضطهدنا و قهرنا و ابتزنا حقنا، منذ قبض نبينا إلى يومنا هذا. فنحن نستصركم فانصرونا. فإذا تكلم هذا

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۶۰۴ به بعد.

۲. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۳۹.

۳. همان؛ ص ۳۳۶.

الفتی بهذا الکلام، أتوا إليه فذبحوه بين الركن والمقام. و هي النفس الزكية...^۱
 قائم به اصحابش می گوید: ای قوم! اهل مکه مرا نمی خواهند ولی من مأمورم تا آن چنان که
 شایسته همچو منی است برای آنان اقامه حجت و دلیل نمایم. سپس مردی از اصحابش را
 فرا خوانده و به او می گوید: این پیغام را به اهل مکه برسان و به آنها بگو: ما اهل بیت رحمت و
 معدن رسالت و خلافتیم، ما ذریه محمد ﷺ و از نسل پیامبرانیم. از زمانی که پیامبر ﷺ از
 دنیا رحلت کرد به ما ظلم شد و ستمکاران بر ما مسلط گشتند و حق ما را ربودند. ما از شما
 یاری می خواهیم شما نیز ما را یاری رسانید. در نتیجه هنگامی که آن جوانمرد این سخن را به
 اهل مکه برساند به سویش هجوم برده، بین رکن و مقام او را می کشند و او همان نفس زکیه است.
 نیز مجلسی از الکافی به سندش از یعقوب سراج و او هم از امام صادق ﷺ این حدیث را درباره
 حضرت مهدی ﷺ آورده است:

و يستأذن الله في ظهوره: فيطلع على ذلك بعض موالیه. فيأتي الحسنی فيخبره الخبر،
 فيبتدر الحسنی إلى الخروج، فيشب عليه أهل مكة، فيقتلونه و يبعثون برأسه إلى الشام،
 فيظهر عند ذلك صاحب الأمر...^۲

مهدی برای ظهورش از خداوند اذن می گیرد سپس کسی از دوستانش از این موضوع آگاه
 می شود و این خبر را به حسنی می رساند وی (پس از شنیدن این خبر) خروج کرده، اما اهل
 مکه بر او یورش برده، به قتلش می رسانند و سر او را به شام می فرستند. در آن زمان است که
 صاحب الامر ظهور می کند...

راوندی روایت کرده است:

أن النفس الزكية هو غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن يقتل بلا جرم. فإذا قتل فعند
 ذلك يبعث الله قائم آل محمد...^۳

نفس زکیه، جوانی از خاندان پیامبر است، اسم او محمد بن الحسن است و بی گناه کشته
 می شود. آنگاه که چنین شد، خداوند قائم آل محمد ﷺ را بر می انگیزد.

آیت الله صافی نیز در منتخب الاثر مضمون این خبر را مسلم دانسته است.

آیت الله صافی از شیخ طوسی به سند او از سفیان بن ابراهیم حریری نقل می کند که او از پدرش

شنیده که می گوید:

النفس الزكية غلام من آل محمد، اسمه محمد بن الحسن، يقتل بلا جرم ولا ذنب. فإذا قتلوه
 لم يبق لهم في السماء عاذر ولا في الأرض ناصر. فعند ذلك يبعث الله قائم آل محمد...^۴

نفس زکیه، جوانی از آل محمد است. اسمش محمد بن الحسن است و بدون هیچ جرم و
 گناهی او را می کشند. وقتی چنین کنند دیگر برای آنها نه آمرزنده ای در آسمان خواهد ماند و

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۰.

۲. همان؛ ج ۱۳، ص ۱۷۸.

۳. الراوندی، سعید بن هبة الله، الخرايج و الجرايج؛ ص ۱۹۶.

۴. الصافی الکلیبگانی، نطف الله، همان؛ ص ۴۵۵.

نه یاوری در زمین. در آن هنگام است که خداوند قائم آل محمد علیهم‌السلام را برمی‌انگیزد.

به زودی پس از پالایش این روایات، برداشتی نو از آنها ارائه خواهیم نمود.

محور دوم: در اینجا تلاش خواهیم کرد که به برداشت صحیحی از مجموعه این روایات در صورت صحت و نیز قابلیت آنها برای اثبات تاریخی، برسیم. برداشت ما از این روایات تکمیل‌کننده برداشت کلی است که از روایات سفیانی بیان نمودیم.

هنگامی که حضرت مهدی علیه‌السلام و یاران خاصش به سبب تهدید سپاه اعزامی از سوی سفیانی از مدینه به مکه می‌روند، یاری آنها بر مردم مکه واجب می‌شود زیرا آنها به عنوان یک مسلمان، مکلف به یاری مؤمنان مظلومی هستند که دشمن ظالمی هم‌چون سفیانی دارند.

ولی مردم مکه به دلیل اختلاف مذهبی با امام علیه‌السلام و یا به خاطر هراس از هیمنه و سلطه جابرانه سفیانی، او را یاری نمی‌کنند. درباره عمق این ترس در دل مردم مکه کافی است خبری را یادآور شویم که از تصرف حجاز توسط سفیانی بدون هیچ مقاومت نظامی سخن می‌گوید. این اتفاق، برخاسته از ترس و وحشتی عمیق است که سفیانی در دل مردم کاشته. اهل مکه چون دنبال منافع شخصی خود هستند، از زیر بار مسئولیت الهی خویش شانه خالی می‌نمایند. امام علیه‌السلام که از عدم آمادگی آنها برای یاری‌اش آگاه است به یاران خاصش می‌فرماید: ای قوم، مکیان مرا نمی‌خواهند ولی من کسی را به سوی آنها می‌فرستم تا آن‌چنان که شایسته هم‌چو منی است برایشان اقامه حجت و دلیل نمایم.

امام با این کار با آنها اتمام حجت می‌نماید تا دیگر کسی باقی نماند که پیامش به او نرسیده باشد. از این رو ایشان به فکر می‌افتد کسی را به سوی مردم مکه بفرستد تا این پیام را به آنها ابلاغ نماید. حضرت یکی از اصحابش را که مردی هاشمی و از مخلصین آزموده است فرامی‌خواند و پیامی شفاهی به او می‌دهد تا در مسجد الحرام بین رکن و مقام آن را به گوش مردم مکه برساند.

لازم است یادآوری نمایم وقتی او می‌گوید: من فرستاده فلانی به سوی شمایم... دلیلی وجود ندارد که او حتماً اسم امام علیه‌السلام را بیاورد و شنوندگان هم بفهمند که مراد او حضرت مهدی علیه‌السلام است بلکه احتمالاً از امام با نام شناخته شده‌اش در بین مردم آن روزگار، یاد می‌کند.

پس از ابلاغ پیام، مکیان کمر به قتل او می‌بندند و بین رکن و مقام به شهادتش می‌رسانند. احتمالاً سر او را نیز از بدن جدا ساخته و برای اعلام وفاداری به سفیانی، به شام می‌فرستند. البته این روایت، مرکز دولت سفیانی را شام می‌داند در حالی که پیش از این دانستیم مرکز دولت او در آن زمان نه در شام، بلکه در عراق خواهد بود. البته روایت بالا را می‌توان چنین توجیه نمود که در آن هنگام (در زمان قتل نفس زکیه) سفیانی مرکز دولتش را در عراق ترک می‌کند و به دلایلی به شام سفر می‌نماید و مدتی بعد دوباره به عراق باز می‌گردد.

به هر روی وقتی اهل مکه مرتکب چنین جنایتی می‌شوند، در واقع شماری از احکام و ضروریات دین را نادیده می‌انگارند، مانند: پایمال کردن حرمت بیت الله الحرام که قرآن کریم آن را حرم امن می‌داند و نیز کشتن فرد مؤمن بدون هیچ جرم و گناهی و همچنین سرباز زدن از یاری حق جوئی مظلوم. آنگاه که چنین شد خداوند بر اهل زمین خشم گیرد و در نتیجه فرمان به ظهور

حضرت مهدی علیه السلام دهد تا حق مظلومان بستاند و ستمکاران را شکست دهد. فرستاده امام علیه السلام کسی نیست جز همان نفس زکیه که بین رکن و مقام کشته خواهد شد. و فاصله بین شهادت او و ظهور، بیش از پانزده شب نخواهد بود.

این تصویری کلی بود که اخبار از آن دوره تاریخی ترسیم می‌کنند و با چشم‌پوشی از اشکالات ناچیز که بعداً درباره‌اش سخن می‌گوییم، تا حد زیادی بی‌عیب و نقص می‌باشد. با این وصف دیگر نیازی به تاویل این اخبار نیست؛ زیرا رمزی دانستن اخبار هنگامی رواست که دلیلی بر ناصواب بودن معنای صریح و غیر رمزی در دست نباشد.

البته اگر بخواهیم این برداشت به درجه اثبات تاریخی برسد، باید اخبار صحیح بوده، صلاحیت اثباتی تاریخی را نیز داشته باشد که به زودی درباره‌اش به بحث خواهیم نشست.

محور سوم: بیان اشکالات این برداشت کلی به همراه نقد و پاسخ به آنها.
اشکال نخست: چگونه یک مرد تنها، می‌تواند با مردم یک شهر به شکلی طبیعی و نه اعجازی، سخن گوید؟

پاسخ به این سؤال بسیار ساده است؛ زیرا به آسانی می‌توان با بهره‌گیری از سیستم‌های صوتی پیشرفته، با حاضران در مسجد الحرام سخن گفت و آنها نیز در کمتر از یک ساعت خبر را به دیگرانی که در مسجد الحرام حضور ندارند، برسانند. ممکن است سؤال شود که نفس زکیه چگونه می‌تواند چنان جمعیتی را در مسجد الحرام گرد هم آورد و نیز چگونه سیستم‌های صوتی را در اختیار می‌گیرد؟

پاسخ: تا به حال هر گاه از نفس زکیه سخنی به میان آورده‌ایم از او به عنوان یکی از یاران ویژه امام مهدی علیه السلام در اواخر دوره غیبت کبری یاد کرده‌ایم و از شخصیت اجتماعی او سخنی نگفته‌ایم. در حالی که نیابت از امام علیه السلام در رساندن پیام او، چیز کمی نیست و باید شخص نایب دارای قابلیت‌های فکری و اجتماعی بالایی باشد و این بُعد اجتماعی بی‌گمان در گزینش او از سوی امام مؤثر می‌باشد. او یا سخنوری مشهور است و یا دارای مسئولیتی در جامعه اسلامی است که این امکان برای او در مسجد الحرام فراهم می‌آید. به ویژه آن‌که او در زمانی برای مردم ایراد سخن می‌نماید که تجمع حاضران پس از مناسک حج به هم نخورده است.

با توجه به روایاتی که روز ظهور را دهم محرم الحرام می‌داند، هر گاه پانزده شب را از آن کم کنیم، زمان سخنرانی نفس زکیه روز بیست و پنجم ذی حجه خواهد بود؛ یعنی حدود ده روز پس از پایان مراسم حج.

اشکال دوم: او چگونه امام علیه السلام را با نام حقیقی‌اش در عصر غیبت خواهد شناخت و از طرف ایشان پیامی را به مکه خواهد برد؟

به سادگی می‌توان پاسخ داد که هر گاه امام علیه السلام مصلحت ببیند، می‌تواند شخصیت حقیقی خود را برای هر کسی آشکار سازد. اما اگر اشکال شود که چون مصلحت غیبت بالاتر از هر مصلحت دیگری است پس امام شخصیت واقعی خود را برای هیچ کس - هر چند انسان صالحی باشد - افشا

نمی‌نماید،^۱ می‌توان پاسخ‌های زیر را ارائه کرد:

۱- راز مقدم بودن مصلحت غیبت بر هر مصلحت دیگری، حفظ جان امام مهدی علیه السلام و فراهم شدن مقدمات ظهور آن حضرت در روز موعود است. در نتیجه مصلحت حفظ جان امام علیه السلام برای ظهور در روز موعود، بر هر مصلحت دیگری مقدم است. اما در مورد نفس زکیه باید گفت که اساساً مصلحت ظهور امام و روز موعود، منوط به آن است که وی امام را بشناسد و یکی از مقدمات ظهور ایشان را فراهم آورد.

۲- قبلاً نیز گفته‌ایم این امکان وجود دارد که هر مؤمن توفیق یافته‌ای که از عرصه آزمایش الهی سربلند بیرون آمده باشد و شایستگی شرکت در مأموریت‌های عصر ظهور را کسب کرده باشد، در عصر غیبت به دیدار حضرت مهدی علیه السلام نایل گردد؛ زیرا او با چنین ویژگی‌های روحی، تهدیدی برای امام محسوب نمی‌شود.

بسیاری از روایات معصومین علیهم السلام و نیز حکایاتی که از دیدار با آن سرور نقل شده، بیانگر آن است که بسیاری از اهل معرفت که امام علیه السلام را با عنوان حقیقی اش می‌شناسند، در عصر غیبت به محضرش شرفیاب می‌شوند. و روشن است که این موضوع سبب می‌شود آنان برای به عهده گرفتن پست‌های فرماندهی در سپاه امام علیه السلام در روز موعود آماده‌تر گردند. از سیاق روایت فرستادن نفس زکیه به مکه، پیداست که این مرد از آن افراد خاصی است که امام علیه السلام آنها را در نزد خود گرد می‌آورد و شخصیت حقیقی خود را به آنها معرفی می‌نماید از این رو اشکالی ندارد نفس زکیه امام علیه السلام را با عنوان حقیقی اش بشناسد.

در اینجا باید ملاحظه نمود که نفس زکیه حتی اگر امام علیه السلام را هم حقیقتاً بشناسد، لزومی ندارد که در سخنرانی اش از او نامی ببرد، بلکه احتمالاً به پیروی از خود امام از نام مستعار آن حضرت در جامعه یاد می‌کند.

۳- احتمال دارد نفس زکیه از حقیقت امام علیه السلام که او را به مکه اعزام می‌دارد بی‌خبر باشد، بلکه او می‌رود تا پیامی را که از طرف فلانی صادر شده به مردم برساند و در سخنرانی اش هم از او نام می‌برد. همین اندازه برای اقامه حجت در برابر مردم کافی است.

همچنین در تحلیل کشته شدن نفس زکیه باید گفت دلیلی ندارد که آنها او را تنها به دلیل آن که پیام رسان مهدی علیه السلام است بکشند؛ بلکه ممکن است او را به دلیل محتوای پیامش بکشند. هر چند حضرت مهدی علیه السلام با نام و عنوان اصلی اش نیز مورد خشم و کینه آنهاست؛ در نتیجه نه با نفس زکیه از در سازش در خواهند آمد و نه پیامش را خواهند شنید.

اشکال سوم: این برداشت کلی که از زنجیره حوادث تاریخی بیان شد، با این استدلال که اگر شرایط ظهور تحقق یابد بی‌تردید امام ظهور خواهند فرمود، منافات دارد.

مطابق این اخبار، دو چیز سبب ظهور است: تهدید سفیانی به قتل حضرت مهدی علیه السلام و کشته شدن نفس زکیه. حال کدامیک را سبب ظهور بدانیم؟

پاسخ: این دو سبب، هر دو صادقند و با یکدیگر منافاتی ندارند. در واقع کشته شدن نفس زکیه و تهدید امام علیه السلام از سوی سفیانی از جمله نتایج تحقق شرایط ظهور می باشد.

برنامه کلی الهی در پیش از ظهور، نتایجی را به دنبال دارد که در کتاب گذشته به آن پرداخته ایم. در اینجا دو مورد مهم آن را یادآوری می نمایم:

الف) وجود تعداد کافی از انسان های مخلص و آزموده برای نبرد عادلانه جهانی به رهبری حضرت مهدی علیه السلام^۱. هر گاه این شرط تحقق یابد، روز موعود چهره می نماید و ظهور امام واقع خواهد شد.

ب) تمایل افراطی بسیاری از مسلمانان به پیروی از اندیشه های غیر اسلامی و نافرمانی از دستورات اسلام.

هر چه زمان می گذرد، نتایج آزمایش های الهی آشکارتر می شود و دو نتیجه فوق، به شکلی گسترده تر رخ می نماید. در یک سو نیروهای حق رو به فزونی می نهد و در جانب دیگر، ظلم و انحراف بیداد می کند تا آنجا که جریان انحراف و فساد در جامعه اسلامی نسبت به بدیهی ترین احکام اسلام، نافرمان گردد و منکر ضروریات دین شود و حریم شریعت را طبق با منافع و امیال شخصی خود تفسیر نماید.

با این حساب، این دو نتیجه که از روایات استفاده می شود، کاملاً طبیعی خواهد بود و در نتیجه موضع امام علیه السلام نسبت به سفیانی جز مخالفت و انکار - تا حدودی که برای ایشان در حال غیبت امکان دارد - نیست. این امر باعث می شود که سفیانی عکس العمل خویش را با اعزام سپاه و تهدید امام علیه السلام به قتل نشان دهد. اما موضع نفس زکیه در برابر سفیانی از سخنرانی اش معلوم است. در حقیقت این سخنرانی خود نوعی ابراز مخالفت نسبت به سفیانی است و نتیجه اش هم کشته شدن او در مسجد الحرام می باشد.

اشکال چهارم: ممکن است کسی گمان برد بنابر سیاق روایات، سبب ظهور حضرت مهدی علیه السلام خشم آن حضرت نسبت به دو رویداد بالاست (تعقیب و تهدید به قتل توسط سفیانی و نیز کشته شدن نفس زکیه)

پاسخ: این گمان صحیحی نیست چون هر کس اندیشه مهدوی را باور دارد می داند که آن حضرت ذخیره خداوند برای اصلاح همه جهان است و برای او مصالح شخصی مطلقاً اهمیتی ندارد، در نتیجه چگونه می توان این دو رویداد را سبب ظهور امام علیه السلام دانست؟

در حقیقت این وقایع نه تنها خشم حضرت بلکه غضب خداوند متعال را نیز بر خواهد انگیزد؛ زیرا نشان از پایمال شدن ضروریات دین دارد اما واقعه ظهور هرگز به خاطر انتقام از این حوادث نیست؛ زیرا مأموریت حضرت مهدی علیه السلام بسیار گسترده تر و عمیق تر از این موضوع محدود - هر چند با اهمیت - می باشد.

تمام سخن آن است که زمان ظهور، نزدیک به زمان وقوع این دو حادثه است و این دو ارتباطی با

ظهور ندارند مگر به اندازه‌ای که بیانگر تحقق شرایط ظهور و هم‌چون نشانه‌ای برای آن باشند. این امر موجب هشیاری مخلصین آزموده نسبت به نزدیک بودن واقعه ظهور است.

این مسئله در واقع یکی از تفاوت‌های جوهری و اساسی بین شرایط ظهور و نشانه‌های آن می‌باشد.^۱

محور چهارم: تلاش برای پالایش اخبار نقل شده در محور اول، از لحاظ قابلیت یا عدم قابلیت آنها برای اثبات تاریخی.

در اینجا چند نکته را برمی‌رسیم:

نکته اول: این روایات، غیر مستفیض و نسبتاً اندک می‌باشند؛ برخلاف روایاتی که در مورد سفیانی یا دجال وجود دارد که البته ما همه آنها را نیز نیاورده‌ایم.

البته می‌توان تعداد اندک این روایات را در صورت هماهنگی در مضمون یا داشتن سند مورد اطمینان و نیز شرط ندانستن استفاضه در اثبات تاریخی، نادیده انگاشت و آنها را قابل اثبات تاریخی دانست.

شاید به نظر رسد اخبار نفس زکیه، مستفیض می‌باشد؛ ولی حق آنست که وقتی به مجموع اخبار نفس زکیه می‌نگریم که در آنها کشته شدن او از امور حتمی و نیز از نشانه‌های ظهور قائم دانسته شده است، در این صورت مستفیض بودن این اخبار احتمالی است؛ ولی مجموع این اخبار، تنها کشته شدن نفس زکیه را آن‌هم به طور اجمال ثابت می‌نماید و لذا مشکل ما را حل نمی‌کند زیرا می‌توان این روایات را بر محمد بن عبدالله حسنی، ملقب به نفس زکیه تطبیق نمود. اما اخباری که از جزییات سخن می‌گویند یا آن‌که توضیح می‌دهد که شخص دیگری به این لقب وجود دارد که در آینده کشته خواهد شد، مستفیض نیست؛ گرچه این عدم استفاضه نیز هم‌چنان که در بالا گفتیم ضرری وارد نمی‌سازد.

نکته دوم: به این دسته از روایات اشکالاتی وارد است:

۱- برخی روایات از معصوم نیست. مانند: خبری که شیخ طوسی از سفیان بن ابراهیم حریری نقل کرده و یا خبر آیت‌الله صافی در منتخب الاثر.

۲- شماری از روایات، مرسل هستند. مانند خبر الارشاد و خبر الخرایج و الجرایح.

۳- برخی از روایات، مرفوع می‌باشد. روایتی که مجلسی نقل کرده و در بر دارنده سخنان نفس زکیه است، چنین می‌باشد.

۴- برخی روایات در دلالت خود، نارسا هستند. مانند خبری که در الارشاد آمده و از جمله نشانه‌های ظهور را، کشته شدن مردی هاشمی در بین رکن و مقام بر می‌شمارد. این خبر به طور دقیق معلوم نمی‌نماید که آیا این مرد هاشمی، همان نفس زکیه محمد بن الحسن است که در اخبار دیگر از او یاد شده؟ هر چند به گمان قوی، این مرد هاشمی همان نفس زکیه است زیرا بعید می‌نماید که قبل از ظهور دو نفر در بین رکن و مقام به قتل رسند چون بیت‌الله الحرام در نزد مسلمانان از تقدس و

احترامی فراوان برخوردار است.

همچنین است خبر دوم مجلسی که به صراحت از نفس زکیه نام نبرده و فقط می‌گوید: «... پس حسنی اقدام به خروج می‌نماید...» انطباق این روایت نیز بر او قطعی نیست.

۵- وجود تعارض بین برخی از این روایات. در پاسخ به این سؤال که آیا نفس زکیه همان فرستاده حضرت مهدی علیه السلام است یا خیر؟ خبر نخستی که از مجلسی نقل کردیم پاسخ مثبت می‌دهد اما خبر دومی که از او نقل نمودیم آن رانفی می‌نماید. در این روایت آمده است که «... حسنی اقدام به خروج می‌نماید...» و آشکار است که او در اینجا از امام علیه السلام رخصت نطلبیده است چه رسد به آن که پیامی هم از جانب امام علیه السلام داشته باشد.

نکته سوم: بیان برخی نقاط قوت این اخبار:

۱- این خبر که: «فاصله زمانی بین کشته شدن نفس زکیه و ظهور قائم، پانزده شب است» بر اساس روش ما در این کتاب، خبری موثق و قابل اثبات تاریخی است. این روایت را شیخ مفید از ثعلبه بن میمون از شعیب حداد از صالح بن میثم (جمال) و او هم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است. همه این راویان، شخصیت‌هایی مورد وثوق، ارجمند و بزرگی هستند که در اینجا مجالی برای نقل سخن درباره عظمت آنها نیست.

این روایت را شیخ طوسی نیز از فضل بن شاذان از حسن بن علی بن فضال از ثعلبه و... که از دانشمندان مورد اعتماد و اطمینان هستند، نقل کرده است. بنابراین، مناقشه‌ای که در کتاب گذشته در مورد سند این حدیث داشتیم بر اساس روش «سخت‌گیری سندی» بود که در آن کتاب به آن پایبند بودیم اما در اینجا از این روش پیروی نمی‌کنیم.

۲- خبر دومی نیز که از علامه مجلسی نقل کردیم مورد وثوق می‌باشد و راویان آن عبارتند از: کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن محبوب از یعقوب مهراج از امام صادق علیه السلام که همگی آنها اشخاصی ارجمند و مورد وثوق هستند.

۳- می‌توان از مجموع این اخبار و نیز از سخنان امثال راوندی، آیت‌الله صافی و ابراهیم حریری که موضوع نفس زکیه را از مسلمات بر شمرده‌اند، دریافت که اتفاق نظر و یا شهرت پر دامنه‌ای وجود دارد که کشته شدن نفس زکیه اندکی قبل از ظهور در بین رکن و مقام خواهد بود و این غیر از کشته شدن حسنی است که همین لقب را دارد.

البته نقطه قوت سوم از چند جهت قابل خدشه است:

الف) وجود شهرت یا اتفاق نظری بیشتر از آنچه در اخبار آمده ثابت نشده است و سخنان راوندی و صافی و جز آنها تنها با تکیه بر این اخبار بیان شده است.

ب) این شهرت - در صورت اثبات - احتمال یکی دانستن ماجرای کشته شدن نفس زکیه را با حسنی که قبلاً ذکر او رفت، منتفی می‌سازد؛ اما ویژگی‌هایی که درباره نفس زکیه شمرده‌ایم، درباره حسنی ثابت نشده است از قبیل اینکه او فرستاده حضرت مهدی علیه السلام به سوی مردم و مأمور به سخنرانی در بین آنهاست. و حتی سبب کشته شدن او در بین رکن و مقام نیز ناشناخته است.

گذشته از همه اینها گرچه نقطه قوت سوم شایستگی اثبات تاریخی را ندارد ولی می‌توان آن را

مورد توجه قرار داد.

این‌ها گزیده‌ای بود از حوادث اجتماعی که بر اساس روایات در پیش از ظهور رخ خواهد داد. مسائل پراکنده دیگری نیز وجود دارد که به دلیل نارسایی در اثبات تاریخی به آن نپرداختیم. البته درباره جزئیات اوضاع جهانی، اندکی پیش از ظهور که زمینه‌ساز پیروزی‌های امام پس از دوران ظهور می‌باشد، در بخش بعدی سخن خواهیم گفت.

بخش دوم

حوادث دوران ظهور و برپایی دولت جهانی

امام مهدی علیه السلام تا وفات آن حضرت

گفتار اول

معنای ظهور و چگونگی آن و نیز حوادثی که

از هنگام ظهور تا آغاز حرکت امام علیه السلام

به سوی عراق روی می دهد

مقدمه

هنگامی که برنامه کلی الهی برای عصر غیبت به ثمر نشست و شماری کافی از مؤمنان مخلص برای فتح عادلانه جهان پدید آمدند، دو امر بسیار مهم ممکن می‌گردد:

الف) حفاظت از جان آن حضرت از راه‌های معمولی - و نه معجزه‌آسا - امکان‌پذیر می‌شود. این در حالی است که پرده غیبت کنار رفته و او برای همگان شناخته شده است. یاران مخلص آن حضرت نیز، هر خطری را - به یاری خداوند - از او دور خواهند ساخت.

بدین ترتیب دیگر نیازی به غیبت در هر دو شکل آن، چه اعجازی^۱ و چه طبیعی^۲ نیست و هرگاه نیازی به اصل غیبت نباشد، دیگر حاجتی نیز به تداوم آن نخواهد بود؛ زیرا استمرار دوره غیبت، مانع از تحقق هدف الهی در روز موعود خواهد شد و از آن رو که تحقق بخشیدن به این هدف به فرمان پروردگار بر امام مهدی علیه السلام واجب است، پس بر آن حضرت روا نیست دیگر در پس پرده غیبت باقی بماند.

ب) با این تعداد از یاران اخلاص‌گذار، فتح جهان به شیوه‌ای عادلانه امکان‌پذیر خواهد شد. در طول تاریخ، پیامبران، اولیا و مصلحان نتوانستند این مأموریت سترگ را به انجام رسانند و براساس برنامه کلی الهی، تنها توانستند به سهم خود برای زمینه‌سازی آن حادثه بزرگ قدم‌هایی بردارند؛ ولی به بار نشستن این شجره طیبه، منوط به ظهور آن حضرت است.

به این ترتیب چون فتح جهان با این تعداد از مؤمنان مخلص امکان‌پذیر است، در نتیجه اقدام به آن واجب می‌گردد. این وجوب، برخاسته از تکلیفی اسلامی است که در هر زمان و مکانی جاری است و از دو امر تشکیل یافته:

۱ - طبق مفاهیم و احکام جهاد که در کتاب و سنت آمده است، فتوحات اسلامی به هر مقدار ممکن، واجب می‌باشد؛ حتی اگر جهانگشایی به معنی کامل آن نیز میسر گردد، ناگزیر آن را هم باید واجب دانست.

۲ - انجام هر تکلیفی در اسلام - از جمله وجوب گشودن سرزمین‌ها - بستگی به پدید آمدن مقدمات آن دارد؛ در نتیجه هرگاه شخص مکلف، بر انجام تکلیف توانا باشد، عمل به آن نیز بر او

۱. در این شکل از غیبت، فرض آن است که شخص امام علیه السلام در نهان می‌زید و کسی او را نمی‌بیند.

۲. در این حالت، فرض آن است که حضرت در میان مردم به سر می‌برد اما آنها او را نمی‌شناسند.

واجب می‌گردد و در صورت کوتاهی و سستی مجازات می‌شود؛ مگر آن‌که از انجام تکلیف ناتوان باشد، که در آن صورت مسئولیت از دوش وی ساقط می‌گردد؛ زیرا خداوند بیش از توان کسی بر او بار نمی‌نهد.

هنگامی که این مطلب معلوم شد می‌توان دریافت که چون شماری کافی از مؤمنان واقعی، یار و مددکار پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام نبوده‌اند، تکلیفی هم نداشته‌اند. در شرایطی که آن بزرگواران می‌زیسته‌اند، امکان فتح جهان جز با معجزه وجود نداشته است. در حالی که دعوت الهی در طول تاریخ بر پایه معجزه شکل نگرفته است. هر یک از آنان به اندازه توان خود، کارهایی تأثیرگذار برای برپاداشتن حق انجام داده‌اند؛ به طور مثال اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با همان تعداد از پیروان فداکارش می‌توانست بخشی از مناطق زمین را به تصرف خود درآورد، انجام این کار بر او واجب می‌بود. و از آن رو که ایشان در سطح بالایی از مسئولیت‌پذیری قرار داشته، باید گفت که تکلیف خود را نیز به بهترین صورت انجام داده‌است.

در این میان بر اساس برنامه کلی الهی، تنها امام حجة‌بن‌الحسن علیه‌السلام است که شماری کافی از مؤمنان مخلص، او را برای فتح جهان یاری خواهند داد و تکلیف انجام این مأموریت بزرگ متوجه او می‌گردد. البته این تکلیف تنها متوجه ایشان نیست بلکه در صورت تحقق شرایط، همه انسان‌ها نیز مکلف خواهند بود. هر چند کسی که بالاترین مسئولیت را در پیروی از دستور الهی و انجام آن دارد، خود امام علیه‌السلام و یاران آن بزرگوار می‌باشد و بدیهی است کافران و منحرفانی که عدالت مهدوی با منافع شخصی آنها سازگار نیست، از پذیرش مسئولیت و انجام تکلیف الهی سرباز می‌زنند.

همچنین لازم است همگان با تمام توان با انقلاب جهانی حضرت ولی عصر علیه‌السلام همسو شده و در صورت توانایی به جهاد نظامی در رکاب آن امام اقدام ورزند و گرنه بر آنهاست که دست‌کم خود را با قوانین انقلاب مهدوی هماهنگ ساخته و از آنها پیروی نمایند.

فصل اول

معنا و چگونگی ظهور و نحوه اطلاع امام علیه السلام از زمان آن

ظهور، دو معنی نزدیک به هم دارد که مطابق برداشت امامیه، هر دو نسبت به امام مهدی علیه السلام صادق است و بر اساس فهم غیر امامیه تنها یکی از آن معانی بر ایشان صادق می‌کند. همچنین ظهور معنای سومی نیز دارد که می‌آید.

معنای نخست: ظهور یعنی از پس پرده بیرون آمدن. هرگاه امام علیه السلام حجاب غیبت را کنار زند و خود را به مردم نمایانده و بشناساند، ظهور اتفاق افتاده است. این برداشت، ویژه امامیه است که معتقد به غیبت آن حضرت می‌باشند.

معنای دوم: مراد از ظهور، اعلام موجودیت یک انقلاب (در اصطلاح جدید) و یا قیام به شمشیر (در اصطلاح قدیم) است. این معنی در نگاه امامیه و غیر امامیه نسبت به امام مهدی علیه السلام صادق است؛ زیرا همه بر این باورند که آن حضرت بزرگترین رهبر انقلابی بر ضد ظلم و بیداد می‌باشد.

معنای سوم: مراد از ظهور، پیروزی و چیرگی است. این معنا هنگامی درست است که حکومت جهانی حضرت بقیه الله علیه السلام استقرار یافته و تثبیت شود. در اینجا ما را با این معنی کاری نیست؛ در نتیجه، «ظهور» در لحظات آغازینش منحصر به دو معنای نخست است.

هنگامی که از معنای نخست ظهور سخن می‌گوییم نیازمندیم که از چگونگی روی دادن آن نیز پرسش نماییم. همان‌طور که وقتی به ظهور، به عنوان انقلابی جهانی می‌نگریم، نیازمندیم که درباره شیوه اطلاع امام علیه السلام از زمان ظهور و راه آگاه شدن ایشان از به ثمر نشستن برنامه کلی الهی، به بحث و بررسی پردازیم.

محور نخست: چگونگی ظهور پس از غیبت

زمانی که از این زاویه به واقعه ظهور می‌نگریم، دو معنی نزدیک به یکدیگر را می‌یابیم که یکی عملی است و دیگری نظری، و هر دو هم بر آن حضرت صادق می‌کند:

۱- معنای عملی: اینکه مردم امام علیه السلام را در آغاز ظهور ببینند و آن حضرت خود را به آنها معرفی نموده و یاری و پشتیبانی بخواهد. در این باره در همین بخش به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۲- معنای نظری: برطرف شدن غیبتی که امام آن را به عنوان یک روش برگزیده است؛ در این صورت شخصیت امام آشکار شده و مردمان او را خواهند شناخت. در اینجا دیگر تفاوتی نمی‌کند که معتقد به نظریه مخفی بودن شخص امام باشیم و یا قایل به نظریه مخفی بودن نام و عنوان حقیقی آن حضرت.

اگر به نظریه نخست^۱ معتقد باشیم، ظهور یعنی برطرف شدن معجزه و آشکار شدن جسم مبارک امام در برابر دیدگان مردم؛ علاوه بر اینکه در اینجا هم ضروری است که امام علیه السلام، خود را به آنها شناسانده، از حقیقت خویش آگاهشان سازد. زندگی نهانی حضرت ولی عصر علیه السلام به جهت حفظ جان او از گزند دشمنان و حوادث ناگوار می‌باشد تا آن‌که زنده بماند و رهبری انقلاب جهانی را در روز موعود بر عهده گیرد. هرگاه آن روز فرارسد دیگر تداوم این زندگی مخفیانه، دلیلی نخواهد داشت.

اگر هم به نظریه دوم^۲ معتقد باشیم، ظهور بدان معنی است که امام علیه السلام پرده از روی نام و عنوان حقیقی خویش بردارد و به روشنی و صراحت، خود را به مردم بشناساند و با شیوه‌ای که بعداً خواهیم گفت، بر این امر دلیل و حجت بیاورد. در نتیجه به طور یقین ثابت می‌شود شخصی که فلان اسم را داشت و فلان کار را می‌کرد، همان مهدی موعود علیه السلام است که از هم اکنون مأموریت‌های بزرگش را خود شخصاً پی می‌گیرد.

این نظریه را برخی روایات تأیید می‌نمایند. در آنها آمده است که پس از ظهور، عده‌ای از مردم می‌گویند: ما این شخص را پیش از این دیده بودیم.

در اینجا خوب است یادآور شویم آنچه پیشتر درباره آگاهی سفیانی از تحرکات امام مهدی علیه السلام و نیز تعقیب آن حضرت در عصر غیبت از مدینه به مکه بیان شد، در صورت درست بودن نظریه نخست، دیگر موضوعیت نخواهد داشت و تنها در صورتی معنا دار است که نظریه دوم را بپذیریم. به این ترتیب درمی‌یابیم شخصی که سپاه سفیانی به تعقیبش می‌پردازد و به همین سبب هم به زمین فرو می‌رود، و اقدام نفس زکیه هم موجب پیدا شدن پایگاهی اجتماعی برای او نمی‌گردد، همان شخصی است که به مسجد الحرام خواهد رفت و شخصیت حقیقی خود را آشکار خواهد ساخت و برای اهدافش بر ضد سفیانی و دیگر طاغوت‌های ستمگر از مردم طلب یاری و فداکاری خواهد نمود.

محور دوم: امام علیه السلام چگونه از وقت ظهور خویش آگاه می‌شود؟

۱. نظریه مخفی بودن شخص امام علیه السلام که صورتی معجزه‌آمیز دارد

۲. حضور امام علیه السلام در بین مردم و شناسایی شدن آن جناب برای آنها.

اگر از زاویه نگاه فرد غیر شیعی به این موضوع بنگریم، از طرح این سؤال بی‌نیاز خواهیم بود؛ زیرا امام مهدی علیه السلام نیز هم‌چون هر رهبر انقلابی دیگری برای آغاز حرکتش شرایط مختلف را بررسی و امکان موفقیت خود را ارزیابی می‌نماید. ولی این موضوع در مورد ایشان و رهبران سایر انقلاب‌ها از دو جهت تفاوت دارد:

الف) آن رهبران، اوضاع و احوال اجتماعی و شرایط و فرصت‌ها را از دریچه تنگ منافع شخصی خویش می‌نگرند؛ در حالی که امام عصر علیه السلام از زاویه مصالح والای اسلامی - که ضامن رهایی بشر از ظلمات و رسیدن به نور است - به اوضاع و احوال جهانی نظر می‌افکند.

ب) از سوی خداوند متعال به آن حضرت الهام می‌شود و دست الهی، هدایتگر آن بزرگ‌مرد است؛ همان‌طور که ابن عربی^۱ و جز او برآیند. البته ابن عربی برای اثبات این موضوع، نه از قرآن کریم و روایات، بلکه از کشف صحیح دلیل می‌آورد.

ما در کتاب گذشته، این امر را مطابق اندیشه امامیه ثابت کرده‌ایم؛ اما بر اساس دیدگاه غیر امامیه، اثبات آن تقریباً ناممکن می‌باشد؛ زیرا آگاهی از زمان نتیجه‌دهی شرایط ظهور در برنامه الهی، مخصوص خداوند است و از این روست که میلاد امام مهدی علیه السلام (طبق دیدگاه غیر امامیه) در زمانی رقم خواهد خورد که رشد و شکل‌بندی شخصیت ایشان، هم‌زمان با به ثمر نشستن برنامه الهی و فراهم آمدن شرایط ظهور باشد. در نتیجه هرگاه زمان ظهور فرا برسد، آن حضرت با هوشمندی ویژه خویش، این امر را دریافته و می‌فهمد که شماری کافی از یاران مؤمن در انتظار اویند تا نبرد سرنوشت‌ساز جهانی را آغاز نماید.

این پرسش از منظر امامیه، پرسش درستی است زیرا اگر با نگاهی سطحی به روزهای غم‌خیز بنگریم و آن را در برابر زمان ظهور بنهیم، درمی‌یابیم این روزها با یکدیگر تفاوتی ندارند، مگر آن‌که دانشی افزون‌تر یا هوشیاری خاصی در این باره برای امام علیه السلام پدید آید. شکی نیست این آگاهی برای امام غایب پیش خواهد آمد و خداوند بلند مرتبه با حکمت ازلی و برنامه کلی‌اش این امکان را پدید خواهد آورد که او از زمان ظهورش آگاه گردد تا بتواند هدف عالی ظهور را تأمین نماید. تحقق این هدف، منوط به آن آگاهی است و در نتیجه علم امام به این موضوع ضروری خواهد بود. پرسشی که در اینجا باقی می‌ماند آن است که آگاهی امام علیه السلام از زمان ظهور چگونه است؟ آیا از راه اعجاز است و یا اینکه با روشی طبیعی است؟ برای پاسخ به این سؤال، چند احتمال را بر اساس روایات امامیه بررسی می‌نماییم که می‌توان همگی آنها را در صورت مستدل بودن، قابل اثبات تاریخی دانست.

احتمال نخست: شاید امام مهدی علیه السلام روایتی را از پدران معصومش علیهم السلام در دست دارد که در آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از زمان ظهور او خبر داده است.

برای این روایت احتمالی می‌توان چند صورت را در نظر گرفت که هر یک خود احتمال مستقلی

به شمار می‌رود:

صورت اول: در آن روایت ساعت، روز و سال ظهور به طور مشخص تعیین شده باشد.
صورت دوم: در آن روایت از حادثه یا حوادث معینی معاصر با واقعه ظهور مانند: کشته شدن نفس زکیه، فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین و یا... خبر داده شده باشد.
صورت سوم: در آن روایت از نسل خاصی با نام آنها چه یک نفر و چه بیشتر و نیز کارهایشان یاد شده باشد و موعد ظهور، زمان مشخصی از عمر آنها باشد.
... و صورت‌های دیگری که احتمال همه آنها می‌رود. هر چند این توقع که نصی در قرآن کریم یا روایاتی درباره زمان ظهور وجود داشته باشد، بی‌جاست زیرا نص در جایی وارد می‌شود که به منظور ابلاغ به مردم باشد ولی در این مورد که مخصوص شخص امام مهدی علیه السلام است، ورود نص، بی‌معنا است.

با این وجود، احتمال نخست را باید هم‌چنان در نظر داشت. این احتمال بیانگر یکی از فرق‌های اساسی بین امامیه و غیرامامیه است.

زیرا در تصور غیرامامیه نمی‌گنجد که پس از سپری شدن دوره صدر اسلام، در نزد شخصی روایتی باشد، بی‌آن‌که آن روایت، زبان به زبان نقل شده و در منابع روایی آمده باشد.
احتمال دوم: آگاهی امام علیه السلام از زمان ظهور، به شیوه‌ای اعجاز‌آمیز باشد؛ به این ترتیب که هرگاه خداوند به حکمت ازلی خویش، فرصت را برای ظهور و پیروزی انقلاب جهانی مناسب ببیند، نوعی معجزه را در برابر دیدگان امام پدید آورد تا آن حضرت از فرارسیدن زمان ظهور شریفش آگاه گردد.

این امر می‌تواند به یکی از دو شیوه زیر و یا هر دوی آنها صورت پذیرد:

شیوه اول: راوندی روایت کرده است که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

إذا كان وقت خروجه، إنتشر العلم بنفسه، فناده العلم: أخرج يا وليّ الله؛ أقتل أعداء الله. وله سيف الله إذا حان وقت خروجه إقتلع السيف من غمده فناده السيف: أخرج يا وليّ الله فلا يحلّ لك أن تقعد عن أعداء الله.^۱

وقتی زمان ظهور فرا رسد، آن پرچم (پرچم رسول اکرم صلی الله علیه و آله) به اهتزاز در خواهد آمد و به او خطاب نماید: ای ولیّ خدا، ظهور نما و دشمنان خدا را بکش. [همچنین] برای امام علیه السلام، شمشیری از سوی خدای متعال است که هرگاه زمان ظهور فرا رسد، از نیام خارج شاه و به آن حضرت چنین گوید: ای ولیّ خدا خروج نما، [زین سپس] بر تو حرام است که در برابر دشمنان خدا ساکت بنشینی.

این شیوه که در این روایت آمده، صراحت بیشتری در آگاهی اعجاز‌آمیز امام مهدی علیه السلام از زمان

۱. الراوندی، سعید بن هبة الله، همان؛ ص ۱۹۸. این خبر به‌طور مرسل از کسان دیگری نیز روایت شده است.

ظهور دارد؛ البته در صورتی که آن را بر معنایی رمزی حمل نکنیم.
اشکال‌های این شیوه:

۱- روایاتی از این دست، اندک بوده و همگی آنها نیز مرسل می‌باشند. به همین دلیل، نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.

۲- این شیوه با قانون اعجاز ناسازگار است زیرا هرگاه جایگزینی طبیعی وجود داشته باشد، دیگر جایی برای معجزه باقی نمی‌ماند و پیداست برای معجزاتی از این قبیل که در اخبار آمده، جایگزین وجود دارد. در نتیجه، آگاهی امام علیه السلام از زمان ظهور، منحصر در این معجزه‌ها نیست و می‌توان احتمال اول و سوم را که به امور طبیعی و غیر اعجازی می‌پردازند، برگزید.

۳- تصویری که از جنگ در این شیوه وجود دارد، مبتنی بر مفاهیمی کهن و قدیمی است. مانند اینکه سلاح امام علیه السلام در زمان ظهور، شمشیر است و فرماندهی او نیز به مدد پرچمی بزرگ خواهد بود. روشن است که روش‌ها و ابزار با گذشت زمان تغییر خواهد کرد.

اشکال: ما که در بخش‌های بعدی شمشیر را بر هر سلاحی، و پرچم را بر فرماندهی معنوی حمل خواهیم نمود، پس چرا هم‌اینک این حمل معنایی را انجام ندهیم؟

پاسخ: برخی اخبار دیگر را می‌توان بر این معنای حمل نمود و حتی برخی از آنها در این معنای صراحت دارند. اما این‌گونه اخبار مرسل را نمی‌توان بر این معنای بار کرد؛ زیرا روشن است که در رهبری معنوی، کلام و سخن گفتن - هر چند اعجاز‌آمیز - وجود ندارد. همان‌طور که بسیار بعید است بتوان شمشیر را بر توپ و موشک حمل کرد و گفت آنها به سخن در خواهند آمد.

شیوه دوم: امام مهدی علیه السلام، زمان ظهور خویش را به الهام الهی درمی‌یابد.

صدوق از عمر بن أبان بن تغلب روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

... فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِظْهَارَ أَمْرِهِ، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةَ فَظْهَرُ^۱

... هرگاه خداوند اراده فرماید که امر خویش را آشکار نماید، چیزی به دل او می‌اندازد تا آن‌که ظهور کند.

کلینی به سند خود از علی السائی روایت کرده است که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

مبلغ علمنا علی ثلاثة وجوه: ماض و غابر و حادث. فَأَمَّا الْمَاضِي فَمَفْسَّرٌ، وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ، وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فِ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرَفِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عَلْمَانَا وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِينَا.^۲

دانش ما در سه جهت امتداد دارد: گذشته و آینده و پدید شونده؛ اما گذشته برای ما تفسیر شده است و آینده نیز نوشته شده؛ اما پدید شونده (حادث)، از راه الهام به دل و تأثیر در

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان (نسخه خطی)، باب جهات علوم الأئمة علیهم السلام.

گوش می باشد و آن بهترین دانش ماست (زیرا از اسرار امامت است) و پیامبری بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست (یعنی با وجود همه علوم می که داریم، پیامبر نیستیم).

نیز کلینی به سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده است:

قلت لأبي الحسن عليه السلام عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: إن علمنا غابر و مزبور، و نكت في القلوب و نقر في الأسماع فقال: أمّا الغابر فما تقدم من علمنا و أمّا المزبور فما يأتينا و أمّا النكت في القلوب فالهام و أمّا النقر في الأسماع فأمر الملك.^۱

به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: [فرزند شما] امام صادق علیه السلام فرموده است: دانش ما یا مربوط به گذشته است، یا نوشته شده و یا وارد شده در دل و تأثیرگذار در گوش. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: دانش گذشته مربوط به امور پیشین است که می دانیم، و دانش نوشته شده مربوط به آینده است که هنوز نیامده؛ اما آنچه به دل وارد می شود، الهام است و آنچه در گوش تأثیر می گذارد، امر فرشته است.

آنچه در این دو روایت مورد نظر ماست - گذشته از نکات عمیقی که دارد - این است که «وارد شدن به دل» در روایت دوم، به «الهام» تفسیر شده و در روایت اول به «افکندن در دلها»؛ و تصریح شده که این برترین دانشی است که به آن بزرگواران علیهم السلام می رسد.

این سخن در مورد همه امامان معصوم علیهم السلام از جمله حضرت مهدی علیه السلام صادق است. بنابراین، زمان ظهور به ایشان الهام می شود.

در کتاب گذشته، روایتی آوردیم به این مضمون که هرگاه امام معصوم اراده نماید چیزی را بداند، خداوند آن را به او می فهماند. این قبیل روایات، مضمون اخبار بالا را تأیید می کند. بی شک امام مهدی علیه السلام در طول دوران غیبت، خواستار آن بوده است که زمان ظهورش را بداند، از این رو خداوند متعال هم این خواسته را از راه الهام یا سایر روش هایی که در روایات آمده اجابت می فرماید.

اگر از معنای اعجاز آمیز «وارد شدن خبری در دل» چشم پوشی نماییم، خواهیم توانست آن را بر معانی طبیعی حمل نماییم. در اینجا دو مورد از این معانی را می آوریم:

الف) معنای احساسی و عاطفی: انحراف تأسف باری که مسلمانان گرفتار آن شده اند، خشم امام علیه السلام را برمی انگیزد و همین موجب پدید آمدن حالتی در قلب مبارکش می شود که او را به ظهور فرا می خواند.

البته این به تنهایی نمی تواند توجیهی کافی برای ظهور باشد؛ زیرا خشم مقدس امام، تا زمانی که عصر انحراف به سر نیامده همواره پابرجاست و آن حضرت نیازمند است که از پیروزی انقلابش در هنگام ظهور به نحوی آگاه و مطمئن گردد و این چیزی است که در احتمال اول و سوم به آن پرداخته شده است.

ب) معنای عقلی: یعنی آگاهی امام علیه السلام به فراهم آمدن شرایط ظهور و کامل شدن نشانه‌های آن. این معنی، به احتمال سوم که به زودی می‌آید باز می‌گردد و هرگاه مقصود از خبر گذشته، همین معنی باشد خود دلیلی است بر درستی احتمال سوم و دلالت بر معنای اعجازی ندارد. به هر روی، این خبری که تکیه‌گاه احتمال دوم بود، روایاتی مورد اعتماد و وثوق ندارد و حدیث دیگری نیز که هم مضمون با آن باشد نیافتیم؛ در نتیجه قابلیت اثبات تاریخی را ندارد. بدین ترتیب این احتمال به دلیل کاستی‌های فراوان، مردود می‌باشد.

احتمال سوم: امام مهدی علیه السلام با فرزاندگی و فراست مخصوص به خود، که از پدران ارجمندش به ارث برده، زمان ظهور را تشخیص می‌دهد.

اینک ضمن بیان برخی نکته‌ها، به اثبات این احتمال خواهیم پرداخت.

نکته اول: مهم‌ترین شرایط ظهور به طور خلاصه چنین است:

۱- وجود رهبری پیشرو که مأموریت‌های بزرگ روز ظهور و گسترش عدالت در جهان را به انجام رساند.

۲- وجود قانونی عدالت محور و برنامه‌ای عادلانه و کامل که عهده‌دار حل مشکلات جوامع بشری گردد و بیداد و ستم را در همه صورت‌های آن ریشه کن سازد.

۳- وجود شماری کافی از مؤمنان منخلص برای فتح عادلانه جهان و تأسیس حکومت عدل.

۴- بلوغ و پختگی فکری و فرهنگی افراد امت اسلامی تا آنجا که بتوانند شیوه‌های جدیدی را که امام مهدی علیه السلام در دولت جهانی‌اش در پیش می‌گیرد، به طور کامل درک نمایند.

۵- انحراف آشکار و بی‌سابقه از آداب و سنن اسلامی و بی‌توجهی به بدیهی‌ترین احکام شرعی.

۶- ناامیدی و سرخوردگی افکار عمومی جهانیان از راه حل‌های بشری برای رفع مشکلات جهان.

همه این شرایط و شرایط دیگری که در اینجا نیاوردیم، همگی در نتیجه برنامه کلی الهی، کمی قبل از ظهور رخ خواهد داد و واقعه ظهور از فراهم آمدن این شرایط پرده برمی‌دارد.

نکته دوم: برای آشنایی با علم امام معصوم شیوه‌هایی کلی وجود دارد که در جوامع روایی امامیه از آنها یاد شده و می‌توان دانش امام را به مدد آنها توضیح داد؛ مانند: «الهام و تأثیر در گوش» و یا این قاعده که «هرگاه امام معصوم اراده کند چیزی را بداند، خداوند او را آگاه فرماید» و یا این سخن که «کارهای بندگان هر جمعه به محضر امام مهدی علیه السلام عرضه می‌شود».

در اینجا ما در پی اثبات این شیوه‌ها نیستیم بلکه قصد داریم از همه این روش‌ها عبور نموده تا این بحث، شکلی طبیعی و معمولی به خود بگیرد. گرچه ممکن است منافاتی هم بین شیوه طبیعی و روش اعجازی وجود نداشته باشد.

نکته سوم: هرگاه از این روش‌های کلی گذر کردیم و با حفظ برداشت شیعی خود از مهدویت و

نیز با فهم غیبت مطابق با نظریه‌ای که امام علیه السلام را در بین مردم می‌داند بی‌آنکه او را بشناسند، نتیجه می‌گیریم که مهدی موعود علیه السلام شخصی است با عمری طولانی که با نسل‌های پی‌درپی بشری هم‌عصر بوده و برای برپا ساختن عدالت کامل در عرصه گیتی ذخیره گردیده است؛ او در عصر غیبت با مردم بی‌آنکه بشناسندش در ارتباط است و از آنها و افکارشان باخبر و از رنج‌ها و آرزوهایشان آگاه است.

وقتی برداشت ما از امام مهدی علیه السلام چنین شد، به روشنی درخواست می‌یافتیم که آن حضرت به طور طبیعی و نه اعجازی، به همه این امور علم دارد. در نتیجه لازم نیست تصور نماییم امام نابغه‌ای استثنایی می‌باشد، زیرا شخصی که نبوغ سرشار دارد تنها به برخی از مسائل فوق‌آگاهی پیدا می‌کند و از احاطه کامل به همه آنها ناتوان است؛ اما آن حضرت دارای ویژگی‌های برجسته و امتیازات منحصر به فرد است و از همه حوادث و جزئیات آنها آگاه می‌باشد. ایشان با عنایتی خاص، احوالات مردم را در طول زمان پی‌گیری می‌نماید؛ به ویژه آن که بیش از هر کس دیگری شوق دارد تا از زمان ظهور شریفش آگاه گردد.

البته امام علیه السلام تنها به دانستن حوادث و جزئیات آنها بسنده نمی‌کند بلکه از سوی خداوند متعال مأمور است تا در ساختن جامعه شایسته و دور ساختن مشکلات و بلاها از امت اسلامی مشارکت ورزد.^۱ بدین ترتیب ایشان مانند نوابغ نیست که صرفاً از رویدادها آگاه باشد بلکه علاوه بر آگاهی، در متن آن حوادث نیز قرار دارد. و این گونه علم، برترین نوع آگاهی و جزئی‌ترین و دقیق‌ترین شکل دانش می‌باشد.

با این بیان، چگونگی علم به شرایط شش‌گانه ظهور را درمی‌یابیم. در اینجا مناسب است درباره هر کدام به طور جداگانه توضیحی ارائه نماییم:

الف) درباره شرط نخست باید گفت امام مهدی علیه السلام خود را همان رهبری می‌داند که مأموریت اصلاح جهان را دارد.

ب) در مورد شرط دوم باید گفت امام علیه السلام اصول شریعت را از طریق پدرانش دریافت می‌نماید؛ هر چند همان‌طور که گفته‌ایم برخی شناخت‌های دیگر را از راه‌های طبیعی و نه اعجازی به دست می‌آورد.

ج) درباره شرط سوم که پدید آمدن شماری کافی از یاران و طرفداران است، باید گفت امام علیه السلام از همان راه بالا، از به حد نصاب رسیدن آن یاران چه از نظر تعداد و چه از نظر سطح اخلاص و ایمان آگاه خواهد شد؛ در اینجا نیز ایشان همواره به جستجو و بررسی این مورد می‌پردازد. این شرط نسبت به دیگر شروط، نقطه قوتی دارد که در کتاب گذشته به آن اشاره کردیم؛ خلاصه آن این است که: امام مهدی علیه السلام کسانی را که در فرآیند آزمایش به طور کامل موفق گردیده‌اند، گرد آورده و خود را

به آنها می‌شناساند. برای این امر دلایل متعددی وجود دارد؛ مهم‌ترین آنها این است که آنچه مانع شناخت ما از آن حضرت می‌شود، گناهان و انواع قصور و تقصیرهای ماست؛ هرگاه این موانع برطرف گردد، تشریف به محضر امام به آسانی ممکن می‌شود و مسلم است که این توفیق، تنها نصیب اخلاص‌گذاران درجه اول خواهد شد.^۱ بدین ترتیب شناخت امام از این مخلصان آزموده شده و تعداد آنها و نیز ژرفای اخلاصشان، شناختی مستقیم و عینی است. اما شناخت او از موفق شدگان در آزمون الهی که از لحاظ اخلاص در رتبه‌های بعدی قرار دارند، نیز از راه طبیعی است که پیش از این درباره آن سخن گفته‌ایم.

(د) در مورد شرط پنجم، شواهد فراوانی وجود دارد. بارزترین آنها، کشته شدن نفس زکیه و تعقیب امام علیه السلام توسط سپاهی است که در زمین فرو می‌رود. ممکن است شواهد دیگری نیز در نزد حضرت موجود باشد که در روایات نیامده است.

درباره شرط چهارم و ششم هم روشن است که از راه طبیعی قابل شناسایی می‌باشند.

در اینجا خوب است اشاره کنیم که چهار مورد از شش شرط گفته شده، در دو سطح قابل اثبات می‌باشند:

سطح اول: تشخیص نظری؛ مانند اینکه وجود چه تعداد از افراد مخلص برای نبرد جهانی کفایت می‌کند؟ ظرفیت‌های عقلی و قابلیت‌های فکری امت اسلامی باید چه مقدار باشد تا قوانین جدید دولت مهدوی را درک نمایند؟ مسلمانان تا چه حدی به کژی و انحراف دچار می‌شوند و کافران تا کجای پرتگاه هولناک کفر سقوط می‌کنند؟ چند درصد از انسان‌ها باید از راه حل‌های بشری ساخته ناامید گردند؟ و...؟

سطح دوم: تشخیص عملی و پاسخ به این سؤال که آیا امور فوق، تحقق خارجی پیدا کرده است یا خیر؟ زمانی که از شناخت و آگاهی امام زمان علیه السلام از نتایج برنامه الهی سخن می‌گوییم، منظور ما همین سطح است.

امام علیه السلام به مدد روش عام اعجاز‌آمیز، از موارد سطح اول آگاه می‌شود. البته اگر از این روش گذر کرده و معجزه را دخالت ندادیم باید گفت علم امام به سطح اول، ناشی از دوگونه دانایی و اطلاع است:

۱- آگاهی از حوادثی که بر نسل‌های بشری گذشته و نیز اطلاع از قوانین تاریخ که در طول قرن‌ها هم عصری با نسل‌های متعدد بشری به دست آورده است.^۲

۲- شناخت حضرت از مفاهیم و قوانینی که در دولت جهانی اعلان می‌فرماید. فرض این است که این دانش برای آن حضرت، حداقل از زاویه قوانین کلی و روش‌های عمومی، وجود دارد.

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۴۸. درباره درجات چهارگانه اخلاص در آنجا سخن گفته‌ایم.

۲. ر. ک: همان؛ ص ۵۱۲ به بعد.

امام مهدی علیه السلام با وجود این دو گونه آگاهی، می تواند به روشنی از سطح اول اطلاع حاصل نماید. به هر حال احتمال سوم که اطلاع بر فراهم آمدن شرایط ظهور را برای امام علیه السلام ممکن می داند، صحیح می باشد و با این وجود، دیگر مانند روش اول از احتمال دوم نیازی به معجزه در این مورد ندارد بلکه در این صورت مخالف قانون معجزات می باشد.

فصل دوم

زمان ظهور

در این باره می‌توان در چند سطح سخن گفت و سپس به نقد و گزینش آنها پرداخت:
سطح اول: تعیین زمان دقیق ظهور به روز و ماه و سال، که البته راهی به دانستن آن نیست و در هیچ متن دینی از آن یاد نشده بلکه برعکس، روایات فراوانی بر نفی توقیت و لعن تعیین کنندگان وقت، وارد شده است.

پیش از این دانستیم نهان بودن زمان دقیق ظهور، خود یکی از حلقه‌های زنجیره برنامه الهی است که فرصتی را برای پیروزی امام مهدی علیه السلام و یارانش در مأموریت جهانی فراهم می‌آورد؛ زیرا اصل غافل‌گیری از مهم‌ترین علل پیروزی ایشان می‌باشد.

سطح دوم: تعیین زمان ظهور به طور اجمال؛ مانند این که بگوییم: زمان ظهور وقتی است که خداوند اراده فرماید؛ یا هنگامی است که شرایط آن فراهم آید؛ یا زمانی است که نشانه‌های نزدیک آن واقع گردد و یا... همه این امور درست است؛ ولی خواسته ما را تأمین نمی‌نماید.

سطح سوم: به دست آوردن تاریخ ظهور به طور اجمال و یا تفصیل از برخی واژه‌های قرآن کریم یا، از طریق قوانین علم حروف که برخی از حکما و صوفیه با آن آشنایند و برآنند که به مدد این علم می‌توان به حقایق ناشناخته، آگاهی پیدا کرد.

گروهی از عالمان مسلمان، برای تعیین زمان ظهور از این قوانین بهره برده‌اند. یکی از آنان محی الدین بن عربی است که چنین سروده است:

إذا دار الزّمان علی حروف بسم الله فالمهدیّ قاما
و یخرج بالحطیم عقیب صوم ألا فاقراه من عندی السّلاما^۱

هرگاه چرخ روزگار به حروف بسم‌الله رسد، مهدی قیام کرده و پس از ماه رمضان از حطیم (مساحت میان حجرالأسود و مقام ابراهیم) ظاهر خواهد شد. اگر او را دیدی از جانب من

سلامش رسان.

وی در اینجا کوشیده است زمان ظهور را از حروف تشکیل دهنده «بسم الله» کشف نماید. شیخ عبدالرحمن بسطامی نیز گفته است:

و يخرج حرف الميم من بعد شينه بمكة نحو البيت بالنصر قد علا
فهذا هو المهدى بالحق ظاهر سيأتي من الرحمن للخلق مرسلًا^۱

حرف میم در مکه و در کنار بیت الله الحرام با پیروزی ظاهر خواهد شد. این مهدی است که به حق از سوی خداوند رحمان به جانب خلق فرستاده شده است.

فهم این رمزها - در صورت درستی آن - جز برای کسی که به خوبی با شیوه استخراج آنها آشناست، ناممکن می باشد. پردامنه ترین تلاشی که در این زمینه مشاهده می شود، توضیحی است که علامه مجلسی به دنبال نقل روایتی از امام محمد باقر علیه السلام آورده است.

ابولبید گوید: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود:

يا أباالبید، إن في حروف القرآن المقطعة لعلمًا جمًّا. إن الله تعالى أنزل «الم، ذلك الكتاب» فقام محمد صلی الله علیه و آله حتى ظهر نوره و ثبتت كلمته و ولد يوم ولد، و قد مضى من الألف السابع مائة سنة و ثلاث سنين. ثم قال: و تبينه في كتاب الله في الحروف المقطعة، إذا عدتها من غير تكرار، و ليس من حروف مقطعة حرف ينقضى إلا و قیام قائم من بنی هاشم عند إنقضائه. ثم قال: الألف واحد و اللام ثلاثون و الميم أربعون، و الصاد تسعون، فذلك مائة و إحدى و ستون. ثم كان بدء خروج الحسين بن علي علیه السلام ألم الله... فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند «المص» و يقوم قائمنا عند إنقضائها بـ «الر». فافهم ذلك و عه و اكنمه.^۲

ای ابولبید در حروف مقطعه قرآن دانش سرشاری است. وقتی خداوند «الم ذلك الكتاب» را نازل فرمود، محمد صلی الله علیه و آله قیام کرد تا آنجا که نور وجودش آشکار گشت و سخنانش در دل مردمان جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از زمان هبوط آدم علیه السلام بر کره خاک می گذشت. سپس فرمود: وقتی حروف مقطعه قرآن را بدون تکرار شمارش کنی، این مطلب را می یابی. هیچ یک از این حروف نمی گذرد جز این که یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می کند. آنگاه فرمود: «الف» یک، «لام» سی، «م» چهل و «المص» نود می باشد که جمعاً صد و شصت و یک می شود. بعد از آن ابتدای قیام امام حسین علیه السلام «الم الله...» بود؛ وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی عباس در زمان «المص» قیام می کند و چون آن بگذرد، قائم ما در «الر» قیام می کند. پس آن را دریاب و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

علامه مجلسی پس از نقل این روایت، سخنی طولانی می آورد و برخی از تعیین اوقات در این

۱. ر. ک: القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۵۹.

۲. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۳۲.

روایت هم چون بعثت پیامبر ﷺ را مطابق با واقع می‌داند. در اینجا بخش‌هایی از توضیحات وی را که مربوط به امام مهدی عجل الله فرجه است می‌آوریم:

اینکه فرمود: «قائم در الر قیام می‌کند» چند احتمال در آن می‌رود:

۱- از اخباری باشد که «بدا» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون تحقق نپذیرفته، معنی خبر هم که مشروط آن باشد، متحقق نگردیده است. چنان‌که اخبار این گفتار بر آن دلالت دارد.

۲- «الر» در اصل «الم» بوده و به اشتباه «الر» نوشته شده و مبدأ تاریخ آن نیز، زمان آشکار شدن نبوت پیامبر ﷺ یعنی نزدیک بعثت آن حضرت است؛ مانند «الم». و مقصود از قیام قائم هم، قیام امام زمان عجل الله فرجه به امر امامت در خفا و پنهان است؛ زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری به وقوع پیوست. پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیافزاییم با عدد «الم» موافق خواهد بود.

۳- مقصود، همه «الر»‌هایی است که در قرآن ذکر شده است؛ زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده و جمع کل اعداد آن هزار و یکصد و پنجاه و پنج است. مؤید این سخن آن است که وقتی امام عجل الله فرجه «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آن‌ها بود، لفظ الله را هم با آنها آورد تا بفهماند که فقط ابتدای یک سوره منظور بوده [و آن هم سوره آل عمران است که آغاز آن «الم الله لا اله الا هو الحق القيوم» می‌باشد] ولی «الر» این طور نیست؛ چه همه مکررات، مورد نظر بوده است.

۴- مراد آن حضرت گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن است که از «الر» شروع می‌شود ولی منظور اصلی، حذف اعداد «المص» است و بنا بر اول، جمع همه اعداد، هزار و ششصد و نود و شش می‌شود. ^۱ و بنا بر دوم، هزار و پانصد و بیست و پنج. و بر اساس حساب مغاربه، بنا بر شمارش اول، دو هزار و سیصد و بیست و پنج می‌شود و بنا بر شمارش دوم، دو هزار و یکصد و نود و چهار. این‌گونه حساب کردن با قانون کلی که آن حضرت بیان کردند، هماهنگی بیشتری دارد؛ زیرا ایشان فرمود: با گذشت مدت هر حرفی از حروف مقطعه قرآن، دولتی از بنی‌هاشم پدید می‌آید اما دولت آل محمد صلی الله علیه و آله آخرین همه دولت‌هاست. ولی این محاسبه از

۱. ارقامی که علامه مجلسی در احتمال چهارم به دست داده، نمی‌تواند به روشنی مقصود او را برساند زیرا کلمات مقطعه در قرآن ۲۹ مورد می‌باشد که در مجموع از هفتاد و پنج حرف ساخته شده است. ارزش عددی آنها به حساب جمل، سه هزار و یکصد و پنجاه و پنج می‌باشد. بنا بر شمارش اول، ارزش المص یکصد و شصت و یک و باقی دو هزار و نهصد و شصت و چهار، بنا بر شمارش دوم، ارزش الم، اگر منظور مجلسی یکی از آنها باشد، ارزشش هفتاد و یک است و باقی سه هزار و هشتاد و چهار است و اگر مراد او دو تا از آنها باشد - که پیش از المص در قرآن می‌باشد - باقی سه هزار و سیزده می‌شود و اگر مرادش ارزش همه موارد این کلمه در قرآن کریم باشد که شش بار در قرآن تکرار شده، چهارصد و بیست و شش می‌شود و باقی دو هزار و هفتصد و بیست و نه می‌شود و اگر به این، المص گفته شده را نیز بیافزاییم، باقی دو هزار و پانصد و نود و هشت می‌شود و همه این نتیجه‌ها بیشتر از رقمی است که علامه مجلسی گفته است. این بر اساس حساب ابجد است چه رسد به حساب مغاربه.

جهت لفظ بعید است و ما هم آن را نمی‌پسندیم.

علامه مجلسی در ادامه می‌نویسد:

این بود آنچه در شرح و حلّ این روایت مشکل به نظر آمد. پس آن را دریاب و شکر نعمت را به جای آر. از خداوند می‌خواهم که از لغزش من در گفتار و کردار درگذرد.

احتمالات دیگری نیز وجود دارد که ایشان نیاورده است و ما در اینجا برخی از آنها را می‌آوریم:
 ۱- «قائم در زمان سپری شدن المص با الر قیام می‌کند»؛ یعنی زمانی که رقم المص به پایان می‌رسد، الر را حساب می‌کنیم. در نتیجه هرگاه رقم آن به سر رسد، قیام قائم علیه السلام حتمی است. پس اگر دانستیم که ارزش المص، صد و شصت و یک است، ارزش تمامی «الر»ها در قرآن کریم که پنج مورد می‌باشد، هزار و صد و پنجاه و پنج می‌شود، و مجموع این دو، هزار و سیصد و شانزده. این همان تاریخ هجری است که هشتاد سال قبل به پایان رسیده و حضرت ولی عصر علیه السلام هم در آن تاریخ ظهور فرموده است.

با این وجود ناگزیر باید این رقم را تاریخ پس از ولادت آن حضرت به حساب آوریم. تاریخ ولادت آن حضرت ۲۵۵ هجری است. پس در مجموع هزار و پانصد و هفتاد و یک می‌شود؛ یعنی امام مهدی علیه السلام پس از صد و هفتاد و پنج سال دیگر ظهور خواهد فرمود.^۱

۲- مقصود از «الر»، ارزش اسم‌های حروف آن است؛ یعنی: الف لام را (با صرف نظر از همزه که علمای حروف، به حساب نمی‌آورند) که در مجموع سیصد و هشتاد و سه می‌باشد. هرگاه این عدد را در پنج ضرب نماییم، حاصل آن هزار و نهصد و پانزده خواهد شد. اگر این عدد را تاریخ میلادی بینگاریم باید گفت که در این تاریخ امام علیه السلام ظهور فرموده است و اگر آن را تاریخ هجری بدانیم یا آن را از تاریخ ولادت حضرت به حساب آوریم و یا ارزش «المص» را به آن بیفزاییم، تاریخ نسبتاً دوری خواهد شد.

۳- مقصود، مرتبه بالاتری از اسما حروف کلمه «الر» باشد که ارزش مجموع آن، هفتصد و سی و شش می‌شود و هرگاه ارزش المص را نیز به آن بیفزاییم، هشتصد و نود و هفت خواهد شد. این تاریخی است که حضرت در آن تاریخ، ظهور فرموده است و هنگامی که عدد ۲۵۵ (سال تولد امام علیه السلام) را به آن اضافه نماییم، هزار و صد و پنجاه و دو خواهد شد که در این تاریخ نیز ظهور رخ نداده است. هرگاه ارزش کلمه الر را در پنج ضرب نماییم، عدد سه هزار و ششصد و هشتاد و سه دست خواهد آمد که با اضافه نمودن ارزش المص، سه هزار و هشتصد و چهل و یک خواهد شد. هر دوی این تاریخ‌ها، از زمان ما بسیار دور است. این عدد را نیز می‌توان از زمان هجرت یا ولادت محاسبه نمود.

حال اگر در کنار این احتمالات، پای حساب مغاربه را نیز به میان آوریم - همان‌طور که علامه

۱. لازم به یادآوری است کتاب حاضر در سال ۱۳۹۲ هـ (حدود ۱۳۵۰ ش) تألیف گردیده است. [م]

مجلسی بر آن است - احتمالات بیشتری چهره می‌نماید و زمان حقیقی ظهور - آن چنان که خداوند در برنامه کلی خویش اراده نموده - در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. به هر روی، این خبر دارای کاستی‌های زیر است:

الف) راوی آن ابولبید مخزومی است که علمای رجالی او را توثیق ننموده‌اند؛ در نتیجه خبر ضعیفی است که شایستگی اثبات تاریخی ندارد.

ب) راویان بین ما و او ناشناس می‌باشند و نامی از هیچ‌کدام شان در میان نیست؛ به عبارت دیگر این خبر مرسل می‌باشد.

ج) تفسیر حروف مقطعه قرآن کریم به پیشگویی حوادث آینده، بنا بر حساب جمل تنها یکی از وجوه تفسیری این حروف است که برخی روایات از جمله خبر ابولبید بر آن دلالت دارد. وگرنه اخبار دیگری نیز وجود دارد که این حروف را به گونه‌ای دیگر تفسیر نموده‌اند. این اخبار، مضمون خبر ابولبید را رد کرده، آن را از قابلیت اثبات تاریخی ساقط می‌نمایند.

در اینجا مناقشات دیگری نیز هم‌چون عدم وجود دلیل بر درستی علم حروف وجود دارد که ناگزیر باید کاوش در آن را به اهلش و انهاد.

سطح چهارم: تکیه بر روایاتی که به روز و ماه ظهور اشاره دارد بی‌آن‌که به سال وقوع آن پردازد. مناسب است این بحث را در چند محور سامان دهیم:

محور اول: شناخت این‌گونه روایات و تلاش برای بهره‌برداری تاریخی از آنها.

این روایات زیاد بوده و می‌توان از زوایای متعدد از آنها استفاده تاریخی برد:

الف) تعیین سال ظهور به طور اجمال:

طبرسی به نقل از ابوبصیر آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

لا یخرج القائم الا فی وتر من السنین: سنة احدى أو ثلاث أو خمس أو سبع أو تسع.^۱

قائم جز در سال فرد، ظهور نمی‌کند؛ سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم و یا نهم.

ب) تعیین ماه و روز ظهور:

طبرسی از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ینادی باسم القائم فی یوم ستّ و عشرين من شهر رمضان و یقوم فی یوم عاشوراء و

هو الیوم الذی قتل فیہ حسین بن علی علیه السلام...^۲

در روز بیست و ششم ماه رمضان به نام قائم ندا داده می‌شود. [سپس] او در روز عاشورا که

روز کشته شدن حسین بن علی علیه السلام است، قیام می‌نماید...

شیخ طوسی از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

۱. الطبرسی، احمد بن علی، همان؛ ص ۴۳۰

۲. همان.

إِنَّ الْقَائِمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَنَادِي إِسْمَهُ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعَشْرِينَ، وَيَقُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ قَتَلَ فِيهِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام.^۱

بی گمان در شب بیست و سوم [ماه رمضان] به اسم قائم - که درود خدا بر او باد - ندا داده می شود و او در روز عاشورا که روز کشته شدن حسین بن علی عليه السلام است، قیام می کند. (ج) تعیین اسم آن روز (از ایام هفته):

شیخ طوسی به نقل از علی بن مهزیار آورده است که حضرت باقر عليه السلام فرمود:

كَأَنِّي بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ السَّبْتِ...^۲

گویا در روز عاشورا که شنبه روزی است، قائم را می بینم...

شیخ صدوق هم به نقل از ابوبصیر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که:

يُخْرِجُ الْقَائِمَ يَوْمَ السَّبْتِ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ، يَوْمَ الَّذِي قَتَلَ فِيهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۳

قائم در روز شنبه ای که مصادف با عاشورا است ظهور می کند؛ روزی که حسین - سلام خدا بر او باد - کشته شده است.

محور دوم: قابلیت این اخبار برای اثبات تاریخی.

پس از بررسی این گونه روایات در می یابیم اخباری که از ظهور امام عليه السلام در سال های فرد سخن می گوید و نیز روایاتی که روز شنبه را روز ظهور می داند، گذشته از تعداد اندک، راویانی ناشناخته و نیز ضعیف را در زنجیره سندی خود دارد؛ برخلاف روایاتی که ظهور را در روز دهم محرم الحرام می داند که تعدادشان زیاد و قابل اثبات تاریخی است.

محور سوم: تلاش برای شناخت حکمت تعیین روز عاشورا (دهم محرم) برای رویداد ظهور.

در این باره ضمن دو نکته به بحث و بررسی می پردازیم:

نکته اول: به نظر ما مقصود اصلی از تعیین این روز، دو چیز است:

۱- این روز، روز شهادت جدّ حضرت ولی عصر عليه السلام، امام حسین عليه السلام می باشد و قیام امام حسین عليه السلام و انقلاب امام مهدی عليه السلام در حفظ اسلام از فراموشی و نابودی اشتراک دارند. در حقیقت، قیام حسینی از مقدمات انقلاب مهدوی و پدید آمدن روز موعود می باشد. قیام حسینی، بخشی از برنامه کلی الهی است برای آماده سازی معنوی و شکوفایی اخلاص و بیداری در میان امت اسلامی با هدف پدید آمدن شماری کافی از مجاهدان مؤمن برای نبرد عدالت مدار جهانی به فرماندهی امام مهدی عليه السلام.

از سوی دیگر انقلاب جهانی حضرت مهدی عليه السلام، به نوعی خونخواهی حضرت سیدالشهدا عليه السلام و دفاع از آن امام مظلوم است؛ زیرا هر دو امام در هدف خویش که اجرای عدالت و براندازی بساط

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۷۴

۲. همان.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان؛ (نسخه خطی).

ستم و کفر می‌باشد، همداستان هستند. در این باره روایاتی وجود دارد که پس از این خواهد آمد. نام و یاد حضرت سیدالشهدا علیه السلام در میان امت اسلامی و همه آزادگان جهان در همه ادوار تاریخی، زنده و تپنده بوده و روح حماسه و جانفشانی و اخلاص را در کالبد بشریت دمیده است. بهترین فرصتی که می‌توان از امام حسین علیه السلام و اهداف والای او سخن گفت روز دهم محرم الحرام، روز عاشورا است. از این رو باید پذیرفت که تعیین این روز برای ظهور، طرحی حکیمانه و حساب شده است.

(۲) روز عاشورا به زمان برگزاری حج که کنگره جهانی مسلمانان است، نزدیک می‌باشد و موسم برپایی حج نیز یگانه فرصتی است که یاران مهدی علیه السلام می‌توانند به طور طبیعی و غیراعجازی در مکه گردهم آیند.

نکته دوم: در اخبار ندا و نیز در روایات تعیین وقت که پیش از این آوردیم، آمده است ندایی که به اسم مهدی علیه السلام است در ماه رمضان خواهد بود. در آن ماه افراد به طور معمول به طاعت پروردگار نزدیک‌تر و از نافرمانی او دورترند و چه بسا ندا در شب بیست و سوم ماه رمضان که شب قدر است، روی دهد؛ آن شب، جایگاه ویژه‌ای در آن ماه داشته، بهترین زمان برای عبادت و راز و نیاز با پروردگار است.

اگر ظهور در روز دهم ماه محرم اتفاق افتد، فاصله زمانی بین واقعه ندا و رویداد ظهور، حدود یکصد و هفت روز خواهد بود. هر چند در روایات تصریح به این عدد نشده است اما نمی‌توان احتمال داد که ندا در ماه رمضان یک سال و ظهور در ماه محرم چند سال بعد رخ دهد. حتی این احتمال نیز نمی‌رود که بین آن دو یک سال فاصله باشد (یعنی پس از یک سال و سه ماه و هفت روز). شاید بتوان با استفاده از روایات، مهم‌ترین دلیل دنبال هم آمدن این دو رویداد را آن دانست که «ندا» برای بیدار باش و اعلان قریب‌الوقوع بودن ظهور به مردم می‌باشد. این ندا گواه آن است که ظهور به زودی رخ خواهد داد و اگر نبود مصلحت بزرگی که در تأخیر آن تا روز دهم محرم وجود دارد و حکمتی که در آن روز نهفته است، بهتر بود که می‌پذیرفتیم روزهای اندکی پس از رویداد ندا، ظهور امام علیه السلام محقق می‌گردد.

می‌توان تصور نمود که در این فاصله، اوضاع و احوال امت اسلامی و میزان تأثیرگذاری/واقعه ندا در بین آنان و همچنین بازتاب‌های مورد انتظار و نیز واکنش یاران مخلص و شایسته امام مهدی علیه السلام چگونه خواهد بود. حقیقت آن است که هر مؤمنی که از بوته آزمایش الهی سربلند بیرون آمده باشد، در ندایی که به نام امام مهدی داده می‌شود، نخستین شراره‌های آتشفشان ظهور را خواهد دید و خود را برای یاری امام و مشارکت در بنیانگذاری دولت عدل جهانی آماده خواهد ساخت.

یاران امام علیه السلام به شیوه معمولی به مکه می‌روند به طوری که نه شکی را برانگیزند و نه نگاهی را به خود جلب نمایند. آنها هم‌چون سایر مسلمانان به حج خواهند رفت و بدین ترتیب از مرزهای

جغرافیایی، عبور می نمایند^۱ و طبق برنامه حکیمانه الهی به هنگام ظهور در مکه خواهند بود. همه یاران امام علیه السلام از تمام نقاط جهان این چنین به مکه وارد می شوند تا آن که تعدادشان به شماری کافی برای آغاز نبرد عادلانه جهانی برسد. آنها به همراه مردم حج خواهند گزارد و در حالی که هر لحظه انتظار ظهور را می کشند (البته اگر از روایات توقیت آگاه نباشند)، آن رویداد مبارک تا پس از ایام حج به تأخیر می افتد؛ حاجیان به کشورهای خود باز می گردند اما یاران مخلص که چشم انتظار ظهور رند هم چنان در آن شهر مقدس باقی می مانند. آنها بی آن که با کسی درباره مأموریت خویش سخنی بگویند، ناچار می شوند تا زمانی که شاید هم به طور دقیق آن را ندانند، در آنجا بمانند. آنها هسته مرکزی و کادر اصلی ارتش رهایی بخش مهدوی اند.

بنابر برخی روایات که در فصل آینده خواهیم آورد، حضور آنان در شهر مکه با موانعی قانونی روبرو می شود تا آنجا که این موضوع، مایه بحث و اختلاف در بین مسئولان آن شهر می گردد. این کشمکش تا روز عاشورا که روز ظهور است، ادامه خواهد داشت.

بدین ترتیب فرصت کافی برای رفتن یاران امام علیه السلام به مکه آن هم به شکل طبیعی و نه اعجازی وجود دارد و از این رو روایاتی که از ظاهر آنها چنین برمی آید که این سفر به طور اعجازی انجام می گیرد، مخالف با قانون معجزات و نیازمند فهم و برداشت جدیدی است که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

محور چهارم: بیان برخی اشکالات و پرسش هایی که درباره توقیت مورد نظر در بحث قبلی مطرح می باشد و تلاش برای پاسخ به آنها.

اشکال اول: دشمنان امام در برابر رویداد ندا چه موضعی خواهند گرفت؟ به نظر می رسد آنها بتوانند در فاصله زمانی بین ندا و ظهور، آمادگی مقابله با حرکت امام علیه السلام را به طور کامل کسب نموده و با شروع آن، در نطفه سرکوبش نمایند. با این وصف، امام مهدی علیه السلام چگونه از این دام می رهد؟ به این اشکال می توان در چند سطح پاسخ داد:

سطح اول: دلیلی وجود ندارد که آن ندا به گوش همه برسد بلکه چون امری معجزه آسا است ممکن است شعاع و گستره آن طبق مصالح الهی، تنها محدود به یک منطقه باشد و یا فقط به گوش عده ای از مردم برسد.

این مطلب با ظاهر اخباری که می گوید: «منادی از آسمان به نام قائم ندا می کند و همه اهل مشرق و مغرب آن را می شنوند» یا «کسی از آفریده های خداوند که در او روحی دمیده شده، باقی نمی ماند مگر آن که آن صدا را می شنود» ناسازگار است. مگر آن که این روایات را خاص گروهی از افراد یا

۱. مناسب است در اینجا آیه ۷۶ سوره مبارکه یوسف را یادآور شویم: «كذلک کدنا لیوسف ما کان لیأخذ أخواه فی دین الملک إلا أن یشاء الله نرفع درجات من نشاء و فوق کل ذی علم علیم»؛ «این گونه به یوسف شیوه آموختیم. [چراکه] او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند، مگر اینکه خدا بخواهد [و چنین راهی بدو بنماید.] درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم و فوق هر صاحب دانشی، دانشوری است».

یک منطقه بدانیم؛ چون تعمیم آن به همه مردم می‌تواند برای امام علیه السلام در آغاز ظهور خطر آفرین باشد. اما واکنشی را که در اخبار صیحه از آن سخن رفته است مانند اینکه «شخص خفته، بیدار و فرد بیدار، وحشت زده می‌شود» می‌توان مختص شنوندگان صیحه دانست. البته آن بخش از روایت که نتیجه صیحه را فروتن شدن دشمنان خداوند می‌داند، صراحت دارد که آنان نیز صدا را می‌شنوند و در عین حال تصریح می‌کند که آنها نمی‌توانند در برابر آن مقاومتی نمایند.

سطح دوم: یقیناً دلیلی نداریم که محتوای این ندا، دعوت آشکار برای یاری امام مهدی علیه السلام باشد تا برای ایشان خطری بیافریند. بلکه به تصریح روایات تنها اسم امام علیه السلام و نام پدر آن بزرگوار آورده می‌شود. در نتیجه ندا چنین مضمونی خواهد داشت: «امام شما محمد بن الحسن علیه السلام است» یا: «محمد بن الحسن علیه السلام حجت پروردگار است»؛ بدون هیچ اشاره‌ای به اهداف او و نیز واقعه ظهور و حتی اینکه او همان مهدی موعود است.

مؤمنان نیز آن حضرت را تنها با توجه به سابقه ذهنی خود و استدلال‌های کلامی و... خواهند شناخت و این گونه شناخت نیز برای دشمنان منتفی است.

سطح سوم: اگر فرض کنیم ابر قدرت‌ها نیز آن صدا را بشنوند، یا خبرش به آنها برسد و یا به هر شکل دیگری از محتوای پیام آگاه شوند، باز هرگز نخواهند توانست آن‌چنان‌که شایسته است آن رویداد را درک نمایند. بلکه آن را ادعایی دروغ و یا عملی خرابکارانه از سوی بعضی دولت‌ها یا گروه‌ها قلمداد کرده که از طریق برخی رادیوها یا ایستگاه‌های تلویزیونی و یا یکی از ماهواره‌های ویژه برنامه‌های رادیویی پخش شده است و در این صورت نیازی به جبهه‌گیری و مقابله با آن نمی‌بینند.

سطح چهارم: دلیلی وجود ندارد که وضعیت کنونی جهان تا هنگام واقعه ندا و ظهور، به همین صورت ادامه پیدا کند بلکه حتی دلایلی وجود دارد که به استناد آنها، تمدن‌ها و ابر قدرت‌ها پیش از ظهور، از صحنه روزگار محو خواهند شد.

با این حساب، برای امام علیه السلام در هیچ نقطه از جهان دشمنی اصلی که در آغاز انقلاب جهانی به مقابله با آن برخیزد، وجود نخواهد داشت؛ هرچند ندا را هم بشنوند و بفهمند. این موضوع را در فصلی دیگر بررسی خواهیم کرد.

سطح پنجم: گذشته از پاسخ‌های بالا که در چهار سطح مطرح گردید، بهتر است آنچه را که در خلال سخن از اخبار ندا آوردیم، در اینجا نیز تکرار نماییم و آن اینکه ظهور امام علیه السلام که بیش از یکصد روز پس از واقعه ندا روی خواهد داد، از سوی افکار عمومی هرگز منطبق بر آن ندا نخواهد شد، مگر وقتی که جنبش مهدوی آن‌چنان نیرومند گردد که بتواند در برابر هر تهاجمی، پایداری ورزد.

اشکال دوم: به نظر می‌رسد تعیین زمان برای واقعه ظهور آن‌طور که گفته شد، با انتظار مستمر ظهور امام در هر روز و لحظه ناسازگار باشد؛ زیرا با تعیین روز عاشورا، انتظار ظهور در سایر

روزهای سال بی معنی می‌گردد. یا به طور مثال تعیین سال‌های فرد، موجب آن می‌شود که دیگر کسی به انتظار ظهور حضرت در سال‌های زوج نباشد. در حالی که اگر چنین نباشد، مردم در هر لحظه چشم انتظار ظهور خواهند بود و بدین ترتیب برکات فراوانی نصیب آنها خواهد گردید.^۱

به این اشکال می‌توان در چند سطح پاسخ داد:

سطح اول: تقریباً عموم مردم از این مواعدهای زمانی اطلاعی ندارند؛ از این رو همواره منتظر ظهور خواهند ماند. البته این پاسخ چندان کاملی نیست زیرا مفهوم آن این است که هر کس از این مواعدهای زمانی آگاه باشد و یا امثال کتاب حاضر را مطالعه نماید، دیگر هر لحظه ظهور را انتظار نخواهد کشید.

سطح دوم: این مواعدهای زمانی یا برخی از آنها، هرچند با ادله‌ای که قابلیت اثبات تاریخی را دارند، ثابت می‌شود اما اثبات تاریخی چیزی است و یقین پیدا کردن چیزی دیگر؛ به طور مثال سخن ابن اثیر در کتاب *الکامل* برای اثبات تاریخی کافی است اما به هر حال نمی‌توان به درستی آن یقین پیدا کرد.

مانند این اخبار رانه از خود معصومین علیهم‌السلام بلکه از راویان آنها شنیده‌ایم. پس صدور این روایات از آن حضرات، ظنی است ولی شایستگی اثبات تاریخی را دارند. در نتیجه هرگاه این مواعدهای زمانی، ظنی باشد احتمالات دیگری نیز می‌تواند مطرح شود. به طور مثال: طبق اخبار ظن داریم که امام مهدی علیه‌السلام در روز عاشورا ظهور خواهد فرمود؛ در عین حال این احتمال را نیز می‌دهیم که این اتفاق در آخرین روز سال رخ دهد. بدین ترتیب، زلال انتظار در همه روزهای سال جریان پیدا می‌کند.

سطح سوم: ظهور امام در هر روز دیگری یا هر سالی، چه فرد و چه زوج و یا در هر لحظه، یک احتمال صرف نیست بلکه دلایلی از میان اخبار نیز دارد؛ مانند این روایت که: «مَثَلُ إِمَامٍ، مَثَلُ قِيَامَتٍ أَسْتِ وَ جَزْ خَدَا أَنْ رَا بَه مَوْقِعِ خَوْذِ أَشْكَارِ نَمِي سَا زِد وَ بَه نَا گَهَان رَوِي مِي دَهْد.» و یا بیان نورانی حضرت بقية الله عليه‌السلام خطاب به شیخ مفید که فرمود: «فَإِنَّ أَمْرَنَا بَعْتَةٌ فَجَاءَةٌ» یعنی: «امر [ظهور] ما یکباره و ناگهانی است.»

در این صورت، هم تعیین موعد زمانی اثبات پذیر است و هم مطلق دانستن و عدم تعیین موعد زمانی؛ و بین این دو تعارضی وجود ندارد زیرا به هر حال ظهور امام در یکی از این زمان‌های معین، می‌تواند مصداقی برای آن اطلاق باشد. پس ادله اطلاق، عرفاً و عقلاً ایجاب می‌نماید که همواره چشم انتظار ظهور باشیم.

سطح چهارم: اگر فرض نماییم صدور این اخبار از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام قطعی باشد، باز مضمون آنها احتمالی و غیر قطعی باقی خواهد ماند و احتمال نسخ و پدید آمدن بدا در آنها می‌رود؛

زیرا در برخی روایات آمده است که احتمال دارد در هر امر محتومی، بدا حاصل شود. به طور مثال شورش سفیانی که در شماری از روایات امری حتمی معرفی شده، ممکن است مشمول قانون «بدا» گردد.

نعمانی به سند خود از عبدالملک بن اعین نقل نموده است:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فجري ذكر القائم عليه السلام. فقلت له: أرجو أن يكون عاجلا و لا يكون السفيناني. فقال: لا والله! إنه لمن المحتوم الذي لا بد منه.

نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که سخن از قائم علیه السلام به میان آمد. عرض کردم: امیدوارم که ظهور به زودی محقق شود و سفیانی نیاید. امام فرمود: نه به خدا سوگند! آمدن سفیانی حتمی است و گزیری از آن نیست.

با این همه، درباره سفیانی احتمال بدا می رود. داوود بن القاسم جعفری در روایتی آورده است: كنا عند أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام؛ فجري ذكر السفيناني و ما جاء في الرواية من أن أمره من المحتوم، فقلت لأبي جعفر عليه السلام: هل يبدو لله في المحتوم؟ قال: نعم. قلنا له: فنخاف أن يبدو لله في القائم! فقال: إن القائم من الميعاد، والله لا يخلف الميعاد.^۲

نزد امام محمد جواد علیه السلام بودیم که سخن حتمی بودن [شورش] سفیانی به میان آمد. عرض کردم: آیا در امور حتمی نیز بداء حاصل می شود؟ فرمود: آری. گفتیم: می ترسیم که در ظهور قائم، بدا پیش آید! فرمود: [ظهور] قائم، از وعده های الهی است و خداوند خلف وعده نمی کند.

در نتیجه هرگاه پدید آمدن بدا در امور حتمی امکان پذیر باشد، ناگفته حال مواعده های زمانی غیر حتمی معلوم است. وقتی که این احتمال وجود دارد دیگر نمی توان به مواعده خاصی تکیه کرد و با این حساب مطابق روایات اطلاق که آوردیم، انتظار امری همیشگی خواهد بود.

اشکال سوم: آیا اخبار تعیین روز و ماه نیز مشمول اخبار نفی توقیت می شوند؟ اگر چنین باشد ناگزیر باید آن اخبار را دروغ دانست.

در پاسخ باید گفت چنین نیست و هر دو دسته از اخبار قلمرو خاص خود را داشته، یکدیگر را رد نمی نمایند. مهم ترین دلیل، وجود قرینه هایی در خود روایات نفی توقیت می باشد. آنچه در این روایات مورد تکذیب قرار گرفته، تنها شماره سال است و نه ماه و روز و نام هفتگی آن؛ مانند روایتی که نعمانی از ابو حمزه ثمالی آورده است که امام باقر علیه السلام در آن می فرماید:

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم. همان؛ ص ۱۶۱.

۲. همان؛ ص ۱۶۲. البته احتمال بداء در موضوع سفیانی، به معنی متفی دانستن آن نیست بلکه بدان معنی است که شورش سفیانی (به طور مثال) داخل در برنامه کلی الهی است؛ اما ممکن است در این برنامه تغییراتی پیش آید. در واقع این تغییرات در بعضی قسمت های اجرایی آن برنامه روی می دهد و نه در اصول کلی آن.

یا ثابت! إِنَّ اللَّهَ كَانَ قَدْ وَقَّتْ هَذَا أَمْرٌ فِي سَنَةِ السَّبْعِينَ. فَلَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةً. فَلَمَّا حَدَّثْنَاكُمْ بِذَلِكَ أَدْعَمْتُمْ وَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السُّتْرِ. فَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِهَذَا أَمْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ عِنْدَنَا وَقْتًا. يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. قَالَ أَبُو حَمْزَةَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ ذَلِكَ.^۱

ای ثابت! خداوند این امر (ظهور) را در سال هفتاد هجری قرار داده بود اما چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، غضب الهی شدت گرفت و تا سال یکصد و چهل هجری این امر به تأخیر افتاد. ما نیز که این خبر را به شما دادیم، آن را فاش ساختید و با دیگران در میان گذاشتید؛ در نتیجه خداوند پس از این برای ظهور، زمانی را در نزد ما معلوم نفرموده است. «خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند، و اصل کتاب نزد اوست.» ابو حمزه می‌گوید: این سخن حضرت باقر علیه السلام را به فرزندش امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم، ایشان فرمود: همین طور است [که پدرم فرمود].

روایات دیگری هم به این مضمون وجود دارد که از آنها به روشنی می‌توان فهمید آنچه خداوند دستور به تکذیب آن داده، فقط سال ظهور می‌باشد و نه چیز دیگری. البته این اخبار از برخی زوایای دیگر، پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد که در اینجا مجال پرداختن به آنها نیست.

سخنرانی امام علیه السلام در بین رکن و مقام و بیعت با آن حضرت

ضمن چند محور این موضوع را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:
محور اول: روایاتی که از ظهور امام مهدی علیه السلام در بین رکن و مقام سخن می‌گویند و امامیه و اهل سنت، هر دو آن را نقل کرده‌اند.

ابوداؤد از ام سلمه، همسر پیامبر روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:
يكون إختلاف عند موت خليفة. فيخرج رجل من أهل المدينة هارباً إلى مكة، فيأتيه ناس من أهل مكة فيخرجونه و هو كاره فيبایعونه بين الركن والمقام. و يبعث إليه بعث من أهل الشام، فيخسف بهم بالبيداء بين مكة والمدينة. فإذا رأى الناس ذلك أتاه أبدال الشام و عصاب أهل العراق فيبایعونه [بين الركن والمقام]...^۱

هنگام مرگ خلیفه‌ای، اختلاف روی می‌دهد. در پی آن مردی از اهل مدینه، به مکه می‌گریزد اما گروهی از مردم مکه گرد او جمع می‌شوند و او را دعوت به بیعت می‌کنند، در حالی که او خود اظهار تمایل نمی‌کند، [سرانجام] آنها با او در بین رکن و مقام بیعت می‌نمایند. نیرویی نظامی از شام به سوی او گسیل می‌شود اما در منطقه بیداکه بین مکه و مدینه است در زمین فرو می‌روند. وقتی مردم این حادثه را ببینند، گروهی از مؤمنان واقعی شام و جماعتی از اهل عراق به سوی او می‌روند و [در بین رکن و مقام] بیعت می‌نمایند.

سیوطی از طبرانی و حاکم از ام سلمه نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
يبایع لرجل بين الركن والمقام عدّة أهل بدر. فيأتيه عصاب أهل العراق و أبدال أهل الشام، فيغزوه جيش من أهل الشام حتى إذا كانوا بالبيداء خسف بهم.^۲
گروهی که تعدادشان به شمار جنگاوران بدر است با مردی در بین رکن و مقام بیعت می‌کنند.

۱. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۳

۲. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۹

به دنبال آن جماعتی عراقی و مؤمنانی واقعی از اهل شام به سوی او می آیند. در پی آن ارتشی از شامیان به جنگ با او می آیند تا آن که در بیدا، زمین آنان را در خود فرو می برد. همچنین سیوطی از نعیم بن حماد و او هم از قتاده روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَيَسْتَخْرِجُهُ النَّاسَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَيَبَايَعُونَهُ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَهُوَ كَارِهٌ.^۱

مهدی از مدینه به مکه می رود و مردم او را دعوت به خروج می نمایند و با او - در حالی که به این کار تمایلی ندارد - در بین رکن و مقام بیعت می کنند.

شیخ مفید از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

لَكَأَنِّي فِي يَوْمِ السَّبْتِ، الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ قَائِماً بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ...^۲

گویا در روز شنبه، دهم ماه محرم، او را می بینم که بین رکن و مقام ایستاده است...

شیخ طوسی از علی بن مهزیار نقل کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

كَأَنِّي بِالْقَائِمِ يَوْمِ عَاشُورَاءَ، يَوْمِ السَّبْتِ، قَائِماً بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ...^۳

گویا قائم را در روز شنبه، روز عاشورا می بینم که بین رکن و مقام ایستاده است...

نعمانی از ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

فَإِذَا تَحَرَّكَ مَتَحَرَّكَ فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ حَبِوًّا. وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ...^۴

پس هرگاه حرکت کننده ای به حرکت درآمد به سویش بشتابید هر چند به صورت سینه خیز باشد. سوگند به خدا، گویی او را بین رکن و مقام می بینم...

محور دوم: روایاتی درباره سخنرانی امام مهدی علیه السلام در بین رکن و مقام:

نعمانی به سند خود از جابر بن یزید جعفی، حدیثی طولانی را از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که در بخشی از آن آمده است:

وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ مُسْتَجِيراً فَيُنَادِي: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا نَسْتَنْصِرُكُمْ اللَّهُ وَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَمَنْ حَاجَّني فِي آدَمَ، فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ. وَ مَنْ حَاجَّني فِي نُوحٍ، فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ. وَ مَنْ حَاجَّني فِي إِبْرَاهِيمَ، فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ. وَ مَنْ حَاجَّني فِي مُحَمَّدٍ، فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ. وَ مَنْ حَاجَّني بِالنَّبِيِّينَ، فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ. أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ

۱. السيرطي، جلال الدين، همان؛ ج ۲، ص ۱۵۲.

۲. المفيد، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۱.

۳. الطوسي، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۷۴.

۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۰۲.

عمران علی العالمین، ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم»^۱ فأنا بقیة من آدم و ذخیره من نوح و مصطفی من ابراهیم و صفوة من محمد صلی الله علیهم أجمعین. ألا و من حاجنی فی کتاب الله، فأنا أولى الناس بکتاب الله. ألا و من حاجنی فی سنة رسول الله، فأنا أولى الناس بسنة رسول الله. فأنشد الله من سمع کلامی الیوم لقا بلغ منکم الشاهد الغائب. و أسألکم بحق الله و بحق رسوله و بحقی، فإن لی علیکم حق القربی من رسول الله، إلا أعنتمونا و منعتمونا ممن یظلمنا. فقد أخفنا و ظلمنا و طردنا من دیارنا و أبنائنا، و بغی علینا و دفعنا عن حقنا، فافتری أهل الباطل علینا. فالله الله فینا لا تخذلونا و انصرونا ینصرکم الله....^۲

آن روز قائم در مکه، به دیوار بیت الله الحرام تکیه می‌زند و صدای خویش چنین بلند می‌نماید: ای مردم، ما برای [رضای] خدا از شما یاری می‌طلبیم. ما خاندان پیامبر شمایم و ما نزد خدا و رسولش مقرب‌تریم. پس اگر کسی در مورد آدم با من بحث و مناقشه نماید [بداند که] من نزدیک‌ترین انسان‌ها به نوح می‌باشم و اگر در مورد ابراهیم محاجه نماید [بداند که] من نزدیک‌ترین خلائق به ابراهیم هستم و هرکس درباره محمد ﷺ با من محاجه کند [بداند که] من نزدیک‌ترین مردم به محمد هستم و اگر با من درباره پیامبران احتجاج نمایند [بدانند که] من نزدیک‌ترین انسان‌ها به پیامبرانم. آیا خداوند در قرآن نمی‌فرماید که: «به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندان آنی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست». [بدانید که] من بازمانده آدم و ذخیره نوح و برگزیده‌ای از سلاله ابراهیم و برگزیده [خاندان] محمد ﷺ - که درود خدا بر آنها باد - هستم.

هرکس با من در مورد کتاب خدا بحث و مناقشه نماید [بداند که] من نزدیک‌ترین مردم به کتاب خدایم. هرکسی در مورد سنت رسول خدا با من احتجاج نماید [بداند که] من نزدیک‌ترین انسان‌ها به سنت رسول خدا هستم. شما را به خدا سوگند می‌دهم هرکس امروز سخن مرا می‌شنود به دیگران نیز برساند. شما را به حق خداوند و به حق رسول او و به حق من - چرا که حق من بر شما، [همان] حق اهل بیت رسول خداست - سوگند می‌دهم که ما را یاری کنید و از ما در برابر ستمگران حمایت کنید که به ما ستم شده است و از سرزمین‌هایمان رانده شده‌ایم و حق ما از ما ستانده شده و اهل باطل به ما دروغ بسته‌اند. پس خدا را [در مورد ما در نظر بگیرید] و ما را خوار نسازید [بلکه] یاری نمایید تا خداستان

۱. سورة آل عمران (۳)، آیه ۳۴.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۵۰.

یاوری فرماید.

علامه مجلسی از فضل بن محبوب و او هم از راویان دیگر نقل نموده است که حضرت باقر علیه السلام

فرمود:

والقائم يومئذ بمكة عند الكعبة مستجيراً بها يقول: أنا وليّ الله، أنا أولى بالله وبمحمد صلى الله عليه وآله. فمن حاجّني في آدم، فأنا أولى بآدم. ومن حاجّني في نوح، فأنا أولى بالناس بنوح. ومن حاجّني في إبراهيم، فأنا أولى بالناس بإبراهيم. ومن حاجّني في النبيين فأنا أولى الناس بالنبيّين. إن الله تعالى يقول: «إن الله اصطفى آدم ونوحاً و آل إبراهيم و آل عمران علي العالمين ذريةً بعضها من بعض والله سميعٌ عليمٌ.» فأنا بقیة آدم و ذخيرة نوح و مصطفى إبراهيم و صفوة محمد. ألا و من حاجّني بكتاب الله، فأنا أولى بكتاب الله. و من حاجّني في سنة رسول الله صلى الله عليه وآله، فأنا أولى الناس بسنة رسول الله و سيرته و أنشد الله من سمع كلامي، لما يبلغ الشاهد الغائب.^۱

قائم در آن روز در مکه و در کنار کعبه بانگ برمی آورد: من ولیّ خدایم، من نزدیکتر از همه به خدا و محمد صلى الله عليه وآله هستم پس هرکسی با من درباره آدم علیه السلام بحث و محاجه نماید [بداند که] من نزدیکترین افراد به آدم هستم و اگر درباره نوح با من احتجاج کند [بداند که] من نزدیکترین انسانها به نوح می باشم و اگر در مورد ابراهیم محاجه نماید [بداند که] من نزدیکترین خلائق به ابراهیم هستم و هرکس درباره پیامبران با من احتجاج کند [بداند که] من نزدیکترین مردم به پیامبرانم. خداوند بلندمرتبه می فرماید: «به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندان که بعضی از آنها از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای دانا است.» پس [بدانید که] من باقی مانده آدم و ذخیره ای از نوح و برگزیده ای از ابراهیم و برگزیده ترین از خاندان محمد صلى الله عليه وآله می باشم. هان [بدانید که] هرکس با من در مورد کتاب خدا احتجاج نماید من نزدیکترین افراد به کتاب خدایم و اگر کسی درباره سنت رسول خدا صلى الله عليه وآله با من بحث و محاجه کند [بداند که] من نزدیکترین مردم به سنت رسول خدا و سیره او می باشم. هر که سخن مرا شنید سوگندش می دهم که آن را به دیگران نیز برساند.

طبرسی از مفضل بن عمر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إذا أذن الله تعالى للقائم بالخروج، صعد المنبر فدعا الناس إلى الله عزّ وجلّ و خوفهم بالله و دعاهم إلى حقّه، على أن يسير فيهم بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله و يعمل فيهم بعمله....^۲
هرگاه خداوند به قائم اذن ظهور دهد، از منبر بالا رود و مردم را به خداوند و ترس از او

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۷۹

۲. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۱

فراخواند و آنها را به حق خودش دعوت نماید (متذکر گردد) برای آن که به سیره پیامبر ﷺ در میان آنان رفتار نماید و راه و رسم پیامبر ﷺ را در پیش گیرد...

علامه مجلسی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

فيقوم هو بنفسه فيقول: أيها الناس، أنا فلان بن فلان؛ أنا ابن نبي الله. أدعوكم إلى ما دعاكم إليه نبي الله. فيقومون إليه ليقتلوه، فيقوم ثلاث مائة أو نيف على الثلاث مائة فيمنعونه.^۱

او خود [پس از کشته شدن نفس زکیه] به پا خاسته و می گوید: ای مردم، من فلانی پسر فلانی هستم. من فرزند پسر رسول خدایم. شما را به آنچه پیامبر فرا خواند دعوت می نمایم. [در این هنگام] گروهی به او حمله ور می شوند که به قتلش رسانند اما سیصد نفر یا سیصد و اندی نفر به یاری او قیام کرده، مانع از آن کار می شوند.

همچنین ابوبصیر از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

إنه يأتي المسجد الحرام فيصلّي فيه عند مقام إبراهيم أربع ركعات و يسند ظهره إلى الحجر الأسود؛ ثمّ يحمد الله و يثنى عليه و يذكر النبي ﷺ و يصلّي عليه و يتكلّم بكلام لم يتكلّم به أحد من الناس...^۲

او به مسجد الحرام می آید و چهار رکعت نماز در نزد مقام ابراهیم به جای می آورد. سپس به حجر الاسود تکیه می زند و حمد و ستایش خدای را به جای می آورد و از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد نموده و بر او درود می فرستد و سخنی می گوید که هرگز کسی چنین سخنی نگفته است...

محور سوم: بیان نکاتی پیرامون این احادیث:

نکته اول: روایات حضور امام مهدی علیه السلام در آغاز ظهور در بین رکن و مقام، به دلیل فراوانی و کثرت، شایستگی اثبات تاریخی را دارد.

بی تردید روایاتی که درباره سخنانی امام علیه السلام در آن مکان وجود دارد، بیش از این را ثابت نمی کند که آن حضرت در آغاز ظهور یک سخنرانی ایراد می فرماید ولی برای اینکه از مضمون آن مطمئن شویم، باید یک یک راویان این اخبار را مورد شناسایی قرار داده و از موثق بودن آنها اطمینان حاصل نماییم. یا آن که این سخنرانی در تمام این اخبار، با مضمون واحدی تکرار شده باشد؛ در این صورت، این روایات قابلیت اثبات تاریخی را خواهد داشت.

درباره خبر اول که از نعمانی نقل گردید باید گفت سند شیخ نعمانی تا حسن بن محبوب از سه طریق است:

طریق اول: احمد بن محمد بن سعید که می گوید محمد بن الفضل و سعدان ابن اسحاق بن سعید و احمد بن الحسین بن عبدالملک و محمد بن احمد بن الحسن، همگی از قول حسن بن محبوب

۱. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۰

۲. همان.

گفته‌اند...

طریق دوم: ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی از علی بن ابراهیم از پدرش (ابراهیم بن هاشم) نقل کرده که محمد بن یحیی بن عمران برای من حدیث کرد که احمد بن محمد بن عیسی از علی بن محمد و کسان دیگری نقل کرده‌اند که همگی از سهل بن زیاد شنیده‌ایم که حسن بن محبوب گفت...
طریق سوم: کلینی (یا احمد بن محمد بن سعید) گفته است که عبدالواحد بن عبدالله الموصلی از قول ابوعلی احمد بن محمد بن [ابی] یاسر [ناشر] برای ما حدیث کرده است که حسن بن محبوب گفت...

حسن بن محبوب نیز به نوبه خود از عمر بن ابی المقدام و او هم از جابر بن یزید جعفی و وی نیز از امام باقر علیه السلام این روایت را نقل کرده است.

این راه‌های سه‌گانه برای اثبات تاریخی کافی است. حسن بن محبوب از دانشمندان مورد وثوق و بلندمرتبه می‌باشد. از عمر بن مقدام نیز ستایش شده و درباره‌اش سخن ناروایی شنیده نشده است؛ اما جابر بن یزید از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌باشد که گروهی به وثاقت او گواهی داده‌اند و عده‌ای نیز بر آنند که وی در دوران پیری، دچار اختلال حواس شده است. با این وجود گفتنی است که روزگار پیری او، در زمان حضرت صادق علیه السلام بوده است در حالی که خبر فوق را جابر پیش از آن روزگار و از امام باقر علیه السلام روایت کرده است. در این صورت می‌توان آن را قابل اثبات تاریخی دانست.

راوی خبر دوم که از بحار الانوار نقل گردید، علی بن عبدالحمید است. او این خبر را از کتاب فضل بن شاذان، روایت می‌کند و او هم از ابن محبوب، تا آن‌که حدیث را به حضرت باقر علیه السلام می‌رساند. این خبر با توجه به مرفوع بودن و نیارودن راویان میانی، قابلیت اثبات تاریخی ندارد. البته بسیاری از مضامین این خبر، با خبر گذشته یکی است و از این جهت قابل اثبات تاریخی می‌باشد.

نکته دوم: امام علیه السلام در آغاز ظهور به کنار کعبه می‌رود و در حالی که پشت به آن کرده، در برابر مردم می‌ایستد و برای اولین بار با آنان سخن می‌گوید.

مکان ایستادن امام، بین رکن و مقام است. رکن یکی از زوایای چهارگانه کعبه می‌باشد و هر رکنی به اسم سرزمینی است که اهل آن، بدان سوی نماز می‌گزارند. رکنی که در زاویه شمالی قرار دارد، رکن عراقی می‌باشد. رکن یمانی در زاویه جنوبی و نیز رکن شامی در زاویه غربی کعبه واقع گردیده است؛ اما رکن شرقی بدان جهت که حجرالاسود در آنجا نصب شده، به رکن اسود نامبردار است.

مراد از مقام نیز، مقام ابراهیم خلیل علیه السلام می‌باشد که قطعه زمین نسبتاً کوچک و مربع شکلی است که ضریح شکلی آن را احاطه کرده و در چند متری دیوار شرقی کعبه قرار دارد.

وقتی گفته می‌شود «رکن»، مقصود همان رکن اسود است که حجرالاسود در آنجا قرار دارد و

عمل طواف نیز از آنجا آغاز می‌شود. هرگاه کسی پشت به مقام ابراهیم و رو به کعبه کند، در سمت چپ او رکن اسود و در سمت راستش رکن عراقی قرار دارد.

در کعبه نیز در همین ضلع شرقی و نزدیک به رکن اسود واقع شده است. از این رو می‌توان گفت در کعبه، بین رکن و مقام قرار دارد. فاصله این در تا رکن اسود، حدود نیم متر می‌باشد. مقام نیز در مقابل در کعبه و در فاصله چند متری آن واقع گردیده است.

بدین ترتیب قطعه زمینی که از جلوی در کعبه تا مقام ابراهیم امتداد دارد، در واقع بین رکن و مقام است. در همین نقطه، امام علیه السلام پشت به کعبه می‌ایستد و رو به مردم نخستین سخنرانی را ایراد می‌فرماید.

در برخی روایات آمده است «آن حضرت پشت به دیوار کعبه و حجرالاسود تکیه می‌زند». در این صورت چنین به نظر می‌رسد که امام به دیواری که بین در کعبه و رکن اسود است و طول آن حدود نیم متر می‌باشد تکیه می‌زند. این تصور، هم با وقوف آن جناب بین رکن و مقام سازگاری دارد و هم با تکیه زدن ایشان به دیوار کعبه و حجرالاسود؛ چرا که حجرالاسود در آن حالت به شانه راست امام علیه السلام بسیار نزدیک است.

نکته سوم: ارتباط سخنان امام علیه السلام با برنامه کلی الهی:

این سخنرانی در پایان برنامه کلی الهی (در دوران پیش از ظهور) ایراد می‌گردد و بیانگر نتایج آن برنامه می‌باشد. از این رو گزارش و تابلویی کامل است از آنچه شایسته است در آن ساعت درباره نتایج آن برنامه اعلان گردد.

این مطلب از چند جهت قابل بررسی است:

۱- از آن برنامه کلی چنین برمی‌آید که «روز موعود» چیزی نیست جز نتیجه تلاش‌های بشر از آغاز پیدایش. و خط پیامبران و اولیا و شهدا و صالحان نیز در همان مسیر قرار دارد و همگی بسترسازان تحقق آن روز می‌باشند.

بر این اساس، امام مهدی علیه السلام رهبر و پیشوای روز موعود و بنیانگذار عدالت کامل در جهان می‌باشد و در این صورت سزااست که بگوید: من باقی مانده آدم، بهترین فرزند نوح، برگزیده نسل ابراهیم و برگزیده‌ترین [از خاندان] محمد صلی الله علیه و آله هستم.

۲- هسته مرکزی آن برنامه، به طور ویژه بر تربیت بُعد فرماندهی آن ذخیره انقلاب جهانی متمرکز شده است.^۱ اینک آن برنامه به ثمردهی نشسته و رهبر کامل، روبروی مردم ایستاده تا فرماندهی‌اش را عملی ساخته و تحقق بخشد.

او بهترین انسان‌ها در زمانه خویش است بلکه پس از صدر اسلام، برترین آنهاست، و منطقی است که نزدیک‌ترین مردمان به پیامبران و فرستادگان الهی باشد. او در ساحت علم و عمل و عدالت

از هر انسان دیگری به آنها نزدیکتر است.

از اینجاست که می‌شنویم چنین می‌گوید:

هرکسی با من دربارهٔ آدم علیه السلام بحث و محاجه نماید [بداند که] من نزدیکترین افراد به آدم هستم و اگر درباره نوح با من محاجه کند [بداند که] من نزدیکترین انسان‌ها به نوح می‌باشم و اگر در مورد ابراهیم محاجه نماید [بداند که] من نزدیکترین خلائق به ابراهیم هستم و هرکس با من در مورد محمد صلی الله علیه و آله احتجاج کند [بداند که] من نزدیکترین افراد به محمد صلی الله علیه و آله هستم و [در یک کلمه] هر که با من درباره پیامبران محاجه کند [بداند که] من نزدیکترین مردم به پیامبران هستم.

۳- در خلال برنامه کلی الهی آزمایش و امتحان‌ها به نتیجه می‌رسد. انحراف و گمراهی انسان‌ها به اوج خود می‌رسد و زمین از ستم و بیداد لبریز می‌گردد. از سویی دیگر ایمان مؤمنان نیز عمق و ژرفای بیشتری پیدا می‌کند.^۱ به همین جهت امام مهدی علیه السلام در بخشی از سخنان خود می‌فرماید: ... و ما ترسانده شدیم، از شهر و دیارمان رانده گشتیم، از حقمان محروم ماندیم و اهل باطل بر ما افترا بستند و...

نکته چهارم: در آن سخنرانی برخی مسائل مربوط به برنامه‌های آینده که در برنامه کلی الهی برای دوران پس از ظهور مندرج است، مطرح خواهد شد. در چند بخش به این مطلب می‌پردازیم:

۱- فرمانبرداری از امام علیه السلام و یاری رساندن به او برای تحقق عدالت کامل در سراسر جهان لازم است. چرا که ایشان در آن سخنرانی می‌فرماید: خدا را خدا را دربارهٔ ما [در نظر بگیرید]، ما را خوار نکنید، یاریمان کنید تا خداوند یاریتان کند.

نخستین کسانی که به یاری امام علیه السلام می‌شتابند، همان مخلصان آزموده‌ای هستند که تعداد آنها برای فتح عادلانه جهان کافی است.

۲- امام مهدی علیه السلام در آن سخنرانی وعده می‌دهد با عمل به سیره و شیوهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز عمل به علم خویش، طرحی عادلانه و کامل را در دولت جهانی‌اش در اندازد.

مراد از سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله، قوانین و مفاهیم کلی است که خاستگاه رفتارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، و نه تمامی ویژگی‌ها و جزء به جزء رفتارهای ایشان؛ زیرا روشن است که برخی اختلافات در رفتارهای آن دو بزرگوار وجود دارد. به طور مثال امام مهدی علیه السلام دشمن فراری از میدان جنگ را تعقیب و دستگیر می‌نماید و یا آن‌که به علم خود قضاوت می‌کند نه به گواهی شهود. در این موارد، سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله چیز دیگری است. بدین ترتیب این امور و مانند آن در صورت اثبات، استثنایی است

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۶۶ و بعد از آن. در آنجا دربارهٔ بی‌عدالتی و ستمی که جامعه بشری نسبت به اقلیت مؤمنان روا می‌دارد، سخن گفته‌ایم.

بر آن بخش از سخنرانی امام که وعده می فرماید به سیره رسول خدا ﷺ عمل خواهد کرد.

۳- امام ﷺ، تفسیر و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ را عهده دار می شود؛ زیرا او شایسته ترین فرد برای این کار و داناترین شخص به جزئیات کتاب و سنت است.

نکته پنجم: در روایت آمده است «امام ﷺ بر منبری نشسته، سخنرانی خواهد نمود.» اگر مقصود منبری باشد که در آن زمان برای امام در بین رکن و مقام قرار داده می شود که بحثی نیست، اما اگر مراد منبری است که هم اکنون در مسجدالحرام قرار دارد و از مقام ابراهیم ﷺ به خانه کعبه دورتر است، نمی توان جلوس امام بر روی آن را، وقوف در بین رکن و مقام دانست؛ از این رو این روایت با روایاتی که بر حضور امام در زمان سخنرانی در بین رکن و مقام تأکید دارند، در تعارض می باشد. بدین ترتیب باید این روایات را بر آن روایات مقدم دانست و نتیجه گرفت که امام ﷺ بر منبر کنونی نخواهد نشست بلکه در بین رکن و مقام حضور پیدا می کند، هر چند روی منبر دیگری باشد.

نکته ششم: از روایت گذشته استفاده می شود که امام ﷺ سخن را با بیان نام حقیقی خود و پدر بزرگوارش آغاز می نماید. این در حالی است که سایر روایات در این باره سکوت کرده اند. اگر امام ﷺ خودش را با نام حقیقی به مردم معرفی ننماید - همان طور که بیشتر روایات این گونه اند - در این صورت با یک نقطه ضعف و یک نقطه قوت روبرو می باشیم:

نقطه قوت: دشمنان امام ﷺ او را با نام حقیقی نخواهند شناخت و به طور طبیعی نخواهند توانست نهضت جهانی را در نقطه آغازینش به شکست بکشانند.

نقطه ضعف: این امر موجب می گردد که مردم ایشان را نشناسند و مؤمنان نیز یاری اش ندهند و به سخنانش توجهی نکنند.

اینکه امام مهدی ﷺ، اسم حقیقی اش را بیان نکند به این معناست که هم چنان در غیبت به سر می برد و با نام مستعار و نه حقیقی، با مردم روبرو شده است. در حالی که می دانیم امام ﷺ در آن هنگام ظهور کرده و دیگر توجیهی برای پنهان نمودن نام اصلی خود ندارد.

اما اگر این فرض نیز را بپذیریم که آن حضرت نام حقیقی خویش را به مردم اعلام می فرماید، در این صورت، این فرض نیز یک نقطه قوت و یک نقطه ضعف خواهد داشت:

نقطه قوت: امام با معرفی شخصیت حقیقی خود، پرده غیبت را کنار می زند؛ زیرا دیگر ادامه آن وضعیت بر او حرام است.

نقطه ضعف: در حالی که امام نیاز فراوان به حمایت و یاری دارد، دشمنان او را شناخته و در پی مقابله با وی بر می آیند.

شاید بتوان از مجموع این روایات به فرضیه ای رسید که علاوه بر داشتن هر دو نقطه قوت بالا، نقاط ضعف آن را نیز نداشته باشد. آن فرضیه این است: امام ﷺ اسم حقیقی خود و پدر بزرگوارش را یادآور می شود اما اشاره ای به این که او همان مهدی موعود است، نمی فرماید.

بدین ترتیب پرده غیبت کنار می‌رود و شخصیت حقیقی حضرت آشکار می‌شود در عین حال از دشمنانش نیز در امان می‌ماند. به این ترتیب نقطه قوت نخست، حاصل و نقطه ضعف دوم بر طرف می‌شود.

مؤمنان مخلص و آزموده‌ای که در حلقه نخست یاران امام علیه السلام می‌باشند و نیز آنانی که در درجه دوم از درجات چهارگانه اخلاص قرار دارند،^۱ همگی خواهند فهمید که او همان مهدی موعود است و تصدیقش خواهند نمود. اما دیگران که شامل دشمنان آن حضرت و نیز مسلمانان بی‌طرف و حتی جمعیت بسیاری از هم‌مذهبان امام علیه السلام می‌باشند، آن حقیقت بزرگ را جز به مقداری که مصلحت الهی اقتضا نماید و خود امام علیه السلام تشخیص دهد، نخواهند شناخت.

از روایات بیش از این استفاده نمی‌شود که امام مهدی به طور کامل از خود و پدرش نام می‌برد، همان طور که در واقعه «ندا» چنین می‌شود و در هیچ‌کدام تصریح به اینکه او همان مهدی موعود است، نمی‌شود.

نکته هفتم: ارتباط این سخنرانی با تصور امامیه از امام مهدی علیه السلام.

بدیهی است حضور در بین رکن و مقام و ایراد سخنرانی در برابر مردم، چیزی نیست که تنها ویژه امام معصومی باشد که شیعه او را قبول دارد، بلکه شامل آن «مهدی» هم می‌شود که دیگران به آن اعتقاد دارند؛ حتی می‌تواند شامل هر انسان صاحب نفوذ دیگری نیز بشود. تنها آنچه مهم است در درجه نخست، محتوای سخنرانی و در درجه بعدی، نتایج آن می‌باشد.

مهم‌ترین نتیجه عبارت است از فتح جهان و بنیان نهادن دولت عدل جهانی. در برنامه کلی انهی، مهدی موعود دارای چنین ویژگی است.

اکنون لازم است محتوای سخنرانی را بر تصور دیگری از مهدی تطبیق نماییم؛ اگرچه می‌دانیم مضامین آن سخنرانی به طور کامل بر تصور امامیه از مهدی علیه السلام منطبق می‌باشد.

از آن دیدگاه، مهدی می‌تواند به برخی مسائل در این سخنرانی، تصریح نماید:

- ۱- مردم را به سوی خداوند فراخواند و از او بترساند.
- ۲- آنها را به حق اهل بیت پیامبر علیهم السلام سوگند دهد؛ زیرا او خود، فرزند فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسین علیه السلام می‌باشد.

۳- از ظلم و ستمی که بر مؤمنان و مخلصان در دوران پیش از ظهور رفته است، یاد کند.

۴- از مردم برای یاری حق تقاضای کمک نماید.

۵- به آنان وعده دهد در صورت تصرف یک منطقه یا بیشتر و تثبیت امور، قانون عادلانه اسلامی را که برآمده از قرآن کریم و سنت نبوی است، اجرا نماید.

در اینجا مراد از کتاب خدا و سنت پیامبر، مرتبه‌ای است که اندیشه اسلامی در نتیجه برنامه

۱. درباره درجات چهارگانه اخلاص، ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۴۸ به بعد.

گذشته الهی تا آن زمان به آن رسیده است و البته این مهدی هرگز نمی تواند گام های اساسی در جهت رشد و تعالی این اندیشه و ارائه برداشتی متکامل از کتاب و سنت، بردارد.

این مهدی همان طور که در تاریخ گذشته نیز آوردیم^۱ بیش از یک فرد معمولی که در محدوده برنامه سابق الهی به بالاترین درجه اخلاص و آگاهی رسیده است، نیست و امکان ندارد چنین شخصی رهبری دولتی جهانی را عهده دار شود. او نمی تواند در مورد کتاب و سنت برداشتی عمیق تر از آنچه که تفکر اسلامی در دوره او به آن درجه رسیده، ارائه کند. وی نخواهد توانست برداشتی متناسب با دولتی عدالت گرا و جهانی از قرآن کریم و سنت نبوی عرضه نماید. از این رو چنین شخصی نخواهد توانست به مضامینی که در سخنرانی حضرت - بنا به نقل روایات - وجود دارد، لب بگشاید؛ در نتیجه:

۱ - هیچ گاه نمی تواند مدعی شود که او از هر کس دیگری - حتی از رهبران فکری اسلامی که اندیشه اسلامی را تا آن زمان، بدان سطح رسانده اند - به کتاب خدا و سنت پیامبر اولویت دارد؛ زیرا چنین ادعایی تنها شایسته کسی است که دارای فهم کاملی از این دو امر مقدس باشد؛ به طوری که تربیت بشریت را در کوتاه مدت و سعادت برین او را در درازمدت تأمین نماید.

۲ - او ذریه نوح علیه السلام و از نسل ابراهیم علیه السلام و فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؛ و حتی اخلاص والا و کامل وی نمی تواند جای این رابطه نسبی را پر نماید. در آنجا که از نتایج برنامه کلی الهی سخن گفتیم، آوردیم که در آن روز مخلصان و مؤمنانی که در این سطح باشند، کم نیستند.

۳ - او نزدیک ترین مردم به پیامبران نیست؛ زیرا نزدیک ترین شخص به پیامبران، رهبری است که برای به ثمر نشان دادن تلاش های انبیا و پیاده نمودن عدالت کامل در جهان، ذخیره شده است.

اما کسی که این کار را به عهده گیرد، بی آن که حرکتی پیروزمندانه را سامان دهد یا آن که شایستگی رهبری نهضتی جهانی را داشته باشد، نمی تواند متصف به «اولویت و نزدیکی به پیامبران» شود.

۴ - با این اوصاف، هرگز درباره او نمی توان گفت که «سخنانی بر زبان جاری می سازد که کسی بیان ننموده است» زیرا این ویژگی به طور کامل مختص فردی است که برای رهبری جهانی شایستگی دارد و وارث خط پیامبران است؛ همو که از هر شخص دیگری به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر است. آری تنها چنین شخصی است که سخنان جدید می گوید و برداشت هایی را باروش های جدید و عادلانه تربیتی که تا پیش از ظهور به ذهن کسی نرسیده است، ارائه خواهد نمود.

محور چهارم: اقتضای منطقی زنجیره دعوت الهی که امام مهدی علیه السلام از بزرگترین حلقه های آن می باشد، آن است که ایشان در آغاز ظهور برای اثبات درستی ادعای خود - که او همان مهدی موعود است و زمین را از عدل و داد پر می سازد - معجزه بیاورد؛ چه در غیر این صورت هر شخص

جسوری می‌تواند بین رکن و مقام بایستد و چنین سخنانی را ایراد نماید. به ویژه آن‌که متن این سخنرانی نیز در منابع روایی آمده و در دسترس همگان است.

پس چگونه می‌توان ادعای مهدویت را از چنین شخصی به صرف حضور در آن مکان پذیرفت؟ در بحث نبوت هم چنین است؛ زیرا راستگو شمردن شخص مدعی پیامبری، تا زمانی که ادعای او با دلیلی قطعی همراه نباشد، کار خردمندانه‌ای نیست و هم از این روست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آوردن معجزاتی - و در رأس آنها قرآن کریم - به احتجاج با منکران برخاست.

در تاریخ گذشته آوردیم حضرت ولی عصر علیه السلام در ملاقات‌هایی که با برخی افراد در دوران غیبت دارد، شخصیت حقیقی خود را به آنها معرفی کرده و برای این منظور از معجزه استفاده می‌نماید. در غیر این صورت، شناخت آن بزرگوار یا تأیید این ادعا که او همان مهدی موعود است، ناممکن می‌گردد.

در همان‌جا گذشت که معجزه، بی‌حساب و کتاب نیست بلکه قانونی کلی دارد و آن این‌که: معجزه برای اقامه دلیل (در صورت عدم وجود دلیل) و یا تکمیل آن (در صورت ناقص بودن دلیل) می‌باشد و بسیار روشن است که آوردن معجزه توسط امام علیه السلام پس از ظهور، برای اثبات درستی ادعای اوست و بدینوسیله خواهد توانست به اجرای کامل عدالت در جهان دست یازد.^۱

بدیهی است تا زمانی که واقعیت امام ثابت نشود، او نخواهد توانست مؤمنان را گرد خویش آورد و به هدف والای خود جامه عمل پوشاند.

بدین ترتیب امام علیه السلام باید در همان آغاز، معجزه‌ای آشکار بیاورد تا به روشنی تمام، حقانیت خویش را در برابر جهانیان به اثبات رساند. هرچند در روایات مربوط به مراحل آغازین ظهور، هیچ اشاره‌ای به اقامه معجزه از سوی امام علیه السلام نشده است.

از چند جهت می‌توان پاسخ‌هایی را برای این مطلب فراهم ساخت:

۱- امام علیه السلام در آغاز ظهور، اصولاً نیازی به آوردن معجزه ندارد. این به دلیل تحقق پیشگویی‌هایی است که در نزدیکی ظهور پدیدار می‌شود که مهم‌ترین آنها عبارت است از: خورشید و ماه گرفتگی در زمانی غیرطبیعی، فرو رفتن لشکریانی که مأمور به کشتن وی هستند در بیابان بیدا و نیز ندای آسمانی که به صراحت نام او را به گوش مردم می‌رساند.

اما این احتمال که شخص حيله‌گری پس از فرو رفتن لشکریان در بیدا، کشته شدن نفس زکیه و ندای آسمانی، با سوء استفاده از این موقعیت در روز دهم محرم به مسجدالحرام برود و در بین مردم با همان مضامینی که در روایات آمده به ایراد سخن پردازد، بسیار دور از ذهن است؛ زیرا او یا همان‌جا کشته می‌شود و یا دستگیر می‌گردد و نقشه‌اش نقش بر آب می‌شود و هرگز نخواهد توانست شماری کافی از یاوران را برای نبرد سرنوشت‌ساز جهانی فراهم آورد.

بنابراین اگر برای کسی این امکان فراهم آید، بی تردید او مهدی موعود است.

۲- طبق دیدگاه امامیه، در دنیا کم نیستند مؤمنان مخلصی که شخص امام مهدی علیه السلام را می شناسند و برای شناخت آن حضرت نیازمند معجزه نمی باشند؛ زیرا آنان در طول دوران غیبت یک یا چندبار به شرف دیدار آن امام نایل گردیده اند. آنها مخلصان درجه اول و برخی از مخلصان درجه دوم می باشند.

اینان به نوعی واسطه های بین امام علیه السلام و مردم در دوران غیبت هستند و ممکن است هم اینان (با چشم پوشی از هر امر دیگری) گواهان صادقی برای شناساندن امام علیه السلام در روز موعود به مردم باشند. در جایی که از مجموع رفتار و سخنان آن بزرگوار، راستی و عظمت اهداف او ثابت شود، دیگر نیازی به آوردن معجزه نیست.

۳- امام علیه السلام نیازی به آوردن معجزه ندارد بلکه او می تواند با تکیه بر سطحی عالی از اندیشه، عقاید و مفاهیمی که اعلان خواهد نمود، به اثبات اهمیت و درستی اهدافش بپردازد؛ زیرا اساساً معجزه برای قانع ساختن افکار ساده و غیر پیچیده بشری است، در حالی که این مقصود در زمان اعلان سطح جدیدی از تفکر، به شکل عمیق تری تأمین خواهد گردید. در نتیجه رویکرد به معجزه، امری غیر ضرور خواهد بود.

می توان مطالبی را که امام مهدی علیه السلام در آغاز ظهور شریفش مطرح خواهد ساخت، به دو سطح تقسیم نمود:

سطح اول: بیاناتی که امام علیه السلام در سخنرانی خویش می آورد؛ چه آن بخش هایی که ما از روایات شنیده ایم و چه آن قسمت هایی که نشنیده ایم؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که سخنانی که حضرت در آغاز ظهور در کنار کعبه ایراد می نماید به همان مقداری باشد که در روایات آمده، بلکه امکان دارد مطالب دیگری را هم بیان فرماید ولی چون متناسب با فهم مردم در زمان صدور آن روایات نبوده، به آنها اشاره نشده باشد.

تردیدی نیست که همان مقدار نیز که در روایات آمده، برای اقامه برهان کافی است.

سطح دوم: پاسخ به پرسش هایی که از سوی پرسشگران حق جو، مطرح می گردد.

در این باره شیخ کلینی روایتی را به سند خود از مفضل بن عمر نقل می کند. وی می گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

لصاحب هذا الأمر غيبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله، والأخرى يقال: هلک فی آئی واد سلک. قلت: فكيف نضع إذا كان كذلك؟ قال: إذا ادّعاها مدّع فاسألوه عن أشياء يجيب فيها مثله.^۱

برای صاحب این امر، دو غیبت است: در نخستین آنها به سوی خانواده اش باز می گردد و در

غیبت دیگر مردم می‌گویند: در جایی که ره سپرد، از دنیا رفت. عرض کردم: اگر چنان شد، ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه کسی ادعای امامت کرد، سؤالاتی از او پرسید که مثل امام معصوم جواب دهد [و اگر پاسخ درستی نداد، او امام نیست].

البته این موضوع آن قدر روشن و واضح است که نیازی به آوردن دلیل از روایات نیست زیرا طبیعی است که بتوان از مدعیان دانشوری یا پرهیزگاری و یا هر دوی آنها، سؤالات مختلفی کرد تا راستگویی آنها ثابت گردد و برای پرسشگران شکی باقی نماند.

اینک شما خواننده گرامی درباره سؤالی که مایلید در هنگام ظهور امام علیه السلام از ایشان پرسید، اندیشه نمایید.

در نتیجه می‌توان گفت امام علیه السلام برای اثبات حقانیت خود در آغاز ظهور، از این دو سطح آغاز می‌نماید، اما پس از گذشت دوران ابتدایی ظهور، سطح و قلمروهای فکری جدیدی پدید می‌آید که بسیار فراوانند.

۴- از هر آنچه گفته‌ایم چشم پوشیده، فرض نمایم امام مهدی علیه السلام پس از ظهور، بلافاصله نیازمند به آوردن معجزه است تا درستی ادعایش ثابت گردد. بی‌تردید آن حضرت مطابق دیدگاه امامیه و غیر امامیه بر این امر تواناست و البته این اعجاز آفرینی در چارچوب قانون معجزات روی خواهد داد؛ زیرا در مسیر برپایی حق و عدل و هدایت قرار دارد. با چشم‌پوشی از سه مورد قبل، باید گفت تنها راهی که به اثبات راستی و حقانیت امام علیه السلام می‌انجامد، همین راه معجزه است و هرگاه برپایی حق موکول به پدیدار شدن معجزه باشد، خداوند آن را ایجاد می‌نماید و در اینجا فرقی بین پیامبر و امام نیست.

بر این اساس هرگاه قواعد کلی اسلامی، به وجود آمدن معجزه را اقتضا نماید، همین امر برای پدید آمدن آن کافی است و اگر در روایات از آن سخنی نرفته است، دلیل بر نبودن آن نیست.

مناسب است در اینجا سبب مطرح نشدن موضوع معجزه را در روایات بررسی نمایم: معجزه را می‌توان به دو بخش خاص و عام تقسیم نمود؛ معجزه عام نیز به معجزه معمولی و مشهور و معجزه علمی بخش پذیر است.

منظور از معجزه خاص، امر خارق‌العاده‌ای است که بین امام معصوم علیه السلام و شخصی دیگر یا بین او و عده‌ای محدود رخ می‌دهد؛ مانند اینکه امام علیه السلام از نیت و انگیزه نهانی آنها خبر دهد یا پیش از آن‌که پرسشی نمایند، پاسخ دهد و یا آن‌که از اموری خبر دهد که طبق قوانین شناخته شده جهان آفرینش، آگاهی از آنها ناممکن است.

مراد از معجزه عام، امر خارق‌العاده‌ای است که در برابر چشمان مردم به نمایش درآید و تفاوت اصلی‌اش با معجزه خاص آن است که در این معجزه پیچیدگی وجود ندارد و عموم مردم را قانع می‌سازد ولی معجزه خاص، کافی است که متناسب با سطح فکری شخصی که امام معصوم برای او

معجزه می آورد باشد و او را قانع سازد؛ هر چند که ممکن است برای دیگران قانع کننده نباشد و یا اساساً آنها اعجازی بودنش را در نیابند.

معجزه عام به دو بخش تقسیم می گردد:

الف) معجزات معمولی که به صورتی خارق العاده و سریع به وجود می آید و عموم مردم آن را دیده و فوق طبیعی بودنش را می فهمند. معجزات پیامبران بیشتر از این نوع بوده است و هدف از آن، ایجاد بیشترین میزان اقناع روانی و عقلی در میان مردمانی است که توانایی تحلیل عمیق رویدادها را ندارند؛ تبدیل عصا به اژدها و شکافته شدن دریا و زنده ساختن مردگان و دو نیم کردن ماه و... از این قبیل است.

ب) معجزات علمی که تنها با دقت و ورزی و باریک اندیشی می توان پی به وجود آنها برد و شاید یک فرد معمولی به سرعت نتواند اعجاز آنها را دریابد. روشن ترین نمونه این نوع معجزه، قرآن کریم است که مهم ترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. شاید معجزات امام مهدی علیه السلام نیز از این نوع معجزات علمی باشد.

تفاوت بین این دو نوع معجزه را می توان چنین خلاصه نمود:

۱- در نوع اول، همگان به سرعت متوجه آن می گردند اما در نوع دوم، این توجه و التفات نیازمند گذشت زمان است.

۲- نوع اول، متناسب با جوامع ابتدایی می باشد.

۳- هدف از معجزه نوع اول، نتیجه گیری های واضح و آشکار است؛ هر چند برای تحقق آن باید در نظام تکوین، شماری از خلاف آمد عادت ها اتفاق بیفتد. در نوع دوم چنین نیست بلکه تنها در یک مورد، یا در مواردی کاملاً محدود، خرق عادت صورت می گیرد. مانند آن که میزان نیروی جاذبه در نقطه خاصی از زمین مثلاً برای مدت یک هفته، به نصف تقلیل یابد یا آن که در منطقه ای معین، سرعت نور کم تر از حد معمول شود، یا... اصل این اتفاقات را افراد معمولی، احساس نمی کنند مگر پس از آن که تحقق آنها را در عالم واقع مشاهده نمایند. همچنین یک فرد معمولی نخستین بار که آیه ای از قرآن کریم را می شنود، معجزه بودن آن را در نمی یابد.

۴- نوع دوم از معجزات تانسلی های پی در پی بشری و یا تا پایان دنیا ماندگار می باشد؛ همان طور که در مورد قرآن کریم این چنین است.

اما معجزه نوع اول، تنها در محدوده ای از زمان رخ می دهد و امکان تداوم آن وجود ندارد. این از جمله تفاوت های بین معجزات پیامبران پیشین و معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

تا اینجا با سه نوع معجزه آشنا شدیم؛ معجزات خاص و معجزات عام (که خود به معجزات معمولی و معجزات علمی تقسیم می شود)؛ ولی آنچه در اخبار مطرح گردیده است تنها معجزات عام معمولی است. این بدان دلیل است که عموم مردم این معجزه را درک می کنند و متناسب با سطح

فهم و فرهنگ نسلی است که این معجزه در زمان آنها اتفاق افتاده و یا خبرش به آنها رسیده است. همچنین روشن است که نپرداختن روایات به معجزات علمی، به دلیل ناهمخوانی آنها با سطح فکری و فرهنگی مردمان زمان صدور این روایات می‌باشد. این به آن می‌ماند که با مردم آن دوره، از هواپیما و موشک‌های هدایت شونده سخن گفته می‌شد.

اشکال: پس در این صورت معجزه علمی قرآن کریم که در میان ما وجود دارد بالاتر از سطح فکری جامعه نیست.

پاسخ اول: اصولی که اعجاز قرآن کریم بر آنها مبتنا یافته و برای اجتماع معاصر ما قابل فهم می‌باشد عبارت است از سطح ادبی و بلاغی قرآن کریم. در حالی که اصولی که معجزات علمی بر اساس آنها پدید آمده و برای آن مثال زدیم، به یکباره قابل فهم و درک نیست.

پاسخ دوم: درست است که اینک ما با اصول اعجاز قرآن کریم آشنا هستیم و آن را می‌شناسیم اما اصل معجزه بودن قرآن و نیز این که معجزه‌ای جاویدان می‌باشد و تشریح و ویژگی‌های آن، به تدریج و با گذشت زمان روشن شده است.

نخست قرآن با تحدی دیگران به آوردن مثل و مانند برای خود، معجزه بودنش را اعلام نمود و سپس در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن ویژگی مهم پرده برداشته شد؛ بعداً نیز اندیشمندان اسلامی به شرح و توضیح ویژگی‌های اعجاز آمیز آن پرداختند.

وقتی وضع قرآن کریم با وجود روشن بودن اصول آن چنین باشد، پس تکلیف معجزه‌هایی که اصول آنها روشن نیز نیست چگونه خواهد بود؟

بدین ترتیب احتمال نمی‌رود که در روایات، سخنی از معجزه علمی به عنوان روش اصلی در معجزات عصر ظهور به میان آمده باشد. همچنین دلیل نپرداختن روایات به معجزات خاص، از این هم روشن تر است زیرا معمولاً دیگران نمی‌توانند معجزه بودن آن را حتی اگر هم روی دهد، یکباره دریابند چه رسد به آن که تنها خبر آن معجزات (توسط احادیث) به آنها برسد.

اشکال: این امکان وجود داشته که در روایات به برخی از معجزات خاص به طور اجمال اشاره می‌شد؛ پس چرا چنین نشده است؟

پاسخ: چون این نوع معجزه محدوده‌ای شخصی دارد، موارد بسیار اندک و غیر قابل توجهی از آنها در روایات آمده است و تمرکز اخبار، بیشتر بر روی مهم‌ترین و فراگیرترین کارهای امام علیه السلام و ویژگی‌های حکومت و اصحاب آن حضرت قرار دارد.

در این صورت آنچه از روایات انتظار می‌رود، بیان معجزات معمولی و متداولی است که امام مهدی علیه السلام نیز هم چون پیامبران و امامان گذشته باید ارائه نماید، در حالی که آن حضرت این نوع معجزه را نخواهد آورد زیرا متناسب با جامعه دوران ظهورش نبوده، تنها با جوامع گذشته بشری همخوانی دارد.

در احادیث، از معجزاتی که امام عصر علیه السلام خواهد آورد، یادی نشده است زیرا از سطح تفکر و بینش مردمان زمان صدور این اخبار بالاتر بوده و آن جوامع، تنها با معجزات معمولی آشنا بوده‌اند. محور پنجم: در برخی اخبار آمده است امام مهدی علیه السلام از روستایی با نام «کرعه»^۱ ظهور می‌کند. این روایت با آنچه در این فصل آمد که حضرت در مکه و در بین رکن و مقام ظهور می‌کند، ناسازگار است. گنجی پس از نقل این حدیث و حسن دانستن آن می‌افزاید: ابوالشیخ اصفهانی در *العوالی* و ابونعیم در *مناقب المهدی* آن را روایت کرده‌اند.^۲ سیوطی آورده است که ابونعیم و ابوبکر بن مقری در *المعجم* از ابن عمرو نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

يُخْرَجُ الْمَهْدِيُّ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا كَرَعَةٌ.^۳

مهدی علیه السلام از روستایی که به آن کرعه گفته می‌شود، ظهور می‌کند.

اربلی نیز از کتاب اربعین حدیث حافظ ابونعیم به سند خود از عبدالله بن عمر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

يُخْرَجُ الْمَهْدِيُّ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا كَرَعَةٌ.^۴

مهدی علیه السلام از روستایی که به آن کرعه گفته می‌شود، ظهور می‌کند.

ابن طاووس از کتاب *الفتن* سلیلی به سندش از عبدالله بن عمر آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

يُخْرَجُ الْمَهْدِيُّ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا كَرَعَةٌ.^۵

مهدی علیه السلام از روستایی که به آن کرعه گفته می‌شود، ظهور می‌کند.

چگونه می‌توان بین این روایات و روایت پیشین سازگاری داد؟ برای پاسخ به این پرسش از چند زاویه به بحث و بررسی می‌پردازیم:

۱- این خبر، شایستگی اثبات تاریخی را ندارد، زیرا راوی آن عبدالله بن عمر است. ولی در روایت سیوطی و گنجی با لفظ عبدالله بن عمرو آمده است که اشتباه در نگارش است و در واقع راوی این حدیث، عبدالله بن عمر می‌باشد. حتی اگر راوی شخصی غیر از عبدالله بن عمر نیز باشد باز شایستگی اثبات تاریخی را ندارد؛ زیرا وی شخصی ناشناخته است. اگر کسی بی‌رسد بنا وجود آن‌که این روایت در چند منبع روایی و از طریق گروهی از راویان نقل گردیده، پس چرا شایستگی اثبات تاریخی را ندارد؟ در پاسخ می‌گوییم: همه آن راویان، این سخن را به عبدالله بن عمر یا عبدالله بن عمرو می‌رسانند که در بالا وضع این دو را شرح دادیم.

۱. ظاهراً «کرعه» صحیح است.

۲. الحافظ الگنجی، محمد بن یوسف، همان؛ ص ۶۱.

۳. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۷.

۴. الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الائمة؛ ج ۳، ص ۲۵۹.

۵. ابن طاووس، علی بن موسی، الملاحم والفتن؛ ص ۱۱۴.

در نتیجه روایاتی که از ظهور امام مهدی علیه السلام در مکه و در بین رکن و مقام سخن می‌گویند، یگانه و بدون معارض باقی می‌مانند.

۲- اگر این روایت را شایسته اثبات تاریخی بدانیم، شاید بتوان ناهمخوانی آن را با روایات دیگر بر اساس برخی احتمالات بر طرف نمود:

احتمال نخست: ظهور امام علیه السلام بر اساس نظریه «پنهان بودن شخص حضرت» نخست در کرعه و سپس بر اساس نظریه «پنهان بودن نام و عنوان واقعی حضرت» در مکه اتفاق می‌افتد.

طبق برداشت مشهور از غیبت امام علیه السلام، جسم ایشان از دید مردم نهان است و مطابق این احتمال هرگاه ظهور فرارسد، جسم حضرت در «کرعه» از نهانگاه خارج شده و مردم او را خواهند دید اما نخواهند شناخت. تا آنگاه که به مکه رسد و در بین رکن و مقام بایستد و نام خود و پدرش را اعلان نماید. در اینجا است که نام و عنوان حضرت برای مردم آشکار گشته، او را خواهند شناخت.

احتمال دوم: اگر نظریه «پنهان بودن نام و عنوان امام علیه السلام» را هم چنان که در تاریخ گذشته نیز بر آن بودیم،^۱ بپذیریم، جمع بین این روایات چنین خواهد شد: وقتی امام مهدی علیه السلام از کرعه ظهور فرماید، حقیقت خود را برای مردم آشکار می‌سازد یعنی آنها را از نام خود و پدرش آگاه خواهد ساخت اما دست به اقدامی نمی‌زند تا به مکه رسد و بین رکن و مقام قرار گیرد.

احتمال سوم: «کرعه» به طور مجازی یا رمزی، تعبیر دیگری از خود «مکه مکرمه» باشد.

در این صورت «قریه» دانستن مکه، اشکالی ندارد زیرا در چند آیه از قرآن کریم این تعبیر درباره مکه به کار رفته است.

این احتمالات خالی از اشکال و خدشه نیست ولی چون این روایت قابلیت اثبات تاریخی را ندارد، بیش از این وارد جزئیات آن نمی‌شویم.

۳- حتی اگر ما شایستگی اثبات تاریخی این روایت را بپذیریم و احتمالات سه گانه بالا را در مورد جمع این روایت با روایات دیگر نفی نماییم، باز بین این روایت و روایات ظهور امام علیه السلام در مکه و مسجد الحرام و بین رکن و مقام ناسازگاری وجود دارد. این روایات را امامیه و غیر امامیه نقل نموده‌اند و در قابلیت اثبات تاریخی بر روایت دیگر، تقدم و اولویت دارند.

محور ششم: پس از آن که امام علیه السلام سخنرانی‌اش را به پایان می‌رساند، شروع به گرفتن بیعت از یاران و هوادارانش می‌نماید. روایاتی چند بر این مطلب گواهی می‌دهند که مهم‌ترین آنها را در اینجا می‌آوریم:

شیخ صدوق به سند خود از ابان بن تغلب روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَبَايِعُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ...^۲

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۳۴ به بعد.

۲. الصدوق، محمد بن علی، همان؛ (نسخه خطی).

نخستین بیعت کننده با قائم علیه السلام، جبرئیل علیه السلام می باشد...

نعمانی از ابوبصیر و او نیز از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

لَكَائِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ...^۱

گویی او را می بینم که بین رکن و مقام با مردم بیعت می نماید...

نعمانی روایات دیگری را نیز به همین مضمون نقل کرده است.^۲

شیخ طوسی به سند خود از علی بن مهزیار روایت نموده که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

كَأَنِّي بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ قَائِماً بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ، بَيْنَ يَدَيْهِ جِبْرَائِيلُ يَنَادِي:

الْبَيْعَةَ لِلَّهِ. فَيَمْلؤها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.^۳

گویا قائم را در روز عاشورا - که شنبه روزی است - می بینم که بین رکن و مقام ایستاده و

پیشاپیش او جبرئیل ندا می دهد: بیعت [کنید] برای خدا. پس او زمین را از عدل پر می سازد

همان طور که از ستم و بیداد لبریز گردید.

طبرسی از مفضل بن عمر و او نیز از امام صادق علیه السلام حدیثی را روایت می کند که آن حضرت پس

از نقل مضمون سخنرانی امام مهدی علیه السلام، می فرماید:

فَيَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جِبْرَائِيلَ، حَتَّى يَأْتِيَهُ وَيَسْأَلُهُ وَيَقُولُ لَهُ: إِلَيَّ أَيْ شَيْءٍ تَدْعُو؟ فَيُخْبِرُهُ

الْقَائِمَ، فَيَقُولُ جِبْرَائِيلُ: فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَبَايِعُ، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: مَدَّ كَفَّكَ، فَيَمْسَحُ عَلَيَّ يَدَهُ وَقَدْ وَاوَاهُ

ثَلَاثِمِائَةَ وَبُضْعَةَ عَشْرَ رَجُلًا، فَيَبَايِعُونَهُ...^۴

خداوند جبرئیل را برمی انگیزد. او به نزد مهدی رفته، می پرسد: به چه چیزی دعوت

می کنی؟ قائم پاسخش را می دهد. پس جبرئیل می گوید: من نخستین بیعت کنندگانم،

دستت را دراز کن. پس دست بردستش می کشد. آنگاه سیصد و اندی نفر به نزدش می آیند و

بیعت می نمایند...

دربارۀ مضمون و محتوای این بیعت، روایاتی رسیده است که در زیر تعدادی از آنها را می آوریم:

نعمانی از ابوبصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

يَبَايِعُ النَّاسَ عَلَيَّ كِتَابَ جَدِيدٍ، عَلَيَّ الْعَرَبُ شَدِيدًا.^۵

با مردم بر اساس کتاب جدیدی که بر عرب سخت می آید، بیعت خواهد کرد.

همو از ابوبصیر نقل می کند که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

لَكَائِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۳۹.

۲. ر. ک: همان؛ ص ۱۰۲ و ۱۴۱.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۷۴.

۴. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۱.

۵. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۴۱.

من السماء.^۱

گویی می بینمش که بین رکن و مقام با امری جدید و کتابی جدید و نیرویی جدید و آسمانی با مردم بیعت می نماید.

آیت الله صافی در منتخب الاثر از کشف الاستار حاجی نوری و آن هم از عقد الدرر جمال الدین مقدسی و الفتن ابو صالح و او نیز از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

أنه يأخذ البيعة عن أصحابه على أن لا يسرقوا ولا يزناوا ولا يسبوا مسلماً ولا يقتلوا محرماً ولا يهتكوا حرماً محرماً ولا يهجموا منزلاً ولا يضربوا أحداً إلا بالحق ولا يكتزوا ذهباً ولا فضة ولا برّاً ولا شعيراً ولا يأكلوا مال اليتيم، ولا يشهدوا بما لا يعلمون ولا يخربوا مسجداً ولا يشربوا مسكراً ولا يلبسوا الخنز ولا الحرير ولا يتمنطقوا بالذهب ولا يقطعوا طريقاً ولا يخيفوا سبيلاً ولا يحبسوا طعاماً من برّ أو شعير و يرضون بالقليل و يشتمون الطيب و يكرهون النجاسة و يأمرن بالمعروف و ينهون عن المنكر و يلبسون الخشن من الثياب و يتوسدون التراب على الخدود و يجاهدون في الله حقّ جهاده و يشترط على نفسه لهم: أن يمشى حيث يمشون و يلبس كما يلبسون و يركب كما يركبون، و يكون من حيث يريدون و يرضى بالقليل و يملأ الأرض - بعون الله - عدلاً كما ملئت جوراً، يعبد الله حقّ عبادته، و لا يتخذ حاجباً و لا بواباً^۲

او از یارانش بیعت می گیرد که هرگز دزدی نکنند، زنا ننمایند، مسلمانی را دشنام ندهند، بی گناهی را نکشند، پرده حرمت انسان ها را ندرند، خانه ای را ویران نسازند، کسی را به ناحق نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را نیندوزند، مال یتیمی را نخورند، بدانچه نمی دانند گواهی ندهند، مسجدی را خراب نسازند، مست کننده ای نخورند، خنز و حریر نپوشند، در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند، راهزنی نکنند، در راه ها رعب و ترس نیافرینند، گندم و جو را احتکار نکنند، به کم [دنیا] قناعت نمایند، طرفدار پاکی باشند و از پلیدی گریزان، به نیکی فرمان دهند، از زشتی ها بازدارند، لباس خشن و زبر بر تن کنند، از خاک برای خویش بالش سازند و در راه خدا آن چنان که شایسته است جهاد نمایند.

امام علیه السلام نیز بر خویشان تعهداتی را می پذیرد: از راه آنها برود، همان طور بپوشد که آنها می پوشند، هر آنچه آنان سوار می شوند، سوار شود، آن گونه که آنان می خواهند باشد، به کم [دنیا] راضی و قانع باشد، زمین را - به یاری خدا - از عدل بپاک کند همان طور که از ستم لبریز گشته است، خدا را به حقیقت عبادت کند و برای خود نگهبان و درباری نگمارد.

روایاتی وجود دارد که دلالت می کند امام علیه السلام با بی میلی بیعت می نماید. این مضمون در منابع

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۳۹.

۲. الصافی الگلپایگانی، لطف الله، همان؛ ص ۴۶۸.

اهل سنت به شکل گسترده تری از منابع امامیه آمده است:

ابوداؤد به سند خود از ام سلمه همسر پیامبر روایت کرده است که آن حضرت ﷺ فرمود:
 یكون اختلاف عند موت خليفة، فيخرج رجل من أهل المدينة هارباً إلى مكة فيأتيه ناس
 من أهل مكة فيخرجونه و هو كاره، فيبايعونه بين الركن و المقام...^۱
 هنگام مرگ خلیفه ای، اختلاف پیش می آید؛ سپس مردی از اهل مدینه به مکه می گریزد.
 آنگاه گروهی از مردم مکه با او در بین رکن و مقام بیعت می کنند در حالی که او تمایلی به آن
 کار ندارد...

این روایت را ابن حجر^۲، قندوزی^۳ و صبان^۴ نقل کرده اند.

روایت جالبی را سیوطی در این باره از نعیم بن حماد و او هم از ابن مسعود نقل کرده است:
 ...فيطلبونه فيصيّبونه بمكة فيقولون له: أنت فلان بن فلان؟ فيقول: لا، بل أنا رجل من
 الأنصار، حتى يفلت منهم، فيصفونه لأهل الخير و المعرفة به، فيقال: هو صاحبكم الذي
 تطلبونه و قد لحق بالمدينة فيطلبونه بالمدينة فيخالفهم إلى مكة، فيطلبونه بمكة
 فيصيّبونه. فيقولون: أنت فلان بن فلان، و أمك فلانة ابنة فلان، و فيك آية كذا و كذا. و قد
 أفلت منا مرة، فمدّ يدك نبايعك. فيقول: لست بصاحبكم، حتى يفلت منهم. فيطلبونه
 بالمدينة، فيخالفهم إلى مكة. فيصيّبونه بمكة عند الركن، و يقولون له: إثمنا عليك، و
 دماؤنا في عنقك إن لم تمدّ يدك نبايعك. هذا عسكر السّفيانيّ قد توجه في طلبنا، عليهم
 رجل من حرام. فيجلس بين الركن و المقام. فيمدّ يده فيبايع له. فيلقى الله محبته في صدور
 الناس فيصير مع قوم أسد بالنهار رهبان بالليل.^۵

به جستجوی آن حضرت در مکه می پردازند؛ پس [او را دیده] و می پرسند: آیا شما فلانی
 پسر فلانی هستی؟ می گوید: نه، من مردی از انصار هستم تا آن که از آنها جدا می شود. آنها
 اوصاف او را برای اهل اطلاع بر می شمردند. آنها می گویند: او همان محبوب شماست که در
 جستجویش هستید و اکنون رهسپار مدینه گشته است. در پی او به مدینه می روند ولی او به
 مکه باز می گردد، به دنبال او به مکه می آیند و او را در مکه می یابند و می پرسند: شما فلانی
 فرزند فلانی هستی و مادر تو فلانی دختر فلان است و درباره شما این نشانه ها آمده است و
 شما را یکبار از دست دادیم، اکنون دستتان را بدهید تا با شما بیعت کنیم. می گوید: من
 صاحب الأمر شما نیستم آنگاه از ایشان جدا می شود و آنها او را در مدینه می جویند ولی

۱. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۲۴۳

۲. الهیثمی، احمد بن حجر، همان؛ ص ۹۸.

۳. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۱۷.

۴. الصبان، الشیخ محمد، همان؛ ص ۱۲۵.

۵. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۵.

برعکس خواسته آنها به مکه رفته است از این رو به مکه می آیند و حضرت را در کنار رکن می یابند و می گویند: اگر دستت راندهی که با تو بیعت کنیم، گناه ما و خون های ما به گردن توست زیرا ارتش سفیانی در تعقیب ماست و مردی حرام زاده بر آنها فرماندهی می کند، آنگاه حضرت بین رکن و مقام می نشیند و دست خود را جهت بیعت به آنان می دهد و با وی بیعت می کنند و خداوند محبت و عشق او را در دل مردم می افکند و با گروهی که شیران روز و زاهدان شب اند همراه می شود.

سیوطی همچنین از شهر بن حوشب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

سَيَكُونُ فِي رَمَضَانَ صَوْتٌ... حَتَّى يَهْرَبَ صَاحِبِهِمْ، فَيُؤْتِي بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ فَيَبَايِعُ وَهُوَ كَارِهٌ. وَيُقَالُ لَهُ: إِنَّ أَيْتَ ضَرْبِنَا عُنُقَكَ!!... يَرْضَى بِهِ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ.^۱
در ماه رمضان صدایی برخواید خاست... تا آن که مولا ایشان می گریزد، ولی به مابین رکن و مقام آورده می شود و با او بیعت صورت می گیرد در حالی که او خود اظهار تمایل نمی کند. به او گفته می شود: اگر سر پیچی کنی گردنت را می زنیم!!!... اهل آسمان و زمین از او خرسند و راضی خواهند شد.

تفسیر این عدم تمایل را امامیه چنین نقل کرده است:

نعمانی به سند خود از عبید بن زرارة و او هم از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که فرمود: ينادي بِاسْمِ الْقَائِمِ فَيُؤْتِي وَهُوَ خَلْفَ الْمَقَامِ، فَيُقَالُ لَهُ: قَدْ نَوَدَى بِإِسْمِكَ، فَمَا تَنْتَظِرُ؟ ثُمَّ يُوْخَذُ بِيَدِهِ فَيَبَايِعُ. قَالَ: قَالَ لِي زُرَّارَةُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ. قَدْ كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبَايِعُ مُسْتَكْرَهًا فَلَمْ نَكُنْ نَعْلَمُ وَجْهَ إِسْتِكْرَاهِهِ. فَعَلِمْنَا أَنَّهُ إِسْتِكْرَاهُ لَا إِثْمَ فِيهِ.^۲
به نام قائم ندا می شود پس در پشت مقام [ابراهیم] به او گفته می شود: به اسم تو ندا در داده شد، چرا منتظری؟ آنگاه دست او را می گیرند و با او بیعت می کنند. زراره در اینجا می گوید: شکر خدا را که فهمیدیم چرا از بیعت ناخشنود است چون قبلاً این را شنیده بودیم اما دلیلش را نمی دانستیم. حالا دانستیم که در این ناخشنودی، گناهی نیست.

روایاتی که گذشت، مهم ترین روایات درباره موضوع بیعت بود؛ اما در اینجا لازم است نکاتی را بیان نماییم:

نکته اول: بیعت یعنی پیمان بستن برای فرمانبری و این کار یعنی سپردن ریاست و اختیار در امور عمومی به رهبری که با او بیعت شده و برایش بذل مال و جان شود.
بیعت در اسلام، امری مشروع تلقی شده است. برای مثال اصحاب پیامبر ﷺ با آن حضرت بیعت رضوان را انجام دادند. در ستایش این کار قرآن کریم چنین می فرماید:

۱. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۶۱

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۴۰

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا.^۱

به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل هایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

بیعت میان مردم و حاکمان، پیش از اسلام نیز رواج داشته است و اسلام پس از آن که به آن رنگ دینی بخشیده، آن را پذیرفته است. این برای آن است که بیعت تأثیر فراوانی در رابطه بین مردم و حاکمان دارد و پیوستگی روحی و معنوی آنان را تحکیم می بخشد.

البته بیعت، اثری کاملاً فقهی یا قانونی در اسلام ندارد زیرا پیروی از حاکم اسلامی در هر حال واجب است چه بیعت صورت بگیرد و چه نگیرد. همان طور که بیعت نکردن نیز آنگاه که افراد، حاکم را باور داشته و بر انجام خواسته های او جدی باشند، به معنی تمرد و خروج بر حاکم نیست بلکه بیعت نکردن، زمانی به معنای تمرد است که سرپیچی از فرمان حاکم را به دنبال داشته باشد.

آری اگر حاکم اسلامی فرمان به بیعت دهد یا آن که برای استقبال از بیعت کنندگان جلوس کند، (همان کاری که پیامبر ﷺ کرد و امام مهدی علیه السلام نیز چنان خواهد کرد) بر همه لازم است بیعت نمایند و در غیر این صورت از دو جهت گناهکارند:

۱- بی توجهی به فرمان حاکم اسلامی که واجب الطاعة است.

۲- دستور حاکم به بیعت، بدین معنی است که او پذیرش ولایت و حاکمیتش را منوط به بیعت می داند؛ پس اگر کسی از بیعت سر باز زند، در حقیقت ولایت او را نپذیرفته و از فرمانش سرپیچی کرده است.

از این رو به اقتضای قواعد فقهی، بیعت بر هر مکلفی واجب می باشد.

آری اگر مهلت فرمان به سر آمد و کسی که بیعت نکرده، خواست که پیمان ولایت بنده، از لحاظ فقهی تنها کافی است قصد خود را اعلام نماید و دیگر ضرورتی به انجام تشریفات خاص (دست در دست نهادن) وجود ندارد. همه این ها در مورد امام مهدی علیه السلام به گاه ظهور شریفش، صادق است.

نکته دوم: چه کسانی با امام علیه السلام در بین رکن و مقام بیعت می نمایند؟

الف) جبرئیل امین، که مطابق آموزه های اسلامی یکی از چهار فرشته بزرگ الهی است. بیعت او با امام علیه السلام می تواند دو معنی داشته باشد:

معنای نخست: معنایی رمزی و تأویلی، که به درجه بالاتری از تأیید امام علیه السلام از سوی خداوند و مبارک بودن نهضت و دعوت جهانی آن حضرت برمی گردد و اگر از جبرئیل نام برده شده بدان جهت است که وی از نظرگاهی برین و کامل، نماد و نماینده حق است. او پیام آور وحی از سوی خداوند

برای رسول الله ﷺ است. البته معنای نخست را نمی‌توان درست دانست، مگر زمانی که از یافتن معنایی روشن برای آن ناامید گردیم.

معنای دوم: این بیعت معنایی معمولی دارد و جبرئیل هم مانند دیگر افراد به این کار اقدام می‌ورزد؛ بدین ترتیب که به هیأت مردی درآید و با آن حضرت بیعت نماید. این کار دو فایده دارد:

۱- جلب توجه مردم به لزوم بیعت با امام ﷺ در بین رکن و مقام؛ چون آنها از این امر غافلند و بیعت جبرئیل با امام ﷺ باعث توجه و هوشیاری گروهی محدود از مردم خواهد شد و بیعت این گروه اندک، توجه دیگران را که در آن ساعت در مسجدالحرام حاضرند جلب خواهد کرد.

۲- این کار موجب حمایت و پشتیبانی از نهضت نوپای امام ﷺ خواهد شد.

البته تا وقتی که جبرئیل برای حاضران در مسجدالحرام شناخته شده نباشد، این حمایت و پشتیبانی بازتاب اجتماعی نخواهد داشت و به سختی می‌توان پذیرفت که چنین شناختی در آنجا اتفاق افتد. بلکه تنها راه آن، گذشت زمان و گسترده شدن نهضت امام ﷺ و فتوحات آن حضرت می‌باشد. همین اندازه نیز برای تأیید و پشتیبانی از آن نهضت به مقدار نیاز تدریجی‌اش، کافی است. شاید بیعت جبرئیل با امام مهدی ﷺ فایده دیگری نیز داشته باشد و آن تأیید حقانیت امام ﷺ و راستگویی اوست. این سخن در مورد کسی که جبرئیل را در زمان بیعت یا دقیقی بعد بشناسد، درست می‌باشد؛ زیرا این بیعت نیز در کنار دیگر دلایل مهمی هم‌چون: خورشید و ماه گرفتگی، کشته شدن نفس زکیه، فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین و همچنین محتوای خطبه امام ﷺ، از دلایل محکم بر راستگویی امام مهدی ﷺ است ولی همان‌طور که گفتیم شناخت جبرئیل در آنجا برای هرکسی میسر نخواهد بود.

اما فایده شناخت جبرئیل پس از پایان بیعت، تأیید هرچه بیشتر نهضت مهدوی است.

در مورد بیعت جبرئیل برخی پرسش‌ها وجود دارد که در نکته بعدی به آن خواهیم پرداخت.

ب) کسانی که در مرحله اول با امام بیعت می‌کنند، یاران خاص آن حضرت‌اند که او را در زمان غیبت کبری نیز می‌شناخته‌اند. پیش از این گفتیم در میان مردمان هر دوره‌ای، شمار اندکی از مؤمنان، به حقیقت امام ﷺ و مکان او آگاهی دارند و در این باره روایاتی نیز وجود دارد.^۱ طبیعتاً این افراد به همراه دیگر مخلصان مؤمنی که خود ثمرات عملی برنامه کلی الهی می‌باشند، در زمان سخنرانی امام ﷺ در مسجدالحرام حاضرند و شاید با وعده قبلی در این اجتماع گرد آمده‌اند و برای شناخت شخص امام مهدی ﷺ، نیاز به هیچ دلیلی ندارند. بدین ترتیب آنها پس از جبرئیل نخستین بیعت‌کنندگان و مدافعان از آن حضرت برای رفع خطر سوء قصد به جان ایشان در زمان سخنرانی می‌باشند.

روایتی که در میان روایات سخنرانی امام ﷺ، از مجلسی نقل کردیم بر این معنا دلالت می‌کند.

ج) سایر اخلاص گذاران و پیروزمندان در آزمایش الهی که در مکه حضور دارند و بی صبرانه ظهور را انتظار می کشند، گروه بعدی هستند که بیعت خواهند کرد. در فصل آینده از چگونگی گرد آمدن آنها و دیگر ویژگی هایشان سخن خواهیم گفت. آنان نیز همان مأموریت های گروه قبلی را انجام می دهند. با این تفاوت که در دوران غیبت کبری به شرف ملاقات آن حضرت نایل نشده اند.

د) دیگرانی که شاهد آن منظره و رویداد هستند، سرانجام به طور کامل قانع شده، فروتنانه با امام بیعت خواهند کرد. اینان نماد و نماینده درجات دوم و سوم از درجات چهارگانه مخلصانی هستند که پیشتر درباره شان سخن گفتیم.

نکته سوم: پرسش هایی در مورد بیعت جبرئیل با امام مهدی علیه السلام:

پرسش اول: جبرئیل در مراتب کمال، برتر از حضرت مهدی علیه السلام است، پس چگونه فروتنانه بایشان بیعت می نماید؟

برای این پرسش جواب های متعددی وجود دارد که دو مورد از آنها را می آوریم:

۱ - دلیلی وجود ندارد که جبرئیل برتر از امام مهدی علیه السلام است؛ زیرا بدون تردید انسان صالح و کمال یافته برتر از فرشته می باشد. چه فرشته همان ارزش اخلاقی را که یک انسان صالح در اطاعت از خدای بزرگ دارد، ندارد. فرشتگان یا اصلاً اختیاری نداشته، در کارهایشان مجبورند و یا دارای اختیارند ولی اطاعت از خدا موافق با میل و خواسته آنهاست. برخلاف شخص صالحی که در اطاعت خدا مختار است و برای آن سختی های بی شمار فردی و اجتماعی را متحمل می شود. او با این وجود، اطاعت از خدا را پیشه خود ساخته و روشن است که این اطاعت، ارزش والاتری از اطاعت فرشته دارد و کمال این بسیار بالاتر از آن است.

آنچه گفته شد تنها در مورد یک انسان صالح و کمال یافته در مقایسه با فرشته ای از فرشتگان خداست و روشن است که این تفاوت، بین فرشتگان الهی و پیامبران و اولیا به مراتب عمیق تر است. پس هرگاه مهدی موعود علیه السلام برتر از جبرئیل باشد، از این جهت مانعی برای بیعت جبرئیل با او وجود ندارد.

۲ - بیعت جبرئیل تنها خضوعی ساده در برابر امام مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه احترامی حقیقی به آن امام، و ستایش از مأموریت جهانی است که ایشان بر عهده دارد.

پرسش دوم: رهاورد این بیعت برای جبرئیل چیست؟

پاسخ اول: او برای اطاعت فرمان پروردگار و نه مصلحت شخصی، اقدام به بیعت می نماید.

پاسخ دوم: حرمت نهادن به حق و تقدیس پیشوای روز موعود، کمالی است که فایده اش به خود

جبرئیل برمی گردد و این امر با بیعت کردن محقق می گردد.

پاسخ سوم: این بیعت دارای مصلحت هایی کلی است که به انسان برمی گردد و از این رو در

برنامه کلی الهی برای پس از ظهور، مندرج گردیده و همین مصلحت برای بیعت جبرئیل کافی است.

پرسش سوم: موضوع بیعت جبرئیل با امام مهدی علیه السلام با این موضوع که آن حضرت از بیعت ناخشنود است، سازگاری ندارد؛ زیرا کسانی که امام را به بیعت مجبور می‌کنند انسان‌های گرفتار در بند ظلم و ستم‌اند و در این میان جبرئیل هیچ نسبتی با آنان ندارد. پس چگونه بین روایاتی که این دو اندیشه را بیان می‌کنند می‌توان جمع نمود؟

پاسخ: ما از این اجبار، معنای خاصی را که متضمن اشتیاق مظلومان برای برطرف شدن ستم از آنان و تواضع امام علیه السلام در خصوص پذیرش این بیعت می‌باشد، برداشت می‌کنیم و این برداشت با بیعت جبرئیل با امام علیه السلام نه تنها منافاتی ندارد بلکه همخوانی نیز دارد و جبرئیل خود از امام علیه السلام درخواست بیعت خواهد کرد.

پرسش چهارم: در بعضی روایات آمده است هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل گفت هرگز به زمین باز نخواهد گشت.

علی بن عیسیٰ الاربلی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

أتی جبرئیل إلی رسول الله صلی الله علیه و آله یعوده. فقال: السّلام علیک یا محمّد. هذا آخر یوم أهبط فیهِ إلی الدّنیاء.^۱

جبرئیل به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: سلام بر تو ای محمّد. امروز آخرین روزی است که به دنیا فرود می‌آیم.

همو از عطاء بن یسار نقل کرده است:

إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله، لما حضر أتاه جبرئیل، فقال: یا محمّد الآن أصدع إلی السّماء، و لا أنزل إلی الأرض أبداً.^۲

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرا رسید، جبرئیل به نزدش آمد و گفت: ای محمّد، اینک به آسمان خواهم رفت و دیگر هرگز به زمین فرود نخواهم آمد.

نیز از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است:

لما حضرت النّبی صلی الله علیه و آله الوفاة... فعند ذلک قال جبرئیل: یا محمّد، هذا آخر هبوطی إلی الدّنیاء، إنّما كنت أنت حاجتی فیها.^۳

زمانی که وفات پیامبر فرا رسید... در آن هنگام جبرئیل گفت: ای محمّد، این آخرین باری است که به دنیا فرود می‌آیم. چون تو تنها مقصود من در دنیا بودی.

پاسخ اول: این روایات در حقیقت مشروط به قیدی مخفی است. گویی جبرئیل گفته: این آخرین روزی است که به زمین فرود می‌آیم و تا هنگامی که فرمان الهی یا مصلحتی عمومی و یا خواسته پیامبر به این امر تعلق نگیرد، به دنیا باز نخواهم گشت. ولی اگر یکی از این موارد پیش آید، به دنیا باز

۱. الاربلی، علی بن عیسیٰ، همان؛ ج ۱، ص ۱۸ و ۱۹.

۲. همان؛ ص ۱۹.

۳. همان.

خواهم گشت.

می‌دانیم روایاتی که از فرود آمدن جبرئیل در زمان ظهور مهدی موعود علیه السلام سخن می‌گویند، بر بعضی از امور فوق و یا همه آنها دلالت می‌کنند؛ زیرا جایگاه امام مهدی علیه السلام از آن نظر که بزرگترین پیاده کننده اهداف برنامه کلی الهی است، با این امور مناسبت دارد.

وجود این قید ضمنی در سخن جبرئیل آن قدر روشن است که نیازی به استدلال ندارد و سخن دیگر جبرئیل که گفت: «هرگز به زمین باز نمی‌گردم» خبری واحد است و می‌توان با دلالت روایات دیگر، آن را به کناری نهاد. علاوه بر آن که در روایات دیگری از فرود آمدن جبرئیل در مناسبت‌های مختلف پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان عمر بشریت سخن رفته است.

پاسخ دوم: در این روایات قید دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه جبرئیل گفته است: «تنها مقصود من در دنیا تو بودی» از این سخن بر می‌آید که نزول جبرئیل به دنیا به دلیل ملاقات با رسول خدا و تحقق مصالح عمومی و خواسته‌های حکیمانه آن حضرت بوده است. در نتیجه هرگاه بدانیم خود پیامبر، مؤید امام مهدی علیه السلام بوده، ضرورت وجود و هدف کلی او را قبول دارد، همان طور که به ظهور او بارها بشارت داده، در این صورت نزول جبرئیل به همراه امام مهدی علیه السلام منطبق با خواست پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود و اگر جبرئیل در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به خواست آن حضرت فرود می‌آمد شایسته است که برای امام مهدی علیه السلام نیز به همین خاطر نزول فرماید.

پاسخ سوم: می‌توان اخبار نزول جبرئیل را با هدف او که «رساندن وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله» است مقید ساخت. چنان که گویی جبرئیل گفته است: هرگز برای «رساندن وحی» به زمین فرود نخواهم آمد. این قید گرچه با ظاهر اخبار مخالف است اما با طبیعت مأموریت جبرئیل موافقت دارد. همان طور که با صرف نظر از دو پاسخ قبلی، اخبار نزول او با امام علیه السلام پذیرش این قید را ایجاب می‌نماید.

پاسخ چهارم: اگر از پاسخ‌های بالا درگذریم، ناهمخوانی کاملی بین روایات نزول جبرئیل و اخبار مخالف آن وجود دارد. در این صورت می‌توانیم اخبار مخالف را به آسانی و با یکی از دو روش زیر به کناری نهیم:

روش اول: پذیرش اخبار نزول جبرئیل در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام به دلیل کثرت آنها و صحیح تر بودن سندشان. کثرت آنها را می‌توان با مراجعه به منابع روایی فهمید و صحت سند آنها را نیز می‌توان از مرسل بودن اخبار سه گانه‌ای دریافت که اربلی برایشان سندی نیاورده است.

یکی از آنها حدیث مرسلی از عطاء بن یسار است که او تنها راوی شناخته شده از سلسله راویان می‌باشد و باقی، همه ناشناخته‌اند و این امر در صحیح دانستن این روایت کافی نیست. پس چگونه می‌توان دو روایت دیگری را که حتی یکی از راویانش نیز ناشناخته است، پذیرفت؟

این برخلاف روایات نزول جبرئیل با امام مهدی علیه السلام است که همگی دارای سند و راویان شناخته شده می‌باشد.

روش دوم: تعارض آن اخبار با روایاتی که بر نزول جبرئیل پس از وفات پیامبر ﷺ تا پایان عمر بشر دلالت دارد. نمی توان این روایات فراوان را که در مجموع، مستفیض می باشند به خاطر آن اخبار سه گانه به کناری نهاد. در نتیجه آن سه خبر، قابلیت اثبات تاریخی را ندارند.

روایاتی مبنی بر نزول مکرر جبرئیل در زمان امامان معصوم ﷺ وجود دارد؛ مانند نزول جبرئیل در زمان قیام امام حسین ﷺ و هنگام تولد امام مهدی ﷺ و مناسبت های دیگر. بدین ترتیب اخبار مخالف با نزول جبرئیل پس از وفات پیامبر ﷺ، از قابلیت اثبات تاریخی ساقط می شوند.

نکته چهارم: در روایاتی که از محتوای بیعت خبر می دهند، دو شیوه برای بیعت بیان شده است که هر دو با اصول کلی اسلامی سازگار است.

شیوه اول: امام ﷺ با اصحابش بر اساس کتابی جدید و امری جدید و نیرویی جدید بیعت خواهد نمود و این در حقیقت بیانگر سطح نوینی از بیداری اسلامی است که تا پیش از ظهور شناخته شده نبوده است. از این بیعت می توان یکی از سه معنای زیر را دریافت:

معنای نخست: اینکه از ظاهر لفظ بفهمیم امام ﷺ در حال بیعت می گوید: من و شما بر اساس کتابی جدید و امری جدید و نیرویی جدید با یکدیگر بیعت می کنیم؛ ولی این معنی با توجه به آنچه خواهیم گفت تا حدودی دور از ذهن است؛ زیرا کتاب جدید و نیروی جدید واژه هایی نامفهوم برای مردم آن روزگار می باشد و تنها پس از اقدامات عملی امام ﷺ معنای آنها روشن خواهد شد و بدیهی است بیعت بر اساس تعبیری نامفهوم به جای استفاده از مفاهیمی روشن و انگیزه بخش برای فداکاری، به مصلحت نیست.

معنای دوم: مراد امام ﷺ از امر جدید، نیروی جدید و کتاب جدید، نتیجه این بیعت می باشد که موجب پیروزی حق و تحقق عدالت در همه جهان است. در نتیجه بیعت بر این امور یعنی نتیجه دهی آنها در طول زمان.

ولی این معنا با ظاهر اخبار مخالف است و با برداشتی که در معنای سوم خواهد آمد بسیار فاصله دارد.

معنای سوم: امام مهدی ﷺ با اصحابش بنابر شروط خاصی به همراه جزییات آن، بیعت می نماید و نماد این جزییات، در واقع همان کتاب، نیرو و امر جدید است که البته ایشان از آنها به صراحت یاد نمی کند؛ زیرا معنای آن برای مردم ناشناخته است (مطابق معنای اول). هم چنان که بیان کامل شروط آن را نیز به آینده وانمی گذارد (مطابق معنای دوم)؛ بلکه در آن بیعت از اموری یاد می کند که در واقع همان کتاب جدید و امر جدید است.

جزئیات مسائلی که امام ﷺ در آن بیعت بیان می فرماید، در روایات دیگری که پیشتر آوردیم آمده است. البته کتاب جدید و امر جدید همان جزییاتی است که در شیوه دوم خواهیم آورد و غیر از آن چیز دیگری نیست. در این صورت محتوای هر دو شیوه با مضمون بیعت یکی می باشد.

شیوه دوم: امام علیه السلام با یارانش بر اساس شروطی که جزئیات آن معلوم است بیعت می نماید. در حقیقت این جزئیات مهم ترین احکام اسلامی می باشد که فهرست بلندی از آنها را پیش از این در ضمن روایتی آوردیم. البته آن شرط های مفصل، برخی پرسشها را در دل خود دارد که در اینجا به طرح و نقد آنها می پردازیم:

پرسش اول: امام عصر علیه السلام چگونه همه آن شروط را برای تک تک بیعت کنندگان بیان خواهد فرمود چون این کار زمان زیادی را می طلبد؟

پاسخ: روشن است که نیازی به تکرار آن شروط نیست؛ زیرا امام آن را یکبار برای حاضران در آنجا بیان خواهد نمود و در هر بیعتی تنها به آن توجه می دهد.

پرسش دوم: احکامی که در آن فهرست طولانی آمده است، احکام جدیدی نیست؛ بلکه احکام شناخته شده اسلامی در زمان پیش از ظهور است. پس چه سان می گوئیم کتابی جدید و امری جدید؟ پاسخ اول: احتمال دارد در روایتی که از مضمون بیعت با فهرست بلندی از احکام خبر داده، احکام جدید حذف شده باشد؛ زیرا بیان آنها در این روایت به معنی اعلان آنها در پیش از ظهور می بود. در حالی که بیان این احکام به طور کامل به خود امام مهدی علیه السلام سپرده شده است تا آنها را پس از ظهور بیان فرماید.

پاسخ دوم: در این فهرست مواردی وجود دارد که می تواند حکمی جدید به حساب آید، هر چند اصول آن در پیش از ظهور شناخته شده است؛ مانند این سخن که «به کم [دنیا] خرسندند، طرفدار پاکی اند، لباس خشن می پوشند و از خاک برای خود بالش می سازند.» زیرا این احکام پیش از ظهور نیز به طور مستحب مطرح بوده اما پس از آن که امت اسلامی آزمایش های دشواری را در عصر پیش از ظهور از سر گذراند و همین ابتلائات موجب برآمدن ایمان والا و اخلاص ژرف در گروه بسیاری از آنان گردید، این قابلیت پدید می آید که آنها پایبند به این احکام و امثال آن گردند؛ در نتیجه حکم آن از استحباب به وجوب تغییر نماید. این وجوب، نمونه ای است از جهت گیری های مهم کتاب جدیدی که حضرت بقیة الله علیه السلام خواهد آورد.

پرسش سوم: این احکام دشوار، چگونه بر مردمان عصر ظهور واجب می شود؟

پاسخ اول: دلیلی نداریم که این احکام شامل همه افراد امت اسلامی گردد؛ بلکه تنها در روایات آمده است که امام علیه السلام آن احکام را با اصحابش شرط خواهد کرد و بدیهی است که آنها از اخلاص گذاران درجه اول می باشند و در سطحی قرار دارند که آن را عملی می سازند.

پاسخ دوم: اشکالی ندارد که این احکام و امثال آن شامل همه افراد امت شود زیرا در نتیجه آزمایش های طولانی مدت، امت اسلام به کمالی والا رسیده است و همان طور که توقعات از هر فردی با افزایش اخلاص و کمال یافتگی وی بالا می رود، در مورد امت اسلامی نیز چنین است.

گفتنی است اعلان چنین احکامی، تدریجی خواهد بود. این کار نخست در حلقه محدودی از

افرادی که با امام علیه السلام بیعت می نمایند مطرح می گردد و اعلان همگانی آن در زمانی است که مصلحت ایجاب نماید.

پرسش چهارم: با توجه به اینکه جبرئیل نخستین بیعت کننده است، آیا این احکام در مورد او نیز صدق می کند؟

پاسخ: بدیهی است پاسخ منفی می باشد؛ زیرا بیعت او نه از آن روست که وی عضوی از دولت امام مهدی علیه السلام می باشد بلکه این بیعت برای مصالح دیگری است که گوشه هایی از آن را بیان کردیم. علاوه بر اینکه این احکام، ویژه انسان هاست و جبرئیل فرشته است و نه انسان. در روایت آمده است که «او از اصحابش بیعت می گیرد» و جبرئیل اگرچه از اصحاب اوست اما واژه «اصحاب»، بر آن برگزیدگان امتحان داده ای که شمارشان برای فتح جهان کافی است، صدق می کند و می دانیم که همه آنها انسانند و نه فرشته.

نکته پنجم: پیشتر در روایتی آوردیم که امام عصر علیه السلام شرط هایی را برای خود و یارانش قرار می دهد. ایشان رهبری است که زندگی معمولی و به دور از تجمل و تشریفاتی دارد. از این رو بر خود شرط می کند که «از راه مردم برود، جامه ای همسان جامه آنها بپوشد، مرکبی هم چون مرکب آنها سوار شود و به کم [دنیا] راضی و خرسند گردد».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز در دوران حکومت خود چنین بوده اند. این علی است که در نامه ای می نویسد:

فوالله ما كنزت من دنيا كم تبراً، و لا ادخرت من غنائمها و فرأ، و لا أعددت لبالي ثوبی طمراً... و لو شئت لاهتديت الطريق إلى مصفى هذا العسل و لباب هذا القمح، و نسائج هذا القز. ولكن هيهات أن يغلبني هواي، و يقودني جشعي إلى تخيير الأطفمة، و لعلّ بالحجاز أو اليمامة من لا طمع له في القرص و لا عهد له بالشبع... أقنع من نفسي بأن يقال: أمير المؤمنين، و لا أشاركهم في مكاره الدهر، أو أكون لهم أسوة في جشوبة العيش...^۱

به خدا سوگند، از دنیای شما پاره زری نیندوخته ام و از غنائم آن مالی ذخیره نکرده ام و به جای این جامه که اینک کهنه شده است، جامه ای دیگر آماده نساختم... اگر بخواهم می توانم به عسل مصفا و مغز گندم و جامه های ابریشمین، دست یابم. ولی هیهات که هوای نفس بر من غلبه یابد و آزمندی مرا به گزینش طعام ها بکشد و حال آنکه، در حجاز یا در یمامه بینوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد و هرگز مزه سیری را نچشیده باشد... آیا به همین راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند و با مردم در سختی های روزگارشان مشارکت نداشته باشم؟ یا آن که در سختی زندگی مقتدایشان نشوم؟

پس رواست فرزند آن امام نیز که رهبر و امیر دولت عدل جهانی است، این چنین باشد؛ زیرا

همسطحی حاکم مسلمان با فقیرترین افراد ملت، اصلی مسلم و اسلامی است. درباره اموری که حضرت بقیه الله علیه السلام بر خود شرط می نماید، پرسش هایی مطرح است که به همراه پاسخش می آوریم:

پرسش نخست: چرا شرط هایی را که امام علیه السلام بر اصحابش می نهد بر خود شرط نمی کند، در حالی که این شرط ها به طور طبیعی تکلیف همه مسلمانان از جمله خود اوست؟ و چرا شرط هایی را که بر یارانش می نهد بسیار بیشتر از مواردی است که بر خود شرط می نماید؟ حال آن که اگر ملاک فزونی تکلیف، ژرفای ایمان و درجه اخلاص افراد باشد، مناسب تر آن بود که این نسبت برعکس می شد؛ چه بدیهی است که ایمان و اخلاص امام موعود علیه السلام، هرگز قابل مقایسه با یارانش نیست.

پاسخ: شمول همه احکام برای شخص امام، بی معنی است زیرا برخی از آنها تناسبی با مقام امامت ندارد؛ مانند لزوم فرمانبری از حاکم عادل؛ زیرا در آن روزگار خود حضرت حاکم است. یا احکامی که عهده دار تربیت مردمان متوسط الحال می باشد؛ در حالی که می دانیم شأن امام بسیار بالاتر از اینهاست. در نتیجه امثال چنین احکامی نمی تواند شامل حال وی گردد. با این وجود بیشتر احکام، شامل امام علیه السلام نیز می شود و از آن نظر که اجرای آن توسط حضرت بدیهی است، دیگر نیازی به شرط کردن وجود ندارد؛ زیرا وقتی او این شروط را بر اصحابش می نهد، چگونه می تواند خود پایبند به آنها نباشد؟

خلاصه آن که شرط هایی که امام علیه السلام بر خود و اصحابش می نهد، هر دو برای او لازم الاجراست جز آن که آن امور نیازی به شرط کردن ندارد. او تنها شرط هایی را برای خود بیان می فرماید که مخصوص یک رهبر عادل در اسلام است. علاوه بر اینکه مأموریت ویژه خود را نیز که به خاطر آن در غیبت به سر برده است، به عنوان یک شرط بیان می فرماید و آن اینکه زمین را از عدل و داد پُر کند همان طور که از ستم و جور لبریز شده باشد.

هر چند امام علیه السلام به این امور آگاهی داشته و اراده جدی بر اجرای آنها دارد اما با بیان آنها در برابر اصحاب، به روشنگری پرداخته و انتظارات آنها را از خود برمی شمارد.

ایشان با این کار، دورنمایی از روشی را که در آینده در پیش خواهد گرفت، در برابر چشمان آنها می نهد.

پرسش دوم: از جمله اموری که امام علیه السلام بر خود شرط می کند این است که «بخواهد هر چه را که اصحابش بخواهند» در حالی که بنابر ضرورت دینی، اجرای اصول اسلامی، منوط به خواست مردم نیست و مشخصاً به اراده خداوند و مقتضیات عدالت کامل و مصالح کلی بستگی دارد و امام علیه السلام پیاده کننده این اصول است و نه مجری خواست دیگران؛ پس چگونه این شرط را بر خود می نهد؟

پاسخ: آری اگر این شرط به معنی پیروی امام علیه السلام از اصحاب در امر قانون گذاری و اجرای آن باشد، ناگزیر شرط باطلی است. در نتیجه باید از این شرط، برداشت دیگری داشت:

برداشت نخست: خواسته اصحاب امام علیه السلام، جز عدل مطلق و پُر شدن زمین از دادگری نیست. در نتیجه خواسته آنها، همان خواسته اوست.

برداشت دوم: در این شرط اشاره‌ای است به اموری هم‌چون تأسیس بنگاه‌ها و مؤسسات، مالکیت بخش‌هایی از زمین یا اشتغال در کارهای عمومی و مانند آن که از نظر فقهی به خواست و علایق مردم در دولت اسلامی بستگی دارد.

در نتیجه معنای این شرط، آن است که امام علیه السلام از این خواسته‌ها راضی است و خواسته‌های آنان را تا جایی که خللی به عدل و مصالح کلی وارد نسازد، برآورده می‌سازد.

برداشت سوم: امام علیه السلام نه تنها این نیازها بلکه همه خواسته‌های شخصی اصحاب خود و مؤمنان را برآورده می‌سازد. این اتفاق در حکومت عدل جهانی خواهد افتاد و ما در آنجا که از نظام عدل جهانی سخن می‌گوییم، به این مطلب خواهیم پرداخت.

محور هفتم: چگونه سلام گفتن به امام مهدی علیه السلام در هنگام بیعت و پس از آن.

ابن صباغ از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است:

فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة.... فأول ما ينطق هذه الآية: بقیة الله خير لكم إن كنتم مؤمنين. ثم يقول: أنا بقیة الله و خليفته و حجته عليكم. فلا یسلم علیه إلا قال: السّلام عليك یا بقیة الله فی الأرض....^۱

... هنگامی که قائم ظهور کند، تکیه به دیوار کعبه زند... اول سخنی که می‌گوید این آیه است: بقیه الله برای شما بهتر است، اگر ایمان داشته باشید. پس می‌گوید: من بقیه الله و جانشین و حجّت او بر شما هستم. در آن هنگام هر مسلمانی بر او چنین سلام کند: سلام بر تو ای بقیه الله در زمین

آیت الله صافی روایت کرده است: شیوه سلام کردن به قائم آن است که بگویند:

السّلام عليك یا بقیة الله فی أرضه.^۲

صدوق به سند خود از محمد بن مسلم ثقفی آورده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

ألقائم منا منصور بالرّعب مؤید بالنّصر... فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة...^۳

قائم ما با ترس (که در دل دشمنان می‌افتد) یاری می‌شود... سپس به هنگام ظهور تکیه به کعبه می‌زند و...

شبلینجی از حضرت باقر علیه السلام برخی نشانه‌های ظهور را روایت کرده است از جمله اینکه:

إذا تشبّه الرجال بالنساء...^۴

۱. ابن صباغ، علی بن محمد، همان؛ ص ۳۲۲.

۲. الصافی الکلبایگانی، لطف‌الله، همان؛ ص ۵۱.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان؛ (نسخه خطی).

۴. الشبلنجی، نورالابصار، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

وقتی مردان به شکل زنان درآیند و شبیه آنان شوند ...

و در ادامه حدیث می فرماید: هرگاه قائم ظهور نماید، تکیه به دیوار کعبه زند.

آیت الله صافی از شیخ طوسی به سند خود از جابر و او هم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است: من أدرك منكم قائمنا، فليقل حين يراه: السّلام عليكم يا أهل بيت النّبوة و معدن العلم و موضع الرّسالة.^۱

هر یک از شما که قائم علیه السلام را درک نمود، به او چنین گوید: سلام بر شما خاندان نبوت و کان دانش و جایگاه رسالت و پیامبری.

شیخ حر عاملی به سندش از عمر بن زاهر و او هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

سأله رجل عن القائم يسلم عليه بإمرة المؤمنين؟ قال: لا، ذاك إسم سَمَى الله به أمير المؤمنين، لم يُسمَّ به أحد قبله و لا يسمّى به أحد بعده إلا كافر. قلت: جعلت فداك، كيف يسلم عليه؟ قال: تقول: السّلام عليك يا بقيّة الله في أرضه. ثمّ قرأ: بقيّة الله خير لكم إن كنتم مؤمنين.^۲

مردی از ایشان پرسید آیا به قائم علیه السلام با نام امیر المؤمنین سلام می شود؟ فرمود خیر؛ این نامی است که پروردگار بر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاده است و کسی پیش و پس از او نامبردار به آن نیست، مگر شخص کافر. مرد پرسید: فدایت گردم، پس چگونه بر او سلام می کنند؟ فرمود: می گویی السّلام عليك يا بقيّة الله في أرضه. پس این آیه را تلاوت نمود: بقيّة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين.

شیخ حر عاملی می گوید: احادیث با این مضمون فراوان است؛ اما در باب زیارات اضافاتی پیدا کرده است که احتیاط در ترک آنهاست.

روایتی دیگر وجود دارد که منبع آن را به خاطر ندارم اما مضمونش چنین است:

إنّ المهديّ علیه السلام إذا ظهر لم يلقّب بأمر المؤمنين، فإنّه لقب خاصّ بأمر المؤمنين عليّ بن ابی طالب عليه السّلام، بل يقال له: السّلام عليك يا بقيّة الله في أرضه.

مهدی علیه السلام آنگاه که ظهور فرماید ملقب به امیر المؤمنین که لقب ویژه علی بن ابی طالب است نخواهد شد، بلکه به او گفته می شود: السّلام عليك يا بقيّة الله في أرضه.

مقصود از بقیه الله آن است که حضرت مهدی علیه السلام تنها باقی مانده نسل انبیا و اولیا و صلحایی است که زمینه را برای ظهور ایشان فراهم کرده و برای پیاده شدن حکومت عدل، ایثار و جانفشانی نموده اند. در نتیجه، وجود شریف آن حضرت عظیم ترین ثمره تلاش آن ارجمندان و بهای گران گفتار و کردار آنهاست.

۱. الصافی الگلپایگانی، لطف الله، همان؛ ص ۵۱۷.

۲. العاملی، الحسن بن الحر، وسائل الشیعة، کتاب الحج، ج ۲، ص ۴۶۸.

اضافه نمودن واژه «بقیة» به «الله» بدان خاطر است که آن رادمرد، نمونه کامل عدالت پروردگار و دعوت بر حق اوست.

اما این که گفته شده «بقیة الله در زمین خدا» (بقیة الله فی ارضه) بدان خاطر است که امام علیه السلام حکومت عدل جهانی را در همه نقاط کره زمین برپا خواهد نمود و پیداست که «زمین خدا» یعنی همه کره زمین و هیچ منطقه‌ای از آن بیرون نیست.

فصل چهارم

یاران امام علیه السلام، ملیت، تعداد و چگونگی گردهم آمدن آنها

درباره یاران امام علیه السلام در چند محور بحث خواهیم نمود:
محور نخست: بیان روایاتی درباره یاران آن حضرت و ویژگی ها و اوصاف آنان.
این روایات، بسیار زیاد بوده و عامه و امامیه آن را نقل کرده اند. در اینجا برخی از آنها را می آوریم:

مسلم از عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
إِنِّي لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَ أَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَ أَلْوَانَ خِيُولِهِمْ. هُم خَيْرُ فِوَارِسِ عَلِيٍّ ظَهْرِ الْأَرْضِ
يَوْمَئِذٍ، (أَوْ مِنْ خَيْرِ فِوَارِسِ عَلِيٍّ ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ).^۱
من به نام آنها و پدرانشان و رنگ اسب هایشان [از هر کس دیگری] آگاه ترم. آنها در آن روزگار
بهترین سواران روی زمین هستند. (یا از بهترین سواران روی زمین در آن روزگارند)
ابوداؤد به سند خود از ام سلمه همسر پیامبر نقل کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:
يَكُونُ اخْتِلَافٌ عِنْدَ مَوْتِ خَلِيفَةِ، فَيُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ هَارِباً إِلَى مَكَّةَ، فَيَأْتِيهِ نَاسٌ
مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ، فَيُخْرَجُونَ... فَإِذَا رَأَى النَّاسَ ذَلِكَ، أَتَاهُ أَبْدَالُ الشَّامِ وَ عَصَائِبُ أَهْلِ الْعِرَاقِ،
فَيَبَايَعُونَهُ بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ.^۲
به هنگام مرگ خلیفه ای، اختلاف روی می دهد و به دنبال آن مردی از اهل مدینه، گریزان به
مکه می رود پس گروهی از مردم مکه به سویش رفته [از آنزوا] بیرونش می آورند... مردم که
چنین دیدند، مؤمنان واقعی از شام و گروه هایی از عراق به نزدش می آیند و با او در بین رکن و
مقام بیعت می نمایند.

این حدیث در منابع متأخر از ابوداؤد و ابن عساکر، هم چون: الصواعق المحرقة ابن حجر،

۱. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۱۷۸

۲. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۳

البیان گنجی، ینابیع المودة قندوزی، نورالابصار شبلنجی، اسعاف الراغبین صبان و... نقل شده است.

ابن ماجه از عبدالله روایت کرده است: نزد پیامبر ﷺ بودیم که سخن آن حضرت به اینجا رسید: ... حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود، فیسألون الخیر، فلا یعطونه. فیقاتلون فینصرون. فیعطون ما سألوا، فلا یقبلونه... حتی یدفعوها إلى رجل من أهل بیتی، فیملؤها قسطاً كما ملؤها جوراً. فمن أدرك ذلك منكم فلیأتهم و لو حبواً علی الثلج.^۱

... تا آن که گروهی از جانب مشرق به همراه پرچم‌هایی سیاه می‌آیند و خیر را طلب می‌کنند اما به آنان داده نمی‌شود در نتیجه از در جنگ وارد می‌شوند و پس از پیروزی خواسته‌شان به آنها داده می‌شود اما آن را نمی‌پذیرند... تا اینکه آن را به مردی از اهل بیت من تحویل دهند و او نیز زمین را از قسط می‌آکند، همان‌طور که از ستم و جور پُرش ساخته‌اند. هر که از شما آن زمان را درک کرد، به نزد آنان برود اگرچه ناچار شود روی برف سینه‌خیز رود.

همو در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آورده است:

یخرج ناس من المشرق فیوطنون للمهدی.^۲

مردمی از مشرق قیام می‌کنند و زمینه را برای [حکومت] مهدی آماده می‌سازند.

حاکم به سند خود از محمد بن حنفیه نقل کرده است: نزد علی بن ابی طالب بودیم. مردی از او درباره مهدی پرسید. حضرت فرمود:

ذاک یخرج فی آخر الزمان. إذا قال الرجل: الله الله، قتل. فیجمع الله تعالی له قوماً، قزع کقزع السحاب، یؤلف الله بین قلوبهم، لا یستوحشون إلى أحد، و لا یفرحون بأحد. یدخل فیهم علی عده أصحاب بدر، لم یسبقهم الأولون و لا یدرکهم الآخرون. و علی عدد أصحاب طالوت الذین جاوزوا معه النهر...^۳

او در آخر الزمان، زمانی که اگر کسی نام خدا ببرد کشته خواهد شد، ظهور می‌کند و خداوند گروهی [یاران] پراکنده هم‌چون ابرها را برایش جمع می‌کند و دل‌هایشان را با یکدیگر ایمن می‌دهد. آنها نه از کسی هراس دارند و نه به کسی دل خوش‌اند، تعداد آنها به شمار اصحاب پیامبر در جنگ بدر می‌باشد که کسی بر آنها پیشی نگرفته و نخواهد گرفت، و نیز به تعداد اصحاب طالوت که به همراه او از نهر آب عبور کردند...

قندوزی از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که آن دو بزرگوار در تفسیر آیه شریفه «و لئن أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة»^۴ «و اگر عذاب را تا چند گاهی از آنان به تأخیر افکنیم...»

۱. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۶

۲. همان؛ ص ۱۳۶۸

۳. الحاکم النیشابوری، همان؛ ج ۴، ص ۵۵۴

۴. سوره هود (۱۱)، آیه ۸

فرمودند:

إِنَّ الْأُمَّةَ الْمَعْدُودَةَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، كَعَدَّةِ أَهْلِ بَدْرٍ، يَجْتَمِعُونَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، كَمَا يَجْتَمِعُ قَزَعُ الْخَرِيفِ.^۱
 امت معدوده، همان اصحاب مهدی در آخر الزمان می باشند که شمارشان به تعداد اصحاب بدر، سیصد و سیزده نفر است. همگی در یک زمان مانند ابرهای پراکنده پاییزی گرد هم می آیند.

گنجی از کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
 وَيَحَا لِلطَّالِقَانِ. فَإِنَّ لِلَّهِ عِزًّا وَجَلًّا بِهَا كُنُوزًا لَيْسَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَلَكِنْ بِهَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَهُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فِي آخِرِ الزَّمَانِ.^۲
 خوشا به حال طالقان، زیرا برای خداوند عزوجل در آنجا گنج هایی است که از جنس طلا و نقره نیست، بلکه مردان مؤمنی اند که خدا را آن چنان که شایسته اوست، می شناسند. آنها یاوران مهدی علیه السلام در آخر الزمان می باشند.

سیوطی از نعیم بن حماد و او نیز از ابن مسعود روایت کرده است:
 يَبَايِعُ لِلْمَهْدِيِّ سَبْعَةَ رِجَالٍ عُلَمَاءَ تَوَجَّهُوا إِلَى مَكَّةَ مِنْ أَفُقٍ شَتَّى عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ. قَدْ بَايَعَ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِئَةً وَبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، فَيَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ فَيَبَايِعُونَهُ. وَيَقْذِفُ اللَّهُ مَحَبَّتَهُ فِي صُدُورِ النَّاسِ...^۳
 هفت مرد دانشمند از جاهای مختلفی بدون قرار قبلی به سوی مکه آمده، با مهدی بیعت می نمایند با هر کدام از آنها سیصد و اندی نفر بیعت می کنند و خداوند، محبت او را در دل های مردم می اندازد...

ابن صباغ از ابوبصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در سخنی پیرامون قائم علیه السلام فرمود:
 فَيَصِيرُ إِلَيْهِ أَنْصَارُهُ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ تَطَوُّيًّا لَهُمْ طِيًّا، حَتَّى يَبَايِعُوهُ.^۴
 یاران او از گوشه و کنار زمین با طی الارض به سویش رفته و بیعت می نمایند.
 در این جا روایاتی را از منابع امامیه می آوریم:

نعمانی در خبری از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است:

أَوْلَىكَ قَوْمٌ يَأْتُوا فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَزَعُ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ. وَالرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ وَالثَّلَاثَةُ مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ، حَتَّى يَبْلُغَ تِسْعَةَ أَمَا وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَعْرِفُ أَمِيرَهُمْ وَمَنَاخَ رُكَابِهِمْ...^۵

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۰۹.

۲. الحافظ الکنجی، محمد بن یوسف، همان؛ ص ۶۹.

۳. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۳، ص ۱۴۸.

۴. ابن الصباغ، علی بن محمد، همان؛ ص ۲۲۱.

۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۸ و ۱۶۹. این روایت با همین مضمون از امام محمدجواد علیه السلام نیز نقل شده است.

آنها گروهی هستند که هم چون ابرهای پراکنده پاییزی در آخر الزمان گرد هم می آیند. از هر قبیله‌ای یک، دو، سه تا نه مرد [در بین آنها] خواهد بود. به خدا سوگند فرمانده آنان را می شناسم و محل فرود آنان را می دانم...

علی علیه السلام در روایتی می فرماید:

... ثم يجتمعون قزاعاً كقزاع الخريف من القبائل ما بين الواحد و الأثنين و الثلاثة و الأربعة و الخمسة و الستة و السبعة و الثمانية و التسعة و العشرة.^۱

آنگاه هم چون گرد آمدن ابرهای پاییزی تجمع می کنند؛ از هر قبیله‌ای یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه و ده نفر.

در حدیث دیگری از مفضل بن عمر نقل شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إذا أذن الإمام، دعا الله باسمه العبراني فانتخب له صحابته الثلاثمائة و الثلاثة عشر، قزاع كقزاع الخريف. فهم أصحاب الألوية. منهم من يفقد عن فراشه ليلاً فيصبح بمكة. و منهم من يرى يسير في السحاب نهاراً يعرف باسمه و اسم أبيه و حليته و نسبه قلت: جعلت فداك أيهم (أيهما) أعظم إيماناً؟ قال: الذي يسير في السحاب نهاراً. و هم المفقودون، و فيهم نزلت هذه الآية: أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً.^۲

آنگاه که به امام اذن [ظهور] داده شد خدا را به اسم عبری اش می خواند. آنگاه برایش سیصد و سیزده صحابی برگزیده می شود که هم چون ابرهای پراکنده پاییزی اند. آنها پرچم داران [و فرماندهان سپاه] آن حضرت می باشند. برخی از ایشان شبی از بستر خود جدا می شوند و صبحگاهان در مکه خواهند بود و بعضی دیگر در روز روشن در میان ابرها سیر می کنند و اسم آنها و پدرشان و مشخصات ظاهری آنها معلوم است. گفتیم: فدای شما گردم کدام از این دو دسته ایمان برتری دارند؟ فرمود: آن که در روز در میان ابرها سیر می کند و آنان پنهان شدگان و مفقودانند. آیه «اینما تكونوا يأت بكم الله جميعاً» (هرکجا باشید خداوند همگی شما را باز می آورد) درباره اینان نازل شده است.

ابو خالد کابلی از امام زین العابدین علیه السلام یا حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است:

الفقهاء قوم يفقدون من فرشهم فيصبحون بمكة. و هو قول الله عزّ و جلّ: أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً، و هم أصحاب القائم عليه السلام.^۳

ناپدید شدگان گروهی اند که از بسترهایشان ناپدید گشته و صبحگاهان در مکه هستند و این سخن خداوند است که «هرکجا باشید خداوند همگی شما را باز می آورد». آنها یاران قائم علیه السلام می باشند.

محمد بن مسلم نقل کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

فيكون أول خلق الله مبايعة له أعنى جبرئيل. و يبایعه الناس الثلثمائة و الثلاثة عشر. فمن كان إبتلى بالمسير وافی فی تلك الساعة، و من إفتقد من فرشه. و هو قول أمير المؤمنين علي عليه السلام: ألمفقودون من فرشهم، و هو قول الله عز وجل: فاستبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً...^۱

نخستین آفریده خدا که با او (مهدی علیه السلام) بیعت خواهد کرد، جبرئیل است سپس سیصد و سیزده نفر دیگر از مردم. پس چه آنان که سیر کرده‌اند و چه آنان که از بسترهایشان ناپدید شده‌اند در آن ساعت در نزد او حاضر می‌شوند و این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: آنان از بسترهایشان ناپدید می‌شوند و نیز سخن خدای بزرگ است که «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را باز می‌آورد.»

در حدیث دیگری ابی الجارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

أصحاب القائم ثلثمائة و ثلاثة عشر رجلاً أولاد العجم. بعضهم يُخْمَلُ في السحاب نهاراً يعرف بإسمه و إسم أبيه و نسبه و حليته و بعضهم نائم على فراشه، فيوافيه في مكة على غير ميعاد.^۲

یاران قائم علیه السلام سیصد و سیزده نفر غیر عرب هستند. بعضی از آنان در روز سوار بر ابر می‌شوند که نام آنها و پدرانشان و سیمای ظاهری‌شان شناخته شده است و برخی دیگر در بسترهایشان در خواب هستند که بدون قرار قبلی در مکه به حضور او می‌رسند.

حکیم بن سعید می‌گوید از علی علیه السلام شنیدم که فرمود:

إن أصحاب القائم شباب لا كهل فيهم إلا كالكحل في العين أو كالملاح في الزاد و أقلّ الزاد الملح.^۳

یاران قائم جوان‌اند و پیری در میان آنها نیست مگر به اندازه سرمه در چشم یا نمک در غذا و نمک کمترین بخش غذا است.

شیخ طوسی نیز مانند این روایت را نقل کرده است.^۴

طبرسی در روایتی از ابوبصیر آورده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لكأني به في يوم السبت العاشر من المحرم قائماً بين الركن و المقام، جبرئيل بين يديه ينادي بالبيعة له. فتصير شيعته من أطراف الأرض، تطوى لهم طياً حتى يبایعوه. فيملاً الله به الأرض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.^۵

۱. النعماني، محمد بن ابراهيم، همان؛ ۱۶۹.

۲. همان؛ ص ۱۷۰.

۳. همان.

۴. الطوسي، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۴.

۵. الطبرسي، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۰.

گویی او را در روز شنبه، دهم محرم می بینم که بین رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در برابرش برای بیعت با او ندا می کند. آنگاه پیروان او از گوشه و کنار زمین با طی الارض به نزدش آمده، بیعت می کنند و به دنبال آن خداوند زمین را از عدل لبریز می سازد همان طور که از جور و ستم آکنده شده است.

شیخ مفید نیز مانند این روایت را آورده است.^۱

طبرسی در خبر دیگری از محمد بن مسلم ثقفی آورده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

القائم من منصور بالزعب، مؤيد بالنصر... فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً... فإذا اجتمع له العقد فلا يبقى في الارض معبود دون الله...^۲
قائم ما با هراس [افتادن در دل دشمنان] یاری می شود و با کمک و یاری الهی، پشتیبانی می گردد... آنگاه که ظهور کند به دیوار کعبه تکیه خواهد زد و سیصد و سیزده نفر به گردش حلقه می زنند... زمانی که یاورانش ده هزار نفر شوند دیگر بر روی زمین معبودی جز خدا نخواهد ماند...

شیخ مفید از مفضل بن عمر جعفری روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت پس از یاد کردن از بیعت با امام مهدی علیه السلام می فرماید:

و قد وافاه ثلاث مائة و بضعة عشر رجلاً، فيبايعونه و يقيم بمكة حتى يتم أصحابه عشر آلاف نفس ثم يسير منها إلى المدينة^۳

سیصد و سیزده نفر به حضورش می رسند و بیعت می نمایند. او در مکه می ماند تا آن که شمار یارانش به ده هزار نفر برسد. سپس از آنجا به مدینه می رود.

صدوق به سند خود از ابوبصیر آورده است که مردی کوفی از امام صادق علیه السلام پرسید:

کم يخرج مع القائم عليه السلام؟ فإنهم يقولون: إنه يخرج مثل عدّة أهل بدر، ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً. قال: ما يخرج إلا في أولى قوّة، و ما يكون أولوا قوّة أقلّ من عشرة آلاف.^۴

چند نفر با قائم قیام خواهند کرد؟ چه برخی می گویند شمار آنها به تعداد جنگجویان بدر است یعنی سیصد و سیزده نفر. حضرت فرمود: او جز با گروه نیرومندان (اولوالقوه) قیام نخواهد کرد و آنها کمتر از ده هزار نفر نیستند.

در بعضی روایات از ملیت یاران امام علیه السلام و نیز از موانع قانونی حضور آنها در مکه (پیش از ظهور) سخن رفته است. در بعضی دیگر از شجاعت و ایمان آنها و نیز ارادت خالصانه به رهبرشان و

۱. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۱.

۲. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۳.

۳. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۳.

۴. الصدوق، محمد بن علی، همان؛ (نسخه خطی).

همچنین کارهایی که به آنها واگذار می‌شود مطالبی آمده است. در این باره پس از این سخن خواهیم گفت.

محور دوم: اهمیت و جایگاه اصحاب

اصحاب امام مهدی علیه السلام اهمیت و جایگاه خود را و امدار موفقیت در آزمایش‌های الهی در عصر غیبت کبری، می‌باشند. آنها از این رهگذر، اخلاص خود را برای جانفشانی در راه اهداف والای اسلامی ثابت کرده‌اند.

اینها امور مهمی هستند که مؤمنان حقیقی را که در پیاده کردن اهداف اسلامی مشارکت اصولی دارند از دیگران جدا می‌سازد. و هرگاه آن اهداف، مهم‌تر و گسترده‌تر شود، ایمان و اخلاص بساید صورتی ژرف‌تر به خود گیرد. حال که چنین است پس اگر هدفی فراگیر و جهانی مطرح باشد که هیچ پیامبر بزرگی به آن دست نیافته باشد بلکه تنها بخشی از مقدمات آن را فراهم آورده باشند، لازم است یاوران مخلصی برای تحقق این هدف به پا خیزند. اساساً برنامه کلی الهی در پیش از ظهور، بر تربیت مؤمنان مخلص برای رسیدن به آن هدف بزرگ متمرکز گردیده است. از این روست که روایت به تکریم و تمجید آنها پرداخته‌اند: آنان «مردان مؤمنی‌اند که خدا را آن‌چنان که شایسته است می‌شناسند»، «زاهدان شب و شیران روزند»، «از بهترین سواران روی زمین‌اند»، «مؤمنان واقعی شام و جماعتی از اهل عراق‌اند» و «شایستگی از مصر». همه این اوصاف به خاطر جایگاهی است که آنان در روند برنامه کلی الهی در پیش از ظهور و همچنین جهاد در رکاب امام مهدی علیه السلام و برپایی حکومت عدل به دست آورده‌اند.

محور سوم: تعداد اصحاب

بنابر روایات مستفیض و نزدیک به تواتر، شمار آنها به تعداد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوة بدر، یعنی سیصد و سیزده نفر می‌باشد.^۱ همچنین روایاتی وجود دارد که یاران امام علیه السلام را دست کم ده هزار نفر می‌داند. این اختلاف به تفاوت درجات اخلاص آنها برمی‌گردد که پیش از این درباره اقسام چهارگانه آن سخن گفته‌ایم.^۲

در این مورد به نتایجی رسیده‌ایم که در اینجا می‌آید:

نتیجه نخست: شمار افراد موفق در برنامه کلی الهی در هر درجه‌ای تفاوت دارد؛ زیرا بدیهی است لازمه ارتقای درجات اخلاص، شایستگی‌های بیشتر و بینش عمیق‌تر است و پیداست که در جهان، شمار چنین افرادی زیاد نیست. از روایات برمی‌آید آن مخلصان آزموده که در درجه اول از درجات چهارگانه اخلاص قرار دارند، همان سیصد و سیزده نفری هستند که حضرت بقیة الله علیه السلام در

۱. ابن اثیر آورده است: شمار یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر سیصد و سیزده نفر بوده است. عده‌ای آن را سیصد و چهارده و سیصد و هجده نفر نیز گفته‌اند. اما همان تعداد نخست صحیح می‌باشد و از صدر اسلام تاکنون مشهور بین مسلمانان همان عدد بوده است.

ر. ک: الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۸۲

۲. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۴۸ به بعد.

زمان آنان ظهور خواهد کرد. در عین حال موفق شدگان در امتحانات الهی که در درجه دوم اخلاص قرار دارند، اگر بیش از ده هزار نفر نباشند، کمتر نیستند. دلیل تفاوت شمار یاران امام در این اخبار، جز این نیست.

نتیجه دوم: آنها به سرعت به امام عصر علیه السلام ملحق می شوند؛ به طوری که همه سیصد و سیزده نفر هنگام سخنرانی امام علیه السلام و نخستین مرحله بیعت، در مسجد الحرام حضور دارند. باقی یاران نیز تا چند روز پس از این رویداد وارد مکه می شوند. در بعضی روایات آمده است حضرت در مکه می ماند تا شمار یارانش به ده هزار نفر برسد.

نتیجه سوم: آنها به سرعت به امام علیه السلام ایمان آورده و با آن حضرت بیعت می نمایند. پیداست که ایمان و بینش فرد هر قدر ژرفای بیشتری داشته باشد، شناخت سخن حق و پیشوای حق برای او امکان پذیرتر است. از این رو آنها پیشگامان بیعت پس از جبرئیل می باشند و چه بسا عده‌ای از آنها حضرت را در دوره غیبت می شناخته‌اند که در این صورت، نیازی به معجزه ندارند.

نتیجه چهارم: اینان اولین دفاع کنندگان از امام علیه السلام خواهند بود. علامه مجلسی به سند خود از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است:

أنا فلان بن فلان، أنا ابن نبی الله، أدعوکم إلى ما دعاکم إليه نبی الله. فیقومون إلیه لیقتلوه...
فیقوم ثلاث مائة أو نیف علی الثلاث مائة فیمنعونه منه...^۱

[... قائم علیه السلام، به پا می خیزد و می گوید: [من فلانی پسر فلان هستم. من پسر پیامبر خدایم، شما را به آنچه او فرا خوانده دعوت می نمایم... سپس [گروهی] به سویس هجوم می برند تا او را بکشند... ولی سیصد نفر یا اندکی بیشتر به پا می خیزند و جلوی آنها را می گیرند...]

نفس زکیه هنگام سخنرانی بین رکن و مقام تنها و بی یاور است، چنانکه بر او می آشوبند و به قتلش می رسانند؛ ولی امام مهدی علیه السلام چند روز بعد در همان جا می ایستد و به ایراد سخن می پردازد و وقتی به سویس یورش می برند تا به قتلش رسانند، خداوند مدافعانی را در کمین آنها می گذارد که از او دفاع کنند و برایش جانفشانی نمایند؛ اینان نخستین پیشگامان انقلاب جهانی هستند. البته این روایت به تنهایی برای اثبات تاریخی کافی نیست ولی به هر حال تلاش برای قتل امام در آنجا، امری دور از انتظار نیست... و خدا داناتر است.

نتیجه پنجم: وظایف و کارهای سپرده شده به اصحاب امام مهدی علیه السلام به دلیل اختلاف درجه اخلاص آنها، متفاوت است.

این یاران آزموده و کامل، فرماندهی لشکرهای سپاه مهدوی را به عهده خواهند گرفت. در حدیث از آنان به «اصحاب الرایات» (پرچمداران) یاد شده است. از سوی دیگر مخلصان درجه دوم، نیروهای آن ارتش پیروزمند را تشکیل می دهند. پس از استقرار دولت عدل جهانی آن مؤمنان، کامل

فرمانداران و رؤسای کشورهای مختلف دنیا خواهند شد و مخلصان درجه دوم نیز زیر نظر آنها به اداره امور خواهند پرداخت.

نتیجه ششم: از مجموع روایات استفاده می‌شود شمار کافی یاوران امام علیه السلام برای فتح جهان، که آخرین شرط از شرایط پدیدار شدن روز موعود است، تنها سیصد و سیزده نفر نیست. عده‌ای با برداشت نادرست از این روایات گمان کرده‌اند یاران امام مهدی علیه السلام تنها همین تعداد هستند در حالی که این سیصد و سیزده نفر، فرماندهان اصلی سپاه امام می‌باشند. علاوه بر آن که روایتی که شرط ظهور را حضور اشخاص نیرومندی (اولوالقوه) که کمتر از ده هزار نفر نیستند می‌داند، به صراحت انحصار آنها را در سیصد و سیزده نفر رد می‌نماید؛ زیرا شمار آنها برای به انجام رساندن آن هدف بزرگ، کافی نیست.

پس از این خواهیم دانست که ده هزار نفر رزمنده برای آغاز حرکت جهانی کافی می‌باشد.

محور چهارم: چگونگی ورود اصحاب به مکه

در این باره دو احتمال پیش روی ماست:

احتمال اول: آنها به طور معجزه‌آسا و با سرعت بسیار به مکه می‌رسند. این سخن از ظاهر برخی روایات و تا حدودی از صریح روایات دیگر برمی‌آید. «آنها در یک زمان گرد هم می‌آیند؛ همان طور که ابرهای پراکنده پاییزی»، «آنها از بسترهایشان ناپدید می‌شوند و صبحگاهان در مکه‌اند و این سخن خداست که اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعاً» استشهاد امام معصوم علیه السلام به این آیه، برای دفع نابوری در مورد تجمع معجزه‌آسای آنها در آنجاست. در برخی اخبار به صراحت از رسیدن آنان به مکه با طی الارض یاد شده است و این امری اعجازی است. حتی از ظاهر برخی روایات استفاده می‌شود به میزان تفاوت اخلاص افراد، سرعت رسیدن آنها به مکه متفاوت می‌باشد. هر که اخلاصش بیش، سرعت رسیدنش به مکه بیشتر. از این رو آنها به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانی که از راه زمینی، سفری طبیعی می‌کنند و توفیق رسیدن معجزه‌آسا به مکه را ندارند.

گروه دوم: ناپدیدشدگان از بسترها هستند به طوری که شخص، شبانگاه در بستر خود آرمیده اما فردای آن شب بدون قرار قبلی در مکه به حضور علیه السلام امام می‌رسد. از ظاهر و سیاق روایت برمی‌آید که آنان همان‌هایی‌اند که طی الارض می‌کنند. در نتیجه اینان از گروه اول برترند.

گروه سوم: کسانی‌اند که در روز روشن و در میان ابرها سفر می‌کنند. نام آنها و پدرانشان شناخته شده است. سریعترین سفر و بزرگترین اعجاز، از آن این گروه است.

از ظاهر این روایات برمی‌آید که دو گروه اخیر جزو سیصد و سیزده نفر می‌باشند؛ اما از ظاهر این روایات استفاده نمی‌شود که همگی سیصد و سیزده نفر با معجزه به مکه می‌رسند بلکه شاید عده‌ای از آنها در میان گروه اول باشند و با سفر طبیعی به مکه آیند. اینها که چنین باشند، وضع کسانی که

اخلاص کمتری از آنها دارند معلوم است و رسیدنشان به مکه به وسیله معجزه، غیر ممکن.

احتمال دوم: آنها طی سفری معمولی به مکه می‌روند.

بیشتر آوردیم که این کار در فرصتی مناسب و باروشی طبیعی، بدون جلب توجه دیگران روی می‌دهد. همچنین گفتیم در ماه رمضان به نام حضرت مهدی علیه السلام ندا داده می‌شود و ظهور نیز در دهم محرم واقع می‌گردد. در این فاصله، در ماه ذی الحججه، مراسم حج برگزار می‌گردد و از آنجا که مخلصان آزموده از فرارسیدن ظهور در مکه و نیز اینکه فاصله زمانی بین ندا و ظهور زیاد نیست، آگاهند؛ بنابراین در آن سال مشتاقانه برای دیدار امام علیه السلام به همراه دیگر حاجیان به حج می‌روند و پس از پایان مراسم برای آنکه ظهور را دریابند، در حجاز یا مکه باقی می‌مانند. بدین سان علیرغم آنکه خودشان نمی‌دانند که از مخلصان کامل‌اند اما از جاهایی دور خود را به آنجا می‌رسانند و از سر ایمان و شوق به دیدار حضرت بقیه الله علیه السلام در مکه می‌مانند.

بدین ترتیب در می‌یابیم چگونه خداوند بزرگ آنها را از سرزمین‌های مختلف، هم‌چون ابرهای پراکنده پاییزی، بدون قرار قبلی و بی‌آنکه یکدیگر را بشناسند و از مقصود هم آگاه باشند گردهم می‌آورد. همگی انتظار ظهور را می‌کشند و آماده‌اند که با جان و مال از آن پشتیبانی نمایند. در نتیجه هرگاه منجی موعود ظهور کند آنها نخستین شنوندگان سخنان او و اولین مدافعان و بیعت‌کنندگان با اویند.

آنها از طایفه‌هایی مختلف و سرزمین‌هایی پراکنده می‌باشند. گفتنی است که عامل ملیت و نژاد و قبیله، آنها را گردهم نمی‌آورد و تنها از هر قبیله یک تائنه نفر توفیق حضور در آن جمع با پیدا می‌نماید.

اینکه در روایت آمده است آنها در یک ساعت گردهم می‌آیند، به این معنی نیست که پیمودن راه مکه با طی الارض یک ساعت به طول می‌انجامد؛ زیرا معجزه بیشتر از چند دقیقه و یا حتی کمتر طول نمی‌کشد و اساساً نیازی به زمان ندارد، بلکه به این معنی است که زمان اجتماع آنان در مسجد الحرام، در یک ساعت خاص است؛ یعنی همان ساعتی که امام مهدی علیه السلام به ایراد سخن می‌پردازد.

اما مفهوم این روایت که: «آنها از بسترهایشان ناپدید می‌شوند و صبحگاهان در مکه هستند» بسیار روشن است زیرا وسایل حمل و نقل سریع السیر و مدرن این امکان را به وجود آورده است که حتی بتوان در یک شب، چندین بار دور کره زمین گردش نمود.

اما ناپدید شدن از بسترها به این دلیل است که آنها از نزد خانواده و نزدیکان منحرفشان که از سفر به سوی حق، چه به حج باشد و چه به سوی مهدی علیه السلام ناخشنودند، مخفیانه جدا می‌شوند.

سفر در میان ابرها در روز، همان سفر هوایی با هواپیما به مکه می‌باشد که روشی معمولی برای رسیدن به آنجاست. این امور در زمان صدور اخبار و نیز در زمان ثبت آن در منابع اولیه‌اش، در حد

معجزه بوده است اما در دوران ما تحقق یافته و دیگر جای شگفتی ندارد.

همین مطلب را نیز می‌توان از «طی الارض» فهمید که دارای معنایی رمزی است و اشاره به سرعت نقل و انتقال با وسایل مدرن دارد.

از زنجیره این اندیشه می‌توان دریافت که چرا روایات، آنانی را که در میان ابرها در روز سفر می‌کنند برتر از کسانی می‌داند که شبانگاه از بسترشان ناپدید می‌شوند. توضیح مطلب اینکه، کسی که شبانگاه از بسترش ناپدید شده و راه زمینی را در پیش می‌گیرد و به مکه می‌رود، دیرتر از کسی که راه هوایی را در پیش گرفته، به آنجا می‌رسد. در نتیجه طبق این احتمال که هر لحظه انتظار ظهور می‌رود، رسیدن سریع به مکه پس از شنیدن ندا، بهترین گواه بر اخلاص و ایمان است؛ زیرا در این صورت، آمادگی بیشتری برای ظهور وجود خواهد داشت.

هم‌چنان که می‌توان از این خصوصیت که در روایات آمده: «شناخته شده بودن خصوصیات ظاهری و نام و نام پدر شخصی که در میان ابرها در روز سفر می‌کند»، دریافت که این موارد در گذرنامه‌های سفر ثبت می‌شود و گرنه نمی‌توان فرض کرد که همه مردم یا بیشتر آنها او را بشناسند حتی اگر این مسافرت از طریق اعجاز باشد. مگر آن‌که بگوییم این شناخت هم خود از طریق اعجاز می‌باشد!! در روایات تصریح نشده است که ناپدیدشدگان از بسترها یعنی همان مسافران زمینی، شناخته شده نیستند چه ناگزیر گروهی از مردم آنها را می‌شناسند، و مشخصات فردی و تصویر آنان نیز در دفاتر مسافرتی ثبت و ضبط است.

چند پرسش دیگر درباره احتمال دوم باقی ماند که اینک به طرح و نقد آن می‌پردازیم تا بتوان این احتمال (احتمال طبیعی) را در برابر احتمال نخست (احتمال اعجازی) قرار داد.

پرسش اول: از ظاهر برخی روایات برمی‌آید که همه آنان به طور هماهنگ در صبح یک روز مشخص به مکه می‌رسند. در بیشتر روایات آمده آن روز، روز ظهور است و یا طبق بعضی روایات، شبی است که فردای آن، واقعه ظهور روی می‌دهد و تفسیر این مطلب جز با مفهومی اعجازی ممکن نیست. پس چگونه می‌توان بین آن و احتمال دوم سازگاری داد؟

پاسخ: هر چند هنگام بررسی روایات، چنین چیزی به ذهن می‌رسد اما این برداشت قابل مناقشه است؛ زیرا اینکه در روایات آمده «برخی از آنها شبانگاه از بستر خویش ناپدید شده و صبحگاهان در مکه‌اند» در مورد یک نفر درست است ولی دلیلی وجود ندارد که بگوییم همگی آنها در صبح یک روز مشخص به مکه می‌رسند.

اما دلیلی روایی برای این سخن که بگوییم آنها در روز ظهور، نه در روزهای پیش از آن، گردهم می‌آیند، وجود ندارد زیرا در روایات بیش از این نیامده است که «پیروان او از اطراف زمین به سویش می‌آیند... تا با او بیعت نمایند» یا «سیصد و سیزده نفر به حضورش رسیده، بیعت می‌کنند».

مناسب آن است که در یک روز به مکه برسند و در روزی دیگر، هر چند تا مدت زیادی نیز به

تأخیر افتد، بیعت نمایند.

پرسش دوم: احتمال نخست با قانون معجزات همخوانی دارد؛ زیرا آمدن سریع و معجزه‌آسای آنان در زمانی نسبتاً محدود، تأثیر بیشتری در موفقیت آنها و نیز امام علیه السلام دارد. در نتیجه رسیدن معجزه‌آمیز آنان به مکه، در موفقیت دولت عدل جهانی مؤثر است و آوردن معجزه در اینجا امری ضروری است زیرا طبق قانون معجزات، معجزه آنگاه صادر می‌شود که وصول به هدفی عالی و اجرای حق و هدایت به آن بستگی داشته باشد و در این جا چنین است.

بدین ترتیب احتمال اول ترجیح پیدا می‌کند؛ حال با این وجود چرا احتمال دوم را ترجیح دهیم؟ پاسخ: بر اساس قانون معجزات، انجام معجزه وقتی حتمی است که برپا داشتن حق و عدل، به آن بستگی داشته باشد؛ اما هنگامی که هر دو روش معجزه (طبیعی و اعجازی) ما را به یک نتیجه می‌رسانند، نتیجه‌دهی را به روش طبیعی احاله می‌دهیم، هر چند زمانی طولانی‌تر و تلاشی فراوان‌تر را مصروف خود سازد.

در کتاب گذشته گفتیم هر ظهوری در روایات که مخالف این قانون باشد، غیر قابل تکیه است. در مورد یاوران خاص امام علیه السلام نیز چنین است؛ زیرا در احتمال طبیعی نیز نتیجه مورد نظر حاصل می‌گردد که عبارت است از حمایت از امام مهدی علیه السلام و پشتیبانی از نهضت آن حضرت. مهم، حضور همگی آنان در زمان ایراد سخنرانی، در نخستین لحظات آغازین ظهور است. اما این که پیش از این برای آنان چه اتفاقی می‌افتد و چگونه به مکه می‌رسند، اهمیتی ندارد.

در نتیجه هرگاه احتمال طبیعی نتیجه مطلوب را به بار بنشانند، باید آن را پذیرفت و در این صورت برای احتمال اعجازی جایی باقی نمی‌ماند.

محور پنجم: ملیت و زبان اصحاب

نخست در اینجا مناسب است برخی از روایات گذشته را آورده، روایات دیگری را نیز بر آنها بیفزاییم تا موضوع روشن‌تر گردد.

در روایات آمده است «مردمی از اهل مکه به سوی او (مهدی علیه السلام) می‌آیند... مؤمنان واقعی شام و گروهی عراقی نیز به نزدش می‌روند»، «مردمی از شرق قیام می‌کنند و زمینه را برای [حکومت] مهدی فراهم می‌سازند»، «یک مرد و دو مرد و سه مرد از هر قبیله؛ تا آن که تعدادشان به نه نفر برسد» و «یاران قائم، سیصد و سیزده نفر غیر عرب‌اند»

نعمانی به سند خود از ابان بن تغلب روایت نموده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

سبعث الله ثلاث مائة و ثلاثة عشر إلى مسجد مكة، يعلم أهل مكة أنهم لم يولدوا من آبائهم ولا أجدادهم.^۱

خداوند به زودی سیصد و سیزده نفر را به مسجد الحرام روانه می‌سازد [و] مردم مکه

می دانند که آنها از پدران و نیاکان اهل مکه زاده نشده اند (یعنی می دانند آنها عرب نیستند)...
شیخ طوسی از فضل بن شاذان به سند خود از جابر جعفی نقل کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

يبايع القائم بين الركن و المقام ثلاث مائة و نيف عدّة أهل بدر. فيهم النجباء من أهل مصر، و الأبدال من أهل الشام و الأخيار من أهل العراق...^۱

سیصد و چند نفر به شمار جنگجویان بدر در بین رکن و مقام با قائم علیه السلام بیعت می نمایند. در میان آنان عده ای از شایستگان مصری، مؤمنان واقعی اهل شام و نیکانی از عراق حضور دارند...

سیوطی از طبرانی (در اواسط) و نیز از حاکم روایت کرده است که ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

يبايع لرجل بين الركن و المقام عدّة أهل بدر، فيأتيه عصائب أهل العراق و أبدال أهل الشام...^۲

عده ای به شمار اصحاب بدر در بین رکن و مقام با مردی بیعت می کنند. آنگاه گروهی عراقی و مؤمنانی واقعی از اهل شام به نزد او می روند...

و در حدیث دیگری فرمود:

الأبدال من الشام و عصب أهل المشرق...^۳

مؤمنانی واقعی از شام و گروهی از اهل مشرق...

سیوطی همچنین از ابو غنم کوفی در کتاب الفتن از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

ويحاً للطالقان فإنّ لله فيه كنوزاً ليست من ذهب و لا فضة و لكن بها رجال عرفوا الله حقّ معرفته و هم أنصار المهدى آخر الزمان.^۴

خوشا طالقان، زیرا خداوند را در آنجا گنج هایی است که از جنس طلا و نقره نیست؛ بلکه مردانی در آنجا هستند که خداوند را آن چنان که شایسته اوست پرستش می کنند. آنان یاوران آخر الزمانی مهدی علیه السلام می باشند.

این روایت را گنجی از کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی نقل کرده است. قندوزی نیز آن را از قول گنجی آورده است.^۵ همچنین قندوزی حدیث را به نقل از گنجی، با واژه هایی نزدیک، در بخشی

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۴.

۲. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ص ۱۲۹.

۳. همان؛ ص ۱۲۷.

۴. همان؛ ص ۱۶۱.

۵. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۸۹. ولی او روایت کرده: آنها مردانی شناخته شده و خدا شناسند...

دیگر از ینابیع المودة آورده است.

روایات دیگری نیز وجود دارد که اسامی اصحاب امام علیه السلام و نام شهرهایشان را به تفصیل بیان کرده است. در اینجا نمونه‌هایی از این احادیث را برای آشنایی بیشتر با موضوع می‌آوریم:

ابن طاووس در الملاحم والفتن از ابو صالح سلیلی در کتاب الفتن، درباره شمار یاران امام و شهرها و سرزمین‌های آنها حدیثی را نقل کرده که سندش به اصبع بن نباته می‌رسد. او می‌گوید: امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره امام مهدی علیه السلام و یارانش چنین سخنرانی فرمود.

ألا إنه أشبه الناس خلقاً و خلقاً و حسناً برسول الله صلى الله عليه وآله. ألا أدلكم على رجاله و عددهم. قلنا: بلى يا أمير المؤمنين. قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله قال: أولهم من البصرة و آخرهم من اليمامة. و جعل عليّ عليه السلام يعدّ رجال المهديّ عليه السلام و الناس يكتبون فقال: رجلان من البصرة و رجلان من الأهواز و رجل من عسكر مكرم، و رجل من مدينة تستر، و رجل من دورق، و رجل من الباستان و اسمه عليّ، و ثلاثة... من اسمه: أحمد، و عبدالله و جعفر، و رجلان من عمان: محمّد و الحسن، و رجلان من سیراف: شداد و شديد، و ثلاثة من شیراز: حفص و يعقوب و عليّ، و أربعة من إصفهان: موسى و عليّ و عبدالله و غلفان. و رجل من أبدح و اسمه يحيى. و رجل من المرج (العرج) و اسمه داوود. و رجل من الكرخ و اسمه عبدالله. و رجل من بروجرد و اسمه قديم. و رجل من نهاوند و اسمه عبدالرزاق. و رجلان من الدّينور: عبدالله و عبدالصّمد. و ثلاثة من همدان: جعفر و إسحاق و موسى. و عشرة من قم: أسماؤهم على أسماء أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله و رجل من خراسان اسمه دريد. و خمسة من الذين أسماؤهم على أهل الكهف. و رجل من أمل. و رجل من جرجان. و رجل من هراة. و رجل من بلخ، و رجل من قراح، و رجل من عانة، و رجل من دامغان، و رجل من سرخس و ثلاثة من السّيار، و رجل من ساوة و رجل من سمرقند. و أربعة و عشرون من الطّائمان، و هم الذين ذكرهم رسول الله صلى الله عليه وآله، و في خراسان كنوز لا ذهب و لافضة، و لكن رجال يجمعهم الله و رسوله. و رجلان من قزوين، و رجل من فارس، و رجل من أبهر، و رجل من برجان و رجل من جموح، و رجل من شاخ و رجل من صريح، و رجل من أردبيل و رجل من مراد، و رجل من تدمر، و رجل من أرمينية، و ثلاثة من المراغة. و رجل من خوى، و رجل من سلماس و رجل من أردبيل و رجل من بدليس و رجل من نسور، و رجل من برکری، و رجل من سرخيس، و رجل من منارجرد، و رجل من قلقیلا، و ثلاثة من واسط، و عشرة من الزّوراء، و رجل من السّراة، و رجل من التّيل، و رجل من صيداء، و رجل من جرجان، و رجل من القصور، و رجل من الانبار، و رجل من عكبرا، و رجل من الحنّانة، و رجل من تبوك، و رجل من الجامدة، و ثلاثة من عبادان، و ستة من حدیثة الموصل، و رجل من الموصل، و رجل من معلثایا، و رجل من نصیبین، و رجل من کازرون، و رجل من فارقین و

رجل من آمد، و رجل من رأس العين، و رجل من الرقة و رجل من حرّان، و رجل من بالس، و رجل من قبیج. ثلاثة من طرطوس، و رجل من القصر، و رجل من أدنة و رجل من خمري و رجل من عرار، و رجل من قورص، و رجل من أنطاكية، و ثلاثة من حلب، و رجلان من حمص. و أربعة من دمشق، و رجل من سورية، و رجلان من قسوان، و رجل من قيموت و رجل من كراز و رجل من أذرح، و رجل من عامر. و رجل من دكار. و رجلان من بیت المقدس. و رجل من الرملة، و رجل من بالس و رجلان من عكا، و رجل من صور، و رجل من عرفات، و رجل من عسقلان، و رجل من غزّة، و أربعة من الفسطاط. و رجل من قرمیس، و رجل من دمياط، و رجل من المحلة و رجل من الإسكندرية، و رجل من برقة، و رجل من طنجة و رجل من افرنجة و رجل من القيروان و خمسة من السّوس، و رجلان من قبرص، و ثلاثة من حميم، قوص، و رجل من عدن و رجل من علالی، و عشرة من مدينة الرسول ﷺ و أربعة من مكّة، و رجل من الطائف و رجل من الدّیر، و رجل من الشّیروان، و رجل من زبید، و عشرة من مرو، و رجل من الإحساء و رجل من القطیف، و رجل من هجر، و رجل من الیمامة. قال علیّ علیه الصّلاة و السّلام: أحصاهم لی رسول الله ﷺ ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً، بعدد أصحاب بدر، یجمعهم الله مشرقها إلی مغربها...^۱

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای از مهدی علیه السلام و قیام یارانش و نام آنها سخن به میان آورد. ابو خالد حلبی خطاب به حضرت گفت: ای امیر مؤمنان از او بر ایمان سخن بگو. حضرت فرمود: آگاه باشید که او شبیه‌ترین مردمان از لحاظ اخلاق و منش و سیما و قیافه به رسول خداست. آیا برایتان از یارانش و تعداد آنها بگویم؟ گفتند: آری ای امیر مؤمنان. فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم: نخستین آنها از بصره و آخرینشان از یمامة است. راوی می‌گوید: امام علی علیه السلام شروع به شمارش یاران مهدی علیه السلام فرمود و مردم هم می‌نوشتند. فرمود:

دو نفر از بصره؛ دو نفر از اهواز؛ یک نفر از عسگر مکرّم؛ یک نفر از شهر تستر (شوشتر)؛ یک نفر از دورق؛ یک نفر از باستان (شاید مراد پاکستان باشد) که نامش علی است؛ سه نفر از اسمه (شاید منظور اسمره باشد) که نامشان: احمد و عبدالله و جعفر است؛ دو نفر از عمان به نام‌های: محمّد و حسن؛ دو نفر از سیراف به نام‌های: شداد و شدید؛ سه نفر از شیراز به نام‌های: حفص و یعقوب و علی؛ چهار نفر از اصفهان به نام‌های: موسی، علی، عبدالله و غلفان؛ یک نفر از ابدح به نام یحیی؛ یک نفر از مرج (عرج) به نام: داوود؛ یک نفر از کرخ به نام: عبدالله؛ یک نفر از بروجرد به نام: قدیم؛ یک نفر از نهاوند به نام: عبدالرزاق؛ دو نفر از دینور به نام: عبدالله و عبدالصمد؛ سه نفر از همدان به نام‌های: جعفر، اسحاق و موسی؛ ده نفر از قم به نام‌های اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ یک نفر از خراسان به نام: درید؛ پنج نفر که هم‌نام

اصحاب کهف می باشند؛ یک نفر از آمل؛ یک نفر از جرجان (گرگان)؛ یک نفر از هرات؛ یک نفر از بلخ؛ یک نفر از قراح؛ یک نفر از عانه؛ یک نفر از دامغان؛ یک نفر از سرخس؛ سه نفر از سیار؛ یک نفر از ساوه؛ یک نفر از سمرقند؛ بیست و چهار نفر از طالقان که پیامبر ﷺ از آنها یاد کرده است؛ و در خراسان گنج هایی است که از طلا و نقره نیستند^۱ بلکه مردانی اند که خدا و رسولش آنان را گرد هم می آورند؛ دو نفر از قزوین؛ یک نفر از فارس؛ یک نفر از ابهر؛ یک نفر از برجان (شاید جرجان باشد)؛ یک نفر از جموح؛ یک نفر از شاخ؛ یک نفر از صریح؛ یک نفر از اردبیل؛ یک نفر از مراد؛ یک نفر از تدمر؛ یک نفر از ارمینیه؛ سه نفر از مراغه؛ یک نفر از خوی؛ یک نفر از سلماس؛ یک نفر از اردبیل (تکراری است)؛ یک نفر از بدلیس؛ یک نفر از نسور؛ یک نفر از برکری؛ یک نفر از سرخیس؛ یک نفر از منار جرد (شاید برو جرد باشد)؛ یک نفر از قلقیلا؛ سه نفر از واسط؛ ده نفر از زورا؛ یک نفر از سراة؛ یک نفر از نیل؛ یک نفر از صیدا؛ یک نفر از جرجان؛ یک نفر از قصور؛ یک نفر از انبار؛ یک نفر از عکبرا؛ یک نفر از حنانه؛ یک نفر از تبوک؛ یک نفر از جامده؛ سه نفر از آبادان (عبادان)؛ شش نفر از حدیثه موصل؛ یک نفر از موصل؛ یک نفر از معلثایا؛ یک نفر از نصیبین؛ یک نفر از کازرون؛ یک نفر از فارقین (اصل آن میافارقین می باشد)؛ یک نفر از آمد؛ یک نفر از رأس العین؛ یک نفر از رقه؛ یک نفر از حران؛ یک نفر از بالس؛ یک نفر از قبیج؛ سه نفر از طرطوس؛ یک نفر از قصر؛ یک نفر از ادنه (شاید ادرنه باشد)؛ یک نفر از خمیری (شاید در اصل باخمیری باشد)؛ یک نفر از عرار (عرعر)؛ یک نفر از قورص (شاید منظور قبرص باشد)؛ یک نفر از انطاکیه؛ سه نفر از حلب؛ دو نفر از حمص؛ چهار نفر از دمشق؛ یک نفر از سوریه؛ دو نفر از قسوان (شاید آسوان باشد)؛ یک نفر از قیموت (شاید بیروت باشد)؛ یک نفر از کراز؛ یک نفر از اذرح؛ یک نفر از عامر؛ یک نفر از دکار؛ دو نفر از بیت المقدس؛ یک نفر از رمله؛ یک نفر از بالس (تکراری)؛ دو نفر از عکا؛ یک نفر از صور؛ یک نفر از عرفات؛ یک نفر از عسقلان؛ یک نفر از غزه؛ چهار نفر از فسطاط؛ یک نفر از قرمیس؛ یک نفر از دمیاط؛ یک نفر از محله؛ یک نفر از اسکندریه؛ یک نفر از برقه؛ یک نفر از طنجه؛ یک نفر از فرنگ (اروپا یا فرانسه)؛ یک نفر از قیروان؛ پنج نفر از سوس (شاید شرق دور باشد)؛ دو نفر از قبرص؛ سه نفر از حمیم؛ قوص؛ یک نفر از عدن؛ یک نفر از علالی؛ ده نفر از مدینه الرسول؛ چهار نفر از مکه؛ یک نفر از مرو؛ یک نفر از احسا؛ یک نفر از قطیف؛ یک نفر از هجر و یک نفر از یمامه.

سپس امام علی علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ شمار آنان را برای من، سیصد و سیزده نفر فرمود به تعداد جنگاوران بدر، که خداوند شرقی و غربی آنان را گرد هم جمع می آورد...

۱. در روایت گذشته این توصیف در مورد طالقان آمده بود و نه خراسان. شاید عبارت «و در خراسان» زائد باشد، زیرا حدیث بدون آن معنای منسجم تری پیدا خواهد کرد.

البته شمار این افراد در سخن امیر مؤمنان علیه السلام، حدود دویست و چهل نفر است که بیش از شصت نفر، کمتر از عدد معروف می باشد.

روایت دیگری هم وجود دارد که از آنها با نام و نام شهرهایشان یاد کرده که هرچند طولانی است اما برای مقایسه آن را می آوریم:

در الزام الناصب با سند ضعیفی از عبدالله بن مسعود روایتی که آن را تا امام علی علیه السلام می رساند آمده است:

زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت رسید به بصره آمد و در مسجد جامع آن برای مردم سخنرانی فرمود که به خطبة البیان معروف است. این خطبه دو نسخه دارد و متنی که در پی می آید مطابق یکی از آن دو می باشد. البته بین این دو نسخه اختلاف بسیار زیاد است و ما آن را به مقدار نیاز از نسخه اول نقل می کنیم. امام علی علیه السلام می فرماید:

إِسمَعُوا أیِّینَ لَکُم أَسْمَاءُ أَنْصَارِ الْقَائِمِ! إِنَّ أَوَّلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ، فَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ: إِسْمُ أَحَدَهُمَا عَلِيٌّ وَ الْآخَرُ مُحَارِبٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ قَاشَانِ: عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ. وَ ثَلَاثَةٌ رَجَالٍ مِنَ الْمَهْجَمَةِ: مُحَمَّدٌ وَ عَمْرٌ وَ مَالِكٌ. وَ رَجُلٌ مِنَ السَّنَدِ: عَبْدِ الرَّحْمَنِ. وَ رَجُلَانِ مِنْ حَجْرٍ مُوسَى وَ عَبَّاسٌ. وَ رَجُلٌ مِنَ الْكُورَةِ: إِبْرَاهِيمٌ. وَ رَجُلٌ مِنْ شِيرَازِ: عَبْدِ الْوَهَّابِ. وَ ثَلَاثَةٌ رَجَالٍ مِنْ سَعْدَاوَةَ: أَحْمَدٌ وَ يَحْيَى وَ فَلَاحٌ. وَ ثَلَاثَةٌ رَجَالٍ مِنْ زَيْنِ: مُحَمَّدٌ وَ حَسَنٌ وَ فَهْدٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ حَمِيرٍ: مَالِكٌ وَ نَاصِرٌ وَ أَرْبَعَةٌ رَجَالٍ مِنْ شِيرَانَ، وَ هُمْ: عَبْدِ اللَّهِ وَ صَالِحٌ وَ جَعْفَرٌ وَ إِبْرَاهِيمٌ. وَ رَجُلٌ مِنْ عَقْرِ: أَحْمَدٌ وَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَنْصُورِيَّةِ: عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ مَلَاعِبٌ. وَ أَرْبَعَةٌ رَجَالٍ مِنْ سِيرَافٍ: خَالِدٌ وَ مَالِكٌ وَ حِرْقَلٌ وَ إِبْرَاهِيمٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ خَوْفَخِ: مُحْرُوزٌ وَ نُوحٌ. وَ رَجُلٌ مِنَ الْمُثَقَّةِ: هَارُونَ وَ رَجُلَانِ مِنَ السَّنَنِ: مَقْدَادٌ وَ هُودٌ. وَ ثَلَاثَةٌ رَجَالٍ مِنَ الْهُوَيْقِينَ: عَبْدِ السَّلَامِ وَ فَارِسٌ وَ كَلِيبٌ. وَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَاطِ: جَعْفَرٌ. وَ سِتَّةٌ رَجَالٍ مِنْ عَمَانَ: مُحَمَّدٌ وَ صَالِحٌ وَ دَاوُودٌ وَ هُوَاشِبٌ وَ كُوشٌ وَ يُونُسٌ. وَ رَجُلٌ مِنَ الْعَارَةِ: مَالِكٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ ضَفَّارٍ: يَحْيَى وَ أَحْمَدٌ. وَ رَجُلٌ مِنْ كَرْمَانَ: عَبْدِ اللَّهِ. وَ أَرْبَعَةٌ رَجَالٍ مِنْ صَنْعَاءِ: جَبْرِئِيلٌ وَ حَمْزَةُ وَ يَحْيَى وَ سَمِيعٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ عَدَنِ: عَوْنٌ وَ مُوسَى. وَ رَجُلٌ مِنْ لُونَجَةَ: كُوْثَرٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ صَمَدٍ: عَلِيٌّ وَ صَالِحٌ. وَ ثَلَاثَةٌ رَجَالٍ مِنَ الطَّائِفِ: عَلِيٌّ وَ سَبَا وَ زَكْرِيَّا. وَ رَجُلٌ مِنْ هَجْرٍ: عَبْدِ الْقَدَّوْسِ. وَ رَجُلَانِ مِنَ الْخَطِ: عَزِيزٌ وَ مَبَارِكٌ. وَ خَمْسَةٌ رَجَالٍ مِنْ جَزِيرَةِ آوَالِ، وَ هِيَ الْبَحْرَيْنِ: عَامِرٌ وَ جَعْفَرٌ وَ نَصِيرٌ وَ بَكِيرٌ وَ لَيْثٌ. وَ رَجُلٌ مِنَ الْكَبِشِ: فَهْدٌ (مُحَمَّدٌ). وَ رَجُلٌ مِنَ الْجَدَا: إِبْرَاهِيمٌ وَ أَرْبَعَةٌ رَجَالٍ مِنْ مَكَّةَ: عَمْرٌ وَ إِبْرَاهِيمٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَبْدِ اللَّهِ، وَ عَشْرَةٌ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلِيٌّ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ: عَلِيٌّ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عَبَّاسٌ وَ طَاهِرٌ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ قَاسِمٌ وَ إِبْرَاهِيمٌ وَ مُحَمَّدٌ. وَ أَرْبَعَةٌ رَجَالٍ مِنَ الْكُوفَةِ: مُحَمَّدٌ وَ غِيَاثٌ وَ هُودٌ وَ عَتَابٌ (عَبَابٌ) وَ رَجُلٌ مِنْ مَرُو: حَذِيفَةُ. وَ رَجُلَانِ مِنْ نِيشَابُورِ: عَلِيٌّ وَ مَهَاجِرٌ. وَ رَجُلَانِ مِنْ

سمرقند: على و مجاهد. و ثلاثة رجال من كازرون: عمر و مقمر و يونس. و رجلان من الأوس: شيبان و عبدالوهاب. و رجلان من دستر: أحمد و هلال. و رجلان من الضيف: عالم و سهيل. و رجل من طائف اليمن: هلال. و رجلان من مرقون: بشر و شعيب. و ثلاثة رجال من بروعد: يوسف و داوود و عبدالله. و رجلان من عسكر مكرم: الطيب و ميمون. و رجل من واسط: عقيل و ثلاثة رجال من الزوّار: عبدالمطلب و أحمد و عبدالله، و رجلان من سرّ من رأى: مرثى و عامر. و رجل من المسهم (المتهم): جعفر. و ثلاث رجال من سيلان: نوح و حسن و جعفر. و رجل من كرخا بغداد: قاسم. و رجلان من نوبة: واصل و فاضل. و ثمانية رجال من قزوين: هارون و عبدالله و جعفر و صالح و عمر و ليث و علىّ و محمّد. و رجل من البلخ: حسن و رجل من المداغة: صدقة و رجل من قم: يعقوب و أربعة و عشرون. من الطالقان، و هم الذين ذكرهم رسول الله ﷺ فقال: إنى أجد بالطالقان كنزاً ليس من الذهب و لا فضة (الفضة)، فهم هؤلاء كنزهم الله فيها. و هم صالح و جعفر و يحيى و هود و فالح و داوود و جميل و فضيل و عيسى و جابر و خالد و علون و عبدالله و أيوب و ملاعب و عمر و عبدالعزيز و لقمان و سعد و قبضة و مهاجر و عبدون و عبدالرحمن و علىّ. و رجلان من سحار: أبان و علىّ. و رجلين من شرخيس: ناحية و حفص. و رجل من الأنبار: علوان. و رجل من القادسية: حصين. و رجل من الدورق: عبدالغفور. و ستة رجال من الحبشة: إبراهيم و عيسى و محمّد و حمدان و أحمد و سالم. و رجلان من الموصل: هارون و فهد. و رجل من بلقا: صادق و رجلان من نصيبين: أحمد و علىّ. و رجل من سنجان: محمّد. و رجلان من خراسان: نكبة و مسنون. و رجلان من أرمينية: أحمد و حسين. و رجل من إصفهان: يونس. و رجل من وهان: حسين. و رجل من الرّى: مجمع. رجل من دنيا: شعيب. و رجل من هراش: نهروش. و رجل من سلماش: هارون. و رجل من بلقيس: محمّد. و رجل من الكرد: عون. و رجل من الحبش: كثير. و رجلان من الحلاط: محمّد و جعفر. و رجل من الشّوبا: عمير. و رجلان من البيضاء: سعد و سعيد. و ثلاثة رجال من الضيّعة: زيد و علىّ و موسى. و رجل من أوس: محمّد. و رجل من الأنطاكية: عبدالرحمن. و رجلان من حلب: صبيح و محمّد. و رجل من حمص: جعفر. و رجلان من دمشق: داوود و عبدالرحمن. و رجلان من الرّملية: طليق و موسى. و ثلاثة رجال من بيت المقدس: بشر و داوود و عمران و خمسة رجال من غسقان: محمّد و يوسف و عمر و فهد و هارون. و رجل من غزّة: عمير. و رجلان من عكّة (عكا)، مروان و سعد. و رجل من عرفة: فرخ. و رجل من الطّبريّة: فليح. و رجل من البلسان: عبدالوارث. و أربعة رجال من القسقاط (القساط) من مدينة فرعون لعنه الله: أحمد و عبدالله و يونس و ظاهر و رجل من بالس: قصير. و أربعة رجال من الاسكندرية: حسن و محسن و شيبيل و شيبان. و خمسة رجال من جبل اللكام: عبدالله و

عبیدالله و قادم و بحر و طالوت. و ثلاثة رجال من السّادة: صلب و سعدان و صبيب. و رجلان من الإفرنج: علی و أحمد. و رجلان من الیمامة: ظافر و جمیل. و أربعة عشر رجلا من المعادة: سوید و أحمد و محمّد و حسن و یعقوب و حسین و عبداﷲ و عبداﷲ قدیم و نعیم و علی و حیّان و ظاهر و تغلب و کثیر. و رجل من المرطّة: معشر و عشرة رجال من عبّادان: حمزه و شیبان و قاسم و جعفر و عمر و عبداﷲ المهیمن و عبداﷲ الوارث و محمّد و أحمد. و أربعة عشر من الیمن: جبیر و حویش و مالک و کعب و أحمد و شیبان و عامر و عمار و فهد و عاصم و حجرش و کلثوم و جابر و محمّد. و رجلان من بدو مصر: عجلان و دواج. و ثلاثة رجال من بدو اعقیل: منبذ و ضابط و عریان و رجل من بدو غیر: عمر. و رجل من بدو شیبان: نهراش. و رجل من تمیم: ریّان. و رجل من بدو قین: جابر. و رجل من بدو کلاب: مطر. و ثلاثة رجال من موالی اهل البیت: عبداﷲ و مخنف و بّزاک. و أربعة رجال من موالی الأنبیاء: صباح و صیاح و میمون و هود. و رجلان مملوکان: عبداﷲ و ناصح، و رجلان من الحلة: محمّد و علی. و ثلاثة رجال من کربلا: حسین و حسین و حسن و رجلان من النّجف: جعفر و محمّد. و ستة رجال من الأبدال، کلّهم أسماؤهم عبداﷲ...^۱

بشنوید تا برایتان نام یاران قائم را برشمارم. نخستین آنها اهل بصره است و آخرینشان از ابدال. بصره‌ای‌ها دو کس اند به نام‌های: علی و محارب، و دو نفر از کاشان: عبداﷲ و عبیدالله، سه نفر از مُجمعه: محمّد عمر و مالک، یک نفر از سند: عبداﷲ الرحمان، دو نفر از حجر (شاید هجر باشد). موسی و عباس، یک نفر از کوره: ابراهیم، یک نفر از شیراز: عبداﷲ الوهاب، سه نفر از سعداوه: احمد و یحیی و فلاح، سه نفر از زین: محمّد و حسن و فهد، دو نفر از حمیر: مالک و ناصر، چهار نفر از شیران: عبداﷲ و صالح و جعفر و ابراهیم، یک نفر از عقر: احمد، دو نفر از منصوریه: عبداﷲ الرحمان و ملاعب، چهار نفر از سیراف: خالد و مالک و حوقل و ابراهیم، دو نفر از خوفخ (شاید خوی باشد). محروز و نوح، یک نفر از مثقه: هارون، دو نفر از سنن (شاید سند باشد). مقداد و هود، سه نفر از هویقین: عبداﷲ السلام و فارس و کلیب، یک نفر از زناط: جعفر، شش نفر از عمان: محمّد و صالح و داوود و هواشب و کوش و یونس، یک نفر از عاره (شاید عانه باشد). مالک، دو نفر از ضفّار: یحیی و احمد، یک نفر از کرمان: عبداﷲ، چهار نفر از صنعا: جبرئیل و حمزه و یحیی و سمیع، دو نفر از عدن: عون و موسی، یک نفر از لونیجه: کوثر، دو نفر از صمد (شاید صمد باشد). علی و صالح، سه نفر از طائف: علی و سبا و زکریا، یک نفر از هجر: عبداﷲ القدوس، دو نفر از خط: عزیز و مبارک، پنج نفر از جزیره آوال که همان بحرین باشد: عامر و جعفر و نصیر و بکیر و لیث، یک نفر از کبش: فهد (محمّد)، یک نفر از جدا: ابراهیم، چهار نفر از مکه: عمر و ابراهیم و محمّد و عبداﷲ، ده نفر از مدینه با نام‌های

اهل بیت: علی و حمزه و جعفر و عباس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمد، چهار نفر از کوفه: محمد و غیاث و هود و عتاب (عباب)، یک نفر از مرو: حذیفه، دو نفر از نیشابور: علی و مهاجر، دو نفر از سمرقند: علی و مجاهد، سه نفر از کازرون: عمر و مقمر و یونس، دو نفر از اسوس: شیبان و عبدالوهاب، دو نفر از دستر: احمد و هلال، دو نفر از ضیف: عالم و سهیل، یک نفر از طائف یمن: هلال، دو نفر از مرقون: بشر و شعیب، سه نفر از بروعد: یوسف و داوود و عبدالله، دو نفر از عسکر مکرم: طیب و میمون، یک نفر از واسط: عقیل، سه نفر از زورا: عبدالمطلب و احمد و عبدالله، دو نفر از سرمن رأی: مرثی و عامر، یک نفر از مسهم (متهم): جعفر، سه نفر از سیلان: نوح و حسن و جعفر، یک نفر از کرخ بغداد: قاسم، دو نفر از نوبه: واصل و فاضل، هشت نفر از قزوین: هارون و عبدالله و جعفر و صالح و عمر و لیث و علی و محمد، یک نفر از بلخ: حسن، یک نفر از مداغه (شاید مراغه باشد): صدقه، یک نفر از قم: یعقوب، بیست و چهار نفر از طالقان: آنها همان کسانی اند که رسول خدا ﷺ از آنان یاد کرد و فرمود: من گنجی را در طالقان سراغ دارم که از طلا و نقره نیست بلکه خداوند آنها را هم چون گنجی در آنجا ذخیره کرده است. اسامی آنها چنین است: صالح، جعفر، یحیی، هود، فالح، داوود، جمیل، فضیل، عیسی، جابر، خالد، علون، عبدالله، ایوب، ملاعب، عمر، عبدالعزیز، لقمان، سعد، قبضه، مهاجر، عبدون، عبدالرحمان و علی، دو نفر از سحار: أبان و علی، دو نفر از شرخیس: ناحیه و حفص، یک نفر از انبار: علوان، یک نفر از قادسیه: حصین، یک نفر از دورق: عبدالغفور، شش نفر از حبشه: ابراهیم و عیسی و محمد و حمدان و احمد و سالم، دو نفر از موصل: هارون و فهد، یک نفر از بلقا: صادق، دو نفر از نصیبین: احمد و علی، یک نفر از سنجان: محمد، دو نفر از خراسان (شاید خراسان باشد): نکبه و مسنون، دو نفر از آرمینیه (ارمنستان): احمد و حسین، یک نفر از اصفهان: یونس، یک نفر از وهان (شاید هران باشد): حسین، یک نفر از ری: مجمع، یک نفر از دنیا: شعیب، یک نفر از هراش: نهروش، یک نفر از سلماس: هارون، یک نفر از بلقیس: محمد، یک نفر از کرد: عون، یک نفر از حبش: کثیر، دو نفر از حلاط: محمد و جعفر، یک نفر از شوبا: عمیر، دو نفر از بیضا: سعد و سعید، سه نفر از ضیعه: زید و علی و موسی، یک نفر از اوس: محمد، یک نفر از انطاکیه: عبدالرحمن و دو نفر از حلب: صبیح و محمد، یک نفر از حمص: جعفر، دو نفر از دمشق: داوود و عبدالرحمان، دو نفر از رملیه (شاید رملیه باشد): طلیق و موسی، سه نفر از بیت المقدس: بشر و داوود و عمران، پنج نفر از غسقان (شاید عسفان باشد): محمد، یوسف، عمر، فهد و هارون، یک نفر از غزه: عمیر، دو نفر از عکه (عکا): مروان و سعد، یک نفر از عرفه: فرخ، یک نفر از طبریه: فلیح، یک نفر از بلسان: عبدالوارث، چهار نفر از قسطاط (قسطاط) شهر فرعون: احمد، عبدالله، یونس و ظاهر، یک نفر از بالس: قصیر، چهار نفر از

اسکندریه: حسن، محسن، شبیل و شیبان، پنج نفر از جبل لکام: عبدالله، عبیدالله، قادم و بحر و طالوت، سه نفر از ساده: صلب و سعدان و صبیب، دو نفر از افرنج (فرنگ): علی و احمد، دو نفر از یمامه: ظافر و جمیل، چهارده نفر از معاده: سوید، احمد، محمد، حسن، یعقوب، حسین، عبدالله، عبدالقدیم، نعیم، علی، حیان، ظاهر، تغلب و کثیر، یک نفر از مرطه: معشر، ده نفر از عبّادان (آبادان): حمزه، شیبان، قاسم، جعفر، عمر، عامر، عبدالمهیمن، عبدالوارث، محمد و احمد، چهارده نفر از یمن: جبیر، حویش، مالک، کعب، احمد، شیبان، عامر، عمار، فهد، عاصم، حجرش، کلثوم، جابر و محمد، دو نفر از بدو مصر: عجلان و دواج، سه نفر از بدو اعقیل: منبه، ضابط و عریان، یک نفر از بدو اغیر: عمر، یک نفر از بدو شیبان: نهراش، یک نفر از تمیم: ریان، یک نفر از بدو قین: جابر، یک نفر از بدو کلاب: مطر، سه نفر از موالی اهل بیت: عبدالله، مخنف و بَراک، چهار نفر از موالی پیامبران: صباح، صیاح، میمون و هود، دو نفر برده (مملوک = بنده): عبدالله و ناصح، دو نفر از حلّه: محمد و علی، سه نفر از کربلا: حسین، حسین و حسن، دو نفر از نجف: جعفر و محمد و شش نفر از ابدال که نام همگی آنها عبدالله است...

حال مناسب است درباره این دو روایت مطالبی را بیان نمایم:

الف) این دو روایت دارای کاستی‌هایی به شرح زیر است:

- ۱- هر دو سندی ضعیف دارند بلکه روایت دوم ضعیفتر است؛ زیرا حدیثی مرفوع است و مرفوع، حدیثی است که برخی راویانش نامعلوم می‌باشد و در نتیجه قابل اثبات تاریخی نیست.
- ۲- خطبة البیان دارای دو نسخه غیر مشابه است و درباره یاران امام مهدی علیه السلام مطلب قابل توجهی ارائه نکرده بلکه تنها اسامی رهبران و فرماندهانی را که در سراسر جهان پراکنده خواهند شد آورده است. و چون نمی‌دانیم کدامیک از این دو نسخه از امیر مؤمنان علیه السلام است؛ در نتیجه هر دو از قابلیت اثبات تاریخی ساقط می‌گردند.
- ۳- شماری از شهرها و مکان‌ها ناشناخته است و به ویژه اشتباهات نوشتاری در تغییر نام شهرها و مناطق مؤثر بوده است. علاوه اینکه نوشتن یک سخنرانی که حاوی فهرستی طولانی از نام‌های مشابه و شهرهای پراکنده است، دشوار می‌باشد.
- با همه اینها شاید اساساً برخی از آن‌ها اسامی روستاهایی ناشناخته در گوشه و کنار زمین باشد و برخی دیگر شناخته شده باشند اما اکنون اثری از آنها باقی نمانده باشد و شاید هم برخی از آنها شهرهایی باشند که در آینده بنا می‌گردند و اکنون از آنها چیزی نمی‌دانیم.
- ۴- این دو روایت به رغم وجود برخی مضامین مشترک، در بخش‌هایی با یکدیگر اختلاف دارند.
- ۵- روایات دیگری حاوی اسامی یاران امام مهدی علیه السلام وجود دارد که با این دو روایت در نام بردن

از شهرها و اشخاص اختلاف دارد. هر چند در برخی موارد اصلی با یکدیگر همخوانی دارند؛ مانند تعداد یاران طالقانی حضرت.

با این کاستی‌ها، قابلیت این روایات برای اثبات تاریخی به طور جدی زیر سؤال می‌رود. اگر بخواهیم از ملیت اصحاب امام برداشت مشخصی ارائه نماییم، باید از این کاستی‌ها چشم‌پوشی کنیم و گرنه راه برای این برداشت تقریباً مسدود است.

ب) نباید از نظر دور داشت که در این روایات دو نقطه قوت وجود دارد که ما را به آنها خوش بین می‌سازد؛ مشروط به اینکه روایات گذشته را نیز به این دو روایت پیوند داده و به طور جامع به همه آنها نظر افکنیم. این دو نقطه قوت عبارتست از:

۱- همگونی مضمون هر یک از دو روایت اخیر با داده‌های روایات دیگر، هرگاه هر دو آن روایات به تنهایی ملاحظه گردد.

۲- فرازهایی مشترک بین این دو روایت وجود دارد که در عین حال با مضمون برخی از روایات گذشته همگون می‌باشد و هرگاه بر آن مضمون بدین شکل توافق گردد می‌توان گفت از نظر تاریخی ثابت بوده و نقاط ضعف گذشته را نخواهد داشت. با این لحاظ که شماری از روایات بر درستی آن توافق دارند.

ج) با ملاحظه مجموع روایاتی که از ملیت اصحاب امام علیهم‌السلام سخن گفته‌اند، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- مضمون حدیث طالقان را امامیه و غیر امامیه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده‌اند، هر چند در برخی واژه‌ها با یکدیگر اختلاف دارند.

۲- گنجی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن بشارت داد و به ستایشش پرداخت، بیست و چهار نفر از اهالی طالقان می‌باشد. این مطلب از مواردی است که همه روایات نقل‌کننده اسامی یاران امام علیهم‌السلام، به رغم اختلافات دیگر، بر آن توافق دارند.

۳- گروهی از یاران قائم علیه‌السلام در مصر و شام و عراق به سر می‌برند. این مطلب را روایات امامیه و غیر امامیه به طور اجمال آورده‌اند. همان‌طور که روایات، از تعدادی از شهرهای این مناطق یاد کرده‌اند.

۴- روایات گذشته تصریح کرده‌اند یاران قائم علیهم‌السلام از نقاط مختلف جهان گرد هم می‌آیند، و این همان چیزی است که از روایات اسامی استفاده می‌شود.

۵- قریب به اکثریت اصحاب امام علیهم‌السلام اهل خاورمیانه هستند؛ سرزمینی که پایگاه اصلی پیامبران و مهم‌ترین خاستگاه برنامه کلی الهی به شمار می‌رود.

از مصر، گروهی که «شایستگان» (نجبا) خوانده می‌شوند و از عراق به ویژه از بصره و کوفه و نجف گروهی دیگر که به «نیکان» (أخیار) معروفند، به مکه خواهند رفت. از شام به ویژه دمشق

«مؤمنان واقعی» (أبدال) گسیل می‌شوند. در زبان روایات، شام شامل: سوریه، لبنان، اردن و فلسطین می‌شود. سرزمین حجاز نیز در این افتخار بزرگ با حضور افرادی از دو شهر مقدس خود: یعنی مکه و مدینه و دیگر شهرهایش، مشارکت خواهد جست. همان‌طور که در روایات آمده است، مشرق زمین هم در این مأموریت عظیم نقش خود را ایفا خواهد نمود. مشرق، نامی است که بر مناطق شرقی عراق یعنی: ایران، افغانستان، پاکستان و جمهوری‌های مسلمان‌نشین قفقاز و آسیای مرکزی انطباق دارد. در روایات مفصل، نام شماری از شهرهای این مناطق آمده است که بیشتر آنها از شهرهای ایران می‌باشند.

۶- مردم دیگر مناطق جهان نیز در این مأموریت، در دایره‌ای محدودتر مشارکت خواهند جست. این مناطق به ترتیب بیشترین میزان مشارکت عبارتند از: کشورهای مسلمان شمال آفریقا، آفریقای مرکزی، یمن، شرق حجاز، اروپا و شرق دور. این مطلب را، روایات طولانی و نیز روایاتی که از گرد آمدن یاران امام علیه السلام از سراسر جهان سخن می‌گویند، تأیید می‌نمایند.

(د) اگر دو روایت پیش گفته را قابل اثبات تاریخی به حساب آوریم به نتایج زیر می‌رسیم:

۱- هر دو روایت، اشتراک اندکی در مورد شهرها دارند؛ در حالیکه روایت نخست، صد و بیست و شش شهر و روایت دوم، صد و شش شهر را به همراه عناوین دیگر نام می‌برد، می‌بینیم که تنها در نام سی و پنج شهر با یکدیگر اشتراک دارند که کمتر از یک سوم در هر دو روایت است.

۲- برای روشن شدن مطلب، در اینجا اسامی شهرهای مشترک در هر دو روایت را می‌آوریم: بصره، عسکر مکرم، عمان، سیراف، شیراز، اصفهان، کرخ، قم، طالقان، قزوین، ارمینیه، زورا، آبادان، موصل، نصیبین، بلس، حلب، حمص، دمشق، بیت المقدس، غزه، فسطاط، اسکندریه، افرنج (فرنگ = اروپا)، عدن، مدینه، مکه، طائف، مرو، هجر، عرفات (عرفه)، رمله (رملیه)، عکا، انطاکیه و یمامه.

۳- این دو روایت در تعداد یاران امام علیه السلام در این شهرها، جز در مورد یازده شهر اختلاف دارند. این شهرها عبارتند از: بصره (دو نفر)، طالقان (بیست و چهار نفر)، بلس (یک نفر)، عرفات (یک نفر)، غزه (یک نفر)، فسطاط (چهار نفر)، مدینه (ده نفر)، مکه (چهار نفر)، هجر (یک نفر)، عکا (دو نفر)، انطاکیه (یک نفر).

۴- در روایت دوم نام چند شهر مهم که در روایت اول آمده، نیامده است؛ در حالی که بعید می‌نماید که در آن شهرها هیچ‌یک از یاران خاص حضرت به سر نبرند؛ مانند: بروجرد، نهاوند، همدان، خراسان، اردبیل، صیدا، صور، احصا، قطیف، دمیاط و قیروان. از سوی دیگر در روایت نخست نیز شماری از شهرهایی که در روایت دوم ذکر شده، نیامده است؛ مانند: عمان، کاشان، سمرقند، بغداد، کربلا، نجف، کوفه، عکا، بحرین و یمن.

اینها از جمله کاستی‌های این دو روایت است.

ها پیرامون این روایات پرسش‌هایی وجود دارد که برای پرهیز از اطاله سخن، مهم‌ترین آنها را مطرح می‌سازیم:

۱- بعضی از روایات گذشته، یاران خاص امام علیه السلام را عجم می‌داند. آیا واقعاً چنین است؟
 پاسخ: نخست باید دانست منظور از عجم، هر شخص غیر عرب است و نه فردی ایرانی. در هر دو روایت تعداد زیادی از شهرها، شهرهایی غیر عربی‌اند و مهم‌ترین آنها، طالقان، شهری غیر عربی است؛ ولی آن شهرهای غیر عربی، بیش از نصف نبوده بلکه شاید کمتر نیز باشد. به این ترتیب نمی‌توان با پذیرش ظاهر آن روایت، همه آنها یا بیشترشان را غیر عرب دانست؛ زیرا شمار شهرهای عربی به نسبت بیشترند. با این همه باید تأکید نمود نقش زبان و تعصب ورزیدن به آن، در برابر رسالت دفاع از حق و بسترسازی برای رسیدن به هدفی متعالی، ناچیز و بی‌اهمیت است.

۲- از خبر ابوداؤد و دیگران به دست می‌آید که اهل مکه امام مهدی علیه السلام را از انزوای غیبت خارج ساخته، با او بیعت می‌نمایند. ظاهر این روایت آن است که همه آنها از اهل مکه‌اند. آیا می‌توان به این ظاهر پایبند شد؟

پاسخ: اگر مقصود از اهل مکه کسانی باشند که در روز ظهور در آنجا حضور دارند، آری این سخن صحیح است؛ زیرا همه یاران خاص امام علیه السلام آن روز در آنجا خواهند بود و بر این اساس اهل مکه می‌باشند؛ هرچند از سرزمین‌های دیگر آمده باشند. ولی اگر مراد، ساکنان معمولی آن شهر باشد، همان‌طور که از عبارت «اهل مکه» به ذهن تبادر می‌کند، در این صورت آن برداشت صحیح نخواهد بود. آری اندکی از آنان اهل مکه‌اند اما اغلب آنان، خیر. در تأیید مطلب در ادامه این روایت آمده است عده‌ای از آنان «مؤمنان واقعی شام و گروه‌هایی از عراق» هستند و نیز «مردمی از مشرق» و همچنین «از هر قبیله‌ای یک نفر، دو نفر و سه نفر...» و بدیهی است که همه این قبایل در مکه سکونت ندارند.

علاوه بر اینکه آن دو روایت بلند نیز همه آنها را به جز چهار نفر، غیر مکی خوانده است. افزون بر همه اینها، نعمانی حدیثی را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: خداوند به زودی سیصد و سیزده نفر را به مسجد مکه (مسجد الحرام) گسیل می‌دارد و اهل آن شهر می‌دانند که آنان از نسل پدران و نیاکان آنها (مکیان) نیستند.

ظاهر روایت آن است که همگی آنان اهل مکه نیستند و البته دست شستن از این ظاهر در مورد تنها چهار نفر سخت نیست.

به علاوه همان‌طور که از روایات خواهیم آورد، حضور این افراد در شهر مکه به دلیل بیگانه بودن آنها و عدم دریافت مجوز از مسئولان شهر، با مشکل قانونی روبرو خواهد شد. در حالی که اگر آنها اهل مکه بودند این مشکل برایشان پیش نمی‌آمد.

۳- آیا وجود این افراد در هر شهری موجب فخر و برتری اهالی آن شهر خواهد بود یا خیر؟

پاسخ: بی تردید پاسخ مثبت است ولی نباید در این باره مبالغه کرد؛ زیرا علت اصلی کمال یافتگی و رشد معنوی فرد مسلمان در شهرهای معمولی (به استثنای شهرهایی هم چون قاهره، نجف و قم که جایگاهی علمی و معارفی در جهان اسلام دارند)، افزایش ستم و جفای بر مؤمنان در همه نسل‌هاست و هر وقت مردمان شهر و دیاری دیوانه‌وار به سوی فساد و تباهی گام بردارند، گروه مؤمنان و خدا باوران آن شهر، عاشقانه دل به حق خواهند سپرد^۱. علت این فرآیند تکاملی که ابدال (مؤمنان واقعی) از آن پدید می‌آیند، باطل‌گرایی و فساد بی‌حد و مرز گروهی است که بیدادگری و ستم بر مؤمنان را به نهایت می‌رسانند.

چنین است که از این شهرها، مؤمنانی کمال یافته و خالص برمی‌آیند و این موجب افتخار و مباحثات برای دیگر همشهریان گمراه آنها نیست.

محور ششم: مشکل قانونی اقامت آنان در مکه، از زمان ورود تا هنگام ظهور

در این باره در ضمن چند نکته به بحث می‌پردازیم:

نکته اول: تلاش برای فهم اساسی این مشکل

علت اصلی این مشکل، حضور به ظاهر بی‌دلیل ناآشنایانی غریب برای مدتی کم یا زیاد در شهر مکه است. در جوامع قدیمی این مشکل قابل درک بوده که به هر تازه‌واردی به چشم غریبه نگاه کنند و رفت و آمدهای او را زیر نظر بگیرند؛ سخن گفتن با او سخت باشد و دوستی با او کار خطرناکی به حساب آید. بلکه حتی فروختن اجناس به او با احتیاط صورت گیرد. حال اگر آنها در قالب گروهی با نفرات زیاد در آن شهر حضور پیدا کنند، چطور؟ مردم مکه دقیقاً با چنین مشکلی روبرو خواهند شد.

چه درباره شیوه ورود آنها به مکه برداشتی طبیعی داشته باشیم و چه برداشتی اعجازی، این مشکل در قوانین جدید بین‌المللی نیز وجود دارد. طبق برداشت طبیعی، ندا در ماه رمضان خواهد بود و ظهور در روز دهم ماه محرم؛ در نتیجه، این فاصله زمانی که حدود چهار ماه می‌باشد فرصتی کافی برای هر شخص مشتاقی است که در سفری معمولی برای ملاقات امام علیه السلام به مکه رود. در این فاصله، مناسک حج انجام خواهد گرفت و رفتن به مکه برای ادای این واجب امری کاملاً قانونی به حساب می‌آید.

مشکل در آنجاست که از پایان مناسک حج تا روز دهم ماه محرم، بیست و پنج روز فاصله است و به طور معمول حاجیان پس از پایان مراسم حج به وطن خود باز می‌گردند. این اتفاقی است که هر ساله روی می‌دهد. اما چگونه می‌شود جمعیت انبوهی پس از سپری شدن مراسم حج، مدت نسبتاً طولانی دیگری نیز در آنجا بمانند؟ ماندن آنها چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

بی تردید آنها نمی‌توانند از قصد خود با کسی سخن گویند بلکه حتی شاید نتوانند با یکدیگر نیز

به صراحت در این باره حرفی بزنند؛ زیرا اساساً سابقه آشنایی بین آنها وجود ندارد، چه رسد به اینکه در این باره با مردم یا مسئولان مکه سخن گویند. نهایت کاری که هر یک از آنها می‌تواند انجام دهد، گرفتن مجوز اقامت یک ماهه می‌باشد؛ به این امید که ظهور در خلال این ایام روی دهد و اگر هم روی نداد، یک ماه دیگر مجوز خود را تمدید نمایند. اما خوشبختانه ظهور بیش از یک ماه به تأخیر نخواهد افتاد.

اما مطابق برداشت اعجازی که گرد آمدن آنها را در شب پیش از ظهور به شیوه اعجاز می‌داند، این مشکل بیشتر خودنمایی می‌کند. چون اهل مکه در صبح یک روز ناگه صدها غریبه را می‌بینند که بدون هدف خاصی در شهر گردش می‌کنند؛ نه گذرنامه‌ای دارند و نه مجوزی برای اقامت.

روایات در بیان این مشکل گویاترند؛ اما آنها از زاویه اعجاز به موضوع نگریسته‌اند و نیز در جو و جامعه‌ای بیان شده‌اند که حکومت‌هایی شبیه به دولت‌های امروز جهان در آن وجود نداشته است.

نکته دوم: نقل روایاتی در این باره:

بیشتر روایات به طور اختصار به این مشکل پرداخته‌اند. شاید مهم‌ترین و روشن‌ترین آنها خبری باشد که ابن طاووس از کتاب یعقوب بن نعیم قرقاره روایت کرده است.

ابن طاووس می‌گوید: نجاشی - که محمد بن نجار او را به پاکی و نزاهت ستوده - نقل کرده است: یعقوب بن نعیم - که از اصحاب مورد وثوق و جلیل‌القدر ماست - از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که احمد بن محمد اسدی از سعید بن جناح و او نیز از مسعده روایت کرده که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید:

هل كان أمير المؤمنين عليه السلام يعلم مواضع أصحاب القائم عليه السلام، كما كان يعلم عدّتهم؟ فقال جعفر بن محمد عليه السلام: إي والله يعرفهم بأسمائهم و أسماء آبائهم رجلاً فرجلاً، و مواضع منازلهم. فهؤلاء ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلاً، يجمعهم الله عزّوجلّ بمكة في ليلة واحدة، و هي ليلة الجمعة. فيصبحون بمكة في بيت الله الحرام، لا يتخلف منهم رجل واحد، فينتشرون بمكة في أزقتها و يطلبون منازل يسكنونها، فينكرهم أهل مكة، و ذلك (لأنهم) لم يعلموا بقافلة قد دخلت من بلدة من البلدان لحجّ و لا لعمرة و لا تجارة. فيقول من يقول من أهل مكة بعضهم لبعض: ماترون قوماً من الغرباء في يومنا هذا لم يكونوا قبل هذا ليس هم من أهل بلدة واحدة و لا هم من قبيلة واحدة، و لا معهم أهل و لا دوابّ. فبينما هم كذلك، إذ أقبل رجل من بني مخزوم فيتخطى رقاب الناس و يقول: رأيت في ليلتي هذه رؤياً عجيبة، و أنا لها خائف و قلبى منها وجل. فيقولون: سر بنا إلى فلان الثقفى، فاقصص عليه رؤياك. فيأتون الثقفى، فيقول المخزومى: رأيت سحابة إنقضت من عنان السماء، فلم تنزل حتى إنقضت على الكعبة ما شاء الله. و إذا فيها جراد ذو أجنحة خضر. ثم تطايرت يميناً و شمالاً. لا تمرّ ببلد إلا أحرقتة، و لا بحصن إلا حطّمته. فيقول الثقفى: لقد طرقكم في هذه الليلة جند

من جنود الله جلّ و عزّ، و لا قوّة لكم به. فيقولون: أما والله، لقد رأينا عجباً! و يحدثونه بأمر القوم. ثمّ ينهضون من عنده فيهتمّون بالوثوب بالقوم. و قد ملأ الله قلوبهم رعباً و خوفاً. فيقول بعضهم لبعض و هم يأترون بذلك: يا قوم لا تعجلوا على القوم و لم يأتوكم بمنكر و لا شهروا السّلاح، و لا أظهروا الخلاف و لعلّه أن يكون في القوم رجل من قبيلتكم فإن بدا لكم من القوم أمر تنكروا به، فأخرجوهم. أمّا القوم فمتنسكون، سيماهم حسنة، و هم في حرم الله جلّ و عزّ، الذي لا يفزع من دخله حتّى يحدثوا فيه حادثة و لم يحدث القوم ما يجب (به) محاربتهم. فيقول المخزومي - و هو عميد القوم -: أنا لا آمن أن يكون وراءهم مادّة، و إن أتت إليهم إنكشف أمرهم و عظم شأنهم، فأحصوهم و هم في قلّة العدد و عزّة بالبلد، قبل أن تأتيهم المادّة. فإنّ هؤلاء لم يأتوكم إلّا و سيكون لهم شأن. و ما أحسب تأويل رؤيا صاحبكم إلّا حقّاً. فيقول بعض لبعض: إن كان من يأتيتكم مثلهم فإنّه لا خوف عليكم منهم، لأنّه لا سلاح معهم و لا حصن يلجأون إليه. و إن أتاكم جيش نهضتم بهؤلاء فيكونون كشرية ضمان. فلا يزالون في هذا الكلام و نحوه، حتّى يحجز الليل بين الناس. فيضرب على آذانهم بالنوم. فلا يجتمعون بعد إنصرافهم (إلى) أن يقوم القائم فيلقى أصحاب القائم عليه السلام بعضهم بعضاً كبنی أب و أم، إفرقوا غدوة و اجتمعوا عشية...^۱

آیا همان طور که امیر مؤمنان علیه السلام از شمار یاران قائم علیه السلام آگاه بوده، از شهرهای آنها نیز اطلاع داشته است؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آری، تک تک آنها را به نامشان و نام پدرانشان و محل زندگیشان می شناخته است. آنان سیصد و سیزده نفرند که خداوند در شب جمعه ای آنها را در مکه گردهم می آورد، و صبحگاهان همگی آنها در بیت الله الحرام اند. همه حاضرند و کسی غایب نیست. سپس در کوچه های شهر مکه به دنبال خانه هایی جهت اقامت می گردند. مکیان آنها را نمی شناسند زیرا کاروانی را ندیده اند که برای حج یا عمره و یا تجارت وارد مکه شود. از این رو به یکدیگر می گویند: چه می بینید؟ این غریبه ها امروز [در اینجا چه می کنند] پیش از این [در اینجا] نبوده اند. آنها اهل یک سرزمین و یا یک قبیله واحد نیستند. نه زن و بچه ای با آنهاست و نه هیچ وسیله و مرکبی. در این حال ناگاه مردی از بنی مخزوم وارد می شود و می گوید: دیشب خواب عجیبی دیدم که از آن می ترسم و دلم در هراس است. به او می گویند: بیا با هم به نزد شخصی ثقفی برویم تا خوابت را برای او نقل کنی. به نزد ثقفی می روند؛ مرد مخزومی می گوید: ابری دیدم که از اعماق آسمان ظاهر شد و به تدریج پایین آمد تا به نزدیکی کعبه رسید. در میان این ابر، ملخ هایی فراوان با بال های سبز بودند. آنگاه به چپ و راست پراکنده شدند. آن ملخ ها به هیچ آبادی نمی رسیدند جز اینکه آن را به خاکستر می نشانند و به هیچ قلعه ای نمی رسیدند جز اینکه ویران می کردند. مرد ثقفی

[در تعبیر این خواب] می‌گوید: امشب لشکری از لشکرهای الهی به این شهر وارد شده است، که شما را یارای ایستادگی در برابر آنها نیست. مردم مکه از شنیدن این سخن هراسان می‌شوند و با یکدیگر می‌گویند: چیز عجیبی پیش آمده! آنگاه در حالی که همه از این سپاه الهی سخن می‌گویند، از نزد مرد ثقفی بیرون آمده، به جستجوی آن لشکر می‌پردازند و در حالی که خداوند قلبشان را از رعب و وحشت پر کرده است، به عنوان مشاوره و خیرخواهی به یکدیگر می‌گویند: درباره این گروه شتاب نکنید زیرا آنها کار خلافی در شهر انجام نداده‌اند و به روی کسی شمشیر نکشیده‌اند و کار ناشایستی از آنها دیده نشده است و شاید در میان آنها از تیره و نژاد شما هم کسی باشد. اگر بخواهید در مورد آنها تصمیمی بگیرید، توجه داشته باشید که آنها مشغول عبادت هستند و سیمای صالحان را دارند و هرکس داخل حرم امن الهی شود جانش در امان است؛ مگر وقتی که حادثه‌ای بیافریند، که تا حال نیز چنین نکرده‌اند تا بهانه‌ای برای ستیزه‌جویی شما باشد. پیشوای مردم مکه - که یک مخزومی است - می‌گوید: من مطمئن نیستم که پشت سر آنها نیروی نباشد، شاید نیروی عظیمی به پشتیبانی آنها بیاید که با ورود آنها، این مسئله بسیار مهم و حساس شود. بنابراین مصلحت آن است که تا نیرویی نرسیده، اینها را در هم شکنید زیرا تعدادشان اندک و به وضع شهر ناآشنا هستند و خیال می‌کنم که رؤیای دوستان حقیقت دارد. بعضی می‌گویند: اگر نیرویی که به اینها ملحق می‌شود، مانند خودشان باشد که نه اسلحه‌ای دارند و نه سنگری، با یک حمله می‌توانید نابودشان سازید. این کار برای شما چون نوشیدن جرعه‌ای آب توسط انسانی تشنه است. آنها سخنانی از این قبیل با یکدیگر بازگو می‌کنند تا پاسی از شب می‌گذرد و خواب بر دیده‌ها چیره می‌شود. تاریکی شب و سنگینی خواب، میان یاران قائم جدایی می‌اندازد. پس از آن دیگر فرصت اجتماع پیدا نمی‌کنند تا آن‌که حضرت صاحب الامر علیه السلام قیام می‌کنند. سپس یاران امام علیه السلام یکدیگر را طوری ملاقات می‌کنند که گویی از یک پدر و مادر به دنیا آمده‌اند و صبح از خانه بیرون آمده، پراکنده شده‌اند و شبانگاه همه به خانه بازگشته، دور هم گرد آمده‌اند.

نکته سوم: بیان فرازهای مهمی از این روایت به همراه نقد آن:

- ۱- این روایت به روشنی از گرد آمدن آنها به طریق معجزه سخن می‌گوید. آنها تنها یک روز در آنجا می‌مانند و شب که فرارسد ظهور رخ می‌دهد.
- این برداشت با توجه به امکان سفر معمولی آنها به مکه، با قانون معجزات ناسازگار است؛ زیرا هرگاه بتوان با شیوه‌ای طبیعی به هدفی دست یافت، دیگر راهی برای معجزه باقی نمی‌ماند.
- ۲- این روایت، از میزان اضطراب و وحشتی که از دیدن آنها در دل مردم مکه و مسئولان آن می‌افتد، حکایت می‌کند. تا جایی که به فکر جنگ و ستیز با آنان می‌افتند اما خدای بزرگ به سبب

ممنوعیت قتل در حرم الهی، آنها را از این کار باز می‌دارد.

در صورت ورود اعجاز آمیز آنان به مکه، اضطراب و نگرانی مردم آن شهر امری روشن و ضروریست اما اگر سفری معمولی برای انجام مناسک حج انجام دهند، ظاهراً مشکلی پدید نخواهد آمد.

مردم مکه در زمان‌های گذشته تنها در موسم حج از حاجیان پذیرایی می‌کرده‌اند، از این رو طبیعی بوده که باقی ماندن زائران حرم الهی در زمانی غیر از موسم حج یا پس از سپری شدن ایام حج، امری غریب و جلب توجه کننده باشد. اینک اما چنین نیست؛ چه در همه روزهای سال زائران به مکه می‌روند و مهمانسراها و هتلها در همه فصول پذیرای آنها هستند و ماندن در مکه پس از پایان موسم حج به جهت امور تجاری، تفریحی و یا زیارت و... امری عادی به حساب می‌آید.

مردم مکه به دیدن زائران دیگر کشورها عادت کرده‌اند و مسئولان شهر برای اقامت خارجیان مجوزهایی صادر می‌نمایند. در این صورت ماندن آنها در مکه نه جلب توجه می‌کند و نه مشکلی ایجاد می‌نماید. علاوه بر اینکه تنها آنها نیستند که بعد از حج در آنجا می‌مانند بلکه شاید دیگرانی نیز به همان دلیل یا دلایل دیگر در آنجا باقی بمانند.

۳- از این روایت استفاده می‌شود سازمان اداری مکه، تشکیلاتی ابتدایی دارد و مردمش تا آنجا متدین هستند که از کشتن یاران امام در آن شهر پرهیز می‌نمایند. در صورتی که این هر دو امر قابل تأمل است؛ نخست آن که در زمان ما آن تشکیلات به سازمانی مدرن تغییر شکل داده است و اگر چنین حادثه‌ای اتفاق افتد، آنها دستگیر شده و مورد بازجویی قرار می‌گیرند و یا دست کم نیروهای امنیتی با تشدید مراقبت‌ها آنها را زیر نظر گرفته و به حالت آماده باش در می‌آیند. و البته درگیری بین آنها غیر محتمل به نظر می‌رسد.

ثانیاً در مورد پایبندی مردم مکه به دین باید گفت قرینه‌ای معتبر بر نفی آن وجود دارد که عبارت است از کشته شدن نفس زکیه، پانزده روز پیش از ظهور در بین رکن و مقام. اگر احتمال سفر غیر اعجازی یاران امام را به مکه بپذیریم، این فاجعه در زمان حضور آنان در مکه روی خواهد داد. و ناگفته پیداست کسانی که در مسجد الحرام چنین کاری می‌کنند، هرگز از به راه انداختن کشتار در آنجا ابایی نخواهند داشت. ولی طبق احتمال بالا چنین اتفاقی روی نخواهد داد زیرا بین مأموریت نفس زکیه که با ناخشنودی مردم مکه روبرو می‌شود و این گروه که تا پیش از ظهور به هیچ اقدامی دست نزده و حساسیتی را بر نمی‌انگیزند، تفاوت زیادی وجود دارد.

محور هفتم: ویژگی‌های یاران امام مهدی علیه السلام از دیدگاه روایات

ویژگی نخست: نامگذاری آنان به سپاه خشم

نعمانی^۱ و صدوق^۲ در این باره خبرهایی را نقل کرده‌اند که برخی از آنها گذشت. راز این

۱. ر. ک: النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۷ به بعد.

نامگذاری آن است که آنها به رهبری امام خود، نماد خشم الهی نسبت به جامعه فاسدی هستند که شیرازه اعتقادی، سیاسی و اخلاقی آن از هم گسیخته است. آنها با درهم پیچیدن طومار آن جامعه، طرحی نو در انداخته و جامعه‌ای عادل را که خوشبختی و رفاه بر آن سایه افکنده بنیان می‌نهند.

ویژگی دوم: آنها جوانانی اند که جز اندکی پیر در میانشان نیست؛ هم‌چون سرمه در چشم یا نمک در غذا

این تشبیه بیانگر آن است که همین پیران بسیار اندک، مؤمن‌ترین و مخلص‌ترین یاران امام علیه السلام و دارای بینشی بسیار وسیع می‌باشند که حضورشان در آن جمع ضروری است. همان‌طور که هرچند مقدار نمک در غذا نسبت به سایر مواد آن کمتر است، اما وجودش بسیار با اهمیت و ضروری است. این ترکیب نیروی انسانی با ویژگی‌های روحی آدمی تناسب دارد زیرا جوان به طور طبیعی انگیزه و اراده‌اش نیرومندتر از پیر است؛ از سویی دیگر پیر از لحاظ رشد فکری و تجربه و بینش برتر از جوان است و یک سپاه پیشرو به هر دو گروه نیازمند است، اما به انگیزه و نیروی اراده نیازمندتر.

اگر به ارائه نظر مشورتی از سوی یاران احتیاج افتد، در این صورت تعداد کم هم کفایت می‌کند و روشن است که نظردهی در مورد کارهای مهم با خود امام علیه السلام است مگر آنجا که از یارانش مشورت بخواهد؛ همان‌طور که گاهی اوقات پیامبر صلی الله علیه و آله چنان می‌کرد. به ویژه پس از آن‌که امام علیه السلام با آنان پیمان می‌بندد: «آن‌گونه باشد که آنها می‌خواهند».

اشکال: فرض آن است که یاران امام از مخلصان آزموده و مؤمنان ممتاز و صاحب همت می‌باشند. ولی رسیدن به این مقام، عمری دراز، تجاربی فراوان و از سرگذراندن امتحانات مختلف را می‌طلبد و در جوانی به دست نمی‌آید.

پاسخ:

۱- پیش از این گفته‌ایم پالایش و تربیت معنوی فرد، تنها به شرایطی که در آن به سر می‌برد بر نمی‌گردد، بلکه بخش مهمی از این فرآیند بستگی به تربیت امت اسلامی و نسل‌های آن در طول تاریخ دارد.^۳ آن‌چنان که هر نسلی از صالحان که به درجه خاصی از تربیت یافتگی و رشد نایل می‌گردد، نتیجه را به نسل پس از خود و می‌نهد تا آنها نیز گام‌های دیگری بردارند. با توجه به قانون تسلسل نسل‌ها، این فرآیند در میان همه امت ساری و جاری است. بر این اساس، این روند در دو نسل پیش از ظهور به آن‌چنان ژرفا و گستره‌ای می‌رسد که تا نتیجه‌دهی کامل، بیش از چند گام دیگر باقی نمی‌ماند. این مهم نیز به عهده نسل پیش از ظهور می‌باشد که البته آنها، آن رویداد فرخنده را در دوران جوانی خود درک خواهند نمود.

۲- عللی که فرد را موفق به خروج سرافرازانه از فرآیند آزمایش الهی می‌کند، چیزی جز

۲. ر. ک: الصدوق، محمد بن علی، همان؛ (نسخه خطی).

۳. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۳۶۴ و جز آن.

موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های او در برابر شرایط خارجی ستم‌خیز و یا عدالت‌محور نیست. در نتیجه هر قدر این موضع‌گیری‌ها درست‌تر و آن واکنش‌ها بهتر باشد، موفقیت او در این فرآیند بیشتر است.^۱ به بار نشستن این شرایط به آهستگی و مرور زمان روی می‌دهد؛ به این معنی که هر حادثه‌ای برای آن فرد پیش آید، تنها درجه ساده‌ای از اخلاص و نیروی اراده را به او اعطا می‌کند. در نتیجه کمال یافتگی آن شخص، نیازمند تجربه‌های فراوان و طولانی است که دهها سال به طول می‌انجامد و حتی شاید همه عمر او برای رسیدن به آن سطح مطلوب، کافی نباشد و او فقط به درجه پایینی از آن کمال دست یابد.

گاه نیز شرایطی که فرد با آن روبرو می‌گردد، نیازمند اراده‌ای عظیم و اخلاصی عمیق می‌باشد که در صورت شایستگی و درستی موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های او، تربیتش آهنگی سریع به خود می‌گیرد و در صورت موفقیت در همه گام‌ها، بدون نیاز به زمانی طولانی خواهد توانست به درجه‌ای مطلوب از کمال دست یابد. بدین ترتیب می‌توان در سن جوانی نیز به تربیتی کامل و پالایش عمیق درونی دست یافت.

هرگاه بین این دو پاسخ جمع نماییم، می‌توان گفت فرد از نسل پیش از خود، اخلاص و بینش را کسب می‌نماید و آن را به آنچه در نزد خود دارد (موضع‌گیری‌ها و واکنش‌های نیکو و شایسته در برابر حوادث) می‌افزاید. در نتیجه هرگاه این حوادث، سترگ و بااهمیت باشد و او موفق به انجام وظیفه گردد، ناگزیر در زمره مخلصان کامل در خواهد آمد.

ویژگی سوم: آن گروه با چند ویژگی از دیگران ممتاز می‌گردند:

۱- در نتیجه آزمایش‌های الهی در دوره پیش از ظهور، به درجه نخست اخلاص بار می‌یابند.
 ۲- آنها نخستین کسانی‌اند که پس از جبرئیل، با امام مهدی علیه السلام بیعت می‌نمایند و به سخنان آن حضرت گوش فرا می‌دهند.

۳- آنان در دولت جهانی، فقیه، قاضی، و حاکم و دولتمرد می‌باشند.

۴- آنها در نبرد جهانی، فرماندهان سپاه امام علیه السلام می‌باشند و نه رزمندگان ساده.

امام علیه السلام تنها به آنان بسنده نخواهد کرد بلکه همان‌طور که در روایات آمده «در مکه می‌ماند تا تعداد یارانش به ده هزار نفر برسد، آنگاه به سوی مدینه حرکت می‌کند» و طبق روایتی دیگر «آنگاه که ده هزار نفر نزد او گرد آمدند، دیگر معبودی جز خدا بر روی زمین باقی نخواهد ماند».

روایات از تعیین مدت حضور امام علیه السلام در مکه سکوت کرده‌اند؛ هر چند از مجموع قراین به نظر می‌رسد این حضور بیش از یک هفته نخواهد شد.

محور هشتم: با توجه به تصریح روایات بر تعداد آنها و معرفی شخصیت و شهرهایشان، به نظر می‌رسد در صورت درستی آن روایات، دیگر کسی نخواهد توانست به درجه نخست اخلاص نایل

آید و تلاش افراد در این راه، با توجه به آن که یاران امام قائم علیه السلام از پیش تعیین شده‌اند، بی ثمر خواهد ماند.

این مطلب با قانون آزمایش الهی که پیش از ظهور در جریان است و بستگی به ایمان و از خود گذشتگی آنها در راه حق دارد، چگونه سازگار می‌باشد؟ این پرسش را می‌توان در سه سطح مورد بررسی قرار داد:

سطح اول: اینکه ناهمگونی احتمالی بین مفهوم کلی آزمایش الهی و تعیین سیصد و سیزده نفر - یعنی همان اخلاص گذاران درجه اول - را، امری ثابت و قطعی در روایات تلقی نماییم و تنها تعیین این تعداد را معتبر بدانیم نه چیزهای دیگری را که درباره آنهاست.

برای رفع این تنافی می‌توان سه پاسخ ارائه نمود:

۱- موفقیت در آزمایش الهی و نایل شدن به درجه نخست اخلاص، مخصوص این عده نیست؛ زیرا شماری از افراد امت به آن پایگاه رفیع واصل گردیده‌اند و پیش از ظهور بدرود حیات گفته‌اند. در آن نسل تعداد چنین مؤمنان مخلصی به نصاب لازم نرسیده و تنها نسلی که شماری کافی از آن پیشروان مخلص را در خود دارد، نسلی است که در دوران آنها ظهور محقق می‌گردد.

در این صورت طبق قانون کلی الهی، برای رسیدن به آن درجه عالی راه هموار است و زمان کافی وجود دارد و حرکت در آن مسیر به اختیار و اراده انسان‌ها و انهاده شده است.

۲- در اینجا مسئله، فقط مسئله زمان است و نه چیز دیگری؛ و آن نیز کاستی و فزونی نمی‌پذیرد؛ زیرا هم چنان که ظهور پیش از فراهم آمدن شمار کافی از آن مخلصان روی نمی‌دهد همین‌طور از زمان برآمدن این تعداد مشخص هم به تأخیر نمی‌افتد.

ولی طبق قانون کلی الهی پیش از رسیدن به حد نصاب، فرصت کافی برای تکمیل تدریجی آن تعداد از میان همه مردم وجود دارد و این به همت و از خودگذشتگی آنها بستگی دارد. اما پس از به حد نصاب رسیدن، هر چند این قانون به جای خود باقیست ولی ظهور به طور طبیعی از زمان خودش به تأخیر نمی‌افتد و بدین ترتیب قانون گذشته به طور کامل به هدف خود می‌رسد و سیر تربیت بشر به برنامه و قانون جدید الهی منتقل می‌گردد. پس عدم امکان افزایش در آن تعداد خاص، تنها به خاطر بیان فرصت قانونی برای امتحان و آزمایش الهی نیست بلکه به خاطر آن است که اگر آن تعداد کافی یافت شوند، ظهور صورت خواهد گرفت؛ همان چیزی که قانون آزمایش الهی را به صورت نوین دیگری تغییر خواهد داد.

۳- اگر از همه آنچه گفتیم دست شسته و فرض نماییم آن تعداد (یعنی سیصد و سیزده نفر) ویژه افراد خاصی است، باز می‌توانیم با نگاهی جامعه‌شناسانه و فلسفی به این پرسش پاسخ دهیم که آن را به زودی در سطح سوم خواهیم آورد.

سطح دوم: پس از آن که به تنافی بین تعداد سیصد و سیزده نفر و قانون آزمایش الهی پایان داده و

بین آنها جمع نمودیم و گفتیم که هر انسانی می تواند در صورت به کارگیری اختیار و اراده خود را در این شمار بگنجانند، اکنون در پی آن هستیم تا ناسازگاری احتمالی بین قانون آزمایش الهی و نام بردن از شهرها و تعداد آن مخلصان از هر سرزمینی را حل نماییم؛ زیرا تصور می شود امکان افزایش آنها وجود ندارد.

می توان برای این سؤال، سه پاسخ را به موازات روح کلی جواب های سه گانه بالا ارائه نمود:

۱- هرگاه - به طور مثال - به نسل های گذشته بصره نظر افکنیم، بیش از چهار نفر انسان موفق و کامل را می یابیم. اما سخن در اینجا است که در میان نسل معاصر با واقعه ظهور، تنها چهار نفر از آنها از بصره می باشند.

بلکه مسئله فراتر است از این زیرا شاید در یکی از نسل های مردمان بصره بیشتر از چهار نفر اخلاص گذار درجه اول وجود داشته باشد اما در همان زمان در دیگر شهرها، آن شمار کافی بر نیامده باشند.

۲- در حقیقت، مسئله، مسئله وقت و زمان است و نه چیزی دیگر. مانند آنچه که در پاسخ دوم از سطح اول بیان شد. اما این پس از آن است که به بصره و هر شهر دیگری به عنوان بخشی از بدنه جهان اسلام که در برنامه کلی الهی برای برآمدن آن شمار کافی مشارکت دارند، نگریسته شود. در نتیجه به محض به حد نصاب رسیدن آن نفرات، واقعه ظهور روی می دهد. البته از بخت بلند بعضی شهرها و مناطق، سهم آنها از این تعداد بیشتر است؛ زیرا آنان در راه حق و هدایت، به خوبی از خواسته های نفسانی خود گذشته اند. از سویی دیگر برخی شهرها به دلیل زشتکاری مردم و ترجیح لذایت زودگذر دنیوی بر جانفشانی در راه عدالت، مشارکت کمتری خواهند داشت.

نباید فراموش کرد رسیدن به آن درجه والا از اخلاص چه سختی ها دارد و به چه نیروی اراده و بینش عمیقی نیازمند است، به طوری که جز در نزد اندکی از مردم یافت نمی شود.

۳- اگر از دو پاسخ بالا نیز کوتاه بیاوریم و فرض نماییم - به طور مثال - شمار چهار نفر برای شهر بصره تنها برای افراد از پیش تعیین شده ای است و شهرهای دیگر را نیز چنین بدانیم، در این صورت می توان از زوایای دیگری به آن پاسخ داد که ما آن را به پاسخ دوم و سوم از سطح سوم، احاله می نماییم.

سطح سوم: با وجود آن که به طور مستدل از سازگاری بین تعیین شمار یاران امام علیه السلام به طور عمومی یا به طور خاص برای هر شهر، و قانون آزمایش کلی الهی سخن گفتیم، هم چنان تنافی بین این قانون کلی و تعیین اسامی آن افراد در روایات باقی است زیرا به هر حال در روایات به اشخاص معینی اشاره شده و نمی توان کسان دیگری را جایگزین آنها نمود.

پاسخ:

۱- در حالی که رقم سیصد و سیزده نفر را در روایات به شکل ثابتی می بینیم و روایات به طور

مستفیض آن را نقل کرده‌اند، در عین حال نامگذاری این تعداد از افراد، شکلی قطعی و ثابت ندارد؛ زیرا قبلاً گذشت که روایات اسامی، سندی ضعیف و تعداد کمی دارند و در ذکر نام‌ها گاه با یکدیگر تعارض پیدا می‌نمایند؛ از این رو از قابلیت اثبات تاریخی ساقط می‌گردند. با مستفی شدن این موضوع، دیگر اشکال سطح سوم خود به خود منتفی خواهد شد.

دو پاسخی که پس از این می‌آید، شامل همه سطح‌های سه‌گانه است و تنها به این دلیل آن دو را در سطح سوم مطرح می‌نماییم که با این سطح تناسب بیشتری دارد. یکی از نقطه نظر اجتماعی و دیگری از زاویه فلسفی به این موضوع پاسخ می‌دهد.

۲- بار دیگر به ویژگی‌های آن سیصد و سیزده نفر نظر می‌افکنیم. در حالی که ما آنها را با ویژگی‌های درویشان که موجب شکل‌گیری شخصیت ایمانی آنها شده می‌شناسیم، مناسب است به بررسی شخصیت اجتماعی آنان نیز پردازیم.

در واقع اینان تنها افرادی نیستند که بر رتبه نخست اخلاص، تکیه زده‌اند زیرا در میان مردم کسانی یافت می‌شوند که از چنین ویژگی‌ای برخوردارند اما یاران موعود علیه السلام علاوه بر این اوصاف، ویژگی‌های اجتماعی دیگری نیز دارند که می‌توان آن‌را به دو شکل برداشت نمود. و این بستگی به دیدگاه ما در خصوص چگونگی گردآمدن آنان در مکه دارد. اگر حضور اعجازی آنان را در مکه بپذیریم، ویژگی اصلی آن مخلصان سفر اعجاز آمیز به مکه برای یاری امام مهدی علیه السلام است. این ویژگی به خاطر سطح بالای ایمان آنها نیست بلکه ممکن است برای مصالح دیگری که علم آن نزد خداست، باشد؛ هم‌چون داشتن نیروی خاص جسمانی یا دارا بودن بینش و آموزش خاصی جهت رهبری و فرماندهی که دیگران از آن محرومند. این ویژگی‌ها با قانون کلی آزمایش الهی ارتباط مستقیمی ندارد ولی در عین حال، این ویژگی‌ها و نیز ویژگی سفر اعجازی به شمول این قانون خدش‌های وارد نمی‌سازد.

و اگر نظریه «سیر طبیعی» آنان را اختیار نماییم - که ما نیز همین را برگزیده‌ایم - می‌توان زنجیره این حوادث را چنین بیان نمود: رسیدن به درجه نخست اخلاص، در این تعداد و در این شمار از اسامی نمی‌گنجد و ندا به نام مهدی علیه السلام در برانگیختگی همه آنها تأثیر خواهد گذاشت و همگی به مکه مسافرت خواهند کرد. ولی آنها از زمان دقیق ظهور اطلاعی ندارند و فقط به طور اجمال پس از موسم حج، آن را انتظار می‌کشند. در نتیجه به طور طبیعی مشکل می‌توان پذیرفت که همه آنها در طول روزها همواره در مسجد الحرام باقی بمانند و منتظر ظهور باشند. بلکه در خانه‌های شهر مکه و مهمانسراها آن‌ها سر می‌برند. سپس در زمان معینی که شب دهم محرم است ظهور روی می‌دهد و اتفاقاً در آن ساعت در مسجد الحرام تنها سیصد و سیزده نفر آن‌ها به دلیل اشتیاقشان برای طواف حضور دارند. این همزمانی باعث خواهد شد تنها همین تعداد، نخستین کسانی باشند که با امام روبرو گشته، به سخنرانی اش گوش فرادهند و به فیض بیعت با ایشان برسند و بدیهی است که این

همزمانی، به شمول قانون آزمایش الهی خدش‌های وارد نمی‌سازد و منافاتی با آن ندارد. اگر از پاسخ‌های بالا صرف نظر نموده، فرض نماییم تغییر نام آن اشخاص ممکن نیست، در این صورت، می‌توان با نگاهی فلسفی به این پرسش نگریست و به طور اختصار در مقام پاسخ درآمد. علاقمندان می‌توانند پاسخ مبسوط را در کتب فلسفی پیگیری نمایند. روایات نقل شده درباره اسامی یاران امام علیه السلام - در صورت درستی آن - منعکس‌کننده نظرات نویسندگان چشمه علم نبوی، امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد و خداوند درباره نبی خاتم صلوات الله علیه فرموده است:

و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى.^۱

از سر هوس سخن نمی‌گویند، این سخن به جز وحی که وحی می‌شود نیست.

پس در این صورت باید گفت علم الهی به موفقیت افرادی خاص و رسیدن آنها به درجه نخست اخلاص تعلق گرفته و علم خداوند نیز عین اراده اوست. حال اگر اراده او به نامبردار شدن آنها به این ویژگی، هرچند به دلیلی قهری و غیرارادی تعلق گرفته باشد، این اشکال وارد خواهد بود زیرا تعلق اراده الهی به موفقیت گروهی خاص، ظلم به دیگران است و ظلم بر خداوند محال است. اما در حقیقت، اراده خداوند به موفق شدن آن گروه خاص به اراده و اختیار خود آنها بستگی دارد و این معنای موفقیت در فرآیند آزمایش الهی است؛ زیرا پیش از این دانستیم عنصر اختیار در فرآیند بالا ضروری است و یکی از پایه‌های اصلی موفقیت در آن می‌باشد. چه اگر این موفقیت شکلی جبری داشت، اصلاً موفقیت به حساب نمی‌آمد همان‌طور که ساختن زیورآلات از طلا، مایه فخر و مباهات برای خود طلا نیست.

بدین ترتیب درمی‌یابیم علم ازلی خداوند به موفقیت آنها با اختیارشان و نیز به عدم توفیق مردودشدگان به اختیار خودشان، تعلق گرفته است و همچنین اراده او نیز به همین امر تعلق پیدا کرده است. در نتیجه این هر دو با قانون کلی آزمایش الهی که بر علم و اراده پروردگار مبتنی گردیده، و دادن اختیار به بشر با علم و اراده خود، هم‌جهت و هماهنگ می‌باشد.

بنابراین از روایات استفاده می‌شود آن عده خاص از یاران امام علیه السلام کسانی‌اند که به نیکی رفتار خواهند کرد و عملکرد اختیاری‌شان درست و عادلانه خواهد بود و دیگران به دلیل سوء اختیار بدان پایه از کمال نخواهند رسید و اگر نبود کوتاهی مردم و نیز بی‌مسئولیتی آنها در عصر امتحان و آزمایش، شمار افراد موفق و پیروز بیش از این بود و بی‌گمان نامشان نیز در روایات می‌آمد. اما سوگمندانه باید گفت آنان با سوء اختیار خویش به راه خطا رفته و رفتارهای گناه‌آلود را پیشه خود می‌سازند؛ در نتیجه شمار موفق شدگان اندک و ناچیز می‌گردد و اسامی گروه محدودی در روایات منعکس می‌گردد؛ خداوند می‌فرماید:

یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یتهزؤن.^۱

درینجا بر این بندگان، هیچ فرستاده‌ای بر آنها نیامد مگر آن‌که او را ریشخند می‌کردند.

بدیهی است آنان که با اختیار خویش و با تلاش و از خود گذشتگی به پایگاه رفیع اخلاص ناب رسیده‌اند، شایسته امتیازاتی هستند که مخصوص آنهاست؛ و دیگران که این جهاد همه جانبه را نداشته‌اند، از این حلقه بیرون‌اند. یاران ویژه حضرت بقیة الله علیه السلام به جایگاهی دست یافته‌اند که پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نام آنها را در شمار یاوران منجی آخرالزمان آورده‌اند.

با این همه نباید فراموش کرد که دیگران نیز می‌توانند با اختیار خویش به درجات پایین‌تر اخلاص نایل آیند و چون وصول به آن درجات ساده‌تر است، شمار کسانی که به آن مراتب تشریف پیدا می‌نمایند بیشتر خواهد بود و همگی آنها نیز به تدریج در حلقه یاوران حضرت وارد خواهند شد.

فصل پنجم

دستاوردهای قیام امام علیه السلام تا زمان رسیدن به عراق

در این باره در چند محور به بحث و بررسی می‌پردازیم:

محور اول: خداوند کار مهدی علیه السلام را یک شبه، اصلاح می‌فرماید.

مناسب بود این حدیث را سرآغاز این فصل قرار دهیم زیرا پیروزی امام علیه السلام در همان شب ظهور

خواهد بود.

این حدیث در منابع فریقین آمده است؛ هرچند شمار آن در منابع غیر امامیه بیشتر می‌باشد.

در کتاب‌های روایی امامیه چنین آمده است:

صدوق به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

و يصلح الله عزّ وجلّ أمره فی لیلة.^۱

خداوند بلند مرتبه، کار او (امام مهدی علیه السلام) را در شبی اصلاح می‌فرماید.

مانند این روایت از حضرت باقر علیه السلام نیز نقل گردیده است.^۲

طبرسی از امام صادق علیه السلام و آن حضرت نیز از امام حسین علیه السلام روایت کرده است:

قائمنا أهل البيت يصلح الله تعالى أمره فی لیلة واحدة.^۳

خداوند بزرگ کار قائم ما اهل بیت را در یک شب اصلاح می‌نماید.

در زیر روایاتی را از منابع غیر امامیه می‌آوریم:

ابن ماجه از امام علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدیّ منّا أهل البيت يصلحه الله فی لیلة.^۴

مهدی از ما اهل بیت است، خداوند در شبی [کار] او را اصلاح فرماید.

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. همان.

۳. الطبرسی، احمد بن علی، همان؛ ص ۴۰۱.

۴. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶.

مانند این روایت را ابن حجر در الصواعق المحرقة^۱ و صاحب مفتاح کنوز السنه^۲ از ابوداود، ترمذی و احمد؛ و نیز سیوطی^۳ از احمد، ابن ابی شیبه، ابن ماجه و نعیم بن حماد نقل کرده‌اند. همچنین قندوزی آن را در ینابیع الموده^۴ آورده است.

از این روی در برخی روایات، امام مهدی علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام تشبیه شده است: قطب راوندی به طور مرسل از امام جواد علیه السلام خطاب به عبدالعظیم حسنی چنین روایت کرده است:

المهدی... من ولدی، و أنّ الله يصلح أمره فی لیلۃ، کما أصلح أمر کلیمه موسی علیه السلام حیث ذهب لیقتبس لأهله ناراً.^۵

مهدی... از نسل من است و خداوند کارش را یک شبه سامان بخشید، همان طور که کار موسای کلیم را، آنگاه که رفت تا پاره‌ای آتش برای خانواده‌اش بگیرد.

مراد از اصلاح کار او، یاری او و یا زمینه‌چینی مقدمات مستقیم برای پیروزی آن بزرگوار است. واژه صلح، ضد فساد است یا به معنی از بین رفتن فساد می‌باشد.

امام مهدی علیه السلام که تا پیش از ظهور در غیبت به سر برده و ناشناس می‌باشد و نیرو و تجهیزاتی نیز ندارد؛ یک شبه فرمانده پیروزمند گروهی می‌شود که به یاری آنها در سریع‌ترین زمان و از ساده‌ترین راه بر همه جهان چیره می‌گردد. نخستین و مهم‌ترین گام برای رسیدن به این پیروزی، گردآمدن یاران خاص او و بیعت آنان است. این کار در یک شب انجام می‌گیرد یعنی همان شبی که بین رکن و مقام سخنرانی می‌فرماید. این سخن بر طبق هر دو احتمال اعجازی و طبیعی درست است؛ زیرا آنها صرف نظر از چگونگی رسیدنشان به مکه، در آن لحظه به گرد امام حلقه زده‌اند. در این صورت «اجتماع اصحاب امام»، همان چیز اساسی و مهمی است که در این حدیث به آن اشاره شده؛ با این ویژگی که نخستین مرحله اوج‌گیری تدریجی پیروزی امام علیه السلام و گردآمدن ده هزار نفر، در طی چند روز محدود پیش از خروج از مکه صورت می‌گیرد.

محور دوم: پیش از این دانستیم که شورش سفیانی و تهدید امام علیه السلام به قتل و فرورفتن لشکر او در زمین، همگی پیش از ظهور روی می‌دهد؛ تا آنجا که خسف در زمین از نشانه‌های ظهور معرفی شده است.^۶ ولی برخی روایات، تهدید امام علیه السلام به قتل و فرورفتن لشکر سفیانی در زمین را چند روز پس از واقعه ظهور می‌دانند.

ابوداود از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

۱. ص ۹۷.

۲. ص ۴۸۴.

۳. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۴.

۴. ص ۵۱۹، چاپ نجف.

۵. الراوندی، سعید بن هبة الله، همان؛ ص ۱۹۹.

۶. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۹۹.

یکون إختلاف عند موت خلیفة... فیخرجونه و هو کاره. فیبايعونه بين الركن و المقام. و یبعث إلیه بعث من أهل الشام، فیخسف بهم بالبيداء بين مكة و المدينة. فإذا رأى الناس ذلك، أتاه أبدال الشام و عصاب أهل العراق، فیبايعونه...^۱

هنگام مرگ خلیفه ای اختلاف روی می دهد... آنگاه او (امام مهدی علیه السلام) را وادار به بیعت می کنند در حالیکه تمایلی به آن ندارد. ولی سرانجام بین رکن و مقام با او بیعت می نمایند. لشکری [از دشمنان] از شام به سوی او گسیل می شوند اما در سرزمین بیداء، بین مکه و مدینه، در زمین فرو می روند. وقتی مردم این ماجرا را می بینند، مؤمنان برگزیده شام و گروه هایی از اهل عراق به نزدش می آیند و با او بیعت می کنند.

این روایت را نیز سیوطی از ابن ابی شیبہ، احمد، ابو یعلی و طبرانی نقل کرده است. همچنین سیوطی از کتاب الاوسط طبرانی و نیز از حاکم نقل کرده است که ام سلمه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

یبايع لرجل بين الركن و المقام عدّة أهل بدر، فیأتيه عصاب أهل العراق و أبدال أهل الشام. فیغزوه جيش من أهل الشام، حتّى إذا كانوا بالبيداء و خسف بهم.^۲

گروهی به تعداد رزمندگان بدر، با مردی در بین رکن و مقام بیعت می نمایند، پس از آن گروه هایی عراقی و مؤمنان برگزیده ای از شام به سویش می آیند؛ آنگاه لشکری از شامیان به سوی او گسیل می شوند اما [با ناکامی] در بیداء به زمین فرو می روند.

علامه مجلسی از عبدالاعلی حلبی روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

یکون لصاحب هذا الأمر غيبة... حتّى ینتهی إلی البیداء، فیخرج إلیه جيش السفیانی، فیأمر الله الأرض فیأخذهم من تحت أقدامهم، و هو قول الله و «و لو تری إذ فزعوا فلا فوت و أخذوا من مکان قریب و قالوا آمنا به و أتى لهم التناوش من مکانٍ بعیدٍ و قد کفروا به من قبل، و یقذفون بالغیب من مکانٍ بعیدٍ. و حیل بینهم و بین ما یشتهون، کما فعل بأشیاعهم من قبل. إنهم كانوا فی شکٍّ مریبٍ». یعنی بقائم آل محمد «و قد کفروا به» یعنی بقائم آل محمد، إلی آخر السورة. فلا یبقى منهم إلا رجلا...^۳

برای صاحب این امر غیبتی است... (امام باقر علیه السلام پس از بیان حوادث ظهور و تجمع یاران امام مهدی علیه السلام و بیعت آنها با او، ادامه می دهد) تا آن که به بیداء می رسند و لشکر سفیانی به مقابله با آنها بر می خیزند اما خداوند به زمین فرمان می دهد تا [جان] آنها را از زیر پاهایشان بازستاند [و در زمین فروروند] و این سخن خداست که فرمود: «ای کاش می دیدی هنگامی راکه [کافران] و حشت زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار

۱. ابوداود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۳.

۲. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ص ۱۲۹.

۳. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۸ به بعد.

آمده‌اند و می‌گویند «به او ایمان آوردیم.» و چگونه از جایی [چنین] دور، دست یافتن [به ایمان] برای آنان میسر است؟ و حال آن‌که پیش از این منکر او شدند و از جایی دور، به نادیده [تیرانکار] می‌افکندند و میان آنان و میان آنچه [به آرزو] می‌خواستند حایلی قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت، زیرا آنها [نیز] در دودلی سختی بودند.^۱ یعنی به قائم آل محمد علیه السلام، شک دارند و به او کفر می‌ورزند. و از آن سپاه جز دو نفر کسی زنده نمی‌ماند.

این اخبار که فرو رفتن در زمین را پس از واقعه ظهور می‌داند، دارای نقاط قوت و ضعفی است که سه نقطه قوت آن را در زیر بر می‌شماریم:

۱- بدیهی است پس از ظهور، وضع جهان دگرگون می‌شود و حرکتی نظامی برای سرکوبی نهضت امام علیه السلام شکل می‌گیرد؛ اما تلاش برای مقابله با امام پیش از ظهور و قبل از آن‌که دعوت آن حضرت آشکار گردد را چگونه می‌توان پذیرفت؟

۲- در صورت پیش افتادن واقعه فرو رفتن در زمین از حادثه ظهور، این سؤال پیش می‌آید که سفیانی چگونه امام مهدی علیه السلام را شناخته و تلاش می‌کند آن حضرت را از بین ببرد؟ در صورتی که اگر فرو رفتن در زمین پس از رویداد ظهور باشد، دیگر این پرسش جایی ندارد.

۳- فرو رفتن در زمین، تنها چند روز پس از واقعه ظهور اتفاق می‌افتد. این رویداد معجزه بسیار بزرگی است که آشکارا و به صراحت بر حقانیت حرکت امام علیه السلام و عادلانه بودن دعوتش تأکید می‌نماید. درباره تأثیر این معجزه در خود روایات تصریح شده است «آنگاه که مردم آن حادثه را دیدند، مؤمنان واقعی شام و گروه‌هایی از عراق به سویش می‌آیند و بیعت می‌نمایند.» حتی این معجزه بر خود سفیانی نیز تأثیر می‌گذارد و حسن نیت و عطف او را نسبت به امام علیه السلام بر می‌انگیزد. این اتفاق نتایجی را به دنبال دارد که مهم‌ترین آنها، ورود بدون تنش و درگیری امام علیه السلام به عراق است. در اینجا توجه شما را به روایتی که سیوطی از نعیم بن حماد و او هم از ولید بن مسلم و او نیز از امام محمد بن علی علیه السلام نقل کرده است جلب می‌نمایم:

فيقول الذي بعث الجيـش حين يبلغه الخبر من ايلياء: لعمر الله، لقد جعل الله في هذا الرجل عبرة. بعثت إليه ما بعثت، فساخوا في الأرض إن في هذا لعبرة و نصرة. فيؤدي إليه السفیانی الطاعة...^۲

آن‌که لشکر را گسیل داشته (یعنی سفیانی) [وقتی از فرو رفتن آنها در زمین باخبر می‌شود] می‌گوید: «به خدا سوگند خداوند این مرد (امام مهدی علیه السلام) را مایه عبرت قرار داده [چون] من لشکری انبوه و تا دندان مسلح را به سوی او فرستادم اما زمین در کام خود فرو بردشان»

۱. سوره سبأ (۳۴)، آیات ۵۲-۵۴.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۶.

در نتیجه سفیانی به اطاعت امام علیه السلام در خواهد آمد.

این خبر به روشنی، بیعت سفیانی با امام علیه السلام و انعطاف او در برابر آن حضرت را نتیجه فرو رفتن لشکریانش در زمین می‌داند.

اما نقاط ضعف و کاستی در روایاتی که حادثه فرو رفتن در زمین را پس از واقعه ظهور می‌داند، به شرح زیر است:

۱- این اخبار با اخباری که به طور صریح فرو رفتن در زمین را پیش از واقعه ظهور می‌داند، ناسازگار است. برخی از این روایات را پیش از این آورده‌ایم؛ مانند خبری که از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

من المحتوم الذی لا بد منه أن یکون قبل قیام القائم: خروج السفیانی و خسف بالبیداء.^۱
شورش سفیانی و فرو رفتن در سرزمین پیدا پیش از قیام قائم علیه السلام، امری حتمی است و گزیری از آن نیست.

همچنین در خبر دیگری راوی از آن حضرت می‌پرسد:

ما من علامة بین یدی هذا الأمر؟ فقال: بلی. قلت: وما هی؟ قال: هلاک العباسی... و الخسف فی البیداء.^۲

نشانه پیش روی این امر (ظهور) چیست؟ فرمود: هلاکت عباسی... و فرو رفتن در پیدا.

در خبر دیگری از آن حضرت رسیده است:

للقائم خمس علامات:... و الخسف فی البیداء.^۳

[ظهور] قائم علیه السلام، پنج نشانه دارد: ... و فرو رفتن در سرزمین پیدا.

تعبیر علامت در این روایت، بیانگر زمان پیش از ظهور است.

۲- این اخبار با اخباری که فرو رفتن در زمین را به خاطر مرد یا گروهی می‌داند که نه نیرویی دارند و نه تدارکاتی، منافات دارد. در حالی که روشن است امام علیه السلام به مجرد ظهور، دارای سپاهی خواهد شد که کمتر از ده هزار نفر نیستند. همان‌طور که مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

سيعوذ بهذا البيت قوم لیست لهم منعة ولا عدد ولا عدة. یبعث إلیهم جیش، حتی إذا كانوا بیداء من الأرض خسف بهم.^۴

به زودی گروهی که نه نیرویی، نه نفراتی و نه تدارکاتی دارند به این خانه (کعبه) پناهنده خواهند شد. لشکری به سوی آنان گسیل می‌شود و آنگاه که به پیدا رسید، در زمین فرو می‌رود.

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۶۰۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸ ص ۱۶۷.

پیداست که این ویژگی‌ها، مربوط به زمان پیش از ظهور است.

۳- این روایات با اخبار مبسوطی که جزئیات آن حوادث را برمی‌شمارد و از واقعه فرو رفتن در زمین پیش از ظهور سخن می‌گوید، سازگاری ندارد.

نعمانی به سند خود از جابر جعفی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود:
و یبعث السفیانی بعثاً إلى المدینة فینفر المهدی منها إلى مکة. فیبلغ أمیر جیش السفیانی
أن المهدی قد خرج إلى مکة، فیبعث جیشاً فی أثره فلا یدرکه حتی یدخل مکة خائفاً
یترقب علی سنّة موسی بن عمران... وینزل أمیر جیش السفیانی البیداء، فینادی مناد من
السّماء: یا بیداء أبیدی القوم، فیخسف بهم... والقائم یومئذ بمکة قد أسند ظهره إلى البیت
الحرام مستجیراً...^۱

سفیانی سپاهی را به مدینه می‌فرستد، ولی امام مهدی علیه السلام از آنجا به مکه می‌رود. به فرمانده
آن سپاه خبر می‌رسد که مهدی علیه السلام به سوی مکه می‌رود؛ او لشکری را به دنبال آن حضرت
گسیل می‌دارد اما ناکام می‌مانند. تا آن‌که امام علیه السلام به سنت موسی بن عمران علیه السلام هراسان و
نگران وارد مکه می‌شود... لشکر سفیانی در سرزمین پیدا فرود می‌آید. آنگاه منادی از
آسمان ندا می‌دهد: ای بیدا! این گروه را نابود کن. سپس آنها در کام زمین فرو می‌روند... آن
روز قائم علیه السلام در مکه تکیه به دیوار کعبه می‌زند و...

با وجود این روایات، اخبار فرو رفتن در زمین پس از واقعه ظهور، از این جهت از قابلیت اثبات
تاریخی ساقط می‌شوند. در عین حال نقاط قوت آنها هم‌چنان باقی است.

نکته اول: عزم سفیانی برای کشتن امام علیه السلام با این انگیزه نیست که او مهدی است، بلکه او را کسی
می‌داند که علیه حکومت سر به شورش برداشته و باید نابود شود.

از این سخن لزوماً نمی‌توان برداشت کرد که امام علیه السلام در زمان غیبت جنبشی فراگیر را علیه
سفیانی سازماندهی می‌نماید؛ زیرا این برداشت با نظریه غیبت ناسازگار است. مگر آن‌که بگوییم
وجود خود امام علیه السلام هرچند با نام و عنوانی دیگر، از آن رو که هدایتگر مردم است کینه سفیانی را
برانگیخته و او را به پندار شورشی بودن امام علیه السلام گرفتار ساخته است.

نکته دوم: پیشتر به طور مبسوط بحث کردیم و دانستیم سفیانی، هرگز امام علیه السلام را با نام و عنوان
حقیقی‌اش نمی‌شناسد. بلکه او را با نام مستعارش می‌شناسد.

نکته سوم: با توجه به آن‌که فرو رفتن در زمین، معجزه‌ای آشکار است و عادلانه بودن دعوت
امام علیه السلام را ثابت می‌نماید، فرقی نمی‌کند که این حادثه پیش از ظهور روی می‌دهد یا پس از آن.

تقدم آن بر ظهور برای مردم روشن می‌سازد این کسی که به خاطر او چنین اتفاقی افتاده همان
مهدی است و این معجزه، دور بودن او را از فریب و نیرنگ در همه مراحل، از سخنرانی و بیعت در
مسجد الحرام گرفته تا پایان مأموریت، ثابت می‌نماید.^۲

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۴۹ به بعد و نیز ر. ک: المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۴۶.

۲. محور سوم، چهارم و پنجم در پیش نویس متن عربی کتاب حذف شده است. [م]

گفتار دوم

فتح عادلانه جهان

فصل اول

نقطه آغازین حرکت

در این باره ضمن چند محور به بحث و بررسی می پردازیم:
محور اول: نقل روایات.

نقطه آغازین حرکت امام علیه السلام برای فتح جهان، شهر کوفه است؛ شهری که مرکز دولت جهانی آن حضرت خواهد شد. وقتی در روایات سخن از کوفه می رود، نجف را هم شامل می شود؛ زیرا این دو بسیار به هم نزدیک اند. از این رو آن شهر در روایات گاهی به کوفه و گاهی به نجف نامبردار است. قندوزی از کتاب **فضل الكوفة** محمد بن علی علوی، به سند خود از ابوسعید خدری، روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

يملك المهدي أمر الناس سبعاً أو عشراً. أسعد الناس به أهل الكوفة.^۱

مهدی علیه السلام، هفت یا ده سال زمام حکومت بر مردم را به دست می گیرد؛ خوشبخت ترین آنها مردم کوفه هستند.

ابن صباغ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام - در حدیثی طولانی - نقل کرده است:

إذا قام القائم علیه السلام سار إلى الكوفة فوسّع مساجدها...^۲

زمانی که قائم علیه السلام، ظهور نماید، به کوفه رود و مساجد آنجا را توسعه دهد.

شیخ مفید از ابوبکر حنبلی، نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

كأني بالقائم عليه السلام على نجف الكوفة، قد سار إليها من مكة في خمسة آلاف من الملائكة. جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن شماله والمؤمنون بين يديه، و هو يفرّق الجنود في البلاد.^۳

گویی قائم علیه السلام را در نجف کوفه می بینم که از مکه با حمایت پنج هزار فرشته، در حالی که

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۳۱.

۲. ابن صباغ، علی بن محمد، همان؛ ص ۳۲۱.

۳. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۱.

جبرئیل از سمت راست، میکائیل از سمت چپ و مؤمنان در پیشاپیش او در حرکتند، به آنجا آمده است. او سربازانش را به سرزمین های مختلفی گسیل می دارد.

همو از عمر بن شمر روایت کرده است که آن حضرت از امام مهدی علیه السلام یاد فرمود و گفت: یدخل الكوفة و بها ثلاث رايات قد اضطربت، فتصفوا له. و یدخل حتی یأتی المنبر فیخطب. فلا یدری الناس ما یقول من البكاء. فإذا كانت الجمعة الثانية سأله الناس أن یصلی بهم الجمعة. فیأمر أن یخط له مسجد علی الغری و یصلی بهم هناك.^۱

مهدی علیه السلام در حالی وارد کوفه می شود که سه پرچم [و جریان اجتماعی] در آن شهر برافراشته شده و هر سه با یکدیگر دچار اختلاف اند. آنگاه راه برایش هموار می شود. او وارد کوفه شده، بر فراز منبر قرار می گیرد و سخن آغاز می کند [در آن حال مردم آن چنان می گریند که] از شدت گریه نمی فهمند که او چه می گوید. در دومین جمعه مردم از او خواهند خواست که نماز جمعه را اقامه فرماید. امام هم فرمان می دهد محدوده مسجدی را در غری (نجف) مشخص نمایند و با آنان در آنجا نماز می گزارد.

طبرسی، همین حدیث را در اعلام الوری آورده است.^۲

شیخ طوسی از عمر بن ثابت و او نیز از پدرش نقل کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

و لا یدری الناس ما یقول من البكاء... فإذا كانت الجمعة الثانية، قال الناس: یا بن رسول الله، الصلاة خلفک تضاهی الصلاة خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و المسجد لا یسعدنا. فیقول أنا مرتاد لكم. فیخرج إلى الغری فیخط مسجداً له ألف باب یسع الناس....^۳

از مهمه صدای گریه، مردم نمی فهمند که او (مهدی علیه السلام) چه می گوید... در دومین جمعه، مردم می گویند: ای فرزند رسول خدا، نماز پشت سر شما همانند نماز پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله است ولی این مسجد، گنجایش ما را ندارد. امام می فرماید: من در پی انجام خواسته شما یم. آنگاه به سوی غری (نجف) می رود و حدود مسجدی را مشخص می سازد که با داشتن هزار در، گنجایش مردم را داشته باشد.

همچنین شیخ به سند خود از ابو خالد کابلی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: إذا دخل القائم الكوفة، لم یبق مؤمن إلا و هو بها أو یجىء إليها. و هو قول أمير المؤمنين علیه السلام و یقول لأصحابه: سیروا بنا إلى هذا الطاغية، فیسیر إليه.^۴

هرگاه قائم علیه السلام وارد کوفه شود، مؤمنی باقی نمی ماند مگر آن که در آنجا ساکن است و یا اینکه

۱. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۱.

۲. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۰.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۱.

۴. همان؛ ص ۲۸۵.

به آنجا می آید. این سخن علی علیه السلام است. امام علیه السلام به اصحابش می فرماید: ما را به نزد این طغیانگر ببرید. پس به سوی او به راه می افتند.

نیز شیخ به سند خود از صالح بن ابی اسود نقل کرده است وقتی در نزد حضرت صادق علیه السلام از مسجد سهله یاد شد، فرمود:

أما إنّه منزل صاحبنا إذا قدم بأهله. ^۱

آنجا خانه صاحب ماست، زمانی که ظهور فرماید.

علامه مجلسی از سید علی بن عبدالحمید در کتاب انوارالمضیئة به سند خود از احمد بن محمد

ایادی حدیثی را نقل کرده است که سندش را تا اسحاق بن عمار می رساند. وی می گوید:

سألته عن إنظار الله تعالى إبليس وقتاً معلوماً ذكره في كتابه فقال: إنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم. قال: الوقت المعلوم، يوم قيام القائم. فإذا بعثه الله كان في مسجد الكوفة... ^۲

درباره مهلت خداوند به ابلیس تا زمانی معلوم، از حضرت سؤال نمودم فرمود: زمان معلوم، روز قیام قائم علیه السلام است، او در آن هنگام در مسجد کوفه خواهد بود....

همچنین مجلسی به سند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است:

قلت: يا سيدي، فأين يكون دارالمهدى و يجتمع المؤمنون؟ قال: دارملكه الكوفة، و مجلس حكمه جامعها، و بيت ماله و مقسم غنائم المسلمين مسجد السهلة و موضع خلوات الذكوات البيض بين الغريين. قال المفضل: يا مولاي، كل المؤمنين يكونون بالكوفة؟ قال: إي والله، لا يبقى مؤمن إلا كان بها أو حوالها... ^۳

از سرورم، امام صادق علیه السلام پرسیدم: آقای من! خانه مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود: مرکز دولت او کوفه است، محل صدور احکام و فتوای او در مسجد جامع آن و محل نگهداری بیت المال و تقسیم غنائم، مسجد سهله می باشد و محل خلوت کردن و اعتکاف او تپه های سفید نجف. مفضل گوید: عرض کردم آیا همگی مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: به خدا سوگند آری، مؤمنی باقی نمی ماند جز آن که در آنجا یا اطرافش منزل می گزیند.

اخبار دیگری درباره دستاوردهای امام علیه السلام در کوفه وجود دارد که در هنگام بررسی نظام حکومتی آن حضرت از آنها یاد خواهیم کرد.

شبلنجی در کتاب نورالابصار، پس از آوردن اخباری درباره امام مهدی علیه السلام، می گوید:

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۲.

۲. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۳. همان.

آنه بعد أن تعقد له البيعة بمكة، يسير منها إلى الكوفة. ثم يفرق الجند إلى الأمصار.^۱
پس از بیعت در مکه، به کوفه می‌رود. آنگاه سربازانش را در شهرهای گوناگون پراکنده
می‌سازد.

تعبیرات مختلفی هم چون: نجف، نجف کوفه، غری و ذکوات البیض همگی یک مصداق دارند
و آن هم نجف اشرف کنونی است که مرقد امام علی بن ابی طالب علیه السلام در آنجا قرار دارد.
مسجد سهله، یکی از مساجد کوفه است که در یک کیلومتری شمال آن شهر واقع گردیده.
سازنده‌اش یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد و دارای مکان‌های خاصی است که روایت شده
محل نمازگزاردن شماری از انبیا و اولیا بوده است. ظاهراً نخستین کسی که اقدام به تعیین آن نقاط
نموده، سید مهدی بحرالعلوم از برجسته‌ترین علمای امامیه در قرن دوازدهم هجری است و او خود
به آنچه گفته و انجام داده، داناتر می‌باشد.

یکی از آن مکان‌ها، به مقام امام زمان علیه السلام نامبردار است. نقل شده آن حضرت پس از آغاز عصر
غیبت در آن مکان دو رکعت نماز گزارده است.

مسجد بزرگ کوفه، محل قضاوت، اقامه نماز جماعت و سخنرانی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در
همان‌جا نیز با ضربت شمشیر ابن ملجم به شهادت رسیده است. این مسجد نقش مهمی در تاریخ
اسلام داشته است و بیش از این نیازی به معرفی ندارد.^۲

محور چهارم: آیا این روایات، قابلیت اثبات تاریخی دارند؟

این روایات ما را به برخی امور که جزء اهداف ماست، راهنمایی می‌کند:

۱- پس از مکه، منطقه‌ای که امام مهدی علیه السلام در آنجا حضور می‌یابد، کوفه است. این مطلب از
امامیه و غیرامامیه نقل گردیده؛ از این رو از حد استفاضه گذشته، به تواتر رسیده است.

۲- مؤمنان برای یاری و پشتیبانی امام علیه السلام در کوفه گرد هم خواهند آمد.
شماری از روایات که مهم‌ترین آنها را پیش از این آوردیم، بر این مطلب دلالت دارند و تعداد
آنها برای اثبات تاریخی کافی است.

۳- امام علیه السلام در مسجد کوفه سخنان مهمی ایراد خواهد فرمود.

بر این مطلب دو روایت که از منابع قدیمی امامیه نقل کردیم، گواهی می‌دهند. هرچند اگر روایتی
هم در این باره وجود نداشته باشد، مناسب‌تر است آن را به عنوان یک احتمال در نظر بگیریم. حال که
در این باره روایاتی نیز وجود دارد می‌توان گفت این سخنرانی، بی‌تردید انجام خواهد شد.

۴- کوفه و به طور کلی عراق در آن زمان زیر سلطه سفیانی است و او سرانجام با امام علیه السلام از در
تساهل و مدارا درخواهد آمد. این مطلب از نظر تاریخی هم‌چنان‌که پیشتر در اخبار سفیانی دیدیم،

۱. الشبلنجی، همان؛ ص ۱۷۱.

۲. محور دوم و سوم در پیش‌نویس متن عربی کتاب حذف شده است. [م]

حقیقت دارد؛ هرچند در اخباری که در این فصل آوردیم به روشنی از آن یاد نشده است.

۵- مردم کوفه به سادگی در برابر امام علیه السلام فروتن شده و به گرمی از او پشتیبانی می‌نمایند. این مطلب را شماری از روایات تأیید می‌کنند. گرچه یکی از روایات از ورود امام علیه السلام به کوفه در حالی که در آنجا سه پرچم و گروه با یکدیگر اختلاف دارند، سخن می‌گوید؛ ولی به هر حال این روایت به تنهایی نمی‌تواند مطلب بالا را نقض نماید.

۶- امام علیه السلام نماز جمعه را برگزار خواهد کرد. علاوه بر روایات، قواعد فقهی اسلام نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند. ولی ما دلیلی شرعی برای برپایی این نماز توسط امام علیه السلام سراغ نداریم. هرچند این خواسته فوری، بیانگر احساسات پاک و خالصانه و احترام ویژه مردم نسبت به ایشان می‌باشد؛ زیرا او را حجت بین خود و پروردگار بزرگ می‌دانند.

گفتنی است برپایی نماز جمعه تا زمان اتمام ساختمان مسجد بزرگ کوفه به تأخیر خواهد افتاد. ۷- حضرت مهدی علیه السلام با فرستادن نیروهای نظامی و گسیل لشکرهایی سازمان یافته، نبرد جهانی را از کوفه آغاز می‌نماید.

این مطلب با توجه به نقل آن در منابع امامیه و غیر امامیه، از نظر تاریخی اثبات شده است تا آنجا که شبلینجی آن را اصلی مسلم برمی‌شمارد؛ زیرا امام علیه السلام در این زمان بر خلاف زمانی که وارد کوفه نشده بوده، دارای نیروی نظامی کافی گردیده است و تأخیر در نبرد عدالت خواهانه جهانی با وجود ضمانت‌های کافی برای پیروزی، توجیهی ندارد.

فصل دوم

گستره حکومت امام علیه السلام و فراگیری آن در کل جهان

در این باره ضمن چند محور به بحث و بررسی خواهیم پرداخت:
محور اول: نقل روایات.

دسته اول: روایاتی که به صراحت از این موضوع سخن گفته‌اند:

ابوداؤد به سند خود از ام سلمه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

يكون اختلاف عند موت خليفة... فيقسم المال و يعمل في الناس بسنة نبيهم صلی الله علیه و آله و يلتقى
الإسلام بجزانه في الأرض.^۱

در زمان مرگ خلیفه‌ای، اختلافی به هم خواهد رسید... او (مهدی علیه السلام) مال را تقسیم می‌کند
و با مردم با سنت پیامبرشان رفتار می‌نماید و اسلام را به طور کامل در زمین پیاده خواهد
کرد.

همچنین او از ابوهریره نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

... و يهلك الله في زمانه الملل كلها إلا الإسلام.^۲

... و خداوند در زمان او، هر دینی جز اسلام را نابود خواهد کرد.

قندوزی از زراره روایت کرده است وقتی از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه کریمه:

«قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة» و نیز آیه شریفه «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون
الدين كله لله» پرسش شد، فرمود:

لم يجئ تأويل هذه الآية و إذا قام قائمنا بعد، يرى من يدركه ما يكون من تأويل هذه الآية
و ليبلغن دين محمد صلی الله علیه و آله ما بلغ الليل والنهار، حتى لا يكون شرك على ظهر الأرض كما قال

۱. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۳.

۲. همان؛ ص ۴۲۲.

الله عزّ و جلّ.^۱

تأویل این آیه هنوز نیامده است. هر که قائم ما علیه السلام را در زمان ظهورش، درک نماید، تأویل این آیه را خواهد دید. وی تردید آیین محمد صلی الله علیه و آله به هر نقطه‌ای که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید و همان طور که خداوند فرموده است، دیگر نشانی از شرک بر روی زمین نخواهد ماند. نیز او از عبایه بن ربیع نقل کرده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره این آیه فرمود:

والذی نفسی بیده، لا تبقی قریة إلا نودی فیها بشهادة أن لا إله إلا الله، و أن محمداً رسول الله، بكرةً و عشیاً.^۲

سوگند به آن که جانم در دست اوست، شهری نمی‌ماند جز آن که در آن به لا اله الا الله و محمد رسول الله صبحگاهان و شامگاهان ندا می‌شود.

صدوق در حدیثی مسند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که خداوند فرمود:

لأظهنّ بهم دینی و لأعلینّ بهم کلمتی و لأظهنّ الأرض بأخرهم من أعدائی و لأملکنهم مشارق الأرض و مغاربها... حتی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توجیدی...^۳

به وسیله آنان (امامان معصوم علیهم السلام) دینم را غلبه خواهم بخشید و کلمه‌ام را بالا خواهم برد و زمین را به وسیله آخرین آنها (امام مهدی علیه السلام) از دشمنانم پاک خواهم ساخت و آنها را صاحب شرق و غرب زمین خواهم کرد تا آن که دعوت من آشکار گردد و همه مردم به یگانگی من اعتراف نمایند...

همچنین صدوق از محمد بن مسلم ثقفی نقل کرده است از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

القائم منّا... یبلغ سلطانه المشرق والمغرب، و یظهر الله عزّ و جلّ به دینه علی الدین کآله و لو کره المشرکون. لا یبقی فی الأرض خراب إلا عمر...^۴

قائم علیه السلام از ما [اهل بیت] است... قدرت او به شرق و غرب جهان خواهد رسید و خداوند دین خود را به مدد او بر همه دین‌ها غلبه خواهد بخشید، هر چند این کار مشرکان را ناخوش آید. خرابی‌ای در زمین نمی‌ماند جز آن که آباد شود....

شیخ مفید در حدیثی از امام عصر علیه السلام آورده است که فرمود:

و لم یبق أهل دین حتی یظهوروا الاسلام و یعترفوا بالإیمان. أما سمعت قول الله سبحانه: «و له أسلم من فی السماوات والأرض طوعاً و کرهاً و إلیه ترجعون».^۵

دینداری باقی نمی‌ماند مگر آن که اسلام آورد و به ایمان اذعان نماید. آیا سخن خدا را

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۰۷.

۲. همان؛ ص ۵۰۸.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۴. همان.

۵. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۲۴۳.

نشیده‌ای که فرمود: هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شوند.

مجلسی از مفضل بن عمر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:
 كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَى مَنبِرِ الْكُوفَةِ، وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا، عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ. وَ هُمُ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ، وَ هُمُ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ.^۱
 گویی، قائم علیه السلام را می‌بینم که روی منبر مسجد کوفه نشسته و گردش را سیصد و سیزده نفر به شمار جنگجویان بدر گرفته‌اند. آنان پرچمداران [سپاه قائم علیه السلام] و حاکمان خداوند بر روی زمین هستند.

نیز او در حدیث دیگری از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:
 كَأَنِّي بِأَصْحَابِ الْقَائِمِ وَ قَدْ أَحَاطُوا بِمَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ. لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ هُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ.^۲
 گویی یاران قائم علیه السلام را می‌بینم که بر شرق و غرب جهان چیره و مسلط شده‌اند و چیزی نیست جز آن که فرمانبر آنهاست.

دسته دوم: اخباری که حضرت مهدی علیه السلام را پرکننده زمین از قسط و عدل می‌داند.
 این خبر متواتر است و پیش از این گفتیم راویان حدیث از امامیه و غیر امامیه بر درستی آن اتفاق نظر دارند.^۳ این روایت با واژه‌هایی نزدیک به هم و در مناسبت‌های مختلف، رسیده است و پیداست که پیامبر اکرم و ائمه اهل البیت علیهم السلام نه یک بار و دوبار بلکه بارها آن را بیان نموده‌اند. نیز منظور از «زمین» در این روایت، همه بخش‌های آباد زمین است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند.

دسته سوم: شباهت امام علیه السلام به ذوالقرنین در گستردگی حکومت
 صدوق از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:
 إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا جَعَلَهُ اللَّهُ حِجَّةَ عَلَى عِبَادِهِ... وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَيَجْرِي سُنَّتَهُ فِي الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِي. وَ يَبْلُغُهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهَا وَلَا مَوْضِعًا مِنْ سَهْلٍ وَ لَا جَبَلٍ وَ طَاهُ ذَوَا الْقَرْنَيْنِ إِلَّا وَ طَاهُ... يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا.^۴
 ذوالقرنین بنده صالحی بود که پروردگارش او را بر بندگانش حجت قرار داد... خداوند سنت او را در مورد قائمی که از نسل من است، جاری خواهد فرمود و به شرق و غرب زمین می‌رساندش تا آنجا که دشت و کوه و چشمه ساری که ذوالقرنین بر آن قدم نهاده باقی نمی‌ماند، جز آن که او نیز قدم در آنجا گذارد... او زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد، همان‌طور که از بیداد و ستم پر شده باشد.

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۴.

۲. همان؛ ص ۱۸۵.

۳. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۸۱.

۴. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

این روایت را طبرسی نیز آورده است.^۱

دسته چهارم: تسلط حضرت ﷺ بر همه مناطق زمین

نعمانی به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت باقر ﷺ فرمود:

لو قد خرج قائم آل محمد ﷺ... يفتح الله له الروم والصين والترك والديلم والسند والهند و
كابل شاه والخزر...^۲

وقتی قائم آل محمد ﷺ ظهور کند،... خداوند دروازه‌های روم، چین، ترک، دیلم، سند،
هند، کابل شاه و خزر را برای او خواهد گشود...

طبرسی به نقل از ابوبصیر آورده است که حضرت صادق ﷺ در حدیثی درباره قائم ﷺ فرمود:
يفتح قسطنطينية والصين و جبال الديلم...

قسطنطنیه، چین و کوه‌های دیلم را فتح می‌نماید...

این اخبار با اقسام چهارگانه‌اش، متواتر بوده و بی‌تردید بر جهانی بودن دولت مهدوی، دلالت
می‌کند.

محور دوم: جهانی شدن دولت امام ﷺ، مقتضای برنامه کلی الهی است

پیش از این گفته‌ایم^۳ که بر اساس آیه شریفه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. «جن و انس را
نیافریدم جز آن‌که مرا پرستند.»^۴ و آیات دیگر قرآن کریم، می‌توان استدلال نمود که هدف کلی از
آفرینش، عبادت در معنای کامل، فراگیر و دقیق آن است که آن هم به نوبه خود به معنای تحقق عدالت
مطلق در وجود فرد و جامعه است. این امر در جزئیات اوامر و نواهی الهی و راهنمایی‌های خداوند،
جلوه‌گر است.

بشریت روزگار درازی را تحت برنامه کلی تربیت الهی به سر برده است تا شرایط تحقق آن
هدف و ایجاد جایگاه شایسته برای وی فراهم آید. رهبری که برای عملی شدن آن هدف بزرگ
ذخیره گردیده، حضرت مهدی موعود ﷺ می‌باشد؛ هم‌راهِ همه ادیان آمدنش را مژده داده‌اند و
اسلام نیز آن را بشارت داده است. این از آن روست که همه دین‌های آسمانی، در مسیر آن هدف
سترگ قرار داشته و همگی به دنبال تحقق شرایط ظهور و تشکیل دولت جهانی آن حضرت
می‌باشند.

از این رهگذر به روشنی معلوم می‌گردد که رفتار امام ﷺ و رهبری و اهداف او در میان جامعه
بشری، همان اهدافی است که خداوند بزرگ از آغاز آفرینش برای مخلوقاتش اراده فرموده است و
آن، نتیجه تلاش‌های خستگی‌ناپذیر همه انبیا و اولیا و صالحان می‌باشد و این یعنی، پیاده کردن

۱. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۱۳.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۳۴.

۴. سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

عدالت کامل و پرستش و عبادت خالصانه در همه جوامع بشری؛ هم‌چنان‌که آیه کریمه نیز از آن سخن گفته است. البته نمی‌توان این هدف را درون دایره‌ای تنگ محصور ساخت و آن را ویژه یک گروه، جامعه و یا دولت دانست؛ زیرا همه مردم با خدا نسبتی برابر دارند. بنابراین، آن هدف نیز باید عمومی و فراگیر باشد.

در این صورت طبیعی است از خود آیه استنباط نماییم که حکومت امام مهدی علیه السلام شامل همه انسان‌ها و در برگیرنده تمام جوامع بشری است. در کتاب بعدی خود، درباره جزئیات این برنامه کلی بحث خواهیم کرد.

محور سوم: بیان برخی ملاحظات برای درک بهتر این روایات.

یکم: روایاتی که در دسته اول آوردیم، به صراحت گویای جهانی بودن دولت مهدی موعود علیه السلام است. مانند این روایت:

ولیبغن دین محمد صلی الله علیه و آله ما بلغ الليل والنهار حتى لا يكون شرك على ظهر الارض ولا تبقى قرية إلا نودی فیها بشهادة أن لا إله الا الله و أن محمداً رسول الله بكرة و عشياً.
بی‌شک دین محمد صلی الله علیه و آله به هر نقطه‌ای که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید تا که شرکی بر زمین نماند و نیز شهری نخواهد ماند جز آن‌که در آن بانگ لا اله الا الله و محمداً رسول الله صبحگاه و شامگاه ندا می‌شود.

به هر منطقه مسکونی «قریه» گفته می‌شود؛ در قرآن کریم می‌خوانیم:

ذَلِك مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ.^۱

این، از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم. بعضی از آنها [هنوز] بر سر پا هستند و [بعضی] بر باد رفته‌اند.

از این روایت استفاده می‌شود که در همه شهرها، بانگ اذان بر خواهد خاست. چنین است که می‌فرماید: سلطه و نفوذش به شرق و غرب جهان خواهد رسید. یا حدیثی قدسی که در آن آمده است: شرق و غرب زمین را به مالکیت آنها درخواهم آورد... تا که دعوتم آشکار گردد و مردم بر یگانگی من گواهی دهند.

دوم: مقایسه بین گستره سلطنت ذوالقرنین و دامنه حکومت مهدوی تنها از آن روست که ذوالقرنین بزرگترین فرمانروایی است که تاریخ گذشته بشریت به خود دیده و امام مهدی علیه السلام با عظمت‌ترین رهبر و پیشوایی است که تاریخ جدید می‌شناسد؛ و گرنه اختلاف در توانمندی‌های معنوی و مادی آن دو، از زمین تا آسمان است.

حتی مقصود از این مقایسه آن نبوده است که میزان فتوحات امام علیه السلام و ذوالقرنین با یکدیگر مقایسه شود و کسی در این میان نتیجه‌گیری نماید که چون حاکمیت ذوالقرنین، همه جهان را

دربرنگرفته پس امام مهدی علیه السلام نیز چنین خواهد بود؛ زیرا در تعبیری که در ملاحظه یکم آمد به صراحت از جهانی بودن دولت آن حضرت سخن رفته است؛ گذشته از آن که برنامه کلی الهی، اقتضایی جز این ندارد. در نتیجه باید گفت مراد از این تشبیه، تنها بیان گستره و فراگیری است و نه تحدید و تعیین مرز.

در روایت آمده است: «به هرجایی که ذوالقرنین قدم نهاده است امام مهدی علیه السلام نیز گام می‌نهد»؛ تعیین قلمرو فتوحات امام علیه السلام در این روایت به معنی آن است که ایشان دستاوردی بسیار بیشتر از ذوالقرنین خواهد داشت. این افزودگی در این روایت، نفی نشده است از این روایت و روایات دسته اول، دلیلی کافی برای اثبات جهانی بودن دولت مهدوی می‌باشد.

سوم: در روایات دسته چهارم، اسامی سرزمین‌هایی که امام علیه السلام بر آنها چیره می‌شود آمده است؛ آن مناطق عبارتند از: روم، چین، دیلم (کوه‌های دیلم)، ترک، سند، هند، قسطنطنیه، کابل شاه و خزر. برشمردن این سرزمین‌ها، متناسب با سطح فکری و میزان دانش مردمان روزگار صدور این روایات بوده است و اگر آنها بهره بیشتری از علم داشتند، بر این فهرست افزوده می‌شد. در حقیقت، نام بردن از این مناطق، صرفاً برای بیان گستردگی دامنه فتوحات آن حضرت می‌باشد و آن اسامی برای مثال آورده شده است. به این ترتیب می‌توان این روایات را به دیگر نقاط جهان نیز تعمیم داد. از این مثال‌ها برمی‌آید که قلمرو دولت مهدوی، بسی بیشتر از فتوحات ذوالقرنین است؛ زیرا او هرچند با چین و روم جنگید اما نتوانست آنجا را بگشاید. در حالی که امام علیه السلام چیرگی و تسلط کاملی بر آنجا پیدا می‌نماید.

مراد از روم در این روایت، مطابق برداشت مردم در زمان صدور آن، شامل سرزمین‌های فرنگ یعنی کل اروپا و شاید هم قاره آمریکا می‌باشد.

منظور از چین، شرق آسیاست که علاوه بر کشور چین، کشورهای ژاپن، کره و سایر مناطق شرق آسیا را نیز در بر می‌گیرد.

مقصود از دیلم یا کوه‌های دیلم، مناطقی است که اینک در جنوب روسیه قرار دارد و بیشتر جمعیت آن مسلمان می‌باشد. این مناطق در بعضی از کتاب‌های تاریخی به ماوراءالنهر نامبردار است.

در زبان روایت، هند علاوه بر محدوده کنونی، شامل پاکستان نیز می‌شود. اما مراد از سند کشورهای جنوب شرقی آسیا هم چون اندونزی، مالزی، ویتنام و جز آن می‌باشد.

منظور از قسطنطنیه، شهر استانبول است که در بخش اروپایی ترکیه قرار دارد و معمولاً در زبان روایات به عنوان مهم‌ترین شهر در دنیای کهن مطرح گردیده است به طوری که فتح آن در نهضت جهانی مهدوی از نقطه نظر استراتژیک اهمیت به سزایی دارد. این از آن روست که قسطنطنیه یکی از دروازه‌های ورود به اروپاست.

فتح این شهر بشارتی است که امت مسلمان قرن‌ها در انتظار آن به سر می‌بردند تا آن‌که عثمانی‌ها به آن جامه عمل پوشاندند و به همین خاطر آنها جایگاه مهمی در میان مسلمانان پیدا کردند.^۱ امام عصر علیه السلام نیز آن سرزمین را بار دیگر فتح خواهد نمود.

کابل شاه، پایتخت افغانستان کنونی است و فتح آن یعنی فتح همه سرزمین افغانستان. نام معروف آن کابل می‌باشد اما واژه شاه که در این روایت پسوند آن است یا به دلیل اسم قدیمی آن می‌باشد و یا به خاطر آن که پایتخت حکومتی پادشاهی بوده است.

همچنین منظور از خزر، کشورهای حاشیه دریای خزر می‌باشد که ایران در ساحل جنوبی آن واقع گردیده و کشورهای اتحاد شوروی (سابق) در شرق و غرب و شمال آن دریا قرار دارند.

این سرزمین‌ها شامل همه نقاط شناخته شده در جهان آن روز می‌باشد. و حضرات معصومین علیهم السلام نتوانسته‌اند بیش از این سخن گویند زیرا با سطح فرهنگی و عقلی شنوندگان آن روزگار ناهمگون بوده است. در نتیجه این فهرست می‌تواند همه قاره اروپا و آسیا و احتمالاً آمریکای شمالی را نیز شامل گردد. اما هم‌چنان که آمد به دلیل آگاه نبودن مخاطبان، از آفریقا، استرالیا، آمریکای جنوبی و قطب شمال و جنوب نامی برده نشده است.

البته کشورهای مصر و حبشه (شامل سودان و سومالی) از این امر مستثنی هستند؛ زیرا مردم آن روزگار با آن دو منطقه آشنا بوده‌اند. پس با عنایت به روایات دسته اول و نیز برنامه کلی الهی می‌توان آن سرزمین‌ها را نیز داخل در فتوحات امام به حساب آورد. اینک در زمان ما همه این مناطق یا زیر سیطره بلوک سرمایه‌داری است و یا تحت سلطه نظام کمونیستی.

امام مهدی علیه السلام با نظام‌های مادی در تمام اشکال آن در خواهد افتاد. همچنین با همه مظاهر فساد و تباهی چه در عرصه‌های قانونی و چه در قلمروهای اخلاقی مبارزه خواهد کرد.

با این اوصاف می‌توان تصور کرد که دشمنان با چه نیروی عظیمی در مقابل او و نهضت آزادی‌بخشش صف خواهند بست. در این باره در فصل بعدی سخن خواهیم گفت.

آنچه پس از این اهمیت دارد به دست آوردن شناختی روشن از چگونگی رسیدن امام به این هدف بزرگ است؛ هدفی که هرگز در تاریخ بشریت جامه عمل به خود نپوشیده است. در فصل بعدی از ضمانت‌های پیروزی و موفقیت امام علیه السلام برای رسیدن به این هدف، سخن خواهیم گفت.

فصل سوم

ضمانت‌های پیروزی امام مهدی علیه السلام

شاید گمان رود پرداختن به این بحث و بررسی جزئیات آن با توجه به اینکه اراده خداوند یگانه ضامن پیروزی امام مهدی علیه السلام است، ضرورت نداشته باشد. ولی در پاسخ به این اشکال باید گفت هرچند اراده خداوند ضامن بی‌بدیلی برای پیروزی آن حضرت است و هیچ عامل دیگری هم‌پایه آن وجود ندارد؛ اما این امر با مطالعه و بررسی راه‌هایی که خداوند از آن طریق مهدی موعود علیه السلام را یاری می‌نماید، منافاتی ندارد.

درباره روش و شیوه‌ای که خداوند بزرگ برای پیروزی آن حضرت اتخاذ می‌فرماید، چند احتمال مطرح است:

احتمال نخست: پیروزی از راهی کاملاً اعجاز‌آمیز.

این احتمال بطور سنتی در میان مسلمانان پذیرفته شده است. آنها بر این باورند که امام علیه السلام از راه معجزه، سلاح به دست خواهد آورد و هیچ سلاحی بر ضد سپاه او کارگر نخواهد افتاد و دشمنان نخواهند توانست علیه او اقدامی نمایند؛ به این صورت که فکر آنها از به‌کارگیری راه‌های مؤثر نظامی یا غیرنظامی بر ضد نهضت مهدوی منصرف خواهد شد.

البته نمی‌توان این احتمال را پذیرفت زیرا دلیل قطعی و صحیح در رد آن وجود دارد. در اینجا به دو اشکال مهم آن می‌پردازیم:

اشکال نخست: اگر معجزه راه درستی برای دعوت الهی بود، پس امام مهدی علیه السلام باید می‌توانست در زمان غیبت صغرا برخلاف خواست حکومت‌های مستبد آن روزگار (عباسیان، ایرانیان و رومیان) بر سراسر جهان چیره گردد و آن را از عدل و داد لبریز سازد. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز باید می‌توانست به این هدف آرمانی نایل آید و دیگر نیازی به تلاش و مجاهدت در راه نشر هدایت و عدل و مبارزه با مشرکان نداشته باشد؛ در آن صورت کار به حادثه جانسوز عاشورا نمی‌انجامید و امام حسین علیه السلام و خانواده و یارانش مظلومانه به شهادت نمی‌رسیدند.

هرگاه نیل به این هدف بزرگ انسانی در سریع‌ترین زمان ممکن باشد، به تأخیر انداختن آن ظلم به بشریت است؛ حال آن‌که ظلم از ساحت الهی دور است. پس باید این زمان به مقدار ممکن جلو بیفتد.

ولی راز این تأخیر آن است که دعوت الهی بر معجزه استوار نیست؛ زیرا هدایت و عدالتی که از راه معجزه حاصل می‌شود، کم‌عمق‌تر از هدایت و عدالتی است که از راه‌های طبیعی به دست می‌آید. از این رو هرگاه بتوان نتیجه‌ای را از راه‌های طبیعی به دست آورد، دیگر راهی برای حصول آن از طریق معجزه باقی نمی‌ماند بلکه باید تحقق آن را به راه‌های طبیعی و انهاد هرچند که زمان درازی به طول انجامد. این موضوع، استثنایی ندارد مگر آنجا که چاره‌ای جز آوردن معجزه وجود نداشته باشد.^۱

در مورد هدف کلی بشریت در رسیدن به روز موعود نیز امر چنین است و تا زمان تحقق آن از راه طبیعی، به تأخیر می‌افتد.

این قانون کلی که دعوت الهی از راه معجزه سامان نمی‌یابد، منحصر به دوره پیش از ظهور نبوده بلکه عصر پس از ظهور را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا سنت پروردگار در نظام آفرینش هیچ‌گاه تغییر نخواهد کرد. خلاصه آن‌که نمی‌توان به تسلط کاملاً اعجاز‌آمیز امام علیه السلام بر جهان پایبند بود و آن را پذیرفت.

اشکال دوم: روایات بسیاری این فرض را که حضرت ولی عصر علیه السلام به مدد معجزه به پیروزی جهانی دست می‌یابد، رد می‌نمایند؛ مانند:

(الف) روایاتی که یاران خاص حضرت علیه السلام را سیصد و سیزده نفر معرفی می‌کند؛ در صورتی که پای معجزه به میان آید دیگر به هیچ‌یک از آنان نیازی نخواهد بود.

(ب) روایاتی که همراهان امام علیه السلام را در هنگام خروج از مکه ده هزار نفر برمی‌شمارد؛ در حالی که اگر بنا به معجزه باشد، امام علیه السلام می‌تواند به همراه ده میلیون نفر از مکه خارج گردد، نه ده هزار نفر.

(ج) روایاتی که بیانگر سفر آن حضرت از مکه به کوفه می‌باشد؛ در صورتی که می‌توان با سرعتی معجزه‌آمیز به کوفه رسید.

(د) روایاتی که درباره سخنانی‌های حضرت در مکه و کوفه است؛ در حالی که می‌توان به مدد معجزه، آن مفاهیم را بدون سخن گفتن به اذهان مردم منتقل کرد.

(ه) روایاتی که از پیکار با سفیانی و کشته شدن او توسط حضرت سخن می‌گویند؛ در صورتی که با وجود معجزه نیازی به آن سعی و مجاهدت نخواهد بود.

(و) روایاتی که از کشتار بسیاری از منحرفان در طول هشت‌ماه خبر می‌دهد؛ در حالی که با معجزه می‌توان در کمتر از چشم برهم‌زدنی کار آنها را یکسره ساخت.

بلکه بالاتر آن که اگر باور تام و تمامی به معجزه داشته باشیم، دیگر به اصل واقعه ظهور نیز نیازی نخواهد بود؛ زیرا آن حضرت می‌تواند در حال غیبت نیز به اصلاح کار جهان همت گمارد. حتی در این صورت وجود خود امام علیه السلام هم ضرورتی نخواهد داشت زیرا خداوند می‌تواند بدون حضور پیشوا و رهبر و بی آن که جنگی درگیرد، کار جهان را اصلاح فرماید. در قرآن کریم آمده است:

و لو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعاً^۱

و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می‌آوردند.

قل فله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم أجمعين^۲

بگو برهان رسا و بی‌شک خداست، و اگر [خدا] می‌خواست قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد.

نتیجه آن که هر چه بر وجود امام علیه السلام و ظهور مبارک آن حضرت دلالت می‌کند، با اندیشه افراطی در مورد اعجاز، در تعارضی آشکار است و در این صورت بطلان احتمال نخست، قطعی است. احتمال دوم: خداوند فرآیند پیروزی امام علیه السلام را به طور کامل و بدون اندک حمایت یا ارائه برنامه‌ای، به قوانین طبیعی و انباده است.

پروردگار متعال همان‌طور که مخلوقات خویش را در نظام آفرینش کمک می‌فرماید، به امام علیه السلام هم در همان حد و نه بیشتر یاری و مدد می‌رساند.

به این احتمال نیز نمی‌توان به طور کامل گردن نهاد؛ هر چند باید گفت شیوه کلی در رفتار امام مهدی علیه السلام بر طبق قوانین جهان طبیعت است اما اینکه در این موضوع، یکسره عنایت خاص الهی و حمایت ویژه او را نسبت به امام علیه السلام نادیده بینگاریم، خود موجب پدید آمدن اشکالاتی به شرح زیر می‌گردد:

اشکال نخست: تاریخ پیش از ظهور به روشنی گواه وجود عنایت و حمایت ویژه پروردگار از امام مهدی علیه السلام و روز ظهور آن بزرگوار است؛ زیرا شرط اول از شرایط پدیدار شدن روز موعود^۳ که عبارت است از «برنامه کامل و عادلانه‌ای که بین مردم شناخته شده باشد»، با اراده و عنایت خداوند در قالب دین اسلام ایجاد گردیده است. همچنین شرط سوم که «فراهم آمدن شماری کافی از مؤمنان برای فتح عادلانه جهان می‌باشد»، با آزمایش انسان‌ها و گذشتن آنها از شرایط سخت و دشوار تحقق پیدا می‌نماید. و نیز شرط دوم که عبارت است از «رهبری برتر و نمونه جهانی» که در شخص مهدی موعود علیه السلام جلوه گر است، با فرآیند طولانی مدت غیبت و طول عمر امام علیه السلام نسبتی نزدیک و تأثیرگذار دارد.

و اساساً طراحی غیبت از سوی پروردگار، به منظور پاسداری از جان شریف آن حضرت که ذخیره خداوند برای روز موعود است، می‌باشد.

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۹۹.

۲. سوره الانعام (۶)، آیه ۱۴۹.

۳. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۶۱ و پس از آن.

همچنین نشانه‌های نزدیک ظهور که مهم‌ترین آنها فرو رفتن در بیدار و خورشید و ماه گرفتگی نابهنگام می‌باشد، نشانه‌هایی اعجاز‌آمیز هستند.

اگر اشکال شود که بیشتر این امور حتی غیبت^۱ در واقع اموری طبیعی‌اند که طبق قوانین کلی جهان هستی پدیدار می‌شود و اعجاز را در آنها راهی نیست و در نتیجه بر عنایت و حمایت الهی دلالت نمی‌کنند، در پاسخ باید گفت درست است که این امور کاملاً طبیعی‌اند اما از سویی دیگر بیانگر عنایت و حمایت پروردگار می‌باشند؛ زیرا اساساً قوانین نظام آفرینش، ضرورتاً این امور را در پی خویش نمی‌آورند و اقتضای آن را ندارند تا آن‌که آنها را موضوعاتی کاملاً طبیعی بپنداریم بلکه به برنامه‌ریزی، طراحی خاص و عنایت ویژه نیازمندند.

این بدان منظور است که هدف نهایی از آفرینش عالم و به ویژه آدم - که پرستش خالصانه پروردگار است - محقق گردد. اراده خداوند و قدرت لایزال او می‌تواند سمت‌گیری قوانین هستی را به هر سو که بخواهد تغییر دهد، بی‌آن‌که تغییری در اصلت و دقت آن قوانین پدید آورد. در نتیجه خداوند آن قوانین را به سمت و سوی تحقق هدف غایی خلقت معطوف ساخته است. از اینجاست که اندیشه «برنامه‌ریزی، طراحی خاص و عنایت ویژه پروردگار» مطرح می‌گردد. در این صورت این امور، طبیعی بوده و در عین حال بر عنایت و تأیید الهی نیز دلالت می‌نماید.

اشکال دوم: دوره نزدیک به ظهور و نیز اندکی پس از ظهور به روشنی گواه عنایت و حمایت‌های الهی است. در این باره روایاتی رسیده است که به مضمون برخی از آنها اشاره می‌شود:

- گرد آمدن یاران حضرت در آغاز ظهور در نزد ایشان، در پی سفری معمولی و طبیعی است اما احساسات آنها برای یاری حضرت و تمرکز علائق قلبی‌شان به حمایت از آن بزرگوار، لطف و عنایتی است از سوی پروردگار در حق امام مهدی علیه السلام و این برآمده از برنامه کلی الهی در زمان پیش از ظهور می‌باشد.

- ایشان در همه نبردها، پیروز میدان است.

- فرشتگان الهی آن حضرت را یاری می‌نمایند؛ در این باره روایاتی را خواهیم آورد.

- گشودن دروازه‌های جهان و بنیان نهادن دولت جهانی، هدفی است که به دست توانای امام مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت؛ هدفی که پیش از آن هیچ رهبری نه عادل و نه ستمکار به آن دست نیافته است.

... و مضامین دیگری که می‌توان در آنها به روشنی دست عنایت و حمایت الهی را مشاهده نمود.

بدین ترتیب احتمال دوم نیز نمی‌تواند درست باشد.

احتمال سوم: امام عصر علیه السلام از راه‌های طبیعی به پیروزی دست خواهد یافت و معجزه علت قهری پیروزی‌های آن حضرت نیست. ناگفته نماند که همین راه طبیعی نیز با حمایت‌های جزئی و

۱. مراد از غیبت در اینجا آن است که امام علیه السلام در بین مردم به صورت ناشناس حضور دارند.

غیرقهری پروردگار پیوند خورده است. حکمتش نیز آن است که تأسیس دولت جهانی، مهم‌ترین و بزرگترین ثمره آفرینش انسان و تلاش و فداکاری‌های اوست.

این موضوع شباهت بسیار زیادی به حمایت پروردگار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. روشن‌ترین نمونه آن، فتح سرزمین‌هایی وسیع در زمانی کمتر از نیم قرن، توسط سپاهی کم‌شمار و کم‌تجهیزات می‌باشد. هماینک نیز اسلام به رغم تلاش‌های نیرنگ‌آمیز بین‌المللی به رشد و گسترش خود - هرچند با آهنگی کند - ادامه می‌دهد.

تازه همه این‌ها در صورتی است که از پیروزی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در همه جنگ‌ها و پشتیبانی فرشتگان از او چشم‌پوشی نماییم.

پس از این مقدمه لازم است به موضوع اصلی این فصل، یعنی بررسی ضمانت‌های پیروزی امام علیه السلام پردازیم؛ همان ضمانت‌هایی که با ایجاد زمینه مناسب، به روند تسلط عادلانه امام علیه السلام بر جهان سرعت و سهولت می‌بخشد. البته از روش‌های امام علیه السلام در امور نظامی و نیز اندیشه‌هایی که آن حضرت عملی خواهد نمود، جز افراد معاصر دوران ظهور، کس دیگری آگاه نیست؛ این به استثنای برخی موارد محدود است که پس از این خواهیم آورد.

برخی از این ضمانت‌ها مربوط به برنامه کلی الهی در زمان پیش از ظهور است و برخی دیگر مربوط به برنامه ویژه‌ای است که در عصر ظهور طراحی می‌گردد. بدین ترتیب از این ضمانت‌ها در دو قسمت سخن می‌گوییم:

قسمت اول: ضمانت‌های برآمده از برنامه کلی الهی در زمان پیش از ظهور.

ضمانت نخست: شکست نظام‌های حکومتی پیش از ظهور.

پیشتر گفته‌ایم^۱ از جمله نتایج برنامه کلی الهی برای زمان پیش از ظهور، شکست مکاتبی است که ادعای حلّ مشکلات جامعه بشری را دارند. این مکاتب که گرفتار محدودیت‌ها و نقایص فراوان می‌باشند، حاصل عقل [خود بنیاد] بشری است که در محدوده احساسات سطحی بشر و نیز زمان و مکان اسیر می‌باشد. بی‌گمان این نقص و کاستی، جز پس از تجربه‌های مکرر و آزمایش‌های طولانی خود را نشان نمی‌دهد.

هرگاه یکی از این تجربه‌های بشری به شکست می‌انجامد، ناامیدی کشنده‌ای بر جامعه بشری سایه می‌افکند و این احساس که نمی‌توان از دام جور و ستم رهید و به خوشبختی و رفاه رسید، بر روح و روان آدمی اثری ژرف بر جای می‌گذارد. با همه این اوصاف هم‌چنان در اعماق دل بشر نور امید می‌سوسو می‌زند و این احساس را در انسان برمی‌انگیزد که حتماً نیرویی ناشناخته اما عدالت‌گرا وجود دارد که می‌تواند خوشبختی او را تضمین نموده و مشکلات را از سر راهش بردارد. هرگاه

شکست این مکاتب بشر ساخته بیشتر آشکار شود، این امید ژرف، اصالت و روشنایی بیشتری پیدا می‌کند.

در این امیدواری، مؤمن و کافر را با یکدیگر تفاوتی نیست زیرا هر دو ظلم و ستم را با تمام وجود خویش احساس می‌کنند؛ هرچند خود در پدید آمدن آن شریک‌اند. آنها تلخی و سختی ستم را درک می‌کنند و دیر یا زود به شکست نظام‌های بشری برای حل مشکلاتشان آگاه خواهند شد.

در نتیجه، باز خورد این احساسات به شکل ذهنیتی ساده و نه درکی نسبتاً عمیق خواهد بود و بشر را به مبدأ و نیرویی کارآمد برای تحقق خوشبختی او در زمانی نامعلوم امیدوار می‌سازد و حس غریبی از انتظار را برای آن فردای دلخواه و آرمانی در وجودش برمی‌انگیزد. همان‌طور که یک شخص مؤمن به شکلی واضح و روشن ظهور را انتظار می‌کشد.

از این رهگذر انسان‌ها به اولین دعوت آشکاری که مدعی ارائه راه حلی جدید برای رفع مشکلات و تبیین روش توزیع خوشبختی در سرتاسر جهان می‌باشد، با تمام وجود می‌گروند. و کیست که سعادت و خوشبختی خود را نخواهد؟!

در زمان ظهور مؤمنان گویند: این همان نقطه امیدی است که از پیش می‌شناختیم و با بیداری و هوشیاری در انتظار آن به سر می‌برسیم.

کافران نیز گویند: این پدیده ناگهانی، تجربه‌ای امیدبخش است. شاید بشریت را نجات دهد و آرزوهایش را جامه عمل پوشاند.

امام مهدی علیه السلام نیز خواهد فرمود: «من آن اصلاح‌گر منتظرم.» و مردم جهان هم پاسخ می‌دهند: «آری تو همان اصلاح‌گر منتظری!»

این اتفاق، چیز تازه‌ای نیست زیرا به طور معمول جامعه بشری هرگاه با نظریه و مکتبی جدید که در پی حل مشکلات او بوده است روبرو گردیده، با دلی آماده، سینه‌ای گشاده و حسن نیت از آن استقبال نموده است؛ بدان امید که فردایی آرمانی و همراه با خوشبختی را برایش به ارمغان آورد. اما پس از مدتی که آن تجربه با شکست مواجه شده، جامعه بشری دوباره به دنبال نظریه و مکتب دیگری می‌رود. حال پس از این شکست‌های پی‌درپی در تجربه‌های بشری چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پاسخ این است که یأس و سرخوردگی جامعه بشری از مکاتب و نظریات بشر ساخته به نهایت می‌رسد و از سویی دیگر امید او به فردایی روشن نمایان‌تر می‌گردد و نسبت به نظریه جدید و متکامل دیگری، سینه‌اش گشاده‌تر و حسن ظن او بیشتر می‌گردد.

این همان برنامه عادلانه و جامعی است که مردم به زودی به تفاوت‌های عمیق و آشکار آن با مکاتب شکست خورده پیشین پی خواهند برد.

از این روست که وقتی می‌فرماید: «من آن اصلاح‌گر منتظرم»، مردم جهان پاسخ می‌دهند: «آری تو همان اصلاح‌گر منتظری!» در همین جاست که نخستین ضمانت برای پیروزی امام

مهدی علیه السلام متحقق می‌گردد.

برخی از روایات که در کتاب گذشته آورده‌ایم به این موضوع اشاره می‌کند.^۱

شیخ مفید و طبرسی از عتبه و او نیز از پدرش نقل کرده است که: امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم حكم بالعدل... إن دولتنا آخر الدول. و لم يبق أهل بيت لهم دولة إلا ملكوا قبلها. لئلا يقولوا إذا رأوا سيرتنا: إذا ملكنا سرنا بمثل سيرة هؤلاء و هو قول الله تعالى: والعاقبة للمتقين.^۲

وقتی قائم علیه السلام به پاخیزد به عدالت حکم کند... دولت ما [اهل بیت] آخرین دولت است و خاندانی [صاحب قدرت] باقی نمی‌ماند مگر آن‌که پیش از دولت اهل بیت به حکومت می‌رسند تا زمانی که روش ما را در حکومت دیدند، نگویند «اگر ما به حکومت می‌رسیدیم مانند اینان [عادلان] رفتار می‌کردیم» و این سخن خداوند است که فرجام نیک از آن پرهیزگاران است.

این خبر را شیخ طوسی نیز نقل کرده است.^۳

نعمانی به سند خود از هشام بن سالم نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ما يكون هذا الأمر، حتى لا يبقى صنف من الناس إلا وقد وءوا من الناس. حتى لا يقول قائل: إننا لو وءينا لعدلنا؛ ثم يقوم قائم بالحق والعدل.^۴

این امر (ظهور) روی نمی‌دهد تا آن‌که گروهی از مردم باقی نمانند مگر آن‌که به حکومت برسند تا دیگر کسی نگوید «اگر ما به حکومت می‌رسیدیم، به عدالت رفتار می‌کردیم» سپس قائم علیه السلام بر اساس حق و عدالت به پا می‌خیزد.

این روایات به صراحت و روشنی از روی کار آمدن دولت‌ها و مکاتب مدعی حل مشکلات جهان در مناطق کوچک یا بزرگ سخن می‌گویند. ناگزیر آنها در این ادعا شکست خواهند خورد و به جای عدالت، ستم و تباهی را بر کرسی حکومت خواهند نشانید. به همین جهت است که هنگام استقرار دولت مهدوی دیگر کسی نمی‌تواند ادعا نماید «اگر حکومت به ما می‌رسید، مانند اینان رفتار می‌کردیم» یا بگوید «اگر ما به حکومت می‌رسیدیم، به عدالت رفتار می‌کردیم». چرا که قبلاً در برابر افکار عمومی جهانیان، کوس شکست و رسوایی آن‌ها نواخته شده است. در نتیجه به آنان باید گفت: شما با آن‌که حکومت را در دست داشتید ولی مانند اینان به عدل و داد رفتار نکردید و اگر اندیشه و رویکرد عمیق‌تری داشتید آن را در دولت خود پیاده می‌کردید.

به افکار عمومی جهانیان نیز باید گفت: شما که این نظریه‌ها و مکاتب را تجربه کردید و عمری را

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۸۸ به بعد.

۲. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۴ به بعد و الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۲.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۲.

۴. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۴۶.

در زیر سایه خشونت و ستمکاری آنها به سر برده، آرزوی از بین رفتن آنها و روی کار آمدن حکومتی عدالت محور را داشته‌اید، به هوش باشید که عصر عدالت فرارسیده تا شما را از ظلمت‌ها به نور رساند و به راه مستقیم رهنمون گردد. و این سخن خداست که فرمود: «فرجام نیک از آن پرهیزگاران است»^۱.

یعنی آخرین مرحله در برنامه کلی الهی، به حکومت رسیدن پرهیزگاران نیکو سرشتی است که راه و رسم عدالت کامل و عبادت خالصانه را با موفقیت در میان مردم تحقق بخشند.

ضمانت دوم: ضعف و سستی در دولت‌های هم‌عصر با ظهور

به نظر می‌رسد پیروزی امام علیه السلام در برابر قدرت‌های سلطه‌گر بین‌المللی، به دلیل تجهیز آنها به زرادخانه‌های پیشرفته نظامی و سلاح‌های مدرنی که هر تحرکی را در هر نقطه از زمین ردیابی کرده و به مقابله با آن برمی‌خیزد، با مشکلاتی جدی مواجه گردد. برای نقد این نظریه لااقل می‌توان یک احتمال را مطرح ساخت و با کمک روایات و دیگر قرائن به اثبات آن پرداخت و آن اینکه: قدرت‌های سلطه‌جو و تجاوزگر پیش از فرارسیدن ظهور از بین می‌روند و نخواهند توانست بر ضد امام علیه السلام وارد جنگ شوند. این دیدگاه می‌تواند به دو صورت محقق گردد:

۱- انعقاد قرارداد بین قدرت‌های بزرگ جهانی که به موجب آن تولید، فروش و به کارگیری سلاح‌های استراتژیک هم‌چون: بمب‌های هسته‌ای، موشک‌های هدایت شونده، انواع هواپیماهای جنگنده و تانک‌های پیشرفته و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی ممنوع گردد و سلاح‌های موجود نیز با نظارت دقیق بین‌المللی نابود گردد. هرگاه آنها به این قرارداد پایبند باشند، همه آن سلاح‌ها به جز سلاح‌هایی متعارف که استفاده‌های داخلی و محدود دارد، نابود می‌شود. بدین ترتیب امکان رویارویی با خیزش‌های گسترده جهانی، مانند قیام جهانی امام مهدی علیه السلام از میان می‌رود.

رویکرد کلی کشورهای دارای زرادخانه‌های عظیم نظامی در زمان ما چنین است و در این باره نیز پیمان‌هایی امضا گردیده است. [هرچند در صحنه عمل پایبندی به این پیمان‌ها وجود ندارد].

۲- حتی اگر چنین قراردادی هم منعقد نگردد، ممکن است در جنگی جهانی، همه آن سلاح‌ها از میان برود. برناردشو، اندیشمند اروپایی، در پاسخ به این پرسش که چه نوع سلاحی در جنگ سوم جهانی به کار گرفته خواهد شد؟ گفته است: نمی‌دانم؛ ولی این را می‌دانم که اگر جنگ چهارمی رخ دهد، در آن زمان انسان‌ها با سنگ و چوب خواهند جنگید.

تصور این اندیشمند آن است که جنگ سوم، آن قدر هولناک خواهد بود که نه تنها سلاح‌های استراتژیک بلکه اساساً تمدن بشری را نابود خواهد ساخت و همه طرف‌های درگیر در آن از بین خواهند رفت و جز مردمانی دور از تمدن و بدون سلاح باقی نخواهند ماند.

اگرچه این سخن تا حدی مبالغه‌آمیز است اما واقعیت آن است که تمدن غربی در کلیت خویش،

عملاً بر طبل جنگ می‌کوبد و ترس از آن هم چون خوره‌ای به جان سیاستمداران جهان افتاده است و در این میان وضع ملت‌های ضعیف اسفبارتر از آنهاست. چنین جنگی، نتیجه برنامه کلی الهی برای انسان‌ها و به ویژه آن دولت‌هاست. خداوند می‌فرماید:

حتى إذا أخذت الأرض زخرفها وازّينت، وظنّ أهلها أنّهم قادرون عليها، أتاهم أمرنا ليلاً أو نهاراً، فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس. كذلك نفصل الآيات لقوم يتفكرون.^۱
... تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی]، آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه‌ها [ای خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم.

آزمون‌های الهی علاوه بر افراد، شامل حال دولت‌ها نیز می‌شود و همان‌طور که احتمال شکست و ناکامی افراد می‌رود برای دولت‌ها نیز چنین احتمالی وجود دارد. شکست حکومت‌ها در این آزمایش‌ها عبارتست از: نابودی وجدان و اخلاق و پدید آمدن روحیه استکباری و نیز بدگمانی در بین کارگزاران حکومت که نتیجه آن در عرصه داخلی، به وجود آمدن بدترین نوع ستم و بهره‌کشی از ضعفا و جوّ خفقان و ناامنی است و در عرصه خارجی، شعله‌ور شدن آتش جنگ‌های ویران‌کننده جهانی است.

شرایط یاد شده در این آیه، با وضعیت تمدن غربی به طور کامل همخوانی دارد. زمین در آنجا با انواع جلوه‌های پیشرفت و مدنیت آراسته گردیده است و ساکنان آن پنداشته‌اند که با چیرگی بر طبیعت می‌توانند آن را رام خود ساخته، در جهت منافع خویش از آن استفاده نمایند. هرگاه این دو شرط پدیدار شود، نتیجه هولناکی سر برمی‌آورد «فرمان [ویرانی] می‌آید و آن را چنان درویده خواهیم کرد که گویی دیروز وجود نداشته است».

فرمان خداوند به ویرانی، تنها از راه اعجاز صورت نمی‌پذیرد بلکه از این راه نیز انجام می‌شود که: شکست آن دولت‌ها در آزمایش الهی، آتش جنگی ویرانگر را در میان آنها شعله‌ور می‌سازد و در نتیجه برایشان نه سلاحی باقی می‌ماند و نه عظمت و اقتداری. در روایات از جنگی ویرانگر در پیش از ظهور خبر داده شده است.

ابن ماجه از انس بن مالک نقل کرده است که پیامبر خدا ﷺ در سخنی پیرامون نشانه‌های قیامت فرمود:

و يذهب الرجال و يبقى النساء، حتى يكون لخمسين امرأة قيم واحد.^۲
مردان [بسیاری از بین] می‌روند و زنان می‌مانند تا آنجا که یک مرد، پنجاه زن را سرپرستی

۱. سوره یونس (۱۰)، آیه ۲۴.

۲. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۴۳.

می‌کند.

روشن است که از بین رفتن مردان به دلیل بیماری یا فقر و مانند آن نیست؛ زیرا در این صورت زنان نیز همان سرنوشت را پیدا می‌کردند. بلکه کشته شدن آنها نتیجه در گرفتن جنگی سراسری است و پیداست که بیشتر شرکت کنندگان در جنگ‌ها نیز مردان هستند.

سیوطی از نعیم بن حماد و او نیز از ابن سیرین نقل کرده است که:

لا يخرج المهدي حتى يقتل من كل تسعة سبعة.^۱

مهدی قیام نمی‌کند مگر آن‌که از هر نه نفر، هفت نفر کشته شوند.

نعمانی به سند خود از زراره نقل کرده است:

لا يكون هذا الأمر حتى يذهب تسعة أعشار الناس.^۲

تا نه دهم مردم [از بین] نروند، ظهور محقق نخواهد شد.

شیخ صدوق و علامه مجلسی از ابوبصیر و محمد بن مسلم نقل کرده‌اند که هر دو از حضرت

صادق علیه السلام شنیده‌اند که فرموده است:

لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلثا الناس فقيل له: فإذا ذهب ثلثا الناس فما يبقى؟ فقال عليه السلام:

أما ترضون أن تكونوا في الثلث الباقي؟

ظهور رخ نمی‌دهد مگر آن‌که یک سوم مردم از بین بروند. عرض شد: پس در این صورت چه

کسی باقی خواهد ماند؟ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوید جزو یک سوم باقی مانده باشید؟

شیخ طوسی به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

امير المؤمنين عليه السلام همواره می‌فرمود:

لا يزال الناس ينقصون حتى لا يقال: «الله»...^۳

همواره مردم رو به کاهش‌اند تا جایی که کلمه «الله» بر زبان کسی جاری نمی‌شود....

ابن سیرین این کاهش جمعیت را ناشی از کشته شدن مردم می‌داند و معلوم است که این اتفاق به

دلیل طغیان یک فرد شورشی یا جنگ‌های منطقه‌ای نیست؛ بلکه ناشی از جنگی جهانی و ویرانگر

است. تفاوتی نیز که در این اخبار از لحاظ آماری مشاهده می‌شود، بیانگر ارقام تقریبی است و نه

تعیین دقیق تعداد کشته شدگان. بنابراین می‌توان بالاترین آمار یعنی رقم نه دهم را پذیرفت؛ زیرا

اخباری که از نابودی تعداد کمتری سخن می‌گویند با اخباری که از کشته شدن تعداد بیشتری خبر

می‌دهد، منافاتی ندارند.

از سوی دیگر شاید بتوان باقی مانده‌ها را در یکدیگر ضرب نمود و نسبت افراد باقی مانده را به

دست آورد. اگر یک نهم (باقی مانده از نه دهم) را در یک سوم (باقی مانده از دو سوم) ضرب نماییم،

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۴۶.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی) و المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۵۶.

یک بیست و هفتم خواهد شد؛ حال اگر این رقم را در دو نهم (باقی مانده از «هر نه نفر، هفت نفر») ضرب کنیم، نتیجه تقریبی، یک صد و بیست و یکم ($\frac{1}{121}$) خواهد شد؛ یعنی نسبت افراد باقی مانده به کشته شدگان، یک به صد و بیست و یک می باشد. این ضرب و نسبت بندی ممکن است در آغاز دور از ذهن به نظر رسد و خداوند به حقیقت مطلب داناتر است. به هر روی، گزینش هر کدام از نتایج ارائه شده را به خوانندگان گرامی می سپاریم.

این کشتار هولناک به هر نسبتی که باشد، حاصل جنگی ویران کننده و فراگیر است؛ زیرا بیماری هایی مانند وبا به طور معمول همه مردم جهان را تهدید نمی کند و با وجود امکانات بهداشتی و درمانی در دوران رشد و توسعه بشری، این همه تلفات نخواهد گرفت. بدین ترتیب آن کشتار، حاصل جنگی جهانی است.

همه این حوادث، زمینه مناسبی را فراهم می آورد تا واقعه ظهور چهره نماید و مقاومت سرسختانه نظامی و عقیدتی در برابر آن رویداد مبارک، صورت نپذیرد و بدین ترتیب در کوتاهترین زمان و با کمترین رنج و زحمت، تأسیس دولت جهانی توسط حضرت صاحب الامر علیه السلام عملی گردد.

در این باره پرسش هایی وجود دارد که می کوشیم پاسخ هایی را برای آن فراهم آوریم: پرسش نخست: اگر آن جنگ هولناک روی دهد، تنها دامن کفار را نخواهد گرفت بلکه ناگزیر پای مسلمانان را نیز به وسط خواهد کشاند و در آن صورت گروهی و شاید هم تمامی یاران امام مهدی علیه السلام که آماده کمک به آن حضرت می باشند، کشته شوند. هرگاه چنین شود زمینه ظهور از میان می رود؛ زیرا پیش از این دانستیم که وجود شماری کافی از رزمندگان و فرماندهان با ایمان و اخلاص برای فتح عادلانه جهان، امری ضروری است؛ در نتیجه اگر این پیروزی منتفی گردد، ظهور نیز ثمره ای نخواهد داشت.

پاسخ: شاید بتوان گفت در صورتی که $\frac{1}{121}$ یا حتی $\frac{1}{27}$ انسان ها از آن مهلکه جان سالم به در برند، این اشکال صحیح باشد و به سختی بتوان پذیرفت که همه یاران امام (به ویژه هنگامی که به تعداد سیصد و سیزده نفر بسنده نکرده، مخلصان درجه دوم و سوم را هم به جمع آنها بیفزاییم) سالم باقی بمانند؛ زیرا حفظ آنها به عنایت ویژه ای شبیه به معجزه نیاز دارد و بدین ترتیب آن جنگ جهانی که این همه قربانی می گیرد با مصلحت ظهور سازگاری ندارد.

ولی این نتیجه گیری به دو دلیل صحیح نیست:

۱- اگر فرض کنیم آن جنگ ویرانگر برخلاف مصلحت ظهور می باشد، در این صورت می توانیم از دلایلی که ناظر بر ظهور و پیروزی امام علیه السلام و اینکه هدف از آفرینش بشر، همین رویداد است، استفاده نماییم که این کاستی در جمعیت انسان ها، در مورد یاران امام علیه السلام روی نمی دهد یا اساساً موضوع جنگ منتفی می شود و یا آن که جنگ موجب کشته شدن این تعداد نمی گردد، و یا

آن که بشریت به همان میزان هولناک، قتل عام می شود اما یاران امام با لطف و حمایت ویژه پروردگار زنده می مانند.

به کمک این دلایل می توان روایاتی را که از کاستی جمعیت بشر سخن می گویند و ممکن است مفاد آنها به ضرر مصلحت ظهور ارزیابی شود، مقید کرد و محدود ساخت.

البته منصفانه آن است که چنین برداشتی از روایات در مورد باقی ماندن شمار بسیار کمی از انسان ها بی دلیل می باشد؛ زیرا در هیچ روایتی، از نتیجه ضرب باقی مانده ها در یکدیگر سخن نرفته است. حتی بالاترین عدد کسری یعنی نه دهم، در خبری واحد آمده که نمی توان اخبار دیگر را به آن مستند ساخت و در نتیجه قابل اثبات تاریخی نیست. بلکه یا باید آمار و ارقام این اخبار را تقریبی دانست و یا آن که کمترین رقم را که مقدار مسلم در میان اخبار است، پذیرفت. باقی روایات نیز که مورد تردید می باشد، شایستگی اثبات تاریخی را ندارد. کمترین نسبت، از بین رفتن دو سوم انسان ها و باقی ماندن یک سوم آنهاست و هرگاه پاسخ ما در مورد نسبت بالای کشته شدگان صحیح باشد، در مورد کمترین نسبت نیز به طریق اولی صحیح خواهد بود.

برای پاسخ به این مسئله، جواب های دیگری نیز ارائه شده است که مهم ترین آن ها را می آوریم: حفظ جان یاران امام علیه السلام در هر درجه و مقامی که باشند، نیازی به عنایت و حمایت ویژه پروردگار ندارد و به دو دلیل از راه کاملاً طبیعی امکان پذیر است:

- ۱- سلاح های ویرانگری که زندگی بر روی کره خاکی را مورد تهدید قرار می دهد هرگز به کار گرفته نخواهد شد، زیرا در این صورت کاربران آن نیز از بین خواهند رفت.
- ۲- دلیلی وجود ندارد که آتش جنگ دامن همه کشورها را بگیرد؛ بلکه درگیری در مناطق زیر سلطه طرف های نزاع و هم پیمانان آنها روی خواهد داد و جمعیت این سرزمین ها، بیش از سه چهارم جمعیت دنیا است. در نتیجه اگر بیشتر ساکنان آن مناطق و گروه کمی از سایر جاها کشته شوند، نسبت کشته شدگان همان می شود که در پاسخ قبل بیان نمودیم.

به راحتی و روشنی می توان فرض کرد که یاران مخلص و آماده کمک به امام علیه السلام، در کشورهایی ساکن اند که بیرون از گردونه جنگ می باشند و هر خسارتی متوجه آنها گردد، باز زنده خواهند ماند. مقصود امام صادق علیه السلام در روایتی که فرمود: «آیا خشنود نمی شوید جزو یک سوم باقی مانده باشید؟»، همین است. در این صورت، شمار دشمنان امام علیه السلام در برابر یاران و هوادارانش کم خواهد شد و منظور ما از اینکه جنگ جهانی یکی از ضمانت های پیروزی آن حضرت می باشد، همین است.

پرسش دوم: شعله ور شدن آتش جنگی که موجب از بین رفتن بیشتر انسان ها می شود، به این معناست که تمامی نشانه های تمدن بشری از جمله متخصصان در شاخه های مختلف علوم از میان می روند. پس دیگر چه چیزی از مدنیت و پیشرفت برای دوران پس از ظهور باقی خواهد ماند؟ و چگونه بدون این ها بشر به رفاه و آسایش می رسد؟

پاسخ: دستاوردهای دنیای مدرن که می‌تواند برای دوران پس از ظهور مفید واقع گردد، ساختمان‌ها، خیابان‌ها، پل‌ها و مانند آن نیست بلکه مهمتر از این‌ها، کارخانه‌های عظیم و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی و کارشناسان و منابع و مدارک و اسناد تخصصی است. بالاترین دستاورد غربی‌ها در خدمت‌رسانی به مردم همین‌هاست. و می‌توان گفت عمده این دستاوردها تا پایان جنگ سالم می‌ماند زیرا اساساً آنچه در جنگ‌ها مورد هدف قرار می‌گیرد، نیروهای نظامی، سلاح‌ها و کارخانجات سازنده آنها، پایتخت‌ها و شهرهای بزرگ، پادگان‌ها و مانند آنهاست و معمولاً به کارخانجات صنایع غیرنظامی حمله نمی‌شود.

از کارشناسان و متخصصان دیگر کشورها به گمان قوی کسی باقی نخواهد ماند و در این صورت مراکز تحقیقاتی و صنایع از ادامه فعالیت باز می‌مانند. اما نباید فراموش کرد شمار کارشناسان و متخصصان در کشورهای کوچک رو به افزایش است و همچنین اسناد و منابع علمی و تکنولوژیک حفاظت شده پس از جنگ، این فرصت را برای انسان‌ها فراهم می‌آورد تا به تربیت کارشناسان اقدام ورزند.

در این صورت، اگر چه کشتار هولناکی رخ می‌دهد اما موجب وارد آمدن ضرر جبران‌ناپذیر در بخش‌های علمی - صنعتی نمی‌گردد و از این رو امکان بهره‌برداری از آن‌ها در دوران پس از ظهور وجود خواهد شد.

پرسش سوم: اگر ضامن اصلی پیروزی را وقوع جنگی جهانی بدانیم و از طرفی تا زمان ظهور نیز چنین جنگی در نگیرد، آیا امام علیه السلام پیروز خواهد شد؟

پاسخ نخست: چون واقعه ظهور را که به تشکیل دولت عدل جهانی می‌انجامد بالاترین هدف بشری می‌دانیم، بر این باوریم که خداوند بزرگ هرآنچه را که برای نیل به این مقصود لازم است از راه‌های طبیعی فراهم خواهد آورد و در غیر این صورت از راه اعجاز این مهم را به انجام خواهد رسانید.

بدین ترتیب می‌توان استدلال کرد که امام علیه السلام پیروز قطعی این میدان است و دولت عدل جهانی به دست باکفایتش بنیانگذاری می‌شود؛ چه جنگی جهانی پیش از ظهور رخ دهد و چه ندهد.

پاسخ دوم: هرگاه جنگی جهانی در نگیرد، این ضمانت منتفی می‌گردد اما دیگر ضمانت‌های پیروزی به صورتی کاملاً تأثیرگذار به جای خود باقی است.

پاسخ سوم: امام مهدی علیه السلام با توانمندی‌های فراوانی که در رهبری و فرماندهی از او سراغ داریم و پیش از این نیز بارها به آن اشاره کردیم، خواهد توانست با طراحی و سازماندهی نبردی فرهنگی و نظامی در دنیای آشوب‌زده و آکنده از ستم و لجام‌گسیختگی، هر مانعی را از سر راه بردارد. چون ما در عصر پیش از ظهور به سر می‌بریم، نمی‌توانیم عمق و ژرفای آن طرح و روش‌ها را دریابیم و ناچار باید این درک و دریافت را به عصر پس از ظهور وانهیم.

پرسش چهارم: حدیثی را پیش از این از امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از حضرت صادق علیه السلام آوردیم که: لا يزال الناس ينقصون حتى لا يقال: «الله» از این سخن استفاده می‌شود این کاستی در تعداد مردم نیست، بلکه در ایمان آنهاست تا جایی که از نظر عقیدتی به انکار پروردگار می‌رسند؛ این کژی و انحراف به دنبال آزمایش‌ها و ابتلائات و هنگامی که زمین از ستم و جور لبریز گردید، چهره می‌نماید. آیا می‌توان از این روایت برداشت نمود که کاستی یاد شده در دیگر روایات، به معنی نقص و کاستی در ایمان انسان‌هاست؟

پاسخ: مقصود از کاستی در روایات دیگر، به طور کاملاً روشن، کم شدن تعداد افراد بشر است و این روایت، آن قدر روشن نیست که بتواند قرینه‌ای برای فهم سایر روایات باشد؛ زیرا احتمال دارد این روایت تنها در صدد بیان نقصان و کاستی ایمان باشد و یا مراد آن، کاستی در ایمان و تعداد انسان‌ها با هم باشد و چون این هر دو احتمال می‌رود، نمی‌توان آن را قرینه‌ای قابل اتکا برای تفسیر سایر روایات دانست.

ضمانت سوم: پدیدار شدن گروهی از اخلاص‌گذاران آزموده که در شمار و شایستگی برای مأموریت مقدس فتح جهان و عملی ساختن هدف برین الهی از آفرینش، کافی باشند. اینکه خداوند بزرگ با چه طرح و برنامه‌ای اینان را در درازنای تاریخی صدر اسلام تا ظهور، به عرصه وجود می‌آورد و همچنین شمار آنها و نام‌هایشان و دیگر جزئیات مربوط به آنها را پیشتر دانستیم.

در اینجا می‌خواهیم به دیگر خصایص و ویژگی‌های آن جماعت نامدار پردازیم. با شناخت ایمان، شجاعت و ارادت و اطاعت آنها از پیشوای محبوبشان، روشن می‌گردد که آنها لیاقت و کفایت لازم برای فتح جهان را داشته و این ویژگی‌های بی‌نظیر، خود ضمانتی اساسی برای موفقیت انقلاب جهانی است.

در این باره پیرامون چند محور به بحث و بررسی می‌پردازیم:

محور نخست: تجربه میدان‌های جنگ ثابت کرده است اگر نیروی انسانی درگیر در جنگ، دارای صفات و خصوصیات ویژه‌ای نباشد، نمی‌توان از آن انتظار پیروزی سریعی را داشت. در اینجا به طور خلاصه به آن ویژگی‌ها اشاره می‌شود:

الف) باور به هدف. هر ارتشی که به هدف خویش آگاهی و باور بیشتری داشته باشد، به موفقیت نزدیک‌تر است؛ در غیر این صورت مانند چهارپایانی هستند که به سوی میدان مرگ رانده می‌شوند.

ب) مسئولیت‌پذیری. هر قدر مسئولیت‌پذیری و پاکبازی یک رزمنده بیشتر باشد، ناگزیر وی در فداکاری و جانفشانی، پیشگام بوده و رنج و سختی‌ها را با صبر و بردباری بیشتری تحمل خواهد کرد. هر چه این ویژگی در سربازان عمق و ژرفای بیشتری یابد، پیروزی آنها نزدیک‌تر می‌شود.

ولی اگر نیروهای رزمنده به مسئولیت خویش آگاه نبوده و صمیمانه در خدمت هدف نباشند،

بلکه تنها به منافع خویش بیندیشند، به سختی می‌توان آنها را پیروز میدان جنگ دانست. چنین سربازی به اجبار عازم صحنه نبرد می‌شود، چه در غیر این صورت در دادگاه نظامی، به مرگ محکوم می‌گردد. از این رو او بین بد و بدتر، بد را انتخاب کرده به صحنه کارزار می‌رود بدان امید که زنده بماند و روزی به پشت جبهه بازگردد.

چنین نیروی نظامی‌ای، هر زمان بداند که رها کردن جنگ و ترک سنگر مجازات اعدام را به دنبال ندارد، بی‌درنگ یا فرار کرده و یا خود را اسیر دشمن می‌سازد. چنین فردی حتی در برابر دریافت پول و امکانات از دشمن، به جاسوسی و اعمال خرابکارانه در جبهه خودی دست خواهد زد.

هر چه آگاهی و پاکبازی در میان نیروهای نظامی بالا رود و هر قدر بر شمار چنین سربازانی افزوده گردد، احتمال پیروزی بیشتر می‌شود.

ج) باور عمیق به فرمانده و توانایی‌های او موجب پیروی کامل سربازان از او می‌گردد. این فرمانبری نه تنها کورکورانه نیست بلکه اگر سربازی به مسئولیت‌های خویش واقف باشد، اطاعتی آگاهانه و هدفمند به حساب می‌آید.

ولی اگر سربازان از دستورها سرپیچی نمایند و درباره تصمیمات نظامی با فرمانده به مناقشه برخیزند، ناگزیر فرصت پیروزی از کف می‌رود.

د) کاردانی و خبرگی فرمانده در مأموریت‌هایی که به او سپرده می‌شود، موجب می‌گردد تا نیروهایش گرفتار ترفندهای دشمن نشوند.

آیا این ویژگی‌ها در سپاه مکتبی، خالص و سرافراز امام مهدی علیه السلام وجود دارد؟ در محور بعدی می‌کوشیم با برشمردن خصوصیات آنها، به این پرسش پاسخی در خور دهیم.

محور دوم: درباره ویژگی‌های یاران امام علیه السلام، روایات بسیاری نقل گردیده است که در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌نماییم:

قندوزی از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ما کان قول لوط علیه السلام لقومه: «لو کان لی بکم قوّة أو آوی الی رکن شدید» إلا تمّنیاً لقوّة المهدی و شدّة أصحابه، و هم الرکن الشدید فإنّ الرجل منهم یعطی قوّة اربعین رجلاً و إنّ قلب رجل منهم أشدّ من زبر الحديد، لو مرّوا بالجبال لتدکدکت، لا یکفون سیوفهم حتی یرضی الله عزّ و جلّ.^۱

سخن لوط [پیامبر] علیه السلام که به قومش گفت: «ای کاش در برابر شما قدرتی می‌داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می‌بردم»، جز آرزوی قدرت امام مهدی علیه السلام و سرسختی یاران او که رکن شدید هستند نبود، زیرا به هریک از آنها نیروی چهل تن داده می‌شود، و قلب هر کدام

۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۸۰

۲. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۰۹

سخت تر از پاره آهن است. اگر بر کوه‌ها بگذرند متلاشی گردد. آنان شمشیرهای خود را از پیکار با زنمی دارند، تا که خداوند از آنها خشنود گردد.

همو از ابونعیم نقل کرده است که حضرت امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يُلْقِي فِي قُلُوبِ مُحِبِّينَا وَ أَتْبَاعِنَا الرَّعْبَ، فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا الْمَهْدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَانَ الرَّجُلُ مِنْ مُحِبِّينَا أَجْرًا مِنْ سَيْفٍ وَ أَمْضَى مِنْ سِنَانٍ.^۱

خداوند در دل‌های دوستداران و پیروان ما چنان هیبتی قرار می‌دهد که وقتی قائم، مهدی علیه السلام ظهور نماید، هر کدام از شمشیر برنده‌تر و از نیزه تیزترند.

سیوطی از نعیم بن حماد روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

يُظْهَرُ الْمَهْدِي بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ... فَيُظْهَرُ فِي ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشْرٍ رَجُلًا عِدَدَ أَهْلِ بَدْرٍ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قَزَعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ... فَيُلْقِي اللَّهُ مُحِبَّتَهُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، فَيُصِيرُ مَعَ قَوْمِ أَسَدٍ بِالنَّهَارِ وَ رَهْبَانَ بِاللَّيْلِ.^۲

مهدی شبانگاه در مکه ظهور می‌کند... او در بین سیصد و سیزده مرد که به تعداد جنگجویان بدر هستند حضور می‌یابد [که گرد آمدن آنها] بدون قرار قبلی هم چون به هم پیوستن ابرهای پاییزی است... پس خداوند محبت او را به دل مردم می‌اندازد. او همراه گروهی می‌شود که زاهدان شب و شیران روزند.

همو از حسن بن سفیان و ثوبان روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تَجِيءُ الرَّايَاتِ السُّودِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زَبْرُ الْحَدِيدِ...^۳

[صاحبان] پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آیند؛ گویی دل‌هایشان پاره‌های فولاد است.

نعمانی به سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام در سخنی پیرامون امام مهدی علیه السلام از پرچم او یاد کرد و فرمود:

فَإِذَا هَزَّهَا لَمْ يَبْقَ مَوْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زَبْرِ الْحَدِيدِ، وَ أُعْطِيَ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا.^۴

پس وقتی آن را برافراشته سازد، مؤمنی نمی‌ماند جز آن که دلش استوارتر از پاره‌های فولاد گردد و نیروی چهل مرد را یابد.

طبرسی، صدوق و راوندی همگی از ابوالجارود نقل کرده‌اند که امام باقر علیه السلام از پدرانش روایت

کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر چنین فرمود:

يُخْرِجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ... فَإِذَا هَزَّ رَايَتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَلَا يَبْقَى مَوْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زَبْرِ الْحَدِيدِ وَ أُعْطَاهُ اللَّهُ

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۲۸.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳. همان؛ ص ۱۳۳.

۴. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۷.

عزوجل قوّة أربعين رجلاً...^۱

مردی از فرزندان من در آخر الزمان ظهور می کند... پس آنگاه که پرچمش را برافرازد، شرق و غرب زمین روشن گردد. دست بر سر بندگان نهد؛ در نتیجه مؤمنی باقی نمی ماند جز آن که دلش محکم تر از پاره های فولاد می شود و خداوند نیروی چهل مرد را به او می بخشد.

ابن طاووس از ابن رزین غافقی روایت کرده که او از امام علی علیه السلام شنیده است که:

يُخْرِجُ الْمَهْدِيَّ فِي إِثْنِي عَشْرَ أَلْفًا إِنْ قَلَّوْا، وَخَمْسَةَ عَشْرَ أَلْفًا إِنْ كَثُرُوا. وَيَسِيرُ الرَّعْبَ بَيْنَ يَدَيْهِ، لَا يَلْقَاهُ عَدُوٌّ إِلَّا هَزَمَهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ. شَعَارُهُمْ: أَمِتْ أُمَّتِ، لَا يَبَالُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ...^۲

مهدی در میان دست کم دوازده هزار و حداکثر پانزده هزار نفر [از مکه] بیرون می رود. ترس از او پیشاپیش خودش می تازد؛ به دشمنی نمی رسد مگر آن که به اذن خداوند شکستش می دهد. شعارشان بمیران بمیران است و در راه خدا به سرزنش ها بی اعتنائند.

مجلسی به سند خود که آن را به فضیل بن یسار می رساند از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

وَرَجَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زَبْرُ الْحَدِيدِ، لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ، أَشَدَّ مِنَ الْحَجَرِ، لَوْ حَمَلُوا عَلَيَّ الْجِبَالَ لِأَزَالُوهَا، لَا يَقْصِدُونَ بِرَايَاتِهِمْ بَلَدَةَ إِلَّا أَخْرَبُوهَا، كَأَنَّ عَلِيَّ خِيُولَهُمُ الْعُقْبَانَ. يَتَمَسَّحُونَ بِسَرَجِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطْلُبُونَ بِذَلِكَ الْبُرْكَةَ وَيَحْفَوْنَ بِهِ يَقُونَهُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي الْحُرُوبِ وَيَكْفَوْنَ مَا يَرِيدُ. فِيهِمْ رَجَالٌ لَا يَنَامُونَ اللَّيْلَ، لَهُمْ دَوِيُّ فِي صَلَاتِهِمْ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، يَبِيتُونَ قِيَامًا عَلَيَّ أَطْرَافَهُمْ وَيَصْبَحُونَ عَلَيَّ خِيُولَهُمْ، رَهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ. هُمْ أَطْوَعُ لَهُ مِنَ الْأُمَّةِ لَسِيَدَتِهَا؛ كَالْمَصَابِيحِ، كَأَنَّ قُلُوبَهُمُ الْقَنَادِيلُ وَهُمْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ مَشْفِقُونَ. يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ، وَيَتَمَنُّونَ أَنْ يَقْتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ. شَعَارُهُمْ: يَا ثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عليه السلام. إِذَا سَارُوا سَارَ الرَّعْبُ أَمَامَهُمْ مَسِيرَةَ شَهْرٍ. يَمْشُونَ إِلَى الْمَوْلَى إِرسَالًا. بِهِمْ يَنْصُرُ اللَّهُ إِمَامَ الْحَقِّ.^۳

یاران مهدی، مردانی اند پولاددل، و همه وجودشان یقین به خدا، مردانی سخت تر از صخره ها. اگر به کوه ها روی آرند، آن را از جای برکنند. پرچم پیروزمند آنان به هر شهری روی نهد، آنجا را به سقوط وادار سازد. گویی آن مردان عقابان تیزچنگالند که بر مرکب ها سوار شده اند. برای تبرک، دست خود را به زین اسب امام می کشند و بدینسان تبرک می طلبند.

آنان او را در میان می گیرند و جان خویش را در جنگ ها پناه او می سازند و هرچه را اشاره کند با جان و دل انجام می دهند. در میانشان مردانی اند که شب هنگام نخوابند و زمزمه قرآن و

۱. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۵ و الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی) و نیز الراوندی، سعید بن هبة الله، همان؛ ص ۱۹۵.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۵۲.

۳. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص.

مناجات خویش، چون صدای زنبوران عسل، درهم اندازند و تا بامداد به عبادت خدا بایستند و بامدادان سوار بر مرکب‌ها باشند. آنان زاهدان شب و شیران روزند، و آنانند گوش به فرمان امام خویش و چون مشعل‌های فروزانند و دل‌های منور آنان بسان قندیل‌های نور در سینه‌هایشان آویخته است. این مردان تنها از خدا می‌ترسند و فریاد «لا اله الا الله» آنان بلند است و همواره در آرزوی شهادت و کشته شدن در راه خدایند. شعار آنان: «بیاید به طلب خون حسین» می‌باشد. به هر سو روی آورند، ترس از آنان، پیشاپیش در دل مردمان افتد [و تاب مقاومت از همه بگیرد]. این خداجویان، دسته دسته، به سوی خداوند (یا امام خویش) روی می‌آورند و خدا به دست آنان امام حق را یاری می‌کند.

بجاست در اینجا عباراتی را که مسلم و دیگران درباره ویژگی‌های یاران امام مهدی عجل الله فرجه آورده‌اند، دوباره مرور نماییم: «بهترین سواران روی زمین در آن روزگارند»، «مردانی‌اند که خدا را به شایستگی می‌شناسند»، «صاحبان پرچم‌هایند»، «آنها فقیهان، قاضیان و حاکمان دولت حق‌اند» و... محور سوم: درجات ایمانی آنها

در روایات خواندیم: «آنان در راه خدا از ملامت ملامتگران نمی‌اندیشند»، «هرگز شک به خدا در دلشان راه ندارد»، «زاهدان شب‌اند»، «شب‌ها نمی‌خوابند و زمزمه دعا و نمازشان هم چون صدای زنبورهای عسل است»، «شب را بیدار می‌مانند و به راز و نیاز با پروردگار می‌پردازند»، «مردانی‌اند که خداوند را به شایستگی می‌شناسند».

چنین ایمان سترگ و پولادینی است که درباره آن در قرآن کریم می‌خوانیم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرکس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست؛ آن را به هر که بخواهد می‌دهد.

هرگاه از منظر برنامه کلی الهی به تفسیر این آیه بپردازیم، به نتایج زیر خواهیم رسید:

مخاطبان این آیه، مؤمنانی هستند که با از سر گذراندن مراحل امتحان و آزمایش به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که در نتیجه شکست در آزمون‌های زندگی و واکنش‌های ناشایست و غیر مؤمنانه در برابر رویدادها، از دین خود برگشته و مرتد می‌شوند.

دسته دیگر پیروز شدگان در آزمایش‌های الهی هستند که خداوند درباره‌شان فرمود: «به زودی

خداگروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. «طبق برنامه کلی الهی، این گروه همان کسانی اند که خداوند برای یاری امام مهدی علیه السلام ذخیره کرده است. نیک بنگرید که در قرآن کریم چه توجه و عنایت ویژه‌ای به این جماعت کمال یافته و عدالت‌گرا شده است!

آنها «با مؤمنان، فروتن هستند» زیرا به اصل برادری مؤمنان با یکدیگر آگاهند و «بر کافران برتری دارند و سرفرازند»؛ منحرفان و مرتدان، همگی کافرند و در امتحان‌های الهی شکست خورده‌اند. «[مؤمنان] در راه خدا جهاد می‌کنند» تا آن‌که دولت عدل جهانی را بنیان‌گذارند. آنها «از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند» زیرا از آنها کارهایی سر می‌زند که مخالف مصالح انحراف‌پیشگان و موجب خشم کافران می‌باشد. اساساً توفیق آنها در خروج پیروزمندانه از گردونه آزمایش‌ها، نتیجه همین فداکاری و از خودگذشتگی‌هایی است که در طول زندگی از خود نشان داده‌اند؛ تا آنجا که دغدغه و انگیزه‌ای جز عدالت و هدایت نداشته و گوش خود را بر موج سرزنش‌ها و ملامت‌ها بسته‌اند. وقتی شیوه و رسم زندگی اینان در روزگار فتنه‌ها چنین است، پس چرا در رکاب امام و پیشوای خود برای دستیابی به آن هدف والا و عدالت‌محور چنین نباشند؟!

این موفقیت در امتحانات زندگی به هر میزان که باشد «فضل خداست که به هر که خواهد می‌دهد» فضلی که خاستگاه آن اراده و خواست خود انسان مؤمن است. آنگاه که خداوند سلامت و حسن نیت و اخلاص را در وجود انسان مؤمن ببیند، این فضل را ارزانی او می‌دارد (ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء)؛ پس خاستگاه این فضل، اراده و خواست درونی انسان مؤمن است نه امری جبری و بیرونی. بر این ایمان، دو ویژگی به هم پیوسته مترتب می‌گردد:

۱- شجاعت در اجرای فرمان‌ها و احکام خداوند.

۲- پرستش پروردگار و شب زنده داری.

تعبیر روایی «زاهدان شب و شیران روز» اشاره به این ویژگی دارد.

محور چهارم: عبادت پروردگار

عبادت در مفهوم خاص آن، ویژگی روشنی است که دلالت بر ایمان فرد دارد؛ از سوی دیگر هر قدر بر ایمان فرد افزوده گردد، شوق و رغبتش برای عبادت پروردگار نیز افزون می‌گردد. چنین شخصی فارغ از خستگی و رنجی که در روز متحمل می‌شود و تلاش و کوشش‌هایی که در آن به کار می‌بندد، شبانگاه بر سجاده عبادت و مناجات با خداوند نشسته، از او طلب یاری و مدد می‌نماید. پرستشی اینچنین، تنها ویژه برخی از اصحاب حضرت می‌باشد. هم‌چنان‌که در روایت می‌خوانیم: «در میان آنها مردانی اند که شب را نمی‌خوابند مگر اندکی...». به طور معمول همه یاران حضرت پیش از ظهور شب‌خیز و اهل تهجدند اما پس از واقعه ظهور و آغاز جهاد مقدس، آن یاوران از جان گذشته چون در طول روز همه توش و توان خویش را به کار می‌گیرند، برای بازسازی نیروی بدنی

خویش بخشی از شب را به استراحت می‌پردازند. بدین ترتیب بیشتر آنها همه شب را به خلوت‌گزینی با پروردگار بزرگ اختصاص نمی‌دهند.

می‌توان گفت اصحاب خاص حضرت که به رتبه بالایی در اخلاص‌گذاری نایل گردیده‌اند عرفان و حماسه را توأمان دارند؛ «زاهدان شب‌اند و شیران روز»؛ اما سایر افراد سپاه، تنها به انجام جهاد که در شریعت اسلامی واجب گردیده است، اقدام می‌ورزند و به دلیل خستگی جسمانی، تهجد شبانه را که امری مستحب است ترک می‌نمایند. آنان به چنان درجه‌ای از ایمان نرسیده‌اند که با وجود خستگی بدنی، نشاط کافی برای عبادت پروردگار داشته باشند. از این رو یاران امام مهدی علیه السلام به دو گروه: شب‌زنده‌داران و جز آنها تقسیم می‌شوند؛ هم‌چنان‌که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ.^۱

در حقیقت پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو، نزدیک به دوم سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] برمی‌خیزی.

گفتنی است که این آیه مکی می‌باشد و مسلمانانی که در آن زمان در مکه می‌زیسته‌اند، همگی اهل تهجد و عبادت شبانه نبوده‌اند و تنها پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه جمعی از آنان به تهجد و راز و نیاز شبانه برمی‌خاسته است. حال آن‌که همه ایمان آورندگان آن دوره، با شجاعت و پایداری مثال‌زدنی در برابر آزار و فشار قریشیان ایستاده بودند.

حضرت ولی عصر علیه السلام نیز به همراه گروهی از یارانش، اهل شب‌خیزی و خلوت سحرگاهی‌اند؛ هرچند همگی یاران آن حضرت، با شجاعت تمام به جهاد مقدس دست خواهند زد و در راه خدا از سرزنش ملامت‌گران نمی‌اندیشند.

محور پنجم: شجاعت آنها

آنها همان «تکیه‌گاه سخت و محکمی» هستند که لوط پیامبر آرزوی آنها را داشت تا به مدد و یاریشان بر کافران و منحرفان قومش پیروز گردد؛ آنها دلی دارند هم‌چون پاره‌های فولاد، هر کدامشان برنده‌تر از شمشیر و تیزتر از نیزه‌اند، هریک از آنها نیروی چهل مرد را دارد، اگر پای بر کوه‌ها بگذارند، ویرانش سازند، آرزوی شهادت در راه خدا را دارند و... بسیاری از این ویژگی‌ها در روایات آمده است. تشبیه دل‌های آنان به فولاد، برای تأکید بر سترگی شجاعت و جسارت آنهاست و مراد از دل در اینجا، وجدان و اندیشه آدمی است.

اینکه در روایات آمده هر کدام از آنها نیروی چهل مرد را دارد، منظور از عدد چهل، رقمی تقریبی است و مفهوم روایت آن است که حاصل و برآیند فعالیت و تأثیرگذاری یک نفر از اصحاب امام موعود علیه السلام برابر است با برآیند فعالیت گروهی تقریباً چهل نفره از مردان. به نظر می‌رسد مزیت این چهل نفر، تنها در جسارت و شجاعت آنها باشد و گرنه بی‌تردید، قدر و ارزش یک نفر از یاران

حضرت بقیة الله علیه السلام بسیار بیشتر است از همه بی‌مایگان و سست‌عنصران، هر چند شمارشان به ده‌ها میلیون برسد.

این شجاعت کم‌نظیر و روحیه صخره‌سان، آنان را در گشودن دروازه‌های جهان و تأسیس دولت عدل و تغییر مسیر تاریخ یاری خواهد نمود و آنها را موفق خواهد ساخت با دستان نیرومند خود بر تاریخ تباهی و بیدادگری نقطه پایان نهند.

همان‌طور که در روانشناسی ثابت شده، انسان در شرایطی خاص قادر است بسیار بیشتر از زمانی که در حالت معمولی به سر می‌برد، کار انجام دهد و در عین حال احساس خستگی هم ننماید و در پایان خود او از کاری که انجام داده شگفت‌زده شود.

مثل افرادی که در شورش‌های خیابانی با جسارت تمام، هر چه را به دستشان می‌رسد به هم ریخته و از بین می‌برند.

یا مانند شخص حج‌گزاری که چنان خالصانه غرق در مناسک می‌شود که احساس خستگی نمی‌کند؛ و آنگاه که از اعمال عبادی فارغ گردید احساس خستگی و آرامش می‌نماید؛ بسیزی از حاجیان چنین تجربه‌ای دارند.

پس وقتی کاری با شور و هیجان توأم شود، دستاوردهای آن روشن‌تر و اثرگذارتر بیشتر خواهد بود؛ به همین دلیل و دلایل دیگر، بیشتر یاران امام علیه السلام، جوان می‌باشند و چرا چنین نباشند در حالی که حق را با عمق جان خویش دریافته و خالصانه به پیشوای خود ایمان آورده‌اند؛ از این رو طبیعی است که در نهان هر کدام از آنها، نیروی ده‌ها نفر مرد وجود داشته باشد.

از اینجا معلوم می‌شود که داشتن قدرت چهل مرد، عطیه‌ای الهی است که به شیوه‌ای طبیعی و نه اعجازی ارزانی آنها می‌شود؛ زیرا پیشتر گفتیم نفس انسان در شرایط ویژه و تحت تربیت صحیح، شایستگی آن را دارد که به این کمال و رشد دست یابد.

این شجاعت کم‌نظیر، تنها مخصوص سربازان سپاه مهدوی نیست بلکه همه مؤمنان را - که آنها نیز به نوعی سرباز حضرت ولی عصر علیه السلام به شمار می‌روند - در بر می‌گیرد. از همین روست که در روایات می‌خوانیم: «مؤمنی نمی‌ماند جز آن که دلش محکم‌تر از پاره‌های فولاد می‌گردد و خداوند نیروی چهل مرد را به او عطا می‌فرماید» از این عبارت برداشت می‌شود که شجاعت، ویژگی همه آنهاست و در هیچ روایتی، این ویژگی از دیگر مؤمنان سلب نشده است. البته چنین شجاعت مؤمنانه‌ای، متناسب با ایمان افراد است؛ هر قدر ایمان فرد افزون‌تر، شجاعتش بیشتر و به عکس. معلوم است که هر قدر ایمان و اخلاص فرد به هدفش بیشتر باشد، جرأت و جسارت و فداکاری‌اش افزون‌تر می‌شود.

بدین ترتیب می‌توان گفت یاران خاص حضرت بقیة الله علیه السلام که فرماندهان و حاکمان دوران پس از ظهورند، شجاع‌تر، نیرومندتر و با عزم و اراده‌تر از دیگرانند؛ هر چند همه ویژگی‌های یاد شده در

روایات، تمامی مؤمنان را شامل می‌شود ولی با این وجود، اصحاب خاص امام علیه السلام در این اوصاف از دیگران سرآمد و برترند.

محور ششم: اطاعت و فرمانبری آنها از امام علیه السلام

یاران امام مهدی علیه السلام با تمام وجود ایشان را باور دارند و شجاعت و جرأت والای خود را در راه پیروی از آن بزرگوار، در طبق اخلاص می‌نهند. درباره آنها گفته شده است: «رعب و وحشت از آنها، با مسافت یک ماه جلوتر از خودشان پیش می‌رود» و «شمشیرهای خود را از پیکار باز نمی‌دارند» دقیقاً همین اوصاف درباره خود حضرت بقیه الله علیه السلام هم وارد شده است. چون اقدام امام علیه السلام و آنها یکی است و هر دو شیوه‌ای واحد و هدفی یگانه دارند. چه بگویی: فرمانده شهر را فتح کرد. و چه بگویی: لشکر شهر را فتح کرد. هر دو درست می‌باشد زیرا هدایت و آموزش نیروها به دست فرمانده و انجام عملیات به عهده نیروهای آن لشکر است.

پیشتر از بحارالانوار نقل کردیم که آنها: «دست بر زین اسب امام علیه السلام می‌کشند و تبرک می‌جویند و به هنگام نبرد [پروانه‌وار] امام علیه السلام را در میان گرفته، محافظت می‌کنند و هرچه ایشان اراده فرماید [به طور کامل] برآورده می‌سازند... در برابر فرمان او از بنده مطیع، مطیع‌ترند.»

دست کشیدن به زین اسب امام علیه السلام، کنایه از نهایت دوستی و علاقه است به طوری که می‌اندیشند دست کشیدن به جایی که او دست کشیده، موجب برکت می‌گردد. همواره بین هر دوست و دلداده‌ای چنین رسمی برقرار است. اگر از دوستی مهربان، شاخه گلی به دستت رسد، نگاهش کرده، می‌بویی و می‌بوسی و از این که این شاخه گل در دستان او نیز بوده است، حسنی غریب و شورانگیز در وجودت پدید می‌آید. دست کشیدن بر زین را نمی‌توان به معنای حقیقی‌اش پذیرفت زیرا ممکن است امام علیه السلام پس از ظهور شریفش سوار بر اسب نشده بلکه از وسایل نقلیه مدرن و متناسب با آن زمان استفاده نمایند.

در این روایت آمده است «هنگام نبرد، امام علیه السلام را در میان گرفته، محافظت می‌نمایند» در زمان‌های قدیم و در عصر صدور این روایت، برای پاسداری از جان فرمانده کافی بود که سربازانش با نیزه و شمشیر گرداگرد خیمه او حلقه زنند؛ ولی اکنون چنین هدفی با حفظ امنیت زمینی، هوایی و دریایی و با به کارگیری سلاح‌هایی هم‌چون تانک و توپ و هواپیمای جنگنده برآورده شدنی است. شاید هم مراد از این روایت آن باشد که آنان گرد امام علیه السلام حلقه می‌زنند تا از دانش او بهره ببرند و در عین حال در جنگ‌ها نیز از جان شریفش پاسداری نموده و به گاه ضرورت جان خویش را فدای او سازند.

محور هفتم: شعار آنها

در این روایات و دیگر روایات به شعارهای یاران امام مهدی علیه السلام نیز پرداخته شده است. هر چند این بحث ارتباط مستقیمی با موضوع این فصل ندارد ولی تا حدودی به آن می‌پردازیم.

پیش از این آوردیم که ابن طاووس نقل کرده است که شعار آنها: «أَمِيت، أَمِيت» (بمیران، بمیران) می‌باشد. و مجلسی نیز در بحار الانوار آورده است که شعارشان: «یا لثارات الحسین» است.

ابن قولویه به سند خود از مالک جهنی نقل کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

من زار الحسین یوم عاشوراء من المحرم... قلت: فكيف يعزى بعضهم بعضاً قال: يقولون: عظم الله أجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و إياكم من الطالبین بثأره مع وليه الإمام المهدي من آل محمد عليهم السلام...^۱

هر که در روز دهم محرم، حسین بن علی علیه السلام را زیارت کند... [سپس] گفتم: چگونه به یکدیگر تعزیت بگویند؟ فرمود: بگویند: خداوند اجر و پاداش‌های ما را در سوگ‌ها برای حسین علیه السلام قرار دهد و ما و شما را از خونخواهان و انتقام‌گیرندگان او به همراه ولّیش امام مهدی علیه السلام بگرداند.

در ادامه این روایت، زیارت عاشورای معروفه آمده است؛ همان زیارتی که امام مهدی علیه السلام در برخی روایات بر خواندن آن بسیار تأکید نموده‌اند.^۲ در بخشی از این زیارت چنین می‌خوانیم:

فأسئله الذی أكرم مقامك أن يكرمني بك و يرزقني طلب ثارك مع إمام منصور من آل محمد صلّى الله عليه و آله... و أن يرزقني طلب ثارك مع إمام مهدى ناطق لكم.^۳
از همان خدایی که مقام تو را والا گردانید و مرا به پاس تو عزت بخشید، خواستارم که توفیق خونخواهی تو را همراه با امام پیروزمندی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله به من عنایت فرماید... و خونخواهی شما را در معیت امام راه یافته، آشکار، و گویای بر حقی از شما، برای من کرامت کند.

مراد از شعار می‌تواند یکی از دو مفهوم زیر باشد:

۱- کلمات و جملاتی که برای برانگیختن روح حماسه و جنگاوری در سربازان سرداده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش در جنگ‌های خود، شعارهایی سر می‌دادند. شعار آنها در جنگ بدر: «یا منصور أَمِيت»^۴ (ای پیروز، بمیران) و در جنگ بنی الملوح: «أَمِيت أَمِيت»^۵ بوده است.

۲- کلمات و عباراتی که برای فرهنگ‌سازی در میان مردم رواج داده می‌شود و بیانگر مفهوم و هدفی معین است. در عصر ما شعار چنین مفهومی دارد.

مراد از شعارهایی که در روایات بالا نقل شده، معنای نخست است زیرا تنها همین معنی در آن روزگار شناخته شده بوده است. شعار یاران حضرت بقیة الله علیه السلام نیز، شبیه شعار رسول خدا صلی الله علیه و آله است:

۱. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص ۱۷۵.

۲. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۱۴۸.

۳. ابن قولویه، جعفر بن محمد، همان؛ ص ۱۷۶، ۱۷۷.

۴. العاملی، الحسن بن الحر، همان؛ ج ۲، ص ۴۸۷.

۵. همان.

أَمِيتُ أُمِيت. در مورد شعار خونخواهی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، از روایت بحار الانوار استفاده می‌شود که شعار به معنای نخست است اما روایاتی که پس از آن آوردیم، این شعار را به معنای دوم می‌داند؛ یعنی خونخواهی امام حسین علیه السلام هدفی اعلام شده و مفهومی فرهنگ‌ساز می‌باشد. البته این دو معنی، با یکدیگر سازگارند زیرا می‌توان آن شعار را به هر دو صورت به کار برد. در نگاه همه مسلمانان، امام حسین علیه السلام مظلوم‌ترین رهبر اسلامی است؛ در نتیجه انتخاب شعار خونخواهی حسین علیه السلام، از این زاویه اهمیت به سزایی دارد. علاوه بر اینکه نهضت حسینی و قیام مهدوی، یک هدف را پی می‌گیرند: تلاش برای برآمدن حق و سرنگونی باطل.

برخی از این روایات سندی صحیح داشته و در چارچوب روش ما در این کتاب، قابلیت اثبات تاریخی را دارند.

ضمانت چهارم: چهارمین ضمانت برای پیروزی انقلاب جهانی مهدوی، عبارتست از ویژگی‌های خود آن حضرت هم‌چون: فرماندهی ممتاز و مقتدرانه، شجاعت و بی‌باکی، آگاهی از سنن و قوانین تاریخ و مانند این‌ها که حاصل و نتیجه برنامه کلی الهی است و در روایات از آنها یاد شده است. مجموع این شایستگی‌ها، از مهم‌ترین ضمانت‌ها برای پیروزی نهضت جهانی مهدوی می‌باشد.

این سخن را پیرامون چند محور دنبال می‌کنیم:

محور اول: ویژگی‌های شخص مهدی موعود علیه السلام که حاصل و نتیجه برنامه کلی الهی در دوره پیش از ظهور می‌باشد.

نیازی نیست در این مورد سخن را طولانی کنیم؛ زیرا در کتاب گذشته و نیز در این کتاب به طور گسترده درباره آن بحث کرده‌ایم که عمر طولانی و هم‌عصری ایشان با جوامع بشری در طول قرون پی‌درپی، ارتباط نزدیک با امت اسلامی و به طور کلی همه بشریت، آگاهی از رنج‌ها و امیدهای آنان و اقدام برای مصالح آنها، تأثیر بسزایی در کمال یافتگی و ارتقای درجه عصمت آن حضرت به بالاترین مراتب دارد زیرا تکامل و رشد معنوی، پایانی ندارد و فرد می‌تواند به خواست پروردگار و به مدد عمل نیکش، تا ابد از پلکان معرفت و کمال بالا رود؛ در کتاب گذشته این مطلب را به طور مستدل توضیح داده‌ایم.^۱

این کمال یافتگی موجب می‌گردد توانایی و باریک‌اندیشی امام علیه السلام در رهبری جهانی، ژرفتر شود و او بتواند به شکلی ساده، سریع و گسترده‌تر، به اهداف خود دست یابد.

مهم‌ترین نمونه‌های این کمال یافتگی عبارتست از:

۱- نیروی عظیم او برای تحمل رنج‌ها و مصائب بزرگ؛ وقتی یاری دین و خشنودی پروردگار در گرو تحمل سختی‌های توانفرسا باشد، این کار برای او شیرین و لذت‌بخش خواهد بود.

۲- نیروی اراده و روحیه بالایی که در طول تاریخ بشر، بی نظیر است.

۳- آگاهی از قوانین ویژه‌ای که حاکم بر تاریخ، جامعه و انسان است به طوری که این فرصت را پیدا نماید تا به شیوه‌ای کاملاً نو و بی سابقه جوامع را دگرگون ساخته و مسیر تاریخ را تغییر دهد. این موارد از او رهبری بزرگ خواهد ساخت که می‌تواند همه جهان را فتح کند و هدف والای الهی را در آن تحقق بخشد.

محور دوم: ویژگی‌های فردی آن بزرگوار در روایات

در اینجا سه دسته از روایات را می‌آوریم که به سنّ ظاهری ایشان در هنگام ظهور، ویژگی‌های جسمانی و شجاعت و بی‌باکی ایشان پرداخته‌اند.

دسته اول: روایاتی که میزان عمر ظاهری امام علیه السلام را در هنگام ظهور بیان کرده‌اند. گفتنی است از دیدگاه امامیه، عمر واقعی ایشان بسیار بیشتر از این مقدار می‌باشد. ابن صباغ از ابوامامه باهلی نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی من ولدی، ابن اربعین سنة...^۱

مهدی از [نسل] فرزندان من و چهل ساله است.

سفارینی همین حدیث را به شیوه مرفوع، از طریق ابی امامه نقل کرده است.^۲

سیوطی از نعیم بن حماد و او نیز از عبدالله بن حارث روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

یخرج المهدی و هو ابن اربعین...^۳

مهدی قیام می‌کند در حالی که چهل سال دارد...

نیز سیوطی از نعیم بن حماد و او هم از محمد بن حمیر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی پیرامون امام مهدی علیه السلام فرمود:

یجیء من الحجاز حتی یستوی علی منبر دمشق، و هو ابن ثمان عشرة سنة^۴

از حجاز به دمشق می‌آید و بر فراز منبر آن، می‌نشیند در حالی که [به نظر می‌رسد] جوانی هجده ساله است.

همچنین سیوطی از نعیم بن حماد و او نیز از علی بن ابی طالب علیه السلام در سخنی پیرامون حضرت بقیة الله علیه السلام، نقل کرده است:

یبعث و هو ما بین الثلاثین إلى الأربعین^۵

۱. ابن صباغ، علی بن محمد، همان؛ ص ۲۱۷.

۲. سفارینی، لوائح الانوار البهیة؛ ج ۲، ص ۷۰.

۳. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. همان.

۵. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۷.

[مهدی] ظهور می کند در حالی که [سن شریفش] بین سی تا چهل سال است.

شیخ صدوق به سند خود که به ابصلت هروی می رسد، روایت کرده است:

قلت للرضا عليه السلام: ما علامة القائم عليه السلام منكم إذا خرج؟ قال: علامته أن يكون شيخ السنّ، شابّ المنظر، حتى أن الناظر إليه ليحسبه ابن أربعين سنة أو دونها. وإن من علاماته أن لا يهرم بمرور الأيام والليالي حتى يأتيه أجله.^۱

به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: نشانه قائم شما [اهل بیت] به هنگام ظهور [ش] چیست؟ فرمود: نشانش آن است که سنی زیاد [و در عین حال] چهره ای جوان دارد، آن چنان که اگر کسی ببیندش گمان برد چهل سال یا کمتر سن دارد. همچنین از دیگر نشانه های او آنست که با گذشت روزگار، پیر نمی شود تا آنگاه که رحلتش فرارسد.

نعمانی به سند خود از علی بن ابو حمزه نقل کرده است که حضرت صادق عليه السلام فرمود:

لو قد قام القائم لأنكره الناس، لأنه يرجع إليهم شاباً موقفاً...^۲

قائم که ظهور کند، مردم او را نخواهند شناخت؛ زیرا با چهره جوانی نوری به سوی آنها باز می گردد.

همچنین نعمانی در روایت دیگری از آن حضرت آورده است:

وإن من أعظم البلية أن يخرج إليهم صاحبهم شاباً وهم يحسبونه شيخاً كبيراً.^۳

از بزرگترین آزمایش ها [برای مؤمنان]، آنست که مولایشان (امام مهدی عليه السلام) با سیمایی جوان ظهور خواهد کرد، حال آن که پیش از آن، او را پیر مردی کهنسال می پنداشتند.

نیز نعمانی به سند خود از علی بن عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که حضرت امام

صادق عليه السلام فرمود:

و يظهر في صورة شابّ موفق ابن اثني و ثلاثين سنة، حتى ترجع عنه طائفة من الناس...^۴

با سیمای جوانی نوری و سی و دو ساله ظهور خواهد فرمود، [و همین باعث می شود که]

گروهی از مردم از او برگردند [و باورش نکنند]

شیخ طوسی همین روایت را آورده است با این تفاوت که عمر مبارک حضرت را سی سال (ابن

ثلاثين سنة) نقل کرده است.^۵

شیخ طوسی از حضرت باقر عليه السلام روایت نموده است:

ليس صاحب هذا الأمر من جاز الأربعين؛ صاحب هذا الأمر القوي المشتمر.^۶

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی)

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۹۹.

۳. همان.

۴. همان.

۵. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۵۹.

۶. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۵۸.

صاحب این امر (امام موعود علیه السلام) بیش از چهل سال ندرد، او نیرومندی است که کمر همت بر بسته است.

نیز همو به سند خود از ابوبصیر نقل کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:
لو خرج القائم لقد أنكره الناس، يرجع إليهم شاباً موفقاً؛ فلا يثبت عليه إلا كل مؤمن أخذ الله
ميثاقه...^۱

قائم که ظهور فرماید، مردمان باورش نمی‌کنند [زیرا] او در سیمای جوانی نوری به سوی
آنها بازمی‌گردد. کسی بر [یاری] او ثابت قدم نمی‌ماند جز مؤمنی که خداوند از او پیمان
ستانده است.

طبرسی روایت کرده است: امام حسن مجتبی علیه السلام در حدیثی پیرامون حضرت ولی عصر علیه السلام
فرمود:

ألتاسع من ولد أخى الحسين، إبن سيّدة الإمام، يطيل الله عمره فى غيبته ثم يظهره بقدرته
فى صورة شابّ دون أربعين سنة. ذلك ليعلم أنّ الله على كل شىء قدير.^۲

نهمین [امام] از فرزندان برادرم حسین می‌باشد؛ [او] فرزند بانوی کنیزان است. خداوند عمر
او را در غیبتش طولانی می‌کند. آنگاه با قدرت خویش او را در سیمای جوانی کمتر از چهل
سال ظاهر سازد تا بدانند که خداوند بر هر چیزی تواناست.

ابن طاووس در کتاب الفتن به سندش از زکریا و او نیز از کعب نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله
فرمود:

المهدى إسمه إسمى و يخرج و هو إبن إحدى و خمسين...

مهدی همنام من است؛ هنگامی که ظهور کند، [مردی] پنجاه و یک ساله است.

دسته دوم: اخباری که به ویژگی‌های جسمانی امام علیه السلام به هنگام ظهور می‌پردازد. در اینجا
نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم:

ابوداوود به سند خود از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

المهدى منى، أجلي الجبهة، ألقى الأنف، يملأ الأرض قسطاً و عدلاً، كما ملئت ظلماً و
جوراً...^۳

مهدی از من است. پیشانی باز و نورانی، و بینی کشیده و باریکی دارد. زمین را از عدل و داد
می‌آکند همان‌طور که از بیداد و ستم لبریز شده باشد.

ابن صباغ از ابوامامة باهلی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنی پیرامون مهدی موعود علیه السلام
فرمود:

۱. همان؛ ص ۲۵۹.

۲. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۰۱.

۳. ابوداوود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۲.

كَأَنَّ وَجْهَهُ كَوَكَبِ دُرِّيٍّ، فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالٌ أَسْوَدٌ، عَلَيْهِ عِبَائِتَانِ قَطْوَانِيَتَانِ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ بَنِي إِسْرَائِيلَ...^۱

چهره‌اش، ستاره‌ای درخشان است. بر گونهٔ راست او خالی سیاه است. بر دوش او دو عباست از قطوان (محلّی در کوفه و سمرقند) و گویی [در تناسب اندام] از مردان بنی اسرائیل است.

این حدیث را گنجی نیز در البیان آورده است.^۲

همو نیز به سند خود از حذیفه نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

أَلْمَهْدِيُّ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِيٍّ، وَجْهُهُ كَالْكَوَكَبِ الدَّرِّيِّ، أَلَّلُونِ لَوْنَ عَرَبِيٍّ وَالْجِسْمَ جِسْمَ إِسْرَائِيلِيٍّ...^۳

مهدی مردی است از فرزندان من [که] چهره‌اش چون ستاره‌ای درخشان است؛ رنگش عربی (گندمگون) و جسمش اسرائیلی (راست قامت و تاحدی بلندقد) است.

همچنین گنجی به سند خود از عبدالرحمان بن عوف روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

لِيَبْعَثَنَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ عَتْرَتِي رَجُلًا أَفْرَقَ الثَّنَائِيَا، أَجْلَى الْجَبْهَةِ؛ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا...^۴
خداوند بزرگ از خاندان من مردی را برمی‌انگیزد که دندان‌هایش بَرّاق و از هم جدا، و پیشانی‌اش باز و نورانی است. او زمین را از عدل و داد می‌آکند.

به همین سند، علی بن ابی طالب عليه السلام حضرت بقیة الله عليه السلام را چنین وصف کرده است:

كَتَّ اللَّحِيَةَ، أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ، بَرَّاقَ الثَّنَائِيَا، فِي وَجْهِهِ خَالٌ، أَقْنَى، أَجْلَى، فِي كَتْفِهِ عِلَامَةُ النَّبِيِّ ﷺ...^۵

محاسن مبارکش پرمو، دیدگان مبارکش سرمه کشیده، دندان‌هایش شفاف و بر سیمای مبارکش خالی جذاب است. بینی او باریک و نیکو خمیده، پیشانی‌اش باز و درخشان و در شان‌اش علامت نبوت پیامبر ﷺ است.

سیوطی نیز همین روایت را نقل کرده است.^۶

همچنین او از نعیم بن حماد و وی نیز از محمد بن حمیر روایت کرده است که امام علی بن

ابی طالب عليه السلام فرمود:

أَلْمَهْدِيُّ أَرْجٌ، أَبْلَجٌ، أَعْيُنٌ...^۷

۱. ابن الصباغ، علی بن محمد، همان؛ ص ۳۱۷.

۲. الحافظ الگنجی، محمد بن یوسف، همان؛ ص ۹۵.

۳. همان؛ ص ۹۴.

۴. همان.

۵. همان؛ ص ۹۶.

۶. ر. ک: السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۷.

۷. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۷.

مهدی [چنین است]: ابروهایش کشیده، صورتش نیکو، دیدگانش مشکمی...

نعمانی به سند خویش از سلیمان بن هلال نقل کرده است که امام صادق علیه السلام از جدش حضرت سیدالشهدا علیه السلام روایت کرده است:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: يا أمير المؤمنين نبئنا بمهديكم هذا، قال: ... و هو رجل جليّ الجبين، أقتى الأنف، ضخم البطن، أذيل الفخذين، بفخذه اليمنى شامة، أفلج الثنابا، و يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^۱

مردی به نزد امیر مؤمنان آمد، و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، از مهدی خودتان برایمان بگوئید! فرمود: ... او مردی است با پیشانی باز و نورانی، بینی کشیده و باریک، شکمی چاق، ران‌های کشیده، بر ران راستش نشانه‌ای است، بین دندان‌هایش فاصله وجود دارد و زمین را از عدل می‌آکند هم‌چنان‌که از بی‌داد و ستم پر شده باشد.

همو به سند خود از حمران بن اعین روایت کرده است:

قلت لأبي جعفر الباقر عليه السلام: جعلت فداك، أني قد دخلت المدينة و في حقوي هميان فيه ألف دينار، و قد أعطيت الله عهداً إنني أنفقها ببابك ديناراً ديناراً. أو تجيبني فيما أسألك عنه. فقال: يا حمران سل تجب، و لا تبغض دنائرك. فقلت: سألتك بقرايتك من رسول الله - صلى الله عليه و آله - أنت صاحب هذا الأمر و القائم به؟ قال: لا. قلت: فمن هو؟ بأبي أنت و أمي. فقال: ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين، المشرف الحاجبين، عريض ما بين المنكبين.^۲

به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم، وقتی وارد مدینه شدم کیسه‌ای بر کمر داشتم که در آن هزار دینار بود. با خداوند عهد بسته بودم، آن را دینار دینار بر در منزل شما انفاق نمایم تا آن‌که پاسخم را بدهید. امام علیه السلام فرمود: ای حمران پرس تا پاسخ بشنوی و لازم نیست دینارهایت را توزیع کنی. عرض کردم: به حق خویشاوندیت با پیامبر صلی الله علیه و آله آیا تو صاحب امر و قائم هستی؟ فرمود: خیر. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، پس قائم کیست؟ فرمود: کسی است که چهره‌ای گلگون و دیدگانی فرورفته (از شب‌زنده‌داری) دارد ابروهایش به طرف صورتش فروهشته و شانهاش پهن است.

همو به سند خود از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام (تردید از راوی است) فرمود:

يا أبا محمد! بالقائم علامتان: شامة في رأسه و شامة بين كتفيه من جانبه الأيسر، تحت كتفيه ورقة مثل ورقة الآس؛ ابن سببة، و ابن خيرة الإمام.^۳

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۱۴.

۲. همان.

۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۱۵.

ای ابامحمد، قائم را دو نشانه است: نشانه‌ای در سر و نشانه‌ای (شبيه مهر نبوت) زیر شانه چپش و زیر هر دو شانه‌اش نشانه‌ای چون برگ یاس است. او فرزند بانویی اسیر و بهترین کنیزان است.

نیز همو به سندش از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است:

قلت لأبي جعفر عليه السلام، قول أمير المؤمنين عليه السلام: بأبي ابن خيرة الإمام، أهي فاطمة عليها السلام؟ قال: إن فاطمة عليها السلام خيرة الحرير، ذاك المبخ بطنه، المشرب حمرة.^۱
به حضرت باقر عليه السلام عرض کردم در این سخن امیرالمؤمنین عليه السلام که فرمود: «پدرم فدای او (مهدی) باد که فرزند بهترین کنیزان است»، آیا مراد فاطمه زهرا (س) است؟ حضرت باقر عليه السلام فرمود: [خیر] فاطمه عليه السلام بهترین زنان آزاد است. [بلکه مراد] مهدی است که شکمی چاق و چهره‌ای گلگون دارد.

شیخ طوسی و شیخ مفید به سندشان از جابر جعفی نقل کرده‌اند حضرت باقر عليه السلام فرمود: سأل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين عليه السلام فقال:

أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ فقال: أما اسمه، فإن حبيبي شهد إلي أن لا أحدت بإسمه، حتى يبعثه الله. قال: فأخبرني عن صفته. قال: هو شابّ مربع، حسن الوجه، حسن الشعر، يسيل شعره على منكبيه، و نور وجهه يعلو سواد لحيته و رأسه، بأبي ابن خيرة الإمام.^۲
عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین عليه السلام پرسید: نام مهدی چیست؟ فرمود: دوستم (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) از من پیمان ستانده است تا زمان ظهورش از او نام نبرم. عمر گفت: پس از اوصافش برایم بگو. فرمود: جوانی است راست قامت ولی نه درازقد؛ زیبا چهره و خوش مو است؛ موی سرش بر دوشش ریخته و درخشندگی چهره‌اش بر مشکمی موی سر و محاسن شریفش غلبه دارد. پدرم به فدای [او که] پسر بهترین کنیزان [است].

صدوق به سند خود از زیاد بن منذر نقل کرده است که حضرت امام باقر عليه السلام از پدرانش روایت نموده است که امام علی بن ابی طالب عليه السلام بر بالای منبر فرمود:

يخرج رجل من ولدي في آخر الزمان، أبيض اللون، مشرب بحمرة، مبدح البطن، عريض الفخذين، عظيم مشاش المنكبين، بظهرة شامتان: شامة على لون جلده، و شامة على شبه شامة النبي صلی الله علیه و آله...^۳

مردی از فرزندان من در آخر الزمان ظهور می‌کند که چهره سفیدش به سرخی می‌زند، شکمش چاق، و ران‌هایش پرگوش است، و شانه‌هایش پهن است. در پشت او دو نشانه است: یکی به رنگ پوست او و دیگری شبیه مهر نبوت است.

۱. همان؛ ص ۱۲۰.

۲. همان؛ ص ۲۸۱ و المفید، محمد بن محمد، الغيبة، ص ۲۸۱.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

راوندی نیز این روایت را با واژه‌هایی نزدیک و مشابه نقل کرده است.^۱

دسته دوم: روایاتی که از شجاعت، دلیری و برخی دیگر از ویژگی‌های اجتماعی امام مهدی علیه السلام سخن گفته‌اند.

نعمانی به سند خود که آن را تا سلیمان بن هلال می‌رساند، روایتی را از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که آن امام از پدران بزرگوارش روایت کرده است که امام حسین علیه السلام فرمود:

جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: يا أمير المؤمنين نبئنا بمهديكم هذا؛ فقال: إذا درج الدارجون وقلّ المؤمنون... لا يجبن إذا المنايا هلعت، ولا يجوز إذا المنون إكتفت، ولا ينكل إذا الكماة إصطرعت، مشمر مغلوب، ظفر ضرغامة، حصد مخدش، ذكر، سيف من سيف الله، رأس قيم، يشقّ رأسه في باذخ السؤدد، و عارز مجده في أكرم محتد... أوسعكم كهفاً، و أكثركم علماً، و أوصلكم رحماً. اللهم فاجعل بيعته خروجاً من الغمة، واجمع به شمل الأمة. فإن خار الله لك فاعزم ولا تنثن عنه إن وفقت له، ولا تجوزنّ عنه إن هدیت إليه، هاه، و أوماً بيده إلى صدره شوقاً إلى رؤيته.^۲

مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و به او عرض کرد: ای امیر مؤمنان ما را از این مهدی خود آگاه کنید. پس آن حضرت فرمود: هنگامی که رفتنی‌ها بروند و منقرض شوند و مؤمنان اندک شوند... هنگامی که مرگ شبیخون زند، او (مهدی) را ترسی در دل نباشد و چون مرگ رو نماید، سستی و ناتوانی از خود نشان ندهد و در میدان نبرد آنجا که دلیران پشتشان به خاک آید، عقب‌نشینی نکند. دامن همت به کمر زده و پر جمعیت و پیروزمند و شیر بیشه شجاعت باشد که ریشه کن‌کننده ستمگران، پشتوانه‌ای استوار و مردانه و شمشیری از شمشیرهای خدا باشد، سالار و پر خیری است که بزرگ شده خاندان جلالت و شرف است و ریشه مجد و بزرگواری‌اش در اصیل‌ترین ریشه‌ها باشد... ساحت و درگاهش از همه شما گشاده‌تر و دانش او از همه شما افزون‌تر است و خویشان و نزدیکان را بیش از همه شما سرکشی می‌کند و حفظ و پیوستگی می‌نماید. پروردگارا، بیعت او را موجب درآمدن دلتنگی و اندوه قرار ده و به واسطه او پراکندگی امت را جمع ساز. پس اگر خداوند برای تو خیر خواست پس عزم خود استوار گردان و اگر در راه رسیدن به او توفیق یافتی از او به دیگری باز مگرد و هرگاه به سویش راه یافتی از او در مگذر. [امام علیه السلام پس از این سخنان] آه از نهاد برآورد و با دست به سینه خود اشاره کرد که چسان مشتاق دیدن روی اوست.

طبرسی از ریان بن صلت روایت کرده است:

قلت للرضا عليه السلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: أنا صاحب هذا الأمر ولكنني لست

۱. الراوندی، سعید بن هبة الله، همان؛ ص ۱۹۵.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۱۳ به بعد.

بأذی أملؤها عدلاً كما ملئت جوراً. و کیف أكون ذلك علی ماتری من ضعف بدنی. وإنّ القائم هو الأذی إذا خرج كان فی سنّ الشیوخ و منظر الشبان، قویّاً فی بدنه حتی لو مدّ یده إلى أعظم شجرة علی وجه الأرض لقلعها، و لو صاح بین الجبال لتدکدکت صخورها.^۱

به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: من صاحب این امر هستم؛ اما آن کسی نیستم که زمین را از داد می آکند همان طور که از بیداد پُر شده باشد. و چه سان باشم در حالیکه ناتوانی بدنم را می بینی. قائم هنگامی که ظهور کند سنّ پیران و سیمای جوانان را دارد و آن چنان نیرومند است که اگر بزرگترین درخت روی زمین را با دست مبارکش بکشد، از ریشه می کند و اگر در کوه ها نهیب زند، سنگ هایش فروریزد.

این روایات خود گویاست و نیازی به شرح و توضیح ندارد. ولی در اینجا باید به دو موضوع پردازیم: یک: تفسیر لغوی برخی واژه ها؛ دو: تلاش برای حل تعارض بین بعضی از این روایات. در دو محور بعدی به این موضوعات خواهیم پرداخت.

محور سوم: شرح برخی واژه های این روایات

«یرجع إليهم شاباً موقفاً...» «با سیمای جوانی نورس به سوی مردم بازمی گردد» در این فراز به این حقیقت اشاره شده که عمری که یک جوان در پیش روی خود دارد، معمولاً طولانی است و از این رو آینده در نگاه او افقی گسترده دارد و آرزوهایش نیز پُردامنه است. و این همان معنی «توفیق» در روایت است. همان چیزی که فرد میانسال، فاقد آن می باشد زیرا آینده درخشان و روشنی در برابر خود نمی بیند و دچار یأس و سرخوردگی است.

«صاحب هذا الأمر القویّ المشمّر...» آدمی به طور معمول برای انجام کارها، آستین بالا می زند. این ویژگی کسانی است که در کاری خیره اند و با عزمی استوار به دنبال انجام آن می باشند و جوانان معمولاً چنین اند.

«أجلی الجبهة» مراد کسی است که پیشانی بلند و گشاده ای دارد.

«كان وجهه كوكب درّی» «چهره اش، ستاره ای درخشان است» تعبیری است از هیبت و شکوه. «كانه من رجال بنی اسرائیل... والجسم جسم اسرائیلی...» این فراز از حدیث، بیانگر جسم ستر و اندام متناسب آن امام همام علیه السلام می باشد. بدیهی است سیمای شریف او، شبیه بنی اسرائیل نیست زیرا از نسل آنها نیست.

«أللون لون عربی» یعنی گندمگون است.

«أفرق الثنایا» یعنی بین دندان هایش، فاصله وجود دارد.

«أكحل العینین» مراد، سیاهی مژگان آن حضرت است.

«براق الثنایا» یعنی دندان های سپیدی دارد.

«أزج الحاجبين» یعنی کمان ابروانش، باریک و کشیده است.

«أذیل الفخذین» یعنی ران‌هایش لاغر و باریک است. این عبارت با عبارت «عظیم الفخذین» که در روایتی دیگر آمده، ظاهراً در تعارض است. ولی هرگاه توجه نماییم که یکی از معانی «أذیل»، طولانی و کشیده است، در این صورت مراد آن است که ران‌های کشیده‌ای دارد که می‌تواند پهن هم باشد. بدینگونه تعارض بین این دو تعبیر نیز برطرف می‌گردد.

«المشرف الحاجبین» یعنی ابروانش بالای چشمانش را پوشانده و معمولاً این در جایی است که ابروان پهن و عریض باشد. این تعبیر تا حدودی با تعبیر دیگری که ابروان آن حضرت را باریک و کمانی معرفی کرده، در تعارض است.

«مبده البطن» یعنی شکمی بزرگ و چاق دارد. این واژه به صورت‌های دیگری نیز در منابع روایی آمده که همگی با اصل این واژه ناخواناست: «مدح، مبلح و مبدح»؛ که ممکن است علت آن تحریف در نوع نگارش و خط باشد.

همچنین در روایات، تعبیر «المبده البطن» آمده است که به همین معنی است؛ زیرا «بده» به معنای زندگی در آسایش است که موجب برآمدن شکم و چاقی آن می‌شود. البته این بدان معنا نیست که ایشان چنین زندگی می‌کند. بلکه تنها در این مورد، شبیه آنهاست.

«مربع» یعنی قامت متوسطی دارد.

«عظیم المشاش المنکبین»: مشاش جمع مشاشة و به معنی سر استخوان‌ها و مفاصل است مانند زانو، آرنج و شانه‌ها. وقتی گفته می‌شود: فلان جلیل المشاش، یعنی او مفاصل بزرگی دارد. این فراز از روایت به عریض بودن شانه‌های آن حضرت دلالت دارد. «مغلوب» اسم مکان است. «إغلوب العشب» یعنی گیاه انبوه شد. مراد آن است که آستان آن حضرت، محل گرد آمدن مؤمنان و فرودگاه دل‌های صالح است. «ظفر» مصدری است که به طور مجازی (و برای تأکید) بر آن حضرت اطلاق گردیده است و به معنی ظافر (پیروز و سرافراز) می‌باشد. مانند اینکه می‌گوییم: فلان عدل یعنی فلان عادل.

«حصد»: این وصف در مورد ریسمان و زرهی که بافت و ساختاری محکم دارد، به کار می‌رود. در اینجا مراد از آن، بیان کمال و پختگی جسمی و روحی امام علیه السلام است.

«مخدش» اگر به کسر دال (اسم فاعل) خوانده شود، از واژه خدش به معنی زخم برداشتن و جراحت است و مراد آن است که ایشان، بسیاری را به قتل می‌رساند. ولی اگر آن را به فتح دال (اسم مفعول) بخوانیم یعنی انسانی که گردنش را جدا ساخته‌اند. شاید در این صورت منظور آن باشد که گردن ستبری دارد و در نتیجه بدنش قوی و تنومند است. روایات دیگر نیز همین را تأیید می‌نمایند. این برداشت با گزارشی که دومین نایب خاص امام علیه السلام در دوره غیبت صغری داده است همخوانی دارد. او می‌گوید: گردنش چنین است و با دست به حجم بزرگ آن اشاره می‌کند.

«یشق رأسه فی باذخ السؤدد» تعبیری است مجازی از بزرگی و شرافت آن حضرت.

محور چهارم: گشودن مهم‌ترین گره‌های تعارض بین این روایات مهم‌ترین این ناهمخوانی‌ها در روایات دسته اول، در مورد تعیین عمر امام علیه السلام در هنگام ظهور می‌باشد.

روایات دسته اول خود به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود:

۱- روایاتی که به عدد مشخصی تصریح کرده‌اند؛ چهل، سی، سی و دو، هجده و پنجاه و یک سال. از ظاهر هر کدام از این روایات برمی‌آید که سن ایشان کمتر و یا بیشتر از آن عددی که وارد شده، نیست.

۲- روایاتی که به دوره نامشخص و یا عددی غیر معین دلالت دارند؛ مانند این تعبیر: در سیمای جوانان، مردی چهل ساله یا کمتر از آن، بین سی و چهل سال، جوان چهره و...

مهم آن است که سن امام علیه السلام را تنها از روی چهره ظاهری ایشان در هنگام ظهور تعیین نماییم. همان‌طور که در روایات آمده «هرکس به او بنگرد سنش را چهل ساله یا کمتر می‌یابد» چگونه می‌توان سن واقعی امام علیه السلام را از زمان تولدش محاسبه نمود؟

از سیمای ظاهری تنها می‌توان سن فرد را به طور تقریبی حدس زد و سال عمر چنین شخصی را نمی‌توان برشمرد، دیگر چه رسد به روز و ساعت آن.

مطابق برداشت غیر شیعی، روایات بخش اول با یکدیگر کاملاً تعارض دارد؛ زیرا امام علیه السلام باید یا سی ساله، یا سی و دو ساله، یا چهل ساله و یا... باشد و نمی‌توان دو تا از این اعداد را به او نسبت داد. روایات بخش دوم نیز خالی از تعارض نیست زیرا پنجاه و یک سال اساساً با جوان بودن و بین سی و چهل ساله بودن منافات دارد؛ حتی سی یا چهل ساله بودن نیز با عمر بین سی و چهل سال، ناهمخوانی دارد و نمی‌توان سال عمر او را دو عدد از این اعداد دانست.

در این صورت، مطابق فهم غیر شیعی، تعارض بین روایات فراوان بوده و نمی‌توان به عدد معینی دست یافت.

ولی طبق برداشت شیعه او چهره‌ای جوان دارد و انسان هم معمولاً تا مدتی پس از چهل سالگی جوان می‌ماند.

به ویژه آن‌که هرگاه به اوصاف جسمانی امام بیندیشیم او را به طور تقریبی بین سی و چهل سالگی می‌یابیم. اگر بیننده‌ای هم او را سی و دو ساله بداند، باز بین سی و چهل سالگی است. یا اگر سی ساله بداندش، باز نزدیک سی و دو سالگی است و بدین ترتیب کمتر از چهل سالگی است. حتی بنابر بعضی روایات، عده‌ای او را چهل ساله تصور خواهند کرد.

در نهایت ناچاریم از دو روایت دست بکشیم:

الف) روایت هجده سالگی؛ زیرا از محمد بن حمیر - و نه از معصوم علیه السلام - روایت شده است؛

علاوه این که با بیشتر روایات گذشته منافات دارد.

ب) روایت پنجاه و یک سالگی؛ این روایت هر چند از پیامبر ﷺ نقل شده است اما سند درستی ندارد علاوه اینکه با بیشتر روایات گذشته ناهماهنگ است؛ زیرا شخص جوان، سنی بین سی و چهل دارد، نه پنجاه.

محور پنجم: بعضی روایات سن امام ﷺ را هنگام ظهور، سن پیر مردان می داند. این مطلب طبق دیدگاه امامیه درباره امام مهدی ﷺ کاملاً صحیح است؛ زیرا پیر کسی است که از سن جوانی و میانسالی گذشته باشد، حال چه در سنین هشتاد و نود سالگی از دنیا برود و چه از آن سن گذشته باشد. از عمر مبارک امام عصر ﷺ بسیار بیشتر از این گذشته است؛ در نتیجه پیر مرد و به تعبیر روایات «شیخ» است. گفتنی است در روایات برای سلام به نوح ﷺ چنین آمده است: «السلام علیک یا شیخ المرسلین»^۱ با آن که به نص قرآن کریم، عمر او کمتر از نهصد و پنجاه سال نبوده است. هم چنان که در کتاب گذشته اشاره کردیم^۲ هرگاه عمر کسی به این اندازه برسد، دیگر نباید از او انتظار قیافه یکی از دوران های عمرش را داشت بلکه چهره اش به صورت جوانی، میانسالی و پیری، بستگی به خواست خدایی دارد که به او طول عمر داده است و به تعبیر دیگر: مدت این سه دوره برای چنین شخصی به تبع عمر درازش، طولانی است و از آن رو که نمی دانیم امام عصر ﷺ چقدر عمر خواهند کرد، این را نیز نمی دانیم که در کدامین دوره از عمر شریفش (جوانی، میانسالی یا پیری) به سر می برد. این نظریه، سخن روایات را تأیید می نماید که حضرت بقیه الله ﷺ به هنگام ظهور، سن پیر مردان را دارد و سیمای جوانان را. علاوه بر این که مؤمنان به امام مهدی ﷺ بر این باورند که آن حضرت با جسمی پیر و چهره ای کهنسال ظهور نخواهد کرد.

با این وجود در روایات آمده است که خود این تفاوت در سن واقعی و سیمای ظاهری، امتحان و آزمایشی است که بسیاری در آن گرفتار آمده و با شک و تردید در هویت امام ﷺ، در این امتحان شکست خواهند خورد. چه آنها انتظار دارند پیر مردی را ملاقات نمایند اما با مردی در سیمای جوانان روبرو خواهند شد و در این ماجرا تنها ایمان کسی پایدار می ماند که خداوند پیش از آن از او پیمان ستانده باشد.

البته به سختی می توان تصور کرد که همگان گرفتار این امتحان گردند؛ زیرا گفتیم در باور مؤمنان و نیز نص روایات و همچنین به مقتضای نظریه پیر نبودن جسم مبارک آن حضرت، ایشان در سیمای جوانان ظهور می فرماید.

در این صورت دایره این امتحان تنها محدود به دو سطح می شود:

۱- به طور معمول چنین امتحان و آزمایشی غیر منتظره نیست زیرا تفاوت آشکار بین عمر واقعی

۱. القمی، الشیخ عباس، مفاتیح الجنان، ص ۲۴. (نسخه معرب)

۲. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۱۲.

و سیمای ظاهری آن حضرت، خود فراهم کننده چنین آزمایشی است اما چون روایات از امکان چنین تفاوتی خبر داده‌اند و مردم هم به این امر ملتفت گشته‌اند، می‌توان گفت بسیاری از مردم از این امتحان سربلند بیرون خواهند آمد.

۲- گروهی از مردم که این‌گونه مورد آزمایش الهی قرار می‌گیرند، کسانی‌اند که طول عمر امام موعود علیه السلام را باور دارند اما سطح بینش و آگاهی‌های دینی آنان از درک تفاوت بین عمر حقیقی و سیمای ظاهری ایشان عاجز است و از این رو انتظار دارند به گاه ظهور او را در سیمای پیری کهنسال ببینند و وقتی چهره جوان او را ملاقات می‌کنند برایشان باور کردنی نیست.

تا اینجا به چهار مورد از ضمانت‌های پیروزی حضرت ولی عصر علیه السلام که مترتب بر برنامه کلی الهی در پیش از ظهور می‌باشد، پرداختیم. اینک به قسمت دوم این ضمانت‌ها می‌پردازیم.

قسمت دوم: ضمانت‌های موجود در دوران پس از ظهور

ضمانت‌هایی که در اینجا به آن خواهیم پرداخت ارتباطی با برنامه کلی الهی در عصر غیبت نداشته و خود به طور مستقل دارای طرح و برنامه معینی است. این ضمانت‌ها که مربوط به برنامه کلی الهی در عصر پس از ظهور است در بخش‌های نظامی، اجتماعی، عقیدتی و مانند آن پدید می‌آید و در روند پیروزی امام علیه السلام تأثیرگذار خواهد بود.

این ضمانت‌ها نیز هم‌چون ضمانت‌های قسمت اول، چهار مورد می‌باشد:

ضمانت نخست: استفاده از اصل غافل‌گیری در شروع نبرد یا در آغاز انقلاب جهانی.

اصل غافل‌گیری نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت عملیات نظامی دارد و فرماندهان نظامی در طراحی‌های جنگی به آن توجه ویژه‌ای دارند. هرگاه نیروی مهاجم بتواند بهتر و بیشتر از اصل غافل‌گیری بهره‌برد، احتمال پیروزی‌اش بیشتر می‌شود؛ تا آنجا که با غافل‌گیری کامل می‌تواند پیروز قطعی میدان جنگ باشد.

هنوز به یاد داریم که مصری‌ها در سال ۱۹۷۶ چگونه با بهره‌گیری از اصل غافل‌گیری توانستند از خط دفاعی اسرائیل عبور نمایند و آن را در هم شکنند و تاکنون نیز در تصرف خود باقی نگه دارند؛ تازه این موفقیت در شرایطی بود که مصری‌ها به طور کامل از این اصل استفاده نکرده بودند.

این شیوه جنگی در قیام جهانی حضرت بقیه الله علیه السلام به طور کامل به کار گرفته خواهد شد؛ زیرا دشمنان کافرکیش و ماده‌گرای او به طور کامل از انقلاب جهانی ایشان بی‌اطلاع می‌باشند. در نتیجه آن قیام کاملاً غافلگیرانه اتفاق خواهد افتاد.

در این مورد روایاتی وارد شده است:

مرحوم صدوق به سند خود که آن را به امام رضا علیه السلام می‌رساند از پدران آن حضرت روایت کرده است:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ؟ فَقَالَ: مِثْلُهُ مِثْلُ السَّاعَةِ لَا يَجْلِيهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.^۱

به پیامبر اکرم ﷺ عرض شد: ای فرستاده خدا، آن قائمی که از نسل توست چه زمانی ظهور خواهد کرد؟ فرمود: مثل او هم چون قیامت است که جز خداوند (هیچ کس) آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند (این حادثه) بر آسمانها و زمین گران است (و) جز ناگهان به شما نمی‌رسد.

مرحوم طبرسی، نامه حضرت ولی عصر علیه السلام به شیخ مفید را نقل کرده است. در پایان این نامه آمده است:

فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا يَقْرَبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَيَتَجَنَّبُ مَا يَدْنِيهِ مِنْ كِرَاهَتِنَا وَسَخَطِنَا فَإِنَّ أَمْرَنَا بَغْتَةٌ فَجَاءَةٌ، حِينَ لَا يَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يَنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حُوبَةٍ...^۲

هر یک از شما (شیعیان) کاری کند که به دوستی و محبت ما نزدیک شود و از خشم و ناخشنودی ما دوری گزیند زیرا امر [ظهور]، یکباره و ناگهانی رخ دهد، در آن زمان دیگر نه توبه کسی سود می‌بخشد و نه پشیمانی از گناه از مجازات، نجاتش می‌دهد.

در این جا مناسب است که درباره اصل غافل‌گیری در ضمن دو محور سخن بگوییم:

محور اول: ظهور ناگهانی امام مهدی علیه السلام طراحی خاص خود را دارد که مربوط به برنامه کلی الهی در زمان پیش از ظهور است. این طراحی را می‌توان چنین تحلیل کرد:

۱- بنای پیشوایان نخستین اسلام بر عدم صراحت درباره زمان ظهور و پوشیده نگاه داشتن آن از همگان حتی یاران خاص آن حضرت بوده است و علم به زمان ظهور، ویژه خداوند و پیشوایان معصوم می‌باشد.

از اینروست که پیامبر اکرم ﷺ در روایت پیشین به صراحت تعیین وقت برای ظهور را رد نموده و نهان بودن آن را به نامعلوم بودن زمان قیامت همانند می‌فرماید. آن حضرت می‌داند که پیروزی فرزندش مهدی علیه السلام در آن روز بزرگ منوط به پوشیده ماندن این راز است.

۲- نفی تعیین وقت و دروغگو شمردن تعیین کنندگان زمان ظهور از سوی پیشوایان اسلام. در این باره روایاتی را در فصل گذشته آورده‌ایم.

۳- بیان نشانه‌های عمومی و خاص یا به تعبیر بهتر نشانه‌های دور و نزدیک برای ظهور از سوی معصومین علیهم السلام و اجتناب از تصریح به زمان حقیقی آن نشانه‌ها.

۴- بی‌اطلاعی مردم به جز خود امام مهدی علیه السلام از به ثمر نشستن برنامه کلی الهی؛ زیرا آگاهی از تحقق تنها شرط باقی مانده برای ظهور، یعنی: «پدید آمدن شمار کافی از یاران آن حضرت»، تنها پس

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. الطبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج؛ ج ۲، ص ۳۲۴.

از آگاهی از سه موضوع زیر حاصل می‌گردد:

الف) تعداد افراد مورد نیاز برای نبرد جهانی.

ب) شناخت کلی از ویژگی‌هایی هم‌چون اخلاص و... که شایسته است افراد آن سپاه دارا باشند.

ج) آگاهی از تحقق این ویژگی‌ها در آن افراد.

و هم‌چنان‌که پیشتر ثابت کرده‌ایم آگاهی از این امور سه‌گانه برای ما ممکن نیست.

محور دوم: در اینجا به طرح پرسشی درباره نظریه ناگهانی بودن ظهور پرداخته و به آن پاسخ

می‌دهیم.

پرسش: چگونه می‌توان اصل غافل‌گیری و ناگهانی بودن ظهور را با وجود نشانه‌های نزدیکی

هم‌چون ندا فرو رفتن در بیابان و... هماهنگ دانست؟ زیرا این امور هشدار و بیدارباشی برای ظهور

است و بدین ترتیب اصل ناگهانی بودن ظهور زیر سؤال می‌رود.

پاسخ: پیش از این گفته‌ایم آن نشانه‌ها برای هشیار ساختن مخلصان آزموده و نیز همه باورمندان

به امام عصر علیه السلام قرار داده شده است و از این رو اصل ناگهانی بودن ظهور درباره اینان به طور کامل

صدق نمی‌کند و اساساً معنا ندارد که آنها نیز در بی‌خبری بمانند؛ زیرا آنها باید به گاه ظهور در نزد

امام علیه السلام حاضر شوند.

اصل غافل‌گیری نه برای دوستان بلکه طرحی است بر ضد دشمنان و بارها گفته‌ایم که دشمنان به

این نشانه‌ها واقف نخواهند شد و آنها را نشان از چیزی نمی‌گیرند. در این صورت آنان اساساً ظهور

را انتظار نمی‌برند و ظهور برایشان کاملاً غافلگیرانه است.

ضمانت دوم: وحشت و هراس در دل دشمنان.

در این باره ضمن چند محور به بحث و بررسی می‌پردازیم:

محور اول: بیان برخی روایات در این باره:

نعمانی از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

لو قد خرج قائم آل محمد علیه السلام... والرعب مسيرة أمامة^۱

آنگاه که قائم آل محمد علیه السلام ظهور نماید... رعب و وحشتی [که از او در دل دشمنان می‌افتد]

پیشاپیش او می‌رود.

همچنین او از هشام بن سالم نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

بين الرجل على رأس القائم علیه السلام يأمر وينهى، إذ يأمر بضرب عنقه. فلا يبقى بين الخافقين إلّا

خافه.^۲

ناگهان در موقعی که شخص [منافقی] مشغول امر و نهی است، قائم علیه السلام دستور می‌دهد که او

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۲.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۶.

را گردن بزنند. پس در شرق و غرب جهان کسی نمی ماند جز آن که از او می ترسد.

همو از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:
یؤتده بثلاثة أجناد: بالملائكة و بالمؤمنین و بالرعب.^۱

[خداوند] او را با سه سپاه حمایت فرماید: فرشتگان، مؤمنان و ترس.

نیز نعمانی از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام در حدیثی درباره پرچم امام زمان علیه السلام فرموده است:

فإذا هوقام نشرها... و یسیر الرعب قدّامها شهراً، و وراءها شهراً، و عن یمینها شهراً و عن یشارها شهراً، ثمّ قال: یا ابا محمد، أنّه یخرج موتوراً غضبان أسفاً، لغضب الله علی هذا الخلق...^۲

به گاه ظهور، آن [پرچم] را برافراشته سازد... و ترس از او (مهدی علیه السلام) از پیشاپیش، پشت سر و جانب چپ و راست به فاصله یکماه جلوتر از خودش می رود. سپس فرمود: ای ابامحمد! به دلیل خشم خدا بر این مردم، او به هنگام ظهور، تنها و خشمگین است.

شیخ صدوق و طبرسی از محمدبن مسلم ثقفی روایت کرده اند که امام باقر علیه السلام فرمود:
القائم منّا. منصورٌ بالرعب، مؤیّد بالنصر...^۳

قائم از ما [اهل بیت] است. با رعب یاری می شود و با نصرت [الهی] حمایت می گردد.

پیش از این روایتی را از امام صادق علیه السلام آوردیم که این ویژگی را به یاران قائم علیه السلام نسبت داده بود.^۴ محور دوم: واژه «رعب» به معنی ترس شدیدی است که نمی توان آن را پنهان ساخت. بنابراین مقصود آن است که روحیه دشمن در برابر یورش سپاه امام عصر علیه السلام در هم می شکند و اراده اش سست می گردد و از مقاومت و پایداری آنان به وحشت و هراس می افتد. مراد از «مسافت یک ماهه هراس و وحشت» در این روایت، آن است که شهرهایی که فاصله آنها تا محل استقرار سپاه امام علیه السلام، یک ماه می باشد به شدت دچار وحشت و هراس خواهند شد و مقصود از فاصله یکماهه، مسافتی است که یک مسافر آن را در طول یک ماه می پیماید. در نتیجه اگر از این مسافت، برداشتی متناسب با فهم مردمان زمان صدور این اخبار داشته باشیم معنای این بخش از حدیث چنین می شود: مردم شهرهایی که مدت زمان رسیدن به آنها از پایگاه سپاه مهدوی با استفاده از اسب و شتر یکماه به طول می انجامد، بیمناک و وحشتزده خواهند شد.

چنین چیزی طبیعی است زیرا این شهرها در مجاورت آن پایگاه بوده و می توان با استفاده از وسایل نقلیه مدرن در کمتر از ساعتی به آنجا رسید. بلکه می توان با به کارگیری سلاح های دوربرد در

۱. همان؛ ص ۱۲۸.

۲. همان؛ ص ۱۶۵.

۳. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی) و الطبرسی، فضل بن الحسن، إعلام الوری، ص ۴۳۳.

۴. ر. ک: المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۰.

چند لحظه آنجا را در هم کوبید. در نتیجه وقتی که سپاه مهدوی، مقتدر و نیرومند وارد میدان شود طبیعی است که اهالی آن مناطق وحشت زده شوند.

اگر از این مسافت برداشتی جدید داشته باشیم، در حقیقت همه کره زمین را در بر می گیرد؛ زیرا می توان با هواپیماهای مسافربری در زمانی بسیار کمتر از یکماه به دور کره زمین گردش نمود؛ چه رسد به هواپیماهای جنگنده مافوق صوت و موشک های پیشرفته.

بدین ترتیب باید گفت همه دشمنان امام عصر علیه السلام در سراسر جهان از حملات سپاه آن حضرت در حالت ترسی فراگیر و وحشتی دائمی به سر می برند.

این رعب و هراس به هر اندازه که باشد، ضمانت مهمی برای پیروزی سپاه امام علیه السلام می باشد. امام علیه السلام به عنوان رهبری بزرگ و آزادیبخش در مسیر هدفی والا و الهی، خواهد توانست با بهره گیری از ابزار و روش های مختلف، بذر وحشت را در دل دشمنانش بپراکند و سپس آن را رشد دهد.

این ترس و هراس، پیشاپیش سپاه امام حرکت می کند و قبل از ورود آن سپاه به هر منطقه ای، به آنجا وارد می شود تا آن که همه جهان زیر سیطره امام علیه السلام در آید.

محور سوم: علل به وجود آمدن وحشت و هراس در دل دشمنان.

مناسب است در همین جا، علل معجزه آمیز را به یکسو نهاده، اندیشه اعجازی را در این مورد به طور کامل رد نماییم؛ زیرا نه با قانون معجزات توافق دارد و نه با دلالت روایات.

درباره عدم همخوانی آن با قانون معجزات - هم چنان که پیشتر نیز آوردیم - باید گفت: معجزه جز در آنجا که تنها راه برای هدایت یا اتمام حجّت باشد، روی نمی دهد. و البته این رعب و هراس، برای هدایت انسان هاست؛ زیرا یکی از اسباب پیروزی امام علیه السلام می باشد؛ اما لازم است بدانیم تنها سبب به وجود آمدن آن، فقط معجزه نیست بلکه سبب های معمولی دیگری نیز می تواند داشته باشد که به زودی بیان خواهیم کرد.

در روایات نیز هیچگونه دلالتی بر نقش آفرینی معجزه در این باره وجود ندارد. و تعبیر «مسافت یکماهه هراس و وحشت» که در روایت آمده و ما آن را تفسیر کردیم، دلالت بر اعجاز ندارد. راز این ترس آن است که اوصاف امام مهدی علیه السلام و یارانش آن چنان جهانگیر می شود که مردم از جبهه گیری بر ضد آنها می هراسند. همین ترس و هراس موجب می گردد آنها تا جایی که بتوانند از رویارویی مستقیم خودداری ورزند و بسیاری نیز بدون جنگ و درگیری، قدرت سیاسی را در کشور خویش تسلیم امام علیه السلام می کنند.

برخی از این خصایص و ویژگی ها به خود امام علیه السلام بازمی گردد و برخی دیگر به افراد سپاه آن حضرت. از جمله ویژگی های خاص حضرت ولی عصر علیه السلام آن است که ایشان به سبب آگاهی از خصوصیات تاریخ بشر که برآمده از شایستگی هایی است که در دوران غیبت به دست آورده یا

حاصل و ثمره علم امامت می باشد^۱، می تواند به بسیاری از موفقیت‌ها دست یابد.

از این رو ایشان خواهند توانست از رازهای مگوی رهبران کشورهای جهان و دولت‌های آنان پرده برداشته، رسوایشان سازند. در طول تاریخ گذشته بشریت، - تقریباً - حاکمی در جهان نبوده است که بر ملا شدن اسرارش، موجب رسوایی او نگردد.

هم‌چنان‌که آن حضرت می‌تواند آتش اختلاف و دودستگی را در میان رهبران و مسئولان یک دولت، با آگاه کردن برخی از آنان از کارهای برخی دیگر شعله‌ور سازد. بلکه باید گفت صرف ظهور امام مهدی علیه السلام و آغاز جنبش جهانی ایشان، موجب جبهه‌گیری‌های داخلی در میان دولت‌ها می‌شود؛ عده‌ای طرفدار امام علیه السلام، عده‌ای دشمن او، گروهی سرگردان و گروهی هم‌اهل تعارف و مجامله با او خواهند شد. پدید آمدن این اختلاف‌ها نقش مثبتی در پیروزی امام علیه السلام خواهد داشت.

همچنین آن فرمانده جهانی می‌تواند از زرادخانه‌ها و صنایع نظامی دشمنان آگاه شود و نقاط ضعف آنها را بشناسد؛ در حالی که اطلاع از آنها جز با پیچیده‌ترین روش‌ها و صرف زمان‌های طولانی امکان‌پذیر نیست. شاید امام این اخبار را از نیروهای اطلاعاتی به دست می‌آورد. در چنین مواردی کافی است که دولت‌های جهان دریابند که مهدی علیه السلام با چنین روش‌هایی به مقابله با بعضی دولت‌ها برخاسته است، در این صورت رعب و وحشت وجودشان را فرا گرفته و به طور کامل روحیه آنها در هم می‌شکند. این بدان سبب است که اندیشه‌ای عمیق و برنامه‌ای پیچیده را در سپاه مهدوی مشاهده می‌کنند.

گفتنی است که مطابق فقه اسلامی، آغاز به درگیری و جنگ، پیش از دعوت به اسلام و راهنمایی جبهه مقابل به عقاید و عدالت اسلامی مجاز نیست. امام عصر علیه السلام نیز پیش از آغاز هر نبرد و عملیاتی چنین خواهد کرد. علاوه بر اینها، آن حضرت برنامه عدالت‌محور و کامل خویش را با روش‌هایی روشن، مشخص و فراگیر به جهانیان عرضه خواهد نمود.

به این ترتیب اندیشه او برای بسیاری از مردم جهان قانع‌کننده خواهد بود. در نتیجه امام علیه السلام در میان ملت‌ها پایگاه گسترده مردمی و نظامی پیدا خواهد کرد. دست کم دیگر هیچ یک از آنان آماده رویارویی با امام و سپاهش نخواهد شد.

در این صورت دولتمردان آن کشورها به رغم تصمیم خود برای نبرد با امام، دچار سردرگمی شده، مجبور به کوتاه آمدن و مصالحه می‌گردند؛ گویی خلع سلاح شده و اراده و نیرویی از خود ندارند.

رفته رفته برای دولت‌های کفرپیشه روشن می‌شود که آینده جهان در دستان قائم علیه السلام خواهد بود. و این حقیقتی است که نمی‌توان از آن گریخت و یا لااقل جبهه‌گیری و درگیری با آن، کاری بس

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۱۵ به بعد. در آنجا به طور مبسوط ثابت کرده‌ایم که هرگاه امام معصوم علیه السلام اراده نماید چیزی را بداند، خداوند او را آگاه می‌سازد.

مشکل و طاقت فرسا است. بلکه بهتر آن است که با آن از در دوستی و نزدیکی روابط درآیند. این امور باعث می شود که افراد و دولت ها هر یک به نوبه خود تسلیم امام گردند و از درگیری و جنگ با او دست بکشند. در پایان باید گفت این وحشت و هراس نه از ابتدای ظهور، بلکه به تدریج از آغاز نبرد جهانی به وجود خواهد آمد.

ویژگی های دیگر یاران امام علیه السلام

۱- روحیه حماسه آفرینی و دلاوری که ثمره ایمان والا و اراده صخره سان و هشیاری نسبت به هدفی است که برای آن تلاش می کنند.

یک ارتش مؤمن، بیدار و دارای روحیه عالی همواره پیروز است و فرماندهان و دولتمردان جهان به زودی در خواهند یافت که سپاه امام زمان علیه السلام این گونه است. آنها از وضع نیروهای نظامی خود نیز آگاهند و اگرچه تا بن دندان مسلح اند و از بهترین آموزش های نظامی برخوردار، اما اساساً از اخلاص و بیداری نسبت به هدف بی بهره بوده و به طمع دستمزدهای کلان و مانند آن به ارتش پیوسته اند و پیدا است که با تکیه بر این چیزها نمی توان در میدان جنگ بی باکانه خروشید و حماسه آفرید.

این حقایق که رهبران جهان از آن آگاهی دارند باعث می گردد آنها پیش از ورود به جنگ با حضرت بقیة الله علیه السلام، کاملاً به فکر فروروند.

۲- کشتار وسیع دشمنان بدون هیچ چشم پوشی و گذشت.

در این باره در فصل آینده به طور مبسوط سخن خواهیم گفت. گفتنی است این کشتار وسیع تأثیری آشکار بر دیگران خواهد گذاشت و آنان را به وحشت خواهد انداخت و همین سبب می شود که درباره نبرد با سپاه امام علیه السلام اندیشه کنند و به مصلحت جویی بپردازند.

ضمانت سوم: عنایت امام علیه السلام به اموری که همه مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند.

این موضوع به ویژه در آغاز حرکت و انقلاب آن حضرت، امری اساسی برای آماده سازی فضای کلی به نفع ایشان و به دست آوردن پایگاه های مردمی است تا بتواند از این خاستگاه به بنیانگذاری دولت عدل و حق اقدام ورزد.

این امور مشترک، در چند سطح آشکار می شود:

سطح اول: سخنرانی حضرت بقیة الله علیه السلام در آغاز ظهور در مسجد الحرام. ایشان در این سخنرانی در بیشتر موارد، بر امور مشترک بین مسلمانان که عبارت است از به رسمیت شناختن اسلام و ادیان آسمانی پیش از آن و پیوند زدن حرکت و دعوت خویش با سلسله طولانی پیامبران و اشاره به نتایج ظلم و ستمی که اهل افراط و تفریط در نتیجه شکست در امتحان الهی دچار آن شده اند، تأکید می نمایند.

سیوطی از نعیم بن حماد روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

یظهر المهدی بمکة عند العشاء، معه رایة رسول الله صلی الله علیه و سلم و قمیصه و سیفه و علامات و نور و بیان. فإذا صلی العشاء نادى بأعلى صوته يقول: أذکرکم أيها الناس مقامکم بین یدی ربکم. فقد إتخذ الحجة و بعث الأنبياء و أنزل الكتاب و أمرکم أن لا تشركوا به شيئاً و أن تحافظوا على طاعته و طاعة رسوله صلی الله علیه و سلم، و أن تحيوا ما أحيا القرآن و تمیتوا ما أماته، و تكونوا أعواناً على الهدى، و وزراء على التقوى. فإن الدنيا قد دنا فناءها و زوالها، و آذنت بانصرام، فإنی أدعوکم إلى الله و رسوله، والعمل بكتابه، و إمامة الباطل، و إحياء سنته. فيظهر في ثلاث مائة و ثلاثة عشر رجلاً عدد أهل بدر...^۱

مهدی علیه السلام شب هنگام در مکه ظهور کند؛ در حالی که پرچم، پیراهن، شمشیر، نشانه‌ها، نور و بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه اوست. چون نماز عشا را بخواند با صدای بلند ندا می‌کند: «ای مردم به یادتان می‌آورم لحظه‌ای را که در برابر پروردگارتان خواهید ایستاد. خداوند حجت ستاند، پیامبران را برانگیخت، کتاب را فرستاد، به شما فرمان داد که چیزی را شریک او نگیرید و بر طاعت خدا و رسولش صلی الله علیه و آله محافظت نمایید. آنچه را که قرآن زنده ساخته، زنده بدارید و آنچه را که بر آن خط بطلان کشیده، بمیرانید. بر هدایت یار و یاور یکدیگر باشید و بر تقوی نیز کمک کار هم؛ که نابودی جهان نزدیک شده و بانگ وداعش بلند گردیده است. من شما را به سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله و عمل به کتاب او فرامی‌خوانم و به ریشه کن ساختن باطل و احیای سنت دعوت می‌کنم». سپس در میان سیصد و سیزده نفر به شمار رزمندگان جنگ بدر قیام می‌فرماید.

آیت‌الله صافی نیز این روایت را با اندکی اختلاف آورده است:^۲

سطح دوم: سپاه مهدوی شعار جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را برای خود برمی‌گزیند. اگرچه این شعارها را عموم مسلمانان نمی‌شناسند ولی دانشوران و اندیشمندان با آن آشنایند در نتیجه می‌توان تصور کرد که آنها به بقیه خواهند گفت: این گروه که شعار پیامبر صلی الله علیه و آله را سر می‌دهند حتماً در ویژگی‌ها و هدفگذاری نیز با او هم‌نویسند.

سطح سوم: خونخواهی امام حسین علیه السلام

این موضوع مورد پذیرش همه مسلمانان بلکه همه مظلومان جهان می‌باشد.

پیش از این روایاتی را در این باره از منابع امامیه آوردیم. اینک روایتی در این باره از منابع اهل سنت می‌آوریم:

قندوزی از عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرده است:

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. ر. ک: الصافی الگلپایگانی، لطف‌الله، همان؛ ص ۴۹۰.

قُلْتُ لَعَلِّي الرضا ابن موسى الكاظم رضى الله عنهما: يابن رسول الله، ما تقولُ في حديثِ روى عن جدِّك جعفر الصادق رضى الله عنه، أَنه قال: إذا قام قائمنا المهدي، قتل ذرارى قتلة الحسين رضى الله عنه بفعال آبائهم. فقال: هو ذلك. قلتُ: فقولُ الله عزَّ وجلَّ: لا تزرُ وازرةٌ وزرَ اخرى، ما معناه؟ فقال: صدق الله في جميع أقواله، لكن ذرارى قتلة الحسين رضى الله عنه يرضون و يفتخرون بفعال آبائهم و من رضى شيئاً كمن فعله؛ و لو أن رجلاً قتل في المشرق فرضى بقتله رجلٌ في المغرب لكانَ شريك القاتل.^۱

به [امام] علی بن موسی الرضا عرض کردم: ای فرزند رسول خدا نظر شما درباره این حدیث که از جد شما [امام] جعفر صادق نقل شده است چیست؟ «آنگاه که قائم ما به پاخیزد، فرزندان قاتلان حسین را به دلیل کرده‌های پدرانشان خواهد کشت» حضرت رضا فرمود: همین طور است [که جدم فرمود]. گفتم: پس این سخن خداوند که «کسی بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد» چه معنا دارد؟ فرمود: همه سخنان خداوند راست است اما فرزندان قاتلان [امام] حسین از کرده‌های پدرانشان خوشنودند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری راضی باشد مانند کسی است که آن را انجام داده است و از این رو اگر کسی در شرق زمین کشته شود و کسی دیگر در غرب از آن راضی باشد، او شریک در قتل است.

مراد از خونخواهی، تنها انتقام نیست آن چنان‌که خوی عرب جاهلی و پیروان آنان در روزگار ما چنین است بلکه مراد از آن، دو امر توأم با یکدیگر به شرح زیر است:

۱- تحقق بخشیدن به یکی از اهداف نهضت حسینی، یعنی برکندن ریشه بیداد و پاکسازی زمین از فساد و پیمودن مسیر زندگی عادلانه و برتر.

۲- کشتن همه کسانی که از کشته شدن حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوشنودند و زبان به طعن حضرتش گشوده‌اند؛ زیرا آنها نماد همان انحراف و ستمی‌اند که علیه حسین علیه السلام سر به شورش و طغیان برداشته است. امام مهدی علیه السلام با قیام خود ریشه آنها را خواهد کند و این کار برای تأسیس جامعه‌ای کمال یافته و بر پایه عدالت، منطقی و طبیعی است.

در این باره تفاوتی نمی‌کند که آنها از نسل قاتلان سیدالشهدا علیه السلام باشند یا نه؛ زیرا اصولاً هر که از کاری خوشنود باشد، هم‌چون کننده آن کار است. اگر کسی در شرق عالم کشته شود و شخص دیگری در غرب زمین از این کار خوشنود گردد، وی شریک و همدست قاتل محسوب می‌شود و در این مورد فاصله زمانی و مکانی تأثیری ندارد.

اینکه در این روایت به نسل قاتلان امام حسین علیه السلام تصریح شده است به دلیل آن است که معمولاً بازماندگان افراد طغیانگر به ستمگری‌ها و خونریزی‌های نیاکان خود فخر و مباهات می‌کنند. بدین ترتیب می‌توان آن اعمال ناپسند را به فرزندان آنها نیز نسبت داد. البته اگر کسی از کارهای پدران

بیزاری جوید حساب او جداست.

گفتنی است قیام حسینی گرچه در ضمن برنامه کلی الهی در دوران پیش از ظهور گنجانیده شده است اما اقدام حضرت بقیه الله علیه السلام برای خونخواهی حضرت سیدالشهدا علیه السلام در چارچوب برنامه الهی برای پس از دوران ظهور قرار دارد و ارتباطی با برنامه گذشته ندارد هرچند سبب این خونخواهی به دوران پیش از ظهور بازگردد.

ضمانت چهارم: یاری فرشتگان

در این باره نخست روایاتی را می آوریم، آنگاه به فلسفه و چرایی آن خواهیم پرداخت. روایاتی که در این باره رسیده است بسیارند و ما مهم ترین آنها را در اینجا می آوریم:

گنجی به سند خود از هشتم بن عبدالرحمان آورده است که علی بن ابی طالب علیه السلام در ضمن سخنی پیرامون امام مهدی علیه السلام فرموده:

يَمْدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يَضْرِبُونَ وَجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ^۱

خداوند او را با هزار فرشته که بر چهره و پشت [دشمنان] می زنند، یاری می کند.

قندوزی نقل کرده است که در روایات مختلفی درباره مهدی موعود علیه السلام آمده است:

عند ظهوره ينادى فوق رأسه ملكٌ: هذا خليفة الله فاتبعوه... وإنَّ الله تعالى يمدُّه بثلاثة

آلافٍ من الملائكة... وإنَّ جبرئيلَ على مقدِّمة جيشه و ميكائيلَ على ساقته...^۲

به گاه ظهورش فرشته ای از بالای سر او ندا می دهد: این خلیفه خداست، پیروی اش کنید... و

قطعاً خداوند او را با سه هزار فرشته یاری می دهد... جبرئیل در جلوی صف لشکرش و

میکائیل در انتهای آن قرار دارد.

ابن قولویه به سند خود از أبان بن تغلب روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

كأننى بالقائم على نجف الكوفة... فينحطُّ عليه ثلاثُ عشر ألفَ ملكٍ و ثلاثُ مائة و ثلاثة

عشر ملكاً. قلتُ: كلُّ هؤلاءِ الملائكة؟ قال: نعم؛ الَّذِينَ كانوا مع نوحٍ فى السفينة، وَالَّذِينَ

كانوا مع إبراهيم حين ألقى فى النار، وَالَّذِينَ كانوا مع موسى حين فلق البحر لبنى إسرائيل،

وَالَّذِينَ كانوا مع عيسى حين رفعه الله إليه و أربعة آلاف ملك مع النبى صَلَّى اللهُ عليه و آله

مَسْؤَمِينَ، و ألفُ مُردفين، و ثلاث مئة و ثلاثة عشر ملائكةً بدرين. و أربعة آلاف هبطوا

يريدون القتال مع الحسين عليه السلام فلم يؤذن لهم فى القتال... و كلُّ هؤلاءِ فى الأرض

ينتظرون قيام القائم عليه السلام إلى وقت خروجه عليه صلوات الله والسلام.^۳

گویا قائم را در نجف کوفه می بینم که... سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته بر او فرود

۱. الحافظ الغنجدی، محمد بن یوسف، همان؛ ص ۹۶. نیز از می گوید: این روایت را طبرانی در المعجم و ابونعیم در مناقب المهدی آورده اند.

۲. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۶۳ (به نقل از اسعاف الراغبین).

۳. ابن قولویه، جعفر بن محمد، همان؛ ص ۱۲۰.

می آیند. عرض کردم: همه این‌ها فرشته‌اند؟! فرمود: آری، فرشتگانی که با نوح در کشتی و با ابراهیم در هنگام افتادن در آتش بودند و نیز فرشتگانی که با موسی در هنگام شکافته شدن دریا و با عیسی در زمان عروج به آسمان همراه بودند و چهار هزار فرشته نشاندار و هزار فرشته پی‌درپی با پیامبر و نیز سیصد و سیزده فرشته که در جنگ بدر با پیامبر اکرم حاضر بودند. و نیز چهار هزار فرشته‌ای که از آسمان فرود آمدند تا حسین علیه السلام را در کربلا یاری رسانند - و امام هم به آنها اجازه نداد - همه این فرشته‌ها بر روی زمین در انتظار ظهور قائم علیه السلام به سر می‌برند.

نعمانی نیز این روایت را با اندکی اختلاف نقل کرده است.^۱

همچنین نعمانی از ابان بن تغلب روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

كأني أنظر إلى القائم على نجف الكوفة... أن راية رسول الله يأتيه بها جبرئيل... يهبطُ بها تسعة آلاف ملكٍ و ثلاث مئة و ثلاثة عشر ملكاً. فقلتُ: جعلتُ فداك، كلُّ هؤلاءٍ معه؟ قال: نعم. هم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع ابراهيم حيث ألقى في النار، وهم الذين كانوا مع موسى لما فلق له البحر، والذين كانوا مع عيسى لما رفعه الله إليه، وأربعة آلاف مسوّمين كانوا مع رسول الله، و ثلاث مئة و ثلاثة عشر ملكاً كانوا معه يوم بدر و معهم أربعة آلاف يصعدون إلى السماء يستأمرون في القتال مع الحسين عليه السلام، فهبطوا إلى الأرض و قد قتل. فهم عند قبره شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة. و هم ينتظرون خروج القائم عليه السلام.^۲

گویا قائم را در نجف کوفه می‌نگرم... [که] جبرئیل پرچم رسول خدا را برایش می‌آورد... با آن پرچم، نه هزار و سیصد و سیزده فرشته فرود می‌آید. عرض کردم: فدایت گردم، همه این فرشته‌ها همراه قائم خواهند شد؟ فرمود: آری. آنها با نوح در کشتی و با ابراهیم در هنگام افتادن در آتش بودند. آنها با موسی در زمانی که دریا برایش شکافت، و با عیسی آن هنگام که خداوند به نزد خودش بالا برد همراه بودند. همچنین چهار هزار فرشته نشاندار که با رسول خدا بودند و سیصد و سیزده فرشته که با آن حضرت در جنگ بدر شرکت کردند و نیز چهار هزار فرشته‌ای که به آسمان رفتند تا [از پروردگار] فرمان یاری حسین علیه السلام را بگیرند و وقتی به زمین برگشتند، حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود و آنها تا روز قیامت بر مزار او می‌گریند، همه این فرشتگان، چشم انتظار ظهور قائم هستند.

نیز نعمانی به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۶.

۲. همان.

لو قد خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكة المسؤمين والمردفين والمنزلين والكرابين. يكون جبرئيل أمامه و ميكائيل عن يمينه و إسرافيل عن يساره. والرعب مسيره أمامه و خلفه و عن يمينه و عن شماله و الملائكة المقرَّبون حذاه...^۱

قائم آل محمد که ظهور نماید، خداوند او را با فرشتگان نشاندار، پی در پی، فرود آمده و کروبین یاری می فرماید. جبرئیل پیشاپیش قائم و میکائیل سمت راست و اسرافیل در سمت چپ او خواهد بود. ترس از قائم در پیشاپیش و پشت و راست و چپش می رود و فرشتگان مقرب هم در پی اش می روند.

همچنین نعمانی به سند خویش از عبدالرحمان بن کثیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

يؤتده بثلاثة أجناد: بالملائكة و بالمؤمنين و بالرعب...^۲

خداوند او را با سه لشکر پشتیبانی می نماید: فرشتگان، مؤمنان و ترس

طبرسی از ابوبکر حضمی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

كأنى بالقائم على نجف الكوفة، و قد سار إليها من مكة في خمسة آلاف من الملائكة، جبرئيل عن يمينه، و ميكائيل عن شماله، و المؤمنون بين يديه و هو يفرق الجنود في الامصار.^۳

گویی قائم را در نجف کوفه می بینم که از مکه و در میان هزاران فرشته به آنجا آمده است جبرئیل از راست او، میکائیل از چپ و مؤمنان از پیشاپیش او [حرکت می کنند] و او (قائم) لشکریان را در شهرها و سرزمین ها پراکنده می سازد.

علاوه بر این روایات، بیشتر نیز آوردیم که جبرئیل نخستین کسی است که پس از سخنرانی امام علیه السلام در مسجد الحرام با او بیعت می نماید.

در اینجا مناسب است اصناف و گروه های مختلف فرشتگان را که در روایات آمده، به استناد قرآن کریم بیشتر معرفی نماییم:

ملائكة مسؤمين: درباره این گروه از فرشتگان در قرآن کریم آمده است:

بلى إن تصبروا و تتقوا و يأتوكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسؤمين و ما جعله الله إلا بشرى لكم و لتطمئن قلوبكم به و ما النصر إلا من عند الله العزيز الحكيم.^۴

آری اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند [همان گاه]

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۲.

۲. همان؛ ص ۱۲۸.

۳. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۰.

۴. سورة آل عمران (۳)، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان‌دار یاری خواهد کرد و خدا آن [وعدۀ پیروزی] را جز مژده‌ای برای شما قرار نداد تا [بدینوسیله شادمان شوید و] دل‌های شما بدان آرامش یابد و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست.

ملائکة مردفین: در این باره در قرآن کریم آمده است:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ، فَاسْتَجَابَ لَكُمْ إِنَّي مُمَدِّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدَفِينَ. وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بَشَرِي وَ لَتَطْمِئِنَّ بِهٖ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۱

[به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید، پس دعای شما را اجابت کرد: «من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد.» و این [وعدۀ] را خداوند جز نویدی [برای شما قرار نداد] و تا آن‌که دل‌های شما بدان اطمینان یابد؛ و پیروزی جز از نزد خداست، که خدا شکست‌ناپذیر [و] حکیم است.

ملائکة منزلین: قرآن کریم درباره اینان می‌فرماید:

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ^۲
 آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی: «آیا شما را بس نیست که پروردگارتان، شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند؟»

ملائکة مقرّبین: پیرامون آنها در قرآن کریم چنین آمده است:

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ.^۳

مسیح از اینکه بنده خدا باشد هرگز ابا نمی‌ورزد، و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند].

و پیداست که این صفت، متعلق به عموم فرشتگان می‌باشد.

ملائکة کروبین: نامی از آنها در قرآن کریم نیامده، اما در روایات و ادعیه از آنها بسیار یاد شده

است. در فرهنگ‌های لغت، سرور فرشتگان یا فرشتگان قُرب یافته معرفی شده‌اند. واژه عبری آن،

کروب به معنی نگهبان، نگهدارنده و قرب یافته است و جمع آن کروبین می‌باشد.^۴

ملائکة بدریون: فرشتگانی هستند که سپاه اسلام را در نبرد بدر یاری کردند. در روایات آمده

است که آنان به تعداد یاران پیامبر ﷺ در آن جنگ، یعنی سیصد و سیزده نفر می‌باشند.

ملائکة اربعة؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل می‌باشند که بزرگ و سرور سایر

فرشتگانند. گفته شده است مقام و منزلت این چهار ملک، پایین‌تر از «روح»ی است که در قرآن کریم

آمده است: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا».^۵

۱. سورة الانفال (۸)، آیات ۹ و ۱۰.

۲. سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۲۴.

۳. سورة النساء (۴)، آیه ۱۷۲.

۴. ر. ک: اقرب الموارد، ماده «کروب».

۵. سورة القدر (۹۷)، آیه ۴.

فلسفه و چرایی یاری فرشتگان

از منظر کلام اسلامی، یاری رساندن فرشتگان به مجاهدان راه خدا، یعنی ارائه غیر جبری کمک و پشتیبانی الهی به آنها با به کارگیری عوامل غیر مادی، برای رسیدن به نتایجی بهتر. این اتفاق هنگامی روی می دهد که آن جنگ، جهادی اسلامی و مورد رضایت خداوند باشد. هر چند قبلاً در لوح محفوظ، مشیت ازلی پروردگار بر یاری آن مجاهدان حق مدار رقم خورده است؛ چه خود در قرآن کریم می فرماید:

کُتِبَ لِلَّهِ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ^۱

حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید. آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است.

بی تردید خداوند رحمت بیکران خویش را برای فراهم آمدن مقدمات پیروزی، همچو باران بر سر آن مبارزان و جهادگران مؤمن خواهد بارید. از این جمله، فرستادن گروهی از فرشتگان برای یاری مؤمنان می باشد.

از سوی دیگر کجروی و انحراف امت اسلامی، موجب محرومیت از این امدادهای ملکوتی می گردد.

و ما أنزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء و ما کنا منزلین^۲.

و پس از او هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و [پیش از این هم] فرو فرستنده نبودیم.

همان طور که از این آیه و روایات پیش گفته برمی آید، این امدادهای الهی را که شامل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیامبران پیشین نیز بوده است، نباید برای حضرت بقیة الله علیه السلام، غیر ممکن و دور از انتظار دانست چرا که قیام ایشان ما حصل و برآیند رنجها و تلاش های همه پیامبران و اولیا و صالحان تاریخ و تحقق بخش هدف برتر پروردگار از آفرینش بشر می باشد. در این صورت استحقاق دعوت مهدوی برای یاری و دستگیری، بسیار بیشتر از دعوت های الهی گذشته است.

به دلیل نامرئی بودن امدادهای غیبی، از شیوه های تحقق و تأثیر گذاری آن نیز نمی توان آگاه شد؛ یا دست کم از نظر تاریخی نمی توان آن را ثابت نمود. در روایاتی که درباره غزوات پیامبر وارد شده به روشنی آمده است فرشتگانی با قیافه آدمیان وارد میدان نبرد شده و می جنگیدند. چنین احتمالی را عقلاً می توان پذیرفت ولی به سختی می توان آن را قابل اثبات تاریخی دانست و البته طبق اصول شناخته شده اسلامی، باور و پذیرش آن واجب نیست.

از قرآن کریم استفاده می شود که این عناصر غیبی و ماوراء الطبیعه ای، موجب بالا رفتن روحیه سربازان جبهه حق و پایین آمدن روحیه جنگجویان جبهه باطل می گردد؛ تا جایی که یک جهادگر

۱. سوره المجادله (۵۸)، آیه ۲۱.

۲. سوره یس (۳۶)، آیه ۲۸.

مؤمن را نیرومندتر از ده نفر از دشمنانش می‌سازد. از این رو در قرآن کریم به صراحت دستور داده شده تا هنگامی که شمار سربازان دشمن بیش از ده برابر مسلمانان نشده، کسی حق فرار از میدان نبرد را ندارد. تا آن‌که این آیه نازل شد:

الآن خفف الله عنكم و علم أن فيكم ضعفاً.^۱

اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست.

و دو برابر، جایگزین ده برابر شد. به هر روی فرض آن است که روحیه و عزم و اراده انسان مؤمن بسیار بالاتر از یک کافر است.

إن تكونوا تألمون فإنهم يألمون كما تألمون و ترجون من الله ما لا يرجون^۲

اگر شما درد می‌کشید، آنان [نیز] همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند، و حال آن‌که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند.

این عوامل غیبی با توجه به آیاتی هم‌چون «و ما جعله الله إلا بشری لكم و لتطمئن قلوبكم به»^۳، موجب اوج گرفتن روحیه مسلمان می‌شود؛ اما تحقق پیروزی کامل تنها به دست خدای قادر متعال است: «و ما النصر إلا من عند الله العزيز الحكيم»^۴

سبب‌سازی الهی برای یاری مجاهدان در راهش، جبری نبوده و منافاتی با اراده و عزمشان برای جانفشانی در راه حق ندارد؛ بلکه تنها جلوه‌ای است از سبب‌سازی الهی در گستره هستی. حتی ریزش باران و رستن گیاهان نیز که به طور معمول به اسباب طبیعی نسبت داده می‌شود، در ذیل سبب‌سازی الهی می‌گنجد.

و أنزلنا من المعصرات ماءً ثجاجاً و نباتاً و جنات ألفافاً^۵

و از ابرهای متراکم، آبی ریزان فرود آوردیم، تا بدان دانه و گیاه برویانیم، و باغ‌های درهم پیچیده و انبوه.

بدین ترتیب در می‌یابیم پیروزی آن سپاه انقلابی، ثمره عمل و اراده اوست و عوامل غیبی، جز تقویت این اراده و متمرکز ساختن این کار، کار دیگری انجام نمی‌دهند. معجزه هم نیست زیرا وقوع معجزه به سبب امری غیرمادی، جبری و خارج از اراده آدمی است و بحث ما ارتباطی با آن ندارد. مناسب است در اینجا به آیاتی اشاره نماییم که فرورستادن فرشتگان بر افراد را مشروط به پیامبر بودن آنها و حتی واقع شدن در شرایط جنگی نکرده، بلکه آن را تنها منوط به دو امر نموده است:

۱. سوره الانفال (۸)، آیه ۶۶.

۲. سوره النساء (۴)، آیه ۱۰۴.

۳. سوره الانفال (۸)، آیه ۱۰.

۴. همان.

۵. سوره النبا (۷۸)، آیات ۱۴-۱۶.

۱- شکیبایی و پرهیزکاری:

بلی إن تصبروا و تتقوا، و یأتوکم من فورهم هذا...^۱

آری اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند...

۲- درخواست یاری و کمک از خداوند:

إذ تستغیثون ربکم، فاستجاب لکم انی ممدکم بألفٍ من الملائکة مُردفین.^۲

[به یاد آورید] زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید، پس دعای شما را اجابت

کرد که: «من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد.»

این است مفهوم ارتباط امدادهای غیبی الهی با اخلاص در راه خدا. با چشم پوشی از اینکه رهبر پیامبر باشد یا امام و با چشم پوشی از اینکه آن کار، جنگ باشد یا غیر آن، هرگاه یکی از دو شرط پیش گفته حاصل گردد، یاری پروردگار حتمی است.

از همین روست که در روایات از کمک فرشتگان به امام مهدی علیه السلام تنها در زمان جنگ سخن نرفته است. هم چنان که پیش از این آوردیم جبرئیل به خاطر بیعت با امام علیه السلام فرود خواهد آمد و این در زمانی است که امام علیه السلام هنوز به جنگ نپرداخته است.

گذشته از همه این ها، ایمان به یاری فرشتگان فرع باور به اصل وجود آنها می باشد که همه معتقدان به امام عصر علیه السلام به آن باور دارند. در این جا، مجالی برای بحث اعتقادی با مخالفان وجود ندارد و همین که قرآن کریم به وجود فرشتگان تصریح فرموده، برای ما کافی است.

تا اینجا به طور مبسوط درباره ضمانت های پیروزی حضرت بقیه الله علیه السلام سخن گفتیم. ممکن است ضمانت های دیگری نیز وجود داشته باشد که ما از آن بی اطلاعیم یا آن که نمی توان اثبات تاریخی کافی برای آنها بدست داد.

شاید هر کدام از این ضمانت ها، به تنهایی برای پیروزی در قیام جهانی کافی باشد؛ ولی برخی از آنها - چه رسد به همه آنها - برای گشودن دروازه های جهان در زمان کوتاهی که بیشتر از هشت ماه نخواهد بود، به نحو شایسته ای کفایت می کند. حتی می توان همه جهان یا بیشتر آن را بدون کشت و کشتار فتح نمود. در این باره روایاتی را خواهیم آورد.

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۲۵.

۲. سوره الانفال (۸)، آیه ۹.

فصل چهارم

چگونگی فتح جهان

پیش از این گفته‌ایم آگاهی از جزئیات طرح‌های جنگی امام علیه السلام و دیگر برنامه‌های ایشان برای فتح جهان، برای پژوهشگری که در دوران پیش از ظهور می‌زید، ناممکن می‌باشد. دانسته‌های ما در این باره، تحت چهار عنوان کلی زیر می‌گنجد:

۱- نخستین جنگی که سپاه مهدوی در آن وارد می‌شود، جنگ با سفیانی است. این نبرد با پیروزی لشکریان حضرت بقیةالله علیه السلام و تصرف عراق، بلکه همه مناطق زیر سلطه سفیانی که دست کم سوریه و عراق را شامل می‌شود، پایان خواهد پذیرفت.

۲- امام علیه السلام در چارچوب برنامه کلی الهی در دوران پیش از ظهور، همه منحرفان شکست خورده در امتحان‌های الهی را از دم تیغ گذرانده و هرچند هزاران هزار نفر باشند ریشه کن خواهد نمود و توبه آنها را نیز نخواهد پذیرفت.

۳- این نبرد، هشت ماه به طول خواهد انجامید. بعضی برآنند که کل جهان در همین مدت فتح خواهد شد.

۴- امام مهدی علیه السلام بیشتر سرزمین‌های جهان را بدون نبرد و درگیری تصرف می‌نماید. اینک در چهار قسمت، چهار مطلب فوق را به بحث و بررسی می‌نشینیم:

جنگ سفیانی با امام مهدی علیه السلام

این موضوع را در دو محور پی می‌گیریم:

محور نخست: نقل روایاتی در این باره:

ابوداود از ابن ابی شیبه، احمد، ابویعلی و طبرانی نقل کرده است که ام سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

یکون إختلاف عند موت خلیفة... ثم ینشأ رجل من قریش أحواله کلب، فیبعث إلیهم بعثاً،

فیظهرون علیهم، و ذلك بعث كلب، والخیبة لمن لم یشهد غنیمة كلب...^۱
 در هنگام مرگ خلیفه‌ای، اختلاف روی می‌دهد... سپس مردی از قریش پدید می‌آید که
 دایی‌هایش از قبیله کلب است، پس سپاهی را [به سوی حضرت مهدی] گسیل می‌دارد ولی
 سپاه اسلام بر آنها پیروز می‌شود. حسرت و پشیمانی از آن کسی است که از غنائم کلب
 محروم باشد.

سیوطی از ابو عمر الدانی و او نیز از حذیفه روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ در سخنی
 پیرامون ظهور امام مهدی ﷺ و برکات دولت آن بزرگوار می‌فرماید:

فیدم الشام، فیدبح السفیانی تحت الشجرة التي أغصانها إلى بحيرة طبرية، و یقتل کلباً.
 فالخائب من خاب یوم کلب ولو بعقال. قال حذيفة: یا رسول الله، کیف یحل قتالهم و هم
 موحدون؟ فقال رسول الله: یا حذيفة هم یومئذ علی ردة، یزعمون أن الخمر حلال، و
 لا یصلون.^۲

او به شام می‌آید و سفیانی را در زیر درختی که شاخه‌هایش بر روی ساحل دریاچه
 طبریه سایه افکنده است، خواهد کشت و قبیله کلب را نیز به درک خواهد فرستاد. زیانکار
 کسی است که از غنیمت کلب هر چند به اندازه یک عقاب باشد، محروم بماند. حذیفه گوید:
 ای رسول خدا، چسان کشتن آنها رواست در حالی که موحد هستند؟ پیامبر ﷺ می‌فرماید:
 ای حذیفه، آنها در آن زمان از اسلام برگشته‌اند و شراب را حلال می‌پندارند و نماز
 نمی‌گزارند.

علامه مجلسی حدیث مرفوعی را از جابر بن یزید نقل کرده است که امام باقر ﷺ فرمود:

إذا بلغ السفیانی أن القائم قد توجه إليه من ناحیه الكوفة، فیتجرّد بخيله حتى یلقى القائم...
 فیکلمه القائم ﷺ فیجیء السفیانی فیبايعه. ثم ینصرف إلى اصحابه، فیقولون له: ما
 صنعت؟ فیقول: أسلمت و بايعت. فیقولون: قبح الله رأیک، بینما أنت خلیفة متبوع، فرصت
 تابعاً. فیستقبله فیقاتله. ثم یمسون تلك اللیلة، ثم یصبحون للقائم بالحرب، فیقتلون یومهم
 ذلك. ثم إن الله تعالی ینح القائم و أصحابه أکتافهم، فیقتلونهم حتى یفنوهم...^۳

وقتی به سفیانی خبر می‌رسد که قائم ﷺ از کوفه به سوی او در حرکت است، او نیز با
 لشکرش به سوی او می‌رود و به هم می‌رسند... قائم ﷺ با او سخن می‌گوید و در نتیجه
 سفیانی با امام دست بیعت می‌دهد و به سوی یارانش باز می‌گردد. آنها به او می‌گویند: چه
 کردی؟ می‌گوید: تسلیم شدم و بیعت نمودم می‌گویند: خداوند رأی و نظرت را زشت
 گرداند. با آن‌که امیر و فرمانده بودی، راضی شدی که فرمانبر شوی؟! [به دنبال این

۱. ابوداود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۶۰.

۳. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۹.

اعتراض‌ها سفیانی بیعتش را می‌شکند و [به جنگ با امام رو می‌آورد. آنها آن شب را به صبح می‌رسانند و در بامدادان به جنگ قائم علیه السلام می‌روند. آن روز را به نبرد می‌گذرانند. سپس خداوند قائم و یارانش را بر آنها چیره می‌گرداند و نابودشان می‌کنند.

همچنین علامه مجلسی از عبدالاعلی حلی نقل کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در سخنی طولانی از حضرت بقیه الله علیه السلام و ورود ایشان به کوفه یاد کرده و می‌فرماید:

ثمّ يقول لأصحابه: سيروا إلى هذه الطاغية. فيدعوا إلى كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه وسلم فيعطيه السفیانی من البيعة سلماً. فيقولون له كلب و هم أخواله: ما هذا؟ ما صنعت؟ والله ما نبايعك على هذا أبداً. فيقول: ما أصنع؟ فيقولون: إستقبله. فيستقبله. ثمّ يقول له القائم صلى الله عليه: خذ حذرک، فإنّی أدیت إليك، و أنا مقاتلك. فيصبح فيقاتلهم، فيمنحه الله أكتافهم و يأخذ السفیانی أسيراً فينطلق به فيذبحه بيده.^۱

امام به یارانش می‌فرماید: به سوی این طغیانگر (سفیانی) بروید و [او را] به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت نمایید. [آنها چنین می‌کنند] و سفیانی نیز به امام دست بیعت می‌دهد. طایفه کلب که دایی‌های او می‌باشند [زبان به اعتراض گشوده و] می‌گویند: این چه کاری بود کردی؟ به خدا سوگند هرگز با تو بیعت نخواهیم کرد. سفیانی می‌گوید: پس چه کنم؟ می‌گویند: با او به مقابله برخیز؛ او هم می‌پذیرد و چنان می‌کند. قائم به او می‌گوید: حال که چنین است آماده نبرد باش. صبحگاهان با آنها می‌جنگد و خداوند بر آنها چیره‌شان می‌سازد. امام سفیانی را اسیر می‌کند او را می‌برد و به دست خود می‌کشد.

سیوطی از نعیم بن حماد و او نیز از ولید بن مسلم روایت کرده است که امام محمد بن علی علیه السلام

فرمود:

إذا سمع العائد الذي بمكة الخسف خرج مع إثني عشر ألفاً، فيهم الأبدال حتى ينزلوا إيلياء، فيقول الذي بعث الجيش حين يبلغه الخبر من إيلياء: لعمر الله لقد جعل الله في هذا الرجل عبرة. بعثت إليه ما بعثت، فساخوا في الأرض. إن في هذا لعبرة و نصرة. فيؤدى إليه السفیانی الطاعة. فيخرج حتى يلقى كلباً، و هم أخواله، فيعيرّونه بما صنع، و يقولون: كساك الله قميصاً فخلعته! فيقول: ماترون؟ أستقبله البيعة؟ فيقولون: نعم. فيأتيه إلى إيلياء فيقول: أقلني فيقول له: أتحبُّ أن أقيلك؟ فيقول: نعم. فيقتله. ثمّ يقول: هذا رجل قد خلع طاعتي. فيأمر به عند ذلك، فيذبح على بلاطة باب إيلياء. ثمّ يسير إلى كلب فينهبهم. فالخائب من خاب يوم نهب كلب.^۲

وقتی آن پناهنده به مکه (یعنی حضرت مهدی علیه السلام) خبر فرورفتن در زمین پیدا را می‌شنود با

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۹.

۲. السيوطی، جلال الدين، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۶.

دوازده هزار نفر که در میان آنها ابدال نیز حضور دارند قیام می‌کند و از مکه خارج می‌شود تا آن‌که در ایلیاء فرود آید. سفیانی که این خبر را می‌شنود، می‌گوید: به خدا سوگند، خداوند در این مرد عبرتی قرار داده است من سپاهی مقتدر و مجهز را به سوی او فرستادم اما در زمین فرورفتند. این امر مایه عبرت است. از این رو سفیانی تسلیم وی شده، پیروش می‌گردد. او از آنجا بیرون می‌رود تا آن‌که به دایی‌هایش از طایفه کلب برمی‌خورد. آنها او را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: خدا پیراهن [سروری و فرماندهی] را بر تنت کرده بود اما تو خود آن را بیرون آوردی! می‌گوید: نظر شما چیست؟ آیا بیعتش را پس دهم؟ می‌گویند: آری. سپس سفیانی به ایلیاء به نزد امام علیه السلام رفته و می‌گوید: بیعتم را پس بگیر. حضرت می‌فرماید: آیا چنین دوست می‌داری؟ می‌گوید: آری. امام بیعتش را از او برمی‌دارد و سپس می‌گوید: این مرد از طاعت من خارج شده است. آنگاه دستور می‌دهد در دروازه ایلیاء سرش را جدا کنند. سپس به سوی طایفه کلب رفته و غنایمی بدست می‌آورد و محروم کسی است که از آن غنایم، بی بهره بماند.

نکته: ایلیاء نام شهری است که به دو دلیل به نظر می‌رسد همان کوفه باشد:

۱- امام مهدی علیه السلام پس از حادثه «خسف» وارد آنجا می‌شوند. در خبر آمده است که: «در میان دوازده هزار نفر از یارانش که ابدال نیز در میان آنها هستند [از مکه] بیرون می‌رود تا آن‌که وارد ایلیاء شود.» و پیشتر دانستیم که پس از خروج حضرت از مکه و ورود به عراق، کوفه پایگاه حضرت بقیة الله علیه السلام خواهد شد.

۲- کوفه مرکز دولت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و از این رو به «ایلیاء» که مشتق از واژه «علی» است، نامبردار گردیده است.

محور دوم: برداشت کلی از این روایات

پس از واقعه خسف و فرورفتن لشکریان سفیانی در سرزمین بیدا، برای سفیانی - به هر دلیل - آشکار می‌شود که حق با مهدی علیه السلام است بنابراین می‌گوید: «به خدا سوگند که خداوند در وجود این مرد عبرتی قرار داده است؛ زیرا من لشکری قوی پنجه را به سویش گسیل کردم اما در زمین فرو رفتند. در این رویداد [برای ما] عبرتی است و [برای او] کمک و یاری [الهی] است.» مهدی موعود علیه السلام در جوی آرام و خالی از تنش وارد کوفه می‌شود. قبلاً دانستیم که این خود طرحی است تا بر حرکت آن حضرت پوششی مسالمت جویانه بنهد.

پس از این، سفیانی درخواست دیدار با امام علیه السلام را در کوفه مطرح می‌نماید. این خواسته برآورده می‌شود و امام علیه السلام با وی به گفتگو پرداخته، باور سفیانی به او افزون می‌گردد. بنابراین با آن حضرت بیعت می‌نماید و به امامت او معتقد می‌گردد. روایات به سخنانی که بین آن دو رد و بدل می‌شود، تصریح نکرده‌اند، ولی به طور کلی چنین به نظر می‌رسد که سفیانی کاملاً از موضع خویش دست بر نمی‌دارد و به طور مطلق در برابر حضرت خاضع نمی‌گردد؛ یعنی با وجود بیعت با امام علیه السلام، کماکان

در مسند حاکمیت سیاسی باقی می ماند. وی از نزد امام علیه السلام به پایتخت خود باز می گردد و در هنگام ورود، گروهی از کارگزاران دولتش که در میان آنها عده‌ای از تندروهای صاحب نفوذ حضور دارند، به پیشواز او می آیند. در روایات می خوانیم آن گروه تندرو که از قبیله مادری او (قبیله کلب) می باشند از او درباره نتیجه مذاکرات می پرسند وی پاسخ می دهد که با مهدی علیه السلام بیعت کرده است. آنها کار او را محکوم کرده، به نکوهش وی می پردازند که چگونه از امیری دست کشیده، زیر دست و پیرو شده است.

سفیانی توان ایستادگی در برابر اطرافیان و وزیرانش را ندارد. از این رو به مشورت پرداخته، نظر آنان را جویا می شود. آنها نیز او را به بیعت شکنی و رویارویی بیرحمانه و خونین با امام علیه السلام ترغیب می نمایند. سفیانی به نزد حضرت بازگشته، خواستار باز پس گیری بیعتش می گردد. امام علیه السلام چنان می کند و بدین ترتیب سفیانی از اطاعت امام علیه السلام خارج می شود. حضرت او را به جنگ تهدید می نماید و سفیانی نیز چاره‌ای جز قبول آن ندارد. از ظاهر روایات بر می آید که امام علیه السلام در آن مکان که از پایتخت سفیانی دور است با او و گروه اندکی که به همراهش برای گفتگو آمده‌اند، به نبرد می پردازد و پس از تار و مار کردن اطرافیانش، سفیانی را به دست خویش می کشد.

در این حال، پایتخت سفیانی بدون حاکم می ماند. از این رو امام علیه السلام بی درنگ با سپاهش به آنجا می شتابد و به آسانی به سقوطش می کشاند و ثروت و دارایی آنها را به غنیمت می برد. «و در آن روز، ناکام و نامراد کسی است که دستش از غنیمت‌های قبیله کلب تهی باشد».

بدین ترتیب همه سرزمین‌های زیر فرمان سفیانی به دست حضرت بقیة الله علیه السلام خواهد افتاد و آن حضرت فرمانروا و حاکم کل آن مناطق خواهد شد.

ریشه کنی منحرفان

این موضوع را در چند محور پی می گیریم:

محور نخست: در این باره روایات فراوانی وارد شده است که نمونه‌هایی از آن را در اینجا می آوریم:

نعمانی به سند خود از حارث همدانی نقل کرده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بأبي ابن خيرة الإمام، يسومهم خسفاً، و يسقيهم بكأس مصبرة، و لا يعطيهم إلا السيف هرجاً. فعند ذلك تتمنى فجرة قریش لو أن لها مقاة منى بالدنيا و ما فيها؛ لا غفر لها. لانكف عنهم حتى يرضى الله.^۱

پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان (یعنی قائم علیه السلام) باد که آنان را خوار می سازد و شرنگ شکست به ایشان می نوشاند و به آنان جز شمشیر خونریز و مرگ آفرین نخواهد داد. پس در

این هنگام زشتکاران قریش آرزو می‌کنند که ای کاش دنیا و هر آنچه در آن است از آن ایشان بود و آن را فدای دادند تا گناهانشان بخشوده شود؛ ولی دست از ایشان برنخواهیم داشت تا آن که خدا راضی شود.

همو به سند خود از زرارة روایت کرده است که به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: صالح من الصالحین سماء لی. أرید القائم علیه السلام فقال: إسمه إسمی. فقلت: أیسیر بسیرة محمد صلی الله علیه و آله؟ قال: هیهات هیهات یا زرارة، ما بسیرته. قلت: جعلت فداک، لم؟ قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله سار فی أمته بالین، کان يتألف الناس والقائم یسیر بالقتل. بذاک أمر فی الکتاب الذی معه أن یسیر بالقتل و لا یتتیب أحداً. ویل لمن ناواه!...^۱

نام یکی از صالحین را بفرمایید - و منظورم قائم علیه السلام بود - پس فرمود: او همانم من است. عرض کردم: آیا هم چون محمد صلی الله علیه و آله رفتار می‌نماید؟ فرمود: هرگز، هرگز. عرض کردم: فدایت گردم، چرا؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله با نرمی در میان امتش رفتار می‌کرد و با مردم انس و الفت می‌گرفت [اما] روش قائم، قتل و کشتار است. در کتابی که با خود دارد، چنین فرمان داده شده که بکشد و توبه کسی را نپذیرد. وای به حال کسی که با او سرستیز داشته باشد.

همچنین نعمانی از ابو خدیجه نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

کان لی أن أقتل المولت و أجهز علی الجریح. ولکن ترکت ذلک للعاقبة من أصحابی إن جرحوا لم یقتلوا والقائم له أن یقتل المولت و یجهز علی الجریح.
من حق داشتم که فراری را [در میدان جنگ] دنبال کنم و زخمی را بکشم، ولی این کار را به جهت رعایت حال یارانم انجام ندادم تا اگر زخمی شدند [به دست دشمن] آکشته نشوند، اما قائم علیه السلام این حق را دارد که فراری و زخمی را بکشد.

نیز نعمانی از محمد بن مسلم روایت کرده است که شنیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود:
لو یعلم الناس ما یصنع القائم إذا خرج، لأحبب أكثرهم ألا یروه مما یقتل من الناس أمّا أنه لا یبدأ إلا بقریش، فلا یأخذ منها إلا السیف و لا یعطیها إلا السیف، حتی یقول کثیر من الناس: لیس هذا من آل محمد، لو کان من آل محمد لرحم.^۲

اگر مردم می‌دانستند که قائم پس از ظهورش چه کشتاری به راه می‌اندازد، بیشترشان دوست می‌داشتند که او را نمی‌دیدند. او این کار را از قریش آغاز می‌کند. از آنها جز شمشیر باز نمی‌ستاند و جز شمشیر نمی‌دهد؛ تا آنجا که بسیاری از مردم می‌گویند: این شخص از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست زیرا اگر چنین بود [بر ما] رحمت می‌آورد.

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۱.

۲. همان.

همچنین نعمانی از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

ما تستعجلون بخروج القائم؟ فوالله ما لباسه إلا الغليظ و لا طعامه إلا الجشب و ما هو إلا السيف و الموت تحت ظل السيف.^۱

چه عجله ای به ظهور قائم دارید؟ به خدا سوگند، او جز لباس خشن نمی پوشد و جز غذای بی خورشت نمی خورد و او نیست جز شمشیر و مرگ در زیر سایه شمشیر.

نیز نعمانی به سند خود از بشر بن غالب اسدی روایت کرده است که امام حسین بن علی علیه السلام به من

فرمود:

يا بشر! ما بقاء قریش إذا قدم القائم المهدي منهم خمسمائة رجل، ف ضرب أعناقهم. ثمّ قدم خمسمائة ف ضرب أعناقهم صبراً. ثمّ خمسمائة ف ضرب أعناقهم. قال: فقلت له: أصلحك الله، أ يبلغون ذلك؟ فقال الحسين بن علي عليه السلام: إن مولى القوم منهم.^۲

ای بشر! بقای قریش دیگر چه سودی دارد؟! هنگامی که مهدی قائم علیه السلام [قیام کند] پانصد نفر از آنها را می آورد و گردن می زند. سپس پانصد نفر دیگر را می آورد و حبس می کند تا گردن بزند. عرض کردم: خداوند کار شما را سامان بخشد، آیا این همه را گردن می زند؟ امام حسین علیه السلام فرمود: [آری] رهبر آن گروه (سفیانی) نیز در میان آنهاست.

شیخ مفید از عبدالله بن مغیره نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم من آل محمد صلوات الله عليهم، أقام خمسمائة من قریش ف ضرب أعناقهم. ثمّ أقام خمسمائة ف ضرب أعناقهم. ثمّ خمسمائة أخرى، حتى يفعل ذلك ستّ مرات. قلت: و يبلغ عدد هؤلاء هذا؟ قال: نعم منهم و من موالیهم...^۳

هرگاه قائم آل محمد علیه السلام قیام نماید، پانصد قرشی را گردن می زند، سپس پانصد نفر دیگر را و آنگاه پانصد نفر دیگر را؛ تا شش بار این کار را انجام می دهد. پرسیدم: یعنی این همه را می کشد؟ فرمود: آری، آنها و رهبران شان را خواهد کشت.

صدوق و طبرسی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت کرده اند که او به حضرت امام

محمد جواد علیه السلام عرض کرده است:

إنی لأرجو أن تكون القائم من اهل بيت محمد عليه السلام... فإذا اكتمل له القصد و هو عشرة آلاف رجل خرج بإذن الله عزّوجلّ، فلا يزال يقتل أعداء الله، حتى يرضى الله عزّوجلّ. فقلت له: يا سيّدي، و كيف يعلم أن الله عزّوجلّ قد رضى. قال: يلقى في قلبه الرحمة...^۴

امیدوارم که شما قائم علیه السلام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشید... امام می فرماید:... هرگاه [مهدی] ده

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۲.

۲. همان؛ ص ۱۲۳.

۳. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۲۴۳.

۴. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی) و الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۰۹.

هزار نفر یار پیدا نماید به اذن پروردگار قیام می فرماید و آن قدر از دشمنان خدا می کشد تا آن که خداوند خشنود گردد. عرض کردم: آقای من، او چگونه می فهمد خداوند خشنود شده است؟ فرمود: خدا در دلش مهربانی و رحمت می افکند....

شیخ طوسی از ابوالجارود نقل کرده است که حضرت امام باقر علیه السلام در سخنی پیرامون قائم فرمود:
و یقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد صلی الله علیه و آله^۱
آن قدر خواهد کشت تا آن که جز دین محمد صلی الله علیه و آله باقی نماند....

شیخ مفید از ابوالجارود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم علیه السلام، سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة عشر ألف نفس يدعون البتريّة عليهم السلاح. فيقولون له: إرجع من حيث جئت، فلاحاجة لنا ببني فاطمة. فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم. ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مرتاب و يهدم قصورها و يقتل مقاتليها، حتى يرضى الله عزّ و علا.^۲

هرگاه قائم به پاخیزد به سوی کوفه می رود اما در آن شهر چند ده هزار نفر از طایفه بتریه که مسلح هستند، شورش می کنند و به امام علیه السلام می گویند: از همان جا که آمدی بازگرد، ما را به فرزندان فاطمه نیازی نیست. آنگاه با شمشیر به جنگ آنان می رود و همه را از دم تیغ می گذراند. سپس وارد کوفه شده، هر منافق دو چهره ای را می کشد و قصرهای آن را ویران و شورشیان را هلاک خواهد ساخت تا آنجا که خداوند خشنود گردد.

علامه مجلسی از رفید مولای ابن هبیره نقل کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم:

جعلت فداک یا بن رسول الله، أیسیر القائم بسیرة علی بن ابی طالب فی أهل السواد؟ قال: لا یا رفید، إنّ علی بن ابی طالب سار فی أهل السواد بما فی الجفر الأبيض، وإنّ القائم یسیر فی العرب بما فی الجفر الأحمر. قلت: جعلت فداک، و ما الجفر الأحمر؟ فأمرّ إصبعة علی حلقه. فقال: هكذا.^۳

فدایت کردم، آیا قائم با عامه مردم هم چون علی بن ابی طالب رفتار خواهد کرد؟ فرمود: خیر، علی بن ابی طالب با مردم طبق جفر سفید معامله کرد ولی قائم با عرب مطابق جفر سرخ رفتار خواهد نمود. عرض کردم: فدایت شوم، جفر سرخ چیست؟ امام در اینجا انگشت بر حلق خویش کشیدند؛ (یعنی مهدی علیه السلام آنها را می کشد).

همچنین علامه مجلسی حدیث مرفوعی را از عبدالله بن سنان نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إذا خرج القائم لم یکن بینة و بین العرب و الفرس إلا السیف لا یأخذها إلا بالسیف و

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۳.

۲. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۳.

۳. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۱.

لا يعطيها إلا به.^۱

وقتی قائم به پاخیزد، بین او و عرب و فارس، [حکم کننده‌ای] جز شمشیر نیست. او از آنها جز شمشیر نمی ستاند و نمی دهد.

نعمانی به سند خود از بشیر بن أراکه النبال روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در سخنی پیرامون حضرت مهدی علیه السلام فرمود:...

يذبحهم، والذي نفسي بيده، كما يذبح القصاب شاته. و أوما بيده إلى حلقه. قلت: إنهم يقولون: إنه إذا كان ذلك استقامت له الأمور فلا يهريق محجمة دم. فقال: كلاً، والذي نفسي بيده، حتى نمسح و أنتم العرق والعلق؛ و أوما بيده إلى جبهته.^۲

سوگند به آن که جانم در دست اوست، او [دشمنان خدا را] مانند قصابی که گوسفند را سر می برد، سر می برد و [سپس] با دست اشاره به حلق مبارکش فرمود. عرض کردم: مردم می گویند هرگاه چنین اتفاقی افتاد، همه کارها به خودی خود پیش می رود و خونی بر زمین نخواهد ریخت. فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست، هرگز چنین نیست مگر آن که عرق بریزیم و خون دل بخوریم. و امام علیه السلام به پیشانی مبارکش اشاره فرمود.

همو در حدیث دیگری از بشیر النبال نقل کرده است که:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنهم يقولون: إن المهدي لو قام لاستقامت له الأمور عفواً، لا يهريق محجمة دم. فقال: كلاً، والذي نفسي بيده، لو استقامت لأحد عفواً، لاستقامت لرسول الله صلى عليه وآله، حين أدميت رباعيته و شجّ في وجهه. كلاً، والذي نفسي بيده، حتى نمسح نحن و أنتم العرق والعلق، ثم مسح جبهته.^۳

به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: مردم می گویند: اگر مهدی به پاخیزد، امور به خودی خود پیش می رود و خونی نمی ریزد. فرمود: به خدا سوگند هرگز چنین نیست. اگر چنین بود باید این اتفاق برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش می آمد، در حالی که دندان و پیشانی مبارکش شکسته شد. به خدا سوگند چنین نیست [که کارها به خودی خود پیش رود] مگر آن که عرق بریزیم و خون دل بخوریم. سپس امام علیه السلام دست بر پیشانی مبارکش کشید.

با وجود چنین روایات قطعی و متواتری، روایاتی نیز وجود دارد که دخالت مستقیم امام مهدی علیه السلام را در کشتن دشمنان رد می نماید؛ مانند دو روایت زیر:

سیوطی و ابن طاووس از نعیم بن حماد روایت کرده اند که ابوهریره گفته است:

يبايح المهدي عليه السلام بين الركن والمقام. لا يوقظ نائماً و لا يهريق دماً.^۴

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۵۲.

۳. همان؛ ص ۲۸۴.

۴. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۵۲ و ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۵۱.

مهدی در بین رکن و مقام بیعت می نماید. نه خوابیده‌ای را بیدار می سازد و نه خونی را می ریزد.

همچنین ابن طاووس از نعیم بن حماد به سندش از ابورافع اسماعیل بن رافع و او نیز از کسی که از قول ابوسعید سخن گفته، روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

تأوی إليه أمته، كما يأوی النحل إلى يعسوبها، يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً. حتی یکون الناس علی مثل أمرهم الأوّل. لا یوقظ نائماً و لا یهرق دمأً.^۱

امتش به او پناه می برند همان طور که زنبورها به ملکه شان. زمین را از عدل لبریز می سازد همان طور که از ستم پر شده باشد. نه خوابیده‌ای را بیدار می کند و نه خونی می ریزد.

محور دوم: ارتباط کشتار وسیع امام علیه السلام با دو برنامه الهی پیش و پس از ظهور

(الف) ارتباط این کشتار با برنامه الهی در دوره پیش از ظهور:

اگر این کشتار را تاکتیکی جنگی بدانیم، ارتباطی اساسی با این برنامه نخواهد داشت. البته اگر به آن کشته شدگان نظری بیفکنیم، درمی یابیم آنها همان کسانی اند که در آزمون و امتحان الهی که بخش مهمی از برنامه کلی الهی در پیش از ظهور می باشد، مردود شده و شکست خورده اند. به ناچار هر کسی که در نتیجه آن امتحان‌ها به دامن باطل فرو غلتیده باشد، جزو کشته شدگان خواهد بود. از این رو در این روایات می خوانیم آن حضرت دشمنان خدا و هر منافق دسیسه گری را خواهد کشت و توبه کسی را نخواهد پذیرفت. نیز او گروهی را که با انقلاب عدل جهانی اش مخالفند و به او می گویند: «بازگرد، ما را به فرزندان فاطمه نیازی نیست»، از دم تیغ خواهد گذراند. این‌ها همگی شکست خوردگان در امتحان الهی در دوره پیش از ظهور می باشند.

امام مهدی علیه السلام نه دستور توبه می دهد و نه آن را از کسی می پذیرد. ایشان می فرماید:

فلیعمل کلّ امریء منکم بما یقرّب به من محبتنا و یتجنّب ما یدنیه من کراهتنا و سخطنا؛ فإنّ أمرنا بغتة فجأة، حین لا تنفعه توبة و لا ینجیه من عقابنا ندم علی حوبه.^۲

هریک از شما کاری کند که به دوستی ما نزدیک شود و از ناخشنودی ما دوری گزیند؛ چون امر [ظهور] ما به ناگاه فرا می رسد. در آن وقت است که توبه سودی نبخشد و پشیمانی از گناهان فرد را از مجازات ما نجات ندهد.

هم چنان که در برخی روایات آمده است^۳ این آیه نیز به همین موضوع اشاره می نماید:

یوم یأتی بعض آیات ربّک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خیراً.^۴

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۵۶.

۲. الطبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج؛ ج ۲، ص ۲۳.

۳. ر. ک: الطبرسی، احمد بن علی، همان؛ ج ۲، ص ۳۱۷.

۴. سورة الانعام (۶)، آیه ۱۵۸.

آن روز که برخی آیات پروردگارت صورت پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند و آنها که عملی نیک انجام نداده‌اند، پذیرفته نخواهد شد.

اما پیروزمندان امتحان داده در این برنامه کلی، باورمندان به مهدی و بیعت کنندگان با اویند؛ آنها که در دولت او در کمال امنیت به سر برده و در سایه‌سار عدالت مهدوی به رفاه و خوشبختی رسیده‌اند؛ همانها که در رکاب حضرت بقیه الله علیه السلام، دشمنان را به هلاکت می‌رسانند. پیشتر درباره‌شان شنیدیم که: هر یک از آنها نیروی چهل مرد را داراست و شمشیر در نیام نمی‌برند تا وقتی که خداوند از آنها خشنود شود.

ب) ارتباط این کشتار با برنامه کلی الهی در دوره پس از ظهور.

زمانی که دانستیم هدف این برنامه کلی، برپایی جامعه‌ای کاملاً مؤمنانه است که دولت حق با قوانین عادلانه آن را اداره نماید، و هنگامی که معلوم شد چنین جامعه‌ای تنها با وحدت دولت و ملت، هر دو پدید می‌آید، در این صورت و به ویژه در آغاز، نیازمند تلاش و از خودگذشتگی فراوان است. در نتیجه تا زمانی که افراد به آن سطح نرسیده باشند که عدالت را در گفتار و رفتارشان پیاده و متجلی سازند، نخواهند توانست در این امر موفق گردند و در نتیجه موجب شکست کامل این برنامه خواهند شد.

در این صورت چنین شخصی نخواهد توانست رفتاری عادلانه و عکس‌العملی پسندیده و مناسب با جامعه عدل جهانی داشته باشد زیرا وی همواره نفع شخصی خود را دنبال می‌کند. بدین ترتیب تحقق جامعه عدالت‌مدار تنها به دست افراد صالح و عادل که زمان درازی را با رفتارهای پسندیده گذرانده‌اند، امکان‌پذیر می‌باشد. اینان همان کسانی‌اند که از امتحان و آزمون الهی در دوره پیش از ظهور سربلند و پیروز بیرون آمده‌اند.

اما منافقان و منحرفانی که در آن امتحانات مردود شده‌اند نمی‌توانند عضوی از این اجتماع باشند بلکه رواست پیش از آغاز فرآیند عدالت‌گستری، ریشه کن گردند.

از آنجا که برنامه کلی الهی در دوره پیش از ظهور با نتیجه‌دهی خود، از وضعیت بسیاری از مسلمانان در هر مذهبی که باشند، پرده برمی‌دارد و از ژرفای ناپاکی و نفاق آنان و نیز انکار ضروریات دین توسط آنان خبر می‌دهد، می‌توان شمار فراوان افرادی را که باید کشته شوند تا اجرای عدالت کامل آغاز گردد، حدس زد.

این قلع و قمع و کشتار، نخستین گام اساسی برای تحقق عدالت می‌باشد. در اینجا به نسبت جدیدی بین این دو برنامه دست می‌یابیم؛ و آن اینکه برنامه نخست به نتیجه‌دهی برنامه دوم کمک می‌نماید. برنامه اول که برای دوران غیبت طراحی شده است، به مدد زنجیره‌ای از امتحانات و ابتلائات، نقاب دروغ و نیرنگ را از چهره افراد کنار زده، تا پوچی و بی‌ارزشی آنان ثابت گردد و برای اجرای برنامه دوم، جامعه بشری از لوث وجود آنان پاک گردد. بنابراین، «کشتن»، تاکتیکی صرفاً

نظامی برای رسیدن به پیروزی نیست بلکه پیش درآمد مهمی است برای جامعه‌سازی عدالت‌مدار. از این رو امام عصر علیه السلام در غیر جنگ نیز دست به کشتن می‌زند. امام جعفر صادق علیه السلام در روایاتی می‌فرماید:

بینا الرجل علی رأس القائم یا مرو ینهی، إذ أمر بضرب عنقه

ناگهان در موقعی که شخص [مناقضی] مشغول امر و نهی است، قائم دستور می‌دهد گردش را بزنند.

اگر بخواهیم با ادبیات این زمانه سخن بگوییم، خواهیم گفت: رئیس هر کشوری که قصد دارد ایدئولوژی خود را حاکم سازد، ناچار است مخالفین خود را و نیز هر کسی را که احتمال دارد بعداً به مخالفت با او برخیزد، از سر راه بردارد و به نرمش و وقت‌کشی در مورد آنان تن ندهد؛ زیرا او مبانی فکری خود را حق می‌داند و مخالفانش را دشمن حق. او چنین می‌اندیشد که مخالفت با حق، جرمی نابخشدنی است و مجرم نمی‌تواند در جامعه صالح زندگی نماید.

به همین دلیل در زمان ظهور، توبه پذیرفته نمی‌شود زیرا فردی که در کژراهه سیر می‌کند و عادت به نافرمانی از حق دارد، هرگز توبه‌ای حقیقی نخواهد داشت؛ هر چند فقه اسلامی او را در ظاهر فردی صالح بینگارد. در حالی که شخص مطلوب از نظر اسلام در دوران پس از ظهور کسی است که حقیقتاً در مدار عدالت گام نهد و تنها عدالت ظاهری سود نخواهد بخشید. توبه نیز - به ویژه آنجا که از سر ترس باشد - موجب تحول در روان و اندیشه شخص نمی‌گردد بلکه او با ترجیح منافع شخصی‌اش، در نخستین قدم خواهد لغزید. پس در این صورت گزیری از رد توبه او و اظهار بی‌نیازی از او وجود ندارد.

برای نیل این هدف، مطابق آنچه تا به حال دریافته‌ایم، امام مهدی علیه السلام مجاز به کشتن این عده از مسلمانان است، هر چند به جنگ او نیز نیامده باشند. در حالی که چنین اقدامی پیش از ظهور برای هیچ یک از رهبران اسلامی جواز شرعی ندارد. به عنوان نمونه امام علی علیه السلام تا وقتی که مسلمانان بر او شمشیر نکشیدند، با آنها نجنگید. از این رو در روایات می‌خوانیم که روش امام مهدی علیه السلام با شیوه پیامبر و امام علی علیه السلام از این نظر، تفاوت دارد؛ آن دو بزرگوار با مردمان منحرف و منافق با گذشت و مدارا برخورد می‌نمودند اما حضرت بقیه الله علیه السلام بر اساس «کتابی که در نزد اوست» از سوی خداوند مکلف است همه آنها را از دم تیغ بگذراند «تا زمانی که خداوند راضی گردد» و فرمان الهی موبه‌مو انجام گیرد و مأموریت به پایان رسد.

شماری از روایات بر این موضوع تأکید دارند؛ مانند روایتی که علامه مجلسی از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لایا ابا محمد، ما لمن خالفنا فی دولتنا من نصیب. إن الله قد أحلّ لنا دماءهم عند قیام قائمنا، فالیوم محرم علینا و علیکم.

ای ابامحمد، در دولت ما جایی برای مخالفین ما نیست. قطعاً به هنگام ظهور قائم، ریختن خون آنها برای ما حلال است؛ ولی امروز، خیر.

مقصود امام علیه السلام از مخالفان، افرادی اند که در آزمون‌های الهی شکست خورده و مردود شده‌اند و تفاوتی نمی‌کند که بر چه مذهبی باشند.

افراد ضعیف‌الایمان از این کار شگفت‌زده خواهند شد و «کار بدانجا می‌رسد که بسیاری از مردم می‌گویند: این [مرد] از خاندان پیامبر نیست، چون اگر چنین بود، [بر ما] رحمت می‌آورد».

گسترده‌گی این کشتارها موجب ترس و هراس در بسیاری از جوامع خواهد شد.

اشکال: اگر این خون‌ریزی ادامه یابد، و امام مهدی علیه السلام بیشتر مسلمانان را بکشد - چه رسد به کفار و مشرکان - و جز اندکی از صالحان که با او بیعت کرده و یاریش نموده‌اند، باقی نمانند، در این صورت باید از تمام جمعیت کره خاک جز تعداد کمی زنده نمانند و بی‌تردید این کار با هدف الهی و غرض مطلوب پروردگار ناسازگار است زیرا ظهور مقدمه‌ای است برای مصلحت بشر و به سعادت رساندن او، نه به خاطر ریشه‌کنی و نسل‌کشی از بشر. حال چگونه می‌توان بین این دو اندیشه سازگاری داد؟

پاسخ: پیش از پرداختن به پاسخ، لازم به یادآوری است که درباره‌ی موضع امام علیه السلام در برابر کفار و مشرکان، بعداً توضیح خواهیم داد زیرا برای آنها برنامه ویژه‌ای وجود دارد.

این اشکال مربوط به مسلمانان است. بدین منظور باید از اقسام سه‌گانه اخلاص که ثمره آزمون‌های الهی در دوره پیش از ظهور است، یاد نماییم. همه افراد موفقی که در یکی از این درجات سه‌گانه قرار دارند، می‌توانند در جامعه عدل مهدوی حضور و مشارکت داشته باشند به شرط آن که نیت نادرست و رفتار ناپسندی نداشته باشند. پس به طور کلی همه آنها می‌توانند به خوبی و خوشی در حکومت حق و عدل امام مهدی علیه السلام زندگی نمایند. مخلصان درجه نخست، فرماندهان سپاه امام علیه السلام و رؤسای کشورهای جهان‌اند و آنانکه در درجه دوم از اخلاص قرار دارند، رزمندگان سپاه آن بزرگوار می‌باشند. اخلاص‌گذاران درجه سوم نیز توده‌های مردمی جامعه مهدوی‌اند که طبق موازین عدل در آن جامعه می‌زیند. و همه کسانی که به توفیق توبه نصوح بار یافته و به اعتدالی کامل در نیت و کردار رسیده‌اند، ملحق به آنانند. مجموع این افراد، جمعیتی قابل توجه‌اند. هرچند آنان که شایسته کشته شدن هستند نیز جمعیتی انبوهند و «کثرت»ی که در روایات آمده بر آنها صدق می‌نماید.

اشکال دیگر: از ظاهر روایات برمی‌آید که این کشتار وسیع، تنها مسلمانان را در بر می‌گیرد. چرا باید چنین باشد؟ در صورتی که کافر و مشرک از حق دورترند. و آنها به کشته شدن سزاوارترند تا مسلمانان منحرف؟!...

به این اشکال می‌توان در دو سطح پاسخ داد:

الف) ما اختصاص این امر را به مسلمین نمی‌پذیریم؛ زیرا این روایات خود بر دو نوع‌اند:

۱- روایاتی که بیانی مطلق داشته و ظاهر آن همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد. مانند اینکه:

«ألقائم یسیر بالقتل... و لایستیب أحداً» «قائم با کشتار به پیش می‌رود... و توبه کسی را نمی‌پذیرد.»
و «ما هو إلا السیف» «او جز شمشیر نیست» «فلا یزال یقتل أعداء الله حتی یرضی الله عزوجل»
«همواره دشمنان خدا را خواهد کشت تا خداوند خشنود گردد.» و مانند این‌ها.

۲- روایاتی که از بعضی گروه‌ها نام برده؛ هم‌چون: قریش، بتریه، اهل سواد، فارس و هفت قبیله از قبیله‌های عرب.

انحراف و مهدورالدم بودن افراد قبیله «بتریه» که مشخص است؛ اما دیگر گروه‌ها از مسلمان (با مذاهب مختلف) و غیرمسلمان تشکیل شده است.

آوردن اسامی این گروه‌ها در روایات، منافاتی با تعمیم این کشتار به دیگران ندارد و به طور خلاصه باید گفت قانون «با مردم به اندازه عقلشان سخن‌گوی» مانع از ذکر اسامی سایر گروه‌هایی شده است که سزاوار کشته شدن هستند.

ب) اگر از سطح نخست، کوتاه بیاییم و ظهور روایات را در اینکه بیشتر کشته شدگان از مسلمانان می‌باشند بپذیریم، چیز شگفت‌انگیزی نخواهد بود بلکه می‌توان آن را مطابق با اصول کلی اسلامی و برنامه کلی الهی دانست. هم‌چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم تصرف سرزمین‌های غیراسلامی با شیوه خاصی انجام خواهد گرفت و همان‌طور که در روایات آمده است، بیشتر با روشی مسالمت‌جویانه خواهد بود. البته کشتاری که از مسلمانان صورت می‌گیرد، نه برای سیطره بر آنان بلکه به خاطر پاکسازی جامعه از عناصر مجرم و فاسد می‌باشد.

تفاوت بین مسلمانان و دیگران را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

ویژگی نخست: مسلمانان دلیل و برهان کافی برای درستی و حقانیت اسلام دارند و این اندیشه به طور بسیار گسترده‌ای در بین آنها پراکنده شده است اما غیرمسلمانان به طور یکسان با این اندیشه آشنا نیستند.

ویژگی دوم: امت اسلامی، صاحب برنامه عادلانه و کامل «اسلام» است که پس از پیاده کردن آن در کشورهای اسلامی، به شکل ممتازتری در سطح تمام جهان اجرا خواهد گردید.

ویژگی سوم: امت اسلامی این برنامه را در عرصه اندیشه و عمل برای همه جهانیان به ارمغان خواهد برد و بدین ترتیب مرکز فرماندهی و کانون تپنده جهان فردا خواهد شد.

ویژگی چهارم: مسلمانان، پیش از دوران ظهور، مطابق برنامه کلی الهی از کوران حوادث و امتحانات عبور کرده و نتایج آن را در میان خود دیده‌اند و حجت بر آنها تمام شده است برخلاف ملت‌های غیرمسلمان که البته آنها نیز آزمون‌هایی را پشت سر نهاده‌اند اما از زاویه‌ای دیگر بوده که نتایج متفاوتی را برای آنها به بار آورده است؛ هم‌چون: برملا شدن سراب مکاتب دروغین و

بشر ساخته.

همه این ویژگی‌ها می‌طلبند که امت اسلامی در بالاترین مرتبه ایمان و ژرف‌ترین درجات اخلاص بوده و خود الگویی برتر برای برنامه‌ای که شعارش را می‌دهد، باشد. هر مسلمانی که چنین نباشد، دیر یا زود موجب اخلال در اجرای برنامه عادلانه مهدوی در سطح کشور خود و جهان شده و به هدف اصلی ظهور آسیب خواهد رسانید، از این رو باید از فواید حضور و خدمات احتمالی چنین شخصی چشم پوشید و این مهم با حذف او از صحنه حیات امکان‌پذیر می‌گردد. البته این بدان معنا نیست که رهبر موعود علیه السلام پیش از آغاز حرکت جهانی، نخست کار همه این منحرفان را یکسره می‌سازد؛ خیر، بلکه آن بزرگمرد انجام این کار را در زمانی مناسب به مخلصانی که شایستگی آن را دارند، خواهد سپرد. توضیح این مطلب را پس از این در ضمن روایاتی که به صراحت از تداوم کشتار به مدت هشت ماه سخن گفته است، خواهیم آورد.

محور سوم: نکاتی درباره روایات این بخش

نکته اول: از ظاهر روایات چنین برمی‌آید که امام مهدی علیه السلام با شمشیر می‌جنگد؛ اما روشن است که این سلاح، مناسب دوران صدور این روایات است و آن حضرت به گاه ظهور با سلاح متعارف همان عصر پیکار خواهد کرد و اساساً معنا ندارد از سلاحی بهره‌برد که کارآیی‌اش در حدّ صفر می‌باشد؛ مگر آن‌که پای معجزه به میان آید که آن هم نشدنی است زیرا پیشتر ثابت کرده‌ایم در چنین مواردی که جایگزین طبیعی (بهره‌گیری از سلاح متعارف زمان) وجود دارد، معجزه مجال ظهور ندارد. بدین ترتیب باید از واژه «شمشیر» (سیف) معنایی رمزی را دریافت که بر هر سلاحی قابل تطبیق باشد.

نکته دوم: در روایات بسیاری آمده است که کارهای حضرت بقیة الله علیه السلام بی‌جد و جهد و بدون تحمل رنج، راست نمی‌آید؛ زیرا اگر قرار بود چنین شود، باید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم بدون جهاد و شهادت به اهدافش نایل می‌گشت.

حال که برای پیامبر خیر البشر چنین است، برای دیگران نیز چنین خواهد بود. این نه بدان خاطر است که مرتبه آن ارجمندان، پایین است بل بدان جهت است که دعوت الهی بر این مدار نمی‌گردد. سرّ این موضوع آن است که آزمون‌های الهی تنها شامل مردمان معمولی یا افرادی که در درجات پایین ایمانی قرار دارند، نمی‌شود بلکه این فرآیند همه رهبران بزرگ هم‌چون پیامبران و اولیا معصوم علیهم السلام را فرا می‌گیرد. آنان نیز باید به تناسب جایگاه رفیع خود از گذرگاه‌های تنگ و طاقت‌سوز مشکلات و رنج‌ها عبور کنند تا به درجاتی بسیار فراتر از عصمت نایل آیند.^۱

اگر آنها به راحتی به مقصود خویش برسند، از کمال یافتگی مطلوب که جز با تلاش و رنج به دست نمی‌آید، بی‌بهره می‌مانند. چنین کاری، ظلم در حق آنهاست. و خداوند بر کسی ستم روا

نمی‌دارد.

همچنین شرایط سختی که آن پیشوایان از سر گذرانده‌اند، محکی خواهد بود برای آزمایش مؤمنان و غیر مؤمنانی که هم عصر آنهایند؛ تا معلوم گردد که عکس العمل آنها در برابر پیشوایان حق و نیز میزان تلاش و از خودگذشتگی آنان چگونه است.

رهبری پیامبر ﷺ در صدر اسلام این‌گونه بوده است و حضرت بقیة الله الاعظم ﷺ هم در عصر ظهور چنان خواهند کرد.

گفتنی است فراهم آمدن کارها به خودی خود، دو علت می‌تواند داشته باشد:

- ۱- علت اعجازی؛ که پیشتر گفتیم چون قابل جایگزینی با امور طبیعی است، امکان تحقق ندارد.
 - ۲- علت طبیعی؛ به این معنی که بگوییم اقتضای برنامه الهی در پیش از ظهور، برآمدن این نتیجه بوده است و در نهایت به فراهم شدن کارهای حضرت ولی عصر ﷺ به صورت خودکار می‌انجامد. باید گفت این علت نیز غیرمحمتمل است؛ زیرا ما قبلاً با همه جزئیات برنامه کلی الهی در دوران پیش از ظهور آشنا شدیم و چنین اقتضایی را در آن نیافتیم بلکه عکس آن را ملاحظه کردیم و آن اینکه برنامه کلی الهی، اقتضای وجود تعداد کافی از پیکارگرانی را دارد که دروازه‌های جهان را با حق و عدالت بگشایند و نیک می‌دانیم که چه سختی و مرارت‌هایی در میدان جنگ وجود دارد.
- پس این نظریه (راست آمدن کارها برای امام عصر ﷺ به طور خودکار) خاستگاه صحیحی نداشته و قابل اثبات نیست. علاوه بر این که خود روایات قابلیت آن را دارند که این نظریه را رد نمایند.

نکته سوم: در بعضی احادیث آمده است امام مهدی ﷺ خونی را بر زمین نمی‌ریزد و خفته‌ای را بیدار نمی‌سازد در حالی که روایات دیگر آن را رد می‌نمایند؛ کدامیک از این دو دسته روایات صحیح می‌باشد؟ در پاسخ می‌توان گفت: ما گاهی به روند فتح جهان و تأسیس دولت جهانی نگاه می‌کنیم؛ گاهی نیز به جامعه‌ای که در نتیجه انقلاب مهدوی پدید می‌آید می‌نگریم. در نگاه نخست وجود سلاح امری ضروری است و روایات متواتری نیز در این باره وجود دارد علاوه بر اینکه عقلاً در مقابل دشمن، نیاز به اسلحه می‌باشد. گفتیم در اینجا راهی برای اعجاز وجود ندارد پس به ناچار باید این خبر را رد کرد. اما اگر جامعه عدالت‌محور مهدوی را که در رفاه و خوشبختی است لحاظ نماییم، جرم و فساد در آن بسیار کم اتفاق می‌افتد و از این رو اساساً نیازی به کشتن افراد نیست. از این زاویه، آن حدیث به طور کامل درست می‌باشد «او خونی را بر زمین نمی‌ریزد» زیرا نیازی به این کار نمی‌بیند. در روایت دیگری آمده است «او زمین را از عدل می‌آکند همان‌طور که از جور و ستم لبریز شده باشد، تا مردم به عهد نخست خویش [با پیامبر ﷺ] بازگردند. [او] خفته‌ای را بیدار نمی‌سازد و خونی را بر زمین نمی‌ریزد» از این حدیث به خوبی پیداست که توقف کشتار و خونریزی، پس از استقرار عدالت در زمین است، نه پیش از آن.

اما خبر دیگری می‌گوید:

یبایع المهدی بین الرکن والمقام؛ لایوقظ نائماً و لایهریق دماً

با مهدی بین رکن و مقام بیعت می‌شود، نه خوابیده‌ای را بیدار می‌سازد و نه خونی را می‌ریزد.

از این حدیث به روشنی استفاده می‌شود که امام علیه السلام حتی در عملیات جهانی نیز خونی را نخواهد ریخت که البته بطلان این سخن معلوم است و چاره‌ای جز تکذیب آن نداریم.

نکته چهارم: برخی از روایات تصریح دارند که روش نظامی امام مهدی علیه السلام با شیوه نظامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی بن ابی طالب علیه السلام تفاوت دارد.

با استفاده از مجموعه ادله، می‌توان دو توجیه را برای این امر بیان کرد:

۱- از جمله اصول کلی در نزد پیشوایان دین، مجاز بودن کشتن مجروحان دشمن در جبهه جنگ، تعقیب شخصی فراری از میدان نبرد و کشتن اسیر و... می‌باشد؛ جز آن‌که پیشوایان نخستین به دلیل شرایط عصر خویش به آن عمل نمی‌کردند. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

... ولکن ترکت ذلک للعاقبة من أصحابی ان جرحوا لم یقتلوا...

... ولی این کار را به منظور رعایت حال یارانم ترک کردم تا اگر آنها نیز زخمی شدند، کشته نشوند...

مسئله این مصلحت‌اندیشی در زمان حضرت ولی عصر علیه السلام وجود نخواهد داشت.

۲- اصل کلی برای پیشوایان دین، نکشتن مجروح و تعقیب نکردن دشمن فراری و... می‌باشد و آن بزرگواران به دلیل مجاز نبودن این اعمال، آنها را به کار نبسته‌اند اما همین اقدامات برای حضرت در زمان فتح جهان، جایز می‌گردد «و او بر اساس کتابی که نزد اوست، مأمور اجرای این کار است» و این تنها یک استثناست و پس از پیروزی جهانی، دیگر مجاز نخواهد بود. در آن مرحله است که «نه خونی می‌ریزد و نه خفته‌ای را بیدار می‌سازد».

سرّ این تفاوت (با هر کدام از دو توجیه بالا) در اختلاف سطح بسیار زیاد جامعه صدر اسلام با جامعه مهدوی است.

مهم‌ترین ویژگی جامعه مسلمانان در صدر اسلام آن است که ایمان و کفر در آن دوره، ایمان و کفر پیش از امتحانات الهی است؛ آن اجتماع هم‌چون جامعه پیش از ظهور نیست که از کوره آزمایش‌های طاقت‌فرسا گذشته باشد. ایمان و کفر در جامعه مهدوی، ایمان و کفر پس از امتحان و ابتلائات عظیم الهی است. عبور آن مردم از این دوره، چیز ساده و ناچیزی نیست بلکه کافی است بیاندیشیم که در صدر اسلام امتحانات الهی شامل مؤمن قاتل و کافر مقتول نمی‌شده است و از این رو درک آنها از اهمیت آن پیکار و نتایجش، نسبت به زمانی که آنها نیز از گذرگاه ابتلائات عظیم الهی گذشته باشند، بسیار اندک بوده است؛ زیرا اگر چنین بود، اهمیت ایمان در دل مؤمن و جایگاه کفر در

دل کافر یا شخص منحرف، عمق و ژرفای بیشتری می‌یافت و افق اندیشه و بینش آنها تا میزان بسیار زیادی گسترش پیدا می‌کرد.

کافری که در مرحله پیش از ابتلائات الهی قرار دارد، به دلیل سادگی و عدم پیچیدگی‌اش و نیز سطح نازل شخصیتی، شایسته چنین رفتار قاطع نظامی نیست اما کافر پس از دوره آزمایش‌های الهی، آن قدر کفر پیچیده‌ای دارد که کمترین مجازاتش، جنگ با اوست؛ زیرا او همواره در دوران امتحانات الهی با کمال هوشیاری و آگاهی به ستیز کینه‌توزانه با حق و عدل پرداخته است. از این رو روایت که پاسخی مناسب و همسان با رفتار خشن و لجاجت آمیز خود دریافت دارد: «لایکفون سیوفهم حتی یرضی الله عزوجل».

زمان این کشتار فراگیر، هشت ماه است.

محور نخست: بیان روایاتی در تأیید این موضوع:

شیخ صدوق به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که شنیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود:
ثم یرضی سیفه علی عاتقه ثمانیة أشهر بیمینه. فلا یزال یقتل أعداء الله حتی یرضی الله عزوجل...^۱

... پس به مدت هشت ماه شمشیر بر دوش خواهد بود و بی وقفه دشمنان خدا را خواهد کشت تا آنگاه که خداوند خشنود گردد.

نعمانی و مجلسی از ابوبصیر نقل کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
لا یرج القائم علیه السلام حتی تکون تکملة الحلقة. قلت: وکم تکملة الحلقة؟ قال: عشرة آلاف...؛ یجرّد السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر، یقتل هر جا...^۲

قائم ظهور نمی‌کند مگر آن که حلقه [یارانش] تکمیل شود. گفتم: چند نفرند؟ فرمود: ده هزار نفر... هشت ماه شمشیر برهنه [اش] را بر دوش می‌کشد و بسیار می‌کشد.

سیوطی از نعیم بن حماد روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود:
إذا بعث السفیانی جیشاً فحسف بهم بالبیداء... و یرج رجل من قبله رجل من أهل بیت بالمشرق، و یحمل السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر...^۳

زمانی که سفیانی لشکری را بفرستد و سرانجام در بیابان بیداء فروروند... پیش از آن، مردی از اهل بیت پیامبر در مشرق قیام کرده و هشت ماه شمشیر بر دوش می‌کشد و...

او همچنین از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود:
... لا یعطیهم إلا السیف، یضع السیف علی عاتقه ثمانیة أشهر، حتی یقولوا: والله ما هذا من

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۵ و المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۳.

۳. سیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۶.

ولد فاطمه، ولو كان من ولدها لرحمنا...^۱

... جز با شمشیر با آنها معامله نخواهد کرد. شمشیر بر دوش، هشت ماه خواهد جنگید؛ تا

آنجا که گویند: به خدا قسم این فرزند فاطمه (س) نیست چون اگر بود به ما رحم می کرد.

برزنجی گوید در بعضی روایات آمده است:

این مدت هشت ماه می باشد، در بعض دیگر هجده ماه و در برخی روایات هفتاد و دو ماه

(شش سال).^۲

منظور از برهنه ساختن شمشیر و بر دوش نهادن آن، حضور مستقیم در جنگ و کشتن دشمنان

می باشد. و مراد از واژه «هرج»، فتنه و قتل عام گسترده است.

پوشیده نماند که روایات هجده ماه و هفتاد و دو ماه که برزنجی آورده، مرسل بوده و قابلیت

اثبات تاریخی را ندارند. علاوه بر این که اخبار فراوان دیگری که تنها مدت هشت ماه را درست

می داند، آن روایات را رد می نماید. روایت های هشت ماه مطابق روش ما در این کتاب و نیز به دلیل

تصدیق یکدیگر، شایستگی اثبات تاریخی را دارند.

محور دوم: بیان چند نکته درباره این روایات:

نکته اول: برای توجیه این کشتار وسیع که در فاصله هشت ماه به وقوع می پیوندد، دو دیدگاه

وجود دارد:

دیدگاه اول: این کشتار وسیع، واقعه ای است که در خلال نبرد سرنوشت ساز جهانی روی

می دهد و هشت ماه نیز زمانی است که در طی آن، جهان به دست با کفایت حضرت بقیه الله علیه السلام فتح

خواهد گردید.

ولی این دیدگاه با چند اشکال روبروست:

۱- این کشتار گسترده در منطقه ای محدود از جهان مانند خاورمیانه روی می دهد و همه کره

زمین را در بر نمی گیرد.

۲- فتح جهان در غیر از مناطق خاورمیانه، بدون درگیری و کشتار حاصل می گردد و هم چنان که

به زودی خواهد آمد، دروازه آن کشورها در کمال صلح و آرامش به روی امام مهدی علیه السلام گشوده

خواهد شد.

۳- آن هشت ماه، غیر از مدت زمانی است که برای فتح جهان - چه آن را همراه با جنگ بدانیم و

چه بدون آن - لازم است؛ زیرا همان طور که دانستیم ضمانت های بسیار محکمی برای پیروزی امام

وجود دارد.

پس این دیدگاه درست نیست و بنابراین هم چنان درباره مدت زمان فتح جهان در بی خبری باقی

۱. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. البرزنجی، محمد بن رسول، همان؛ ص ۹۸.

می مانیم. البته در این باره در قسمت چهارم که از فتح جهان بدون جنگ سخن می گوئیم، بحث خواهیم کرد.

دیدگاه دوم: این کشتار که هشت ماه به طول می انجامد با هدف تصرف جهان نیست بلکه برای به هلاکت رساندن کسانی است که به سوی باطل منحرف شده اند. قبلاً نیز همین برداشت را داشته ایم و از ویژگی های آن سخن گفته ایم. ناگفته پیداست اشکال های سه گانه ای که به دیدگاه قبل وارد شد، این دیدگاه را تأیید می نماید.

این سخن به طور ساده به معنی آن است که فتح جهان در زمانی بسیار کمتر از هشت ماه به وقوع خواهد پیوست به ویژه آن که به طور مسالمت آمیز می باشد.

ولی هم چنان افراد منحرفی باقی خواهند ماند که با تمام وجود تمایل به باطل دارند و از این رو پس از استقرار دولت جهانی، نیاز به کشتن افراد بیشتری است. این کار را امام مهدی علیه السلام و یاران وفادارش در مدت هشت ماه به پایان خواهند برد.

نکته دوم: در خبری که از سیوطی آوردیم، تصریح شده بود که مردی از جانب حضرت به آن کشتار دست می زند و خود ایشان به طور مستقیم به آن اقدام نمی ورزند.

مفهوم کلی این روایت صحیح می باشد. اگر هم این کار به آن حضرت نسبت داده شود به دلیل آن است که به دستور وی انجام خواهد شد. اما اگر به مفهوم خاص این خبر توجه نموده چنین برداشت نماییم که امام مهدی علیه السلام شخص معینی را برای این کار مأمور خواهد نمود و خودش به طور مستقیم وارد عمل نخواهد شد، باید گفت احتمال این برداشت می رود زیرا امام علیه السلام مأموریت های بسیار زیادی دارد و برای هر کاری مسئولی را تعیین می نماید و شاید شخصی را نیز برای کشتار منحرفان منصوب نماید اما چون این خبر به تنهایی قابلیت اثبات تاریخی را ندارد، مفهومش نیز قابل اعتماد نیست.

نکته سوم: این کشتار آن چنان واکنشی در میان منحرفان بر جای خواهد گذاشت که گویند: «به خدا سوگند او از فرزندان فاطمه نیست، اگر چنین بود، حتماً بر ما رحمت می آورد و مهربانی می کرد» از جمله «حتماً بر ما رحمت می آورد» پیداست که گویندگان آن، همان منحرفانی اند که تیغ شمشیر امام متوجه آنان شده است.

دیگرانی که به مراتبی از اخلاص رسیده اند، ممکن است پدر، فرزند، برادر و یا شماری از اعضا خانواده شان که از منحرفان می باشند، به قتل رسانده شوند اما اعتراض و واکنش بدی از خود نشان نخواهند داد.

این خویشتن داری و صبوری، ناشی از سه عامل است:

عامل نخست: آنها به عنوان مخلصانی که حاصل برنامه گذشته الهی در دوران غیبت هستند، بر رنج ها و مصائب، هر چند زیاد و سخت نیز باشند صبور بوده و همواره عادت نموده اند که از جان و

مال و فرزند و نزدیکان خویش در راه حق بگذرند؛ و حال که هدف نزدیک و آشکارتر گردیده چرا چنین نباشند؟ آری، امثال این فداکاری و از خودگذشتگی در برابر آن هدف مقدس، ارزشی نخواهد داشت.

عامل دوم: آموزه‌های جدید و عمیقی که امام مهدی علیه السلام برای مردم جهان به ویژه یارانش، اعلان خواهد فرمود، سبب پدید آمدن این جلوه‌های ایثار می‌گردد. از جمله روشن‌ترین این آموزه‌ها، ترک علائق شخصی در راه پرستش پروردگار و پیاده نمودن احکام الهی و بی‌اعتنایی به هر آنچه در مسیر خشنودی خداوند نیست، می‌باشد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَوَلَّيْنَاكُمْ هُمْ الظَّالِمُونَ. قُلْ إِن كَانَ آبَاءُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدران و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید، و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همکار ستمکارانند. بگو «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید - تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد.» و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

هرگاه فرمان خدا به اجرا درآید همه تعلقات پیشین و روابط محدود مادی از بین رفته، تبدیل به مفاهیمی ژرف و هدف‌هایی متعالی خواهد شد. مقصود از فرمان خدا (= امرالله) در این آیه وجود دولت عدل جهانی به رهبری حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام می‌باشد.

بدین ترتیب به مدد آیه شریفه ثابت می‌گردد که یاران امام عصر علیه السلام هرگز واکنش نامناسبی از خود نشان نخواهند داد.

عامل سوم: روحیه حماسی یاران امام علیه السلام و دلیری و از جان گذشتگی آنان در اجرای فرمان‌های وی و پاکسازی زمین از دشمنان. از این رو بر آنان نام «سپاه خشم» نهاده‌اند.

با همین روحیه جنگاوری و دلیری کم‌نظیر است که شمشیر بر دوش دست به کار کشتن دشمنان شده، هشت ماه تمام به قلع و قمع آنان می‌پردازند. این جرأت و جسارت به همراه عوامل دیگر، موجب می‌گردد با کمال ایمان و اطمینان به کار ارزشمند خویش ادامه داده، هرگز واکنش بدی در

اعماق وجودشان پدیدار نگردد.

قسمت چهارم: فتح جهان بدون خونریزی و کشتار

محور نخست: روایاتی در این باره:

سیوطی از نعیم بن حماد نقل کرده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إذا بعث السفیانی إلى المهدی جيشاً فخسف بهم البیداء... و تنقل إليه الخزائن و یدخل العرب والعجم و أهل الحرب والروم و غیرهم فی طاعته من غیر قتال، حتی یبني المساجد بالقسطنطینیة و مادونها...^۱

هرگاه سفیانی به سوی مهدی لشکری اعزام کند که در پی آن در سرزمین بیدا در زمن فرو روند... گنج و ثروت‌ها به امام منتقل شده و عرب و عجم و جنگجویان و رومی‌ها و دیگران، بدون جنگ به طاعت امام علیه السلام گردن می‌نهند. [و کار بدانجا می‌رسد که] در قسطنطنیه و [دیگر شهرهای] کوچکتر از آن مسجدهایی ساخته می‌شود.

این حدیث را ابن طاووس نیز از نعیم بن حماد نقل کرده است.^۲

نعمانی به سند خود از محمد بن جعفر بن محمد و او هم از پدرش امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إذا قام القائم... و یبعث جنداً إلى القسطنطینیة. فإذا بلغوا الخلیج كتبوا علی أقدامهم شیئاً و مشوا علی الماء. فإذا نظر إليهم الروم یمشون علی الماء، قالوا: هؤلاء أصحابه یمشون علی الماء، فكیف هو؟ فعند ذلك یفتحون لهم أبواب المدینة، فیدخلونها، فیحکمون فیها ما یریدون.^۳

هرگاه قائم ظهور فرماید... سپاهی را به قسطنطنیه می‌فرستد. وقتی آنها به خلیج می‌رسند، بر کف پاهاشان چیزی می‌نویسند و بر روی آب راه می‌روند. وقتی رومی‌ها به آنان می‌نگرند [با تعجب] می‌گویند: یارانش که بر روی آب راه روند، خودش [امام مهدی علیه السلام] چگونه خواهد بود؟!]

در این جاست که رومی‌ها دروازه‌های شهر خود را بر روی سپاه امام علیه السلام می‌گشایند و آنها تا هر وقت بخواهند در آنجا حکومت می‌کنند.

این روایت در بحار الانوار نیز نقل شده است.^۴

در کتاب عقد الدرر روایتی بلند درباره امام مهدی علیه السلام و فتوحات ایشان به شرح زیر از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است:

ثم یأمر المهدی بإنشاء مراکب، فیبني أربعمائة سفینة فی ساحل عکا. و یدخل الروم فی مائة

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۴۶.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۵۳.

۳. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۷۲.

۴. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۴.

صليب تحت كل صليب عشرة آلاف، فيقيمون على طرطوس فيفتحونها بأسنّة الرماح و يوافيهم المهدي عليه السلام فيقتل من الروم حتى يتغير ماء الفرات بالدم و ينهزم من الروم فيلحقوا بأنطاكية. و ينزل المهدي عليه السلام على قبة العباس، فيبعث ملك الروم يطلب الهدنة من المهدي عليه السلام و يطلب المهدي عليه السلام منه الجزية، فيجيبه إلى ذلك. غير أنه لا يخرج من بلد الروم، فلا يبقى في بلد الروم أسير إلا خرج. و يقيم المهدي عليه السلام بأنطاكية سنة (سنته) تلك. ثم يسير بعد ذلك و من تبعه من المسلمين، لا يمرّون على حصن من بلد الروم إلا قالوا عليه: لا إله إلا الله، فيتساقط حيطانها و يقتل مقاتله؛ حتى ينزل على القسطنطينية، فيكبرون عليها تكبيرات، فينشف خليجها و يسقط سورها، فيقتلون فيها ثلاثمائة ألف مقاتلة و يستخرج منها ثلاث كنوز... و يسير المهدي إلى رومية. و يكون قد أمر أربع مائة مركب من عكا، فيفيض (فيقيض) الله تعالى لهم الريح، فما يكون إلا يومين و ليلتين و يحيطوا على بابها و يعلقون رجالهم على شجرة على بابها مما يلي غربيها. فإذا رآهم أهل الرومية أخرجوا إليهم راهباً كبيراً عندهم علم من كتبهم فيقولون: أنظر ماذا يريد. فإذا أشرف على المهدي عليه السلام فيقول: إن صفتك التي هي عندي و أنت صاحب رومية فيسأله الراهب عن أشياء فيجيبه عنها. فيقول له المهدي عليه السلام: إرجع. فيقول: لا أرجع، أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أنّ محمداً رسول الله. فيكبر المسلمون ثلاث تكبيرات، فيدخلونها فيقتلن بها خمس مائة ألف مقاتلة و يقتسمون الأموال...^۱

به دستور امام عليه السلام، چهارصد کشتی در ساحل شهر عکا ساخته می شود. رومی ها نیز تحت لوای یکصد صلیب که زیر هر کدام از آنها ده هزار جنگجو قرار دارد، به جنگ بر می خیزند، آنها به همراه امام مهدی عليه السلام طرطوس (شهری بندری در سوریه) را با نیزه ها فتح می کنند و آن قدر از رومی ها کشته می شود که رود فرات از خون آنها تغییر رنگ می دهد. سپس به انطاکیه می روند. مهدی عليه السلام بر قبه عباس فرود می آید. فرستاده پادشاه روم، پیام آتش بس می آورد. امام نیز در برابر خواستار جزیه می گردد. او می پذیرد ولی به این شرط که آنها در سرزمین خود (روم) باقی بمانند. امام عليه السلام یکسال در انطاکیه می ماند. سپس او و پیروان مسلمانانش به راه می افتند. از هیچ دژی از شهرهای روم نمی گذرند مگر آن که وقتی بر آن لا اله الا الله می خوانند، دیوارهایش فرو می ریزد. تا آن که به قسطنطنیه می رسند؛ فریاد تکبیر که سر می دهند، خلیج آن می خشکد و دیوارهایش فرو می ریزد. در آنجا سیصد هزار نفر جنگجو را خواهند کشت و سه گنج از آن جا بیرون می آید... امام به حرکت خود به سوی رومیه ادامه می دهد. چهارصد کشتی که قبلاً دستور ساخت آنها را داده بود با بادی که خداوند می فرستد از عکا به حرکت در می آیند. دو روز و دو شب بیشتر طول نمی کشد تا آن که به پشت دروازه

رومیه می‌رسند و در آنجا مردانشان را به درختی آویزان می‌کنند. مردم رومیه که چنین می‌بینند، راهب بزرگ خویش را که علمی از کتاب‌های آسمانی دارد به سوی امام می‌فرستند. راهب مسائلی می‌پرسد و پاسخ می‌شنود. امام به او می‌فرماید: بازگرد. پاسخ می‌دهد: خیر باز نمی‌گردم بلکه به یگانگی خدا و رسالت محمد ﷺ شهادت می‌دهم. مسلمانان سه بار تکبیر می‌گویند و وارد آن منطقه می‌شوند و پانصد هزار نفر را می‌کشند و اموالش را به غنیمت می‌برند.

محور دوم: نقد این روایات

در این روایات برخی کاستی‌ها و برخی نقاط قوت به شرح زیر وجود دارد:

اما کاستی‌های این روایات:

- ۱- به دلیل ثابت نشدن صحت اسناد این روایات و همچنین شمار کم آنها، به تنهایی قابل اثبات تاریخی نیستند و تا هنگامی که قرینه‌های دیگری به کمک مضمون آنها نیاید، وضع چنین خواهد بود.
 - ۲- این روایات با روایاتی که به ظاهر بیانگر شمول جنگ و به کارگیری «سیف» در کل جهان است، در تعارض می‌باشد.
 - ۳- این روایات از فتحی مسالمت‌آمیز و از راه معجزاتی هم‌چون راه رفتن بر روی آب و تکبیر و لاله الا الله گفتن، خبر می‌دهد. این اخبار با قانون معجزات مخالف است؛ زیرا کسی که می‌تواند جهان را بدون معجزه و از راه جنگ فتح نماید، نیازی به آوردن معجزه ندارد.
 - ۴- تصویری که این روایات از موقعیت نظامی و دژهای جنگی شهرها ارائه می‌دهند، مبتنی بر شیوه‌های قدیمی و کهن است در حالی که شهرهایی که در این اخبار به آنها اشاره شده است از این نظر پیشرفت‌های غیر قابل مقایسه‌ای با گذشته کرده‌اند.
 - ۵- از برخی از این روایات استفاده می‌شود که امام مهدی عجل الله تعالی قسطه قسطنطنیه را از تصرف کفار و مسیحیان خارج خواهد ساخت. این سخن درستی نیست زیرا این کار را پیشتر پادشاهان عثمانی انجام داده و از آن زمان قسطنطنیه - که هم اکنون استانبول نامیده می‌شود - شهری مسلمان‌نشین و تا قرن‌ها پایتخت دولت عثمانی بوده است. در واقع حضرت برای بار دوم آنجا را خواهد گشود و از دست مسلمانان منحرف و نه کفار و مسیحیان، رهایی خواهد بخشید.
- و اما نقاط قوت این روایات:

- ۱- محتوای کلی این روایات که از فتح بدون خونریزی جهان خبر می‌دهد، با چند قرینه کلی تأیید می‌شود و قابلیت اثبات تاریخی را پیدا می‌نماید؛ این قرینه‌ها عبارتند از:
 - الف) آگاهی عمومی مردم آن روزگار از شکست همه تجربه‌ها و مکاتب بشر ساخته که ادعای حل مشکلات جهان را دارند. تا جایی که مردم آمادگی پیدا می‌نمایند تا از آن روش‌های واهی دست

شسته و به راهی جدید که در آن امید خیر و رفاه دارند، قدم گذارند.

ب) هم‌چنان که قبلاً نیز آوردیم خود امام علیه السلام از نقاط ضعف دولت‌ها و سران آنها آگاه بوده و همین امر موجب می‌گردد تا در جریان فتح جهان، با ساده‌ترین شیوه‌ها به بهترین نتیجه‌ها برسد.

ج) دولتی را که امام علیه السلام پیش از فتح کامل جهان در بخش محدودی از آن بنیان می‌نهد، الگوی تمام‌نمای برنامه کامل جهانی و عدالت‌محور آن حضرت خواهد بود. جهانیان، رفاه، برادری و عدالت را در آن مشاهده خواهند کرد و شیفته و مشتاقش خواهند شد.

د) امام علیه السلام برای اثبات اندیشه حق و رد روش‌ها و عقاید باطل، در قالبی روشن، گسترده و قانع‌کننده به مباحثات فکری و عقیدتی و دینی اقدام می‌ورزد. نیز بعد از این خواهیم آورد که عیسی بن مریم علیه السلام نیز پس از فرود آمدنش چنان خواهد کرد. برخی روایات گذشته به همین موضوع اشاره دارد و راهبی که دولت روم (اروپا) به سوی امام علیه السلام گسیل می‌دارد، به آن حضرت ایمان آورده و گواهی می‌دهد که اوصاف و ویژگی‌های او را در کتاب‌های کهن دینی که در نزد وی است، یافته و چنین است که مهدی علیه السلام سرانجام روم را به تصرف خویش درمی‌آورد.

ها فتح معجزه‌آمیز جهان در صورتی که راهی جز آن وجود نداشته باشد. هرگاه چنین شود همه دولت‌ها، عمر خویش را پایان یافته تلقی کرده، روحیه خود را خواهند باخت. آنها نیک می‌دانند که سپاه مهدوی چه از راه طبیعی و چه از راه معجزه‌ناگزیر بر آنان خواهند ساخت. و این مهم‌ترین عاملی است که ترس و هراس را به جان آنان می‌اندازد.

موارد پنجگانه بالا به همراه ضمانت‌های دیگری که پیشتر درباره آنها بحث کردیم، راه فتح مسالمت‌آمیز جهان را هموار خواهد نمود. بدین ترتیب این موارد، درستی روایات فتح بدون جنگ و خونریزی جهان را تأیید می‌نماید.

۲- بیشتر کاستی‌هایی که پیش از این برشمرده شد، درست نیست. به طور مثال کاستی نخست یعنی عدم قابلیت اثبات تاریخی این روایات، به مدد قراین پنجگانه بالا رفع می‌شود. اما درباره نقطه ضعف دوم باید گفت فتح مسالمت‌آمیز جهان با شمول روایات «سیف» مهدوی برای مناطق دیگر جهان (غیر خاورمیانه) منافاتی ندارد؛ زیرا قطعاً در اروپا و دیگر مناطق، دشمنان حق و افراد لجوج فراوانند. اینان نخواهند توانست در جامعه عدل کامل به سر برند، از این رو به منظور زمینه‌چینی اجرای عدالت در جهان، باید از بین بروند. این کشتارها حتی پس از فتح جهان نیز ادامه خواهد یافت.

در مورد کاستی سوم گفتنی است اگر فتح بخش‌هایی از جهان منوط به ظهور چنان معجزاتی است، می‌توان پذیرفت که این اتفاق، دست کم یکبار صورت گیرد تا در دل سران دیگر کشورها هراس افتد.

درباره کاستی و ضعف چهارم باید گفت این روایات مطابق با سطح درک مخاطبان آن صادر

گردیده است و به این معنی نیست که شهرها تا زمان ظهور با همان معماری و بافت قدیمی خود باقی خواهند ماند.

در مورد کاستی پنجم، باید درستی آن را پذیرفت ولی به این نکته نیز باید توجه داشت که جز در بعضی روایات، اسم قسطنطنیه نیامده است. و شاید این به دلیل اشتباه راوی در نقل حدیث و یا دلیل دیگری باشد. در هر صورت برای ما روشن می شود که طراحی امام مهدی علیه السلام برای فتح مناطق مختلف جهان با طرح ریزی ایشان برای تسلط بر شرق اسلامی و خاورمیانه تفاوت دارد. و شناخت جزئیات آن را باید به عصر ظهور و انهاد.

فصل پنجم

موضع‌گیری افراد در برابر امام مهدی علیه السلام

موضع افراد در برابر امام مهدی علیه السلام و انقلاب و حکومت آن حضرت چگونه خواهد بود؟ این موضع‌گیری به سه دسته اصلی تقسیم می‌گردد: نخست، احساسات عمیق و کاملاً مثبتی که یاران مخلص و سربازان ولایت‌مدار امام علیه السلام نسبت به آن بزرگوار ابراز می‌نمایند و پیش از این درباره آن به طور مبسوط سخن گفتیم.

دوم، عواطف مثبت مردم جهان نسبت به آن حضرت؛ و این هنگامی است که آنان طعم شیرین عدالت، خوشبختی و رفاه را در جامعه عدل مهدوی بچشند.

سوم، واکنش‌های منفی و کینه‌توزانه افراد منحرف که شمشیر امام منتقم را در برابر خویش، آخته و بران می‌بینند.

اینک درباره این واکنش‌های منفی سخن می‌گوییم، سپس به بررسی نوع دوم خواهیم پرداخت.

درباره واکنش‌های منفی در سه بخش به بررسی می‌پردازیم:

۱- زمانی که کشتار وسیع منحرفان ادامه یابد و شمار آنها به سرعت رو به کاستی نهد، گمراهان خواهند گفت: «این [مرد] از نسل فاطمه نیست، زیرا اگر چنین بود به ما رحم می‌کرد.» یا آن‌که می‌گویند: «این [مرد] از خاندان محمد صلی الله علیه و آله نیست، چون اگر بود به ما رحم می‌نمود.» از این سخنان برمی‌آید که آنها در «مهدی» بودن او سخت تردید دارند، زیرا مسلمانان بر اساس روایات متواتر می‌دانند که «مهدی منتظر» از خاندان رسول و از نسل حضرت زهراست و هرگاه مهدی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان فاطمه علیها السلام نباشد در این صورت او مهدی منتظر نیست.

آن قتل عام وسیع آنها را به این نتیجه می‌رساند که او از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و از خاندان پیامبر نیست؛ زیرا چنین کشتاری با رحمت و بخشایندگی ناسازگار است و چون این ویژگی برجسته از آن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است پس مهدی علیه السلام هم که از آنهاست باید بهره‌ وافر از آن داشته باشد.

سرانجام آن آشفته حالان دروغگو در امواج کشتارهای توفنده فرورفته و اثری از آنها باقی نخواهد ماند. بزرگترین دلیل بی اساس بودن این شبهه و اثبات این موضوع که آن پیشوا همان مهدی منتظر است، فراگیری دولت آن حضرت در سراسر جهان می باشد زیرا مراد از مهدی موعود، کسی است که بر سراسر جهان عادلانه رهبری نماید.

این نگرش، هم چنان که برای رد مدعیان مهدویت در طول تاریخ مناسب است^۱، مهم ترین دلیل برای راستگو بودن کسی است که ادعای مهدویت دارد و بر جهان نیز به طور عادلانه چیره شده است. آن دروغ پردازان دل پریش نمی دانند که معنای رحمت و لطف، توجه به مصالح شخصی زودگذر نیست بلکه مفهوم عمیق آن، اجرای قانون کامل و عادلانه در تمامی سرزمین هاست؛ این است مصلحت والای بشر و هدف برتر آفرینش. هرگاه به این فرآیند در جغرافیایی محدود از جهان بنگریم، همواره با نرمخویی و مهربانی همراه بوده است مانند روشی که پیامبر ﷺ و دیگر رهبران نخستین اسلام بنابر مصالحی در پیش گرفته بودند. اما زمانی که آن رابه شکل گسترده و جهان شمول در نظر آوریم، هم چنان که قبلاً نیز گفتیم باید همه عناصر فساد و تباهی و سوء نیت و انحراف را ریشه کن ساخت؛ زیرا مصلحت بشریت در کشته شدن آنهاست؛ هرچند خود بشر در آغاز به اهمیت آن توجه نداشته باشد.

بنابراین کشته شدن آنها به دست امام علیؑ، رحمت کامل و لطف حقیقی است؛ زیرا مقدمه اجرای عدالت و بسط خوشبختی در بین آدمیان است و عقل و منطق نیز همواره مصالح عمومی را بر مصالح شخصی مقدم می داند.

۲- بخش دوم از انواع واکنش های منفی در برابر امام علیؑ:

در این باره روایاتی وارد شده است:

نعمانی به سند خود از ابوبصیر درباره پرچم امام قائم علیؑ از حضرت صادق علیؑ روایت کرده است:

فإذا هو قام نشرها، فلم يبق في المشرق والمغرب أحد إلا لعنها.^۲

آنگاه که ظهور فرماید، آن را برافرازد، پس در شرق و غرب عالم، همگان نفرینش خواهند کرد.

همچنین او به سندش از ابان بن تغلب نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

إذا ظهرت راية الحق لعنها أهل الشرق وأهل الغرب. أتدري لم ذلك؟ قلت: لا. قال: للذي يلقى الناس من أهل بيته قبل خروجه.^۳

هرگاه پرچم حق آشکار شود مردم شرق و غرب جهان، نفرینش می کنند. آیا می دانی چرا؟

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۰۴.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۵.

۳. همان؛ ص ۱۵۹.

عرض کردم: خیر. فرمود: به خاطر آنچه که از اهل بیت او قبل از ظهور دیده‌اند.

نیز وی از منصور بن حازم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا رفعت راية الحق لعنهما أهل الشرق والغرب. قلت له: لم ذلك؟ قال: مما يلقون من بنی هاشم.^۱

زمانی که پرچم حق، برافراشته گردد، مردم شرق و غرب جهان او را نفرین می‌کنند. عرض کردم: چرا؟ فرمود: به دلیل آنچه از بنی هاشم دیده‌اند.

منظور از پرچم حق، دعوت حضرت مهدی علیه السلام در چارچوب برنامه کامل و عدالت‌محور است و مراد از برافراشتن پرچم، مطرح ساختن آن دعوت در همه جهان می‌باشد؛ نیز مقصود از بنی هاشم، اهل بیت علیهم السلام است چه از آن برداشتی مستقیم داشته باشیم و چه برداشتی غیر مستقیم و رمزی.

برای توجیه این واکنش‌های منفی می‌توان دلایلی را مطرح ساخت. بخش اول این دلایل، مبتنی بر برداشت معروف از واژه بنی هاشم و اهل بیت است و بخش دوم، مبتنی بر برداشتی رمزی از آن می‌باشد.

بخش اول: اگر مراد از بنی هاشم و اهل بیت امام مهدی علیه السلام، خاندان شناخته شده آن حضرت باشد، در این صورت برداشت ما از آن روایات چنین خواهد شد: مردم به امام مهدی علیه السلام به عنوان فردی از این خاندان گمان بد خواهند برد زیرا در دوران پیش از ظهور شاهد شکست تجربه حکومتی آنها بوده‌اند. در توجیه این مطلب می‌توان به دلایل زیر استناد کرد:

الف) مردم در زمان غیبت، زیر فشار و ستم حاکمان بنی هاشم بوده‌اند و می‌پندارند مهدی علیه السلام نیز که از آن خاندان است، به همان شیوه رفتار خواهد کرد. [گروهی از] بنی هاشم در دوره‌هایی از تاریخ با تکیه بر قدرت و با عناوینی هم‌چون عباسیان، فاطمیان، زیدی‌ها و... ظلم و بیدادگری کرده و از دین حق جدا گشته‌اند.

ب) مردم از [گروهی از] بنی هاشم که خود را مسلمان معرفی می‌کرده‌اند، انحراف و بدرفتاری‌های فراوانی دیده‌اند و از آنها رنج‌ها برده و فغان‌ها کشیده‌اند و از آنجا که مهدی علیه السلام از بنی هاشم است شاید مردم بپندارند رفتارهای فردی او نیز چنین است؛ به ویژه آن‌که کشتارهای وسیع را نیز او ببینند. مگر زمان بگذرد و مردم جهان تفاوت عمیق بین آنها را درک نمایند.

ج) مردم در دوران غیبت، با انواع ستم‌ها و مشکلات دست‌به‌گریبان بوده و هرگاه گروهی از آنان برای حل این مشکلات به بنی هاشم که به صلاح و سداد شناخته شده بوده‌اند، مراجعه کرده‌اند جز روگردانی و کناره‌گیری ندیده‌اند؛ زیرا بنی هاشم همواره از شرایط سخت روزگار در خوف بوده و از دخالت در مسائل اجتماعی کناره‌گیری کرده‌اند. آنها هرچند در وضعیتی اضطراری قرار داشته و مجالی برای اقدام نداشته‌اند، اما همین امر، تأثیری منفی در باور مردم نسبت به بنی هاشم باقی

گذارده است.

در پاسخ باید گفت، درست است که مهدی علیه السلام از بنی هاشم می باشد اما موارد بالا ارتباطی با آن حضرت ندارد زیرا او می آید تا بساط ظلم را برچیند و دولت عدل را بر مسند نشانند؛ او می آید تا رفتارهای شایسته را جایگزین رفتارهای بد و ناشایست سازد. در دولت او جایی برای خوف و اضطراب در ترک مصالح عمومی وجود ندارد. با ظهور پرچم حق، این موضع گیری ها آغاز می شود و به تدریج برداشت های ناصواب مردم، متناسب با جهانگیر شدن ایدئولوژی مهدوی تصحیح خواهد شد.^۱

بخش دوم: هرگاه با تلقی معنایی رمزی از بنی هاشم و خاندان امام مهدی علیه السلام، آن را به مفهوم دین و دینداران در عصر پیش از ظهور بدانیم، در این صورت می توان واکنش های منفی منحرفان و لعن و نفرین آنها را نسبت به پرچم حق با دلایل زیر توجیه نمود:

الف) رویکرد مادی مسلط بر جهان هرگونه راه حل دینی را برای کاستن از رنج ها و رفع مشکلات بشری رد نموده و فرو می گوید و نیک می دانیم برنامه مهدوی هرچند با رویکردهای دینی پیش از خود متفاوت است اما به هر حال دارای خاستگاهی دینی است زیرا به وجود آفریدگار باور دارد و پایبند به شریعت می باشد. بنابراین در زیر فشارهای آن رویکرد مادی مسلط، محکوم به فناست.

البته مبانی نظری ایدئولوژی های مادی، به مدد مفاهیم و دلایلی که امام علیه السلام خواهد آورد فرو خواهد پاشید؛ علاوه بر اینکه با اجرای برنامه کامل و عادلانه مهدوی که تجسم عینی والاترین شریعت الهی در میان بشر است، پیام سعادت و خوشبختی آن را مردم لمس خواهند نمود و تفاوت بسیار ژرف دولت دینی امام عصر علیه السلام با سایر رویکردهای دینی پیش از او آشکار خواهد گردید.

ب) بدگمانی عموم مردم نسبت به دین داران.

در جهان امروز، رفتارهایی از پیروان ادیان و مذاهب سر می زند که موجب بدگمانی مردم نسبت به آنها می گردد. آنها با سوء استفاده از عنوان دین به دنبال منافع شخصی خود هستند هرچند به بهای ظلم و ضرر به دیگران تمام شود. اینان اسمی از دین بر خود نهاده اند و در حقیقت از آموزه های والای آن سیراب نگردیده اند. اینان هرچند ماهیت خویش را پنهان سازند اما همان منحرفانی اند که در امتحان های الهی رد شده و به جانب ستم و بیداد رو کرده اند.

مسیحیان از این دورویی ها چه رنج ها که نبرده اند. مسلمانان نیز با مذاهب مختلفشان شاهد چنین تجربیات تلخی بوده و هستند؛ در سایر ادیان نیز وضع چنین است.

امروزه تصور بسیاری از مردم جهان از کسانی که خود را دیندار معرفی می کنند، چنین است.

۱. برخی از محققان برآنند که مراد حضرت صادق علیه السلام از «اهل شرق و غرب» در حدیث فوق، سردمداران کفر جهانی اند که در برابر پیروزی نهضت حضرت مهدی علیه السلام واکنش شدیدی از خود نشان داده و خشمگین می شوند. ر. ک: کورانی، علی، عصر ظهور؛ ترجمه: عباس جلالی، ص ۳۲۲. [م]

حال اگر مهدی علیه السلام نیز دارای رویکردی دینی باشد، او نیز مشمول نگاه شکاک و بدگمان جهانیان خواهد بود.

در پاسخ باید گفت هرگاه مردم از نظام حکومتی مهدوی بهره‌مند شده و از رهگذر آن، خوشبختی و رفاه را در زندگی خویش لمس و از خودگذشتگی‌های امام قائم علیه السلام را در راه مصالح عمومی مردمان مشاهده نمایند و نیز حوادث و رویدادها تفاوت ژرف رویکرد مهدوی را با سایر رویکردهای پیش از آن آشکار سازد، در آن صورت تصور بدبینانه به تدریج رنگ باخته، مردم با دین ناب آشنا می‌گردند.

ج) تبلیغات منفی بر ضد اندیشه مهدویت در روزگار پیش از ظهور.

این تبلیغات یکسویه و پرحجم در ذهن و دل منحرفان گاه چنان تخم کینه‌ای می‌کارد که میوه‌های تلخ و شوم آن حتی در عصر پس از ظهور نیز سر بر می‌آورد.

در اینجا به طور خلاصه برخی از عواملی را که ممکن است موجب بدگمانی و کینه‌ورزی نسبت به امام علیه السلام حتی پس از دوران ظهور شود، می‌آوریم:

- شمشیر امام علیه السلام بسیار کارآمد و نیرومند بوده و از کشته‌ها پشته خواهد ساخت.

- حکومت عدل در اجرای قانون جدی بوده و تا حد زیادی آزادی‌های فردی مخرب را محدود خواهد کرد.

- دولت امام علیه السلام که ایدئولوژی و خط و مشی مشخصی دارد، حق آزادی عقیده و اظهار نظر را برای کسانی که پایبند به آن خط و مشی اعلام شده نیستند، به رسمیت نمی‌شناسد.

- اندیشه مهدوی به دلیل جهت‌گیری دینی‌اش، با پیشرفت‌های مدنی و فناوری‌های جدید مخالفت خواهد نمود زیرا رویکرد دینی به طور کلی با این مقولات ناسازگار است.

البته این سخن کاملاً خلاف واقع است زیرا دین، نه تنها بهره‌گیری از پیشرفت‌های علمی را مجاز شمرده، بلکه آن را تحسین نیز نموده است و دینداران هم همواره از آن سود جسته‌اند بی‌آنکه منافاتی بین دین و بهره‌برداری از دستاوردهای علمی بشر ببینند.

در فصل بعدی به اندازه کافی دلایلی تاریخی را خواهیم آورد که اثبات می‌کند خود امام علیه السلام در گستره‌ای وسیع از این دستاوردها بهره خواهد برد.

در مورد سه عامل نخست باید گفت اصل آن سخنان درست است اما در آن مبالغه و سوءظن وجود دارد.

در اینجا برای ردّ این موارد سه‌گانه، دو مطلب را یادآوری می‌نماییم:

اول: پس از آن‌که ثابت شد نظام مهدوی، نظامی کامل و عادلانه است و هدف اساسی از آفرینش بشر در حکمت الهی تحقق این نظام می‌باشد و هیچگونه ستم و بیداد فردی یا جمعی در آن راه ندارد، در این صورت نتیجه می‌گیریم همه عناصر این نظام از مفاهیم و قوانین آن گرفته تا

سازماندهی، ناگزیر مطابق با عدالت کاملی است که بشر را از آن گریزی نیست و بر این اساس امکان رسیدن به خوشبختی و رفاه و کمال در چارچوب هیچ نظام دیگری وجود ندارد. در نتیجه، مبالغه در آن اندیشه‌ها از یک سو یا گمان بد به نتایج آنها از سوی دیگر، بی‌معنی است زیرا مطابق عدالت می‌باشد و برای عملیاتی نمودن آن اندیشه‌ها نیز از روش‌هایی استفاده می‌شود که به عدالت نزدیکتر است.

دوم: هرچند آن شایعه‌پراکنان پریشان حال و ارائه دهندگان چهره منفی از امام علیه السلام در روزهای آغازین ظهور، فرصت فعالیت خواهند داشت ولی این فرصت بار دیگر به آنها داده نخواهد شد بلکه امام علیه السلام همه آنها را از دم تیغ خواهد گذراند و در جهان جز کسانی که به او و عادلانه بودن دعوتش باور دارند، کسی دیگر باقی نخواهد ماند.

بر امام علیه السلام سرزنشی نیست که چرا شمار بسیاری را به هلاکت می‌رساند، زیرا او برای تحقق عدالت، جز این راهی ندارد، بلکه باید منحرفانی را ملامت کرد که با رفتارهای ظالمانه و ناشایست خویش، با همه وجود با نظام عدالت‌محور مهدوی به مخالفت برخاسته‌اند؛ در نتیجه شایسته تیغ بران مهدوی‌اند.

در اینجا لازم نمی‌دانیم که به طور مبسوط به جنبه‌های صحیح سه عامل نخست پردازیم زیرا پیش از این با دلایل تاریخی آن آشنا شده‌ایم و پس از این نیز برای اثبات آن‌ها قرائنی خواهیم آورد. ۳- برخی با قیام مسلحانه در برابر امام علیه السلام از خود واکنش منفی نشان می‌دهند.

نعمانی از یعقوب سراج نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ثلاث عشرة مدينة و طائفة يحارب القائم أهلها و يحاربونه: أهل مكة، و أهل المدينة، و أهل الشام، و بنو أمية، و أهل البصرة، و أهل دميان، و الأكراد، و الأعراب، و ضبة، و غنى، و باهلة، و أزد البصرة، و أهل الری.^۱

مردم سیزده شهر و طایفه با قائم علیه السلام می‌جنگند. و نیز مردم مکه، مدینه، شام، بصره، دمیان (دشت میشان) و طایفه بنی‌امیه، کرد، عرب، مردم ضبه، غنی، باهله، ازد بصره و ری با او خواهند جنگید.

در روایت بلندی که علامه مجلسی آن را از عبدالاعلی حلی نقل کرده است حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید:

فيخرج إليه من كان بالكوفة من مرجئها و غيرهم من جيش السفیانی فيقول لأصحابه: استطردوا لهم. ثم يقول: كروا عليهم. قال أبو جعفر: لا يجوز - والله - الخندق منهم مخبر...^۲ همه اهل کوفه از منحرفان نکری و غیر آنها که در لشکر سفیانی هستند به سوی آن حضرت

۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۰.

۲. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

هجوم می آورند. امام به اصحاب خود فرمان می دهد: عقب نشینی کنید و [به منظور فریب، به دشمن فرصت دهید] سپس دستور حمله صادر می کند. به خدا سوگند حتی یک نفر هم از آنها، از خندق نمی گذرد تا خبری ببرد، آنگاه داخل کوفه می شود.

سخنی بلند را شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که در بخشی از آن چنین آمده: إذا قام القائم عليه السلام سار إلى الكوفة فيخرج منها بضعة عشر ألف نفس يدعون البتريّة، عليهم السّلاح. فيقولون له: إرجع من حيث جئت، فلاحاجة لنا في بنى فاطمة، فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم. ثمّ يدخل الكوفة، فيقتل بها كلّ منافق مرتاب و يهدم قصورها و يقتل مقاتليها، حتى يرضى الله عزّ و علا.^۱

زمانی که قائم ظهور نماید به سوی کوفه می رود، آنگاه از آنجا چند ده هزار نفر از طایفه بتربه به طور مسلحانه سر به شورش برمی دارند و به امام علیه السلام می گویند: «از همان جا که آمدی بازگرد، زیرا ما را نیازی به فرزندان فاطمه نیست» در آن هنگام امام شمشیر برمی کشد و همه را می کشد. سپس وارد کوفه شده و هر منافق دودلی را به قتل می رساند، قصرهایشان را ویران می سازد و جنگجویان آنها را می کشد تا آنگاه که خداوند خشنود گردد.

نعمانی به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: إنّ صاحب هذا الأمر لو قد ظهر، لقي من الناس مألقي رسول الله صلى الله عليه وآله، وأكثر. صاحب این امر هرگاه قیام نماید، چونان رسول خدا صلی الله علیه و آله - بلکه بیشتر - از دست مردم اذیت و آزار می کشد.

... و روایات دیگری هم چون خبر کشته شدن سفیانی پس از نقض پیمان با امام علیه السلام که پیشتر آورده شد.

محتوای کلی این روایات آن است که امام مهدی علیه السلام در عراق و دیگر مناطق مسلمان نشین با شورش های مسلحانه و زد و خوردهای شدیدی روبرو خواهد شد. حتی اگر در روایات نیز نیامده باشد این اتفاق روی خواهد داد. چه می دانیم که بیشتر مسلمانان در امتحان های الهی مردود شده و از احکام روشن دین و مفاهیم قطعی آن سرپیچی نموده اند. کسانی نیز که در برابر حضرت سر به شورش برمی دارند از ضمانت هایی که برای پیروزی آن فرمانده بزرگ برشمردیم در غفلت بوده، تا آنجا که گمان می برند می توانند بر او و سپاه قوی پنجه اش چیره گردند یا دست کم آنها را از سرزمین خود برانند.

اما درباره جزئیات این روایات باید گفت که نمی توان همه آنها را ثابت نمود، از این رو نیازی به بحث درباره آنها نیست.

آری، روایتی که از سیزده گروه شورشی خبر می دهد - با صرف نظر از جزئیات آن - به دو مطلب

اشاره دارد:

- ۱- این جنگ و شورش‌ها فقط در منطقه خاورمیانه اتفاق می‌افتد.
 - ۲- این درگیری‌ها، سیزده مورد یا چیزی در این حدود می‌باشد.
- روایات دیگری نیز این دو مطلب را تأیید می‌نماید.

واکنش‌های مثبت

ابن ماجه از ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يكون في أمتي المهدي... فتتعم فيه أمتي نعمة لم ينعمه مثلها قط.^۱

مهدی در امت من است... [در زمان حکومت او] امت من چنان غرق در نعمت می‌شوند که هرگز سابقه نداشته است.

ابن حجر به نقل از رویانی و طبرانی در حدیثی آورده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يرضى بخلافته أهل السماء وأهل الأرض والطير في الجوّ.^۲

از دولت او، اهل آسمان و زمین و پرندگان در هوا راضی و خشنودند.

حاکم به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الأرض... تتمنى الأحياء الأموات، ممّا صنع الله عزّ وجلّ بأهل الأرض من خيرة.

ساکنان آسمان و زمین از او خشنودند... مردگان آرزو می‌کنند زنده بودند زیرا [می‌دانند] که خداوند به مردم دنیا چه خیراتی را ارزانی داشته است.

حاکم سند این حدیث را صحیح می‌داند.

نعمانی از ام هانی نقل کرده است که حضرت باقر عليه السلام فرمود:

فإن أدركت ذلك الزمان قرّت عيناك.^۳

اگر آن زمان را (زمان ظهور) درک کردی، چشمانت روشن خواهد شد.

نعمانی دو حدیث دیگر را به همین مضمون آورده است.

شیخ طوسی روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

أبشركم بالمهدي... يرضى عنه ساكن السماء و ساكن الأرض.^۴

به مهدی بشارتتان دهم... ساکنان آسمان و زمین از او خشنودند.

همو در حدیث دیگری از ابووائل نقل کرده است که امیرالمومنین عليه السلام فرمود:

۱. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۶.

۲. الهیثمی، احمد بن حجر، همان؛ ص ۹۸.

۳. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۷۵.

۴. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۱۱۱.

يفرح لخروجه أهل السماء و ساكنها؛ يملأ الارض عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً.^۱
از قیامش، اهل آسمان و ساکنان آن خوشحال می‌شوند [او] زمین را از عدل می‌آکند
همان‌طور که از ستم و بیداد پر شده باشد.

درباره ساکنان آسمان، دو احتمال می‌رود:

۱- پرنندگان؛ که غذای لذیذ و آب گوارا را دوست دارند. جز آن که در روایتی که پیشتر آوردیم،
آمده است: اهل آسمان و زمین و پرنندگان هوا از حکومت او شادمانند. مقتضای عطف «پرنندگان در
هوا» بر «اهل آسمان» تغایر و دوگونه بودن آنهاست؛ از این رو آن دو با هم فرق دارند.
۲- فرشتگان؛ که بر اساس ظواهر أدله موجود در اسلام و حتی ادیان بزرگ دیگر، در آسمان‌ها به
سر می‌برند.

آنها در روز اجرای عدالت کامل شادمان می‌شوند و از رهبر بزرگ آن روز، خشنودند. و پیشتر
گفتیم که چه پشتیبانی و کمک بزرگی به آن حضرت خواهند کرد. در نتیجه خشنودی آنها از او امری
طبیعی و روشن است و خاستگاهش، خشنودی و رضایت خداوند می‌باشد.

اشکال: از ظاهر این روایات استفاده می‌شود که فرد انسانی به دلیل بهره‌گیری‌اش از خدمات
دولت عدل مهدوی، خشنود و راضی خواهد شد. و اگر از این رهگذر سودی نبرد، مشمول این
روایات نخواهد بود و روشن است که فرشتگان نمی‌توانند به طور مستقیم از عدالت زمینی بهره
برند.

پاسخ: تنگ‌نظری است اگر گمان بریم که خشنودی شخص، تنها در صورتی است که فایده
مستقیمی نصیبش گردد زیرا گاه می‌شود کسی از خیری که به خانواده، دوستان و یا جامعه‌اش
می‌رسد، خوشحال می‌گردد، هر چند که چیزی هم به او نرسیده باشد.

در این صورت فرشتگان به خاطر جاری شدن اراده الهی در زمین شاد خواهند شد. علاوه بر آن
که دلیلی نیز وجود ندارد که آنها از تأسیس دولت عدل به طور مستقیم بهره‌مند نشوند؛ زیرا حمایت
آنها از آن دولت و پیشوای ارجمندش و نیز اقدام آنها در جهت مصالح دولت کریمه، بی‌تردید
موجب کمال یافتگی بیشتر آنها نیز خواهد شد.

فصل ششم

مدت حکومت امام مهدی علیه السلام

پرسش از مدت حکومت امام علیه السلام از دو زاویه مطرح می‌گردد:

الف) مدت زمان ظهور تا وفات آن حضرت، یا به تعبیر درست‌تر مدت زمان تشکیل دولت جهانی تا رحلت ایشان. با این فرض که می‌دانیم تمام عمر شریف آن حضرت پس از ظهور در رأس حکومت اسلامی سپری می‌شود.

ب) حکومتی که امام علیه السلام بنیان می‌نهد و پس از وفات ایشان هم باقی می‌ماند تا چه زمانی برقرار است؟ آیا دولت عدل جهانی تا پایان عمر بشریت باقی است یا خیر؟ آیا روز قیامت، مدت کم یا زیادی پس از رحلت حضرت بقیة الله علیه السلام، برپا می‌گردد؟ اگر زندگی بشر عمر درازی داشته باشد، آیا پس از دولت عدل دولتی ستمگر و منحرف بر سر کار خواهد آمد؟ یا آن‌که دولت عدل همواره تا روز قیامت در دست حاکمان عادل و صالح باقی خواهد ماند؟

ما این فصل را برای این گشوده‌ایم تا از زاویه نخست به پرسش بالا بنگریم. البته به پرسش‌هایی نیز که در زاویه دوم مطرح گردیده، در بخش پایانی کتاب پاسخ خواهیم گفت.

امام مهدی علیه السلام چه مدت حکومت خواهد کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، پیرامون چند محور به بحث و بررسی خواهیم پرداخت.

محور نخست: ارتباط این موضوع با اصول کلی و برنامه کلی الهی

بارها برای این سخن دلیل آورده‌ایم که غرض از آفرینش، پرستش خالصانه پروردگار و اجرای عدالت کامل در عرصه گیتی است. بدین منظور خداوند بزرگ برنامه‌ای بلندمدت را در قالب برنامه کلی پیش از ظهور، برای پدید آمدن شرایط آن تدارک دیده است و از سوی دیگر برای تداوم آن و نگهداریش از زوال و نابودی، برنامه‌ای کلی را برای دوره پس از ظهور فراهم آورده است؛ همان برنامه‌ای که در مسیر طولانی‌اش، جامعه معصوم بشری را به ثمر خواهد نشانید.

همچنین پیشتر با نقش محوری امام مهدی علیه السلام در هر دو برنامه آشنا شدیم؛ او ثمره و نماد پایان

برنامه نخست و نقطه آغازین برنامه دوم می‌باشد و نخستین کسی است که نقش عدالت کامل را بر سیمای زمین حک خواهد نمود.

این موضوع - با چشم‌پوشی از هر چیز دیگر - زمانی کافی را می‌طلبد تا مقصود حاصل گردد؛ در غیر این صورت امام مهدی علیه السلام نخواهد توانست در مدتی کم عدالت را پیاده سازد و در نتیجه غرض والای پروردگار عقیم می‌ماند که آن هم محال است. قبلاً هم گفته‌ایم که در چنین موردی، جایی برای معجزه نیست.

ناگزیر امام علیه السلام باید آن قدر زنده بماند تا عدالت را کاملاً پیاده ساخته و تداوم آن را پس از خودش تضمین نماید؛ زیرا هنگامی که به میراث مصیبت‌باری که از دوره غیبت کبری به عصر ظهور رسیده، بنگریم و سرپیچی مسلمانان را (چه رسد به غیر مسلمانان) از اصول اولیه اسلامی و تمسخر آن‌ها را نسبت به احکام الهی در نظر آوریم و اوضاع آشفته اخلاقی، اقتصادی، روانی، قانونی و اجتماعی آنها را که فروپاشی‌اش هم‌چون روز روشن است، ملاحظه نماییم، تا حدودی خواهیم توانست میزان تلاش سترگی را که جا دارد آن حضرت مبذول دارد تا دوزخ زمین را تبدیل به بهشت سازد، حدس بزنیم.

البته این مقصود، تنها با فتح جهان و چیرگی بر آن به دست نمی‌آید؛ زیرا در آن زمان هر چند همه سرزمین‌ها اسلامی‌اند و از نظر فقهی و قانونی زیر نظر حکومت اسلامی می‌باشند، ولی تربیت آن جوامع بسیار پیچیده‌تر از فتح آن‌هاست و در حقیقت آن فتوحات، پیش‌درآمد تربیت جامعه بشری است و نه طمع سلطه بر آن.

وظیفه امام مهدی علیه السلام آن است که عدالت کامل را به طوری که قابلیت تداوم داشته باشد، در جامعه بشری تثبیت نماید هر چند که مقام پیشوایی پس از او به مؤمنان مخلص دیگری وانهاده شود. بنابراین مدت زمان حضور حضرت در عرصه خاک و به دنبال آن، مدت زمان حکومت ایشان، باید برای به بار نشستن آن نتایج کافی باشد.

اما برای یافتن پاسخ این پرسش که این دوره به طور مشخص چند سال به طول می‌انجامد؟ نمی‌توانیم از اصول کلی مدد بگیریم بلکه باید به سراغ روایاتی برویم که عهده‌دار بیان این موضوع می‌باشد.

نباید از زمان نسبتاً کوتاه این رویداد شگفت‌زده شد زیرا مأموریتی را که امام علیه السلام بر دوش دارد، دیگران نخواهند توانست حتی در طول یک قرن هم به انجام رسانند؛ باری، بشریت در طول تاریخ دراز خود از انجام این کار عاجز بوده است. در حالی که می‌توان تصور نمود آن حضرت با قابلیت‌هایی ژرف و دانش و توفیق الهی و به مدد شایستگی یارانش که فرماندهان و قاضیان و حاکمان دولت اویند، خواهد توانست آن مأموریت را در زمانی نسبتاً کوتاه به انجام رساند؛ چیزی که انجامش توسط دیگران به افسانه می‌ماند.

محور دوم: نقل روایات

محتوای این روایات با یکدیگر بسیار متفاوت می‌باشد تا آنجا که محققان را دچار سردرگمی ساخته است. این روایات بر دو گونه است: شماری از آنها مدت حاکمیت امام علیه السلام را ده سال یا کمتر دانسته‌اند لذا، و شماری دیگر بیشتر از ده سال.

گونه اول: ابوداؤد به سند خود که آن را به ابوسعید خدری می‌رساند نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی منی... و یملک سبع سنین.^۱

مهدی از [نسل] من است... و هفت سال حکومت می‌کند.

همو در حدیث دیگری از ام سلمه روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فیلبث سبع سنین، ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون.^۲

هفت سال درنگ می‌نماید، پس رحلت فرموده و مسلمانان بر او نماز می‌گذارند.

ترمذی به سند خود از ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إن فی أمتی المهدی، یخرج یعیش خمساً أو سبعاً أو تسعاً...^۳

مهدی در امت من است، ظهور که فرماید، پنج یا هفت و یا نه سال می‌زید.

ترمذی این حدیث را حسن می‌داند.

ابن ماجه از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یکون فی أمتی المهدی؛ إن قصر فسبع و إلا فتسع...^۴

مهدی در امت من است؛ [مدت حکومتش] دست کم هفت و گرنه، نه سال است.

حاکم به سند خود از ابوسعید خدری نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یعیش فیهم سبع سنین أو ثمان أو تسع...^۵

در بین مردم، هفت یا هشت و یا نه سال می‌زید.

قندوزی از کتاب محمد بن علی علوی (فضل الکوفة) روایتی را به سند او از ابوسعید خدری

نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

یملک المهدی أمر الناس سبعاً أو عشرأ...^۶

مهدی حکومت مردم را هفت یا ده سال در دست می‌گیرد.

این اخبار و مانند آن در دیگر منابع اهل سنت که درباره امام مهدی علیه السلام است؛ هم چون: المسند

۱. ابوداؤد، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. همان؛ ص ۴۲۳.

۳. الترمذی، محمد بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۳۴۳.

۴. ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۷.

۵. الحاکم النیشابوری، همان؛ ج ۴، ص ۴۶۵.

۶. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۳۶.

احمد، الحاوی للفتاوی سیوطی، البیان گنجی، مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی، الفصول المهمة ابن صباغ، نورالابصار صبان و... آمده است.

اما شمار کمی از این گونه اخبار در منابع امامیه وارد شده است؛ مانند این روایت:

شیخ طوسی به سند خود از عبدالکریم خثعمی نقل کرده است:

قلت لأبی عبد الله عليه السلام: کم یملک القائم؟ قال: سبع سنین، یکون سبعین سنة من سنتکم هذه.^۱
به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: قائم چه مدتی حکومت می کند؟ فرمود: هفت سال که برابر هفتاد سال شماست.

گونه دوم: روایاتی که مدت حکومت حضرت قائم عليه السلام را بیش از ده سال می دانند.

قندوزی از حذیفه بن یمان روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

المهدی رجل من ولدی... یملک عشرين سنة.^۲

مهدی مردی از فرزندان من است... بیست سال حکومت خواهد کرد.

این روایت را رویانی، طبرانی، ابونعیم و دیلمی در مسند خویش آورده اند.

همچنین قندوزی به نقل از کتاب ابوامامه باهلی (فرائد السمطین) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده

است:

المهدی من ولدی... یملک عشرين سنة.^۳

مهدی از فرزندان من است... بیست سال حکومت می کند.

سیوطی از نعیم بن حماد و او نیز از أرطاة نقل کرده است:

یبقى المهدی أربعين عاماً.^۴

مهدی چهل سال [در دنیا] باقی خواهد ماند.

همو از بقیة بن ولید روایت کرده است:

حياة المهدی ثلاثون سنة.^۵

زندگی مهدی [پس از ظهور] سی سال خواهد بود.

همچنین او از دینار بن دینار نقل کرده است:

بقاء المهدی أربعون سنة.^۶

مهدی [پس از ظهور] چهل سال زندگی خواهد کرد.

نیز او از زهری روایت کرده است:

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۵۲۰.

۲. همان.

۳. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۳۷.

۴. السیوطی، جلال الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۵۵.

۵. همان.

۶. همان.

يعيش المهدي أربع عشرة سنة، ثم يموت موتاً.^۱

مهدی علیه السلام چهارده سال می‌زید، آنگاه از دنیا خواهد رفت.

همو از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده است:

يلي المهدي أمر الناس ثلاثين أو أربعين سنة.^۲

امام مهدی علیه السلام سی یا چهل سال، امور مردم را اداره خواهد فرمود.

شیخ طوسی به سند خود از جابر جعفی نقل کرده است:

قلت لأبي جعفر الباقر علیه السلام: و كم يقوم القائم في عالمه؟ قال: تسع عشرة سنة...^۳

به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: قائم چه مدتی در جهان زندگی می‌کند؟ فرمود: نوزده سال.

نعمانی به سند خود از یونس بن رباط روایت کرده است حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إنَّ أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة. أما أن ذلك إلى مدة قريبة و عاقبة طويلة.^۴

اهل حق از ابتدا همواره در سختی بوده‌اند؛ ولی این وضع، کوتاه بوده و عاقبت [خوب و]

طولانی مدتی خواهد داشت.

او همچنین حدیث دیگری را به همین مضمون نقل کرده است.^۵

همو به سند خود از ابن ابی یغفور روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ملك القائم مئتا تسع عشرة سنة و أشهر.^۶

قائم از ما [اهل بیت] نوزده سال و چند ماه حکومت خواهد کرد.

طبرسی از عبدالکریم خثعمی روایت کرده است:

قلت لأبي عبدالله علیه السلام: كم يملك القائم؟ قال: سبع سنين. يطول له الأيتام والليالي، حتى

تكون السنة من سنّيه مكان عشر سنين من سنّيكم هذه. فيكون سنّى ملكه سبعين سنة من

سنّيكم هذه...^۷

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قائم علیه السلام چه مدت حکومت خواهد نمود؟ فرمود: هفت

سال که روزها و شبان درازی خواهد داشت تا آنجا که هر سال آن برابر ده سال شماست. در

نتیجه سال‌های حکومت او به اندازه هفتاد سال شماست.

شیخ صدوق به سند خود از عبدالسلام بن صالح هروی نقل کرده است امام علی بن موسی

الرضا علیه السلام از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی قدسی را نقل

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. همان.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۶.

۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۵۳.

۵. همان.

۶. همان؛ ص ۱۱۸.

۷. الطبرسی، فضل بن الحسن، اعلام‌الوری، ص ۲۳۲.

فرمود که در آخر آن چنین آمده است:

و لأنصرته بجندی و لأمدته بملائکتی، حتی يعلن دعوتی و يجمع الخلق على توحیدی، ثم لا ديمناً ملكه و لأداولن الأیام بين أولیایی إلى يوم القيامة.^۱

بی تردید بالشکریانم یاریش می‌کنم و با فرشتگانم کمکش می‌رسانم تا آن‌که دعوتم را آشکار سازد و مردم را بر [محمور] یگانگی من گرد آورد، آنگاه دولتش را مستدام می‌دارم و آن را بین اولیائیم تا روز قیامت دست به دست می‌گردانم.

شیخ طوسی به سند خود از ابی‌جارود روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إن القائم لملك ثلاث مائة و تسع سنين، كما لبث أهل الكهف في كهفهم، يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً...^۲

قائم سیصد و نه سال حکومت می‌کند همان‌طور که اصحاب کهف در آن غار درنگ کردند. [او] زمین را از عدل و داد می‌آکند همان‌طور که از ستم و بیداد پر شده باشد.

محمور سوم: بیان برخی نکات درباره این روایات.

نکته اول: بیشتر اخباری که در گونه دوم از سیوطی نقل کردیم، از غیر معصوم روایت شده و

قابلیت اثبات تاریخی را ندارد؛ مانند اخبار زهری و دیناربن دینار.

نکته دوم: برخی اخبار که از زمانی نامحدود سخن گفته‌اند، در واقع از عمر دولت مهدوی سخن

گفته‌اند، نه از عمر شریف حضرت. مانند این روایات: «... إلى مدّة قریبة و عاقبة طویلة»، «و لأداولن الأیام بين أولیایی إلى يوم القيامة».

نکته سوم: اخباری که طول عمر آن حضرت را معجزه‌آمیز می‌داند، نمی‌توان پذیرفت؛ چون با

قانون معجزات ناسازگار است و بسترسازی برای اجرای عدالت نیازی به این معجزه ندارد.

از این قبیل روایات دو روایت را آوردیم که هفت سال عمر حضرت را هم‌چون هفتاد سال

می‌دانست و البته نمی‌توان به آنها تکیه کرد مگر اینکه برایشان معنایی رمزی در نظر گیریم که پس از این خواهیم گفت.

نکته چهارم: طبق روش ما در این کتاب، اخباری که مضمونی منفرد دارد و دلیلی بر درستی آن

وجود ندارد و نیز قرینه دیگری هم مضمون آن را تأیید نمی‌نماید، ناگزیر قابلیت اثبات تاریخی را

ندارد؛ مانند خبری که می‌گوید: امام مهدی علیه السلام سیصد و نه سال حکومت می‌کند.

نکته پنجم: با عنایت به این ملاحظات، سرانجام برای ما سه دسته روایت باقی می‌ماند:

الف) بیشتر روایات گونه اول که مدت حکومت امام علیه السلام را بین پنج تا ده سال می‌داند.

ب) اخباری که دوران حکومت امام را نوزده سال بیان کرده‌اند. این‌ها سه روایت همسو هستند

۱. الصدوق، محمدبن علی، همان (نسخه خطی).

۲. الطوسی، محمدبن الحسن، همان؛ ص ۲۸۷.

که البته در یکی از آنها آمده است: نوزده سال و چند ماه.

ج) اخباری که از بیست سال سخن گفته‌اند. این‌ها دو خبر هستند که در منابع اهل سنت آمده است.

هرگاه بتوان نوزده و بیست سال را که به هم نزدیک‌اند، به یکدیگر ارجاع داد، می‌توان بین روایات دسته ب و ج نیز پیوند داد و در مجموع پنج روایت را با مضمون نوزده و بیست سال گرد آورد.

بنابراین می‌توان دو زمان نزدیک به یکدیگر را مشخص نمود: اول: پنج تا ده سال. دوم: نوزده تا بیست سال. و دور از ذهن نخواهد بود که زمان تقریبی نخست را درست بدانیم زیرا شهرت بیشتری در روایات دارد.

گفتنی است با توجه به برداشت کلی که از محور نخست داشتیم این موضوع اهمیت فوق‌العاده‌ای ندارد.

محور چهارم: پس از دسته‌بندی و پالایشی که درباره این روایات روا داشتیم دیگر نیازی به نقل دسته‌بندی‌های دیگران نداریم و تنها به بیان دو رویکرد اصلی در این مورد می‌پردازیم:

رویکرد نخست: پذیرش دیدگاه مشهور (حکومت هفت ساله)؛ سید صدرالدین صدر از کسانی است که این دیدگاه را برگزیده است.^۱ ابوالحسین آبری نیز چنین است. وی می‌نویسد: اخبار متواتری با راویان بسیار از پیامبر خدا ﷺ رسیده است که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از اهل بیت است و روزی ظهور کرده و هفت سال حکومت می‌نماید...

بی‌تردید روایاتی که پیرامون حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه رسیده است، بسیار بیش از حد تواتر است تا آنجا که هر شاخه‌ای از مباحث مهدویت، خود به طور جداگانه روایات متواتری دارد. اما در این میان روایاتی که مدت حکومت حضرت را هفت سال می‌داند، به حد تواتر نیست بلکه با روایات دیگری که عددی غیر از این را ذکر کرده‌اند، تعارض دارد.

ابن عربی نیز از موافقان این رویکرد است؛ وی می‌نویسد: بدان خداوند را خلیفه‌ای است که ظهور می‌کند و زمین آکنده از ستم و نامردمی را سراسر عدل و داد خواهد نمود... او پنج یا هفت و یا نه سال می‌زید و پا جای پای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نهد و اشتباهی از او سر نمی‌زند.^۲

رویکرد دوم: این رویکرد مبتنی بر پذیرش همه روایات می‌باشد؛ ولی با این لحاظ که آن اعداد گوناگون، بیانگر مراحل مختلف زندگی آن جناب و حکومتش می‌باشد. سفارینی از موافقان این دیدگاه است. او می‌نویسد: می‌توان بین این روایات جمع کرد و گفت رقم بیشتر با ملاحظه طول مدت حکومت او از آغاز بیعت است و رقم کمتر که وضعش معلوم است و یقینی می‌باشد و اعداد

۱. ر. ک: الصدر، سید صدرالدین، *المهدی*؛ ص ۲۳۴.

۲. ابی‌عربی، محی‌الدین، *همان*؛ ج ۳، ص ۳۲۷.

میانی هم بیانگر میانگین مدت زمان حکومت آن حضرت می باشد.^۱

این سخن بدان معنی است که امام علیه السلام سال های طولانی ناکام می ماند زیرا اگر روایت پنج سال را بر روایت چهل سال معطوف نماییم، نتیجه خواهیم گرفت که آن حضرت سی و پنج سال معطل و بدون دستیابی به نتیجه ای معطل خواهد ماند. حال اگر روایت سیصد و نه سال را در نظر بگیریم، مدت زمان ناکامی امام علیه السلام در مقام مقایسه با مدت حکومت ایشان، بسیار بیشتر خواهد بود؛ و چنین چیزی در مورد کسی که قرار است غرض والای الهی از آفرینش بشر را محقق نماید، کاملاً بی معنی و مفهوم است. سفارینی این نظریه را از ابن حجر نقل کرده^۲ و برای تأیید آن مطالبی را آورده که ما سه مورد از آن را در اینجا می آوریم:

۱- لطف و کرم الهی اقتضا دارد که مدت حکومت عدل، آن قدر باشد که مردم تلخی های دوران ستم و بیداد را فراموش کنند و برای این منظور، هفت یا نه سال زمان کمی است.

۲- امام مهدی علیه السلام همه دنیا را مانند ذوالقرنین فتح می نماید و به همه سرزمین ها وارد می شود و در آنجا مساجدی خواهد ساخت و... بی شک در مدت نه سال و کمتر از آن، حتی نمی توان یک چهارم مناطق مسکونی جهان را گردش و سیاحت نمود چه رسد به این که کسی در این فاصله، به جهاد و نبرد پردازد، لشکرهای نظامی اش را سامان دهد و در همه سرزمین های جهان مسجد بنا نماید و...

۳- در روایات آمده است که عمرهای مردمان در زمان او زیاد می شود. طولانی شدن عمر مردم، مستلزم طولانی بودن عمر خود اوست و گرنه طول عمر مردمان در زمان او نخواهد بود. خوب است در اینجا هر سه نکته بالا را به نقد کشیم:

نکته اول درست بوده و التفات لطیفی در آن وجود دارد اما ربطی به شخص امام عصر علیه السلام نداشته بلکه مربوط به ماندگاری حکومت آن حضرت می باشد. اما نکته دوم نسبت به تصور ما از شیوه های قدیمی جنگ، بسیار منطقی می باشد ولی اگر جنگ های مدرن این روزگار و نیز ضمانت های پیروزی امام علیه السلام را در نظر آوریم، نکته درستی نخواهد بود. خوب است توجه نماییم که میزان فتوحات امام علیه السلام بسیار بیشتر از فتوحات ذوالقرنین و سلیمان علیه السلام خواهد بود؛ زیرا مناطق زیر نفوذ ذوالقرنین هم چون نوار باریکی است که از یونان آغاز و در جنوب شرقی آسیا پایان می پذیرد. حوزه نفوذ سلیمان علیه السلام نیز فراتر از فلسطین نیست. او دو دولت یهودی اسرائیل و یهودا را یکپارچه ساخت و با شریعتی الهی بر آنها حکومت نمود. حکومت حضرت سلیمان خارج از این محدوده جغرافیایی نبود؛ اما امام مهدی علیه السلام بر همه کره خاک حکومت خواهد کرد.

درباره نکته سوم باید گفت این امر به زمان دولت عدل باز می گردد، نه به زمان حیات شخص آن

۱. السفارینی، همان؛ ج ۲، ص ۷۹.

۲. ر. ک: البرزنجی، محمد بن رسول، همان؛ ص ۱۰۵ به بعد.

حضرت زیرا طول عمر، نتیجه آسایش و آرامش روحی است و آن هم به نوبه خود برآمده از فضای عدالت جهانی و روح برادری واقعی در بین انسان‌ها می‌باشد. پیش از این دانستیم و پس از این هم خواهیم گفت که دولت عدل جهانی منحصر به دوران زندگی حضرت بقیه الله علیه السلام نبوده بلکه تا پایان عمر بشریت باقی خواهد ماند.

بدین ترتیب، این امور نمی‌تواند دلیلی برای طول عمر شخص امام علیه السلام باشد زیرا مأموریت ایشان تأسیس جامعه عادلانه‌ای است که تا پایان زندگی بشر، ماندنی و کمال‌پذیر باشد و این اتفاق در زمان کوتاهی روی خواهد داد؛ پنج، هفت و یا نه سال.

گفتار سوم

دولت جهانی مهدوی

فصل اول

امر جدید و کتاب جدید

اصلی ترین عنصر در ایدئولوژی دولت مهدوی، امر جدید و کتاب جدیدی است که امام مهدی علیه السلام خواهد آورد. در این باره در چند محور به بحث و بررسی خواهیم پرداخت. محور اول: بیان روایاتی در این باره.

تا آنجا که می دانیم این روایات مختص منابع امامیه می باشد. اینک شماری از آنها را می آوریم: نعمانی به سند خود از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَكَائِنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ عَلِيَّ كِتَابَ جَدِيدٍ، عَلِيَّ الْعَرَبِ شَدِيدٍ...^۱
گویی می بینمش که بین رکن و مقام [ایستاده و] با مردم بر مبنای کتاب جدیدی که بر عرب سخت و ناگوار است، بیعت می نماید.

همو به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:
لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام... يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءِ جَدِيدٍ، عَلِيَّ الْعَرَبِ شَدِيدٍ.^۲

قائم آل محمد علیه السلام که ظهور نماید... امری جدید، سنتی جدید و قضاوتی جدید را که بر عرب سخت می آید، برپا خواهد نمود.

همچنین او از ابوبصیر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود:
يَقُومُ الْقَائِمُ فِي وَتَرٍ مِنَ السَّنِينَ... فَوَاللَّهِ لَكَائِنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابَ جَدِيدٍ، وَ سُلْطَانَ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ.^۳

قائم در یکی از سال های فرد به پا می خیزد... به خدا سوگند، گویا می بینمش که در بین رکن و مقام با مردم بر اساس امری جدید، کتابی جدید و نیرویی جدید از آسمان، بیعت می نماید.

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۰۲.

۲. همان؛ ص ۱۲۲.

۳. همان؛ ص ۱۳۹.

علامه مجلسی از نعمانی و او نیز به سند خود از کامل روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ. وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ.^۱

قائم که ظهور نماید مردم را همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله به امری جدید دعوت می نماید. آغاز اسلام با غربت و گمنامی بود و به زودی هم چون اولش غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان.

همو به سند خود از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الْإِسْلَامُ بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ، فَقُلْتُ: إِشْرَحْ لِي هَذَا أَصْلَحَكَ اللَّهُ. فَقَالَ: يَسْتَأْنِفُ الدَّاعِيَ مَثَلًا دَعَاءً جَدِيداً كَمَا دَعَى رَسُولُ اللَّهِ.^۲

[دعوت] اسلام با غربت آغاز شد و به زودی هم چون اولش غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان. راوی می پرسد: خداوند کار شما را اصلاح می فرماید، این سخن را برای من توضیح دهید. امام می فرماید: دعوت کننده ای از ما دعوت جدیدی را آغاز می کند؛ همان طور که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد.

این تعداد روایت برای اثبات تاریخی کافی است.

عباراتی هم چون امر جدید، سنت جدید، قضاوت جدید، نیروی جدید و دعوت جدید، به این معنا نیست که امام عصر علیه السلام مردم را به دین جدیدی دعوت می نماید؛ هم چنان که بسیاری چنین پنداشته اند.

محور دوم: تلاش برای برداشتی فراگیر از این روایات، با حفظ ارتباط آن با برنامه کلی الهی.

هرگاه به احکام اسلامی در عصر غیبت - که عصر دورافتادگی از سرچشمه زلال تشریح در صدر اسلام است - بنگریم و آن را در دو ساحت نظری و عملی ملاحظه نماییم، چهار مورد نقص و کاستی را در آن می یابیم:

۱ - دسته ای از احکام وجود دارد که هرگز برای مردم بیان نشده است و جز خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام کسی از آن آگاهی ندارد. این احکام در زمان ظهور و اجرای عدالت کامل، اعلان خواهد شد.

روشن ترین دلیل برای این مطلب، بی خبری مطلق مردم در دوران اولیه اسلام از موضوعات مرتبط با آن احکام می باشد؛ هم چون: حکم سوار شدن بر هواپیما، استفاده از سلاحهای میکروبی، کاشت قلب مصنوعی در سینه بیماران و مانند اینها.

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۴.

۲. همان.

بنابراین لازم بوده است بیان این احکام تا زمان آشنایی جامعه بشری با موضوعات آن به تأخیر افتد. و این اتفاق تنها در زمانی روی خواهد داد که بشریت به واسطه حضرت صاحب الامر علیه السلام بار دیگر به سرچشمه فیاض تشریح در صدر اسلام مرتبط گردد.

۲- دسته‌ای دیگر از احکام در طول زمان در پی بی‌توجهی و قدرناشناسی صاحبان منابع اصیل اسلامی و یا در نتیجه حوادث هولناکی از قبیل یورش مغول و جنگ‌های صلیبی از بین رفته‌است. صدها هزار نسخه از کتاب‌هایی که حاوی میراث گرانبهای سنت و فقه اسلامی بوده به دنبال این حوادث از دست رفته و امت اسلام از این ذخایر ارزشمند محروم شده‌است.

۳- فقیهان از آن‌رو که در بسیاری از موضوعات جدید و مسائلی که در گذر زمان پیش می‌آید، دست خویش را از احکام واقعی اسلامی کوتاه می‌بینند به ناچار دستاویزی جز اصول کلی اسلامی معینی که این قبیل رویدادها را پوشش دهد، ندارند. این اصول کلی و صحیح، فرد را از سردرگمی و حیرت در مورد احکام اسلامی و وظایف شرعی نجات می‌بخشد اما نتیجه‌ای را که حاصل می‌شود نمی‌توان در هر موردی، بیانگر حکم واقعی اسلام دانست. این همان چیزی است که به «حکم ظاهری» نامبردار است.

پس از پایان عصر تشریح تا زمان ما، این دسته از احکام، بسیاری از مسائل فقهی یا تقریباً همه آنها را شامل می‌شود؛ مگر احکام روشنی که ثبوت آنها در دین اسلام قطعی است. اینکه می‌بینیم فقیهان بزرگوار به طور معمول فتوای خویش را به شکلی قطعی بیان می‌نمایند، مرادشان از قطعی بودن حکم، قطعی بودن حکم ظاهری است؛ یعنی این فتوا، نهایت تکلیف مکلفان در روزگار جدایی از عصر تشریح می‌باشد و عمل به آن، متضمن پیروی از پروردگار و رفع تکلیف از مکلفان است. ولی به هر روی بیانگر حکم واقعی اسلامی نیست. این امر در نزد فقیهان همه مذاهب اسلامی بدیهی است و در اینجا بیشتر از این نمی‌توان سخن گفت.

۴- احکامی که به رغم ثبوت آن در اسلام، در جامعه مسلمانان پیاده نشده‌است؛ در این باره تفاوتی نمی‌کند که آن احکام فردی باشد و یا اجتماعی و حکومتی. پیش از این گفتیم که شکست مسلمانان در آزمایش‌های الهی، موجب خروج بسیاری از آنان از دایره اطاعت از احکام روشن اسلام و ضروریات دین می‌گردد.

محور سوم: هر چند جدایی از عصر تشریح، موجب پدیداری نقص و کاستی‌هایی در احکام اسلامی گردیده اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که با گذشت دوران طولانی غیبت، زمینه برای ارتقای سطح فکری امت اسلامی از چند جهت فراهم می‌شود.

این فرآیند موجب آمادگی برای فهم احکام نو و ژرفایی جدید در عصر پس از ظهور خواهد شد. رسیدن به این سطح از اندیشه برای امت اسلام بلکه برای همه بشریت، امری ضروری است زیرا برای صعود به قله‌هایی که امام علیه السلام هدفگذاری نموده‌است، ناگزیر باید این قابلیت برای رشد و

تربیت بشر بوجود آید.

پیشتر گذشت که اندیشه امت اسلامی در روزگار غیبت در چند حوزه، عمق و گسترش می یابد:

۱- مفاهیمی از قبیل «هستی» و «زندگی» در اذهان عموم مسلمانان و به ویژه اندیشمندان آنها، ژرفای خاصی پیدا می کند.

۲- درک و دریافت مسلمانان از قانون و فقه، از لحاظ پدیداری موضوعات جدید و نیز از نظر راه های استدلال، متکامل تر می گردد؛ زیرا گرچه فقه در بیشتر موارد بیانگر احکام ظاهری است و پرده از واقعیات بر نمی دارد، ولی در عصر غیبت راه استنباط احکام و فهم آن، ناگزیر عمیق تر و فراگیرتر می شود.

۳- آگاهی از فلسفه و مبانی فکری سایر مکاتب و نحله ها و ژرف شدن تدریجی در وادی نقد و به چالش کشیدن نظریات آنان.

۴- انس و عادت به غمخواری برای مردم و پیگیری اخبار و مشکلات آنان و تعامل صحیح در برابر رویدادهای جهان. اگر این کارها در مسیری مبتنی بر آموزه های اسلامی هدایت شود، در واقع عملی اسلامی خواهد بود و رنگ الهی به خود خواهد گرفت و بر هر مسلمانی لازم است که اینچنین باشد.

۵- رشد و توسعه علمی هم چون: فیزیک، شیمی، ستاره شناسی، پزشکی و...

هر چه زمان می گذرد، بحث و بررسی و باریک اندیشی در این موارد پنجگانه، موجب پیشرفت و تحول چشمگیر در آنها می گردد تا آنجا که امت اسلامی به سطح والایی از دانش برسد و شایستگی درک ژرفای واقعی مبانی فکری را که دولت جهانی براساس آن بنیاد نهاده می شود، پیدا نماید.

محور چهارم: هرگاه جامعه اسلامی به جایگاه شایسته و مطلوبی در برنامه کلی الهی برسد، امام علیه السلام می تواند به راحتی، کاستی ها و نواقصی را که به آن اشاره رفت، جبران نماید.

تا جایی که ما می فهمیم، آن حضرت در برابر هر یک از آن نقص و کاستی ها، موضعی خاص در پیش می گیرد:

الف) موضع آن حضرت در مورد احکام ابلاغ نشده.

امت اسلامی پس از آن که به جایگاه شایسته خویش در فهم احکام دقیق و سنجیده و مبسوط اسلامی دست یافت و پس از آن که امام علیه السلام به عنوان تنها شخص آگاه به آن احکام اعلان نشده، آنها را از پدرانش و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در نهایت از پروردگار متعال روایت نمود، در این صورت زمان اعلان آن احکام برای مشارکت در ساختن جهانی عادلانه و کامل (مطابق برنامه کلی الهی برای زمان پس از ظهور) فرامی رسد.

این برداشت، ویژه امامیه است و گرنه غیر امامیه - که می پندارند مهدی هنوز متولد نشده است - بر این باورند که او نیز هم چون دیگر مردمان خبری از احکام اعلان نشده، ندارد و به شیوه طبیعی - با

روایت و غیر آن - نخواهد توانست از آن احکام آگاه گردد.

تصور ما آن است که او، در بالاترین قله فهم و بینش اسلامی در زمانه خویش قرار دارد. این فهم و بینش با همه ژرفا و گستره‌ای که دارد، دارای کاستی‌هایی است که پیش از این بر شمردیم. در نتیجه چنین شخصی چه سان می‌تواند این نقایص را بر طرف سازد؟

سخن ابن عربی و برخی دیگر که اطلاع مهدی موعود علیه السلام از آن احکام را به طور اعجازی (از طریق الهام و...) می‌دانند^۱ به دو دلیل درست نیست:

۱- این ویژگی، مختص پیامبران است زیرا نبوت یعنی بیان احکام به طور مستقیم از جانب پروردگار، بدون واسطگی بشر. امام مهدی علیه السلام چنین است ولی با این وصف او هرگز ادعای پیامبری نکرده است و اساساً این کار در شریعت اسلامی، جایز نیست.

۲- این معجزه با قانون معجزات همخوانی ندارد زیرا برپا داشتن دولت عدل، منحصر به آوردن این معجزه نیست؛ چه اینکه - مطابق برداشت امامیه - می‌توان جایگزینی برای آن در نظر گرفت که عبارت است از نقل احکام از طریق روایت به شیوه طبیعی. اما اگر در گذشته از وجود الهام برای امام علیه السلام سخن گفتیم^۲، تنها آن را ویژه زمان فرماندهی امام علیه السلام در موارد خاص دانستیم و هرگز آن را در قلمرو احکام اصلی دین، نپذیرفتیم.

در نتیجه اگر بنا باشد حکم جدیدی در دولت جهانی مهدوی به عنوان حکمی اصلی و ثابت، همسنگ وجوب نماز یا حرمت دزدی مطرح گردد، چنین حکمی را امام علیه السلام نمی‌تواند به طور مستقیم با الهام از خداوند بزرگ دریافت دارد، چه در این صورت، مقام نبوت و رسالت برای آن حضرت ثابت می‌گردد و چنین چیزی به ضرورت دین، نشدنی است. بنابراین چنین احکامی تنها با «روایت» قابل اثبات است. اما در مواردی دیگر که از چنان اهمیتی برخوردار نیست، موضوع الهام مطرح می‌گردد.

ب) موضع امام عصر علیه السلام درباره احکامی که منابع آن از بین رفته و عمل به آن نیز فراموش شده، چگونه خواهد بود؟

پاسخ بسیار روشن است؛ زیرا فرض آن است که این دسته احکام در صدر اسلام وجود داشته و فهم آنها نیاز به دریافت جدیدی در ساحت اندیشه نداشته بلکه تنها نیاز به نگهداری و جلوگیری از بین رفتن آنها می‌باشد که این امر نیز با بالا رفتن احساس مسئولیت مسلمانان ممکن می‌گردد؛ یعنی همان چیزی که در نسل‌های گذشته، وجود نداشته و موجب از بین رفتن منابع این احکام شده است. طبق برداشت امامیه، حضرت ولی عصر علیه السلام از دو راه با این احکام آشناست:

۱- نقل روایت از پدران ارجمندش و آنها نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان هم از خدای عز و جل.

۱- ر. ک: ابن عربی، محی الدین، همان؛ ج ۳، ص ۳۲۷ به بعد.

۲- الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۰۵.

۲- هم عصری آن حضرت با این احکام، پیش از آنکه از بین بروند. نسل‌هایی که بعداً آمده‌اند شناختی از آن احکام نداشته‌اند و تنها امام مهدی علیه السلام است که در دوره شهرت آن احکام، زنده بوده و اینک از مضمون آنها اطلاع دارد و در نتیجه می‌تواند پس از ظهور، آنها را اعلان نماید.

ج) موضع امام علیه السلام درباره احکام ظاهری چگونه خواهد بود؟

این پرسش نیز پاسخ روشنی دارد. هم‌چنان‌که پیشتر گفتیم حکم ظاهری به هنگام ندانستن حکم واقعی مطرح می‌گردد و این امر به دلیل دور شدن از سرچشمه قانون‌گذاری اسلامی است. اما هرگاه فرد از حکم واقعی اسلامی آگاه باشد، نباید به حکم ظاهری عمل نماید و امام مهدی علیه السلام اینچنین است و احکام واقعی اسلامی را خود بیان خواهد نمود. ابن عربی در فتوحات می‌نویسد:

او دین واقعی را آشکار می‌سازد آن‌طور که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، چنان می‌کرد.

اما در نزد امامیه، مهدی علیه السلام امام دوازدهم می‌باشد و همه امامان دوازده‌گانه، سرچشمه‌های قانون‌گذاری و تشریح هستند. سخن و عمل آنها بزرگترین بخش سنت را تشکیل می‌دهد؛ بنابراین حکمی که مهدی علیه السلام اعلان می‌نماید، حکمی واقعی خواهد بود.

آری، هم‌چنان در برخی موارد جزئی که مکلف درباره آن شک و یا جهل دارد، احکام ظاهری باقی خواهد ماند؛ مانند مسائلی که به زندگی شخصی او باز می‌گردد.

د) موضع امام علیه السلام در برابر احکام اسلامی که در عصر پیش از ظهور اجرا نگردیده است، چیست؟ ایشان اقدام به پیاده نمودن احکام کلی خواهد نمود. او دولت عدل جهانی را بنیان می‌نهد و بنا قرار گرفتن در رأس آن به اداره امور و اجرای برنامه عدالت محور خویش در سطحی نو و ژرف خواهد پرداخت.

اما در مورد احکام خاص که به اشخاص مربوط می‌شود باید گفت ایشان هر شورشگر و نافرمانی را خواهد کشت و تنها کسانی باقی می‌مانند که آمادگی پیروی از دولت عدل جهانی را داشته و حاضر باشند منافع شخصی خود را به پای آن قربانی نمایند.

با این چهار موضعگیری از سوی امام علیه السلام، همه کاستی‌هایی که اسلام و مسلمانان در طول دوره غیبت از آن در رنج بودند، برطرف می‌شود.

محور پنجم: پس از توضیحاتی که گذشت، به روشنی تمام می‌توانیم مفهوم امر جدید، نیروی جدید و... را دریابیم. در توضیح این مطلب نکاتی را می‌آوریم:

نکته نخست: مراد از نیروی جدید، شیوه‌ای جدید در اداره دولت و امور اجتماع می‌باشد. این شیوه که در اسلام مشروعیت دارد، هیچ‌گاه به طور صحیح چه در حکومت امویان و چه در دولت عباسیان و چه در سایر جوامع پیاده نگردیده است زیرا آن حکومت‌ها هم در ابزارها و هم در اهداف باروش صحیح حکومت اسلامی، اختلاف اساسی داشته‌اند. امام مهدی علیه السلام این شیوه را با ملاحظات جدیدی به طور کامل اجرا خواهد نمود.

نکته دوم: مراد از «امر جدید» ممکن است یکی از معانی زیر باشد:

۱- امر (مفرد أوامر) به معنی قانون‌گذاری و دستور است. در این صورت مراد از امر جدید اشاره به احکام و دستورهای جدیدی است که تا پیش از ظهور شناخته شده نبوده و امام علیه السلام در دولت خود آنها را اعلان خواهد فرمود.

۲- امر به معنی عقیده یا رویکرد فکری می‌باشد. این واژه در برخی روایات به همین معنی آمده است. بنابراین مراد از امر جدید، اشاره به سطح جدید و ژرفی از فکر و بینش می‌باشد که امام علیه السلام در دولت خویش آن را اعلان خواهد نمود.

۳- امر به معنی امارت، امامت یا خلافت می‌باشد. واژه امر در شماری از روایات به همین معنا آمده است. «امر جدید» در این معنا، شبیه تعبیر روایی «سلطان جدید» می‌باشد؛ جز آن‌که سلطان بر اساس معنای عرفی‌اش، شامل قوانین کلی می‌باشد اما امارت، توصیفی است برای شخص امیر و فرمانده و ناگفته پیداست که امارت و فرماندهی امام مهدی علیه السلام شکلی نو از امارت می‌باشد که پیش از آن حتی در دولت نبوی صلی الله علیه و آله نیز سابقه نداشته است. به طور مثال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با منحرفان و منافقان بامدارا و نرمی برخورد می‌فرمود اما امام مهدی علیه السلام آنها را از دم تیغ خواهد گذرانید. پیامبر صلی الله علیه و آله اعلان برخی از احکام واقعی را به تأخیر انداخت ولی امام مهدی علیه السلام همه احکام را اعلام خواهد فرمود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در منطقه‌ای محدود، حکومت خویش را تشکیل داد در حالی که گستره دولت حضرت بقیه الله علیه السلام، همه پهنای زمین است. درباره جدید بودن امارت و حکومت آن حضرت کافی است بدانیم دولت او جهانی می‌باشد چیزی که در تاریخ بشر هرگز سابقه نداشته است.

نکته سوم: مقصود از «دعوت جدید» یکی از دو معنای زیر می‌باشد:

۱- فراخوانی به مفاهیم و احکامی که مهدی علیه السلام پس از ظهورش مردم را به آن دعوت می‌نماید.
 ۲- خود دعوت جدید باشد؛ مانند دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به حق و عدالت که پیش از آن سابقه نداشته است. دعوت امام مهدی علیه السلام نیز از لحاظ خالص بودن روش‌ها و آزادگی در بیان و توازن و همگونی در محتوا، شبیه دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد و هر دو به لحاظ اندیشه به یک ریشه بر می‌گردد.

نکته چهارم: ممکن است از «کتاب جدید» یکی از موارد زیر متصور گردد:

۱- منظور قرآن جدیدی باشد که امام علیه السلام به جای قرآن کریم خواهد آورد. این احتمال بی‌تردید باطل است زیرا همه مسلمانان با وجود اختلاف در مذهب بر این باورند که امام مهدی علیه السلام متدین به اسلام و پیرو کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. روایات در این باره به تواتر رسیده‌اند و اصولاً برنامه کلی الهی، اقتضایی جز این ندارد. اینکه امام علیه السلام قرآن جدیدی بیاورد به این معناست که آن حضرت قرآن کریم را نسخ نموده و در برابر اسلام بایستد. این برخلاف دلایل قطعی و ضروری است و به یقین حتی آیه جدیدی را نیز نخواهد آورد چه رسد به آن‌که کتابی کامل بیاورد.

۲- مراد آن باشد که امام علیه السلام قرآن را به همان شکلی که در زمان رسول خدا بوده است بیاورد؛ و از آن رو که جامعه پیش از ظهور با حقایق آن آشنا نبوده، گویی کتابی جدید می باشد.

تغییرات احتمالی در قرآن کریم می تواند شکل های مختلفی داشته باشد. هر گاه همه یا برخی از این شکل ها درست باشد، احتمال دوم در مورد کتاب جدید، صحیح می باشد ولی اگر همه آنها نادرست باشد، احتمال دوم نیز باطل خواهد بود.

شکل اول: در زمان ظهور آیات دیگری به قرآن کریم افزوده گردد که پیش از ظهور شناخته شده نباشد. این فرضیه در صورتی است که روایاتی را که از حذف شدن برخی آیات پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گویند، صحیح بدانیم ولی نیک می دانیم که این اخبار شایستگی اثبات تاریخی را نداشته و بدین ترتیب، این شکل منتفی است.

شکل دوم: آیات قرآن به همان ترتیب که نازل شده است، مرتب گردد؛ زیرا می دانیم ترتیب کنونی قرآن، مطابق ترتیب نزول آن نیست.

البته در شکل سوم خواهیم گفت که برهم زدن ترتیب نزول آیات به دستور خود پیامبر بوده است؛ بنابراین تغییر در این ترتیب، نافرمانی از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و امام مهدی علیه السلام چنین کاری نخواهد کرد.

شکل سوم: فرض کنیم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیه ها و سوره های قرآن کریم جابه جا شده باشد و ترتیبی که ایشان برای آن در نظر گرفته بود، برهم خورده باشد. برای اثبات این فرض دلیل کافی وجود ندارد بلکه در روایات تأکید شده که شکل و ترتیب کنونی قرآن کریم، همان است که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سامان یافته است.

در این صورت هیچ یک از شکل های سه گانه ثابت نمی گردد و در نتیجه احتمال دوم، به طور کلی نادرست نیست.

البته روایتی که شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده و در آن بر درستی احتمال دوم اشاره شده، به دلیل مرسل بودن، قابل اعتماد نیست؛^۱ علاوه بر آن که می توان از آن حدیث برداشت دیگری کرد که به زودی درباره اش سخن خواهیم گفت.

۳- مراد از «کتاب جدید» تفسیری جدید، ژرف و گسترده از قرآن کریم است که امام عصر علیه السلام به مردم ارائه می نماید. یا آن که به مدد اصولی کلی و نو، روشی جدید در تفسیر و فهم قرآن کریم را بنیان نهد.

این تازگی از آن رو می باشد که دریافت جدید از قرآن، از همه دریافتهای پیشین ژرف تر بوده و با حقایق ناب خود، همه اختلافات موجود در فهم قرآن کریم و تفسیر آن را برطرف می سازد.

۱. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۴. «اذا قام قائم آل محمد علیه السلام ضرب فساطیط و یعلم الناس القرآن علی ما أنزل الله عز وجل» «هر گاه قائم خاندان رسول صلی الله علیه و آله ظهور نماید، خیمه هایی برپا نماید و قرآن را همان گونه که نازل گردیده، به مردم آموزش دهد».

شاید مراد از حدیث حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «قائم علیه السلام قرآن را آن چنان که نازل شده به مردم می آموزد» آن باشد که حضرت مهدی علیه السلام مقاصد و معانی حقیقی قرآن کریم را که در عصر پیش از ظهور به اندازه کافی روشن نبوده، به مردم خواهد آموخت.

۴- مراد از «کتاب جدید»، تشریح و قانون گذاری جدید باشد. تعبیر به «کتاب» یا به این دلیل است که تشریح جدید، شبیه به قرآن کریم است، چون قرآن در بردارنده قوانین است و یا به این سبب است که قرآن، حاوی اصولی کلی است که تشریح جدید از آن بهره می گیرد.

از میان چهار فرض بالا، فرض سوم از وضوح و روشنی بیشتری برخوردار است. نکته پنجم: ممکن است مقصود از «سنت جدید»، سخن، کار و امضای امام علیه السلام باشد. گفتنی است سنت عبارت است از کلام و کار و امضای معصوم؛ و حضرت مهدی علیه السلام به اجماع امامیه و نیز از نظر ابن عربی^۱ و دیگران، از مقام عصمت برخوردار می باشد. بنابراین، سخن، کار و امضای ایشان، حجت بین مکلفین و خداوند بوده و پیروی از آن به منظور تربیت یافتگی و اجرای عدالت کامل در ارتباط با خدا، دولت و جامعه، لازم و ضروری است.

سبب اتصاف این سنت به «جدید»، تفاوت محتوایی سنت امام مهدی علیه السلام با سنت نقل شده در منابع اسلامی است. سنت مهدوی، در برگیرنده احکام و مفاهیم جدید و نیز سطحی عالی از شعور و بیداری است که ایشان آن را اعلان خواهد نمود و بشریت را بر پایه آن تربیت خواهد کرد.

سنت مهدوی، معیار استنباط احکام در روزگار پس از ایشان می باشد. بلکه این سنت، همواره مبنای تربیت انسان ها پس از وفات امام علیه السلام نیز خواهد بود. علاوه بر این که، اولاً فهم جدید از قرآن و ثانیاً سنت های پیشوایان نخستین اسلام، در حدودی که درستی آنها از سوی امام مهدی علیه السلام تأیید شده باشد، به سنت مهدوی ضمیمه خواهد شد.

نکته ششم: منظور از «قضای جدید» یکی از امور زیر است:

۱- برنامه ای جدید برای بشریت که پس از دوران ظهور به اجرا در می آید و ما پیشتر آن را «برنامه کلی الهی در روزگار پس از ظهور» نامیده ایم.

در اینجا واژه «قضا» از آن رو به کار رفته است که برنامه کلی الهی که به دست امام مهدی علیه السلام پیاده خواهد شد، شکلی از اشکال قضای الهی است.

۲- مراد از آن، قانون گذاری جدیدی می باشد که پس از ظهور تحقق می یابد؛ زیرا یکی از معانی واژه «قضا»، قانون گذاری (قضاوت) است.

۳- مقصود کشتار وسیع منحرفان است که گفتیم امام علیه السلام به آن اقدام می نماید. قضا در اینجا به معنای دستور به کشتن یا ریشه کن کردن آنهاست. از این رو در روایات می خوانیم «...قضای جدید، علی العرب شدید»

۴- شاید اشاره به نکته‌ای باشد که در روایات آمده و آن اینکه امام مهدی علیه السلام در امر قضاوت و داوری شیوه‌ای جدید را در پیش می‌گیرد. در روایت می‌خوانیم «او هم چون داوود نبی علیه السلام، بدون پرسش از شاهدان، داوری می‌نماید». به این موضوع در فصل آخر همین بخش خواهیم پرداخت. همه این موارد چهارگانه درباره مفهوم «قضای جدید» محتمل می‌باشد ولی مورد سوم محتمل‌تر به نظر می‌رسد زیرا از قرینه‌ای برخوردار است و آن قسمتی از روایت می‌باشد که در آن آمده است: «علی العرب شدید» «بر عرب‌ها سخت و دشوار است».

محور ششم: به رغم شهرت عمومی، حدیثی را نیافتیم که امام مهدی علیه السلام را آورنده «دین جدید» معرفی کند. شاید این شهرت به دلیل برداشت عوامانه‌ای است که برخی افراد از یک مورد از عناوین ششگانه‌ای که گذشت، داشته‌اند و انجام آن بر فردی عادی بسیار سخت است.

حتی اگر روایتی هم رسیده باشد، مراد از آن این نیست که حضرت شریعت جدیدی را خواهد آورد که در تقابل با اسلام و سایر ادیان باشد؛ زیرا روشن است که مهدی علیه السلام پیامبر نیست و از طرفی دیگر بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پیامبر دیگری نیز نخواهد آمد و همان‌طور که قبلاً دانستیم و روایات متواتر هم آن را تأیید می‌نماید، امام مهدی علیه السلام فقط قانون اسلام را پیاده می‌کند. بنابراین اگر مراد از آن روایت فرضی (که امام مهدی علیه السلام را آورنده دین جدید معرفی می‌نماید) همین مطلب باشد، لازم است آن را به سبب وجود دلایل قطعی در رد محتوای آن، به کناری نهاد. سرانجام مناسب‌تر آن است که به فرض وجود چنین روایتی، آن را قانون جدیدی بدانیم که امام علیه السلام به اعتبار اطاعتش از خدای متعال، برای مردم به ارمغان می‌آورد.

محور هفتم: در برخی روایات خواندیم امام عصر علیه السلام چونان پیامبر صلی الله علیه و آله، امری نو و دعوتی جدید را می‌آغازد. این مطلب درباره پیامبر صلی الله علیه و آله روشن است زیرا آن حضرت مردم را به مدد نبوت جدید، از عصر تیرگی و جاهلیت بیرون آورد و به دوران نور و عدالت رهنمون گردید. دعوت اسلامی در غربت آغاز شد. مؤمنان در سال‌های نخست بعثت در گمنامی و انزوا شاهد ستم و آزارهای مشرکان بودند و این وضع ادامه داشت تا آن‌که دعوت اسلامی فراگیر شد و غربت مسلمانان برطرف گردید. اما در پی آزمایش‌های الهی و گرایش مردم به ستم و عصیان، اسلام دوباره غریب گشت و این وضع تا طلوع آفتاب هدایت و عدالت مهدوی، ادامه خواهد داشت. امام مهدی علیه السلام به گاه ظهور، امری جدید و دعوتی جدید را آغاز می‌نماید که جامعه اسلامی از زمان‌های بسیار دور، در نتیجه انحراف و کژپویی خویش از آن محروم بوده است.

البته این تازگی صد در صد نخواهد بود بلکه پایه آن از قبل گذاشته شده، همان‌طور که اصول و پایه‌های کلی دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با دعوت‌های پیامبران پیشین هم ریشه است. با این تفاوت که پیوستگی دعوت مهدی موعود علیه السلام به آموزه‌های اسلامی به مراتب بیشتر از ارتباط دعوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله با تعالیم پیامبران گذشته می‌باشد.

فصل دوم

امام مهدی علیه السلام و مسائل سیاسی - اجتماعی پیش از ظهور

پیش از این بیان شد حضرت مهدی علیه السلام در برابر نظام‌ها و قوانین موجود در جهان پیش از ظهور موضعی قاطعانه خواهد گرفت و آنها را ابطال، و اندیشه‌ای کاملاً عادلانه را جایگزین آنها خواهد نمود. نیز دانستیم چه موضعگیری سختی در برابر منحرفان اتخاذ کرده، و چگونه با ریشه کن کردن آنها زمینه لازم را برای بنیانگذاری جامعه‌ای جدید و عدالت محور در جهان فراهم خواهد آورد. در اینجا نمی‌خواهیم همان مطالب را تکرار نماییم بلکه تنها می‌خواهیم برخی از جزئیات آن را تا حد ممکن بررسی کنیم؛ شاید بدینوسیله بتوانیم از برخی رویکردهای دولت مهدوی که جایگزین قوانین قبلی می‌شود، رفع ابهام نماییم.

بدین منظور نیازمندیم در حد قابل قبول، از مسائل سیاسی و اجتماعی پیش از ظهور شناخت دقیق‌تری پیدا کرده تا بتوانیم موضع امام علیه السلام را در برابر آنها مشخص نماییم. مشکلی که در این جا وجود دارد، بی‌خبری از زمان ظهور می‌باشد. روشن است که در این صورت نخواهیم توانست مسائل و تحولات سیاسی - اجتماعی پیش از ظهور را بشناسیم. برای حل این مشکل راهی جز ارائه فرضیه‌ای مشخص وجود ندارد که البته ممکن است به خودی خود نیز درست نباشد ولی مبنا قرار دادن آن در بحث، موجب می‌گردد که مواضع امام مهدی علیه السلام در برابر نظام‌های سیاسی - اجتماعی پیش از ظهور، از وضوح و روشنی بیشتری برخوردار شود. این فرضیه عبارت است از اینکه امام عصر علیه السلام در این قرن یا زمانی نزدیک به آن، ظهور خواهد فرمود و قوانین و مفاهیم کلی در جهان امروز، دستخوش دگرگونی‌های مهمی نمی‌گردد.

مطابق اصل «انتظار همیشگی» که براساس آن در هر لحظه انتظار ظهور می‌رود^۱، می‌توان این فرضیه را محتمل دانست. هر چند شایستگی اثبات تاریخی را ندارد؛ زیرا پیشتر گفته‌ایم که تعیین وقت ظهور نادرست می‌باشد.

به موجب این فرضیه، نظام‌های سیاسی - اجتماعی پیش از ظهور، همین نظام‌های امروز دنیا است. بدین ترتیب خواهیم توانست بخش مهمی از پرسش‌های این فصل را پاسخ گوئیم و شاید با سخن گفتن در اطراف این موضوع بتوانیم اصولی کلی را بدست آوریم که از خلال آن - هر چند به طور اجمال - مواضع امام علیه السلام نسبت به نظام‌های سیاسی - اجتماعی پیش از ظهور، معلوم گردد.

البته نباید از این مطلب غافل شد که نهایت هدف ما در اینجا، شناخت اندیشه و رویکردهای حضرت مهدی علیه السلام، تا آنجا که روش ما در این کتاب اجازه دهد - می‌باشد. یادآوری می‌کنیم روش ما، تکیه بر اصول کلی و نیز روایاتی است که درباره امام مهدی علیه السلام رسیده است. ولی هم‌چنان‌که در مقدمه این کتاب آوردیم آگاهی از ژرفای حقیقی بینش و سطح فکری جامعه پس از ظهور، بر پژوهنده‌ای که در عصر پیش از ظهور می‌زید، هر چه هم نابغه و باریک اندیش باشد، ناممکن است مگر آن‌که در دوره ظهور به سر برد.

در اینجا بحث را در چند محور سامان می‌دهیم تا با برخی از مواضع حضرت در محورهای بین‌المللی، مدیریتی، اقتصادی و اجتماعی آشنا شویم.

محور نخست: بررسی کلی مواضع امام علیه السلام در برابر مسائل جاری بین‌المللی.

مسائل بین‌المللی، امور گوناگونی هستند که رعایت آن توسط جامعه جهانی به جهت مصالح مشخصی که فایده‌اش به خود دولت‌ها بر می‌گردد، لازم الاجرا است.

دولت‌ها به منظور رسیدن به اهداف اقتصادی، فرهنگی و یا نظامی و... قراردادهای و پیمان‌هایی را امضا می‌نمایند. دولت‌هایی که با یکدیگر روابط دیپلماتیک دارند، سفیرانی را به منظور ارتقای سطح همکاری‌ها مبادله می‌کنند. در صورتی که روابط آنها از سطح بالایی برخوردار نباشد، با یکدیگر «کاردار» مبادله می‌کنند و اگر دو دولت فاقد روابط دیپلماتیک باشند، کشور سومی به عنوان حافظ منافع در کشور مقابل، فعالیت می‌کند.

از جمله شیوه‌های موجود در روابط بین‌الملل، پذیرفتن سران کشورها و دیپلمات‌ها و نیز دیدار آنها با هم‌تایان خود می‌باشد.

وقتی بین دو یا چند دولت اختلافی حل نشدنی روی دهد، به سازمان‌های بین‌المللی مراجعه می‌نمایند به طور مثال اگر مسئله‌ای حقوقی در میان باشد، دیوان بین‌المللی دادگستری و اگر مشکلی سیاسی باشد، سازمان ملل متحد عهده‌دار حل و فصل آن می‌گردد. خود سازمان ملل متحد نیز با تشکیل سازمان‌هایی گوناگون به حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی کشورها می‌پردازد. مانند سازمان بهداشت جهانی و یا سازمان علمی، فرهنگی ملل متحد (یونسکو). در این مورد باید دانست که قوانین بین‌المللی، روابط بین دولت‌ها را از لحاظ امنیت مرزها، احترام متقابل و نیز تعیین مکان و میزان مجازات‌ها در صورت ارتکاب جرم توسط اتباع یک کشور در کشور دیگر، مشخص می‌کند.

از جمله اصول شناخته شده در روابط بین الملل، مصونیت هیأت‌های نمایندگی دیپلماتیک، حق پناهندگی سیاسی و تعیین حدود آب‌های سرزمینی کشورها می‌باشد.

در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که آیا این اصول و سایر قواعد بین‌المللی توانسته است مشکلات بشر را کاهش داده و آنها را حل نماید؟

پاسخ منفی است؛ زیرا خاستگاه آن قوانین، نه ارزش‌های انسانی بلکه منافع دولت‌هاست. از این رو هر گاه کشوری روند امور را به نفع خود ارزیابی ننماید، به راحتی از زیر بار آن اصول خارج می‌شود. بنابراین ضمانتی حقیقی برای پایبندی کشورها به اجرای قوانین بین‌المللی وجود ندارد. از این رو جنگ‌ها و استعمار به هر دو شکل قدیم و جدیدش و نیز تهاجم فرهنگی دولت‌های مسلط به ملت‌های ضعیف، و همچنین هم‌پیمانی برخی کشورها بر ضد کشورهای دیگر، واقعیتی انکارناپذیر است.

بدین ترتیب هیچ ضمانتی برای اجرای تصمیمات سازمان ملل وجود نداشته و این سازمان نقش واقعی در حل اختلاف بین کشورها و جلوگیری از تخصیصات ندارد. همچنین ضمانتی برای اجرای احکام دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مگر در حدود تراضی دو دولت طرف دعوا، وجود ندارد.

پس از این مرور گذرا درباره نقاط قوت و ضعف مسائل بین‌المللی، جای این پرسش باقی است که موضع امام مهدی علیه السلام و دولت او در برابر این مسائل چیست؟

البته نباید این سؤال‌ها را مطرح نمود که دیدگاه دولت او در صورت عضویت در خانواده جهانی و پیمان‌های بین‌المللی چیست؟ چه مقدار از آن قوانین را می‌پذیرد و چه مقدار را رد می‌نماید؟ آیا دولت او به عضویت سازمان ملل متحد در می‌آید و آیا با کشورهای دیگر تبادل سفیر می‌نماید؟ آیا... اصولاً طرح این پرسش‌ها جایی ندارد؛ زیرا پس از ظهور فرخنده حضرت بقیه الله علیه السلام طولی نمی‌کشد که طومار نظام‌های سیاسی - بین‌المللی جهان به طور کلی درهم می‌پیچد. این مطلب برخاسته از دو ساحت است:

الف) ساحت نظری: نظام موجود بین‌المللی بر پایه انحراف در اخلاق و عقیده شکل گرفته است. درباره مهم‌ترین شاخصه انحراف اخلاقی آن باید گفت: این نظام بر پایه منافع شخصی و انانیت صرف بنا نهاده شده است. در دولت مهدوی از این ویژگی خودخواهانه اثری باقی نخواهد ماند. بلکه ملاک در آن دولت، مصالح کلی و واقعی و نیز اجرای کامل عدالت و پرستش خالصانه پروردگار است. این امر، تحولی اساسی در مسیر تاریخی بشر به وجود خواهد آورد.

درباره مهم‌ترین شاخصه انحراف عقیدتی نظام کنونی بین‌الملل نیز باید گفت: در قاموس دنیای مدرن، هستی به مادیت صرف تفسیر می‌شود و نگاه به جامعه، نگاهی سکولار است. سردمداران این نظام، انسان را موجودی خودبنیاد می‌دانند که راهش را در این جهان پیچ پیچ، به تنهایی و بی‌اتکا به وحی می‌تواند بیابد. امام مهدی علیه السلام بر این افکار خط بطلان خواهد کشید و عدالت کامل را در میان

بشر بر دو پایه قدرت و حکمت بی‌پایان الهی برپا خواهد داشت.

ب) **ساحت عملی:** امام مهدی علیه السلام مرزهای جغرافیایی و دولت‌های متکثر را نخواهد پذیرفت. دولت او، دولتی جهانی و با رهبری واحد است که آن را با فتح جهان پی می‌افکند. بدین ترتیب همه سازمان‌ها و قوانین بین‌المللی، موضوعیت خود را از دست خواهند داد.

در این جهان یکپارچه، در خیرات و خوبی‌ها بر روی بشر گشوده خواهد شد و طمع سیری‌ناپذیر و خودمحوری‌های حاکمان دنیای امروز از بین خواهد رفت و دیگر موضوعی برای جنگ و جدال باقی نخواهد ماند. این فتح جهانی مایه خوشبختی، آسایش، امنیت و عدالت تمامی انسان‌ها خواهد شد.

محور دوم: موضع امام علیه السلام در برابر روش‌های متعارف مدیریت در جهان.

دولت ساختاری است با موجودیت معنوی و قانونی که از سرزمینی دارای مرزهای معین و هیأت حاکمه تشکیل شده است.

بالاترین مسئولیت در این دولت‌ها یا متعلق به پادشاه است، یا صدر اعظم و یارنایس جمهور. در هر دولتی نخست وزیر و شماری از وزیران وجود دارد که هر کدام عهده دار اداره یکی از بخش‌های مهم آن جامعه می‌باشد، هم‌چون: وزارت خارجه، دفاع، امور اقتصادی و دارایی و...

در بسیاری از کشورها، پارلمان یا مجلس شورا وظیفه قانون‌گذاری را بر عهده دارد. اساس نظری این سیستم آن است که اعضای این مجالس نماینده گروه‌های مختلف مردم می‌باشند و در واقع هرگونه مصوبه‌ای از سوی اینان، با موافقت مردم همراه است؛ گو اینکه قوانینی را که مردم موظف به رعایت آن هستند، توسط خودشان به تصویب رسیده است.

نیز در کشورها احزاب به فعالیت‌های آشکار و یا زیرزمینی می‌پردازند و برخی از آنها به تنهایی یا با ائتلاف با سایر احزاب، براریکه قدرت سیاسی تکیه می‌زنند.

البته بیشتر دولت‌ها برای حفظ مصالح خود این حق را برای خود محفوظ می‌دانند که احزاب را در فعالیت خود آزاد بگذارند و یا از آن جلوگیری به عمل آورند.

هر حزبی برای خود اندیشه و راهبرد خاصی دارد و هرگاه حزب حاکم، تنها حزب کشور باشد (نظام تک حزبی) فقط دیدگاه‌های خود را به جامعه دیکته می‌نماید و به طور معمول، آزادی ابراز عقیده و فعالیت سیاسی - اجتماعی را تنها برای خود می‌خواهد.

همچنین به طور معمول اداره برخی مؤسسات و نهادهای عمومی از قبیل: پلیس، زندان‌ها، گمرک، آب، برق و... مستقیماً به عهده بخش دولتی است.

پرسش: دیدگاه امام مهدی علیه السلام درباره این موضوعات چیست و دولت جهانی آن حضرت چگونه است؟

در اینجا ضمن چند نکته، آنچه را که از لحاظ تاریخی و اسلامی می‌توان اثبات نمود، می‌آوریم:

نکته اول: مدل و شکل حکومت حضرت صاحب الامر علیه السلام، نه پادشاهی است و نه ریاست جمهوری و نه دیکتاتوری و نه... بلکه برخاسته از الگوی امامت می باشد؛ زیرا شخص اول این دولت، امام معصومی است که از جانب پروردگار متعال منصوب شده است و تا وقتی که آن حضرت در قید حیات باشد، خود زمام اداره دولت جهانی را بر عهده دارد و پس از وفات ایشان نیز جانشینان او دولت را اداره خواهند کرد. در این باره در بخش سوم کتاب توضیحات بیشتری خواهیم داد.

امام علیه السلام در دولت خود، حاکمان و مدیرانی مخلص و آزموده را به کار خواهد گرفت که از آنها به «حکام الله فی أرضه» یاد شده است. در این باره نیز در فصل آینده بیشتر سخن خواهیم گفت.

نکته دوم: در دولت مهدوی علیه السلام با توجه به ساختار آن از مجلس شورا به عنوان قوه مقننه خبری نیست؛ زیرا جایگاه قانون گذاری در حکومت جهانی امام علیه السلام نمی تواند در اختیار مردم و نمایندگان آنها باشد بلکه این جایگاه تنها از آن خداوند بی همتاست.

آری، امام علیه السلام می تواند در حدود قوانین اصلی فرمانی صادر نماید و تصرفاتی را انجام دهد؛ هم چنان که خواهد توانست بخش هایی جدید از قوانین اصلی را که پیش از آن شناخته شده نبوده اند ابلاغ فرماید. همان طور که می تواند تصمیم گیری در مورد برخی مسائل فرعی را به شورایی شبیه پارلمان و یا شوراهایی شبیه شورای شهر بسپارد. البته وجود این امور در دولت مهدوی نیازمند اثبات تاریخی است.

نکته سوم: در مورد نوع روابط بین مناطق تحت حکومت یاران امام علیه السلام، تصویر کاملاً روشنی نداریم. هر چند پرسش در این باره روایی چندانی نیز ندارد زیرا می دانیم در دولت جهانی یک قانون اساسی وجود دارد و بدین ترتیب حاکمان هر منطقه، شخصیت قانونی مستقل از دولت مرکزی نداشته، موظف به اجرای قوانین آن می باشند. در این باره می توان به جمهوری هایی مثال زد که از ایالت های متعددی تشکیل شده است.

نکته چهارم: در عصر ظهور هر چند اصلاحات فراوانی در ساختار اداری جامعه صورت خواهد پذیرفت اما تغییرات شگرف و دور از ذهنی در این حوزه اتفاق نخواهد افتاد.

بنابراین اگر فرضیه پیش گفته (ظهور امام علیه السلام در این قرن) درست باشد، شکل اداره دولت آن حضرت شبیه مدیریت کلانی است که هماینگ در کشورهای دنیا معمول می باشد؛ یعنی مدیریت از طریق وزیران، مدیران کل و نهادهای اجتماعی. حتی از برخی روایات استفاده می شود که در دولت مهدوی، پست نخست وزیری و فرماندهی کل نیروهای مسلح نیز وجود دارد.

با این همه، نیاز نیست به تفاوت های موجود در شیوه های مدیریت در جهان امروز پردازیم؛ زیرا دولت مهدوی هرگز از این شیوه ها پیروی نخواهد کرد؛ چه اینکه دانستیم امام علیه السلام عوامل پیشرفت را در شکل کلی آن مطابق مصالح عادلانه، در روزگار دولت خود مطرح خواهد ساخت.

نکته پنجم: جایگاه احزاب در دولت امام مهدی علیه السلام

احزاب کنونی جهان را می‌توان دو گونه بررسی نمود:

- ۱- تقسیم بندی کلی احزاب؛ افراد اجازه دارند هر دیدگاه و عقیده‌ای داشته باشند و از هر اندیشه‌ای دفاع کنند. بر این اساس احزاب - به طور مثال - به چپ و راست و جز آنها تقسیم می‌شوند.
- ۲- انشعاب در درون یک حزب و جناح خاص، مانند اختلاف در درون بلوک سرمایه‌داری که با وجود اشتراک در اصول، در برخی جزئیات با یکدیگر اختلاف دارند.

دسته بندی اول در دولت امام مهدی علیه السلام وجود نخواهد داشت؛ زیرا اگر شخصی رویکردی کاملاً مخالف با برنامه عدالت محور آن دولت داشته باشد، شایسته قتل می‌باشد. و پیشتر هم گفتیم سرنوشت هر منحرف کژپویی در دولت حضرت ولی عصر علیه السلام کشته شدن است. درباره دسته بندی دوم باید گفت در میان اصول کلی و شناخته شده، دلیلی برای مخالفت با آن وجود ندارد؛ زیرا رشد و تربیت بشر به طور معمول مبتنی بر رقابت است و رسیدن به حقیقت در بیشتر موارد برخاسته از مناظره و بحث آزاد می‌باشد؛ البته برنامه کلی الهی برای دوران پیش از ظهور، به روشنی شکست دسته بندی نخست و مشکل آفرینی آن را برای بشریت آشکار ساخته ولی بشر هنوز دسته بندی دوم را به طور کامل تجربه نکرده است. بنابراین اگر دولت مهدوی، مصلحت خویش را در تجویز آن ببیند، این کار مخالف با اصول کلی و شناخته شده اسلامی نخواهد بود.

آری این دسته بندی نیز به تدریج و در پی رشد یافتگی و تربیت بشر از سوی حکومت حضرت بقیة الله علیه السلام رنگ خواهد باخت؛ زیرا بشر به درجه‌ای می‌رسد که نه تنها اصول کلی را خواهد شناخت بلکه وظیفه خویش را نیز درباره جزئیات امور خواهد دانست و از مصالح و مفاسد آنها نیز آگاهی پیدا خواهد کرد و بنابراین، این دسته بندی موضوعیت خود را از دست خواهد داد. ولی به هر حال، این اتفاق در زمان حیات امام مهدی علیه السلام روی نخواهد داد.

نکته ششم: اداره مراکز خدمات رسانی عمومی توسط حکومت مهدوی و نظارت حکومت بر نهادهای عمومی مانند: ارتش، پلیس، قوه قضائیه و... که بخش خصوصی نمی‌تواند آنها را اداره نماید، یک اصل می‌باشد.

بی‌شک امام علیه السلام شرکت‌ها و بانک‌ها را نیز اداره می‌فرماید. با این وجود باید اشاره نمود که پلیس و ارتش و زندان‌ها به جهت تربیت مستمر و متمرکز بشر از سوی دولت مهدوی و بهره‌مند شدن آنان از سطح والایی از درک و اخلاص، اهمیت و جایگاه خود را به تدریج از دست خواهد داد. چه بسا در این میان ارتش با سرعت بیشتری بی‌اهمیت گردد، زیرا ارتش تکیه گاهی برای مقابله با تجاوزات خارجی است و با وجود حکومتی واحد جهانی، نیازی به آن نخواهد بود.

از سوی دیگر بارشد یافتگی و تربیت بشر و رسیدنش به درجات والای کمال، جرم و بزهکاری به تدریج کم شده و در نتیجه وجود سیستم پلیسی و زندان‌ها بی‌فایده خواهد شد.

گفتنی است این پایه از رشد معنوی در زمان حیات امام مهدی علیه السلام تحقق نخواهد یافت؛ هر چند

تحقق آن تنها براساس اصول کلی تربیت که حضرتش بنا می‌گذارد، خواهد بود.

محور سوم: آشنایی با مواضع امام مهدی علیه السلام در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی عمده پیش از ظهور.

اگر بخواهیم این مشکلات را از نقطه نظر اسلامی بررسی نماییم به این نتیجه می‌رسیم که در عصر پیش از ظهور نوعی رفتار مشترک که حاکی از انحراف هولناک اخلاقی در میان بشر است، به وجود می‌آید و در نتیجه این سقوط اخلاقی، جوامع بشری با هزاران مشکل حل‌ناشدنی روبرو می‌شوند. این روند فرسایشی از معاملات ناسالم اقتصادی و بی‌توجهی به حقوق دیگران آغاز و به روابط صرفاً مادی بشری به عنوان یک ارزش اساسی، منجر خواهد شد. ربا به عنوان یک ضرورت موهوم در زندگی بشر مطرح می‌گردد. هرزگی زنان، نوشیدن شراب، علنی کردن زشتی‌ها و عدم پیروی از قوانین اسلامی ازدواج، طلاق و ارث و مدارس و تئاترهای مختلط و مبتذل از ویژگی‌های عمومی جوامع پیش از ظهور است. اکنون تلویزیون‌های دنیا جز زشتی و فساد پخش نمی‌کنند. در بیشتر روزنامه‌ها و مجله‌هایی که در سراسر دنیا منتشر می‌شود جز تصاویر، داستان‌ها و اوهام پلشت و شهوت بار که مشوق جرم و جنایت‌اند، چیز دیگری وجود ندارد. بیشتر مردم دنیا با این فضای آلوده آن چنان انس گرفته‌اند که گویا زندگی جز با این امور نمی‌گذرد و هر ندای ارزشی و فضیلت مدار که بر این پلیدی‌ها می‌خروشد و به انسانیت و اخلاق دعوت می‌نماید، امری شگرف و تعصب‌آلود جلوه می‌کند. آری «فقد أصبح المنکر معروفاً و المعروف منکراً» و «عاد الاسلام غریباً کما بدأ، فطوبی للغرباء».

موضع امام مهدی علیه السلام در این باره بسیار روشن است. آن ارجمند بر این همه فرومایگی خط بطلان خواهد کشید و فضای جهان را البریز از فضیلت و عدل و کمال خواهد ساخت.

در اینجا باید قدری درباره جایگزین این وضع نابسامان سخن گوئیم. عجالتاً آنچه در این باره می‌توان گفت آن است که دولت عدل جهانی، به حیات رادیو، تلویزیون، تئاتر، سینما، مدارس، بیمارستانها، بانک‌ها، روزنامه‌ها و مجلات خاتمه نخواهد داد؛ زیرا این امور می‌تواند به طور اصولی نیازهای اجتماعی و فردی بشر را تا حد متعارفی برآورده سازد و خیر او را تأمین نماید. طبیعی است که دولت عدل از این ابزارها برای کمال یافتگی و پراکندن بذر اخلاق و فضیلت در میان انسان‌ها استفاده کند و بدین وسیله مقدمه‌ای گردد برای تربیت بشر در شکل کلی آن و رسیدن به کمال مطلوب. در این صورت رادیو، تلویزیون، تئاتر، سینما و نشریات، ابزارهایی برای نشر اندیشه‌های هدایتگر و نیز تفریحات سالم خواهند شد. تفریحگاه‌ها و سواحل دریاها نیز از زشتی‌ها و روابط نامناسب پاکسازی می‌شوند. در چشم اندازه‌های زیبای طبیعت، آن قدر شگفتی‌ها و زیبایی‌های چشم نواز و دل‌انگیزی هست که خاطر انسان را شادمان و دل او را سرشار از بهجت و سرور نماید. اگر کسی تفریح را منحصر در امور فسادانگیز بداند این امر ناشی از کوتاه‌اندیشی وی

است؛ و همه اینها نتیجه شکست و سرافکندگی او در آزمون‌ها و ابتلائات الهی است. اما مدارس و مراکز آموزش عالی، نهادهایی برای تربیت فرد و فرهیختگی او به شیوه‌ای حق مدار می‌باشند، تا ارتباط محکم بین هستی (از لحاظ آفرینش و قانون‌گذاری) و خالق آن را تبیین نمایند و انسان‌ها را در این راه به حرکت در آورند. کوتاه سخن آن‌که شیوه‌های موجود در مراکز آموزشی هر چند از لحاظ روش علم آموزی قابل توجه می‌باشد اما از نقطه نظر اعتقادی و بینشی هرگز قابل قبول نیست. همچنین در دولت عدل جهانی بی‌حجابی زنان و جلوه‌نمایی غیراخلاقی آنان ممنوع می‌باشد؛ اما همه اینها مانع از آن نخواهد شد که زنان مدارج والای علمی را طی نمایند. آنها می‌توانند برای برآوردن نیازهای مشروع خویش در متن اجتماع حضور یابند. البته در دولت جهانی، قوانینی در خصوص ارتباط اجتماعی زنان و مردان تدوین خواهد شد.

فاصله طبقاتی در جامعه مهدوی رخت بر می‌بندد، چه همان‌طور که خواهیم گفت آن دولت برای همگان باگشاده دستی فرصت‌های کاری ایجاد می‌نماید و همگان از کمک‌ها و بخشش‌های آن بهره خواهند برد. در آن دولت تبعیض نژادی وجود ندارد بلکه همه انسان‌ها در عقیده و هدف، برابر و برادرند و تفاوتی بین آنها جز در کمالات حقیقی نیست. به زودی از ثمرات مهم و گسترده موارد گفته شده سخن خواهیم گفت و روایاتی را در این باره خواهیم آورد. در ادامه بحث، در چارچوب اصول شناخته شده به بررسی این موضوعات خواهیم پرداخت.

فصل سوم

ضمانت‌هایی برای تحقق سریع و عمیق عدالت در جهان

در فصل گذشته به ضمانت‌های پیروزی امام حجة بن الحسن علیه السلام برای فتح جهان پرداختیم و اینک از ضمانت‌هایی که آن حضرت در اجرای سریع، قاطع و عمیق برنامه عدالت محور خویش در اختیار دارد، سخن خواهیم گفت. این ضمانت‌ها در شخص امام علیه السلام و یاران او و شرایط جهانی وجود دارد.

این ضمانت‌ها در برخی جزئیات با ضمانت‌های پیش گفته مشترک می‌باشند. یعنی یک امر همان‌طور که ضمانتی برای پیروزی است، در عین حال ضمانتی برای اجرای عدالت نیز هست. در این جا می‌خواهیم بدانیم پس از پیروزی امام علیه السلام و فتح جهان (که از ضمانت‌های آن پیشتر سخن گفته‌ایم) چه ضمانت‌هایی وجود دارد که آن حضرت بتواند به طور سریع و عمیق عدالت کامل را در جهان برقرار سازد.

بیشتر این ضمانت‌ها در دو سطح مطرح می‌شود:

الف) در آغاز اجرای عدالت برای نخستین بار در جهانی که زیر بار سنگین ستم‌ها و رنج‌ها بوده است.

ب) در ادامه فرآیند عدالت‌گستری و سعی در تعمیق و تکامل آن در مسیری تربیتی و همیشگی برای همه انسان‌ها. برای این سطح، ضمانت‌های ویژه‌ای وجود خواهد داشت.

لازم به یادآوری است هر گاه ما از این ضمانت‌ها سخنی به میان می‌آوریم، در واقع در چارچوب توانمندی‌ها و سطح فکری موجود در دوره پیش از ظهور سخن می‌گوییم.

اینک برای هر کدام از دو سطح بالا به طور جداگانه ضمانت‌هایی را بیان خواهیم کرد.

ضمانت‌های سطح اول:

این ضمانت‌ها از آن جایی مطرح می‌شود که امام مهدی علیه السلام هر منطقه‌ای را که فتح نماید، اجرای عدالت را در آنجا آغاز می‌کند و وقتی همه جهان فتح گردد، اجرای عدالت نیز جهانگیر خواهد شد.

این ضمانت‌ها بر سه نوع است:

نوع اول: ضمانت‌های موجود در سطح جامعه و زندگی.

ضمانت نخست: وجود برنامه‌ای عادلانه و کامل که آماده عملیاتی شدن در سطح جهان باشد.

این برنامه در ذیل برنامه کلی الهی برای دوران قبل از ظهور قرار دارد.

روشن است هر گاه آن قانون آماده نباشد یا به طور کامل عادلانه نباشد، اجرای عدالت کامل و

بهره‌وری از ثمرات مطلوب اجتماعی آن با مشکل مواجه خواهد شد. از این رو وجود این قانون

عادلانه و کامل، ضمانت مؤثری برای موفقیت است. و البته این قانون در اختیار دولت مهدوی قرار

دارد.

این برنامه عادلانه و کامل، همان اسلام است با همه مفاد آن که در زیر می‌آید:

۱- احکام حقیقی که پیش از ظهور، آشکار بودند.

۲- اندیشه‌ها و مفاهیمی که برآمده از تحول و پیشرفت تفکر اسلامی است.

۳- احکام و مفاهیمی که روزی از میان رفته بوده و اینک پس از ظهور آشکار گردیده است.

۴- احکام و مفاهیمی که پیش از این اعلان نشده بوده و آشکار شدن آن بستگی به تشکیل دولت

جهانی دارد.

۵- تشکیلات و قوانین مشروحی که خود ولی عصر علیه السلام در چارچوب احکام ثابت دینی به آن

رسمیت می‌بخشد. لزوم به کار بستن این قوانین، دست کمی از احکام ثابت دینی ندارند.

۶- قوانین کلی که امام علیه السلام به عنوان دستورالعمل به فرماندارانش در سطح جهان ابلاغ می‌فرماید.

این قوانین، آنها را در حکمرانی و قضاوت عادلانه در هر نقطه از جهان توانایی می‌بخشد.

۷- قوانین کلی که امام علیه السلام به منظور استمرار فرآیند تربیت و تکامل انسان‌ها در درازمدت برای

یاران خاصش مقرر می‌فرماید.

به مدد این مواد هفت‌گانه، برنامه عدالت محور حضرت ولی عصر علیه السلام در راه اجرا و تربیت

تدریجی انسان‌ها به پیش خواهد رفت.

ضمانت دوم: کاهش چشمگیر جمعیت جهان. پیشتر درباره این موضوع سخن گفتیم و از

روایات دریافتیم که این وضع در پی جنگ جهانی ویرانگری در پیش از ظهور روی خواهد داد.

این یکی از ضمانت‌های مهم برای پیروزی و تسلط آن حضرت بر همه جهان است و به فرض

درستی آن، ضمانت مهمی در راه اجرای آسان و فراگیر عدالت نیز می‌باشد؛ زیرا بدیهی است که

اجرای عدالت در جهانی با جمعیت کمتر، بسیار ساده‌تر از زمانی است که دنیا جمعیت زیادی داشته

باشد؛ به ویژه آن گاه که این کاهش جمعیت چشمگیر باشد.

این ضمانت در اینجا (همان‌طور که در مرحله فتح جهان چنین بود) به فرض درست بودن،

سودمند است و در صورت عدم صحت، ضرری نمی‌رساند. یعنی اگر جمعیت جهان هم‌چنان

فراوان باقی بماند و جنگی جهانی و یا هر سبب دیگری که جمعیت جهان را کاهش دهد رخ ندهد، در هدف حضرت مهدی علیه السلام اشکالی وارد نمی‌شود و پیروزی و یا اجرای عدالت با مانعی مواجه نمی‌گردد؛ زیرا ضمانت‌های مهم دیگری نیز وجود دارد.

ضمانت سوم: از بین رفتن مردمان منحرف و شکست خورده در آزمون‌های الهی که در برنامه جدید الهی، قابل تربیت نیستند.

این کاهش جمعیت از آنجا ناشی می‌شود که طبق روشی که قبلاً شناختیم امام مهدی علیه السلام و یارانش با برگرفتن سلاح به نبرد می‌پردازند.

ضمانت چهارم: عظمت و ابهت دولت مهدوی در دل‌های مردم موجب می‌گردد نافرمانی از قوانین آن دولت و تعالیم آن - حتی در نهان هم - غیرممکن باشد.

این امر چند دلیل مهم دارد که برخی از آنها را می‌آوریم:

الف - تثبیت پایه‌های معرفتی و اخلاقی دولت مهدوی در دل‌های مردم مانند دل بستگی صادقانه به قانون، نگاه داشتن حرمت عدل و نیز ایمان به راستی و درستی اهداف آن دولت.

ب - نظارت سازمان یافته و کامل بر رفتار و اخلاق مردم و نیز تصحیح لغزشها یا اشتباهات افراد
ج - اقدامات یا سخنان مهم و بی‌سابقه شخص امام مهدی علیه السلام و برخی یاران خاص او در رهبری حکومت و تدبیر امور جامعه که دیگران از انجام آن ناتوان می‌باشند.

د - کشتار وسیعی که امام و یارانش از منحرفین در مدت هشت ماه به راه می‌اندازند؛ کشتاری هولناک که در آن هیچ توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود. این امر تأثیر روانی زیادی بر جای خواهد گذاشت و تا زمان درازی این ترس و بیم و حقارت در برابر حکومت جهانی، برای تربیت آنها کافی است. این امر موجب می‌گردد نافرمانی از قانون ناممکن گردد و دولت نیز امکان وسیعی برای اجرای قانون و برنامه هایش در همه زمینه‌ها پیدا نماید.

ه - امام علیه السلام برخی اقدامات را که تحلیلی دشوار دارد و دلیل آن هم ناشناخته است، به خاطر مصالحی واقعی که خود می‌داند، انجام می‌دهد. نمونه‌هایی از آن اقدامات را در اینجا می‌آوریم:

نعمانی از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

بینما الرجل علی رأس القائم یأمر و ینهی إذ أمر بضرب عنقه، فلا یبقی بین الخافقین إلا خافه.^۱

ناگهان در موقعی که شخص [منافقی] مشغول امر و نهی است، قائم علیه السلام دستور می‌دهد که او را گردن بزنند. پس در شرق و غرب جهان کسی نمی‌ماند جز آن که از او می‌ترسد.

علامه مجلسی نیز از سید علی بن عبدالحمید و او از جابر نقل کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ لِأَنَّهُ يَهْدِي الْأَمْرَ خَفِيًّا؛ حَتَّىٰ أَنَّهُ يَبْعَثُ إِلَىٰ رَجُلٍ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ لَهُ ذَنْبٌ فَيَقْتُلُهُ...^۱

او از آن رو «مهدی» نامیده شده است که کارش را در نهان پیش می‌برد، تا جایی که مردی را می‌فرستد تا کسی را که مردم بی‌گناهِش می‌شمرند، به قتل رساند.

این امور در واقع درست است اما در نظر مردم عجیب و ناشناخته می‌آید و موجب می‌گردد افراد در رفتار خود تجدیدنظر نموده و از هر کژی و گناهی دوری کنند.

این عوامل و مانند آن، جلوه‌ای مقتدر و با ابهت از دولت مهدوی در چشم و دل مردمان، در هر سطحی، ایجاد می‌نماید و موجب می‌گردد تخلف از قانون بسیار سخت شود و از سوی دیگر تربیت بشر و اجرای عدالت توسط آن دولت، ساده و شدنی گردد.

ضمانت پنجم: ناامیدی افکار عمومی جهانیان از مکاتب و نظریاتی که ادعای حل مشکلات بشری را دارند. و عطش روزافزون برای رسیدن به راه حل عادلانه‌ای که آنان را از ورطه‌ای که در آن گرفتار آمده‌اند، رهایی بخشد.

این جو فکری و روانی، بهترین فرصت را بر سر راه دعوت و دولت مهدوی قرار می‌دهد تا به شکلی فراگیر عدالت را اجرا نماید. پیشتر در این باره سخن گفته‌ایم و نیازی به تکرار آن نیست. **نوع دوم:** ضمانت‌هایی که از ویژگی‌های شخص امام مهدی علیه السلام سرچشمه می‌گیرد.

ویژگی نخست: عصمت در بالاترین درجه و اثرگذارترین شکل آن. جلوه‌های این عصمت عبارتست از: اخلاص، ایمان و مقدم داشتن مصالح والای الهی بر هر مصلحت دیگری. در این صورت او هر آنچه را در شرع پسندیده است به کار می‌بندد و هر آنچه را که زشت و ناپسند شمرده می‌شود، ترک می‌نماید. مراد ما از شرعی و غیر شرعی، مفهوم دقیق آن می‌باشد که شامل مسئولیت‌های رهبری می‌گردد و منظور ما مواردی نیست که تنها در دایره مسئولیت‌های اشخاص معمولی می‌گنجد.

قبلاً دانستیم که این ویژگی از ضرورت‌های مذهب شیعه است و گروهی از محققان اهل سنت، هم‌چون ابن عربی و برخی از پیروانش نیز آن را پذیرفته‌اند.

ویژگی دوم: هرگاه امام علیه السلام بخواهد از چیزی آگاه شود، خداوند آن را به او می‌فهماند.^۲ در کتاب گذشته آوردیم که این ویژگی از مهم‌ترین شرایط برای رهبری جهان است و بدون آن، این کار نشدنی است زیرا خداوند که رهبری و پیشوایی را به حضرت صاحب الامر علیه السلام سپرده است، بر اساس لطف و مهر بی‌کرانش توانایی انجام آن را نیز به او مرحمت می‌فرماید. بر این اساس، باید بین توانایی‌های فرد و مأموریت‌های محوله به او، هماهنگی وجود داشته باشد. در این باره اولیا

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۲. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۱۵ به بعد.

معصوم علیه السلام با پیامبران تفاوتی ندارند.

و از آنجا که رهبری بر همه جهان به آگاهی و احاطه بسیار گسترده‌ای نیاز دارد، این منظور با هیچ نوع تشکیلات سازمان یافته بشری و یا دستگاههای پیشرفته الکترونیکی دست یافتنی نیست؛ به ویژه اگر هدف، اجرای کامل عدالت و استمرار آن باشد. پس در این صورت آن روایات و محتوای آنها و نیز این ویژگی برای امام مهدی علیه السلام صحیح می‌باشد.

از جمله مواردی که این امر را برای امام علیه السلام تأیید می‌نماید، روایتی است که علامه مجلسی از سیدعلی بن عبدالحمید نقل می‌کند که ابوالجارود از قول حضرت باقر علیه السلام گفته است:

قلت لأبي جعفر: جعلت فداك، أخبرني عن صاحب هذا الأمر، قال: يمسي من أخوف الناس و يصبح من آمن الناس. يوحى إليه هذا الأمر ليلة و نهاره. قال: قلت: يوحى إليه؟! قال: يا أبا الجارود إنه ليس و هي نبوة و لكنه يوحى إليه كوحية إلی مریم بنت عمران و إلی أم موسى و إلی النحل. يا أبا الجارود إن قائم آل محمد علیه السلام لأكرم عند الله من مریم بنت عمران و أم موسى و النحل^۱

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم از صاحب این امر مرا خبر ده. فرمود: شب می‌کند در حالی که هراسان‌ترین مردم است و صبح می‌کند در حالی که در امان‌ترین آنهاست. شب و روز، این امر به او وحی می‌شود. [با تعجب] گفتم: وحی می‌شود؟! فرمود: ای ابوالجارود، نه وحیی که به پیامبران می‌شود بلکه مانند وحی پروردگار به مریم دختر عمران و به مادر موسی و به زنبور عسل. ابوالجارود، [بدان که] قائم آل محمد علیه السلام در نزد خداوند از مریم، مادر موسی و زنبور عسل گرامی‌تر است!

برای فهم این روایت نکاتی را می‌آوریم:

نکته اول: وحی تنها ویژه انبیا نیست بلکه دیگران را نیز شامل می‌شود. در این باره مواردی در قرآن کریم آمده است:

۱- حضرت مریم علیه السلام وحی را از سوی فرشتگان دریافت کرده است. خداوند می‌فرماید:
و إذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك و طهرک و اصطفاك علی نساء العالمین... إذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مریم و جیها فی الدنيا و الآخرة و من المقربین.^۲

و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است...» [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد،

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۲. سورة آل عمران (۳)، آیات ۴۲ و ۴۵.

در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.»

حتی از این آیات چنین بر می آید که او وحی را مستقیم از خداوند دریافت کرده است؛ زیرا بر حسب ظاهر آیه، مریم خداوند را به طور مستقیم مورد خطاب قرار داده است و خداوند نیز او را پاسخی مستقیم داده است:

قالت ربّ اُنّی یکون لی ولد ولم یمسسنی بشر. قال کذلک الله یخلق ما یشاء.^۱

[مریم] گفت: «پروردگارا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود با آن که بشری به من دست نزنده است؟» گفت: «چنین است [کار پروردگارا]. خدا هر چه بخواهد می آفریند.»

۲- مادر موسی علیه السلام وحی را دریافت کرده است. خداوند در این باره می فرماید:

إذ أوحینا إلی أمّک ما یوحی.^۲

هنگامی که به مادرت آنچه را که [باید] وحی می شد وحی کردیم.

همچنین خداوند می فرماید:

أوحینا إلی أمّ موسی أن أرضعیه.^۳

به مادر موسی وحی کردیم که: «او را شیر ده.»

۳- به حواریون عیسی علیه السلام هم وحی شده است؛ با آن که به اعتراف خود مسیحیان آنها پیامبر

نبوده اند. خداوند می فرماید:

وإذ أوحیتُ إلی الحواریّین أن آمنوا بی و برسولی قالوا أمّنا و اشهد بأنّنا مسلمون^۴

و [یاد کن] هنگامی را که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده ام ایمان آورید. گفتند:

«ایمان آوردیم، و گواه باش که ما مسلمانیم.»

۴- زنبور عسل برای گذران زندگی خویش از وحی بهره می گیرد.

خداوند در این باره می فرماید:

و أوحی ربّک إلی النحل أن اتّخذی من الجبال بیوتاً و من الشّجر و ممّا یرشون. ثمّ کلی

من کلّ الثمرات فاسلکی سبیل ربّک ذللاً...^۵

و پروردگارت تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی

درختان و از آنچه داربست می کنند، خانه هایی برای خود درست کن، سپس از همه میوه ها

بخور، و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه، پیوی.

درباره سه مورد از موارد چهارگانه بالا روایاتی نیز وجود دارد.

۱. سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۷.
 ۲. سوره طه (۲۰)، آیه ۳۸.
 ۳. سوره القصص (۲۸)، آیه ۷.
 ۴. سوره المائده (۵)، آیه ۱۱۱.
 ۵. سوره النحل (۱۶)، آیات ۶۸ و ۶۹.

نکته دوم: نوع وحی در این موارد با یکدیگر متفاوت است. درباره زنبور چیزی بیش از غریزه‌ای که زندگی او را سامان دهد، نیست و نشان از آن دارد که آفریننده هستی با حکمت و استواری، زندگی او را تدبیر کرده است.

درباره مادر حضرت موسی علیه السلام بیش از این نمی‌توان گفت که از ذهن او گذشت و اندیشید که فرزندش را در صندوقی بگذارد و در نیل رهاش سازد. او اندیشید که این فکر از درون خودش جوشیده است و از عالم بالا نیست. اما قرآن کریم به ما خبر می‌دهد این اندیشه او، نتیجه هدایت الهی بوده است.

درباره مریم و حواریون باید گفت ظاهر قرآن کریم وحی را (لفظاً و معنأً) برای آنها قائل شده است با اینکه احتمال دارد آن را «الهام» نیز بدانیم که عبارت است از افکندن مفهومی در ذهن بدون به کار بردن الفاظ زیرا یکی از معانی لغوی وحی، الهام می‌باشد.

به هر حال تشبیه امام مهدی علیه السلام به اینان در آن روایت بیشتر از این را ثابت نمی‌کند که امام واجد کمترین آن مراتب است و بیشتر از آن جز با دلیل دیگری ثابت نمی‌شود.

نکته سوم: امام عصر علیه السلام بی‌تردید از بزرگترین اولیای خداست و همین که از سوی خداوند متعال برای تحقق هدف اصلی از آفرینش بشر و اجرای کامل عدالت، برگزیده شده است، کافی است که او را بسیار بالاتر از مریم، حواریون و مادر موسی بدانیم.

نکته چهارم: هر کمالی برای شخصی که از جایگاه پایین‌تری برخوردار است، ناگزیر برای هم رتبه او و حتی شخصی که از او بالاتر است نیز وجود دارد؛ به طور مثال هر گاه کاسبی خرده پا بتواند مغازه‌ای را بخرد، به طور قطع یک بازرگان نیز می‌تواند مثل آن مغازه یا بهتر از آن را خریداری نماید. **نکته پنجم:** از نکته چهارم استفاده می‌شود هر درجه‌ای که برای آن افراد ثابت شود، بنابر اولویت می‌تواند برای امام مهدی علیه السلام نیز وجود داشته باشد. البته اگر در اینجا تشبیهی هم مطرح باشد، در کمترین مراتب آن مورد نظر است؛ البته نه مرتبه ضعیفی که برای زنبور عسل وجود دارد.

نکته ششم: از این روایت برای تأیید «اصل الهام» در مورد امام زمان علیه السلام بهره بردیم اما این روایت به تنهایی نمی‌تواند دلیلی بر این مطلب باشد؛ زیرا:

۱- این روایت جز کمترین درجه وحی را برای امام علیه السلام ثابت نمی‌کند که به هر حال از «اصل الهام» کمتر است. زیرا در الهام آن‌گونه است که امام معصوم علیه السلام هر گاه بخواهد چیزی را بداند خدا آن را به او می‌فهماند.

۲- این روایت، مرفوع بوده و راویانش ناشناخته است. بنابراین شایستگی اثبات تاریخی را ندارد؛ اما به هر حال این نقطه قوت را دارد که مخصوص امام مهدی علیه السلام می‌باشد برخلاف روایات دیگر که به طور عموم درباره همه امامان معصوم علیهم السلام است.

در نتیجه ویژگی دوم امام علیه السلام به شکل کلی و نه به صراحت، ثابت می‌گردد. و به هر روی همین

اثبات کلی نیز کافی است.

ویژگی سوم: تکامل و فرزاندگی فوق عصمت شخص امام علیه السلام در عرصه رهبری و پیشوایی و نیز آگاهی اش از قوانین جامعه و تاریخ؛ آن چنان که کسی جز او چنین دانشی ندارد.^۱

همه پیشوایان معصوم، توانایی رهبری جهان را دارند اما امام مهدی علیه السلام که مطابق برداشت شیعی عمری دراز داشته و با صدها نسل از انسان ها هم عصر بوده است، توانایی رهبری در او به حد کمال رسیده و می تواند سریعتر، آسانتر و ژرف تر به اهداف مورد نظرش دست یابد.

نوع سوم: ضمانت هایی که از خصوصیات یاران او سرچشمه می گیرد:

قبلاً در این باره به طور مبسوط سخن گفتیم و از شجاعت و اخلاص آنها نسبت به عقیده و هدف و امامشان که هر یک نقطه قوتی بزرگ و ضمانتی برای پیروزی انقلاب مهدوی است، یاد کردیم. اما خوب است در اینجا به موضوع دیگری نیز اشاره نماییم و آن دانش، فقاہت و تدبیر درست آنان در مورد مسائل اجتماعی است که در روایاتی از آنها سخن به میان آمده است.^۲

در فصل آینده خواهیم گفت آنها چگونه این دانش ژرف و وسیع را در حیطه مدیریت جهان به دست آورده اند. اما در اینجا مناسب است به این پرسش پاسخ دهیم که به این همه فقیه و فرمانروا چه نیازی هست؟ و چرا اگر کمتر از تعداد معینی باشند، موفقیت دولت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام ممکن نمی گردد؟ از اینجا استفاده می شود متصف بودن آنها به این خصوصیات و نیز شمار کافی آنها، از جمله مهم ترین ضمانت های موفقیت در تحقق عدالت جهانی است. همچنین استفاده می شود که اقتضای برنامه الهی برای دوران پیش از ظهور، به وجود آمدن آنان برای موفقیت دولت جهانی است؛ زیرا اولاً آنها در هنگام فتح جهان فرماندهان سپاه موعود می باشند و ثانیاً پس از استقرار دولت جهانی، حاکمان و فرمانداران مناطق مختلف جهان خواهند شد.

برای روشن شدن این موضوع شایسته است چند مقدمه را یادآور گردیم:

مقدمه نخست: براساس فقه اسلامی شخص حاکم ناگزیر باید جامع شرایطی ویژه و شایستگی هایی خاص باشد تا بتواند عهده دار این منصب مهم و حساس گردد. همچنین در فقه اسلامی آمده است قاضی باید دارای شرایط معینی باشد تا حکم او از نظر اسلام نافذ باشد و بتواند به دعاوی مردم رسیدگی نماید.

عدالت و فقاہت مهم ترین شرط مشترک بین حاکم و قاضی است. مراد از عدالت، بالاترین درجه اخلاص و ایثار است که صاحبش را از نافرمانی و سرپیچی از دستور پروردگار باز می دارد و منظور از فقاہت، آگاهی عمیق و وسیع از احکام شرعی است که در عصر پیش از ظهور، «اجتهاد» نامیده می شود.

۱. الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۱۴-۵۱۷.

۲. ر. ک: ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۱۷۱.

مقدمه دوم: هر قدر توانایی‌های فرد عظیم و ممتاز باشد، نخواهد توانست به تنهایی همه جهان را اداره نماید و به طور مستقیم در همه رویدادهای بی‌شمار اجتماعی و امور گوناگون مردم دخالت کند.

آری می‌توان با فرض تحقق معجزه و تصور نیرویی بی‌انتهای برای آن فرد، مسئله را حل کرد؛ اما این فرض در حق امام مهدی علیه السلام متصور نیست زیرا با قانون معجزات مخالف است و در اینجا جایگزینی آشکار وجود دارد. که عبارتست از اداره مستقیم حکومت جهانی از طریق یاران مخلص و آزموده حضرت. و نیک می‌دانیم هرگاه برای معجزه، بدیلی طبیعی موجود باشد دیگر جایی برای معجزه نخواهد بود.

مقدمه سوم: مناطق قابل سکونت بر روی کره زمین فراوانند. اینک بیش از یکصد و ده کشور عضو سازمان ملل متحد می‌باشند. البته مناطق دیگری نیز وجود دارد که در این سازمان عضویت ندارند؛ هم‌چون کشورهای مستعمره و بیشتر جزایر واقع در اقیانوس‌ها و مناطق قطبی.^۱ این علاوه بر برخی کشورهاست که مساحت بسیار زیادی دارند مانند چین، ایالات متحده، کانادا و استرالیا. در نتیجه اگر مصلحت دولت جهانی تقسیم این کشورها به مناطق مختلفی باشد، حدود دویست منطقه در دولت جهانی مهدی موعود علیه السلام وجود خواهد داشت.

مقدمه چهارم: این مناطق تنها نیازمند فرماندار و حاکم نیست بلکه هر منطقه یا سرزمینی نیازمند دستگاه اداری و قضایی کاملی است که مسئولان آنها می‌بایست اشخاصی شایسته و واجد صلاحیت باشند. مانند نخست وزیر، وزرا، مدیران کل و قضات. از این مقدمات استفاده می‌شود دلیل نیاز به این سیصد و سیزده نفر فقیه، حاکم و قاضی چیست. این در صورتی است که این تعداد را کمتر از نیاز واقعی ندانیم؛ زیرا با محاسبه سرانگشتی و با احتساب اینکه بیش از دویست منطقه در جهان آن روز وجود دارد، حدود دو هزار نفر برای مدیریت کلان آن مناطق مورد نیاز می‌باشد.

البته لازم نیست وجود آن ویژگی‌های ممتاز را جز در دو شخصی که بالاترین پست اجرایی و قضایی مناطق را بر عهده دارند، جست بلکه امکان دارد افرادی که در مناصب پایین‌تر قرار دارند، بهره کمتری از آن ویژگی‌ها داشته باشند. در این صورت اگر شمار مناطق دولت جهانی به طور مثال یکصد و پنجاه سرزمین باشد، تنها به سیصد نفر از آن شایستگان ممتاز نیاز هست و نه بیشتر. بنابراین سیزده نفر از یاران خاص امام علیه السلام باقی می‌مانند که آنها نیز چه بسا در کنار خود امام علیه السلام به اداره حکومت مرکزی کمک نمایند. در روایاتی که در فصل بعدی خواهیم آورد آمده است که دوازده نقیب از آن سیصد و سیزده نفر، همواره در نزد امام علیه السلام حضور دارند.

از سویی دیگر باقی مناصب وزارتی، مدیریتی و نیز قضایی و مانند آن را افرادی که در رتبه دوم

۱. لازم به یادآوری است کتاب حاضر در سال ۱۳۹۲ هـ ق یعنی حدود سال ۱۳۵۰ شمسی تألیف شده است. [م]

از مراتب چهارگانه اخلاص قرار دارند، پُر خواهند کرد. در این مرتبه نیز مدارجی از عدالت و فقاہت وجود دارد که آنها را شایسته بر عهده گرفتن این پست‌ها می‌سازد.

خلاصه هر یک از ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام ضمانتی مستقل برای اجرای کامل عدالت می‌باشد و اگر یکی از آنها منتفی گردد، این تجربه جهانی به شکست می‌انجامد یا دست کم دچار اختلال می‌شود. در مورد یاران آن بزرگوار هم سه ضمانت مهم وجود دارد:

۱- تعداد آنها.

۲- عدالت آنها که در خلوص اعتقادی و ارادت به رهبر موعود علیه السلام جلوه‌گر است.

۳- فقاہت آنها.

ضمانت‌های موجود در نزد امام علیه السلام برای آغاز حرکت عدالت‌گستری، بیش از ده مورد می‌باشد و دیگر لازم به یادآوری نیست که گرد آمدن مجموع این ضمانت‌ها در نزد شخصی جز امام عصر علیه السلام، هر چند جنبش نیرومندی به راه اندازد یا حکومت گسترده‌ای تشکیل دهد و یا اصول و قوانین ژرفی را بنیان نهد، امکان‌پذیر نیست.

ضمانت‌های سطح دوم: در اینجا از ضمانت‌هایی سخن می‌گوییم که پس از استقرار اولیه عدالت، مایه تداوم عدالت‌گستری می‌باشد و تفاوتی هم نمی‌کند که تحقق آن در زمان حیات امام مهدی علیه السلام باشد و یا پس از رحلت ایشان.

ضمانت نخست: اثبات حقانیت تجربه جهانی مهدوی در برابر افکار عمومی جهانیان در نتیجه اجرای عدالت، مردم دنیا این تجربه را به طور ملموس در زندگی خویش خواهند دید. این اتفاق، مردم را به سویی می‌برد که خود به خود خواستار ماندگاری و تداوم نظام حکومتی حضرت بقیة الله علیه السلام شوند و با جان و دل از آن پشتیبانی نمایند. گفتنی است در این مرحله، برنامه عدالت محور امام علیه السلام از یک «برنامه» صرف خارج شده و به طور آشکار و ملموس در زندگی مردم قابل مشاهده خواهد بود.

ضمانت دوم: بازتاب جهانی وحدت و برادری بین مردم و آرامش و آسایشی که در شهرها حکمفرما می‌شود. این وضعیت اثر روانی خود را کاملاً بر جای خواهد نهاد. در این باره به طور مبسوط در فصل بعدی بحث خواهیم کرد.

ضمانت سوم: تربیت شایسته نسل‌های امت اسلامی (یا به عبارتی همه بشریت) و تکامل ایمان و اخلاص آنان از طریق تربیتی متمرکز و مستمر به طوری که مردم به چیز دیگری جز اطاعت دستور پروردگار و اجرای عدالت، خشنود و راضی نشوند.

ضمانت چهارم: تربیت افراد خاصی که در ایمان و اخلاص و فرهیختگی سرآمد دیگران باشند. این کار از طریق فرهنگ‌سازی عمیق و مستمر و آزمایش‌های سخت و گوناگون که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد، شدنی است.

در این روند، هدف آن است که آن افراد صلاحیت بر عهده گرفتن مناصب مدیریتی را پس از رحلت امام مهدی علیه السلام پیدا نمایند. گستره این مسئولیت ممکن است جهانی و یا منطقه‌ای باشد؛ این در جایی است که مسئولان آن مناطق از دنیا رفته باشند یا برکنار و یا جابه‌جا شده باشند.

ناگفته پیداست وجود این ضمانت برای تداوم حکومت حضرت صاحب الامر علیه السلام ضروری است وگرنه آن نظام، فرد محور شده و ماندگاری اش پس از رحلت پیشوای مقدس، ناممکن می‌گردد و دیگر کسی نمی‌ماند که کاروان بشریت را به سوی مقصد والایش رهنمون گردد. البته هم‌چنان‌که در بخش پایانی کتاب به آن خواهیم پرداخت، بین ثمرات حکومت امام عصر علیه السلام و ثمرات حکمرانی جانشینان آن حضرت تفاوت عظیمی وجود دارد؛ ولی به هر روی اصل و گوهر نظام مهدوی به دلیل انگیزه‌های بسیار نیرومند انقلابی، فکری، اجتماعی و قانونی که امام علیه السلام در نهاد جامعه بشری غرس می‌نماید، باقی مانده و تداوم پیدا خواهد کرد. این انگیزه موجب می‌گردد پس از امام علیه السلام حکومت هم‌چنان راه او را برود و بشریت براساس آموزه‌های آن حضرت، تربیت شود.

اینها ضمانت‌های مهمی بود که از دیدگاه ما برای تداوم اجرای عدالت در سطح جهان وجود دارد. این نکته نیز از نظر خوانندگان فهیم پنهان نیست که برخی از این ضمانت‌ها در هر دو سطحی که مطرح گردید، اثرگذار می‌باشند؛ هم در آغاز روند اجرای عدالت و تثبیت آن و هم در مرحله تداوم بخشی و استمرار آن.

فصل چهارم

قابلیت‌های فرماندهی در یاران امام علیه السلام

در فصل‌های گذشته به طور مفصل درباره شمار یاران اخلاص گذار و آزموده حضرت ولی عصر علیه السلام، شجاعت و فداکاری و نیز میزان مشارکت و تأثیرگذاری آنها در فتح عادلانه جهان سخن گفتیم. همچنین دانستیم که شمار آنان منحصر در سیصد و سیزده نفر نیست، زیرا همان‌طور که در روایات آمده هسته اولیه سپاه مهدوی که در آغاز ظهور در مکه گرد هم می‌آیند، کمتر از ده هزار نفر نیست چه رسد به اینکه شمار کسانی را هم که بعداً به آنها می‌پیوندند، اضافه نماییم. نیز گفتیم براساس اصول کلی، برنامه الهی برای دوره پیش از ظهور چهار سطح از افراد اخلاص گذار را پدید می‌آورد که همه آنها به نوعی از یاران امام عصر علیه السلام به شمار می‌روند. مخلصان دو درجه نخست، مهم‌ترین کارگزاران دولت جهانی مهدوی هستند. در این فصل قصد داریم درباره آن مردان الهی به عنوان کسانی که کارهای مهم حکومتی را با راهبری حضرت صاحب الامر علیه السلام و با سازماندهی آن جناب انجام می‌دهند به بحث و بررسی بپردازیم.

در این باره سخن را پیرامون چند محور سامان می‌دهیم:

محور نخست: نقل روایات

قندوزی از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

ما کان قول لوط علیه السلام لقومه: «لو أن لی بکم قوّة أو آوی الی رکن شدید» إلا تمنیاً لقوّة القائم المهدی و شدّة أصحابه، و هم الرکن الشدید. فإنّ الرجل منهم یؤتی قوّة أربعین رجلاً. وإنّ قلب الرجل منهم أشدّ من زبر الحديد؛ لو مرّوا علی الجبال لتدکدکت. لا یکفون سیوفهم حتی یرضی الله عزّوجلّ.^۱

لوط علیه السلام این سخن را که: «کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه

می‌جستم» نگفت مگر در تمنا و آرزویی که به قدرت حضرت قائم علیه السلام و توانمندی یارانش داشت؛ زیرا آنها «تکیه‌گاه استوار»ی هستند که در قرآن آمده است. هر مردی از یاران قائم علیه السلام نیروی چهل مرد را دارد و دل‌های آنان از پاره‌های فولاد، محکم‌تر می‌باشد؛ اگر از کوه‌ها بگذرند [از هیبت آنها] پاره پاره می‌شود. شمشیرشان را از حرکت باز نمی‌دارند تا آنگاه که خداوند خشنود گردد.

علامه مجلسی روایت بالا را به نقل از فضیل بن یسار از قول حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و در آن آورده است:

يتمسحون بسرج الإمام عليه السلام يطلبون بذلك البركة و يحقون به يقونه بأنفسهم في الحروب و يكفونه ما يريد. فيهم رجال لا ينامون الليل لهم دوى في صلاتهم كدوى النحل. يبيتون قياماً على أطرافهم و يصبحون على خيولهم؛ رهبان بالليل ليوث بالنهار. هم أطوع له من الأمة لسيدها. و هم من خشية الله مشفقون.^۱

با دست کشیدن به زین اسب امام، برکت را می‌طلبند. گرد او را می‌گیرند و در جنگ‌ها از او با جانهایشان پاسداری می‌کنند و هر چه بخواهد برآورده می‌سازند. در میان آنها مردانی است که شب را نمی‌خوابند و زمزمه نمازشان هم چون صدای زنبورهاست. شب را با شب زنده‌داری سپری می‌کنند و صبحگاهان سوار بر اسب‌هایند. زاهدان شب و شیران روزند. آنها در برابر فرمان امامشان از هر کنیزی مطیع‌تر هستند. و از ترس خداوند، دل‌نگرانند. همو به نقل از جابر روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

كأنتي بأصحاب القائم و قد أحاطوا بما بين الخافقين. ليس من شيء إلا و هو مطيع لهم.^۲
گویا یاران قائم علیه السلام را می‌بینم که شرق و غرب جهان را گرفته‌اند و چیزی نیست مگر آن‌که از آنها اطاعت می‌نماید.

نیز او از عبدالاعلی حلی در حدیثی بلند از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

فیبعث [المهدی] الثلاث مئة و البضعة عشر رجلاً إلى الآفاق كلها. فيمسح بين أكتافهم و على صدورهم فلا يتعابون في قضاء و لا تبقى أرض إلا نودي فيها شهادة أن لا إله إلا الله و حده لا شريك له و أن محمداً رسول الله. و هو قوله تعالى «و له أسلم من في السموات و الأرض طوعاً و كرهاً و إليه تُرجعون»...^۳

مهدی علیه السلام سیصد و اندی نفر را به همه مناطق دنیا گسیل می‌دارد. [و پیش از فرستادن آنها] بین شانه‌ها و بر سینه‌هایشان دست می‌کشد، در نتیجه در هیچ قضاوتی در نخواهند ماند. و زمینی باقی نمی‌ماند مگر آن‌که در آنجا به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت داده

۱. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۰.

۲. همان؛ ص ۱۸۵.

۳. همان؛ ص ۱۸۸ و ۱۸۹.

می شود و این سخن خداست که فرمود: هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند.

نعمانی به سند خود از هارون العجلی نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ صَاحِبَ هَذِهِ الْأَمْرِ مَحْفُوظٌ لَهُ أَصْحَابُهُ، لَوْ ذَهَبَ النَّاسُ جَمِيعاً أَتَى اللَّهُ بِأَصْحَابِهِ. وَهَمَّ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» وَهَمَّ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَعَزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۱

یاران صاحب این امر (امام مهدی علیه السلام) برای او حفظ خواهند شد و اگر همه مردم از بین بروند خداوند یاران او را خواهد آورد [و حفظ خواهد کرد]. [آنها اینند که خداوند درباره شان فرمود: و اگر اینان [= مشرکان] بدان کفر ورزند، بی گمان، گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند.

همو از عبدالله بن حماد الانصاری روایت کرده است که محمد بن جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل نموده که فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بَعَثَ فِي أَقَالِيمِ الْأَرْضِ فِي كُلِّ إِقْلِيمٍ رَجُلًا يَقُولُ: عَهْدُكَ فِي كَفْكَ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ مَا لَا تَفْهَمُهُ وَلَا تَعْرِفُ الْقَضَاءَ فَانظُرْ إِلَى كَفْكَ وَاعْمَلْ بِمَا فِيهَا...^۲

زمانی که قائم ظهور فرماید به هر سرزمینی کسی را [برای حکمرانی] می فرستد و به او می گوید: عهدنامه ات در دستت می باشد؛ هر گاه مسئله ای برایت پیش آمد که آن را نمی دانستی و داوری درباره اش برایت ممکن نبود، پس به دستت نگاه کن و مطابق آن عمل نما...

ابن طاووس در حدیثی بلند از ابوبصیر و او نیز از حضرت صادق علیه السلام سخنی را نقل کرده است: قلت: جعلت فداك ليس على ظهرها مؤمن غير هؤلاء؟ قال: بلى، ولكن هذه العدة التي يخرج فيها القائم عليه السلام وهم النجباء والفقهاء وهم الحكام وهم القضاة الذين يمسح بظونهم و ظهورهم فلا يشكل عليهم حكم.^۳

عرض کردم: فدایت شوم آیا روی زمین جز اینان (سیصد و سیزده نفر) مؤمن دیگری نیست؟ فرمود: آری، ولی قائم در میان اینان ظهور می نماید، آنها نجیبان، فقیهان، حاکمان و قاضیانند. مهدی علیه السلام بر شکم و پشتهاشان دست خواهد کشید، و از آن پس هیچ حکمی بر آنها ناشناخته نخواهد ماند.

شیخ مفید از مفضل بن عمر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۷۰.

۲. همان؛ ص ۱۷۲.

۳. ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۱۷۱.

یخرج مع القائم علیه السلام من ظهر الكوفة سبعة و عشرون رجلاً، خمسة عشر من قوم موسى عليه السلام الذين كانوا يهدون بالحقّ و به يعدلون و سبعة من أهل الكهف و يوشع بن نون و سلمان و أبودجانة الأنصاري و المقداد و مالك الأشتر، فيكونون بين يديه أنصاراً و حكاماً.

از پشت کوفه (نجف)، بیست و هفت نفر همراه قائم علیه السلام آشکار خواهند شد، پانزده نفر [آنها] از قوم موسی علیه السلام هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داور می نمایند، هفت نفر از اصحاب کف، یوشع بن نون، سلمان، ابودجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر. اینان در خدمت قائم و حاکمان اویند.

علامه مجلسی از مفضل بن عمر حدیثی را از حضرت صادق علیه السلام درباره یاران حضرت بقیة الله علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در قسمتی از آن می فرماید:

و هم أصحاب الألوية، و هم حکام الله فی أرضه...^۱

آنان صاحبان پرچم هایند و حاکمان خدا در زمینش...

در خطبة البیان - که پیشتر با کاستی های سندی آن آشنا شدیم - مطلبی در این درباره وارد شده است که چشم پوشی از آن روانیست.

در نسخه دوم این خطبه که در کتاب الزام الناصب آمده است به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام چنین می خوانیم:

ثم یولّی بمکة جابر بن الأصلح و یقبله العوام بالأبطح، فیرجع من العیلم و یقتل من المشرکین فی الحرم. ثم یولّی رماع بن مصعب، و یقصد المسیر نحو یثرب، فیعقد لزعماء جیوشه و رایته و یقلد أصفیاء أصحابه مقالید و لایته؛ و یولّی شبابة بن وافر و الحسین بن ثمیله و غیلان ابن أحمد و سلامة بن زید أعمال الحجاز و أرض نجد. و هم من المدینة.

و یولّی حبیب بن تغلب و عمارة بن قاسم و خلیل بن أحمد و عبدالله بن مضر، و جابر بن فلاح أقالیم الیمن و الأكامل و هم من أعراب العراق. و یولّی محمّد بن عاصم و جعفر بن مطلوب و حمزة بن صفوان و راشد بن عقیل و مسعود بن منصور و أحمد بن حسان، أعمال البحرین و سواحلها و عمان جزایرها و هم من جزایر هز. و یولّی راشد بن رشید و حزیمة بن عوام و هلال بن همام و عبدالواحد بن یحیی و الفضل بن رضوان و صلاح بن جعفر و الحسین بن مالک، الحبشة و جزایر الکرادیس. و هم من مشارق العراق. و یولّی أحمد بن سعید و طاهر بن یحیی و اسماعیل بن جعفر و یعقوب بن مشرک و غیلان بن الحسین و موسی بن حارث حبشه و أقالیم المراقش. و هم من الکوفة. و یولّی ابراهیم بن أعطی و الحسین بن علاب و أحمد بن موسی و موسی بن رمیح و یمیز ابن سالم و یحیی بن غانم و

سليمان بن قيس، مصادر الجذلان و أعمال الدفولة؛ و هم من أرض قوشان. و يولّى طالب بن العالى و عبدالعزيز بن سهلب بن مرة، و هشام بن خولان و عمر بن شهاب و جيار بن أعين و صبيح بن مسلم، أقاليم الادنى و جزاير الكتايب. و هم من نواحي شيراز. و يولّى أحمد بن سعدان و يوسف بن مغانم و على بن مفضل و زيد بن نصر و الجراد بن أبى العلا و كريم بن ليث و حامد بن منصور، أقاليم الحمير و جزاير الرسائل. و هم من بلاد فارس. و يولّى العمار بن الحارث و محمّد بن عطف و جمعة بن سعد و هلال بن داوودية و عمر بن الأسعد جزاير مليبار و أعمال العمائر، و هم من قرى العراق الأعلى. و يولّى الحسن بن هشام و الحسين بن غامر و على بن رضوان و سماحة بن بهيج، الشام و الأردن. و هم من مشارق لبنان. و يولّى الجيش بن أحمد و محمّد بن صالح و عزيز بن يحيى و الفضل بن إسماعيل الشام الأقصى و السواحل. من قرى الشام الأوسط. و يولّى محمّد بن أبى الفضل و تميم بن حمزة و المرتضى بن عماد و على بن طاهر و أحمد بن شعبان، بأقاليم مصر و جزاير النوبة. و هم من أرض مصر و يولّى الحسن بن فاخر و فاضل بن حامد و منصور بن خليل و حمزة بن هريم و عطاء الله ابن حياة و راهب بن حيار و وهب بن نصر و جعفر بن وثاب و محمّد بن عيسى، و تفور، وسايط النوبة و أعمال الكزود. و هم من بلاد حلوان. و يولّى أحمد بن سلام و عيسى بن جميل و إبراهيم بن سلمان و على بن يوسف، أعمال نواحي جابلقا و سواحلها، و أعمال مفاوز. و هم من الأزدي. و يولّى وثاب بن حبيب و موسى بن نعمان و عباس بن محفوظ و محمّد بن حسان و الحسين بن شعبان، جزاير الأندلس و إفريقيا. و هم من نواحي الموصل. و يولّى يحيى بن حامد و بنهان بن عبيد و على بن محمود و سلمان بن على و أحمد بن سامد و على بن ترخان، نواحي المراكش و ثغور المصاعد و مروجة النخيل. و هم من أرض خراسان. و يولّى داوود بن المخبر و يعيش بن أحمد و أباطالب بن إسماعيل و إبراهيم بن سهل، ديار بكر و مشارق الروم. و هم (من) نصيبين و فارقين. و يولّى حمام بن جرير و شعبان بن قيس و سهل بن نافع و حمزة بن معفر، أقاليم الروم و سواحلها. و هم من فارس. و يولّى علقمة بن إبراهيم و عمران بن شبيب و الفتح بن معلا و سند بن المبارك و قايد بن الوفا و مصفون بن عبدالله بن مفارق، قسطنطينية و سواحل القفجاق، و هم من إصفهان.

و يولّى الأخوين محمّد و أحمد بنى ميمون العراق الأيمن. و هما من المكين. و يولّى عروة بن مطلوب و إبراهيم بن معروف العراق الأيسر. و هما من أهواز. و يولّى سعد بن نزار و نزار بن سلمان و معد بن كامل، بلاد فارس و سواحل هرمز. و هم من همدان. و يولّى عيسى بن عطف و الحسين بن فضال عراق الرى و الجبال. و هم من قم. و يولّى نصير بن أحمد و عباس بن تنفيل و طايح ابن مسعود أعمال الموصل و مصادر الأرمن. و (هم) من قرى

فرهان. و يولّي الأمجد بن عبدالله و أسامة بن أبي تراب و محمّد بن حامد و سفيان بن عمران و الضحاك بن عبد الجبار و المنيع بن المكرم، بلاد خراسان و أعمال النهرين. و هم من مازندران. و يولّي المفيد بن أرقم و عون بن الضحاك و يحيى بن يرجم و إسماعيل بن ظلوم و عبد الرحمن بن محمّد و كثار بن موسى، جبال الكرخ و أقاليم العلان و الروس. و هم من بخارى. و يولّي عبدالله بن حاتم و بركة بن الأصيل و أبو جعفر بن الزرارة، و هارون بن سلطان و سامر بن معلا، المائق و نواحي جين و الصحارى. و هم من مرو. و يولّي رهبان بن صالح و عمارة بن حازم و عطف بن صفوان و البطال بن حمدون و عبد الرزاق بن غيشام و حامد بن عبادة و يوسف بن داوود و العباس بن أبي الحسن، أقاليم الديلم و القماقم و ثغور الشقاقش و الغيلان. و هم من سمرقند. و يولّي مطاع بن حابس و محمود بن قدامة و على بن قينن و ضيف بن إسماعيل و الفصيح بن غيث بن النفيس و ماجد بن حبيب و الفضل بن ظهر و غياث بن كامل و على بن زيد، مداين الخطا و جبال الزوابق و أعمال الشجارات. و هم من قم. و يولّي يعقوب بن حمزة و محمّد بن مسلم و ثابت بن عبد العزيز و الحسين بن موهوب و أحمد بن جعفر و أبا اسحاق بن نضيع، مغاليق الضوب و قرى القواريق. و هم من نيشابور. و يولّي الحسن بن العباس و مرید بن قحطان و معلّى بن إبراهيم و سلامة بن داوود و مفرج بن مسلم و معد بن كامل، بلاد الكلب و نواحي الظلمات. و هم من القرى. و يولّي فضيل بن أحمد و فارس بن أبي الخير و أسد بن مراحات و باقى بن رشيد و رضى بن فهد و عباس بن الحسين و القاسم بن أبي المحسن و الحسين بن عتيق، ألسدود و حيا لها. و هم من نواحي خوارزم. و يولّي فضلان بن عقيل و عبدالله بن غياث و بشر بن حبيب و سعد الله بن واثق و فصيح بن أبي عفيف و المرقد بن مروزق و سالم بن أبي الفتح و عيسى بن المثنى. أقاليم الضحضح و مناخر القيعان. و هم من قلعة النهر. و يولّي الزاهد بن يونس و عصام بن أبي الفتح و عبد الكريم بن هلال و مؤيد بن قاسم و موسى بن معصوم و المبارك بن سعيد و عزوان بن شفيح و علامة بن جواد، أقاليم الغربيين و أعمال القراغر. و هم من الجبل. و يولّي محمّد بن قوام و جعفر بن عبد الحميد و على بن ثابت و عطاء الله بن أحمد و عبدالله بن هاشم و إبراهيم بن شريف و ناصر بن سليمان و يحيى بن داوود و على بن أبي الحسين، أقاليم المعابد و جبال الملايس. و هم من قرى العجم. و يختار الأكار من السادات الأعمال العارفين لإقامة الدعائم، منهم إثني عشر رجلاً. و هم: محمّد بن أبي الفضل و على بن أبي غابر و الحسين بن على و داوود بن المرتضى و إسماعيل بن حنيفة و يوسف بن حمزة و عقيل بن حمزة و عقيل بن على و زيد بن على و جابر بن المصاعد، و يولّيهم جابرسا و أقاليم المشرق و يأمرهم بإقامة الحدود و مراعات العهود. ثمّ يختار رجالاً كراماً أحراراً أتقياء أبراراً. و هم: معصوم بن على و طالب بن محمّد و إدريس بن عبيد و إبراهيم

بن مسلم و حمزة بن تمام و علی بن الحسین و نزار بن حسن و الأشرف بن قاسم و منصور بن تقی و عبدالکریم بن فاضل و إسحاق بن المؤید و ثواب بن أحمد و یولیهام جابر قا و بلاد المغرب و یأمرهم بما أمر به أصحابهم. ثم یختار إثنی عشر رجلاً، و هم طاهر بن أبی الفرج و سعد بن الكامل و لوی بن حرث و محمّد بن ماجد و رضی بن إسماعیل و ظهیر بن أبی الفجر و أحمد بن الفضل و الرکن بن الحسین و یولیهام الشمال و أعمال الروم، و یأمرهم بما أمر به من تقدّمهم من الصّدّیقین. ثم یختار إثنی عشر رجلاً نقیاً من العیوب و هم: إسماعیل بن إبراهیم و محمّد بن أبی القاسم و یوسف بن یعقوب و فیروز بن موسی و الحسین بن محمّد و علی بن أبی طالب و عقیل بن منصور و عبدالقادر بن حبیب و سعد الله بن سعید و سلیمان بن مرزوق و عبدالرحمن بن عبدالمنذر و محمّد بن عبدالکریم. و یولیهام جهة الجنوب و أقالیمها و یأمرهم بما أمر به من یقدّمهم.^۱

... امام مهدی علیه السلام این افراد را به حکومت مناطق مختلفی می گمارد: جابر بن اصلح را در مکه. که گروه هایی از ابطح به سویش می آیند و او از عیلم باز می گردد و مشرکان را در حرم می کشد. آنگاه رماع بن مصعب را به مدینه می فرستد که او با فرماندهان سپاه و پرچمدارانش پیمان می بندد و برگزیدگانی از میان یارانش، طوق ولایت او را برگردن می آویزند؛ پس شبابه بن وافر و حسین بن ثمیله و غیلان بن احمد و سلامة بن زید را که همگی از اهل مدینه اند به حکومت بخش های مختلف حجاز و سرزمین نجد می فرستد. حبیب بن تغلب، عمارة بن قاسم، خلیل بن احمد، عبدالله بن مضر و جابر بن فلاح را که از اعراب عراق هستند به حکومت مناطق مختلف یمن می فرستد. محمّد بن عاصم، جعفر بن مطلوب، حمزة بن صفوان، راشد بن عقیل، مسعود ابن منصور و احمد بن حسان را که همگی از جزایر هز می باشند به حکومت بخش های مختلف بحرین و سواحل آن و عمان و جزایر آن می فرستد. آنگاه راشد بن رشید، حزیمه بن عوام، هلال بن همام، عبدالواحدین یحیی، فضل بن رضوان، صلاح بن جعفر و حسین بن مالک را که همگی اهل شرق عراق هستند به حبشه و جزایر کرادیس اعزام می کند. احمد بن سعید، طاهر بن یحیی، اسماعیل بن جعفر، یعقوب بن مشرک، غیلان بن الحسین و موسی بن حارث را که اهل کوفه اند به حبشه و مناطق مختلف مراکش می فرستد. ابراهیم بن اعطی و حسین بن علاب، احمد بن موسی، موسی بن رمیح، یمیز بن صالح، یحیی بن غانم و سلیمان بن قیس را که اهل منطقه قوچان هستند به مصادر جدلان و بخش های دفولة اعزام می کند. طالب بن عالی، عبدالعزیز بن سهل بن مره، هشام بن خولان، عمر بن شهاب، جبار بن اعین و صبیح بن مسلم را که همگی از اهالی اطراف شیراز هستند به مناطق نزدیک و جزایر کتابی می فرستد. احمد بن سعدان، یوسف بن

مغانم، علی بن مفضل، زید بن نضر، جواد بن ابی العلاء، کریم بن لیث و حامد بن منصور را که اهل نواحی فارس هستند به مناطق حمیر و جزایر رسالات گسیل می‌دارد. عمار بن حارث، محمد بن عطف، جمعة بن سعد، هلال بن داوودیه و عمر بن اسعد را که همگی از روستاهای شمال عراق می‌باشند به جزایر ملیبار و بخش‌های عمایر می‌فرستد. حسن بن هشام، حسین بن غامر، علی بن رضوان، سماحة بن بهیج را که اهل شرق لبنان هستند به شام و اردن اعزام می‌کند. جیش بن احمد، محمد بن صلاح، عزیز بن یحیی، فضل بن اسماعیل را که اهل روستاهای مرکزی شام هستند به مناطق دور شام و سواحل می‌فرستد. محمد بن ابوالفضل، تیمم بن حمزه، مرتضی بن عماد، علی بن طاهر، احمد بن شعبان را که اهل مصر هستند به مناطق مصر و جزایر نوبه می‌فرستد. حسین بن فاخر، فاضل بن حامد، منصور بن خلیل، حمزة بن هریم، عطاء الله بن حیا، راهب بن حیار، وهب بن نصر، جعفر بن وثاب و محمد بن عیسی را که اهل حلوان می‌باشند به بخش‌های مرکزی نوبه و بخش‌های کزود گسیل می‌شوند. احمد بن سلام، عیسی بن جمیل، ابراهیم بن سلمان، علی بن یوسف را که اهل اُزد هستند به جابلقا و سواحل آن و بخش‌های مفاوز می‌فرستد. و ثابت بن حبیب، موسی بن نعمان، عباس بن محفوظ، محمد بن حسان، حسین بن شعبان را که اهل موصل هستند به جزایر اندلس و آفریقا اعزام می‌کند. یحیی بن حامد، بنهان بن عبید، علی بن محمود، سلمان بن علی، احمد بن ساعد و علی بن ترخان را که اهل خراسان هستند به مراکش و مرزهای مصاعد و مروجة النخیل می‌فرستد. داوود بن مخبر، یعیش بن احمد، ابوطالب بن اسماعیل و ابراهیم بن سهل را که اهل نصیبین و فارقین هستند به دیار بکر و شرق روم اعزام می‌نماید. حمام بن جریر، شعبان بن قیس، سهل بن نافع و حمزة بن معفر را که اهل فارس هستند به مناطق روم و سواحل آن اعزام می‌کند. علقمة بن ابراهیم، عمران بن شیب، فتح بن معلا، سند بن مبارک، قاید بن وفا و مصفون بن عبدالله بن مفارق را که اهل اصفهان هستند به قسطنطنیه و سواحل قفقاق می‌فرستد. محمد و احمد بنی میمون که دو برادرند و اهل مکین می‌باشند به سمت راست عراق می‌فرستد. عروة بن مطلوب و ابراهیم بن معروف را که از اهواز هستند به سمت چپ عراق اعزام می‌کند. سعد بن نضار، نزار بن سلمان و معد بن کامل را که از همدان هستند به مناطق فارس و سواحل هرمز می‌فرستد. عیسی بن عطف و حسین بن فضال را که از قم می‌باشند به عراق ری و کوهستان اعزام می‌نماید. نصیر بن احمد، عباس بن تنقیل و طایع بن مسعود را که اهل روستاهای فرهان هستند به بخش‌های موصل و مصادر ارمن گسیل می‌دارد. امجد بن عبدالله، اسامة بن ابوتراب، محمد بن حامد، سفیان بن عمران، ضحاک بن عبدالجبار و منیع بن مکرم را که اهل مازندران هستند به شهرهای خراسان و بخش‌های نهرین می‌فرستد. مفید بن ارقم، عون بن ضحاک، یحیی بن پرچم،

اسماعیل بن ظلوم، عبدالرحمن بن محمد و کثارین موسی را که اهل بخاری هستند، به مناطق علان و روس اعزام می نماید. عبدالله بن حاتم، برکه بن اصیل، ابوجعفر بن زراره، هارون بن سلطان و سامر بن معلا را که اهل مرو می باشند به مالمق و مناطق چین و صحراها می فرستد. رهبان بن صالح، عماره بن حازم، عطاف بن صفوان، بطال بن حمدون، عبدالرزاق بن غیشام، حامد بن عباد، یوسف بن داوود و عباس بن ابوالحسن را که اهل سمرقند هستند به مناطق دیلم و قماقم و مرزهای شقاقش و گیلان می فرستد. مطاع بن حابس، محمود بن قدامه، علی بن قینن، حنیف بن اسماعیل، فصیح بن غیث ابن النفیس، ماجد بن حبیب، فضل بن ظهر، غیاث بن کامل و علی بن زید که اهل قم هستند به شهرهای خطا و کوه های زوابق و بخش های شجارات می فرستد. یعقوب بن حمزه، محمد بن مسلم، ثابت بن عبدالعزیز، حسین بن موهوب، احمد بن جعفر و ابواسحاق نضیع که اهل نیشابور هستند به مغالیک الضوب و روستاهای قواریق می فرستد. حسن بن عباس، مرید بن قحطان، معلی بن ابراهیم، سلامه بن داوود، مفرج بن مسلم و معد بن کامل که اهل روستاها هستند به بلاد کلب و مناطق ظلمات می فرستد. فضیل بن احمد، فارس بن ابوالخیر، اسد بن مراحات، باقی بن رشید، رضی بن فهد، عباس بن حسین، قاسم بن ابومحسن، و حسین بن عتیق را که از مناطق خوارزم هستند به سدود و اطراف آن اعزام می نماید. فضلان بن عقیل، عبدالله بن غیاث، بشار بن حبیب، سعدالله بن واثق، فصیح بن ابو عقیف، مرقد بن مروزق، سالم بن ابوالفتح و عیسی بن مثنی را که از قلعة النهر می باشند به مناطق ضحضح و قیعان می فرستد. زاهد بن یونس، عصام بن ابی الفتح، عبدالکریم بن هلال، مؤید بن قاسم، موسی بن معصوم، مبارک بن سعید، غروان بن شفیع و علامه بن جواد را که اهل کوهستان هستند به مناطق غریب و بخش های قراغر می فرستد. محمد بن قوام، جعفر بن عبدالحمید، علی بن ثابت، عطاء الله بن احمد، عبدالله بن هاشم و ابراهیم بن شریف، ناصر بن سلیمان، یحیی بن داوود و علی بن ابوالحسین را که از روستاهای عجم هستند به مناطق معابد و کوهستان ملبس می فرستد. دوازده نفر از بزرگان سادات را که به حدود الهی آگاهی دارند، بر می گزیند. که عبارتند از: محمد بن ابوالفضل، علی بن ابو غابر، حسین بن علی، داوود بن مرتضی، اسماعیل بن حنیفه، یوسف بن حمزه، عقیل بن حمزه، عقیل بن علی، زید بن علی و جابر بن مصاعد که آنها را به جابرسا و مناطق شرق می فرستد و آنها را مأمور برپایی حدود و نظارت بر عهدنامه ها می کند. پس مردانی با کرامت، آزاده، پرهیزگار و نیکوکار را بر می گزیند که عبارتند از: معصوم بن علی، طالب بن محمد، ادیس بن عبید، ابراهیم بن مسلم، حمزه بن تمام، علی بن حسین، نزار بن حسن، اشرف بن قاسم، منصور بن تقی، عبدالکریم بن فاضل، اسحاق بن مؤید و ثواب بن احمد که آنها را به جابرقا و سرزمین های مغرب

می فرستد. پس دوازده نفر دیگر را بر می‌گزینند: طاهر بن ابوالفرج، سعد بن کامل، لوی بن حرث، محمد بن ماجد، رضی بن اسماعیل، ظهیر بن ابوالفجر، احمد بن فضل و رکن بن حسین که آنها را به شمال و بخش‌های روم می‌فرستد. آنگاه دوازده مرد پاک و پاکیزه را بر می‌گزیند: اسماعیل بن ابراهیم محمد بن ابوالقاسم، یوسف بن یعقوب، فیروز بن موسی، حسین بن محمد، علی بن ابی طالب، عقیل بن منصور، عبدالقادر بن حبیب، سعداله بن سعید، سلیمان بن مرزوق، عبدالرحمن بن عبدالمنذر و محمد بن عبدالکریم را به مناطق جنوب می‌فرستد و هر آنچه به دیگران فرموده بود به اینان نیز سفارش می‌کند.

در محورهای بعدی درباره این اخبار مطالبی را خواهیم آورد.

محور دوم: در این خطبه کاستی‌هایی (غیر از ضعف‌های کلی که قبلاً بیان شد) وجود دارد که آن را از شایستگی اثبات تاریخی ساقط می‌نماید.

الف) به طور کلی از روایات دیگر چنین بر می‌آید که سیصد و سیزده نفر یار خاص حضرت ولی عصر علیه السلام در آغاز قیام، سمت فرماندهی نظامی را بر عهده دارند و بعداً همان‌ها فرماندارانی خواهند شد که امام به مناطق مختلف جهان می‌فرستد. روشن‌ترین دلیل، این تعبیر روایی است: «هم الحکام والقضاة و الفقهاء»

علاوه بر اینکه آنها نخبگان و برگزیدگانی‌اند که در میان نسل خود بالاترین مراتب اخلاص را دارند و حضرت صاحب الامر علیه السلام کسی را جز آنان برای حکمرانی در مناطق مختلف جهان نمی‌یابد. ولی از این خطبه خلاف این مطلب برداشت می‌شود زیرا در نسخه اول اسامی یاران خاص امام علیه السلام که در آغاز ظهور گرد می‌آیند و با او بیعت می‌کنند و یاریش می‌نمایند غیر از اسامی حکمرایانی است که امام آنها را به مناطق مختلف جهان اعزام می‌نماید و در نسخه دوم آمده است، در نتیجه وقتی این دو نسخه را در کنار هم قرار دهیم نتیجه می‌گیریم خواصی که بیعت می‌کنند غیر از خواصی هستند که به دستور امام به حاکمیت در مناطق جهان گمارده می‌شوند. و این برخلاف نتیجه‌ای است که در نکته اول ثابت گردید.

اشکال: ما نمی‌توانیم این دو نسخه را به هم پیوند دهیم چون هر دو از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نشده است.

پاسخ: دلالت این خطبه بر جدایی بین خواصی که نخستین بار با حضرت بیعت می‌کنند با حکمرایان مناطق، پس از علم به آن است که ارزش اثبات تاریخی هر یک از آن دو مساوی با دیگری است. همچنین این مطلب را می‌توان از کنار هم گذاشتن نسخه دوم، با روایاتی که در این فصل آوردیم و در آنها از خواصی یاد شده بود که برای نخستین بار با امام علیه السلام بیعت می‌کنند، فهمید؛ زیرا هیچ یک از آن روایات با نسخه دوم خطبه البیان مطابقت ندارد و این برخلاف نتیجه‌ای است که به آن رسیدیم.

ب) این نسخه خطبة البيان به روشنی بیان می‌کند که حضرت مهدی علیه السلام این حاکمان را قبل از رسیدن به کوفه تعیین می‌فرماید یعنی این رویداد پیش از فتح عراق (و مسلماً قبل از فتح جهان) است. پیشتر در روایات خواندیم که امام عصر علیه السلام پس از رسیدن به کوفه سپاهیان را به سراسر جهان می‌فرستد.

این مطلب به دلیل دو اشکال، صحیح به نظر نمی‌رسد.

اشکال اول: تعیین حاکمان به معنی اعزام آنها به مناطق جهان نیست؛ زیرا روشن است که در آن زمان هیچ‌کدام از این مناطق آزاد نشده است پس ناگزیر باید فرض نمود که امام علیه السلام آنها را برای مأموریت‌های جهانی در نظر می‌گیرد. البته این فرضی دور از ذهن است زیرا تعیین پیش از نیاز است و به طور طبیعی این اتفاق می‌بایست پس از فتح هر منطقه‌ای روی دهد مگر آن‌که امام علیه السلام مصلحت‌های دیگری را از این تعیین پیش از موعد در نظر داشته باشد و الله العالم.

اشکال دوم: روایت خطبة البيان باروایاتی که تعیین حاکمان را در کوفه می‌داند تعارض دارد. ^۱ از این روایات همچنین استفاده می‌شود حاکمانی که از سوی امام علیه السلام فرستاده می‌شوند همان سیصد و سیزده نفر یار خاص می‌باشند و نه اشخاص دیگری که خطبة البيان از آنها یاد کرده است.

ج) روایت خطبة البيان در شمارش دچار دو اشتباه شده است:

۱- در بخشی از این خطبه آمده است: «و یختار الأكابر من السادات الأعمال العارفين لإقامة الدعائم، منهم إثني عشر رجلاً» ولی تنها ده نفر را نام می‌برد که آنها حکمرانان مناطق شرقی جهان هستند.

۲- در جایی دیگر می‌گوید: «ثم یختار إثني عشر رجلاً» اما فقط از هشت نفر نام می‌برد که آنها رؤسای مناطق شمالی جهان می‌باشند.

شاید راویان در نقل خطبه اشتباه کرده و نام‌های دیگر را از قلم یا گفتار انداخته‌اند و گرنه قاعدتاً این خطبه (به فرض درستی آن) نباید ناقص باشد.

د) تقسیم مناطق مختلف جهان بین آنها بنابر ملاحظات زیر، قابل بحث و مناقشه است.

۱- تکرار اسامی مناطق، چه در خود لفظ و چه در لفظ دیگر؛ به طور مثال: واژه «حبشه» دو بار با این لفظ تکرار شده و دو بار هم با واژه «نوبة» (= حبشه). واژه «روم» دو بار تکرار شده است. «مغرب» دو بار آمده است گاهی با واژه «جابلقا» و گاهی با واژه «جابرقا».

۲- در حالی که توزیع حاکمان در مناطق عراق، ایران و شبه جزیره عربستان زیاد است در سرزمین‌های وسیعی هم‌چون: آفریقا، و مناطق جنوبی زمین (مانند استرالیا و آمریکای جنوبی) بسیار اندک است.

۱. مانند روایتی که بخشی از آن را علامه مجلسی در بحار الانوار آورده و ما نیز آن را نقل نموده‌ایم. در آن جا آمده است: امام علیه السلام وارد عراق می‌شود، با سفیانی در می‌افتد و حکومتش را در آنجا مستقر می‌سازد. سپس از مقابله ایشان با رومیان (که جلوه‌ای از فتح جهانی است) سخن به میان آمده است. آنگاه به کوفه باز می‌گردد و سیصد و اندی نفر را به سراسر جهان می‌فرستد.

۳- برخی از سرزمین‌هایی که در این روایت نام برده شده، به طور کلی نامی از آنها در منابع علمی و اطلس‌های جغرافیایی نیامده است. آری، شاید در زمان صدور روایت، نام‌های مناطق خاصی بوده است، به طور مثال وقتی می‌گوید «مناطق نزدیک» (أقالیم الأدنی) مراد، مناطق شرقی نزدیک به خاورمیانه باشد مانند افغانستان، پاکستان و جمهوری‌های آسیای میانه، یا مقصود از «وسط‌های نوبه»، آفریقای مرکزی و از «سرزمین‌های روم»، تمامی اروپا باشد. نیز منظور از «دیار بکر»، آسیای صغیر، از «مشارق روم»، شرق اروپا و از «نواحی تاریکی»، قاره امریکا باشد؛ چه این قاره در آن سوی «دریای تاریکی» که همان اقیانوس اطلس باشد، واقع گردیده است. البته هم‌چنان شماری از مناطق ناشناخته در خطبه وجود دارد.

محور سوم: برداشتی کلی از این روایات.

خطبة البیان، جهان را از دو زاویه بخش‌پذیر می‌داند:

الف) تقسیم بندی فراگیر و گسترده؛ از این زاویه، جهان به چهار منطقه تقسیم می‌گردد: شمالی، جنوبی، شرقی و غربی؛ و برای هر منطقه شورایی متشکل از دوازده انسان پرهیزگار و صالح مشخص می‌نماید. اما از نام بردن این مناطق، سکوت کرده است و این تطبیق تا حدی کار مشکلی است. بهترین نظری که در این مورد می‌توان داد آن است که این تطبیق موکول به صلاح‌دید حضرت صاحب الامر علیه السلام می‌باشد.

ب) تقسیم بندی محدودتر؛ حاکمان این مناطق کوچک در مراتب پایین‌تر ایمان قرار دارند؛ زیرا در روایت از آنان و ستایش نشده است. اقتضای این تقسیم بندی آن است که حکمروایان هر یک از این مناطق کوچک، زیر نظر حاکمان مناطق بزرگتر به انجام وظیفه می‌پردازند.

به این تقسیم بندی - البته با اندکی اختلاف - در روایات دیگر اشاره شده است. خطبة البیان به صراحت از تشکیل شورایی در هر منطقه یاد کرده است. برخلاف روایات دیگر که در آنها آمده: «قائم که ظهور فرماید برای هر سرزمینی، حاکمی را گسیل می‌دارد.» علاوه اینکه هر دو روایت نیز می‌تواند درست باشد زیرا ناگزیر در هر منطقه یک نفر حکمروایی می‌کند ولی به طور طبیعی همان منطقه نیازمند شماری دیگر از مسئولان عالی‌رتبه نیز می‌باشد.

بدین ترتیب یاران امام مهدی علیه السلام بر شرق و غرب جهان مسلط شده و «چیزی باقی نمی‌ماند جز آن‌که پیروی آنها را می‌کند» و «زمینی نمی‌ماند مگر آن‌که به یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهد» و برنامه کامل عدالت مدار در آنجا پیاده می‌گردد. امام علیه السلام به هنگام خروج از مکه، نخستین حاکم آنجا را منصوب و پیش از ورود به عراق، حاکمان مناطق حجاز و نجد را تعیین می‌نماید ولی باقی مانده دولتمردانش را در کوفه مشخص می‌فرماید. بنابراین می‌توان گفت این انتصابات به تدریج و همراه با فتح گام به گام جهان، انجام می‌پذیرد. قبلاً این نظریه را تقویت کردیم که جهان، دست کم به یکصد و پنجاه منطقه تقسیم خواهد شد و نیاز فراوانی به به‌کارگیری

همه آن سیصد و سیزده نفر به اضافه مخلصان دیگری از درجات پایین‌تر، به وجود خواهد آمد. هر چه وسعت منطقه‌ای کمتر باشد، اداره آن و اجرای عدالت در آن، آسانتر است.

به غیر از خطبة‌البیان، در سایر روایات با این دیدگاه مخالفت نشده است، چه در این خطبه جهان به سی و پنج منطقه تقسیم شده (تقسیم بندی دوم) که برخی از آنها، بسیار بزرگ است تا آنجا که قاره آفریقا و جزایر اندلس همگی بخشی از یک منطقه به حساب آمده است.

شمار اعضای شورای رهبری هر منطقه - بنابر آنچه در خطبة‌البیان آمده است - بین پنج تا هشت نفر است و مجموع آنها یکصد و نود و هفت نفر می‌باشند؛ در نتیجه هر گاه تعداد چهل و هشت نفر دولتمرد را مطابق تقسیم بندی نخست به آنها بیفزاییم، مجموع آنها دویست و چهل و پنج نفر خواهد شد و این تعداد، شصت و هشت نفر کمتر از شمار یاران خاص حضرت می‌باشد.

ممکن است کسی در مقام پاسخ به این تناقض برآید و آن دویست و چهل و پنج نفر را غیر از سیصد و سیزده نفر بداند. ولی در جواب باید گفت: اتفاقاً این دوگانگی، یکی از نقاط ضعف خطبة‌البیان است زیرا منطقی نیست که امام عصر علیه السلام از انتصاب یاران خاص خود (سیصد و سیزده نفر) در بالاترین پست‌های دولت جهانی سرباز زند و اشخاصی پایین‌تر از آنها را بدان کار بگمارد؛ زیرا کمترین لازمه این اقدام، اخلال در روند اجرای کامل عدالت است. گذشته از آن که روایاتی که آوردیم نیز، بر این مطلب صحه می‌گذارند.

در این صورت اگر ما باشیم و نسخه دوم خطبة‌البیان، باید بگوییم که افراد یاد شده در آن، تنها برخی از یاران خاص حضرت هستند. ولی هم‌چنان جای این پرسش باقی است که سرنوشت دیگرانی که نامی از آنها در خطبه نیامده، چه می‌شود؟!

در هر حال، زمانی که حکمروایان همه سرزمین‌ها به مناطق مورد نظر اعزام شدند، در واقع برای نخستین بار دولت جهانی مهدوی کار خویش را آغاز می‌کند.

واژه اقلیم (= منطقه) به معنای بخشی از زمین است که با نام خاصی از دیگر بخش‌های زمین مشخص می‌گردد. مثلاً مصر و شام و یمن هر کدام یک اقلیم است. از لحاظ لغوی، واژه اقلیم معرب است ولی بعضی آن را عربی می‌دانند که از «قلامة الظفر» گرفته شده، زیرا بخشی از زمین می‌باشد. جو الیقی گفته است: این واژه، عربی محض نیست. ^۱ اما در دولت جهانی، مراد از «منطقه» هر سرزمین مرزبندی شده‌ای است که دارای حکومت داخلی مستقل می‌باشد.

محور چهارم: طرح پرسش‌هایی پیرامون این روایات، برای روشن شدن برخی جزئیات. پرسش نخست: اخلاص گذاران به طور عموم و خواص آنان به طور خاص، در نبرد سرنوشت ساز جهانی شرکت خواهند کرد و به طور طبیعی بسیاری از آنها به شهادت خواهند رسید، پس چگونه می‌توان فرض نمود همگی آنها در دولت مهدوی مشارکت خواهند جست؟!

برای پاسخ به این سؤال، توجه خوانندگان را به دو ویژگی در فرآیند فتح جهان جلب می‌نماییم:

۱- ضمانت‌های موجود برای ارتش حضرت صاحب الامر علیه السلام که تنها مخصوص آنهاست مانند یاری فرشتگان، هراس افکندن در دل دشمنان و - احتمالاً - جنگ جهانی در پیش از ظهور. مهم‌ترین این ضمانت‌ها برای حفظ سپاه مهدوی، آگاهی خود امام علیه السلام و برنامه ریزی مناسب او برای نبرد جهانی است که پیشتر درباره آن به طور مفصل سخن گفته‌ایم.

۲- دلایل مختلفی وجود دارد که امام علیه السلام بیشتر جهان را تقریباً بدون جنگ فتح می‌نماید در این باره نیز قبلاً بحث کرده‌ایم. البته این مطلب کشته شدن آنها را به طور محدود نفی نمی‌نماید که اگر هم چنین اتفاقی افتد برای مخلصان درجه دو می‌باشد نه دارندگان درجه نخست اخلاص که همان سیصد و سیزده نفر باشند، زیرا اینان در جایگاه فرماندهی قرار دارند و هر چند در جنگ‌های قدیم پیشاپیش سپاه حرکت می‌کردند و در معرض خطر بودند ولی در جنگ‌های مدرن فرمانده عقب‌تر از خطوط اصلی نبرد به سر می‌برد تا با اشراف به صحنه نبرد، فرمان‌های خویش را صادر نماید. در این صورت در جنگ‌های جدید امکان بیشتری برای حفظ جان فرمانده وجود دارد.

پس فرضیه حفظ جان همه یاران خاص پس از پایان جنگ قابل قبول بوده و شهادت گروهی از مخلصان درجه دوم نیز که شمار فراوانی اند، تأثیر زیادی بر جمعیت آنها نخواهد گذاشت.

پرسش دوم: در روایتی که گذشت آمده است بیست و هفت نفر به همراه قائم علیه السلام از پشت کوفه خارج می‌شوند؛ پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند و هفت نفر از اصحاب کهف، یوشع بن نون، سلمان، ابودجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر؛ اینان یاران و دولتمردان آن حضرت اند.

از ظاهر این روایت بر می‌آید که گروهی از اموات مؤمنین به زندگی دنیا باز می‌گردند تا از یاران حضرت ولی عصر علیه السلام باشند؛ ولی این مطلب با اشکالاتی روبروست:

۱. این روایت برای اثبات موضوع کافی نیست و با توجه به دور بودن آن از ذهن، به اثباتی قوی نیاز دارد و خبر واحد برای آن کافی نیست.

۲. این اندیشه با قانون معجزات مخالف می‌باشد زیرا بازگشت مرده به دنیا معجزه است و هم‌چنان که بارها گفته‌ایم معجزه جز در آنجا که پیروزی حق‌راهی جز آن ندارد و جایگزین طبیعی هم برای آن متصور نیست، به وجود نمی‌آید و بدیهی است در این مورد جایگزین طبیعی وجود دارد که عبارتند از یاران مخلص درجه اول و بسیاری از افراد درجه دوم که بیشترشان از لحاظ درجات ایمانی همانند کسانی اند که روایت از آنها نام برده است زیرا این یاران براساس برنامه عادلانه و کامل الهی از کوران آزمایش‌ها سربلند بیرون آمده و خود نتیجه و ثمره تلاش‌های بیش از یک هزار ساله بشریت هستند در حالی که مؤمنان پیش از اسلام (هم‌چون اصحاب کهف) با این برنامه نزیسته‌اند و مؤمنان صدر اسلام نیز به شکل کامل آزموده نشده‌اند؛ زیرا آنان پیش از تکمیل شرایط امتحان و

ابتلائات الهی از دنیا رفته‌اند.

۳. لازمه چشم‌پوشی از دو اشکال بالا، بازگشت اموات بسیاری به دنیا است که شمارشان کمتر از آنچه در روایت آمده نیست؛ مانند سپاه طالوت، برخی از حواریون عیسی علیه السلام، شماری از پیامبران بنی اسرائیل هم چون داوود، سلیمان، شعیب و یحیی و مانند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ‌های بدر و احد، برخی از صحابه آن بزرگوار که در روایت نیامده و گروهی از دانشمندان مسلمان از نسل‌های گذشته.

اگر چنین بیندیشیم دیگر وجود مخلصانی که در قید حیات هستند ضرورتی نداشته بلکه می‌توان به همان مرده‌ها بسنده کرد و در آن صورت تأخیر در ظهور و طولانی شدن غیبت، امری بی‌دلیل و ستمکاری بر بشر است؛ اما چون ساحت قدس الهی از هر نوع ظلمی منزه است، در حدود برداشت این زمانی ما باید گفت مضمون روایت صحیح نیست.

بنابراین باید آن را بر معنایی رمزی حمل نموده، بگوییم مراد از روایت آگاهانیدن ما به این مطلب است که یاران خاص امام مهدی علیه السلام که در نزد وی گرد می‌آیند از لحاظ رتبه ایمانی، خلوص، علم و عمل، کمتر از افرادی که نامشان در روایت آمده نیستند. این برداشت صحیحی است که قبلاً نیز با آن آشنا شده‌ایم.

پرسش سوم: فرض آن است که اخلاص گذاران درجه اول - چه رسد به صاحبان درجات بعدی - هیچ‌کدام تجربه مدیریتی یا قضاوت در دوران پیش از ظهور نداشته‌اند. هم‌چنان که نمی‌توان فرض کرد آنها علوم مربوط به این دو حوزه را برای به کارگیری در وقت نیاز آموخته‌اند. بلکه همان‌طور که از برخی واقعیت‌ها که قبلاً دانستیم بر می‌آید، شاید عکس آن صادق باشد زیرا ثمره آزمایش و ابتلائاتی که اینان از سر گذرانده‌اند، پدید آمدن درجه‌والایی از ایمان و نیروی اراده می‌باشد که آن هم به نوبه خود، نتیجه عکس‌العمل‌های کاملاً درست آنان در برابر شرایط زمانه‌ای است که لبالب از ستم و طغیان است. بنابراین، امتحانات الهی موجب پیدا شدن توانایی بر قضاوت و قدرت اجرایی و مدیریتی فرد نمی‌گردد؛ در نتیجه از آزموده شدن آنها نمی‌توان نتیجه گرفت که آنها توان قضایی و اجرایی را هم پیدا کرده‌اند.

علاوه آن‌که پیشتر گفته‌ایم آنها باید در عصر پیش از ظهور تقیه پیشه نمایند^۱ و به طور مستقیم در امور اجرایی و قضایی وارد نشوند و به طور کلی از دستگاه‌های حکومتی ستمکار دوری گزینند. در غیر این صورت، مهر شکست در امتحان‌های الهی بر جبین آنها می‌نشیند و سرانجام نخواهند توانست شرافت هم‌رکابی حضرت صاحب‌الامر علیه السلام را در دوران پس از ظهور پیدا نمایند.

پس نتیجه می‌گیریم اخلاص گذاران در هر مرتبه‌ای که باشند در عصر پیش از ظهور هیچ‌گونه تجربه مدیریتی و قضایی نخواهند داشت.

حال باید پرسید که اینان چگونه خواهند توانست در دولتی به گستره همه جهان، مناصب اجرایی و قضایی را بر عهده گیرند؟ به ویژه آن که مدیریت حکومت مهدوی، مدیریتی معمولی که اینک در جهان متداول است نیست بلکه آکنده از عدالتی ژرف و نظام تربیتی متمرکز و مستمری برای همه بشریت می باشد. با این اوصاف، این کار از عهده آنان چگونه بر خواهد آمد؟!

پاسخ: بی شک یاران امام علیه السلام در بالاترین مراتب شناخت و آگاهی قرار دارند؛ زیرا تردیدی نداریم که دولت مهدوی عدالت کامل را بنیان خواهد گذاشت. این یقین از روایات فراوان و متواتری که فریقین نقل کرده اند و همچنین از اخباری که در تورات و انجیل وجود دارد، به دست می آید. همه آنها از خوشبختی و رفاه در آن روزگار در بهترین و زیباترین شکل آن و نیز از دستاوردهایی عظیم در این قلمرو، سخن گفته اند. بدیهی است چنین خوشبختی و عدالتی، نمی تواند بدون آگاهی وسیع و فرهیختگی عمیق کسانی که در تشکیل دولت جهانی مشارکت می جویند پدید آید. در این صورت نتیجه می گیریم آنها از آگاهی عمیقی برخوردار می باشند. همه سخن آن است که ما در مورد چگونگی وصول آنها به این سطح از بینش و فرهیختگی، به اندیشه ای منسجم دست یابیم. در این باره چند احتمال وجود دارد:

احتمال نخست: آنها علوم مورد نیاز خود را به یکباره و یا به تدریج از راه معجزه به دست می آورند. برای این احتمال می توان دو استدلال آورد:

۱- از ظاهر برخی اخبار گذشته که قابل اثبات تاریخی هم می باشد همین احتمال بر می آید. در روایتی می خوانیم «آنها نجیبان و فقیهانند... کسانی اند که دستی بر شکمها و پشتهایشان کشیده می شود پس [در اثر آن] در هیچ حکمی اشتباه نمی کنند» و در خبری دیگر آمده است: «[قائم علیه السلام] دستی به شانه آنان و نیز بر سینه هایشان می کشد و در پی آن دیگر در هیچ قضاوتی خطا نمی نمایند» این کار جز معجزه چه می تواند باشد؟ زیرا بر این دست کشیدن، نمی توان نام دانش آموختن نهاد. در واقع این کار سببی ظاهری برای تحقق معجزه ای است که ره آوردش کسب علم و دانش می باشد.

همچنین سخن حضرت ولی عصر علیه السلام در خبر دیگری که خطاب به یارانش فرمود: «فرمان و عهدنامه تو در کف دست توست، پس هر گاه برایت مسئله ای پیش آمد و داوری صحیح درباره آن از میزان خرد و دانش تو بیرون بود، به دست بنگر و به آنچه در آن است، عمل نما» اگر منظور از این سخن فقط نگاه کردن به دست باشد، معلوم می شود سبب آن اعجاز آمیز است.

درستی این استدلال، بستگی به همخوانی آن با قانون معجزات دارد. آیا موفقیت دولت جهانی منوط به باریک اندیشی و دقت ورزی آنان در امور حکومتی است یا خیر؟ اگر آن کار راهی جز معجزه نداشته باشد، باید روی دادن آن را به هر صورت که باشد بپذیریم ولی اگر راه یا راه های دیگری وجود داشته باشد، روی دادن معجزه ضرورتی ندارد. البته به زودی خواهیم گفت معجزه، راهی منحصر به فرد نبوده، بلکه راه های طبیعی دیگری برای عالم شدن امیران دولت جهانی وجود

دارد.

۲- در این کتاب و کتاب گذشته^۱ گفته‌ایم که پیشوای جامعه بشری باید از این ویژگی اعجاز‌آمیز برخوردار باشد که هر گاه بخواهد چیزی را بداند، خداوند متعال آن را بدو بفهماند. امام عصر علیه السلام دارای این ویژگی است و روایاتی نیز در این باره وارد شده است.

ممکن است کسانی این خصوصیت را بر یاران امام علیه السلام نیز تطبیق نمایند و چنین استدلال کنند که هر کدام از آنان رئیس منطقه‌ای می‌باشند و باید با اقدامات صحیحی عدالت کامل را در منطقه خویش پیاده نمایند، در این صورت می‌بایست آنها نیز واجد این ویژگی گردند. آنها به مدد این فیض ربوبی کارها را به آسانی پیش خواهند برد زیرا از «الهام» بی‌واسطه الهی بهره‌مند می‌باشند.

همچنین ممکن است گفته شود: امام علیه السلام بر شکمها و پشت‌هایشان دست می‌کشد تا مقدمه‌ای برای الهام به آنها باشد. در واقع چون بشری معمولی بیش نیستند، تا وقتی که امام علیه السلام چنین کاری را انجام ندهد، آنها واجد این ویژگی نخواهند شد.

این استدلال اساساً از چند جهت قابل‌خنده است، که دو مورد آن را در اینجا می‌آوریم:

الف) این ویژگی، مخصوص شخص اول حکومت جهانی است که بالاتر از او بشری نیست تا راهنمایی‌اش نماید و امام عصر علیه السلام چنین است. ولی اگر رئیسی، رئیس مافوقی داشته باشد، وی او را راهنمایی خواهد کرد و اساساً لازم است که وی همواره به هدایت و ارشاد مدیران زیر دستش اقدام ورزد تا مبادا اندیشه و رفتار عدالت‌آمیز آنها خدشه دار گردد و در نهایت رهبری و مدیریتشان به شکست انجامد. پس الهام ویژه امام مهدی علیه السلام می‌باشد.

ب) اصولاً این ویژگی، مخصوص رهبر معصوم جهانی است و شامل کارگزارانش نمی‌شود؛ زیرا فرد هر قدر هم نبوغ سرشاری داشته باشد، توانایی درک کامل رویدادها و نیز صدور احکام عادلانه در سراسر جهان را نخواهد داشت؛ از این رو مدد رسانی به پیشوای جهانی از طریق به وسیله «الهام» برای برطرف نمودن این نیاز اساسی ضروری می‌باشد.

این خصیصه برای کسی است که از سوی شرع مقدس به رهبری جهان برگزیده شده است زیرا گفتیم توانایی‌های فرد باید با گستره مسئولیت وی همخوانی داشته باشد. در نتیجه هر گاه او بی‌مدد الهام نتواند مسئولیت‌هایش را به انجام رساند، وجود الهام برایش ضروری خواهد بود.

اما فردی که دایره مسئولیتش محدود بوده و بر سرزمین نسبتاً کوچکی حکم می‌راند که اداره آن با روش‌های معمولی ممکن است، مشمول این نگاه ویژه الهی نمی‌گردد.

با طرح امثال این مناقشه‌ها، «احتمال اول» بدون دلیل خواهد ماند.

آری تنها در یک صورت می‌توان بر این احتمال صحه گذاشت، و آن هم در جایی است که یکی از یاران حضرت صاحب الامر علیه السلام با مشکلی اندیشه‌سوز و یا بحران اجتماعی پیچیده‌ای دست به

گریبان گردد و پیاده سازی عدالت کامل هم در گرو حل آن مشکل باشد و وی نتواند به ملاقات امام علیه السلام رود و یا تماسی برقرار نماید؛ در این صورت، «الهام» تنها راهی است که وی بدان وسیله می تواند عدالت کامل را پیاده سازد.

مگر آن که بگوییم چنین چیزی به ندرت روی می دهد؛ چه بدیهی است که می توان از هر نقطه جهان با امام علیه السلام تماس برقرار کرد.

احتمال دوم: یاران امام علیه السلام در عصر پیش از ظهور به فراگیری دانش پرداخته اند و یا آن که برخی از مناصب مدیریتی و قضایی را تجربه کرده اند. خاستگاه این سخن، واقعیاتی است که در پی می آید:

۱- از ظاهر روایات استفاده می شود که آنان در عصر پیش از ظهور در قلمرو علم و عمل توفیقاتی را به دست آورده اند و به دلیل همین کار آشنایی و نیز آموزه های جدید مهدوی، بر مناصب اجرایی و قضایی دولت جهانی تکیه خواهند زد.

از این روایت که: «گروهی که قائم علیه السلام در میانشان ظهور می نماید، نجیبان و فقیهان و حاکمان و قضاتند» به دست می آید آنها از هنگام ظهور قائم علیه السلام و بیعتشان با او، دارای این ویژگی ها هستند و این نمی شود جز آن که بگوییم پیش از ظهور در همه این امور سر رشته داشته اند.

اما این سخن که: «بر شکم ها و پشت هایشان دست کشیده می شود و در هیچ حکمی در نمی مانند» به آموزه های جدید مهدوی اشاره دارد که بعداً به آن خواهیم پرداخت. همچنین است روایتی که برخی از یاران قائم علیه السلام را بر می شمارد مانند: یوشع بن نون، سلمان، مالک اشتر و... که اگر مراد خود آنها باشد، بدیهی است از لحاظ علم و عمل کار آزموده و از لحاظ ایمانی، جایگاهی درخشان داشته اند و اگر مقصود آن باشد که یاران قائم علیه السلام در ویژگی های اصلی همانند آنها، باز روشن است که برجستگی آنها در علم و عمل از مهم ترین این ویژگی هاست.

نیز وقتی که در خطبة البیان، شماری از آنها را «مردانی با کرامت، آزاده، پرهیزگار و نیکوکار» معرفی می نماید؛ یا آن که از گروهی «پیراسته از عیب ها» یاد می کند، استفاده می شود این اوصاف پیش از واقعه ظهور از مشرق جان شریف آن یاران خاص سر زده بوده است.

بنابراین، روایات به قدر کافی بر این احتمال (احتمال دوم) صحه می گذارند.

۲- این سخن درستی نیست که بگوییم می توان از رهگذر امتحانات الهی به اخلاص و الایی رسید بی آن که به پیش و فرهیختگی مناسب با آن نیازی باشد؛ چه جهل و نادانی موجب می گردد که فرد بی آن که خود بفهمد به دام شقاوت افتد، در نتیجه به اخلاصش آسیب رسد و در امتحان های زندگی شکست بخورد.

به عبارت دیگر، واکنش های درست و عادلانه در برابر رویدادهای مختلف - که همان موفقیت در آزمایش های الهی است - باید همراه با شناخت ماهیت این واکنش ها باشد. این شناخت، متوقف

بر علم و آگاهی است؛ بلکه خود این شناخت، همان علم و آگاهی است؛ آری واکنش‌های بهتر و والاتر از کسی انتظار می‌رود که علم و آگاهی‌اش نیز گسترده‌تر و ژرف‌تر باشد.

بنابراین افراد برجسته و سرافراز در امتحانات الهی، همانها که «بهترین سواران روی زمین‌اند»، لزوماً باید عالم‌ترین مردم به شریعت مقدس و نکات دقیق و باریک آن باشند.

۳- بی‌تردید در روزگار پیش از ظهور، گروه زیادی از فقیهان آگاه از دقایق شریعت وجود دارند و طبیعتاً نمی‌توان همه آنها را از جمله شکست خوردگان در آزمون‌های الهی دانست؛ بلکه اگر نگوییم همه آنها، دست کم شماری از آنان موفق خواهند شد؛ زیرا دقت ورزی در دانش و فرهنگ دینی، معمولاً با اخلاص و حفظ رفتار عادلانه و صفای درانگیزه و در پی آن با موفقیت در امتحانهای الهی، پیوسته و قرین می‌باشد.

اما اینکه در زمان ما فقیهان، در برابر قدرت‌های مسلط جهانی در موضع ضعف به سر می‌برند و ظاهراً توجهی به ورود در مسائل سیاسی - اجتماعی جامعه خود ندارند، ناشی از امکانات محدود آنها و نیز تصور ایشان مبنی بر کم بودن تکلیف اسلامی‌شان در این زمینه می‌باشد ولی طبیعی است که پس از ظهور چنین نخواهد بود و در شیوه جدیدی که پیش می‌گیرند از هدایتها و دستورهای امام عصر^{علیه السلام} پیروی خواهند نمود و در پی آن، این شایستگی را پیدا خواهند کرد که در صف یاران اخلاص گذار آن حضرت وارد شوند.

۴- همان‌طور که در این کتاب و کتاب پیشین ثابت کردیم، اندیشه اسلامی در روزگار طولانی غیبت، به رشد و پیشرفتی نایل می‌گردد که از آن رهگذر امت اسلامی به طور خاص و همه انسان‌ها به طور عام، شایستگی درک قوانین و آموزه‌های جدیدی را که حضرت ولی عصر^{علیه السلام} در دولت جهانی‌اش آشکار خواهد ساخت، پیدا خواهند نمود.

بدیهی است هر قدر اخلاص فرد به اسلام بیشتر باشد و عدالت را در زندگی‌اش دقیق‌تر پیاده کرده باشد، اشتیاق او به درک و فراگیری اندیشه ناب اسلامی و همراهی با اشکال مترقی‌تر این تفکر، بیشتر خواهد بود. به خصوص آنجا که احتمال دهد او نیز به نوعی در دولت مهدوی مشارکت خواهد جست، هر چند او در این مشارکت بسان فردی معمولی حضور یابد، چه رسد به آن‌که افتخار کارگزاری در آن دولت نصیب وی گردد.

قطعاً در این صورت آن سیصد و سیزده نفر منادیان برترین تحولات اندیشه اسلامی می‌باشند. همین ویژگی به نوعی ضعیف‌تر برای مخلصان درجه دوم نیز وجود دارد.

بنابراین، احتمال دوم به دلیل درستی ادله چهارگانه درست می‌باشد ولی این ادله، تنها آموختن جزئیات اندیشه اسلامی را از سوی یاران حضرت ثابت می‌نماید و نمی‌تواند تجربه کار اجرایی و قضایی در عصر پیش از ظهور را برای آنان ثابت کند.

گذشته از آن‌که اصولاً اگر فردی از لحاظ نظری و تئوریک غنی باشد و از وضع جامعه‌ای خویش

که ریاست آن را به عهده دارد، آگاه باشد، اقدامات عملی وی ارتباط مستقیمی با موفقیت او در انجام وظیفه‌اش نخواهد داشت.

به ویژه اگر تجربه عملی ضرورت داشت می‌بایست هر کارگزار، حاکم و یا قاضی پیش از آنکه مشغول به کار گردد، دارای تجربه می‌بود. در حالی که این موجب تناقض می‌شود زیرا بالاخره باید اینها از یک جایی شروع نمایند، و در غیر این صورت هیچ‌گاه حاکم یا قاضی‌ای به وجود نخواهد آمد.

همچنین این دلایل چهارگانه، آگاهی آنها را از اندیشه اسلامی در عصر پیش از ظهور ثابت می‌نماید ولی طبیعتاً هم‌چنان به راهنمایی‌ها و قوانین جدید مهدوی نیازمند می‌باشد. احتمال سوم: یاران اخلاص‌گذار، بینش و آموزه‌های ناب اسلامی را از امام علیه السلام دریافت می‌کنند. دریافت این معارف می‌تواند به یکی از این سه صورت باشد:

الف - آنها اندیشه‌های ژرفی را که برای بر عهده گرفتن بالاترین پست‌ها در دولت عدل جهانی لازم است، پیش از ظهور از خود امام عصر علیه السلام خواهند آموخت. در توضیح این مطلب باید تکرار نمایم امام علیه السلام از یاران خاصش پنهان نیست و آنها او را در عصر غیبت حقیقتاً می‌شناسند. در برخی روایات گناهان و کجروی مردمان تنها دلیل غیبت معرفی شده است. در نتیجه با پیراستن گناهان از صحیفه دل، پرده غیبت کنار خواهد رفت و شایستگان اخلاص‌گذار درجه اول، به شرف ملاقات نایل خواهند آمد. این صورت نخست از احتمال سوم، هر چند لطیف بوده و احتمال درستی‌اش می‌رود اما قابل اثبات نیست.

ب - مخلصان، همه یا بیشتر تعالیم خود - چه تعالیم کلی و چه تعالیم جدید - را پس از ظهور از پیشوایشان مهدی موعود علیه السلام فرا خواهند گرفت.

ج - مخلصان علاوه بر اندوخته‌های فکری گذشته، آموزه‌ها و تعالیم جدید را از امام مهدی علیه السلام فرا می‌گیرند. این اتفاق پیش از اعزام آنها به مناطق مختلف جهان روی می‌دهد و مقدمه‌ای است برای توانمند کردن کامل آنها برای مدیریتی خردمندانه و قضاوتی عادلانه.

این مطلب بی‌تردید درست می‌باشد زیرا بدیهی است اندیشه سابق با وجود ژرفا و فراگیری نمی‌تواند به اهداف دولت جهانی مهدوی کمک نماید.

به این موضوع در روایتی که امام علیه السلام رؤسای مناطق جهان را اعزام می‌فرماید اشاره شده است؛ امام علیه السلام به آنان می‌فرماید: عهدنامه تو در دست توست؛ پس هرگاه مسئله‌ای که پاسخش را نمی‌دانستی برایت پیش آمد، به دست نگاه کن و به آن عمل نما.

براساس این روایت، امام علیه السلام به هر یک از مأموران اعزامی، «عهدنامه^۱» ای را که حاوی برنامه و

۱. «عهد»، نوشته‌ای است که مطابق آن، ولی امر به والیان خود مأموریتی را ابلاغ می‌کند و آنها را به پایبندی به شرع و رعایت انصاف فرمان می‌دهد. ر. ک: اقرب الموارد، ماده «عهد».

شیوه مدیریت است اعطا می فرماید. سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز چنین بوده است. ایشان؛ مالک اشتر را به مصر فرستاد و آن عهدنامه معروف را برایش نوشت.

اما پیداست که این عهدنامه‌ها به صورت اصول و قوانین کلی نیست همان‌طور که عهدنامه مالک اشتر چنین است زیرا فرض آن است که آن حاکمان بر تطبیق اصول و قوانین کلی که از فقه در شیوه جدیدش گرفته شده است و این عهدنامه‌ها در زمانی که حاکمی در تطبیق قوانین کلی بر برخی مشکلات جهانی دچار مشکل می‌گردد، به یاری آنها می‌شتابد و از این رو امام علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه به مشکلی بی‌پاسخ و یا به دعوایی که داوری در آن را [طبق قوانین و اصول کلی] نمی‌دانی، برخوردی به دستت [یعنی به عهدنامه‌ای که همراه توست] نگاه کن و به آن عمل نما.»

هر حاکمی علاوه بر این سطح عمیق از اندیشه، باید از ظرفیت روحی و روانی ژرفی نیز برخوردار باشد زیرا او برای نخستین بار به سرزمینی می‌رود که دولتی اسلامی را در آن بنیان گذارد و بار بسیار سنگین تأسیس یک دولت را بر دوش کشد که حتی تصور آن برای دیگران سخت و غیر قابل تحمل است چه رسد به آن‌که در بحبوحه و کوران مشکلات آن قرار گیرند؛ اما چنین حاکمی که در پیش از ظهور از لحاظ ایمان و اندیشه، شایستگی این کار را پیدا کرده در اینجا نیازمند نیرویی درونی است که «از شمشیر برنده‌تر و از نیزه تیزتر» باشد و باروحیه‌ای بالا و نیرویی شگرف، با مسائل و مشکلات روبرو گردد. از این رو همان‌طور که در روایات آمده است امام علیه السلام بر شکم‌ها و پشتشان دستی می‌کشد و دیگر در هیچ حکمی در نمی‌مانند و در داوری‌ها دچار مشکل نمی‌گردند؛ زیرا گاه اندیشه ورزی نیز مشکلی از آدمی حل نمی‌نماید و او هم‌چنان در دودلی و آشفتگی می‌ماند ولی با بالا رفتن روحیه و ارتقای نیروی اراده، دیگر چنین چیزی معنا ندارد.

کمترین کاری که امام مهدی علیه السلام برای رفع این مشکل انجام می‌دهد آن است که به هنگام خداحافظی با کارگزارانش، آنها را در آغوش گرفته و دستی بر شانه و پشت آنها بکشد.

بدین ترتیب حاکمان دولت مهدوی در سراسر جهان پراکنده می‌شوند و دولت جهانی را تشکیل می‌دهند «تا بر روی زمین کسی باقی نماند مگر آن‌که به یگانگی پروردگار و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهادت دهد و این سخن خداوند است که: هر که در آسمانها و زمین است خواه ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می‌شوند.»

فصل پنجم

آزمون امام علیه السلام از یاران خاص و امت اسلامی

- این آزمون فواید و ثمراتی دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:
- ۱- عادت کردن امت اسلامی و همه انسان‌ها به شیوه‌ای جدید از زندگی و رفتار فردی و اجتماعی که پیش از آن سابقه نداشته است.
 - ۲- آشکار شدن نقاط ضعفی که در آزمون‌های پیش از ظهور پنهان مانده بود. از این رو ممکن است کسانی که در آن دوره از امتحان‌های الهی با موفقیت عبور کرده‌اند در آزمون‌های جدید شکست بخورند زیرا آزمون‌های پس از ظهور سخت‌تر و پیچیده‌تر است.
 - ۳- آماده سازی روش‌هایی ژرف که زمینه را برای موفقیت افرادی که شایستگی‌های بالایی دارند فراهم می‌سازد.
 - ۴- در انداختن طرحی کلی برای تربیت همه جانبه بشریت. پیشتر گفتیم دولت جهانی از طریق آزمون‌هایی اختیاری، امت اسلامی و همه انسان‌ها را تربیت نماید.
- این یکی از تفاوت‌های مهم آزمون‌های قبل از ظهور و بعد از ظهور می‌باشد؛ زیرا در امتحان‌های پیش از ظهور که برآمده از شرایط ستمبار و فاسد آن دوره بوده است، افراد در پدید آمدن آن شرایط اختیاری نداشته‌اند ولی در دوران پس از ظهور که جامعه از کافران و منحرفان خالی است، ناگزیر باید آزمون‌های آن نیز اختیاری باشد. این آزمون‌ها یکی از حلقه‌های اصلی در زنجیره برنامه‌های پس از ظهور است.
- ۵- تصفیه دولت جهانی از حاکمان یا قاضیانی که در تأسیس آن مشارکت جسته‌اند ولی در واقع شایستگی کامل ندارند.
- هدف آزمون‌های الهی در دوره غیبت، پدید آمدن گروهی محدود از مخلصانی است که تعداد آنها برای نبرد مقدس جهانی کافی باشد. دیگری نیز که در این امتحان‌ها مردود شده‌اند به ستمکاری و دشمنی با حق روی می‌آورند.

ولی هدف امتحانهای پس از ظهور تحقق برنامه الهی برای آن دوران می باشد که عبارت است از تربیت ریشه‌ای و همارة همه انسان‌ها، چه حاکمان و چه دیگران به سوی قله کمال به منظور پدید آمدن جامعه‌ای کاملاً عدالت محور. این همان «جامعه معصوم» ی است که در کتاب گذشته به آن اشاره کردیم^۱ و در کتاب بعدی خود (الیوم الموعود) جزئیات مهمی را درباره آن خواهیم گفت. مناسب است پیرامون این آزمون در چند محور به بحث و بررسی پردازیم.

محور اول: نقل روایات

اینک قصد آن نداریم همه روایات مرتبط با این موضوع را فراهم آوریم بلکه تنها مهم‌ترین آنها را که دارای دو شرط زیر هستند، می آوریم:

۱- مطابق اصول و قواعد شناخته شده باشند. در نتیجه اگر بیانگر برداشتی غیرمتعارف یا شاذ باشد آن را نقل نمی‌کنیم چون نشانه‌های جعلی بودن در آنها هویدا است.

۲- اختلافات مذهبی را برنیا نگیزد. هر خبری را که چنین است حذف کرده‌ایم هر چند می‌دانیم با این کار در زنجیره اندیشه‌های کلی این بحث خلل وارد می‌شود.

این اخبار به جنبه‌های مختلف این آزمون‌ها پرداخته است.

نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

لو قد قام القائم لأنكره الناس، لأنه يرجع إليهم شاباً موقفاً، لا يثبت عليه إلا من أخذ الله ميثاقه.... وإن من أعظم البلية أن يخرج إليهم صاحبهم شاباً وهم يحسبونه شيخاً كبيراً^۲
 قائم علیه السلام که ظهور فرماید، مردم انکارش نمایند زیرا در سیمای جوانی نورس به سوی آنها باز می‌گردد کسی با او نخواهد ماند مگر آن کس که خداوند از او پیمان ستانده است.... از بزرگترین آزمایش‌ها همین است که در سیمایی جوان به نزد آنها می‌آید در حالی که می‌پندارند او پیر مردی کهنسال است.

همو نقل کرده است که محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است:

لو يعلم الناس ما يصنع القائم إذا خرج، لأحب أكثرهم ألا يروه مما يقتل من الناس. أما أنه لا يبدأ إلا بقریش، فلا يأخذ منها إلا السيف ولا يعطيها إلا السيف؛ حتى يقول كثير من الناس: ليس هذا من آل محمد، لو كان من آل محمد لرحم.^۳

اگر مردم می‌دانستند قائم علیه السلام پس از ظهور چه‌ها خواهد کرد، بیشتر آنها دوست می‌داشتند به خاطر کشتارهایی که انجام می‌دهد، او را نبینند، او جز از قریش آغاز نخواهد کرد. او از آنها جز شمشیر نگیرد و جز شمشیر ندهد. تا جایی که بسیاری از مردم می‌گویند: این فرد از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، زیرا اگر بود، حتماً به مردم رحم می‌کرد.

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۴۸۱.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۹۹.

۳. همان؛ ص ۱۲۲.

نیز او در حدیثی مرسل از حضرت صادق علیه السلام آورده است که فرمود:

إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ، خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَدَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عِبْدَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ^۱

هر گاه قائم علیه السلام ظهور کند، بعضی که خود را اهل حق و عدالت می دانند، از راه خارج خواهند شد و گروهی از ملحدان، وارد اردوگاه حق و عدالت خواهند شد.

همچنین نعمانی به سند خود از ابوبصیر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَصْحَابَ طَالُوتَ ابْتَلُوا بِالنَّهْرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «سَنَبِّتِلِكُمْ بِنَهَرٍ»^۲ وَإِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْتَلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ.^۳

یاران طالوت با رودخانه‌ای آزمایش شدند همان طور که خداوند فرمود: «شما را به وسیله رودخانه‌ای خواهیم آزمود.» قطعاً یاران قائم نیز با چیزی مانند آن، امتحان خواهند شد.

علامه مجلسی به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

يَقْضَى الْقَائِمُ بِقَضَايَا يَنْكُرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ ضُرِبَ قَدَامَهُ بِالسَّيْفِ، وَهُوَ قَضَاءُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَيَقْدَمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ؛ ثُمَّ يَقْضِي الثَّانِيَةَ، فَيَنْكُرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضُرِبَ قَدَامَهُ بِالسَّيْفِ، وَهُوَ قَضَاءُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَقْدَمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ؛ ثُمَّ يَقْضِي الثَّلَاثَةَ، فَيَنْكُرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضُرِبَ قَدَامَهُ بِالسَّيْفِ، وَهُوَ قَضَاءُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَقْدَمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ. ثُمَّ يَقْضِي الرَّابِعَةَ، وَهُوَ قَضَاءُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَا يَنْكُرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ.^۴

قَائِمُ علیه السلام قضاوتی هم چون قضاوت آدم علیه السلام می نماید اما برخی از یاران او که در رکابش شمشیر می زنند، آن قضاوت را بر نخواهند تافت در نتیجه قائم گردن آنها را خواهد زد. پس در امر دیگری به روش داوود علیه السلام قضاوت خواهد کرد، اما گروه دیگری از جنگجویانش منکر آن می شوند، و قائم گردن آنان را نیز خواهد زد پس برای سومین بار به شیوه ابراهیم علیه السلام قضاوت می نماید و باز گروهی انکار می ورزند و امام گردنشان را خواهد زد. آنگاه برای چهارمین بار در مسئله‌ای به روش پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قضاوت خواهد کرد و دیگر کسی منکر آن نخواهد شد.

همو به سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ وَحَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةٌ عَشْرَ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ. وَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَهُمْ حَكَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قِبَائِهِ كِتَابًا مَخْتُومًا بِخَاتَمِ مَنْ ذَهَبٍ، عَهْدَ مَعَهُودٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَجْفَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالَ الْغَنَمِ. فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۷۱.

۲. سورة البقرة (۲)، آیه ۲۴۹.

۳. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۷۰.

۴. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

الوزير و أحد عشر نقيباً، كما بقوا مع موسى بن عمران عليه السلام. فيجولون في الأرض فلا يجدون عنه مذهباً، فيرجعون إليه. وإني أعرف الكلام الذي يقوله لهم، فيكفرون به.^۱

گویا قائم را بر منبر کوفه می بینم در حالی که گرد او را به شمار یاران پیامبر در جنگ بدر، سیصد و سیزده نفر فرا گرفته اند. آنها صاحبان پرچمها و حکمروایان خداوند بر مردم اند. آنگاه از میان قبایش کتابی ممهور به مهری طلایی را که از پیمان های پیامبر صلی الله علیه و آله است، بیرون خواهد آورد. در آن هنگام آنها هم چون گوسفندان از نزد او می گریزند و جزیک وزیر و یازده نقیب باقی نمی ماند همان طور که [همین تعداد] برای موسی عليه السلام باقی ماند. آنها در زمین می گردند اما راهی جز بازگشت به سوی او نمی یابند پس به سوی او باز می گردند و من به آن سخنی که قائم به آنها می گوید و آنها به سبب آن کفر می ورزند، دانایترم.

محور دوم: توضیح برخی واژه ها و عبارات این اخبار

تعبیر «قضای محمد» اشاره دارد به سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إنما أفضى بينكم بالبيّنات و الأیمان.

منم که در میان شما با گواهان و سوگندها قضاوت می کنم.

این حدیث مشهور را فریقین نقل کرده اند و فقهای اسلامی قاعده مهم «البیّنة من المدعی والیمین علی المنکر» (مدعی باید شاهد بیاورد و منکر سوگند یاد کند) را از همین برداشت کرده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه این حدیث می فرماید:

فأیما رجل قطعت له من مال أخیه شیئاً، فإنما قطعت له به قطعة من النار^۲

هر کس از مال برادرش، چیزی [به ناحق] به او برسد، در واقع قطعه ای از آتش دوزخ نصیبش شده است.

یعنی اگر قوانین قضایی به ناحق چیزی را برای کسی ثابت نماید، تصرف در آن حرام می باشد؛ هر چند قاضی در این میان چون جهل به واقع دارد و از سویی دیگر از قوانین کلی شرعی که احتمال درستی اش بیشتر است پیروی کرده، معذور می باشد.

درباره قضاوت حضرت داود عليه السلام، قرآن کریم چنین می فرماید:

و هل أتاک نبؤ الخضم إذ تسوّروا المحراب إذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض، فاحکم بیننا و لا تشطط واهدنا إلی سواء الصراط. إن هذا أخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة، فقال: إکفلینها و عزّنی فی الخطاب. قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک إلی نعاجه. و إنّ کثیراً من الخطاء لیبغی بعضهم علی بعض، إلاّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات، و قلیل ما هم و ظنّ داود أنّما فتناه فاستغفر ربّه و خرّ را کعاً

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲. العاصمی، الحسن بن الحر، همان؛ ج ۳، ص ۴۳۵.

و أناب. فغفرنا له ذلك. وإن له عندنا لزلفى و حسن مآب.^۱

و آیا خبر داد خواهان - چون از نمازخانه [او] بالا رفتند - به تو رسید؟ وقتی [به طور ناگهانی] بر داوود در آمدند، و او از آنان به هراس افتاد، گفتند: «مترس، [ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن، و از حق دور مشو، و ما را به راه راست راهبر باش.» [یکی از آنها گفت: «این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش، و مرا یک میش است، و می گوید: آن را به من بسپار و در سخنوری بر من غالب آمده است؛ [داوود] گفت: «قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میشهای خودش، بر تو ستم کرده، و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می دارند، با استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، و اینها بس اندک اند.» و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم. پس، از پروردگارش آمرزش خداست و به رو در افتاد و توبه کرد. و بر او این [ماجرا] را بخشودیم؛ و در حقیقت پیش ما برای او تقرب و فرجامی خوش خواهد بود.»

نکته اصلی در این ماجرا، طرفداری داوود علیه السلام از شخص مدعی است، بی آن که از او گواه بنخواهد بلکه به او می گوید «قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میشهای خودش، بر تو ستم کرده است.» در ذیل این آیه روایاتی وارد شده است. برخی از آنها ویژگی اصلی این آیات را حکم داوود علیه السلام می دانند که مطابق علم او به واقع و نه مطابق گواهی شهود بیان شده است.

شیخ حر عاملی به سند خود از ابو عبیده حذا روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام قائم آل محمد عليه السلام حكم بحكم داود عليه السلام لا يسأل البيئنة^۲

هرگاه قائم آل محمد ظهور فرماید هم چون داوود داوری نماید، [یعنی] از مدعی گواه نمی خواهد.

همو از أبان بن تغلب نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود و لا يسأل بيئنة. يعطى كل نفس حقها.^۳

دنیا به پایان نمی رسد مگر آن که مردی از فرزندان من ظهور می کند و مانند داوود داوری کرده و گواهی نمی طلبد و حق هر کسی را به او می دهد.

همچنین حر عاملی در حدیثی مرسل از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

إن داود عليه السلام قال: يا رب أرني الحق كما هو عندك حتى أفضي به. فقال: إنك لا تطيق ذلك؛ فألح على ربه حتى فعل، فجاء رجل يستعدى على رجل، فقال: إن هذا أخذ مالي فأوحى الله إلى داود: إن هذا المستعدى قتل أبا هذا و أخذ ماله. فأمر داود بالمستعدى

۱. سوره ص (۳۸)، آیات ۲۱-۲۵.

۲. العاملي، الحسن بن الحر، همان؛ ج ۳، ص ۴۳۵.

۳. همان.

فقتل و أخذ ماله فدفع إلى المستعدی علیه. فعجب الناس فتحدّثوا، حتی بلغ داوود عليه السلام و دخل علیه من ذلك ما كره. فدعا ربّه أن يرفع ذلك ففعل. ثمّ أوحى الله إليه أن احكم بينهم بالبيّنات و أضفهم إلى اسمی يحلفون به.^۱

داوود عليه السلام عرض کرد: پروردگارا حق را آن طور که در نزد توست به من بنمایان تا براساس آن داوری نمایم. خداوند فرمود: تحمل آن را نداری. اما داوود اصرار کرد و خداوند هم اجابت فرمود. تا آن که مردی در نزد او از دیگری شکایت کرد و گفت: این مرد، مال مرا غصب کرده است. خداوند به داوود وحی کرد: این مرد شاکمی، پدر آن دیگری را کشته و مالش را ربوده است. داوود عليه السلام دستور کشتن آن مرد را صادر کرد و مال را به مالباخته برگرداند. مردم شگفت زده شدند و درباره قضاوت او به گفتگو پرداختند. خبر که به داوود رسید، ناخشنود شد و از خداوند خواست آن حالت را از او بگیرد آنگاه خداوند به او وحی کرد: بین آنها با کمک شهود و بینة قضاوت کن و از آنها بخواه که به نام من سوگند یاد کنند.

این حدیث مرسل را تنها به دلیل تفاوتی که با آیه مبارکه سوره «ص» دارد آوردیم؛ زیرا آنچه که در این روایت آمده در صورت صحت، رویدادی واقعی است که قاضی (داوود عليه السلام) می تواند آن را از طریق وحی یا از راه گفتگوی با دو طرف دعوا و یا راه دیگری دریابد. اما رویدادی که قرآن از آن یاد می کند، مشهور آن است که آزمونی الهی برای امتحان داوود نبی عليه السلام بوده که نتیجه اش شکست او در این امتحان می باشد. خداوند می فرماید: «و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم. پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رو در افتاد و توبه کرد.»

از دیدگاه مفسران آن دو در واقع با یکدیگر دعوایی نداشتند بلکه دو فرشته بودند که خداوند آنها را برای آزمایش پیامبرش مأمور کرده بود. به دلیل آن که فرمود: «إذ تسوّروا المحراب» «چون از نمازخانه [او] بالا رفتند» زیرا اگر کسی بخواهد دعوایی را به نزد قاضی ببرد نه از دیوار خانه او بالا می رود و نه در هنگام عبادت بر او وارد می شود.

مطابق اصول و قوانین کلی، داوود پیامبر می بایست از مدعی (صاحب نود و نه میش) گواهی می خواست تا شهادت دهد که آن یک میش نیز از آن اوست اما این کار را نکرد و فوراً سخن منکر را پذیرفت. اما پس از آن به فکر فرو رفت و اندیشید که به خطا رفته است؛ پس از پروردگارش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد.

به نظر ما تفسیر صحیح آیه این است که آن رویداد حادثه ای کاملاً واقعی است. در خود آیه قرآینی برای این ادعا وجود دارد:

۱ - ظاهراً از واژه «خصمین» استفاده می شود که آن دو حقیقتاً با یکدیگر دعوا داشته اند و برداشتی جز این، برخلاف ظاهر قرآن است؛ زیرا در آن صورت تعبیری مجازی خواهد بود و مجاز

نیاز به قرینه دارد.

۲ - سخن یکی از آنها که گفت: «این شخص برادر من است» ظهور در برادری حقیقی دارد و بدیهی است که اگر آن دو فرشته باشند نمی‌توان این سخن را تصدیق کرد.

۳ - اینکه گفت: «او را نود و نه میش و مرا یک میش است» ظهور در مالکیت حقیقی نسبت به میشهای واقعی دارد و هر چه خلاف این برداشت باشد نیازمند تأویل است.

۴ - داوود پیامبر علیه السلام گفت: «قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میشهای خودش، بر تو ستم کرده است». اگر این بگو مگو، صوری و غیر واقعی بود، او هرگز ستم پیشه نبود و در این صورت این جمله، دروغ خواهد بود.

اما اینکه گفته‌اند بالا رفتن از دیوار دیگران کار بشر نیست، صحیح نیست چون اتفاقاً این کار از بشر سر می‌زند، نه از فرشته! گفته‌اند این حادثه برای آزمودن داوود علیه السلام بوده است پس در این صورت ضرورتی نداشته که دو فرشته مأمور این کار شوند بلکه این امتحان با وجود دو انسان نیز حاصل می‌شده است و در آن صورت سطح امتحان الهی هیچ تغییری نمی‌کرد.

حتی در این آیه از آگاهی داوود علیه السلام به حقیقت امر از طریق غیب سخنی نرفته است و او به صرف شنیدن دعوا به طرف مدعی متمایل نشده بلکه شاید آن دو را از نزدیک می‌شناخته یا به ترتیب دیگری از وضع آنها اطلاع داشته است.

ولی اگر فرض نماییم داوود علیه السلام در این حادثه و مانند آن به علم خود عمل کرده همان‌طور که امام مهدی علیه السلام خواهد کرد در این صورت، حکم داوود صحیح و کاملاً شفاف است و قاضی اگر پیامبر یا امام معصوم باشد می‌تواند این چنین قضاوت کند.

از همین زاویه دلیل دیگری بر واقعی بودن این دعوا کشف می‌شود و آن اینکه اگر دعوایی صوری بود، دیگر علم به واقع معنایی نداشت بلکه مناسب‌تر آن است که بگوییم داوود علیه السلام صوری بودن آن دعوا را می‌دانست یا اینکه می‌دانست بهتر است مطابق قانون کلی قضاوت عمل نماید و از آنجا که در این دعوا به علم خودش عمل کرده، ثابت می‌شود که آن ماجرا واقعیت داشته است.

دلیل آمرزش خواهی داوود علیه السلام، یکی از دو مورد زیر است:

الف) در بعضی روایات آمده این دعوا شبیه ماجرای بوده که در زندگی او اتفاق افتاده است. در آنجا آمده که وی با وجود داشتن همسران زیاد از یکی از اطرافیانش می‌خواهد که همسرش را طلاق دهد تا وی با او ازدواج نماید. خداوند متعال هم که می‌خواست به او هشدار داد باشد، این دعوا را برای او پیش آورد.

بنابراین، طلب آمرزش به دلیل عجله در داوری نبود بلکه تنها به خاطر یادآوری آن ماجرای خاص در زندگیش بود.

ب) استفاده از دو اصل قضایی «درخواست گواه و حکم دادن براساس علم قاضی»، برای او جایز

بوده و نه واجب. از این رو زمانی که فکر کرد احتمالاً این دو روش در نتیجه با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند، اصل دوم را ترجیح داد.

البته معمولاً در شریعت الهی از اصل دوم کمتر استفاده می‌شود زیرا استفاده دائمی از آن و برای هر کسی مقدور نیست و بهتر است همواره و بدون استثنا از اصل اول (درخواست گواه) استفاده شود. هر چند ممکن است گاهی به خطا بینجامد. این کار موجب ایجاد وحدت رویه قضایی خواهد شد. پس داوود علیه السلام در این دعوا، از قانون مرجوح بهره برده و بعد از آن نیز دریافت که امتحانی بیش نبوده است. چون این حادثه از موارد اختلاف بین دو روش بوده و راجح نیز استفاده از قانون اول بوده، از این رو به خاک افتاده و توبه کرده است.

پرسش: اگر این روش (اصل دوم) در اولویت دوم باشد، پس چگونه در روایات آمده که امام عصر علیه السلام براساس آن عمل خواهد نمود؟

پاسخ این سؤال را در مبحث «قضاوت امام مهدی علیه السلام» خواهیم آورد و خلاصه‌اش آنکه، شرایط آزمون‌های الهی به میزان بسیار محدودی این اجازه را به امام علیه السلام خواهد داد.

درباره روش داوری حضرت ابراهیم علیه السلام و آدم علیه السلام در تاریخ چیزی نیامده ولی ماجرای طالوت و یارانش در قرآن کریم آمده است. مناسب می‌باشد در اینجا به موضوع آزمایش آنها با نهر آب بپردازیم.

هنگامی که طالوت و لشکرش عازم جنگ بودند، در سر راهشان به نهر آبی رسیدند. آنها و اسب‌هایشان بسیار تشنه بودند؛ ولی طالوت فرمان داد کسی آب نیاشامد، مگر به اندازه یک کف دست.

قال إن الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس مني، و من لم يطعمه فإنه مني، إلا من اغترف غرفةً بيده.^۱

گفت: «خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای خواهد آزمود. پس هر کس از آن بنوشد از [پیروان] من نیست، و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از [پیروان] من است، مگر کسی که با دستش کفی برگیرد.»

سپاهیان طالوت در برابر این فرمان، سه نوع عکس العمل نشان دادند:

۱- بیشتر آنها توجهی به دستور فرمانده نکرده، آب بسیاری نوشیدند و چهارپایانشان را نیز سیراب کردند. به دنبال آن، طالوت آنها را از سپاه بیرون کرد و از ادامه مسیر بازداشت؛ بدین ترتیب آنها از دایره ایمان نیز خارج شدند؛ زیرا خداوند فقط از کسانی که از نهر عبور کرده و به همراه طالوت ادامه مسیر دادند، با وصف «ایمان» یاد کرده است. «فلما جاوزه هو و الذين آمنوا معه»^۲ (و

هنگامی که [طالوت] با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند، از آن [نهر] گذشتند. (از این تعبیر استفاده می‌شود کسانی که ماندند و آب بسیار نوشیدند، بی‌ایمان شدند.

۲- کسانی که به فرمان طالوت گردن نهادند و به میزان مجاز آب نوشیدند. از سیاق آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، اینان همان کسانی‌اند که در زمان رویارویی با دشمن گفتند: «لا طاقة لنا اليوم بجالوت و جنوده»^۱ یعنی: «امروز ما را یارای [مقابله با] جالوت و سپاهیانش نیست.» زیرا ایمان آنها ضعیف‌تر از ایمان کسانی بود که همراه طالوت ثابت قدم ماندند.

۳- کسانی که اصلاً آب ننوشیدند تا دین خود را پاس بدارند و عزم و اراده شان تقویت گردد. به همین دلیل از انبوه دشمن نهراسیدند بلکه «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروه اندکی که بر گروهی بسیار، به اذن خدا پیروز شدند، و خداوند با شکیبایان است.»^۲

گروه اول در این آزمون شکست خوردند، گروه سوم به طور کامل موفق شدند اما گروه دوم هر چند در آزمایش نوشیدن آب، سربلند بیرون آمدند ولی در آخرین لحظه که با دشمن روبرو شدند، نقطه ضعف آنها آشکار شد و در امتحان مردود شدند.

اشکال: تطبیق این آزمون بر یاران امام عصر علیه السلام تنها در مورد امتحانات موجود در دوران پیش از ظهور ممکن می‌باشد و همان‌طور که اخلاص گذاران را به چهار درجه تقسیم کردیم، خواص آنان (سیصد و سیزده نفر) مانند دسته سوم از افراد سپاه طالوت هستند که به همراه او جنگیدند و یاری اش کردند. در نتیجه این خبر، ارتباطی با آزمایش‌هایی که یاران امام علیه السلام پس از دوران ظهور از سر خواهند گذراند، ندارد و بیان آن در این قسمت بی‌فایده می‌باشد.

پاسخ: احتمال این اشکال می‌رود ولی ظاهر آن خبر، خلاف این را ثابت می‌کند زیرا در روایت آمده: «یاران قائم با چنین امتحانی، آزموده خواهند شد.» در حالی که بدیهی است یاران حقیقی امام علیه السلام کسانی‌اند که پس از ظهور به او خواهند پیوست.

این سخن که: «آن سرکردگان در کنار موسی بن عمران باقی ماندند» به این آیه شریفه اشاره دارد:

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...^۳

خداوند از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

در این آیه به خوبی آشکار است که آن سرکردگان، بهترین یاران موسی علیه السلام بوده‌اند ولی دلالت نمی‌کند که آنها برآمده از آزمایشی در گذشته هستند که دیگران در آن شکست خورده‌اند همان‌طور که ظاهر خبر چنین است. اما به هر صورت آیه شریفه این مطلب را رد نمی‌کند و قبلاً هم بر مبنای اصول و قوانین کلی دانستیم این عمق و اهمیت در اخلاص، فقط نتیجه ابتلائات و آزمایش‌هایی است که جامعه از سر گذرانده و بسیاری در آن شکست خورده و شمار کمی موفق گردیده‌اند.

۱. سوره البقرة (۳)، آیه ۲۴۹.

۳. سوره المائدة (۵)، آیه ۱۲.

محور سوم: تلاش برای دریافتی کلی از این روایات. مجموع این روایات، شماری از آزمون‌های الهی را بیان کرده است:

۱- ظهور مهدی موعود علیه السلام با سیمایی جوان؛ در حالی که مردم می‌پندارند آن حضرت پیرمردی سالخورده است.

پیش از این درباره این موضوع بحث کرده و گفته‌ایم که این پندار کسانی است که با اندیشه دینی به طور عمیق آشنا نیستند؛ زیرا هم از دیدگاه امامیه و هم از دیدگاه اهل سنت، این پندار بی معنی می‌باشد.

۲- کشتار وسیعی که امام علیه السلام در آغاز ظهور انجام می‌دهد.

قبلاً در این باره توضیح داده و گفته‌ایم که این اقدام عکس العمل شدید منحرفان را بر خواهد انگیخت و با بهتان و دروغ و شایعه به رویارویی با آن حضرت خواهند برخاست. آشکارترین مثال، تشکیک در مهدویت اوست. می‌گویند: «او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چه اگر چنین بود، [به ما] رحم می‌کرد.» استدلال آنها این است که مهدی منتظر به اجماع مسلمانان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد این فرد از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست پس او مهدی منتظر نیست. امام علیه السلام پس از آن که دلایل کافی و کاملی بر راستگویی و عدالتش آورد و افکار عمومی جهانیان یقین کرد که او مهدی موعود است دیگر پاسخی به شبهه‌های معاندان نخواهد داد جز آن که دامنه کشتار را به همه آن دروغگویان و شایعه پراکنان گسترش دهد.

در نتیجه، این آزمون موجب شکست مضاعف کسانی خواهد شد که در امتحانات پیش از ظهور نیز طعم شکست را چشیده‌اند. اما ایمان آورندگان به مهدی علیه السلام، اصولاً در این آزمون مورد امتحان قرار نخواهند گرفت.

این دو آزمون که بر شمردیم، پیش از استقرار دولت جهانی انجام خواهد شد و بنابراین در فهرست روش‌های کلی تربیتی که دولت جهانی برای تحول جامعه و هدایت آن به سوی قله‌های کمال بر می‌گزیند، قرار ندارد.

گذراندن این دو آزمون برای یاران امام مهدی علیه السلام آسان بوده و موفقیت آنها در آن قطعی است؛ برخلاف امتحانات آینده که به دلیل پیچیدگی معلوم نیست که در آن موفق شوند.

۳- برگرفتن شیوه‌های داوری پیامبران گذشته توسط امام علیه السلام. این کار موجب حیرت و تردید برخی از یاران حضرت می‌شود؛ در نتیجه براساس روایات، امام علیه السلام همه کسانی را که در کار او تشکیک نمایند به قتل می‌رساند.

خوب است در این باره ضمن چند نکته به بحث و بررسی پردازیم:

نکته اول: تشکیک در این موضوع و مناقشه در آن، نتیجه غفلت یا تغافل از دو مطلب می‌باشد:

الف) همان‌طور که ثابت شده است، حضرت ولی عصر علیه السلام مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خود مؤمنان

به جان‌ها و اموالشان سزاوارتر و نزدیکتر است. بنابراین می‌تواند هر کاری را که مصلحت بداند انجام دهد.

ب) همه این امور از دیدگاه اسلامی و فقهی، دارای دلایل صحیحی می‌باشد. در نتیجه اگر شخص به این دو مطلب توجه نداشته باشد و به خصوص خود را در برابر دلیل قاطعی که امام علیه السلام برای راستگویی و عدالت خویش می‌آورد به فراموشی و غفلت بزند، نباید شگفت زده شویم؛ زیرا او به جای استدلال منطقی، تنها اظهار شگفتی و تعجب می‌نماید. حتی ممکن است او با زبانی فقیهانه زبان به اعتراض بگشاید و بگوید: او باید اصول متداول قضایی را به کار بندد. اما امام علیه السلام چنین نخواهد کرد.

نکته دوم: موضع فرد متدین و پایبند به اصول اسلامی در برابر آزمون‌های عصر غیبت بسیار روشن است؛ زیرا او نیک می‌داند که اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان بر پایه ستم و کژ روی بنا شده و موضعگیری اعتراض‌آمیز در برابر آن از لحاظ اعتقادات دینی کاملاً طبیعی است، در نتیجه لزوماً این فرد دیندار در برابر امواج فتنه‌ها صبوری و استقامت خواهد ورزید و در امتحان الهی موفق خواهد شد.

اما وقتی دولت حق بر سر کار آید و چنین فرد دینداری با ذهنیتی ساده، کارها و گفتار امام علیه السلام را مشاهده نماید، سردرگم می‌شود؛ زیرا به دلیل ذهنیت‌های خاصی که پیش از ظهور در نتیجه آموزه‌های مشهور اسلامی برایش پدید آمده است، انتظار رفتار و داوری معین و تعریف شده‌ای را از امام علیه السلام دارد به ویژه آن‌که وی از این حدیث خبر ندارد که: «به طور قطع، مهدی علیه السلام کتابی جدید، **قضاوتی جدید و امری جدید خواهد آورد.**» به طور مثال او چنین می‌اندیشد که قاضی در اسلام ناچار است طبق اصل «گواه و سوگند» داوری نماید. ولی وقتی می‌بیند امام و پیشوای او به این اصل قضایی عمل نمی‌کند و به زعم او آموزه‌های بدیهی اسلام را ترک می‌نماید، دچار آسیب سخت اعتقادی خواهد شد و از آن رو که وی تلقی صحیحی از این موضوع ندارد، برای حفظ اعتقاداتش زبان به اعتراض و مناقشه خواهد گشود بلکه حتی در راستگویی امام علیه السلام تشکیک می‌کند زیرا به گمان او اگر وی همان مهدی منتظر باشد پس باید دست کم احکام ضروری و بدیهی شرع را پاس داشته و بدان عمل نماید.

احتمال دارد چنین فردی مهدی علیه السلام را باور داشته باشد و مدتی رانیز در سپاه او به جهاد پردازد و افتخار شرکت در فتح جهان را نصیب خود کند ولی پس از آن‌که از روش امام در قضاوت باخبر شود، دچار توهم گردد و تمام حسنات و کارهای نیکش از بین برود؛ زیرا هرگز در مخیله او نمی‌گنجد که امام، عمل به احکام روشن شرع را رها سازد.

بدین ترتیب او در این آزمون جدید دچار شکست می‌شود و به صف منحرفان می‌پیوندد. او می‌بایست کاملاً تسلیم امام و پیشوایش می‌شد؛ زیرا امام، مصدر احکام شریعت است، نه

آن که دیگری آن را بر او واجب سازد. در نتیجه انکار کارهای او، انحراف به حساب می آید و شخص منحرف در دولت مهدوی حق حیات ندارد و از این روست که امام علیه السلام فرمان به قتل کسانی می دهد که به شیوه قضاوت او اعتراض نمایند. بدین ترتیب گروهی از کسانی که در رکاب امام علیه السلام شمشیر زده اند، به فرمان او کشته خواهند شد.

نکته سوم: بیان چند مطلب ضروری:

(الف) این اعتراض ها از سوی فقیهان و آشنایان با فقه صورت می گیرد و گرنه مردمان معمولی را به درک درستی یا نادرستی قضاوت های امام علیه السلام راهی نیست.

(ب) از آن روایت استفاده می شود که اعتراض به امام علیه السلام، منحصر در یاران آن حضرت نیست.

(ج) از روایت استفاده نمی شود که در مورد هر قضاوتی، جمعیت معترضان زیاد است بلکه شاید کم باشند.

(د) می توان گفت معترضانی که در صف یاران امام علیه السلام هستند هرگز از اخلاص گذاران درجه اول نبوده، بلکه در مراتب پایین تر اخلاص قرار دارند. این نکته به خوبی از روایت استفاده می شود؛ آنجا که می گوید: «برخی از یارانش که در رکاب او شمشیر می زنند، منکر قضاوت او می شوند» زیرا آن که در جنگ حضور مستقیم دارد و شمشیر به دست می جنگد، رزمنده است و نه فرمانده و قبلاً بیان شد که رزمندگان جنگجو در رتبه دوم اخلاص قرار دارند و دارندگان رتبه نخست اخلاص در مراکز فرماندهی جای دارند و هر چند احتمال شکست آنان در این امتحان بسیار سخت، محال عقلی نیست ولی ویژگی های بسیاری که از آنان شنیده ایم، این احتمال را به صفر می رساند؛ مانند اینکه: آنان در راه خدا از هیچ سرزنی نمی هراسند، دل هایشان از ترس خدا لرزان است، زاهدان شب و شیران روزند و...

ها) امام عصر علیه السلام انجام این کارها را به بعد از پایان فتح جهان و استقرار امنیت موکول خواهد نمود.

این مطلب از این فراز روایت به خوبی استفاده می شود: «... کسی که در رکابش شمشیر زده است...» یعنی پس از آن که فتح جهان پایان یابد. این مطلب از قرینه های کلی دیگر نیز بدست می آید؛ زیرا آن حضرت به طور طبیعی جز پس از خاتمه جنگ فرصت این قضاوت ها را به دست نخواهد آورد.

(و) دلیلی وجود ندارد که قضاوت های امام علیه السلام پی در پی و با فاصله روزهای اندکی باشد هر چند ظاهر آن روایت، موهم چنین برداشتی است؛ ولی عطف با کلمه «ثم» دلیل بر فاصله زمانی کافی بین قضاوت ها می باشد. هر چند گمان می رود که همه این قضاوت ها مدتی دراز به طول نینجامد و تقریباً بیش از یک سال نشود.

(ز) دلیلی وجود ندارد که امام علیه السلام همواره این شیوه را در قضاوت به کار گیرد؛ شاید پس از مدتی به

روش پیامبر ﷺ باز گردد و مطابق آن عمل نماید.

به نظر می‌رسد این سخن نسبت به روش قضایی آدم و ابراهیم علیهم‌السلام درست باشد اما از برخی روایات بر می‌آید که امام علیه‌السلام روش قضایی داوود علیه‌السلام را ادامه خواهد داد یا دست کم آن حضرت همواره در گزیدن روش داوود علیه‌السلام یا شیوه متعارف قضایی مختار خواهد بود. در این باره بعداً بحث خواهیم نمود.

ح) مهم‌ترین فوایدی که به نظر می‌رسد از این آزمایش بدست آید، عبارتند از:

۱- پیوستگی و ارتباط تنگاتنگ دعوت مهدوی با سلسله انبیاء علیهم‌السلام، آن‌گونه که امام عصر علیه‌السلام حق دارد با هر شیوه‌ای که پیامبران گذشته قضاوت کرده‌اند، قضاوت نماید. این به دلیل وجود ارتباط بین حلقه‌های این زنجیره کلی است که امام مهدی علیه‌السلام در واپسین حلقه آن قرار دارد و به همین مناسبت بر او لقب «بقیة الله فی ارضه» نهاده شده است.

۲- اثبات وسعت آگاهی امام علیه‌السلام از شیوه‌های قضایی پیامبران پیشین.

۳- تربیت انسان‌ها بر پایه قبول اندیشه‌ها، قوانین و عدالت کلی امام مهدی علیه‌السلام. البته نباید در این روند، اعتراض و اشکال نمود؛ زیرا همه افراد به دلایل کارهای امام علیه‌السلام و قوف و آگاهی ندارند؛ پس باید به طور کاملاً تعبدی پذیرای آن شوند و گرنه تربیت مورد نظر تحقق نخواهد یافت.

از این رو از روایت استفاده می‌شود که حضرت صاحب الامر علیه‌السلام تا مدت‌ها ماهیت قضاوتی را که انجام می‌دهد آشکار نخواهد ساخت تا زمانی که موافقان و مخالفان آن مشخص گردد. وقتی چنین شد، دستور به هلاکت رساندن معترضان و مخالفان را صادر می‌فرماید و آنگاه که روند آزمایش به پایان رسید، فرصتی دست می‌دهد تا ماهیت شیوه قضایی اش را آشکار سازد. پس از این، دو فایده نخست خود را نشان خواهد داد.

ط) آیا این روایت (که از گوناگونی روش‌های قضایی امام مهدی علیه‌السلام حکایت می‌کند) شایستگی اثبات تاریخی را دارد؟

تا آنجا که می‌دانیم این تنها روایتی است که به این موضوع می‌پردازد؛ پس درستی آن بستگی به قابلیتش برای اثبات تاریخی دارد و این نیز بسته به آن است که وثاقت راویانش را ثابت نماییم.

این روایت را علامه مجلسی از کتاب الغیبة سید علی بن عبدالحمید نقل کرده و سند آن را به همان کتاب احاله نموده است. در نتیجه راویان آن برای ما ناشناخته مانده، نمی‌توان آن را قابل اثبات تاریخی دانست. هر چند هم نمی‌توان از آن درگذشت زیرا تربیت جامعه بشری بر این شیوه از آزمون استوار می‌باشد.

۴- چهارمین آزمون، از سختگیری حضرت بقیة الله علیه‌السلام نسبت به یارانی است که به عنوان حاکمان مناطق به سراسر جهان اعزام می‌کند. آنها پس از گسیل شدن به محل مأموریت خود، از سوی پیشوای موعود به شدت تحت نظر و مراقبت قرار می‌گیرند، تا در اجرای عدالت، جدی و

سخت‌گیر باشند و از مسئولیت خطیری که بر دوش آنها نهاده شده همواره به خوبی پاسداری نمایند و دچار غفلت یا خطا نگردند.

سیوطی و ابن طاووس از نعیم بن حماد نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود:

«علامة المهدي أن يكون شديداً على العمال، جواداً بالمال، رحيماً بالمساكين.»^۱ (روایت سیوطی) «المهدي سمح بالمال، شديد على العمال، رحيم بالمساكين»^۲ (روایت ابن طاووس)

نشانه مهدی آن است که بر کارگزارانش سختگیر و در مال و ثروت بخشنده و نسبت به درماندگان دلسوز و مهربان می‌باشد.

مراد حدیث از «عامل» کسی نیست که کارگری می‌کند زیرا در ادامه می‌گوید «رحيماً بالمساكين» و اگر «عامل» به آن معنا باشد، او نیز از مساکین و درماندگان خواهد بود، در نتیجه امام ﷺ باید نسبت به او مهربان باشد و نه سختگیر. پس بهتر آن است که «عامل» را کارگزار اجرایی در دولت جهانی امام مهدی ﷺ بدانیم. سختگیری بر آنان تنها به خاطر اهمیت و الای اجرای عدالت و مراقبت از آنان است تا سستی و یا انحراف در آنها راه نیابد. همچنین این مطلب را خبر دیگری که پیش از این آوردیم (خبر مفضل بن عمر) تأیید می‌نماید و می‌توان زنجیره فکری زیر را از آن برداشت نمود:

یاران امام ﷺ در مناطق مختلف جهان، به مدد آشنایی با احکام اسلامی و آموزه‌های دینی که با روش‌های مختلفی آنها را استنباط می‌نمایند، به فعالیت‌های متعارف خود تا زمانی که روایت آن را مشخص نکرده است، ادامه می‌دهند. این کارها و اقدامات در حقیقت از بزرگترین تجربه‌ها و مهم‌ترین آزمون‌هایی است که با آن روبرو می‌شوند تا جایی که می‌توان گفت هر چند آنها با موفقیت از آزمایش‌های دوران پیش از ظهور و نیز مرحله فتح جهانی عبور کرده‌اند؛ ولی هیچ‌گاه با چنین آزمون‌های خطیری دست و پنجه نرم نکرده‌اند.

در این میان به تدریج نقاط ضعف آنها آشکار شده و ناتوانیشان در اداره جامعه و اجرای عدالت چهره می‌نماید تا آنجا که در صورت ادامه این وضع، کلیت عدالت در سطح جهان در معرض خطر قرار می‌گیرد.

در این موقع حضرت صاحب الامر ﷺ آنها را از مناطق مختلف جهان فرامی‌خواند و در نشستی عمومی با ایشان، از میان قبای خود نامه‌ای بیرون می‌آورد که با نقشی طلایی مهر شده و همان‌طور که در روایت آمده پیمان نامه‌ای از جانب رسول خدا ﷺ است که امام ﷺ آنها را از محتوای آن آگاه می‌سازد.

در روایت به محتوای این عهدنامه اشاره نشده است زیرا از سطح فکری مردم عصر صدور آن

۱. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۱۳۷.

بالا تر می باشد. ولی هر چه هست مسئولیت آنها را مضاعف ساخته و بر ضرورت پابندی به عدالت به طور دقیق و بدون تسامح تأکید می نماید.

بدین ترتیب نقاط ضعف آنان که در طی فعالیت های اجرایی با آن درگیر بوده اند آشکار می گردد. در این روایت آمده است آنها محتوای عهدنامه را نمی پذیرند و بدین ترتیب علیرغم موفقیت در تمام آزمایش های گذشته، در این آزمایش دچار شکستی سخت و خفت بار خواهند شد.

بیشتر یاران خاص حضرت طعم شکست را خواهند چشید مگر دوازده نفر از آنان که از امام علیه السلام پیروی خواهند کرد و به پیمان نامه ها و آموزه های او پابند خواهند ماند. در نتیجه پس از کسر این تعداد از سیصد و سیزده نفر، شمار کسانی که از دستور امام علیه السلام سرپیچی می کنند، سیصد و یک نفر خواهد بود.

ای کاش آنها از نزد امام علیه السلام فرار کرده و ترک دیار می کردند تا برای عبادت به گوشه ای پناه ببرند یا آن که به کارهای خیریه پردازند اما متأسفانه آنها به قصد یارگیری به مناطق مختلف جهان سفر می کنند تا جبهه ای ضد مهدوی را تشکیل دهند یا اگر بتوانند طرح قتل امام علیه السلام را بریزند. ولی در این کار ناکام می مانند زیرا عدالت و درستی بینش و اندیشه مهدوی آن چنان در دل ها و خرده های مردمان ریشه دوانیده که آنها همگی از روی ایمان و یا ترس از حضرت مهدی علیه السلام پیروی خواهند کرد. در این باره در برخی روایات سخن رفته است.

مردم پس از آن که از اهداف انحرافی آنها مطلع شدند، از اطراف آنها پراکنده می شوند و تنهایشان خواهند گذاشت.

آنها مدتی پس از این ماجرا تصمیم می گیرند به نزد امام علیه السلام بازگشته، از او پوزش بطلبند و خود را از مجازات برهانند. اما هیئات که چنین شود. آنها در منطق دولت مهدوی سزاوار مرگ هستند و از این رو امام و پیشوای کل در برابرشان حاضر شده و سخنانی را به آنها یادآوری نماید که حدیث شریف به آن اشاره ای نکرده اما نتیجه آن را که انکار امام علیه السلام توسط آنهاست بیان نموده است و در اینجاست که امام علیه السلام ناچار می شود فرمان کشتن همه آنها را صادر کند.

در اینجا رویدادی که این حدیث بیان کرده پایان می پذیرد و احتمال فراوان دارد که این ماجرا به حقیقت پیوندد.

به هر حال از این آزمایش جز دوازده نفر که کارگزاران اصلی در مرکز دولت جهانی اند و در نزد خود امام علیه السلام مشغول به کارند، کسی سربلند بیرون نمی آید.

آنها به دو دلیل در مرکز دولت جهانی اشتغال دارند:

۱- این روایت از این دوازده نفر با عنوان یک وزیر و یازده نقیب، یاد کرده است و وزیر معمولاً در کنار حاکم به فعالیت می پردازد. وزیر در حکومت های قدیم نقش نخست وزیر در دولت های جدید را داشته است.

۲- این تعداد محدود، از نظر اخلاص و نیروی اراده از آن افراد مرتد برترند؛ زیرا اینان موفق شده‌اند و آنان شکست خورده‌اند و این موفقیت جز از ژرفای ایمان بر نمی‌خیزد. طبیعی است فرض نماییم امام مهدی علیه السلام از همان آغاز برای کابینه مرکزی دولت جهانی از میان این سیصد و سیزده نفر، دوازده نفر را برگزیده و بقیه را به سرزمین‌های دیگر اعزام نموده است در نتیجه این دوازده نفر از همه آنها برترند. آنها به سبب نزدیکی به امام علیه السلام مواضع و اندیشه‌های ایشان را بیش از دیگران در می‌یابند و نیز مصالح جهانی را تشخیص می‌دهند؛ از این نظر به موفقیت در آزمایش نزدیک‌ترند.

اما این روایت از بعضی جهات قابل مناقشه می‌باشد:

الف - براساس معیارهای ما در کتاب حاضر، این حدیث شریف به تنهایی برای اثبات تاریخی کافی نیست و قراین کلی که از آن برداشت نموده و ضمیمه آن ساختیم، هر چند محتوای آن را تأیید می‌نماید ولی در حقیقت امکان وقوع آن را تأیید می‌کند نه اثبات وقوع آن را.

ب- اگر از روش اعجازی (که گفتیم دعوت الهی نمی‌تواند همواره از آن مدد بگیرد) چشم‌پوشی نماییم، می‌توانیم بگوییم ارتداد این افراد نقص بزرگی برای شایستگان اداره جهان نخواهد بود زیرا اگر اینان که براساس برنامه الهی در دوران پیش از ظهور از متن بشریت برآمده‌اند تا امام مهدی علیه السلام را یاری کنند، نتوانند استقامت بورزند و شایستگی کاملی برای اداره حکومت خود نداشته باشند، پس امام علیه السلام چگونه خواهد توانست افراد دیگری را به سرعت جایگزین آنان نماید؟ و چون هنوز زمانی کافی برای تربیت و تکامل بر بشریت نگذشته است تا حاکمان جدیدی به مراتب بهتر از این مخلصان آزموده از متن جامعه بشری برآیند، این کار (اگر اعجاز را دخالت ندهیم) بسیار بعید خواهد بود.

پس وقتی به سیاق حدیث توجه کنیم در می‌یابیم آنها مدت کمی - احتمالاً چند ماه - در دولت مهدوی حکمرانی خواهند کرد، در نتیجه این مدت محدود برای برملا شدن نقاط ضعف آنان کافی است ولی برای پدید آوردن جایگزینی بهتر از آنان کافی نیست. وقتی چنین شد، کنار رفتن آنها از مناصب حکومتی بعید می‌نماید؛ زیرا این کار موجب اختلال در دولت جهانی و اهداف بزرگ آن خواهد شد.

ج- امام مهدی علیه السلام نخستین بار در هنگام ظهور، برای یارانی که در مسجد الحرام با او بیعت می‌کنند، حقانیت خود را ثابت می‌نماید. حال چگونه می‌توان آنها را مرتد و کافر دانست؛ در صورتی که مردم به همت همینان به حقانیت امام علیه السلام پی برده‌اند؟

قطعاً مهم‌ترین دلیلی که حضرت صاحب‌الامر علیه السلام می‌تواند برای حقانیت خود بیاورد، فتح جهان و اجرای کامل عدالت در آن است و ما به اجماع علمای اسلام و بلکه علمای همه ادیان، مهدی را مهدی نمی‌دانیم مگر آن‌که این کار را به سرانجام رساند و بنیان حکومتی جهانی را پی ریزی نماید.

بی تردید دروغ پردازان و شایعه پراکنان هر نوع تشکیکی را که بتوانند درباره معجزات امام علیه السلام روا می‌دارند؛ مانند تهمت کفالت یا سحر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ولی فتح جهان و استقرار دولت جهانی خود دلیل بسیار محکم و استواری است که کسی نمی‌تواند درباره آن شک روا دارد.

بی تردید برجسته‌ترین افرادی که در آن دوره می‌زیند و این مطلب را با عمق جان خویش درک می‌کنند، همین خاصان مخلصی هستند که آزمون‌های بزرگی را از سر گذرانده‌اند؛ پس چگونه می‌توان تصور کرد که کافر شوند و از ایمان به مهدی روی گردانند؟

پیشتر گذشت اگر کسی در روند تربیت و آزمون‌های الهی، به درجه والایی از ایمان نایل آید و از مخلصان کامل گردد، می‌تواند جمال دل‌آرای امام و محبوبش را مشاهده نماید و دلیلی ندارد که آن حضرت از چنین مؤمن کمال یافته‌ای غایب باشد. در این باره اخباری وجود دارد که از همراهی و دوستی امام علیه السلام با برخی افراد که ایشان را حقیقتاً می‌شناخته‌اند حکایت می‌کند. عده‌ای دیگر نیز که به شرف ملاقات نایل آمده‌اند، پس از پایان دیدار و جدایی از امام علیه السلام ایشان را شناخته‌اند.

پس این مخلصان که هم عصر با دوره ظهورند امام علیه السلام را در زمان غیبت می‌شناخته‌اند و چه بسا برخی از آنها با او ارتباط داشته‌اند. در نتیجه بعید نیست که اینان آموزه‌هایی را از امام علیه السلام فراگیرند که آنها را برای پذیرش مسئولیت‌های سترگ پس از ظهور آماده سازد.

بدین ترتیب آنها یقین دارند که این شخص، همان مهدی منتظر علیه السلام است و در این باره شکی به خود راه نمی‌دهند.

بدین ترتیب می‌توان مطمئن شد آنها در مدت مسئولیت خود در دولت عدل جهانی، استقامت و پایداری خواهند ورزید؛ به ویژه آن‌که دانستیم روش امام علیه السلام هدایت و اصلاح کارهای آنهاست.

بدین ترتیب محتوای این روایت که از ارتداد آنها خبر می‌داد، شایستگی اثبات تاریخی را ندارد.

محور چهارم: آزمون امت اسلامی در دولت امام مهدی علیه السلام

امت اسلامی در آن روزگار بیشتر جمعیت کره زمین را (اگر نگوئیم همه آن را) شامل می‌شود و هر فرد معمولی در این امت، مطابق فهم پژوهنده‌ای که در عصر پیش از ظهور می‌زید، با چند نوع آزمون روبرو خواهد شد:

نوع اول: امتحان در برابر تمایلات نفسانی

انسانی که در حکومت عدل جهانی زندگی می‌کند خواسته‌ها و غرایز درونی اش تغییری نمی‌کند. چنین شخصی علاوه بر عقل و اندیشه، دارای غرایز و تمایلات نفسانی نیز می‌باشد و نهایت کمکی که قوانین عادلانه به او می‌کند، ایجاد توازن و هماهنگی بین خواسته‌های درونی اوست به طوری که هم بین آنها تعادل برقرار سازد و هم تکامل مستمر آنها را تضمین نماید.

همین‌طور نهایت کمک دولت عدل به او آن است که این فرصت را برای تأمین هدف بالا در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، روحی - روانی و عقلی فراهم آورد.

البته مهار نفس سرکش و رام کردن آن با انواع فضیلت‌ها و تعادل بخشیدن به آن، بستگی به خود فرد دارد که براساس منطق دعوت الهی به تهذیب نفس خویش پردازد و در این امر، زمان پیش از ظهور و بعد از آن، تفاوتی ندارد.

در این صورت به هر مقداری که فرد با شیوه‌های عادلانه به ایجاد هماهنگی بین خواسته‌های درونی اش اقدام نماید و برای تکامل آنها بکوشد، به همان مقدار در این آزمون موفق خواهد شد و اگر شهوات و خواسته‌های نفسانی بر رفتار و اندیشه‌اش مسلط شود و حرکتش به سوی کمال متوقف گردد، وی در این آزمون شکست خواهد خورد.

نوع دوم: آزمون مشارکت در اجرای کامل عدالت

برقراری کامل عدالت از یک سو به تعامل صحیح بین حکومت و افراد و از سوی دیگر به تعامل درست افراد با یکدیگر و پیروی کامل و پیاده کردن قوانین عادلانه در همه سطوح بستگی دارد. این بدان خاطر است که هم افراد عضو حکومت و هم افراد معمولی جامعه، افتخار مشارکت در تحقق تجربه عدالت کبری و نیز قرار گرفتن در راه تکامل حقیقی و خوشبختی کامل، نصیبشان گردد. قطعاً هر گونه کوتاهی یا تخلف هر چند ساده، موجب می‌گردد که آن برنامه مقدس و هدف بزرگ نتیجه عکس دهد، و انحرافی عمیق و شکستی بزرگ در این آزمایش پدید آید. خداوند می‌فرماید:

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض کما استخلف الذین من قبلهم، ولیمکنن لهم دینهم الذی یرتضی لهم، ولیبدلنهم من بعد خوفهم أمناً، یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً. و من کفر بعد ذلک، فأولئک هم الفاسقون.^۱

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند.

بنابراین ناسپاسی و سرپیچی از درخواستهای عادلانه پس از این وعده قرآنی و برپایی دولت عدل جهانی نهایت پستی و سقوط اخلاقی است.

آن دولت به طور طبیعی با همه وجود برای پدید آمدن شرایط مناسب جهت عملی شدن این مسئولیت‌ها می‌کوشد. در فصل بعدی در این باره سخن خواهیم گفت.

در چنین شرایطی اطاعت از پروردگار و اجرای عدالت به سادگی و آسانی امکان‌پذیر می‌شود و به همین دلیل سرپیچی از این مسئولیت‌ها از بزرگترین گناهان است و مجازات قتل برای آن دور از

انصاف و عدل نیست.

نوع سوم: اطاعت محض از حضرت ولی عصر علیه السلام.

تسلیم بودن در برابر حضرت بقیة الله علیه السلام موجب می‌گردد آن حضرت به تربیت کامل و همارة انسان‌ها، و تدوین اصول و قواعد تربیتی که حاکمان آینده جهان از آن پیروی نمایند، بپردازد؛ زیرا او یگانه شخصی است که در وادی شناخت حقایق و مصلحت‌ها و احکام، از سوی خدای حکیم هدایت شده است.

می‌توان اخباری را که در محور نخست این فصل، انواع آزمایش‌ها را بیان می‌کرد، براساس این انواع سه‌گانه دریافت، در نتیجه، قضاوت امام علیه السلام به شیوه پیامبران گذشته، به آزمایش از نوع سوم برمی‌گردد؛ زیرا در هر حال باید در برابر قضاوت‌های آن حضرت، تسلیم بود. یاران خاصی که از نزد امام علیه السلام می‌گریزند (الذین یجفلون عنه إجمال الغنم)، در آزمایش‌های نوع اول و دوم موفق شده‌اند ولی در امتحان نوع سوم شکست خورده‌اند.

دربارة امتحان سربازان طالوت و انطباق آنها بر یاران امام مهدی علیه السلام می‌توان گفت: گروه اول آنها هر چند در آزمون نوع اول پیروز شده‌اند اما در نوع دوم و سوم شکست خورده‌اند؛ زیرا آنها باید بدون هیچگونه اعتراضی به سخنان پیشوایشان گوش فرادهند تا به خیر و خوشبختی برسند. اینان حتی در آزمایش نوع اول نیز موفق نشده‌اند زیرا منافع شخصی خود را بر اجرای قوانین عادلانه الهی ترجیح داده‌اند.

اما گروه دوم یاران طالوت، در آزمون سطح اول موفق شدند، زیرا دستور رهبر را برخواسته خود ترجیح داده و جز کفی آب ننوکیدند، ولی همینان در آزمون سطح سوم شکست خوردند، زیرا می‌بایست همان مقدار را نیز نمی‌نوشیدند.

و اما گروه سوم یاران طالوت در همه آزمون‌ها پیروز شدند و از مؤمنان خاصی گشتند که خداوند متعال دین خود را به مدد آنها یاری نمود.

همچنین یاران حضرت قائم علیه السلام نیز آزمون‌هایی خواهند داد و سطوح موفقیت نسبت به آنها گوناگون خواهد بود. البته تفاوت مهمی بین آنها و یاران طالوت در آزمون نوع دوم وجود دارد؛ چون مسئولیت یاران امام علیه السلام اجرای کامل عدالت است اما یاران طالوت تنها مسئولیت اجرای بخشی از عدالت را که متناسب با وضعیت روزگار آنها بوده، بر عهده داشتند. و گرنه امتحانی که یاران امام علیه السلام خواهند داد منحصر به آزمون یاران طالوت نیست.

در روایتی خواندیم: «هرگاه قائم علیه السلام ظهور فرماید برخی که گمان دارند دیندار هستند از دین خارج می‌شوند و کسانی که شبیه خورشید و ماه پرستان هستند، گرایش به دین پیدا می‌کنند...» این خبر مرسل شایستگی اثبات تاریخی ندارد ولی اگر در پرتو مجموع برداشتی که درباره آزمایش امت ارائه کردیم، به این حدیث نظر افکنیم به راحتی می‌توان آن را فهمید بلکه حتی می‌توان در پرتو این

قراین کلی از درستی آن مطمئن شد. در نتیجه مضمون این خبر یکی از نتایج اصلی آزمون‌های موجود در عصر پس از ظهور به حساب می‌آید.

در حالی که متدینین از اعتقاد خود دست برداشته و دچار انحرافی تأسف‌بار می‌شوند، جماعت دیگری که چه بسا بسیار زیادتر باشند و زندگی آنها بر کفر و الحاد و یاسی مبالغاتی بنا شده، به مهدی علیه السلام ایمان می‌آورند و در پرتو روشنایی حجتی که امام علیه السلام آشکار می‌سازد و زیبایی عدالت و خوشبختی‌ای که سراسر جهان را فرا می‌گیرد، این ایمان روز به روز جلوه نیکوتری پیدا می‌نماید. وقتی این گمراهان و که بیشترین فاصله را با اسلام دارند، اینچنین به سوی ایمان می‌شتابند، ناگفته وضع پیروان دیگر ادیان آسمانی که به آفریدگار حکیم باور دارند و از مادیت صرف بیزارند، معلوم است. در فصلی دیگر، از فرصت‌هایی که برای ورود فوج فوج اهل کتاب به دین اسلام فراهم می‌شود، سخن خواهیم گفت. البته گفتنی است باید بین اصل فتح جهان و ورود مردم به بهشت اعتقادات مهدوی، فرق نهاد و دانست که زمان این آزمایش‌ها - که بر ایمان افراد تأثیر مثبت و یا منفی می‌گذارد - پس از استقرار دولت جهانی است و نه پیش از آن.

فصل ششم

روش‌های تربیتی امام علیه السلام

در آغاز این فصل باید به دو نکته اساسی توجه نمود:

- ۱- این بحث به دلیل عدم اطلاع از جزئیات آن، بحثی اجمالی خواهد بود؛ زیرا بررسی همه جانبه آن نیازمند آگاهی کامل از عمق بینش و بصیرتی است که امام مهدی علیه السلام در سراسر جهان پدید می‌آورد. در نتیجه تفصیل این بحث در عصر ظهور مشخص می‌گردد. و ما در اینجا تنها به طرح عناوین کلی و روش‌های قابل درکی که مطابق با اصول کلی اسلامی است، بسنده می‌نماییم.
- ۲- به رغم مجمل بودن بحث، برخی ابعاد آن در لابه‌لای اصول کلی اسلامی و روایات آمده است تا حدودی می‌تواند نقاط تاریک این بحث را آشکار نماید.

در این فصل دو محور را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم: ۱- روش‌های کلی تربیت امت اسلامی در عصر ظهور. ۲- نتایج و ره‌آورد این تربیت یا آن سطح فرهنگی و ایمانی که امت می‌تواند در نتیجه تربیت مهدوی به آن برسد.

محور اول: روش‌های کلی تربیت

اگر بتوانیم تصویر درستی از انگیزه‌ها و علل انحراف در جامعه پیش از ظهور ارائه نماییم، توانست آن روش‌های تربیتی را بشناسیم. این علل به طور کلی عبارتند از:

- ۱- فرهنگ سازی ضد دینی از سوی دولت‌ها برای به انحراف کشاندن نسل‌های رو به رشد در مدارس و دانشگاهها و نیز رسانه‌های ارتباط جمعی.
- ۲- اعمال فشار از سوی حکومت‌ها برای وضع و اجرای قوانین مخالف با عدالت اسلامی.
- ۳- نیاز مالی به طور عام و رقابت‌های سودجویانه به طور خاص که باعث می‌شود فرد برای رسیدن به ثروت به هر کاری دست بزند.
- ۴- رقابت‌های کور اجتماعی و تجمل‌گرایی در مسکن و لباس و اسراف در خوراک و نیز استفاده از امکانات مدرن به دلیل راحت‌طلبی و فخرفروشی.

۵- تحریک غریزه جنسی انسان‌ها در اشکال مختلف.

از این رو به روشنی می‌توان در ضمن نکات زیر، در برابر هر یک از علل و انگیزه‌های انحرافی، به تبیین روش‌های جدید تربیت امت پرداخت:

نکته اول: فرهنگ سازی در همه سطوح، سمت و سوی الهی پیدا می‌کند. سیاستگذاری‌های کلان از سوی امام علیه السلام ابلاغ می‌شود و رسانه‌های عمومی آن را به اطلاع مردم می‌رسانند.

نکته دوم: از میان برداشتن طراحان قوانین گمراه کننده و شکست خوردگان در آزمون الهی به منظور رفع زمینه‌های کلی رشد فساد و جایگزینی قانون کاملاً عادلانه الهی.

نکته سوم: رقابت‌ها همگی به سوی خیر و مصلحتی که مطابق با وضعیت آن روزگار است، هدایت می‌شود.

نکته چهارم: نیاز مالی که از دلایل عمده جرم و جنایت در عصر ماست، کاملاً برطرف خواهد شد؛ زیرا امام مهدی علیه السلام نیاز مالی افراد را برطرف می‌سازد و نیز فرصت کاری برابر را برای همگان فراهم می‌آورد.

نکته پنجم: وقتی احکام اسلامی در مورد تنظیم و ساماندهی روابط بین زن و مرد اجرا شد، زمینه‌های فساد جنسی یکسره از میان می‌رود؛ زیرا پس از ساخته شدن روان و افکار انسان‌ها از طریق فرهنگ سازی دولت مهدوی، روابط بین آن دو در بهترین شکل و عادلانه‌ترین صورت پدیدار خواهد شد. وقتی چنین شد، فرد از روی قناعت و اخلاص، ضرورت رفتار عادلانه و همراهی با برنامه عدالت محور مهدوی را در خواهد یافت و به روشنی خواهد فهمید که رفتارهای زشت و ناپسندش نه تنها به مصلحت او نیست بلکه اساساً موجب خروج از بندگی خداوند و مجازات در دنیا و آخرت می‌گردد.

این بود خلاصه‌ای از شرایطی که دولت امام مهدی علیه السلام برای رشد ایمان و به دنبال آن، تحقق عدالت فراهم می‌سازد. در محور بعدی تلاش می‌نماییم تا تصویر روشنی از نتایج این تربیت ارائه گردد.

محور دوم: نتایج روند تربیت اسلامی در دولت امام مهدی علیه السلام و مقصد فرهنگی و ایمانی که جامعه می‌تواند به آن برسد.

گاه می‌توان به این موضوع از زاویه اصول کلی نگریست؛ یعنی از حیث ارتباط آن با برنامه کلی الهی برای هدایت بشر و گاه نیز می‌توان از زاویه روایات به آن نظر افکند و بر مبنای آن، ویژگی‌های فرهنگی و ایمانی مردمان عصر ظهور را شناخت.

وقتی از زاویه برنامه کلی الهی می‌نگریم باید مقدمتاً این را بدانیم که نخستین نتیجه‌ای که با استقرار حکومت امام مهدی علیه السلام به دست می‌آید، همان چیزی است که ما نامش را «برنامه کامل و عدالت محور» نهاده‌ایم؛ و نتیجه نهایی‌اش همان هدف پروردگار از آفرینش بشر می‌باشد: «و ما

خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون^۱

این هدف عبارتست از: پدید آمدن جامعه‌ای که افرادش، عادل و افکار عمومی اش، معصوم باشد؛ بلکه در نهایت افراد آن نیز معصوم شوند. در این باره در کتاب بعدی خود به طور مبسوط بحث خواهیم کرد.

اما هر گاه از زاویه روایات به این موضوع بنگریم، با مواردی روبرو می‌شویم که از کنار هم چیدن آنها، تصویر نسبتاً گویایی از رفتار و سطح فرهنگی و ایمانی افراد پس از تشکیل دولت جهانی به دست خواهیم آورد.

در اینجا به عنوان نمونه اخباری را درباره صمیمیت و حس برادری بین افراد جامعه مهدوی، می‌آوریم:

سیوطی از نعیم بن حماد نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود:

قلت: یا رسول الله أمنا آل محمد، ألمهدی، أم من غیرنا؟ فقال: لا بل منّا، یختم الله به الدین كما فتح بنا. و بنا یؤلف الله قلوبهم بعد عداوة الفتنة كما آلف بین قلوبهم بعد عداوة الشرك و بنا یصبحون بعد عداوة الفتنة إخواناً فی دینهم.^۲

گفتم: ای رسول خدا، آیا مهدی از ما خاندان محمد است یا از خاندان دیگری؟ فرمود: از ماست و خداوند به سبب او دین اسلام را به اوج می‌رساند هم‌چنان‌که به واسطه ما آن را آغاز فرمود. خداوند دل‌های مردم را پس از دشمنی‌های فتنه‌آمیز، به خاطر، به هم نزدیک می‌کند همان‌طور که پس از دشمنی شرک‌آمیز [در عصر جاهلیت] چنین کرد. به واسطه [مهدی] ماست که مردمان پس از دشمنی‌های فتنه‌آمیز، برادران دینی یکدیگر خواهند شد.

این حدیث مشهوری است که در بسیاری از منابع فریقین آمده است.

مسلم از ابو هریره در حدیثی نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

... لتذهبن الشحناء والتباغض.^۳

... [با ظهور مهدی] کشمکش و کینه‌ورزی‌ها [در بین مردم] از میان خواهد رفت.

نعمانی به سند خود از عمیره نبت نفیل روایت کرده است:

سمعت الحسن (الحسین) بن علیّ علیهما السلام، یقول: لا یكون الأمر الذی تنظرون، حتی یرأ بعضکم من بعض، و یتفل بعضکم فی وجوه بعض، فیشهد بعضکم علی بعض بالکفر ویلعن بعضکم بعضاً. فقلت له: ما فی ذلک الزمان من خیر! فقال علیه السلام: ألخیر کلّه فی

۱. سورة الذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۹.

۳. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۱، ص ۹۴.

ذک الزمان، يقوم قائمنا و یدفع ذلک کله^۱.

از امام حسن - یا حسین - بن علی علیه السلام شنیدم که فرمود: آن امری که چشم انتظارش هستید روی نمی دهد مگر زمانی که عده ای از شما از عده ای دیگر بیزار شوند و بعضی در چهره بعضی دیگر آب دهان اندازند، و گروهی بر کفر گروه دیگر گواهی دهند و برخی برخی دیگر را لعنت کنند. عرض کردم: پس در آن روزگار خیری نیست! فرمود: [نه بلکه] همه خیرها در آن زمان است [زیرا] قائم ما ظهور می کند و همه اینها را از بین می برد.

علامه مجلسی به سند خود از برید العجلی نقل کرده است:

قیل لأبی جعفر علیه السلام: إن أصحابنا بالكوفة جماعة كثيرة، فلو أمرتهم لأطاعوك و أتبعوك؛ فقال: یجىء أحدهم إلى کیس أخیه فیأخذ منه حاجته؟ فقال: لا. فقال: فهم بدمائهم أبخل!... إن الناس فی هدنة، نناكحهم و نوارثهم و نقیم علیهم الحدود و نؤدی أماناتهم حتی إذا قام القائم جاءت المزایلة. و یأتی الرجل إلى کیس أخیه فیأخذ حاجته لا یمنعه.^۲

به حضرت باقر علیه السلام عرض شد: یاران [شیعه] ما در کوفه بسیارند، اگر فرمانشان دهید از شما پیروی خواهند کرد. امام فرمود: آیا آنها [به این رشد رسیده اند که] از جیب برادران ایمانی خود به اندازه نیاز [پولی] بردارند؟ عرض شد: خیر! فرمود: پس در این صورت آنها به خون خود [و جانفشانی در راه خدا] بخیل تر خواهند بود!... [تا وقتی که] مردم با ما در صلح به سر می برند، با آنها ازدواج می کنیم، از یکدیگر ارث می بریم، حدود شرعی را بر آنها جاری می سازیم و امانتهای آنها را بر می گردانیم؛ ولی وقتی قائم علیه السلام ظهور فرماید، بین اهل حق و اهل باطل جدایی می افتد. [در آن زمان] شخص دست به جیب برادر ایمانی اش می برد و به قدر نیازش از آن بر می گیرد و او نیز مانع وی نمی شود.

این تصویر به تنهایی کافی است تا به روشنی از زندگی برادرانه ای که امام مهدی علیه السلام بنیان می گذارد، آگاه گردیم. البته باید دانست این روایتها، مطابق فهم مردم زمان صدور آن، بیان شده است. برای آن که تصور درستی از روح برادری در جامعه مهدوی داشته باشیم، کافی است به حس برادری خالصانه در جامعه نبوی که از اعتقاد و هدف مشترک سرچشمه می گرفته است، نظر افکنیم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

مردم پس از دشمنی های فتنه انگیز، به برادری خواهند گروید همان طور که پس از دشمنی های مشرکانه، برادر دینی یکدیگر شدند.

در اینجا مقایسه لطیفی بین عصر جاهلی و کینه ورزی های مشرکانه و نیز روزگار غیبت و دشمنی های فتنه انگیز آن صورت گرفته است. در واقع دوره نبوی به عنوان برطرف کننده دشمنی

۱. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۰۹.

۲. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

مشرکانه و عصر مهدوی هم چون از بین برنده عداوت فتنه جویانه تلقی گردیده است. مفهوم صحیح برادری را می توان از این فراز روایت دریافت که «اگر کسی برای رفع نیاز خود دست در جیب برادر ایمانی اش بکند، اونه تنها مانع وی نمی شود بلکه خوشحال نیز می گردد.» با این برادری خالصانه و عمیق می توان جهان را فتح کرد و دولت عدل را پایه گذاری نمود. هر چند این برادری در آغاز ظهور در میان خواص رواج دارد ولی پس از مدت کوتاهی همه گیر خواهد شد و به برکت تربیت مهدوی، همه مؤمنان برادر یکدیگر خواهند شد.

در اینجا روایاتی را درباره سطح بینش و فرهنگ امت در عصر ظهور می آوریم:

شیخ صدوق به سند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَعُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ، وَكَمَلَتْ بِهَا أَحْلَامَهُمْ.^۱

زمانی که قائم ما ظهور کند، دستش را بر سر بندگان خدا می نهد، و بدان وسیله خرده های آنها را جمع می کند و فکرهای آنان را کمال می بخشد.

نعمانی به سند خود از حبه عرنی نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى شِيعَتِنَا بِمَسْجِدِ الْكُوفَةِ قَدْ ضَرَبُوا الْفَسَاطِيطَ يَعْلَمُونَ النَّاسَ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ.^۲
گویا شیعیان خودمان را در مسجد کوفه می بینم که خیمه هایی بر پا کرده و قرآن را همان طور که نازل شده به مردم می آموزند.

در خبری از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است:

كَأَنِّي بِشِيعَةِ عَلِيٍّ فِي أَيْدِيهِمُ الْمَثَانِي، يَعْلَمُونَ النَّاسَ الْمَثَالَ الْمُسْتَأْنَفَ.^۳

گویا شیعیان علی علیه السلام را می بینم که در دستانشان «مثنایی» است و [به] مردم آن را که نمونه و جدید است می آموزند.

حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

و تَوْتُونَ الْحِكْمَةَ فِي زَمَانِهِ، حَتَّى أَنَّ الْمَرْأَةَ لَتَقْضِي فِي بَيْتِهَا بَكْتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۴

در زمان او (مهدی) به شما حکمت داده می شود، حتی زنان در خانه خود به مدد کتاب خدا و سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قضاوت خواهند کرد.

علامه مجلسی در مرآة العقول درباره این فراز از روایت که «وضع یدہ علی رؤوسہم» (دست بر

سر مردمان می نهد) گفته است:

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۷۱.

۳. همان.

۴. همان؛ ص ۱۲۶.

ضمیر در «یده» یا به خداوند بر می‌گردد و یا به قائم علیه السلام و در هر دو حال این سخن کنایه از بخشندگی و مهربانی، یا قدرت و تسلط می‌باشد و این دومی احتمالش بیشتر است.^۱

ولی به نظر ما این جمله کنایه از تربیت امت اسلامی توسط امام قائم علیه السلام می‌باشد و تعبیر از سرها (رؤوس) به آن دلیل است که مردم سر را مرکز خرد و اندیشه می‌دانند و دست بر سر نهادن، کنایه از اقیاع و تربیت است و فرقی نمی‌کند که خداوند مربی باشد و یا مهدی علیه السلام زیرا قانون مهدوی همان قانون خداوند است و تربیت او، آیت تربیت پروردگار بلند مرتبه می‌باشد.

بدین ترتیب نتیجه طبیعی و مطلوب تربیت که عبارت از گرد آمدن عقل‌ها و تکامل اندیشه‌هاست، به بار می‌نشیند.

منظور از گرد هم آمدن عقل‌ها توافق بر عقیده‌ای واحد و برنامه قانونی واحد می‌باشد، آن طور که به سختی می‌توان تصور کرد بین دو نفر که در تفکر کلی دولت جهانی مهدوی ذوب شده‌اند، اختلافی در گیرد. به ویژه زمانی که امت و بشریت به درجه‌ای از کمال برسند که افکار عمومی آنها «معصوم» گردد و همنوایی و اتفاق در کارها بسیار آسان گردد. مراد از تکامل اندیشه‌ها (تکامل الاحلام) رشد یافتگی هر چه بیشتر انسان‌هاست. این تعبیر به جنبه خیرخواهانه انسان باز می‌گردد. همان جنبه‌ای که نخستین مرحله آن، عدالت فردی و بالاترین مرحله‌اش «عصمت» است که جامعه بشری سرانجام به آن خواهد رسید.

این نتیجه در هر دو جنبه علمی و روانی، موجب پدید آمدن بینش و بیداری در دولت و جامعه مهدوی می‌شود؛ همان بینشی که گفتیم درک ژرفای آن جز برای کسانی که در آن عصر زندگی می‌کنند ممکن نیست و ما اینک تنها عناوین کلی آن را می‌شناسیم.

پس دست نهادن بر سر بندگان خدا، نه به معنی حقیقی آن است و نه به معنی لطف و رحمت است و نه به معنی تسلط مالکانه؛ زیرا هر یک از اینها به تنهایی موجب رشد افکار و گرد آمدن خرده‌ها نمی‌شود بلکه به معنی تربیت و اعتلای اندیشه‌ها و افکار و عواطف انسان‌هاست.

مراد از این فراز حدیث: «قرآن همان طور که نازل شده» (القرآن کما أنزل)، معانی واقعی قرآن است که یاران امام مهدی علیه السلام به مردم خواهند آموخت.

به طور طبیعی در آن روزگار قرآن همان طور که نازل شده عرضه خواهد شد؛ زیرا در روایات آمده است مهدی علیه السلام اسلام جدیدی را خواهد آورد، یعنی همان اسلامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است. وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله تنزیل قرآن بوده است و وظیفه مهدی علیه السلام تأویل و پیاده ساختن مفاهیم آن. و بی‌تردید یکی از عناصر این تأویل، فهماندن مقاصد واقعی قرآن به مردم و فرهنگ‌سازی و الا از طریق امام مهدی علیه السلام و سپس یاران آن بزرگوار می‌باشد.

آن «مثنی» که در دست یاران مهدی علیه السلام است در قرآن کریم آمده است: «و لقد آتیناک سبعا من

المثانی و القرآن العظیم». برخی آن را به آیات قرآن کریم تفسیر کرده‌اند که به نظر صحیح نمی‌رسد، زیرا آیات قرآن منحصر در هفت آیه نیست؛ مگر آن که مراد از آن سوره حمد باشد که البته این برداشت بر خلاف ظاهر آیه بوده و نمی‌توان آن را ثابت نمود.

احتمالی که هم با قواعد لغوی و هم با اصول اسلامی سازگار می‌باشد، این است که بگوییم: واژه مثانی به معنی هر چیزی است که پس از اول می‌آید. بنابراین در اینجا اول، «قرآن العظیم» می‌باشد که بر «المثانی» عطف شده و مثانی، مراتب هفت‌گانه‌ای از اصول کلی اسلام است که پس از قرآن کریم قرار دارد. در این صورت مناسب‌تر آن است که بگوییم هر یک از این امور هفت‌گانه به دلیل اهمیت آنها در پی قرآن می‌آیند، آن‌چنان که هر کدام از آنها ثانی قرآن به حساب می‌آیند در این صورت جمع آن به مثانی روشن‌تر است.

شاید بتوان برخی از این اصول را شناخت؛ هم‌چون: سنت، عقل، سیره عقلا و... ولی به گمان ما شماری از این اصول اساساً ناشناخته است؛ زیرا مثانی تنها به پیامبر ﷺ اعطا شده است (ولقد آتیناک...) و گمان می‌رود برخی از آنها را به مردم فرموده و برخی دیگر را برای روز موعود باقی گذارده است و چه ما آنها را بشناسیم یا نشناسیم، روز موعود روز آشکار ساختن همه آنهاست. در نتیجه یاران امام مهدی ﷺ به مدد آموزه‌ها و هدایت‌های آن پیشوا، به مثانی هفت‌گانه آگاه می‌گردند و بر مبنای آن عمل خواهند کرد و از آثار آن در حدود مصالح تکامل بشری در آن روزگار، با مردم سخن خواهند گفت.

مراد روایت آن نیست که یاران امام ﷺ خود این مثانی را به مردم می‌آموزند بلکه تنها در روایت آمده: مثانی در دستان آنهاست... (بأیدیهم المثانی، یعلمون الناس المثالی المستأنف) پس آنها برای ترویج فرهنگ الهی در میان مردم به آن مثانی نظر دارند.

مقصود از «المثالی المستأنف» همین فرهنگ و بینش والاست که امام مهدی ﷺ بشارت آن را در دولتش خواهد داد. این مطلب را از خبر دیگری که نعمانی به سند خود از حضرت صادق ﷺ نقل کرده است، می‌توان دریافت. آن حضرت می‌فرماید:

کیف أنتم لو ضرب أصحاب القائم الفساطیط فی مسجد کوفان، ثم یرج إلیهم المثالی المستأنف؟

چگونه خواهید بود وقتی یاران قائم در مسجد کوفه خیمه‌هایی برپا نمایند، سپس آن امر نمونه جدید به سویشان آید؟

نامیدن این فرهنگ و بینش به «المثالی المستأنف» به دو جهت زیر است:

۱- مثالی (الگو، نمونه، اسوه) بودن آن نسبت به عصر صدور این اخبار و بلکه نسبت به تمامی دوران قبل از ظهور.

۲- جدید بودن آن در نزد بیشتر مردم و بلکه همه آنها در عصر پیش از ظهور.

پس به جهت اول، این فرهنگ، مثال و الگو و نمونه است و به جهت دوم، امری جدید و مستأنف.

این فرهنگ نمونه و جدید را امام مهدی علیه السلام در شکل اصیل آن به جهان عرضه خواهد کرد و یاران حضرت آن را به طور کامل دریافت کرده و سپس به مردم خواهند رسانید تا آن که هدف برین الهی در پدید آوردن جامعه‌ای کمال یافته و پرستنده پروردگار، تحقق یابد.

گذشته از این در برخی روایات تصریح شده است شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام همان کسانی اند که این مأموریت سترگ را به انجام خواهند رسانید و روشن است که یاران امام مهدی علیه السلام بر چنین مذهبی اند.

آخرین روایت درباره زنان، و جایگاه و الای فرهنگی ایشان در دوران پس از ظهور می باشد. زنان به دلیل شرایط نامناسب و فاسد پیش از ظهور دچار رنج‌های فراوان شده و در جهل و ناآگاهی عمیقی به سر برده‌اند؛ اما به برکت تأسیس حکومت امام زمان علیه السلام، حکمت مهدوی بر زبان‌شان جاری می شود و به مدد کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت خواهند کرد و اداره بخش مهمی از جامعه را به بهترین صورت بر عهده خواهند گرفت. وقتی حضور اجتماعی آنان چنین باشد قطعاً رفتار آنها با همسران و فرزندان‌شان نیکوتر خواهد بود. گفتنی است این حضور با رعایت حجاب و جوانب اخلاقی دیگر همراه خواهد بود.

فصل هفتم

دستاوردهای امام علیه السلام در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی

چه بسا آگاهی کامل از جزئیات این دستاوردها برای کسی که پیش از دوران ظهور می‌زید، هر چند از نبوغ سرشاری نیز برخوردار باشد، غیرممکن نماید؛ ولی باید کوشید مدد اصول کلی اسلامی و نیز روایت‌هایی که درباره دستاوردهای دولت جهانی مهدوی به دست ما رسیده است، از برخی از این دستاوردها مطلع گردیم.

نخست روایاتی را بدون ترتیبی خاص می‌آوریم زیرا گاه در یک خبر، شماری از دستاوردها فهرست شده است که هر کدام مربوط به یکی از جنبه‌های زندگی انسانی است پس از آن درباره مفهوم کلی و ترتیب آنها براساس اصول کلی اسلامی سخن خواهیم گفت.

سپس در پایان این فصل دو تکمله می‌آوریم که یکی پیرامون دستاوردهای قضایی، عبادی و فقهی دولت امام علیه السلام است و دیگری درباره دستاوردهای علمی آن.

اینک پیرامون چند محور سخن را به پیش می‌بریم:

محور نخست: بیان روایاتی درباره مهم‌ترین دستاوردهای دولت مهدوی در زمینه اقتصادی و اجتماعی.

در این باره منابع امامیه و اهل سنت، هر دو اخبار فراوانی را نقل کرده‌اند.

الف) روایات اهل سنت:

بخاری به سند خود از ابو موسی نقل کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

لِيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ؛ ثُمَّ لَا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا...^۱

قطعاً زمانی بر مردم می‌آید که فرد می‌گردد تا طلایی را صدقه دهد؛ اما کسی را نمی‌یابد که آن

را بگیرد...

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶.

همو از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

لا تقوم الساعة... حتى يكثر فيكم المال فيفيض، حتى يهّم ربّ المال من يقبل صدقته. و حتى يعرضه فيقول الذي يعرضه عليه: لا أرب لي به.^۱
 قیامت برپا نمی‌شود... مگر آن‌که ثروت در میان شما افزون از نیاز گردد تا آنجا که صاحب ثروت دنبال کسی می‌گردد که صدقه‌اش را بپذیرد و وقتی آن را به شخصی می‌دهد؛ وی می‌گوید: نیازی به آن ندارم.

مسلم به سند خود از ابوهریره نقل کرده است که نبی اکرم ﷺ فرمود:

والله، لينزلن ابن مريم... ليدعون إلى المال، فلا يقبله أحد.^۲
 به خدا سوگند، پسر مریم (حضرت مسیح) فرود خواهد آمد... او [مردم را] برای گرفتن اموال فرا می‌خواند اما کسی آن را نمی‌پذیرد.

همو به سند خود از ابوسعید روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

من خلفائكم خليفة يحثو المال حثياً، لا يعدّه عدداً.^۳
 از میان خلیفه‌های شما، خلیفه‌ای است که اموال را بدون شمارش بذل و بخشش می‌کند. همچنین او در خبر دیگری از ابوسعید و جابر بن عبدالله نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

يكون في آخر الزمان خليفة، يقسم المال ولا يعدّه.^۴

در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود که اموال را بی آن‌که بشمارد تقسیم می‌نماید.

مسلم برای این حدیث دو سند آورده و حاکم نیز به همین مضمون بیش از یک روایت ذکر کرده است.^۵

نیز حاکم از ابوسعید حدیثی را نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ که در آن می‌فرماید:

فبيعت الله عزّوجلّ رجلاً من عترتي فيملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. يرضى ساكن السماء و ساكن الأرض، لا تدخر الأرض من بذرها شيئاً إلا أخرجته، و لا السماء من قطرها شيئاً إلا أصبته عليهم مدراراً... تتمنى الأحياء الأموات مما صنع الله عزّ و جلّ بأهل الأرض من خيره.^۶

خداوند مردی از خاندانم را بر می‌انگیزد تا زمین را از عدل و داد لبریز سازد همان‌طور که از ستم و پیداد پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او خوشنودند. [در آن زمان] زمین هیچ

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۹، ص ۷۴.

۲. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان؛ ج ۸، ص ۱۸۵.

۴. همان.

۵. الحاکم النیشابوری، همان؛ ج ۴، ص ۲۵۴.

۶. همان؛ ص ۴۶۵.

دانه‌ای را در خود نگه نداشته مگر آن که با جوانه زدن بیرونش می‌آورد و در آسمان قطره‌ای آب نمی‌ماند جز آن که سیل آسا فرو می‌ریزد. مردگان آرزو می‌کنند کاش زنده بودند زیرا می‌نگرند که خداوند چه خیراتی به اهل زمین ارزانی داشته است. حاکم می‌نویسد این حدیث سندی صحیح دارد.

همچنین حاکم از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

يكون من أمتي المهدي، إن قصر فسبع وإلا فتسع، تتنعم أمتي فيه نعمة لم ينعموا مثلها قط؛ تؤتي الأرض أكلها لا تدخر عنهم شيئاً. والمال يومئذ كدوس. يقوم الرجل فيقول: يا مهدي أعطني! فيقول: خذ.^۱

مهدی از امت من است، دست کم هفت سال وگرنه نه سال [حکومت خواهد کرد]. امت من در آن زمان از نعمت‌های بی نظیری برخوردار خواهد شد. زمین همه خوراکی‌هایش را به بار می‌نشانند و چیزی را در خود نگه نمی‌دارد. در آن روز ثروت فراوان می‌شود. [چنانکه] مردی به مهدی می‌گوید: ای مهدی مالم ده! و او بی‌درنگ فرماید: بگیر!

همچنین او از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

و أمّا المهديّ الذي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً، تأمن البهائم والسباع و تلقى الأرض أفلاذ كبدها. قلت: و ما أفلاذ كبدها؟ قال: أمثال الأسطوانة من الذهب و الفضة.^۲ مهدی زمین را از عدل می‌آکند همان‌طور که از ستم پر شد، [در روزگار او] جانوران اهلی و وحشی در امنیت به سر می‌برند و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌افکند. پرسیدم: پاره‌های جگر؟! فرمود: مانند شمشهایی از طلا و نقره.

حاکم گوید: این حدیثی صحیح است.

نیز حاکم از ابوسعید روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

يخرج من آخر أمتي المهديّ؛ يسقيه الله الغيث، و تخرج الأرض نباتها و يعطي المال صحاحاً. و تكثر المشية و تعظم الأمة...^۳

در آخر الزمان مهدی در میان امت من ظهور می‌کند؛ خداوند آنها را با باران سیراب می‌سازد. زمین گیاهانش را بیرون می‌آورد و او مال را به طور کامل می‌دهد، [در آن زمان] چهار پایان زیاد می‌شوند و امت اسلامی عظمت پیدا می‌کند.

حاکم می‌نویسد سند این حدیث صحیح می‌باشد.

ترمذی به سند خود از ابو هریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

تفيء الأرض أفلاذ كبدها أمثال الأسطوان من الذهب و الفضة. فيجيء السارق فيقول: في

۱. الحاکم النیشابوری، همان؛ ج ۴، ص ۵۵۸.

۲. همان؛ ص ۵۱۴.

۳. همان؛ ص ۵۵۸.

هذا قطعت یدی. و یجیء القاتل فیقول: فی هذا قتلت. و یجیء القاطع فیقول: فی هذا قطعت رحمی، ثم یدعونه و لا یأخذون منه شیئاً.^۱

زمین پاره‌های جگرش را که مانند شمشهای طلا و نقره‌اند [به مردم] ارزانی می‌دارد. سارق می‌آید و می‌گوید: برای چنین اموالی بود که دستم قطع شد و قاتلی می‌آید و می‌گوید: به خاطر این اموال بود که مرتکب قتل شدم و قطع‌کننده رحمی می‌آید و می‌گوید: من برای چنین چیزی قطع رحم کردم. آنگاه طلا و نقره‌ها را برها کرده و چیزی از آن را بر نمی‌گیرند.

قندوزی به نقل از ترمذی و او نیز از ابوسعید روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

فیجیء الیه الرجل فیقول: یا مهدی، أعطنی أعطنی أعطنی. فیحشی له فی ثوبه ما استطاع أن یحمله.^۲

کسی به نزد او می‌آید و می‌گوید: ای مهدی، به من [مالی] بده، به من [مالی] بده، به من [مالی] بده. پس [امام مهدی] تا آنجا که بتواند حمل کند، در لباسش پول می‌ریزد.

همو از احمد و ماوردی نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

أبشروا بالمهدی! رجل من قریش من عترتی، یخرج فی إختلاف من الناس و زلزال، فیملاً الأرض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً، و یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الأرض، و یقسم المال بالسویة، و یملاً قلوب أمة محمّد غناه و یسعهم عدله، حتی أنه یأمر منادیاً فینادی: من له حاجة إلی المال یأتیه. فما یأتیه أحد إلا رجل واحد یأتیه، فیقول له المهدی: إئت السّادن حتی یؤتیک. فیأتیه فیقول: أنا رسول المهدی، أرسلنی إلیک لتعطیننی. فیقول: أحت، فیحشو، فلا یستطیع أن یحمله، فیلقی حتی یكون قدر ما یستطیع أن یحمله، فیخرج، فیندم، فیقول: أنا کنت أجشع الأمة نفساً. کلّهم دعی إلی هذا المال فترکوه غیری، فیردّ علیه، فیقول السّادن: إنا لا نقبل شیئاً أعطیناه...^۳

مژده باد شما را به [ظهور] مهدی، مردی که از قریش و خاندان من است. او در زمانی که بین مردم اختلاف افتد و زلزله‌ها (آشوب‌ها) پدیدار شود، ظهور می‌نماید و زمین را از عدل و داد لبریز می‌سازد همان‌گونه که از ستم و بیداد پر شده باشد. ساکنان آسمان و زمین از او خشنود می‌شوند. وی اموال را به طور برابر تقسیم می‌کند و دل‌های امت مسحّم ﷺ را از بی‌نیازی لبریز می‌سازد و عدالتش را به نفع آنان گسترش می‌دهد. او منادی‌اش را دستور می‌دهد که در همه جا اعلام کند: هر کس به مالی نیازی دارد به نزد مهدی بیاید. کسی جز یک نفر به نزدش نمی‌رود. امام ﷺ به او می‌فرماید: به نزد خزانه دارم برو و بگو تا اموالی به تو بدهد. او چنین می‌کند و خزانه دار هم آن قدر به او از اموال می‌دهد که نمی‌تواند حملش کند.

۱. الترمذی، محمّد بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۳۳۴.

۲. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۱۷.

۳. همان؛ ص ۵۶۲ و نیز: السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۲۴.

پس از آن که می رود، پشیمان می شود و با خود می گوید: من حریص تر از همه مردم بودم. همگان برای گرفتن این اموال فراخوانده شدند، ولی کسی نیامد و مالی نگرفت. لذا به نزد خزانه دار باز می گردد تا اموال را برگرداند ولی خزانه دار به او می گوید: ما چیزی را که داده ایم پس نمی گیریم.

قندوزی می نویسد در برخی منابع حدیثی آمده است:

قلمرو دولت مهدی علیه السلام به شرق و غرب عالم خواهد رسید. گنج ها برای او آشکار خواهد شد و هیچ نقطه ویرانی در زمین نمی ماند جز آن که آباد می گردد.^۱

مانند این روایات در شمار دیگری از منابع اهل سنت، هم چون: المسند ابو داوود، ابن ماجه و احمد، البیان گنجی، الصواعق المحرقة ابن حجر، نور الابصار صبان، اسعاف الراغبین شبلنجی و... آمده است.

(ب) روایات امامیه:

شیخ مفید از حضرت باقر علیه السلام روایتی را درباره امام مهدی علیه السلام و نخستین سخنرانی آن حضرت در مسجد کوفه نقل کرده است که امام در ضمن آن می فرماید:

فإذا كانت الجمعة الثانية، سأله الناس أن يصلّي بهم الجمعة، فيأمر أن يخطّ له مسجد على الغرى و يصلّي بهم هناك. ثم يأمر من يحفر من ظهر مشهد الحسين علیه السلام نهراً يجري إلى الغريين، حتى ينزل الماء في النجف و يعمل على فوهته القناطير و الأرحاء. فكأنني بالعجوز على رأسها مکتل فيه برّ، تأتي تلك الأرحاء فتطحنه بلا كرى.^۲

آنگاه که دومین جمعه [حضور امام در کوفه] فرا رسد، مردم درخواست می کنند که نماز جمعه را به امامت ایشان بخوانند، پس امام دستور مرزبندی مسجدی را [برای بنای آن] در «غری» می دهند و در آنجا با مردم نماز می گذارند. پس دستور حفر کانال آبی را از پشت کربلا می دهند که تا غریین (نجف) در جریان باشد و آب را به آنجا برساند. [امام] در دهانه این رود پلها و در کنار آن آسیاهایی خواهد ساخت. گویا پیر مردی را می بینم که بر سرش ظرفی از گندم حمل می کند و به یکی از آن آسیاها می رود و به رایگان آرد می کند.

همو از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام قائم آل محمد علیه السلام بنی فی ظهر المسجد الكوفة مسجداً له ألف باب، و اتّصلت بيوت أهل الكوفة بنهری كربلا.^۳

وقتی قائم آل محمد ظهور نماید در پشت مسجد کوفه، مسجدی با هزار در می سازد و

۱. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۶۳.

۲. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۱.

۳. همان؛ ص ۳۴۲.

خانه‌های اهل کوفه به دو نهر کربلا متصل می‌شود.

او همچنین از مفضل بن عمر نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا... وَتَظْهَرُ الْأَرْضُ مِنْ كَنُوزِهَا حَتَّى يَرَاهَا النَّاسُ عَلَى وَجْهَيْهَا، وَيَطْلُبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ مَنْ يَصِلُهُ بِمَالِهِ وَيَأْخُذُ مِنْهُ زَكَاتَهُ، فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُ مِنْهُ ذَلِكَ وَاسْتَغْنَى النَّاسُ بِمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.^۱

قائم ما که ظهور کند، زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد... گنج‌های زمین را آشکار می‌سازد و مردم بر روی زمین آن را خواهند دید، برخی از شما دنبال کسی می‌گردند که صدقه و زکاتی به او دهد اما کسی را نمی‌یابند که از او بپذیرد و مردم به آنچه خداوند از فضلش روزیشان ساخته، بی‌نیاز می‌شوند.

نیز شیخ مفید از ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام، هَدَمَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ حَتَّى يَرُدَّهُ إِلَى أُسَاسِهِ، وَحَوَّلَ الْمَقَامَ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ فِيهِ.^۲

قائم که ظهور فرماید، مسجد الحرام را تخریب می‌کند تا به محدوده نخستش بازگرداند و مقام ابراهیم را به جای اصلی‌اش منتقل خواهد ساخت.

همچنین او حدیث بلندی را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت در آن می‌فرماید:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَهَدَمَ بِهَا أَرْبَعَةَ مَسَاجِدَ وَلَمْ يَبْقَ مَسْجِدَ عَلِيٍّ وَجْهَ الْأَرْضِ لَهُ شَرَفٌ إِلَّا هَدَمَهَا وَجَعَلَهَا جَمَاءً وَوَسَّعَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ وَكَسَرَ كُلَّ جَنَاحٍ خَارِجٍ فِي الطَّرِيقِ، وَأَبْطَلَ الْكِنْفَ وَالْمَازِيبَ إِلَى الطَّرِيقَاتِ، لَا يَتْرُكُ بَدْعَةً إِلَّا أزالَهَا وَلَا سُنَّةً إِلَّا أَقَامَهَا.^۳

هنگامی که قائم ظهور نماید، به کوفه رفته، چهار مسجد را تخریب خواهد کرد و مسجد مرتفعی را بر روی زمین باقی نمی‌گذارد و راه بزرگی را می‌گشاید و هر بالکنی را می‌شکند و لوله‌های فاضلاب و ناودان را که بر سر راه مردم قرار داده شده، می‌بندد. هیچ بدعتی را باقی نخواهد گذاشت و همه سنت‌ها را بر پا خواهد ساخت.

شیخ طوسی به سند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَاسْتَغْنَى النَّاسُ... وَبَيْنِي فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدًا لَهُ أَلْفُ بَابٍ، وَتَتَّصِلُ بِيُوتِ الْكُوفَةِ بِنَهْرِ كَرْبَلَا بِالْحَيْرَةِ، حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءٍ يَرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يَدْرِكُهَا.^۴

هرگاه قائم ما ظهور کند، زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و مردمان بی‌نیاز

۱. المفید، محمد بن محمد، همان؛ ص ۳۴۲.

۲. همان؛ ص ۳۴۳.

۳. همان؛ ص ۳۴۴.

۴. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۰.

خواهند گشت... و در پشت کوفه مسجدی با هزار در ساخته خواهد شد و خانه‌های کوفه از طریق حیره به نهر کربلا متصل می‌شود [شهر آن قدر بزرگ می‌شود که] شخص در صبح جمعه سوار بر استری تندرو از منزل به جهت نماز جمعه خارج می‌شود، اما به نماز نمی‌رسد.

همو در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آورده است:

فيخرج إلى الغرى فيخط مسجداً له ألف باب يسع الناس عليه أبيض. و يبعث فيحفر من خلف قبر الحسين عليه السلام لهم نهراً يجري إلى الغرين حتى ينبذ في النجف و يعمل على فوهته قناطر و أرحاء على السبيل. و كأنني بالعجوز و على رأسها مکتل فيه برّ، حتى تطحنه بلا كراء.^۱

[امام مهدی علیه السلام] به سوی غری (نجف) می‌رود و محدوده مسجدی را که هزار در دارد و گنجایش آن زیاد است مشخص می‌نماید. آنگاه فرمان می‌دهد در پشت حرم امام حسین علیه السلام نهر و کانالی را به طرف غرین (نجف) حفر نمایند تا آب را به آنجا برساند. در دهانه این نهر، پلها و درکناره آن آسیاهایی می‌سازد. گویا پیر مردی را می‌بینم که ظرفی از گندم بر سر دارد و [می‌رود] تا آن را به رایگان آرد نماید.

نیز شیخ طوسی به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
ما تستعجلون بخروج القائم؟ فوالله ما لباسه إلا الغليظ و ما طعامه إلا الشعير الجشب.^۲
چرا برای ظهور قائم این همه عجله می‌کنید؟ به خدا سوگند او جز لباس خشن نپوشد و جز غذایی ناگوار نخورد.

مانند این حدیث را راوندی از علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده است.^۳

شیخ صدوق و طبرسی از محمد بن مسلم ثقفی نقل کرده‌اند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:
ألقائم منا منصور بالرعب، مؤيد بالنصر، تطوى له الأرض، و تظهر له الكنوز... و لا يبقى في الأرض خراب إلا عمر...^۴

قائم ما [اهل بیت] با هراس [در دل دشمنان] یاری می‌شود و با یاری الهی پشتیبانی می‌گردد، زمین زیر پای او پیچیده می‌شود و گنج‌ها برای او آشکار می‌شود... و خرابه‌ای در زمین نمی‌ماند مگر آن‌که او آبادش می‌سازد.

طبرسی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

إن ذا القرنين كان عبداً صالحاً... و إن الله سيجرى سنته في القائم من ولدي... و يظهر الله له

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۰.

۲. همان؛ ص ۲۷۷.

۳. الراوندی، سعید بن هبة الله، همان؛ ص ۱۹۶.

۴. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی) و الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۳.

کنوز الأرض و معادنها و ينصره بالرعب و يملأ الارض به عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.^۱

ذوالقرنین بنده شایسته‌ای بود... و قطعاً خداوند سنت او را در مورد قائم که از فرزندان من است جاری خواهد ساخت... خداوند گنج‌ها و معادن زمین را برایش آشکار می‌سازد و با ترس افکندن [در دل دشمنان] یاری‌اش می‌دهد و زمین را به برکت او از عدل پر می‌سازد، همان‌طور که از ستم و بیداد لبریز شده باشد.

همو از علی بن عقبه و او نیز از پدرش روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

إذا قام القائم حكم بالعدل و ارتفع في أيامه الجور و أمنت السبل و أخرجت الأرض برکاتها و ردّ كل حقّ إلى أهله... فحينئذٍ تظهر الأرض كنوزها و تبدی زینتها، فلا يجد الرجل منكم موضعاً لصدقته و لا لبرّه، لشمول الغنی جميع المؤمنین....^۲

آنگاه که قائم ظهور فرماید به عدالت حکم کند و ستم و بیداد در روزگار او برطرف شود و راه‌ها امن گردد و زمین برکت‌های خودش را بیرون آورد و هر حقی به صاحب آن برگردد... در آن زمان، زمین گنج‌ها و زینت‌هایش را آشکار سازد و هیچ‌یک از شما برای صدقه دادن کسی را پیدا نمی‌کند زیرا همه مؤمنان در آن روزگار بی نیاز هستند.

علامه مجلسی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است:

ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها و لأخرجت الأرض نباتها و لذهبت الشحناء من قلوب العباد و اصطلحت السباع و البهائم، حتی تمشی المرأة بین العراق إلى الشام لا تضع قدمیها إلا على النبات و على رأسها زینتها، لا یهیجها سبع و لا تخافه.^۳

قائم ما که ظهور فرماید آسمان قطره‌های بارانش را فرو فرستد و زمین گیاهانش را بیرون آورد و کینه و لجاجت از دل‌های بندگان رخت بر بندد و جانوران و وحشی و اهلی صلح و سازش کنند تا آنجا که یک زن از عراق تا شام پیاده می‌رود و جز بر روی گیاهان پانمی‌نهد در حالی که زینتش همراه وی است؛ هیچ حیوان و وحشی به او حمله نمی‌کند و او نیز از آن نمی‌ترسد.

این بود گزیده‌ای از احادیث بسیاری که در این باره وارد شده است.

کثرت این اخبار بیانگر دو نکته است:

۱- اهتمام فراوان پیشوایان اسلام به بیان ویژگی‌ها و اقدامات دولت امام مهدی علیه السلام؛ زیرا تشکیل آن دولت تجسم همه تلاش‌ها، رنج‌ها و جانفشانیهای آنان و میوه پاک اخلاص گذاری ایشان می‌باشد و نیز مهم‌ترین نتیجه برنامه درازمدت الهی است.

۱. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۱۳.

۲. همان؛ ص ۴۳۲.

۳. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۲.

۲- با نقل این روایات خواهیم توانست به هر رویدادی به طور جداگانه و با باریک بینی بیشتری نظر افکنیم و دلایل بیشتری برای آن تدارک ببینیم؛ چه بدیهی است دربارهٔ یک رویداد، هر قدر روایات زیادتری وجود داشته باشد، فهم آن بهتر و از لحاظ تاریخی با قوت بیشتری ثابت می‌گردد. اینک برآنیم تا در ضمن چند محور، این اخبار را از زوایای گوناگون مورد بحث قرار داده، میزان ثبوت و هماهنگی آنها را با اصول کلی اسلامی و قراین مثبتی بررسی نماییم.

محور دوم: رفتار شخصی پیشوای دولت عدل جهانی؛

در بعضی از این روایات تصریح شده که لباس آن حضرت زبر و خشن و غذایش جویی که نیکو آرد نشده است.

حاکم اسلامی همواره باید چنین رفتاری داشته باشد، زیرا خداوند از هر امام عادلانی که به حکومت می‌رسد، پیمان گرفته تا همسطح تهیدستان کشورش لباس بر تن کند و غذا تناول نماید. حکمت این رفتار آن است که قدرت و ثروت فراوان، فقیران و تهیدستان را از یاد آنها نبرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه و بر عهده گرفتن ریاست دولت اسلامی این شیوه را بر خود واجب فرمود و خلفای نخستین تا امام علی ابن ابی طالب علیه السلام نیز چنین کردند.

امام مهدی علیه السلام نیز که بر مسند حکومت عدل تکیه زنند، همین روش را در پیش خواهند گرفت زیرا بر ایشان نیز واجب است زندگی‌اش همسطح گرسنه‌ترین و تهیدست‌ترین مردم جهان باشد. یاران خاص آن حضرت هم که امیران مناطق مختلف زمین‌اند، چنین‌اند و زندگی هر یک از آنان همسنگ ضعیف‌ترین مردمان آن مناطق خواهد بود.

در روایات مربوط به بیعت امام علیه السلام در مسجد الحرام گذشت که آن حضرت بر آن خواص، شروطی می‌نهد که برخی به رفتارهای شخصی آنان باز می‌گشت و برخی دیگر به پایبندی در اجرای عدالت اجتماعی.

برخی از شرط‌هایی که به رفتار شخصی آنان مربوط می‌گردد عبارتست از اینکه در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند، حریر و خز نپوشند، جامه‌های خشن بپوشند، خاک را متکای خود سازند، نان جو بخورند و به کم قناعت کنند.

هر چند چنین کارهایی بر مسلمانان واجب نیست، ولی امام علیه السلام از همان آغاز، آنها را بر یاران خاص خود واجب می‌سازد؛ زیرا دیری نخواهد گذشت که پس از فتح جهان و استقرار دولت عدل، آنها امیران سرزمین‌های مختلف خواهند شد و یا در کنار حضرت، در مرکز حکومت به فعالیت خواهند پرداخت.

این مطلب در اصول کلی اسلامی آن‌چنان بدیهی است که اساساً نیازی به بیان روایی ندارد. اما خبری که در این باره وارد شده^۱، با وجود همخوانی‌اش با اصول کلی اسلامی، با دو اشکال

۱. قوله، ما لبسه إلا الغلیظ و ما طعامه إلا الشعیر الجشب...

روبروست که پس از طرح آن می‌کوشیم برایش پاسخی فراخور ارائه نماییم:

۱- براساس اصول کلی اسلامی، مسئولیت دولت اسلامی باید در زندگی شخصی خود مانند ضعیف‌ترین افراد جامعه زندگی نمایند؛ اما طبق روایاتی مستفیض، در دولت جهانی مهدوی سطح رفاه مردم و میزان ثروت آنها بالا می‌رود و همگان در آن دوره برخوردار از رفاه خواهند شد؛ در نتیجه، آن وجوب تغییر خواهد یافت و در زندگی امام علیه السلام و تمامی یارانش گشایشی ملموس روی می‌دهد.

به این اشکال می‌توان از چند زاویه پاسخ داد که ما در اینجا به دو مورد آن اشاره می‌نماییم:

الف) براساس این روایت، چنین نیست که روش زندگی امام علیه السلام در تمام دوران حاکمیتش چنین باشد، بلکه برای صدق آن کافی است در دوران آغازین حکومتش چنین اتفاقی افتد؛ زیرا عدالت، رفاه و خوشبختی به تدریج در بین مردم توسعه می‌یابد و تا وقتی دامنه‌اش فراگیر نشده باشد، به طور طبیعی گروه‌هایی تهیدست نیز وجود خواهند داشت و تا یک نفر از آنها باقی است، شیوه‌ای که در روایت به آن اشاره شده هم‌چنان بر امام علیه السلام واجب خواهد بود.

ب) به نظر می‌رسد مدت زمان تدریجی برای بسط عدالت و تحقق رفاه در همه جهان، دست کم همه عمر شریف امام علیه السلام را در بر می‌گیرد و این هدف شکوهمند پس از رحلت آن حضرت، مطابق برنامه‌ای که برای جانشینان خود در می‌افکند، تحقق خواهد یافت. درست است که بیشتر مناطق جهان در دوره زندگی امام علیه السلام به رفاه می‌رسند ولی این احتمال نیز وجود دارد که در یکی از مناطق دوردست، فرد گرفتاری وجود داشته باشد. به همین دلیل باید آن حضرت در طول زندگی، همان رفتار را پیشه خود سازد و تنها جانشینان او خواهند توانست فقر و تهیدستی را به طور کامل ریشه کن نمایند.

۲- در روایت آمده است: «چرا برای ظهور قائم شتاب دارید؟! به خدا سوگند او جز لباسی زبر و خشن نمی‌پوشد و جز غذایی ناگوار نمی‌خورد.»

اشکالی که در اینجا به ذهن می‌رسد آنست که شیوه زندگی امام علیه السلام با طلب تعجیل در ظهور منافاتی ندارد، زیرا:

الف) شخص مؤمن، به ظهور امام علیه السلام دل بسته است تا عدالت در تمام جهان پیاده شود و هدف والای آفرینش جامه عمل بپوشد، حتی اگر لازم باشد وی زهد و پارسایی بورزد یا آن‌که یکسره منافع شخصی خود را قربانی سازد.

ب) کسی که به خاطر منافع شخصی در انتظار ظهور به سر می‌برد و آن را موجب بهتر شدن وضع زندگی‌اش می‌شمرد، در زمان ظهور به آرزویش خواهد رسید؛ زیرا شیوه زاهدانه تنها برای عده خاصی است ولی فرد معمولی در زمان امام مهدی علیه السلام و پس از ایشان، در خوشبختی و رفاه مادی خواهد زیست و زندگی توأم با ریاضت و وظیفه او نیست زیرا وی از جمله حکمرایان جهان نیست.

بدین ترتیب، دلیل این استفهام انکاری (ما تستعجلون بخروج القائم عجله؟!...) هم چنان در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

برای پاسخ به این اشکال، نخست باید مخاطبان سخن امام صادق عجله را شناخت. بدون شک مخاطبان آن حضرت، کسانی اند که از ستم و بیداد امویان و عباسیان در شرایط عذاب آوری قرار داشته و بی صبرانه چشم به راه ظهور بوده‌اند تا از آن همه بیداد و نامردمی‌های یابند، نفس راحتی بکشند و خوشبختی و رفاهشان تأمین گردد. اینان خود به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: نخست، نزدیکان امام عجله و شاگردان آن حضرت که در علم و ایمان پیشرو می‌باشند. دوم، مردمانی که دوستدار امامان معصوم عجله هستند.

هر یک از این دو دسته تعجیل در ظهور را آرزو مندند و خطاب حضرت صادق عجله می‌تواند هر دو را در بر گیرد؛ در نتیجه متناسب هر دسته باید پاسخی را فراهم آورد.

دسته نخست: اگر فرض نمایم آرزوی آنها عملی گردد و حضرت بقیه الله عجله ظهور فرمایند، از آن رو که آن حضرت جز اینان کس دیگری را ندارد، همینان را امیر مناطق مختلف جهان قرار خواهد داد و وقتی چنین شد، آنها نیز مشمول همان روش زاهدانه می‌گردند. در این صورت مقصود آنها از تعجیل در ظهور حاصل نمی‌گردد و در نتیجه این استفهام انکاری کاملاً جدی خواهد بود زیرا امام عجله از مقصود آنان کاملاً آگاه است.

دسته دوم: افراد معمولی در آن دوره، به دلیل ایمان ساده و دانش نسبی و نیز به دلیل نگذراندن دوره‌های دراز مدت آزمون و امتحان، خود را دارای ایمانی کامل و درکی ژرف می‌پندارند و انتظار دارند که اگر امام عجله ظهور فرماید، آنان را گرامی داشته و به خود نزدیک نماید و... در اینجا همان چیزی روی می‌دهد که در مورد دسته نخست بیان گردید.

اگر امام عجله آنها را افرادی معمولی به شمار آورد، آنها به طور طبیعی به رفاه و آسایش خواهند رسید اما دیگر نباید انتظار نزدیکی به امام عجله را داشته باشند.

ولی اگر توقع داشته باشند که به امام عجله نزدیک شوند و از خواص یاران او محسوب گردند و حضرت نیز در حق آنها چنین مرحمتی فرمود، توقع دیگری برایشان پیش می‌آید و آن اینکه امام عجله آنها را حاکم یکی از مناطق جهان سازد. در این صورت نیز آنها باید دندان طمع رفاه و آسایش را از بیخ برکنند. پس در اینجا نیز منافع شخصی آنها قربانی می‌گردد و بنابراین کاملاً جا دارد که امام صادق عجله این استفهام انکاری را مطرح فرماید.

مقصود اصلی حضرت صادق عجله از طرح این پرسش آن است که آرزو مندان ظهور، اساساً نباید از زاویه منافع شخصی به این رویداد مقدس بنگرند بلکه باید آن را فرصتی تاریخی برای اجرای عدالت جهانی و تحقق غرض الهی از آفرینش قلمداد نمایند. در غیر این صورت انتظار می‌رود که منافع شخصی آنان هرگز تحقق پیدا ننماید.

محور سوم: سیاست‌های دولت مهدوی در بخش کشاورزی

از برخی روایات گذشته می‌توان در این باره به نتایجی رسید. آنجا که تصریح می‌نماید: «زمین همه خوراکی‌هایش را ارزانی بشر می‌کند و چیزی از آن را نگه نمی‌دارد.» کنایه از رشد فوق‌العاده محصولات زراعی در آن روزگار دارد.

در جایی دیگر می‌فرماید: «زنی از عراق به شام می‌رود و جز بر سبزه و گیاه قدم نمی‌گذارد» در حالی که در زمان ما آن منطقه بیابانی سخت بی‌آب و علف می‌باشد اما به برکت ظهور فرخنده حضرت بقیه‌الله علیه السلام در کمترین زمان ممکن، آباد و سرسبز خواهد شد.

این روایت تنها یک مثال است که متناسب با ذهنیت شنوندگان دوره‌ی صدور آن بیان گردیده و گرنه این آبادانی و سرسبزی منحصر به کویر غربی عراق نخواهد شد؛ بلکه همه بیابانهای جهان را فرا خواهد گرفت.

وقتی وضعیت مناطق کویری چنین باشد، وضع سرزمین‌هایی که پیش از ظهور نیز حاصخیز بوده‌اند، ناگفته پیداست. ارزیابی و ارائه آمار از این همه محصول کشاورزی، برای دانشمندان که پیش از ظهور می‌زیند، ناممکن می‌باشد.

در پاسخ به این سؤال که دلیل اصلی این انقلاب عظیم کشاورزی چیست؟ باید پس از اشاره به هماهنگی بین جهان تکوین و تشریح، از «اخلاص حقیقی در کار» به عنوان عنصر اساسی در این موفقیت نام ببریم.

در نتیجه این سخن سست و بی‌پایه‌ای است که بگویند: «بشریت به سوی گرسنگی گام بر می‌دارد و افزایش جمعیت، ناگزیر به کاهش منابع غذایی در جهان می‌انجامد.» این فاجعه، زمانی روی می‌دهد که اخلاص رو به زوال گذارد، کارها بدون انسجام و هدف انجام گیرد و قوانین ظالمانه‌ای وضع گردد؛ یعنی همان وضعیتی که بشریت در عصر پیش از ظهور با آن دست به گریبان می‌شود.

ولی هر گاه دولتی مخلص و خدمتگزار، قانونی عادلانه، دستهایی پر توان و کوشا و عزمی یکپارچه و جهانی پدیدار شد، هر قدر جمعیت کره زمین افزایش یابد، غذا به اندازه کافی بلکه افزون بر نیاز تولید خواهد شد و درآمد افراد به طور بی‌سابقه‌ای چند برابر خواهد گردید.

اما شناخت روش‌های تفصیلی دولت امام مهدی علیه السلام در بخش‌های قانون‌گذاری و اجرایی برای رسیدن به این نتایج شگفت‌انگیز، بستگی به سطحی از آگاهی و رشد دارد که تنها در زمان پس از ظهور پدید می‌آید و اینک فقط می‌توان برخی موارد آن را از اصول کلی و نیز روایات استنباط نمود. در کتاب بعدی خود به همه ابعاد این موضوع خواهیم پرداخت.

از روایاتی که آوردیم می‌توان برخی حقایق را به دست آورد. طبق این روایات، حضرت دستور حفر کانالی را در بیابان واقع در بین کربلا و نجف خواهند داد تا بدان وسیله آب به شهر نجف برسد.

همچنین در دهانه این رودخانه (یا کانال) پل‌ها و آسیاهایی خواهند ساخت و از این رو در روایت آمده است: «گویا پیرمردی را می‌بینم که بر سرش ظرفی از گندم نهاده، به آن آسیاها می‌رود و گندمش را به رایگان آرد می‌نماید».

هر گاه به یاد آوریم که این مثالی بیش نیست (به سبب رعایت سطح درک مخاطبان روایت در عصر صدور آن)، خواهیم توانست کثرت رودخانه‌ها و قنات‌های احداث شده جهت آبیاری بیابان‌ها و نیز تعداد دستگاه‌های مکانیزه را که برای بهره‌وری بیشتر به رایگان در اختیار مردم قرار می‌گیرد، در نظر آوریم.

این انقلاب کشاورزی مطابق ایدئولوژی دولت مهدوی، نتایج مهمی را به بار خواهد آورد که برخی از آنها اینک برای ما قابل درک می‌باشد:

۱- انواع خوراکی‌ها و میوه‌ها با بهایی ارزان بلکه رایگان در اختیار مردم قرار می‌گیرد.

۲- به وجود آمدن اشتغال مولد و ایجاد درآمد کافی برای میلیون‌ها خانواری که تا پیش از ظهور در فقر و تهیدستی به سر می‌برده‌اند.

۳- عمران و آبادانی گسترده. که در محور بعدی به آن خواهیم پرداخت.

۴- ایجاد فرصت‌های عالی برای برآورده ساختن نیازهای حیاتی افراد به صورت رایگان.

بدین ترتیب خواهیم توانست تحقق زندگی توأم با رفاه و خوشبختی را برای همه انسان‌ها به خوبی تصور نماییم.

محور چهارم: سیاست‌های دولت مهدوی در بخش عمران و ساخت و ساز.

به روشنی می‌توان نتایج این سیاست‌ها را در روایات مشاهده کرد. خانه‌های شهر کوفه به کربلا و حیره خواهد رسید، و هر سه شهر، به صورت یکپارچه در خواهد آمد و آن‌چنان گسترده خواهد شد که «کسی صبح روز جمعه بر استری رهوار می‌نشیند تا به مسجدی که در آن نماز جمعه اقامه می‌شود، برسد؛ اما نخواهد رسید و نماز جمعه را درک نخواهد کرد.»

این شخص حتی اگر از حاشیه شهر هم حرکت کرده باشد، مسجد در حاشیه دیگر شهر نخواهد بود بلکه در مرکز آن قرار دارد و از اینجا در می‌یابیم که این همه راهی که آن مرد، سوار بر مرکب تندرو می‌پیماید، تنها مسافت بخشی از آن شهر می‌باشد. (گویی مسافت شعاع یک دایره را پیموده است) این نیز یکی از پیش‌بینی‌های جالب و شگفت‌انگیز روایات است؛ زیرا تصور شهری به این بزرگی در مخیله کسی نمی‌گنجیده است؛ اما اکنون این وسعت به ویژه در پایتخت‌های جهان، امری معمولی است و طبیعی است کوفه نیز که پایتخت دولت جهانی مهدوی خواهد شد، چنان گسترشی پیدا نماید.

شاید بتوان از این مطلب، میزان توجه و اهتمام آن دولت عدل را به عمران و آبادانی سایر شهرها دریافت. در جایی که طول پایتخت (کوفه)، حدوداً بیش از هشتاد کیلومتر باشد، دیگر شهرها نیز

متناسب با شرایط جغرافیایی و اهمیت اجتماعی خود، در همین حدود یا نصف آن می‌باشد. امام عصر علیه السلام به مساجد به عنوان اصلی‌ترین کانون‌های اسلامی، اهتمام ویژه‌ای خواهد داشت. بخش‌های جدید مسجد الحرام ویران می‌گردد و برای حرمت نهادن به وضعی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله داشته، به همان محدوده صدر اسلام بازگردانده خواهد شد.

امام علیه السلام مقام ابراهیم علیه السلام را از مکان کنونی به محل قدیمی اش، در کنار دیوار کعبه منتقل خواهد کرد. مقام ابراهیم علیه السلام اینک چند متر از دیوار کعبه فاصله دارد. اصولاً اندیشه وجود چنین مقامی، حکایت از مکانی دارد که ابراهیم علیه السلام هنگام ساختن کعبه در آنجا ایستاده بوده است و به طور طبیعی کسی که دیواری را می‌سازد، خود در کنار آن می‌ایستد و معنا ندارد که چند متر دورتر از آن بایستد. بنابراین مکان طبیعی مقام ابراهیم، در کنار کعبه مشرفه است.

همچنین طبق روایات، آن حضرت چهار مسجد را در کوفه خراب خواهد ساخت و چون براساس تقوی - که شرط مشروعیت ساخت مسجد در اسلام است - بنا گذارده نشده‌اند، بازسازی هم نخواهند شد.

پیش از ظهور هیچ نیروی مؤمنی قادر به این کار نیست و از این رو تکلیف تخریب آنها بر عهده حضرت خواهد بود.

اما مسجدی که امام مهدی علیه السلام دستور ساختن آن را در پشت شهر کوفه (به سمت نجف) صادر می‌نماید، دارای هزار در می‌باشد و این عدد (هر چند خود آن به طور دقیق مقصود نیست) حکایت از وسعت بسیار زیاد آن مسجد دارد.

اگر نقشه کلی مسجد را به صورت مربع فرض نماییم و در هر ضلع آن دویست و پنجاه در تصور کنیم و فاصله بین دو در را دست کم ده متر بدانیم، طول هر ضلع آن دو هزار و پانصد متر خواهد شد؛ و این یعنی آن که مساحت مسجد کمتر از شش میلیون و دویست و پنجاه هزار متر مربع نخواهد بود. این مسجد با شرایط دولت جهانی اسلامی، کاملاً تناسب دارد. حضرت بقیه الله علیه السلام نماز جمعه را هر هفته در این مسجد برپا خواهد نمود و شرعاً حضور اکثریت مردان این شهر و حومه آن در نماز جمعه واجب خواهد شد.

علاوه بر این، عده زیادی نیز از شهرها و مناطق دیگر جهان به شوق اقامه نماز به امامت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام به آنجا خواهند شتافت. در نتیجه چنین جمعیت انبوه و مشتاقی، چنان مسجد عظیمی را نیز می‌طلبند.

به همین جهت در روایتی که پیشتر آوردیم، آمده است: امام علیه السلام در نخستین جمعه پس از ورود به عراق، در مسجد کوفه خطبه خواهد خواند. در جمعه دوم مردم می‌گویند: ای فرزند رسول خدا، نماز به امامت شما مانند نماز به امامت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد ولی این مسجد گنجایش ما را ندارد.

ایشان در پاسخ می‌فرمایند: من در پی انجام خواسته شمایم؛ آنگاه به سوی «غری» بیرون می‌رود و

محدوده مسجدی را با هزار در، که گنجایش همه مردم را داشته باشد، ترسیم و مشخص می‌فرماید.^۱ مسجدی که بنابراین روایت گنجایش جمعیت نمازگزاران را ندارد، همان مسجد بزرگ کوفه است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در آن نماز می‌گزارده و مراد از «غری»، نجف اشرف می‌باشد که در جنوب کوفه واقع گردیده است.

پس نخستین دستاورد عمرانی دولت مهدوی، ساخت این مسجد می‌باشد. امام علیه السلام می‌کوشد تا احکام صحیح اسلامی را در مورد همه مساجد عملی سازد، حتی اگر اقدامی مستحبی و غیر واجب باشد، زیرا شایسته است که جامعه به تدریج به واجبات و مستحبات، هر دو پایبند گردد تا سرانجام به درجه شایسته‌ای از «عصمت» نایل گردد. امام علیه السلام هر مسجد مرتفعی را خراب می‌نماید و به مقداری که در شرع مقدس وارد شده، اکتفا می‌فرماید.

در حدیثی آوردیم از جمله اقدامات دولت امام زمان علیه السلام «احداث شاهراهی بزرگ» است و منظور از آن جاده‌ای اصلی است که دو شهر را به یکدیگر پیوند می‌دهد. البته در این خبر اشاره‌ای به جاده خاصی نشده و در واقع مقصود آن است که حضرت اقدام به توسعه راه‌های بین شهری می‌نماید. ما در این زمان اهمیت توسعه جاده‌ها و کار بسیار پر حجمی را که برای احداث آنها صرف می‌شود، بیشتر از هر زمان دیگری درک می‌کنیم.

قوانین ساختمان‌سازی در آن دوره، مانع از قرار دادن دریچه و پنجره‌های مشرف بر معابر عمومی (= جناح) می‌شود و نیز هر آنچه که موجود باشد مسدود خواهد شد. این برای آن است که فضای داخلی خانه پیدا نباشد. و برای تهویه منزل باید از وسیله دیگری بهره جست.

ممکن است از واژه «جناح» معنای دیگری دریافت که عبارت است از بیرون رفتگی‌هایی که معمولاً در ساختمانها به سمت کوچه و یا خیابان به صورت ستون دار یا بی ستون وجود دارد. این مفهوم با استعاره گرفتن از معنای جناح یعنی بال مناسب‌تر است هر چند در قاموسهای لغت نیامده و مفهومش این می‌شود که دولت امام مهدی علیه السلام این نوع ساخت و ساز را ممنوع می‌فرماید.

از دیگر اقدامات آن دولت، بنابر روایت، جلوگیری از جاری شدن فاضلاب و آب ناودان‌ها در کوچه و خیابان می‌باشد؛ زیرا این کار موجب آلودگی معابر عمومی و آزار عابریین می‌گردد. حکومت از این کار جلوگیری خواهد کرد و نسبت به تصفیه آب‌ها به روش بهداشتی اقدام خواهد نمود.

محور پنجم: اهمیت بخش معدن در دولت عدل جهانی

در روایاتی که فریقین نقل کرده‌اند، آمده است: در آن روزگار زمین، معادن و گنج‌هایش را آشکار خواهد ساخت تا مردم آنها را ببینند و زمین پاره‌های وجودش را هم‌چون شمشهائی از طلا و نقره بیرون خواهد افکند.

می توان از این مطلب برداشتی اعجازی داشت بدین معنی که فرض نماییم آشکار شدن معادن و کان‌های زمین بر سطح آن، معجزه‌ای الهی برای تصدیق و پشتیبانی از حضرت ولی عصر علیه السلام و دولت او باشد.

این برداشت کاملاً محتمل است ولی برداشتی منحصر و یگانه نیست بلکه از راه دیگری - بدون برداشت اعجازی - می توان آن را پذیرفت که عبارت است از استخراج معادن به وسیله دستگاه‌های مدرن.

ناگفته نماند براساس قوانین حکومت اسلامی، معادن باید در اختیار افراد و نه دولت قرار گیرد. در واقع حکومت اسلامی به جای سپردن مالکیت آنها به گروه اندکی، هزاران هزار نفر را در مالکیت آنها شریک می گرداند.

این در جایی است که فرض کنیم دولت مهدوی، ابزار و دستگاه‌های پیشرفته استخراج را در اختیار افراد قرار می دهد و از سوی دیگر طبق قانون اسلامی، هر کس معدنی را استخراج نماید، پس از پرداخت خمس آن به فقرا، مالک مقدار باقیمانده خواهد بود. در نتیجه هزاران هزار کارگری که در این معادن مشغول به کارند، مالک مقادیر فراوانی از کان‌های استخراج شده می گردند و نیاز میلیون‌ها فقیر از طریق دریافت خمس، برطرف می گردد.

هر گاه مطلب بالا را به این قانون اسلامی که بیان می دارد «شخص حق ندارد بیش از نیاز سالانه اش از معدن استخراج نماید» ضمیمه نماییم خواهیم دانست هیچ کارگر معدنی نمی تواند با برداشت از سهم دیگران ثروتمند شود بلکه به مجرد رسیدن درآمدش به حدی که نیاز خود و خانواده اش را با توجه به شأن اجتماعی اش برآورده سازد، دولت او را از برداشت مازاد بر نیاز باز خواهد داشت. در این صورت یا او کار را رها کرده و به دیگری اجازه برداشت می دهد و یا آن که کار می کند و درآمدش مستقیماً به حساب دولت واریز می شود.

به هر روی دولت مهدوی مالک درآمدهای مازاد معادن خواهد شد. این درآمد فراوان، گاه چندین برابر دارایی همه کارگرانی خواهد بود که دولت آن‌ها را در بخش‌های صنعتی به کار می گیرد. بدین ترتیب معادن با مدیریتی عادلانه به صورت مستقیم و غیرمستقیم میلیون‌ها خانواده را در سطح جهان بی نیاز خواهد ساخت.

محور ششم: سیاست‌های مالی دولت مهدوی

نخستین چیزی که در اخبار مستفیض فریقین با آن روبرو می شویم، فراوانی ثروت به صورت کاملاً بی سابقه است. همه مردم از نظر مالی بی نیاز می شوند؛ آن طور که «اگر کسی بخواهد زکات یا صدقه‌ای بدهد، کسی را نمی یابد که آن را بپذیرد.»

«امام مهدی علیه السلام مال‌هایی را به رایگان در اختیار مردم قرار می دهد که هر کسی به هر اندازه مایل است بردارد اما کسی از آن استقبال نمی کند، جز یک نفر که می آید و می گیرد ولی پس از آن پشیمان

می‌شود و می‌کوشد آن را برگرداند.»

این دو تصویر که در روایات آمده است، به صراحت از بی‌نیازی مالی همه افراد آن جامعه سخن می‌گوید. فراوانی پول، طلا، نقره و کان‌های قیمتی، موجب بی‌رغبتی مردم به آنها می‌شود.

گذشته از اینها، برخی از این روایات پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد که مناسب است آنها را طرح کرده و سپس به جستجوی پاسخ برآییم:

پرسش نخست: علت فراوانی ثروت در دست افراد و دولت، در حکومت مهدوی چیست؟

برای پاسخ به این پرسش، چند احتمال را می‌توان مطرح ساخت:

الف) این ثروت فراوان از راه معجزه و به برکت وجود امام عصر علیه السلام و دعای آن بزرگوار به وجود آمده است. اما این احتمال، اشکالاتی را بر می‌انگیزد که دو مورد آن را بیان می‌نماییم:

۱- این امر برخلاف قانون معجزات است زیرا هر گاه بتوان از راه طبیعی به چیزی دست یافت، نمی‌توان برای آن سببی اعجازی در نظر گرفت و به روشنی می‌توان دریافت که امکان گرد آمدن ثروت از راه طبیعی (همان‌طور که در دو احتمال بعدی می‌آید) وجود دارد.

۲- سیاق عمومی این روایات، عدالت سازمان یافته و نظم در کارها را سبب تولید این ثروت بی‌کران می‌داند و بدیهی است فرض معجزه، با این سیاق منافات دارد؛ زیرا اگر مصلحت اقتضا نماید، معجزه می‌تواند در ظالمانه‌ترین و فاسدترین نظام‌ها نیز پدید آید و به تعبیر دیگر در آن صورت تولید ثروت، ثمره معجزه خواهد بود و نه میوه حکومتی عادلانه. در حالی که این مطلب، خلاف ظاهر روایات است. بنابراین، احتمال نخست درست نیست.

ب) طرح‌های دولت مهدوی در بخش‌های کشاورزی، صنعت، معادن و سایر بخش‌ها، موجب ازدیاد ثروت در دست دولت و افراد خواهد شد.

با انجام این طرح‌ها و پروژه‌ها، دولت جهانی به خودکفایی خواهد رسید بلکه حتی در بخش‌هایی با تولید مازاد بر نیاز روبرو خواهد شد و حجم بسیار زیادی پول و ثروت بدون وجود محلی برای هزینه کردن، به دست می‌آید؛ زیرا محل‌های هزینه - هر چند هم فراوان باشد - بستگی به تقاضای بیشتر دارد و زمانی که دولت یکپارچه باشد امنیت برقرار است، بین همه انسان‌ها برادری وجود دارد، و نیازهای درجه اول و دوم و تربیتی همگی برآورده شده است و دیگر تقاضای افزون از نیاز منتفی می‌شود و ثروت مازاد، بدون محل مصرف معین باقی خواهد ماند.

آری، ممکن است این ثروت ذخیره شده برای کمک رسانی به مردم مناطق آسیب دیده از بلایای طبیعی؛ هم‌چون: سیل، زلزله، بیماری‌های واگیر و... صرف گردد، ولی نسبت وقوع این حوادث، بسیار کمتر از نسبت ازدیاد ثروت و پول می‌باشد.

در نتیجه این احتمال درست بوده و می‌توان آن را پذیرفت.

ج) دولت جهانی امام زمان علیه السلام با در اختیار گرفتن بانک‌های بزرگ جهان به ثروت بی‌کرانی

دست می‌یابد؛ بانک‌هایی که بیشتر سپرده‌های آن از راه غصب و حرام به دست آمده است. از این رو مهم‌ترین گام دولت در این راه، تأسیس نظام بانکی جدیدی است که اولاً مبتنی بر حرمت سود ربوی باشد و ثانیاً تا وقتی حلال بودن پول‌های سپرده‌گذاران مشخص نشده باشد، از دریافت آنها خودداری نماید.

گام بعدی تسویه حساب اموال سپرده‌گذارانی است که در عصر پیش از ظهور افتتاح حساب کرده‌اند. اگر آن اموال با شرایط جدید همخوانی داشت، به نام صاحبش در بانک باقی خواهد ماند در غیر این صورت طبق حکم اسلام، دولت آن را به دلیل مجهول المالک بودن مصادره خواهد کرد. نیز هر گاه ثابت شود مالک حقیقی اموال شخص دیگری است، به صاحبش مسترد می‌گردد.

ثروتی که از این راه به دولت جهانی می‌رسد بسیار هنگفت می‌باشد؛ علاوه آن‌که پول‌های بسیار کلان دیگری که واجد شرایط نظام بانکداری مهدوی است، در این بانک‌ها باقی می‌ماند. این احتمال را نیز می‌توان صحیح دانست و پذیرفت.

ظاهراً این دولت، از هر دو روش بیان شده در احتمال دوم و سوم کسب درآمد خواهد کرد ولی به نظر می‌رسد سرریز ثروت‌ها در احتمال دوم، بسیار بیشتر از درآمدی است که براساس احتمال سوم نصیب دولت جهانی خواهد شد. بنابراین، عمده درآمدها از روش موجود در احتمال دوم حاصل می‌گردد.

پرسش دوم: مقصود امام علیه السلام از توزیع رایگان اموال در بین مردم چیست؟

در پاسخ می‌توان دو احتمال را مطرح ساخت:

الف) همان‌طور که گفتیم، اموال فراوانی بدون محل مشخصی برای هزینه کردن باقی می‌ماند که منطقی است بین افراد و جوامع نیازمند توزیع شود و آنها هم هر قدر بخواهند (به اندازه‌ای معقول و منطقی) از آن برگیرند. اما روایات به روشنی از دریافت نکردن این اموال توسط مردم، خبر می‌دهند؛ زیرا هرگز نیازمندی در دولت جهانی حضرت ولی عصر علیه السلام یافت نمی‌شود. حتی فردی که مالی را دریافت می‌کند و سپس پشیمان می‌گردد، انگیزه‌ای جز طمع‌ورزی ندارد و از این روست که فوراً به فکر می‌افتد آن را برگرداند.

ب) پس از آن‌که دولت مهدوی برنامه‌های خود را برای بی‌نیاز ساختن مردم و خوشبخت کردن آنها عملی ساخت و دیگر نه فقیری باقی ماند و نه کسی که برای گردآوری ثروت حرص بورزد، در آن هنگام امام علیه السلام برنامه خاصی را اجرا می‌نماید. اموال و درآمدهای مازاد بر نیاز را یک‌جا گرد می‌آورد، آنگاه به همه مردم اعلام می‌نماید هر کس مایل است درآمدی به دست آورد، می‌تواند بیاید و از این اموال به قدری که می‌خواهد برگیرد. وقتی کسی - جز یکنفر - پیش قدم نمی‌شود، ثابت خواهد شد که همه مردم بی‌نیاز شده و دیگر طمعی نمی‌ورزند و به همه آرزوهای خویش رسیده‌اند.

این اتفاق تنها در پایتخت دولت جهانی رخ نخواهد داد بلکه حاکمان سایر مناطق نیز در آنجا همین کار را انجام خواهند داد. در آن زمان می‌توان دریافت که چرا و چگونه این تجربه، ویژه امام مهدی علیه السلام می‌باشد آن طور که هرگز کسی پیش از او به فکر آن نیز نیفتاده بوده چه رسد به اینکه آن را انجام داده باشد. هر چند ادعاهای مکاتب منحرف در عصر پیش از ظهور، پر هیاهو و جنجال برانگیز باشد.

از این رو تعدادی از روایات با صراحت، این مزیت را مشخص کرده‌اند و مهدی علیه السلام را جز به آن ویژگی توصیف نکرده‌اند. مانند حدیثی که مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد آمد که مال را بی آن که بشمارد تقسیم می‌نماید». یا حدیثی را که بخاری از آن حضرت نقل کرده است: «صاحب مال به دنبال کسی می‌گردد که صدقه‌اش را بپذیرد تا اینکه شخصی را می‌یابد و وقتی از او می‌خواهد که صدقه‌اش را بپذیرد می‌گوید: من نیازی به این مال ندارم... و خبرهای دیگری که پیش از این آوردیم.

پرسش سوم: در برخی اخبار از فراوانی ثروت یاد شده اما به طور مشخص به امام مهدی علیه السلام اشاره‌ای نگردیده است، پس چگونه می‌توان فهمید که آن فراوانی مربوط به زمان ظهور آن حضرت می‌باشد؟

به این پرسش به دو شیوه می‌توان پاسخ داد: شیوه نخست عمومی می‌باشد و مربوط به همه روایات پیرامون امام مهدی علیه السلام می‌شود که نام حضرت در آنها نیامده است. ما در کتاب گذشته در این باره بحث کرده و گفتیم همه پیشگویی‌های روایات درباره رویدادهای آینده، مربوط به ظهور حضرت بقیه الله علیه السلام بوده و مادامی که تأخر آن از واقعه ظهور و نشانه بودن آن برای قیامت ثابت نشده باشد، می‌تواند از نشانه‌های ظهور به حساب آید.^۱

قرینه اول: پس از آن که ثابت شد در هیچ یک از دوران‌های زندگی بشر تا به امروز، ثروت فراوان آن طور که در روایات وصف شده، وجود نداشته، در این صورت باید پذیرفت در آینده این اتفاق خواهد افتاد که آن هم از سه زمان خارج نیست:

۱- پیش از ظهور (فاصله زمانی عصر حاضر تا عصر ظهور).

۲- در زمان استقرار دولت امام مهدی علیه السلام.

۳- پس از رحلت آن حضرت (فاصله زمانی رحلت امام تا پایان زندگی بشریت).

احتمال اول کاملاً مردود است زیرا پیشتر به طور مبسوط بیان کردیم که ستمگری و فساد تا لحظه ظهور باقی خواهد ماند و ثروت به طور عادلانه بین مردم جهان توزیع نخواهد شد. سازمان‌های جهانی در دوران مانه تنها چنین کاری نکرده‌اند بلکه پس از این نیز قادر به آن نخواهند بود.

اما احتمال دوم درست به نظر می‌رسد زیرا در این صورت آن مشخصاً می‌توان گفت فراوانی ثروت در دوره حکومت خود امام مهدی علیه السلام صورت می‌پذیرد.

اما احتمال سوم در واقع مفهومی مغایر با احتمال دوم ندارد زیرا همان‌طور که در کتاب بعدی به طور مفصل خواهیم آورد، دولت و نظام مهدوی تا پایان عمر بشریت تداوم خواهد داشت؛ در نتیجه اگر فراوانی ثروت پس از رحلت آن بزرگوار محقق شود، باز می‌توان گفت این رویداد در نظام عدالت محور امام مهدی علیه السلام صورت پذیرفته است. اما اگر پدید آمدن ثروت بسیار، نتیجه منطقی حکومت عدالت‌گرا باشد، سزاوارتر آن است که این نتیجه در زمان حیات خود پیشوای بزرگ دولت جهانی حاصل گردد.

بنابراین فقط احتمال دوم درست است یعنی آغاز دوره فراوانی ثروت که در روایات آمده، جز در عصر حضور شخص امام علیه السلام در رأس دولت جهانی نخواهد بود؛ هر چند این اتفاق مبارک، تا قرن‌ها پس از رحلت ایشان نیز تداوم داشته باشد.

قرینه دوم: روایاتی که فراوانی ثروت را به ظهور امام عصر علیه السلام ربط می‌دهند، قرینه‌ای هستند بر سایر روایاتی که درباره این ارتباط سکوت کرده‌اند. این برداشت عرفی و لغوی است که ناشی از حمل مطلق بر مقید است، صحیح می‌باشد.

روایاتی که فراوانی ثروت و رفاه اجتماعی را به ظهور امام مهدی علیه السلام ربط می‌دهند بر دو گونه‌اند:

۱- روایاتی که منابع امامیه نقل کرده‌اند و برخی از آنها را قبلاً آوردیم.

۲- روایاتی که بیشتر آنها در منابع اهل سنت آمده است و ما دوازده مورد از آن را در این فصل آوردیم. پنج حدیث از امام مهدی علیه السلام به طور مشخص نام برده بود و سه حدیث از ویژگی‌هایی سخن گفته بود که جز بر امام مهدی تطبیق نمی‌شود؛ مانند این روایت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مردی از خاندان مرا برمی‌انگیزد و او زمین را از عدل و داد می‌آکند همان‌طور که از ستم و بیداد پر شده باشد.» یا این روایت که: «در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد آمد که مال را بی آن‌که بشمارد، تقسیم می‌نماید» و مانند این روایت‌ها که به اجماع مسلمانان مقصود از آنها، حضرت مهدی علیه السلام است.

در چهار روایت دیگر نه نامی از امام مهدی علیه السلام آمده و نه وصفی از ایشان شده است. دو مورد را بخاری، یکی را مسلم و یکی دیگر را ترمذی نقل کرده است. دیگر روایاتی که هم تعداد بیشتری دارند و هم صراحت افزون‌تری، قرینه‌ای می‌باشند بر این که منظور از این دسته روایات، عصر ظهور مهدی موعود علیه السلام است و نه عصر دیگری.

در پایان یادآور می‌شویم که ما در اینجا تنها به آثار و نتایج فعالیت‌های اقتصادی دولت مهدوی پرداختیم ولی پیرامون مکتب اقتصادی امام مهدی علیه السلام سخنی به میان نیاوردیم. در این باره در کتاب

بعدی خود به مقدار توان بحث خواهیم کرد.

محور هفتم: حمایت و پشتیبانی الهی از دولت مهدوی

برای روشن شدن بحث، نخست دلایلی را برای اثبات اصل «حمایت و یاری الهی از مؤمنان» می‌آوریم. سپس از مصادیق این حمایت و پشتیبانی در دولت مهدوی سخن می‌گوییم. الف) خداوند در هر مکان و زمانی از حق حمایت می‌نماید. این اصل را می‌توان در موارد ذیل ملاحظه کرد:

۱- قرآن کریم می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ.^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.

در نتیجه تا وقتی فرد و جامعه خدا را یاری کنند و در راه او قدم بردارند، خداوند متعال کمک خود را ارزانی شان می‌فرماید و به آنها عطایایی می‌بخشد که انتظارش را نداشته‌اند. یا مانند این آیه شریفه:

وَلِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، الَّذِينَ إِذْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.^۲

و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است. همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وا می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست.

از روشن‌ترین مصادیق مؤمنانی که در این آیه آمده است، امام مهدی عج و یاران آن حضرت می‌باشند. حتی این احتمال نیز می‌رود که مقصود اصلی آیه، خود آنها باشند. خداوند در آیه دیگری می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ.^۳

و آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزگاری شان داد.

به مدد این آیات و دیگر آیات قرآن کریم روشن می‌شود که مرتبه‌ای از اخلاص و ایمان وجود

۱. سوره محمد (۴۷)، آیه ۷.

۲. سوره الحج (۲۲)، آیات ۴۰ و ۴۱.

۳. سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۷.

دارد که اگر شخص، کارهایش را برای خدا انجام دهد، به آن درجه والا بار می‌یابد و شایستگی حمایت و عنایت پروردگار جهانیان را پیدا می‌نماید.

اگر کاری خالصانه انجام گیرد، ناگزیر حمایت و تأیید الهی را به دنبال خود می‌آورد. در آن صورت بازدهی و ثمره آن کار، بیش از حد انتظار خواهد بود؛ اما اگر کاری بدون خلوص و ایمان انجام شد و به طور طبیعی عنایت ویژه الهی را به دنبال نداشت، در آن صورت طبق قوانین کلی تنها نتایجی محدود و معمولی را به بار خواهد آورد.

نمونه ملموس آن در عصر حاضر، انتشار دین اسلام در جهان است. با وجود کمبود و ناتوانی مبلغان اسلامی و مدافعان مرزهای عقیدتی، این دین هم‌چنان باقی مانده و با کمال سرافرازی و افتخار در حال رشد و بالندگی در سطح جهان می‌باشد و هر ساله هزاران نفر در سراسر جهان به این دین مبین تشرّف پیدا می‌کنند.

۲. واقعیت حمایت و عنایت پروردگار در این آیه شریفه موج می‌زند:

بلی إن تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمدکم ربکم بخمسة آلاف من الملائكة مسؤمین. و ما جعله الله إلا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر إلا من عند الله العزیز الحکیم. ليقطع طرفاً من الذین کفروا أو یکتبهم فینقلبوا خائبین.^۱

آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند، [همان‌گاه] پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد. و خدا آن [وعده پیروزی] را، جز مژده‌ای برای شما قرار نداد تا [بدین وسیله شادمان شوید و] دل‌های شما بدان آرامش یابد، و یاری جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست. تا برخی از کسانی را که کافر شده‌اند نابود کند، یا آنان را خوار سازد، تا نومید بازگردند.

هر قدر صبر و پرهیزگاری افراد افزون گردد، کار آنها نیز بیش از پیش، شایسته حمایت و تأیید الهی می‌گردد.

این آیه و مانند آن، هر چند نخستین بار درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت نازل شده است، اما اختصاص به آنها ندارد. برای اثبات این مطلب از خود آیه شریفه، دو دلیل می‌آوریم:

الف) در این آیه، تنها شرط کمک و پشتیبانی پروردگار، صبر و پرهیزگاری بندگان - و نه پیامبر بودن آنها - معرفی شده است؛ یعنی هرگاه کسی صبر و پرهیزگاری پیشه نماید، کمک و عنایت الهی شامل حال او خواهد شد.

ب) هدف از کمک به سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله به تعبیر خود آیه آن بوده است که: «تا برخی از کسانی را که

کافر شده‌اند نابود کند، یا آنان را خوار سازد، تا نومید بازگردند.» بدین ترتیب هر گاه این هدف با اخلاص دنبال شد، ناگزیر کمک و عنایت پروردگار نیز خواهد رسید و با توجه به اینکه هدف امام عصر علیه السلام محدود نبوده بلکه سراسر زمین را در بر می‌گیرد، نتیجه می‌گیریم آن حضرت علیه السلام در جلب کمک و پشتیبانی خداوند، به طور طبیعی اولویت دارد.

۳- از برخی آیات و روایات استفاده می‌شود هر جا عدالت اجرا گردد و جامعه ایمانی پدید آید، نظام تکوین و جهان طبیعت به خواست آفریدگار حکیمش، برای به بار نشستن رفاه اجتماعی به کمک آن خواهد شتافت. در این باره در کتاب *اليوم الموعود* بیشتر سخن خواهیم گفت.

خداوند در قرآن کریم از زبان هود نبی علیه السلام می‌فرماید:

و یا قوم استغفروا ربکم ثمّ توبوا الیه، یرسل السماء علیکم مدراراً و یزدکم قوّةً الی قوتکم^۱.

وای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، پس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید.

نیز به نقل از نوح علیه السلام می‌فرماید:

فقلت استغفروا ربکم انه کان غفّاراً یرسل السماء علیکم مدراراً و یمدکم بأموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم أنهاراً.^۲

پس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران، یاری کند، و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد.

بارش باران، جاری شدن آب رودها، زیاد شدن پسران و... از امور تکوینی است و بشر در آنها دخالتی ندارد؛ با این وجود پدید آمدن این امور، با درخواست آمرزش از پروردگار و توبه و به طور کلی با تهذیب نفس و اخلاص پیوند خورده است. وقتی این موضوع درباره جامعه نسبتاً محدودی که نوح علیه السلام در آن به سر می‌برده، صادق باشد، پس در مورد جامعه‌ای که همه افرادش صالح و مؤمن‌اند، وضع بسیار روشنی خواهد داشت.

ب) جلوه‌های حمایت و پشتیبانی الهی از دولت کریمه مهدوی.

بسیاری است ویژگی‌هایی که افراد را شایسته پذیرش یاری و عنایت الهی می‌نماید (هم‌چنان‌که در آیات قبل بیان شد) همگی در یاران امام مهدی علیه السلام و نیز در دولت کریمه آن بزرگوار

۱. سوره هود (۱۱)، آیه ۵۲.

۲. سوره نوح (۷۱)، آیات ۱۰-۱۲.

جمع می‌باشد و طبیعی است که آنها مشمول کمک‌های بیان شده در آن آیات شوند. اینک با توجه به روایات گذشته، جلوه‌هایی از کمک و حمایت الهی از دولت عدل جهانی را بازگو می‌نماییم:

۱- بهره‌برداری آسان و بسیار زیاد از معادن و کان‌های زیرزمینی؛ چه آن را از راه اعجاز بدانیم و چه از راه طبیعی.

۲- گسترش بخش کشاورزی و به زیرکشت رفتن بی سابقه زمین‌ها. «در زمین، دانه‌ای نمی‌ماند جز آن‌که جوانه زده و بیرون می‌زند و قطره‌ای آب در آسمان نمی‌ماند جز آن‌که فرو می‌ریزد.»

۳- افزایش بی سابقه درآمد افراد؛ آن‌چنان که طبق روایات، دیگر کسی به جمع کردن ثروت بیش از نیاز طمع نمی‌ورزد.

۴- امام مهدی (عج) - هم‌چنان‌که در روایت آمده است - راه‌های طولانی را با سرعت تمام خواهد پیمود. (تطوی له الارض...)

۵- گسترش بی سابقه روحیه برادری و صفا و صمیمیت بین مردم جهان.

۶- این امنیت و الفت نه تنها بین مردم، بلکه بین حیوانات نیز به وجود می‌آید:

«جانوران وحشی و چهارپایان اهلی، همزیستی و سازش می‌نمایند» و «هیچ درنده‌ای به انسان حمله نخواهد کرد و او را نخواهد ترسانید.»

در تورات و انجیل به صراحت از این همزیستی مسالمت‌آمیز در زمان پدید آمدن جامعه عدل جهانی، سخن رفته و حتی از بی‌آزار شدن مارها و حشرات موذی یاد شده است.

این صلح و سازش یکی از جلوه‌های روشن عنایت پروردگار به جامعه مهدوی است. در آن زمان به قدرت پروردگار به جانوران وحشی الهام می‌شود که نه انسانی را آزار دهند و نه بکشند و نه به زمین‌های کشاورزی آنان آسیب رسانند و نه... چه بسا حیوانات هم در این حس خوشبختی و رفاه و آسودگی با انسان‌ها شریک گردند؛ زیرا در روایات آمده است: «ساکنان آسمان (پرنده‌گان) نیز از مهدی (عج) خشنود و راضی‌اند.»

اینک نمی‌توان به مدد علوم جدید این مطلب را ثابت نمود و دانشوران متخصص آن را تأیید نمی‌کنند؛ ولی ما به روز موعود چشم دوخته‌ایم و ایمان کامل داریم که این اتفاق خواهد افتاد. در نتیجه ما دانشمندان تجربه‌گرا را به روزگار تحقق جامعه عدل جهانی، حواله می‌دهیم و هم‌نوا با قرآن کریم به آنان می‌گوییم:

فانتظروا إتی معکم من المنتظرین.^۱

۱. سوره آل عمران (۷)، آیه ۷۱ و سوره بونس (۱۰)، آیه ۲۰.

پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم.

این اتفاق، تنها در صورت برپایی جامعه عدل رخ خواهد داد و هیچ چیزی پیش از به وجود آمدن سببش محقق نخواهد شد. پس اگر آن جامعه تحقق پیدا کرد و بین جانوران وحشی و اهلی صلح و سازش برقرار نشد، سخن منکران درست خواهد بود ولی به هر حال در عصر حاضر آنها نمی‌توانند این مطلب را اثبات نمایند.

در پایان این فصل دو تکمله می‌آوریم که به دستاوردهای دولت جهانی مهدوی (غیر از دستاوردهای مالی و اقتصادی) می‌پردازد.

تکمله اول: دستاوردهای حقوقی، عبادی، فقهی و... در دولت امام مهدی علیه السلام

در این زمینه پیرامون چند محور به بحث و بررسی خواهیم پرداخت:

محور نخست: بیان روایاتی در این باره

علامه مجلسی از ابو عبیده روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام قائم آل محمد علیه السلام حکم بحکم داوود و سلیمان، لایسأل الناس بیئة.^۱

قائم آل محمد علیه السلام که ظهور نماید به حکم داوود و سلیمان علیهما السلام داوری می‌کند [یعنی] از مردم شاهدی نمی‌خواهد.

این روایت را حر عاملی با الفاظی نزدیک به آن آورده است.^۲

نعمانی از ابان بن تغلب نقل کرده است:

كنت مع جعفر بن محمد علیه السلام فی مسجد مکه و هو آخذ بیدی، فقال: یا أبان، سیأتی الله ثلاثاً و ثلاثة عشر رجلاً فی مسجد کم هذا... ثم یأمر مناد فینادی: هذا المهديّ یقضى بقضاء داوود و سلیمان، لایسأل علی ذلک بیئة.^۳

با امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام بودم، در حالی که دستم را گرفته بود فرمود: ای ابان، خداوند سیصد و سیزده نفر را به این مسجد خواهد آورد... سپس [خداوند] فرمان می‌دهد تا کسی ندا کند: این مهدی علیه السلام است که هم چون داوود و سلیمان علیهما السلام قضاوت می‌کند و برای آن شاهدی نمی‌خواهد.

شیخ صدوق نیز این روایات را نقل کرده است.^۴

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۳.

۲. ر. ک: العاملی، الحسن بن الحر، همان؛ ج ۳، ص ۴۳۵.

۳. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۹.

۴. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

همچنین نعمانی از ابان بن تغلب روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
 وبيعث الله الريح من كل وادٍ تقول: هذا المهديّ يحكم بحكم داوود ولا يريد البيّنة.^۱
 خداوند باد را به هر وادی می فرستد تا که گوید: این مهدی است که به حکم داوود قضاوت
 می کند و گواهی نمی طلبد.

روایات دیگری درباره قضاوت امام مهدی علیه السلام رسیده است که پیشتر آنها را آورده ایم. علامه
 مجلسی به نقل از الکافی آورده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

أول ما يُظهر القائم من العدل أن ينادي مناديه أن يسلم صاحب النافلة لصاحب الفريضة
 الحجر الأسود و الطواف.^۲

نخستین جلوه عدالت که قائم آن را آشکار می سازد آن است که به منادی اش فرمان می دهد
 [در مسجد الحرام] صدا زند کسی که طواف مستحبی انجام می دهد و یا استلام حجر
 می نماید جای خود را به آن که طواف واجب دارد بدهد.

همچنین او از الکافی نقل کرده است که عمرو بن جمیع از حضرت باقر علیه السلام درباره حکم نماز
 خواندن در مساجدی که بر در و دیوارش تصویر وجود دارد، پرسید؛ حضرت پاسخ فرمود:

أكره ذلك ولكن لا يضرّكم اليوم، ولو قد قام العدل لرأيتم كيف يصنع في ذلك.^۳
 آن را ناخوشایند دارم ولی در این روزگار برای شما اشکالی ندارد، اما زمانی که [امام] عدل
 ظهور نماید خواهید دید که با المزار آن چه خواهد کرد.

علامه مجلسی به نقل از کتاب روایتی را از ابوبصیر آورده که حضرت صادق علیه السلام به او فرموده
 است:

يا أبا محمّد، كأتى أرى نزول القائم في مسجد السهلة بأهله و عياله. قلت: يكون منزله؟
 جعلت فداك! قال: نعم... قلت: جعلت فداك! لا يزال القائم فيه أبداً. قال: نعم. قلت: فمن
 بعده؟ قال: هكذا من بعده إلى القضاء الخلق. قلت: فما يكون من أهل الذمّة عنده؟ قال:
 يسالمهم، كما سالمهم رسول الله صلى الله عليه وآله، «و يؤدّون الجزية عن يد و هم صاغرون...»^۴

ای ابا محمّد، گویا قائم را می بینم که با زن و فرزندانش به مسجد سهله آمده اند. پرسیدم: آیا
 آنجا خانه اوست؟ فدایت گردم! فرمود: آری... عرض کردم: فدایت شوم! قائم در آنجا
 همواره خواهد ماند؟ فرمود: آری. عرض کردم: چه کسی بعد از او خواهد آمد؟ فرمود:

۱. النعمانی، محمّد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۹.

۲. المجلسی، محمّدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۶.

۳. المجلسی، محمّدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۶.

۴. همان.

همینگونه پس از او خواهند آمد تا پایان عمر بشر. گفتم: پس با اهل ذمه چه کار خواهد کرد؟ فرمود: با آنها صلح خواهد کرد همان طور که پیامبر ﷺ چنان کرد، «تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

نیز همو به نقل از سید علی بن عبدالحمید به سندش که آن را تا اسحاق بن عمار می‌رساند روایت آورده است که اسحاق می‌گوید:

سألته عن إنظار الله تعالى إبليس وقتاً معلوماً ذكره في كتابه، فقال: «إنك من المنظرين إلى يوم الوقت المعلوم». ^۱ قال: الوقت المعلوم، يوم قيام القائم. فإذا بعثه الله كان في مسجد الكوفة، وجاء إبليس حتى يجثو على ركبتيه، فيقول: يا ويلاه من هذا اليوم، فيأخذ بناصيته فيضرب عنقه، فذلك يوم الوقت المعلوم منتهى أجله. ^۲

از حضرت صادق علیه السلام درباره مهلت خداوند به ابلیس تا وقت معینی که در قرآن از آن یاد شده، پرسیدم. فرمود: وقت معین، روز ظهور قائم علیه السلام می‌باشد. پس هنگامی که خداوند او را برانگیزد، به مسجد کوفه آید. ابلیس نیز [به آنجا] آمده تا آن که به زانو در می‌آید و می‌گوید: ای وای بر من از این روز. پس امام از موی پیشانی اش گرفته و گردنش را خواهد زد. آن روز، روز معین معلوم است که اجل او نیز سر می‌آید.

علامه مجلسی به نقل از مفضل بن عمر نقل کرده است:

قلت يا سيدي، فأين يكون دار المهدي و يجتمع المؤمنون؟ قال: دار ملكة الكوفة و مجلس حكمه جامعها، و بيت ماله و مقسم غنائم المسلمين مسجد السهلة، و موضع خلواته الذكوات البيض بين الغريين. قال المفضل: يا مولاي، كل المؤمنين يكونون بالكوفة؟ قال: إي والله، لا يبقى مؤمن إلا كان بها أو حواليتها،... و ليصيرن الكوفة أربعة و خمسين ميلاً، وليجاورن قصورها كربلا وليصيرن الله كربلا معقلاً و مقاماً تختلف فيه الملائكة و المؤمنون، وليكونن لها شأن من الشأن... ^۳

به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آقای من، خانه مهدی علیه السلام کجاست و مؤمنان در کجا اجتماع خواهند کرد؟ فرمود: مرکز حکومت او کوفه و محکمه قضاوتش در مسجد جامع خواهد بود و بیت المال و محل توزیع غنیمتها در مسجد سهله، و مکان خلوت کردن و اعتکاف او در ذکوات البيض (تپه‌های سفید) در بین غریین (نجف) است. مفضل گوید: ای سرور من. آیا همه مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: به خدا سوگند آری. مؤمنی نمی‌ماند

۱. سوره ص (۳۸)، آیات ۸۰ و ۸۱

۲. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۹۷.

۳. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

جز آن که به کوفه یا اطراف آن می آید... و شهر کوفه پنجاه و چهار میل خواهد شد و خانه های بزرگش با شهر کربلا همسایه و خداوند کربلا را پناهگاه و محل زندگی خواهد ساخت که فرشتگان و مؤمنان در آن رفت و آمد خواهند کرد و جایگاه خاصی خواهد داشت...
حر عاملی به سند خود از حسین الشیبانی روایت کرده است:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل من مواليك يستحل مال بني أمية و دمائهم و أنه وقع عنده وديعة، فقال: أدوا الأمانة إلى أهلها و إن كان مجوساً، فإن ذلك لا يكون حتى قام قائمنا، فيحل و يحرم.^۱

به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: مردی از شیعیان شما اموال بنی امیه و خونشان را حلال می شمرد و آنها در نزد وی امانتی دارند. فرمود: امانت را به صاحب آن هر چند مجوس باشد برگردانید زیرا تا هنگامی که قائم ما ظهور نماید نمی توان امانت آنها را پس نداد و او در آن زمان [بعضی چیزها] را حلال و یا حرام خواهد کرد.

شیخ صدوق به سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده است که حضرت صادق عليه السلام فرمود:
دمان فی الإسلام حلال من الله عزّ و جلّ، لا يقضى فيها أحد بحكم الله عزّ و جلّ، حتى يبعث الله القائم من أهل البيت، فيحكم بحكم الله عزّ و جلّ فيهما لا يريد فيه بينة، الزانى المحصن يرحمه، و مانع الزكاة يضرب رقبتة.^۲

در اسلام دو خون وجود دارد که از سوی خداوند حلال شمرده شده و کسی در آن دو به حکم خداوند داوری نمی کند مگر قائم اهل بیت که به حکم الهی قضاوت کرده و هیچ شاهی را نمی طلبد: یکی آن که زنای محصنه کرده که سنگسار می شود و دیگری که از دادن زکات خودداری ورزیده که او نیز گردنش زده می شود.

بیشتر این روایات به دلیل آن که خبر واحد می باشند قابلیت اثبات تاریخی را ندارند؛ به ویژه احادیثی که از بحار الانوار نقل کردیم یا مرسل اند و یا مرفوع و یا هم مجهول، و باید برای اثبات درستی شان آنها را با برخی اصول و قراین مطابقت داد. اما ما در اینجا عجلتاً آنها را برای اثبات تاریخی کافی می دانیم زیرا به هر حال قراینی برای رد آنها وجود ندارد.

محور دوم: بیشتر درباره قضاوت حضرت حجت عليه السلام به طور مبسوط سخن گفته ایم و تنها دو نکته باقی مانده است که در آنجا مجال طرح آن نبود و اینک به آن می پردازیم:
نکته اول: درباره قضاوت حضرت سلیمان عليه السلام در قرآن کریم چنین آمده است:

۱. العاملي، الحسن بن حر، همان؛ ج ۲، ص ۶۸۱.

۲. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

و داوود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفثت فیه غنم القوم و کنا لحکمهم شاهدین
ففهمناها سلیمان، وکلاً آتینا حکماً و علماً.^۱

و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که درباره آن کشتزار - که گوسفندان مردم شب هنگام
در آن چریده بودند - داوری می کردند، و [ما] شاهد داوری آنان بودیم. پس آن [داوری] را به
سلیمان فهماندیم و به هر یک [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم.

در این آیه از حکم سلیمان علیه السلام که خداوند به او فهمانده، یادی نشده ولی در چند روایت به آن
پرداخته شده است.

ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه «و داوود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث» (داوود و
سلیمان را یاد کن هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می کردند) سؤال کرده است:

قلت: حین حکما فی الحرث کانت قضیة واحدة؟ فقال علیه السلام: اِنَّه کان أوحی الله عزوجل إلی
النَّبیین قبل داوود، إلی أن بعث الله داوود، أی غنم نفثت فی الزرع فلصاحب الحرث رقاب
الغنم، فلا یكون النفس إلا باللیل. فإنّ علی صاحب الزرع أن یحفظه بالنهار، و علی صاحب
الغنم حفظ الغنم فی اللیل. فحکم داوود علیه السلام بما حکمت به الأنبیاء علیهم السلام من قبله. فأوحی الله
عزوجل إلی سلیمان علیه السلام: أی غنم نفثت فی زرع فلیس لصاحب الزرع إلا ماخرج من
بطونها. وکذلک جرت السنّة بعد سلیمان. و هو قول الله عزوجل: «و کلاً آتینا حکماً و
علماً» فحکم کلّ واحد منها بحکم الله عزوجل.^۲

آیا وقتی آن دو درباره آن کشتزار داوری کردند، ماجرای واحدی بود؟ فرمود: خداوند به همه
پیامبران پیش از داوود وحی کرده بود، هر گوسفندی که شبانه در کشتزار دیگری بسپرد،
صاحب کشتزار حق دارد گوسفند را از آن خود سازد؛ زیرا صاحب زمین باید از آن در روز
نگهداری کند و صاحب گوسفند هم باید از گوسفندش در شب حفاظت نماید؛ ولی خداوند
به سلیمان وحی فرمود: هر گوسفندی که [شبانه] در زمین دیگری بسپرد جز آنچه که از
شکمش خارج می شود (شیر و بره آن) به صاحب کشتزار نمی رسد. اینچنین بود که چنین
قضاوتی پس از سلیمان سنت شد از این رو خداوند فرمود: «به هر کدام از آن دو حکمت و
دانشی دادیم.» در نتیجه هر یک به حکم خداوند داوری کردند.

از این حدیث استفاده می شود اگر گوسفندی در روز وارد مزرعه کسی شود، صاحب گوسفند
ضامن نخواهد بود؛ زیرا صاحب مزرعه وظیفه داشته در روز از مزرعه اش حفاظت نماید ولی در این

۱. سوره الانبیاء (۲۱)، آیات ۷۷ و ۷۸.

۲. البحرانی، سید هاشم، تفسیر البرهان؛ ج ۲، ص ۶۹۳.

باره کوتاهی کرده است. اما اگر گوسفندی شبانه وارد مزرعه کسی شود صاحب گوسفند ضامن خواهد بود زیرا بر او لازم بوده در طول شب از گوسفندش نگهداری نماید و حال که چنین نکرده، ضامن می باشد.

در دعوایی که به داوود و سلیمان علیهم السلام ارجاع شد، گوسفندی شبانه وارد کشتزار شخص دیگری شده و در نتیجه صاحب گوسفند ضامن خسارت وارده اعلام می شود. در چنین موردی صاحب گوسفند چگونه باید خسارت وارد شده به مزرعه را جبران نماید؟ در این جا سه احتمال وجود دارد:

۱ - صاحب گوسفند به میزان خسارتی که به مزرعه وارد شده، پولی را به صاحب مزرعه بدهد. این راه صحیح می باشد ولی در زمان حضرت داوود علیه السلام پول وجود نداشته بلکه معامله پایاپای رواج داشته است.

۲ - میزان خسارت وارد شده محاسبه شود و صاحب مزرعه در برابر آن غرامتی را از صاحب گوسفند بگیرد. مناسب ترین غرامت در اینجا، فرآورده های آن گوسفند هم چون شیر و پشم و بره و... می باشد. طبق روایت خداوند به سلیمان علیه السلام فهمانید که این گونه حکم کند.

۳ - صاحب گوسفند برای جبران خسارت، خود گوسفند را (یا همه آن را - مطابق ظاهر خبر - یا اجزایی از آن را به میزان ارزش محصول تلف شده) به صاحب مزرعه بدهد. همان طور که در حدیث آمده، داوود نبی علیه السلام مانند پیامبران گذشته چنین حکمی را صادر کرد. البته حکم عادلانه ای که حضرت سلیمان علیه السلام صادر فرمود، مطابق با سطح تربیتی بشر در آن روزگار بوده است.

نکته دوم: دلایل و توجیهاات کافی برای آن که امام مهدی علیه السلام روش های قضایی سلیمان و داوود علیهم السلام را در پیش می گیرد.

از مجموع احادیث به دست می آید امام مهدی علیه السلام از شیوه قضایی سلیمان علیه السلام به طور موقت استفاده خواهد نمود؛ هم چنان که داوری آن حضرت به شیوه آدم، نوح و ابراهیم علیهم السلام نیز مقطعی است. امام علیه السلام برای آزمایش امت طبق هر کدام از آن شیوه ها یک یا چند بار قضاوت می نماید ولی همواره شیوه قضاوت داوود علیه السلام (صدور حکم بدون شاهد) را در پیش خواهد گرفت. این سخن چگونه امکان دارد؟ برای پاسخ به این سؤال در دو بخش از دلایل استفاده حضرت مهدی علیه السلام از روش سلیمان و داوود علیهم السلام در قضاوت سخن خواهیم گفت.

بخش نخست: دلایل پیروی از قضاوت سلیمان نبی علیه السلام

در اینجا می توان دو دلیل را ذکر کرد:

۱ - قضاوت سلیمان علیه السلام مطابق با قوانین اسلامی است زیرا مطابق احکام اسلامی، وقتی گوسفندی به مزرعه دیگری وارد شد صاحب آن ضامن خسارت وارد شده به صاحب مزرعه

می‌باشد. سلیمان و داوود علیهم‌السلام نیز همین‌گونه قضاوت کرده‌اند و تنها در نوع غرامتی که صاحب گوسفند باید بدهد اختلاف دارند که در احتمالات سه‌گانه بیان شد.

درست است که غرامت در عصر حاضر نقدی است ولی می‌توان عین مال تلف شده یا عوض آن را پرداخت. این در صورتی است که دو طرف دعوا بر این روش توافق کنند و یا آن‌که حاکم اسلامی به آن حکم نماید.

بدین ترتیب تفاوت بین داوری سلیمان علیه‌السلام و قضاوت اسلامی تنها در نوع ضمان و غرامت است؛ در نتیجه اگر امام مهدی علیه‌السلام مانند او حکم کند، می‌تواند نوع غرامت را از وجه نقدی به عوض جنسی تبدیل نماید و شخص مدیون نیز باید به آن پایبند باشد.

گفتنی است درباره ورود غیرقانونی به مزرعه در شب و روز، تفاوتی بین حکم سلیمان علیه‌السلام و حکم اسلام نیست.

۲- اگر فرض کنیم حکم سلیمان علیه‌السلام مطابق حکم اسلام نیست، برای درستی انتساب آن به امام مهدی علیه‌السلام کافی است به استفاده آن حضرت از روش‌های قضایی پیامبران پیشین هم‌چون آدم و نوح علیهم‌السلام استناد نماییم. در این باره در فصل گذشته به طور کافی بحث کرده‌ایم.

گذشته از اینها باید توجه داشت که امام مهدی علیه‌السلام بر مردم از جان‌ها و اموالشان سزاوارتر است و حق دارد هر آنچه را که اصلح می‌داند انجام دهد. شأن او در اینجا همانند شأن و جایگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: «النبی اولی بالمؤمنین من أنفسهم»^۱

بخش دوم: دلایل پیروی آن حضرت از قضاوت داوود علیه‌السلام

برای این کار می‌توان سه دلیل را مطابق برداشت کنونی ما در عصر غیبت بیان نمود:

۱- آزمایش و امتحان امت دلیلی کلی برای پیروی امام علیه‌السلام از روش‌های قضایی پیامبران گذشته می‌باشد.

گمان می‌رود امام مهدی علیه‌السلام وقتی در دعوایی به روش داوود نبی علیه‌السلام داوری می‌کند، هرگز از او و روش قضایی‌اش او سخنی به میان نمی‌آورد و نیز نخواهد گفت که به مدد علم خویش حکم کرده است و همین موجب اعتراض‌هایی می‌شود که محک مناسبی برای آزمون امت است.

گفتنی است طبق روایات، امام علیه‌السلام در بسیاری از دعوایها با بهره‌گیری از این شیوه، داوری خواهد کرد و طبیعتاً نخستین داوری به این شیوه می‌تواند محکی برای امتحان باشد. اما وقتی این روش در داوری دعاوی تکرار شد و راز آن برملا گشت، فایده‌های عمیق دیگری - غیر از آزمایش و امتحان - بر این قضاوت مترتب خواهد شد.

۲- عادت دادن مردم به رسیدن به حکم واقعی در دعاوی قضایی.

زمانی که امام علیه السلام دریابد که قوانین قضایی حکم واقعی را کشف می‌کند، آن قوانین را به کار می‌گیرد و وقتی که بداند آن قوانین قاضی را به حکم واقعی رهنمون نمی‌گردد، آن را رها کرده و مستقیماً حکم واقعی را اعلام می‌کند و البته در فصل گذشته گفتیم که حاکم عادل همواره می‌تواند از این دو شیوه بهره‌گیرد.

از این رو استفاده امام علیه السلام از شیوه داوود نبی علیه السلام عادی خواهد شد. این نه به آن معناست که در همه دعاوی از آن شیوه استفاده می‌کند بلکه به این معناست که در بیشتر موارد آن شیوه را بر می‌گیرد و این در زمانی است که قوانین کلی قضایی به صدور حکم واقعی نینجامد. به همین دلیل امام عصر علیه السلام بین قضاوت داوود و قضاوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع می‌نماید و از آن رو که می‌دانیم شیوه قضایی رسول خدا صلی الله علیه و آله (صدور حکم با بینه و سوگند) در بیشتر موارد مطابق با واقع است و کمتر پیش می‌آید که مخالف با آن باشد، درمی‌یابیم که امام علیه السلام در بیشتر موارد از شیوه قضایی پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌می‌گیرد تا روش قضایی داوود نبی علیه السلام؛ ولی به هر روی آن حضرت حکم واقعی را بیان خواهد فرمود.

۳- عادت دادن جامعه به رسیدن به حکم واقعی در همه مسائل و مصالح کلی آن جامعه چه در امور قضایی و چه در امور غیرقضایی؛ زیرا مسائل قضایی به رغم اهمیت آن، مهم‌ترین ضرورت دولت جهانی و از ژرف‌ترین لایه‌های آن نیست. پس اگر در این بخش کم‌اهمیت‌تر نیازمند رسیدن به حکم واقعی باشیم، وضع دیگر بخش‌های بسیار مهم و سطح بالای آن دولت و جامعه، ناگفته پیداست.

خاستگاه اصلی دلیل سوم آن است که حکومت عدل مطلق که وحدت و انسجام کاملی به جامعه بشری می‌بخشد، امکان تحقق ندارد مگر پس از آن‌که هر رویداد و حادثه‌ای به طور حقیقی مشخص و معلوم گردد و هر پدیده و حرکتی به روشنی مشاهده گردد. هر گونه ضعف در تشخیص یا جهل در مشاهده واقعیت‌ها منجر به خطا در داوری رویدادها می‌شود و هر قدر این ضعف و عدم تشخیص زیاد شود این داوری‌های نادرست نیز افزون می‌گردد تا آنجا که عدالت در آن حکومت به طور کلی به فراموشی سپرده می‌شود.

مقصود ما از تشخیص حقیقی و نگاه روشن آن است که در هر رویداد و حادثه‌ای با دوری گزیدن از اشتباه و سردرگمی، «واقعیت» آن را ملاحظه نماییم. بنابراین اجرای کامل عدالت بستگی به آن دارد که در مصالح کلی جامعه جهانی همواره و در همه زمینه‌ها به «واقعیت» دست یافت و ممکن است این اصل مهم به مسائل خاص جامعه و افراد نیز دامن گسترده.

این یکی از تفاوت‌های بین داوود پیامبر و امام مهدی علیه السلام می‌باشد که داوود به آن جهت از خداوند طلب آمرزش و توبه نمود؛ ولی در عین حال پیش گرفتن همین روش قضایی از سوی امام علیه السلام پسندیده بوده و مطابق مصالح کلی دولت آن حضرت می‌باشد. جامعه زمان داوود در آن سطحی نبوده است که به «واقعیت» دست یابد بلکه قوانین کلی قضایی به حد کافی مایه رشد آنها بوده در حالی که جامعه مهدوی در همه مصالح کلی خویش نیازمند کشف «واقع» می‌باشد.

محور سوم: کشتن ابلیس

در این باره روایاتی رسیده است که برخی را پیش از این آورده‌ایم. برای درک این موضوع دو دیدگاه را بررسی می‌نماییم که هر کدام به تنهایی می‌تواند مقصود روایت باشد:

دیدگاه نخست: برداشت صریح و غیر تأویلی از این رویداد شگفت‌انگیز.

ابلیس مخلوقی با شخصیتی شناخته شده است. او پس از سرپیچی از فرمان پروردگار، منبع شر و بدی و گناه برای آدم و فرزندان او گردید. او در آن زمان از پروردگار درخواست کرد عمری طولانی بیابد و خداوند خواسته او را برآورده ساخت. از این رو هر کفر و انحراف و سرکشی در بین بشریت به ابلیس یا شیطان نسبت داده می‌شود.

او عمر طولانی تا روز قیامت (الی یوم یبعثون) را درخواست کرد که خداوند بخشی از این درخواست را اجابت فرمود و بخشی دیگر را نپذیرفت.

قال فإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ^۱

فرمود: در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معین معلوم

روز معین معلوم، همان روز ظهور و تأسیس دولت جهانی است که حضرت بقیه الله علیه السلام کمر به قتل شیطان می‌بندد و بشریت، جهانی بدون شیطان را تجربه خواهد کرد. در نتیجه تربیت انسان ساده‌تر و تکاملش سریعتر خواهد شد و چه بسا چند برابر سریع‌تر از زمانی خواهد شد که شیطان زنده بود و مکر می‌بافت.

پیروی از ابلیس و همسویی با او از آغاز زندگی بشر تا عصر پیش از ظهور محکی برای آزمایش انسان‌ها بوده است، اما در عصر پس از ظهور چنین نخواهد بود، زیرا همان‌طور که دانستیم بین روش‌ها و نتایج دو برنامه کلی الهی برای پیش از ظهور و پس از آن، تفاوت‌های اساسی وجود دارد. این دیدگاه و دیدگاه بعدی با چشم پوشی از برخی ملاحظات فرعی و جانبی در مورد مضمون خبری که در این خصوص آوردیم، درست می‌باشد.

مهم‌ترین مناقشات و ملاحظاتی که این دیدگاه با آن روبروست عبارت است از اینکه اولاً آن

روایت، خبری واحد است که برای اثبات تاریخی کافی به نظر نمی‌رسد. ثانیاً مقصود قرآن کریم از «وقت معین معلوم» برای ما ناشناخته است زیرا از ظاهر قرآن استفاده می‌شود که «وقت معین معلوم» زمانی نزدیکتر از روز قیامت می‌باشد ولی «وقت معین معلوم» مشخص نیست و چه بسا مراد از آن روز مرگ ابلیس باشد. گویی خداوند به شیطان گفته است: تو از مهلت یافتگانی تا زمانی که مرگت فرارسد. شاید هم مقصود، روز ظهور امام مهدی علیه السلام باشد همان‌طور که در این خبر آمده است و چه بسا منظور از آن، روز پدید آمدن جامعه معصوم باشد و سرانجام اینکه شاید مقصود از آن، اشاره به روی دادن حادثه‌ای طبیعی باشد که به زندگی شیطان خاتمه دهد یا زندگی اش را با مشکلی جدی روبرو سازد.

از ظاهر قرآن کریم هیچ‌یک از این احتمالات به طور مشخص بر نمی‌آید و این خبر هم به تنهایی برای اثبات تاریخی کافی نیست، بنابراین نمی‌توان بر درستی دیدگاه نخست پای فشرد.

دیدگاه دوم: از کشته شدن ابلیس برداشتی تأویلی و رمزی داشته باشیم و بگوییم کشته شدن ابلیس یعنی کشته شدن او در وجود انسان‌ها به طوری که هر چند خودش هم چنان وجود خارجی دارد ولی به طور کلی اثری از او در رفتار انسان‌ها باقی نخواهد ماند. این وقتی است که دولت عدل جهانی، عوامل زشتی و فساد را از زمین ریشه کن سازد و فضایی از خیر و صلاح را در دل‌ها و اندیشه‌های آدمیان پدید آورد. در این هنگام ابلیس کاری از پیش نمی‌برد و مرده و زنده او دیگر هیچ اهمیتی نخواهد داشت.

از آنجا که وجود همه خیرات و نیکی‌ها در میان بشر همگی حاصل تلاش‌ها و آموزه‌های امام مهدی علیه السلام است، نسبت دادن قتل ابلیس به آن حضرت درست خواهد بود. بنابر روایات او در مسجد کوفه کشته خواهد شد؛ مسجدی که از جمله مراکز مهم شهر کوفه و محل ترویج و نشر تعالیم امام عصر علیه السلام در جهان می‌باشد. و مطابق روایت، معلوم است که شیطان تا چه مایه از موقعیت ممتاز این مسجد عصبانی خواهد شد و ناله و فریاد خواهد زد. آری سرانجام دل‌های مردم قربانگاه او می‌شود و با شمشیر معنوی امام عصر علیه السلام کشته خواهد شد.

خاستگاه دیگر این دیدگاه علاوه بر روایات، قرآن کریم می‌باشد؛ زیرا جمعی از آیات به صراحت بیان می‌دارد که وسوسه‌های شیطان همه جا خریدار ندارد و گروهی از مؤمنان بلندمرتبه وجود دارند که شیطان را به آنان راهی نیست و هر کس به آن درجه از ایمان بار یابد، یکسره از وسوسه‌های گمراه‌کننده او رهایی می‌یابد.

خداوند می‌فرماید:

قال ربّ بما أغويتني لأزيتن لهم في الأرض و لأغوينهم أجمعين إلا عبادك منهم

المخلصین.^۱

[شیطان] گفت: «پروردگارا، به سبب آن که مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.»
قال فبعزّتك لأغوينهم أجمعین إلا عبادک منهم المخلصین.^۲
[شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاکدل تو را.»

قال ربّ فأنظرنی إلى یوم یبعثون قال فإنک من المنظرین إلى یوم الوقت المعلوم.^۳
[شیطان] گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده.» [خداوند] فرمود: «در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معین معلوم.»
إنه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربّهم یتوکلون، إنما سلطانه علی الذین یتولّونه والذین هم به مشرکون.^۴

قطعاً او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست. تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی بر می‌گیرند، و بر کسانی است که آنها به او [= خدا] شرک می‌ورزند.

به اعتراف خود ابلیس در دو آیه نخست و بنابر قول پروردگار در دو آیه اخیر، رسیدن به درجه خاصی از ایمان موجب رهایی از سلطه ابلیس و وسوسه و فریب‌های او می‌شود. امام مهدی علیه السلام این ایمان ژرف را در بشریت پدید خواهد آورد و از این روست که او به دست خود ابلیس را با شمشیر معنوی اش خواهد کشت و با دست کم شیوه‌ای کلی را برای تربیت انسان‌ها وضع خواهد نمود تا آنها را به مقصد «جامعه معصوم» برساند و آنگاه ابلیس در دل‌های آدمیان به طور واضح و آشکار کشته شود زیرا اساساً، عصمت و معصیت در یک جان نمی‌گنجند.
سرانجام با تحقق «جامعه معصوم»، ابلیس آخرین نفس‌هایش را زده و خواهد مرد و یا از انسان‌ها کاملاً جدا خواهد افتاد.

حیات ابلیس، حداکثر تا آغاز تحقق «جامعه معصوم» ادامه خواهد داشت زیرا او یا در آن زمان می‌میرد و یا در زمان زندگی حضرت مهدی علیه السلام به هلاکت خواهد رسید که در این صورت در زمان تحقق «جامعه معصوم» مرده است و یا آن‌که حادثه‌ای طبیعی به عمرش خاتمه خواهد داد. البته این

۱. سوره الحجر (۱۵)، آیات ۳۹ و ۴۰.

۲. سوره ص (۳۸)، آیات ۸۲ و ۸۳.

۳. سوره ص (۳۸)، آیات ۷۹-۸۱.

۴. سوره الاسراء (۱۷)، آیه ۶۲.

مورد، ربطی به ویژگی عصمت در جامعه آن زمان نخواهد داشت زیرا به موجب دیدگاه دوم این ویژگی باعث کشته شدن او و یا جدایی همیشگی اش از انسان‌ها خواهد شد. تنها یک آیه باقی می‌ماند که به نظر می‌رسد با برداشت متفاوت داشته باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

قال أريتك هذا الذي كَرَّمْت عَلَيَّ لئن أُخْرْتَن إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لأحتنكنَّ ذرئته إلاً قليلاً^۱
 [شیطان] گفت: «به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی قطعاً فرزندانش را - جز اندکی [از آنها] - مهار کرده، ریشه کن خواهم نمود.»

بنابراین آیه، شیطان تا روز قیامت باقی خواهد ماند و نیز تا آن روز، بیشتر انسان‌ها پیرو او خواهند بود. این مطلب با وجود «جامعه معصوم» که تا پایان عمر بشر باقی است، منافات دارد. در پاسخ باید گفت، این آیه چنین دلالتی ندارد بلکه نکات دیگری از آن فهمیده می‌شود که برخی از آنها را می‌آوریم:

۱- شیطان انتظار داشته است تا روز قیامت زنده بماند، ولی این چشمداشت، شایستگی قبول در پیشگاه الهی را نیافته است از این رو خداوند متعال، آخرین مهلت را «روز معین معلوم» قرار داده است.

۲- آری اگر شیطان تا پایان عمر بشر حضور داشته باشد، بیشتر مردم پیروی اش خواهند کرد ولی او هرگز تا آن زمان نخواهد ماند و این آیه دلالتی بر آن ندارد؛ چه اینکه گفت: «اگر» تا روز قیامت مهلتم دهی و نگفت: عملاً مهلتم خواهی داد.

۳- اگر شیطان همواره زنده باشد، بیشتر افراد پیرو او خواهند شد، ولی بنابراین آیه او تا روز معین معلوم باقی خواهد ماند و آن زمان که فرارسد، بر زندگی اش نقطه پایان نهاده می‌شود و صلح و عدالت همه جا را فرا می‌گیرد.

در اینجا با ذکر دو دلیل از این بحث فارغ می‌شویم:

الف) تا وقتی شیطان باقی است، تسلط و چیرگی اش نیز بر انسان‌ها باقی است و جز با مرگ او، بشریت از این سلطه رها نخواهد شد. این استدلال، نادرستی دیدگاه دوم (مفهوم تاویلی برای کشته شدن شیطان) را ثابت می‌نماید و راه نجات از دست او را تنها در کشته شدنش به معنی واقعی می‌داند.

ب) اجرای کامل عدالت بستگی به هلاکت شیطان دارد، زیرا اجرای کامل عدالت، وابسته به

ترویج ایمان در بین انسان‌هاست و این اتفاق در حیات شیطان روی نمی‌دهد؛ در این صورت برای فراگیر شدن ایمان در سطح جامعه بشری، گزیری از کشته شدن او نیست. در نتیجه، این کار اولین گام در راه مصالح بشری و اجرای کامل عدالت در بین آنهاست. از این رو می‌توان دریافت که «الوقت المعلوم» که پایان عمر ابلیس می‌باشد در واقع همان روزی است که حضرت صاحب الامر علیه السلام او را به هلاکت خواهد رسانید. آن حضرت با این اقدام، مجال اجرای برنامه عدالت محور و به ثمر رساندن برنامه کلی الهی را برای دوران پس از ظهور پیدا خواهد نمود.

محور چهارم: حج در روزگار امام مهدی علیه السلام

حضرت ولی عصر علیه السلام مراسم حج را به شکل واقعی‌اش در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر می‌گرداند و احکام دیگری را به آن می‌افزاید. در اینجا دو نکته گفتنی است:

نکته اول: هم‌چنان‌که گفته شد، آن حضرت فضای مسجد الحرام را کوچکتر کرده و به اندازه همان بنایی که در صدر اسلام و از زمان ابراهیم خلیل بوده، بر می‌گرداند؛ و بدین ترتیب از ساختمان فعلی مسجد، به ویژه پس از اجرای طرح‌های عظیم توسعه در زمان ما، تنها یک چهارم باقی خواهد ماند.

نکته دوم: محدود شدن فضای مسجد الحرام به معنی کم شدن جمعیت حاجیان نیست، بلکه تعداد آنها به سبب جهانی شدن اسلام، بسیار بیشتر خواهد شد ولی آنها فقط برای انجام حج واجب و یا مستحب به مکه سفر خواهند کرد و نه برای تجارت و تفریح؛ آن‌طور که بیشتر مسلمانان در عصر پیش از ظهور چنین‌اند.

مساحت اندک مسجد، فضا را بر طواف گذاران تنگ خواهد ساخت اما امام علیه السلام با بیان احکامی، گره این مشکل را خواهد گشود. در روایات به دو مورد از این احکام اشاره شده است:

حکم اول: مجاز بودن طواف در پشت مقام ابراهیم علیه السلام. عالمان مسلمان در عصر غیبت در این مسئله اختلاف نظر دارند. اما از روایت گذشته دانستیم که آن حضرت، مقام ابراهیم را به جای اصلی‌اش یعنی کنار دیوار کعبه منتقل می‌سازد و بدین ترتیب هر کس که طواف کعبه کند، از پشت مقام طواف کرده است و شعاع مطاف تا دیوارهای مسجد امتداد دارد.

حکم دوم: در هنگام تجمع کسانی که طواف واجب دارند، طواف‌های مستحبی ممنوع می‌شود و بنابر روایات در این هنگام، طواف گذاران مستحبی و یا استلام کنندگان حجرالاسود مکلفند جای خود را به کسانی که طواف واجب دارند، بدهند و خود از دایره طواف خارج شوند. بدین ترتیب شمار طواف گذاران کعبه کاهش خواهد یافت و ازدحام جمعیت برطرف خواهد شد.

محور پنجم: دیگر دستاوردهای مهمی که روایات از آنها خبر داده‌اند:

۱- تزیین مساجد و تصویر در آنها ممنوع خواهد شد، همان طور که مساجدی که ساختمانی مرتفع دارند و یا بر اساس تقوا بنا نشده‌اند، تخریب خواهد گردید.

۲- سنگسار کردن زناکاری که همسر دارد و نیز کشتن کسی که مانع از پرداخت زکات می‌باشد. این احکام از صدر اسلام به بعد اجرا شده است ولی در عصر پیش از ظهور، کسی به آنها عمل نخواهد نمی‌کند. امام علیه السلام نخستین کسی است که پس از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اقدام خواهد نمود. ممکن است این جرائم در آغاز تأسیس دولت جهانی و پیش از آن که ایمان در دل‌ها تثبیت شود، اتفاق افتد.

۳- در عصر غیبت، بازگرداندن امانت به نیکان و بدان از هر مذهب و دینی که باشند واجب است و فرد امانت دار نمی‌تواند به بهانه انحراف یا کفر صاحب امانت، آن را پس ندهد. ولی وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور فرمود و دولتش برپا گشت، این حکم را دگرگون ساخته و همان طور که در روایتی آمده، تنها امانت مؤمنان را به آنها بر می‌گرداند. این یکی از مهم‌ترین گام‌هایی است که آن دولت برای ستیز با کفر و کژی و برکندن ریشه آن، بر خواهد داشت.

۴- شماری از روایات درباره گسترش بی سابقه شهر کوفه و آبادانی آن سخن گفته‌اند. در آن زمان زمین‌های آن شهر بسیار با ارزش و گران قیمت خواهد شد. از روایات بر می‌آید که مساجد، پایگاه اداره دولت مهدوی خواهد شد. به طور مثال: مسجد کوفه، مقر حکومت و مسجد سهله، مرکز بیت‌المال (و یا وزارت دارایی) آن امام علیه السلام خواهد شد. مکان خلوت‌گزینی و عبادت‌های ایشان نیز در ذکوات البیض، یعنی همان نجف اشرف خواهد بود. درباره سایر بخش‌های دولتی، در روایات چیز بیشتری نیامده است.

بهره‌گیری امام علیه السلام از مساجد به عنوان مرکز اداره دولت چیز جدیدی نیست و اساساً اندیشه بنای مسجد در اسلام به همین منظور بوده است. چه اینکه ارزش واقعی مسجد، نه به ساختمان زیبا بلکه به خدمت‌رسانی آن به اسلام و جامعه می‌باشد. و چه خدمتی بالاتر از اینکه دولت عدل جهانی که به اراده خداوند تشکیل شده، از خانه‌های خدا اداره گردد؟

درباره گرفتن جزیه از اهل کتاب، در فصل بعدی به طور مبسوط بحث خواهیم کرد.

تکمله دوم: دستاوردهای دولت مهدوی در بخش دانش‌های تجربی

در این باره نمی‌توان از روایات برداشت صریحی داشت، زیرا در عصر صدور این روایات خبری از تجهیزات و فناوری‌های مدرن نبوده و از این رو امکان اشاره صریح به آنها وجود نداشته است.

نهایت آنچه که از این روایات فراچنگ می آید، برخی تعبیرات رمزگونه پراکنده است که به وجود تجهیزات مدرن در دولت امام زمان علیه السلام بلکه در عصر پیش از ظهور، اشاره می نماید.

بدین خاطر روایات را در دو محور پیش و پس از ظهور خواهیم آورد.

محور نخست: روایاتی که از پدید آمدن دستگاه های مدرن در عصر پیش از ظهور خبر می دهد: مسلم به سند خود از یزید بن جابر روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخنی طولانی از یاجوج و ماجوج یاد کرد و فرمود:

ثم يسيرون حتى ينتهون إلى جبل الخمر، و هو جبل بيت المقدس فيقولون: لقد قتلنا أهل الأرض، هلمّ فلنقتل من في السماء، فيرمون بنشابهم إلى السماء، فيردّ الله عليهم نشابهم مخضوبة دماً.^۱

... آنگاه حرکت می کنند و به کوه خمر می رسند، آن کوهی است در بیت المقدس؛ پس می گویند: اهل زمین را که کشتیم، بیاید اهل آسمان را نیز بکشیم. آنگاه تیرهای خود را به آسمان پرتاب می کنند و خداوند نیز تیرهایشان را که آغشته به خون است به سوی آنها بر می گرداند.

ابن ماجه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی طولانی را روایت کرده و در آن به نقل از یاجوج و ماجوج آمده است:

هؤلاء أهل الأرض قد فرغنا منهم و لنازلنّ أهل السماء؛ حتى أنّ أحدهم ليهزّ حربته إلى السماء فترجع مخضبة بالدم. فيقولون: قد قتلنا أهل السماء.^۲
کارمان با اهل زمین تمام شد و باید به جنگ اهل آسمان برویم؛ تا یکی از آنان تیری به آسمان پرتاب می کند ولی آغشته به خون بر می گردد.

شیخ صدوق به سند خود از نزال بن سبرة نقل کرده است:

خطبنا عليّ بن ابي طالب عليه السلام فحمد الله عزّوجلّ و أثنى عليه و صلّى على محمّد و آله، ثمّ قال: سلوني أيّها الناس قبل أن تفقدوني - ثلاثاً - فقام إليه صعصعة بن صوحان، فقال: يا أمير المؤمنين متى يخرج الدجال؟ قال: ... يخوض البحار و تسير معه الشمس، بين يديه جبل من دخان، و خلفه جبل أبيض يرى الناس أنّه طعام، يخرج في قحط شديد، تحته حمار أقرم خطو حماره ميل، تطوى له الأرض منهلاً منهلاً... ينادى بأعلى صوته يسمع ما بين الخافقين... يقول: إلّى أوليائي... أنار بكم الّذي خلق فسوّى و قدّر فهدى أنار بكم الأعلى...

۱. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۱۹۹.

۲. ابن ماجه، محمّد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۶۴.

ثم ترفع الدابة رأسها فيراها مابين الخافقين...^۱

علی بن ابی طالب علیه السلام برای ما خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ستایش خداوند و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش، سه بار فرمود: ای مردم پیش از آن که مرا از دست دهید از من سؤال کنید. صعصعة بن صوحان جلو رفت و پرسید: ای امیر مؤمنان دجال کی خروج می‌کند؟ فرمود: ... او در دریاها فرو می‌غلتد و خورشید با آن حرکت می‌کند، پیشاپیش او کوهی از دود وجود دارد و پشت سرش کوهی سفید که مردم آن را غذا می‌پندارند. در روزگار قحطی شدید خروج می‌کند، بر مرکبی سوار است که گام‌هایش یک میل است، زمین زیر پایش منزل به منزل می‌پیچد و با صدایی بلند که همه مردم در شرق و غرب جهان آن را می‌شنوند... می‌گوید: دوستان من به سوی من آید... من همانم که آفرید و هماهنگی بخشید و آن که اندازه گیری کرد و راه نمود. من پروردگار بزرگ شمایم... سپس امیرالمؤمنین علیه السلام از دابة الارض یاد نمود و درباره‌اش فرمود: او سر خود را بلند می‌کند و بین شرق و غرب عالم را می‌بیند.

پیشتر ضمن برداشت خود از یاجوج و ماجوج و دجال گفتیم آنها دو روی سکه تمدن جدید مادی می‌باشند. ولی درباره «دابة الارض» در پایان کتاب مطالبی را بیان خواهیم کرد. در بحث از یاجوج و ماجوج توضیح دادیم مقصود از تیرهایی که به آسمان می‌افکنند، موشکهای فضاپیما می‌باشد.

ویژگی‌های دجال را نیز باید بر معانی طبیعی مناسب آن حمل نمود و این پس از آن است که به مدد استدلال، انجام معجزه توسط کسانی را که بر باطل اند، محال بدانیم.

«غوطه‌ور شدن در دریا» هم اکنون رخ داده است. فناوری‌های جدید توانسته است تا عمق دریاها نفوذ کند و اینک رفت و آمد کشتی‌های غول پیکر در سطح اقیانوس‌ها و حرکت زیر دریایی‌ها امری عادی به حساب می‌آید.

«خورشید با او حرکت می‌کند» در بیشتر موارد به سلاحی که دجال به وسیله آن مردم جهان را می‌ترساند، اشاره دارد؛ یعنی سلاح اتمی. این سلاح با انفجار خود حرارت فوق العاده زیادی هم‌چون انفجارات خورشیدی ایجاد می‌نماید.

«در برابرش کوهی از دود برپاست.» یکی از فراورده‌های جهان صنعتی، چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، دود می‌باشد.

«پشت سرش کوهی سفید قرار دارد که مردم گمان می‌کنند، غذاست» این تعبیر به پیرایه‌ها، زرق

و برق‌ها و شادی‌های موهوم در مدنیت مدرن اشاره میکند که مردم آن را زیبا و با شکوه می‌پندارند اما در واقع چنین نیست.

«بر مرکبی سوار می‌شود که هرگامش یک میل است». تمثیل زیبایی است از شعارها و شیوه‌هایی که مدنیت معاصر به کمک آن جهان را به تسخیر خویش در آورده است.

«زمین در زیر پایش گام به گام و منزل به منزل فرو می‌پیچد» این مطلب با اختراع و سایط نقلیه زمینی و هوایی رخ داده است و به معنی طی الارض نیست زیرا در طی الارض، مفهوم حرکت سریع نهفته است و احتمال معجزه نیز در آن نمی‌رود در نتیجه همان برداشت درست می‌باشد.

«با بانگ بلند فریاد می‌زند و اهل شرق و غرب آن را می‌شنوند». این فراز از حدیث به معنی بلند بودن صدای او نیست بلکه بدان معنی است که از دستگاه‌های پیشرفته رسانه‌ای بهره می‌گیرد.

اینکه در مورد دابة الارض گفته شده: «سرش را که بلند کند، بین شرق و غرب جهان (همه جهان) را می‌بیند». می‌توان آن را به پخش برنامه‌های تلویزیونی تفسیر کرد.

خوب است از یاد نبریم این پیشگویی که: «پیش از ظهور، گروهی از یاران قائم در وسط روز در میان ابرها سفر می‌کنند». اشاره به سفر با هواپیما دارد. این صنایع پیشرفته تا پس از دوره ظهور نیز باقی خواهد ماند و اگر پیش از ظهور نیز جنگی جهانی در گیرد، در نهایت گروهی از نخبگان از آن جان سالم به در خواهند برد و همینان، هسته مرکزی نهضت علمی و فناوری را در بالاترین مراتب آن با تشویق و دعوت امام مهدی علیه السلام بنیان خواهند نهاد و فرآورده‌های آن صنایع فوق مدرن در خدمت اهداف عالی دولت عدل جهانی قرار خواهد گرفت.

محور دوم: روایاتی که از وجود صنایع و ابزار پیشرفته در عصر پس از ظهور خبر داده‌اند.

آیت‌الله صافی به نقل از ابوریع شامی روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ، يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي مَكَانِهِ.^۱

قائم ما که ظهور کند خداوند گوش‌های شیعیان ما را شنوا و چشمانشان را بینا می‌سازد تا آنجا که دیگر بین آنها و قائم پیکی نخواهد بود بلکه او با آنها سخن می‌گوید و آنها او را می‌بینند و سخنانش را می‌شنوند در حالی که او در جای خود قرار دارد.

آیت‌الله صافی و نیز علامه مجلسی از ابن مسکان نقل کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لِيرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ وَكَذَا الَّذِي فِي

المغرب یری أخاه الذی فی المشرق.^۱

مؤمن در زمان قائم در حالی که در شرق جهان است برادر خود را در غرب خواهد دید و او که در غرب است دیگری را که در شرق است خواهد دید.

نعمانی از ابان بن تغلب روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

ویبعث الله الريح من کلّ واد تقول: هذا المهديّ یحکم بحکم داوود...^۲

خداوند باد را می فرستد که به هر وادی برود و بگوید: این مهدی است که به حکم داوود علیه السلام داوری می کند.

علامه مجلسی به نقل از جابر آورده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إنما سُمی المهديّ لِأنّه یهدی إلى أمر خفیّ حتیّ أنّه یبعث إلى رجل لا یعلم الناس له ذنب فیقتله، حتیّ أن احدهم یتکلم فی بینه، فیخاف أن یشهد علیه الجدار.^۳

مهدی علیه السلام از آن رو مهدی نامیده شده است که به کاری پنهانی هدایت می کند تا آنجا که کسی را می فرستد که مردی را بکشد در حالی که مردم او را بی گناه می شمردند و کسی در خانه اش سخنی می گوید ولی می ترسد که دیوار علیه او گواهی دهد.

همو از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است:

کأنتی بالقائم علی ظهر النجف... ثم یرکب فرساً له أبلق بین عینیه شمراخ ینتفض به، لا یبقی أهل بلد إلاّ أتاهم نور ذلک الشمراخ حتیّ یکون آیه له...^۴

گویا قائم را در پشت شهر نجف می بینم... سپس سوار اسبی تیره و روشن می شود که بین دو چشمش نور سفیدی است. اهالی هیچ شهری نیست جز آن که آن نور به آنها می رسد، این برای آن است که نشانه ای برای [حقانیت] او باشد...

نعمانی از ابان تغلب نقل کرده است که آن حضرت در سخنی بلند درباره قائم فرمود:

و یرکب فرساً له أدهم أبلق بین عینیه شمراخ، فینتفض به إنتفاضة، لا یبقی أهل بلد إلاّ و هم یرون أنّه معهم فی بلدهم...^۵

سوار اسبی تیره و روشن می شود که بین دو چشمش نور سفیدی است، کسی از اهالی شهرها نمی ماند جز اینکه او را با خود و در شهر خود می بینند.

۱. همان و نیز: المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۲. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۹.

۳. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۴. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۵. النعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۶۶.

در اینجا چند خبر را درباره طی الارض حضرت حجت علیه السلام می آوریم:

شیخ صدوق از محمد بن مسلم ثقفی روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

القائم منا منصور بالرب، مؤید بالنصر، تطوی له الأرض...^۱

قائم ما اهل بیت با رب و هراس [در دل دشمنان] یاری می شود و با یاری الهی حمایت ما

زمین زیر پای او پیچیده می شود...

همو به سند خود از عبدالعظیم بن عبدالله حسینی نقل کرده است:

قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام: انی لأرجو أن تكون القائم من اهل بیت محمد الذی

یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً. فقال: یا أبا القاسم، ما منا إلا و هو قائم

بأمر الله عزوجل و هاد إلى دین الله. ولكن القائم الذی يطهر الله عزوجل به الأرض من اهل

الکفر و الجحود و يملؤها عدلاً و قسطاً، هو الذی تخفی علی الناس ولادته... و هو الذی

تطوی له الأرض...^۲

به امام محمد جواد علیه السلام عرض کردم: من آرزو مندم که شما همان قائم اهل بیت باشید که زمین

را از عدل لبریز می سازد همان طور که از ستم پر شده باشد فرمود: ای ابوالقاسم، کسی از ما

اهل بیت نیست مگر آن که امر خدا را به پا می دارد و به دین خدا هدایت می نماید. اما آن قائم

که خداوند به سبب او زمین را از کافران و منکران پاک می سازد و آن را از عدل و داد می آکند

همان کسی است که تولدش از مردم پنهان می باشد... و زمین زیر پایش پیچیده می شود...

طبرسی به سند خود از علی بن الحسین بن خالد روایت کرده است که امام رضا علیه السلام در سخنی

بلند پیرامون امام مهدی علیه السلام فرمود:

... و هو الذی تطوی له الأرض.^۳

... و او کسی است که زمین برایش پیچیده می شود.

این اخبار به روشنی، به کاربرد تلویزیون در دولت امام زمان علیه السلام اشاره دارد. و چه بسا دامنه

بهره گیری از آن تا آنجا گسترش یابد که: «همه مردم او (امام مهدی) را نزد خود، در شهرهایشان

می بینند.» و یا تا جایی که: «دیگر نیازی به پیک نخواهند داشت» چه اینکه فاصله بینندگان تا صفحه

تلویزیون بیش از چند متر نیست.

امام بدین وسیله «با مردم سخن می گوید و آنها می شنوند و تماشاایش می کنند در حالی که او در

جای خودش قرار دارد.» صراحت و روشنی در کلام را بنگرید که بیش از هزار سال پیش چه فرموده

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان، (نسخه خطی).

۲. همان.

۳. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۰۸.

است! آری امام علیه السلام در مکان خود - مثلاً در کوفه - می‌نشیند اما به مدد پخش زنده تلویزیونی، مردم او را می‌بینند و سخنش را می‌شنوند. البته در روایت نیامده است که مردم نیز با او سخن می‌گویند زیرا این امکان در مورد تلویزیون وجود ندارد.

بهره‌گیری از تلویزیون تنها ویژه امام علیه السلام نخواهد بود بلکه مؤمنان نیز از آن سود خواهند برد «در زمان قائم مؤمنی که در شرق عالم می‌زید، برادر مؤمنش را در غرب عالم می‌بیند و همچنین این نیز او را خواهد دید.»

این احتمال نیز وجود دارد که دولت امام مهدی علیه السلام با استفاده از تجهیزات دیگری امکان گفت و شنود همزمان را برای افراد و حتی گروه‌ها فراهم آورد. هم‌اینک نمونه‌ای کوچک از آن، یعنی تلفن تصویری اختراع شده اما هنوز به طور گسترده توزیع نشده است.^۱

در یکی از این روایات به پخش برنامه‌های رادیویی نیز اشاره شده است؛ آنجا که می‌گوید: «خداوند باد را به هر وادی می‌فرستد که برود و بگوید...» در این خبر به مبانی علمی ارسال امواج صوتی نیز اشاره شده است؛ زیرا باد یا اثر همان پدیده‌ای است که امواج فرکانس‌های صوتی ناقص را به گیرنده‌های رادیویی می‌رساند.

از جمله ابزارهای دقیق و حساسی که در آن دولت به کارگیری می‌شود، دستگاه‌های خبرگیری و تجسسی است «وقتی یکی از آنها (مجرمان و یا منحرفان) در خانه‌اش حرفی می‌زند، می‌ترسد که دیوار خانه علیه او گواهی دهد.» این هراس هنگامی منطقی است که چنین دستگاه‌هایی وجود داشته باشد.

«[امام علیه السلام] سوار بر اسبی تیره و روشن خواهد شد که بین دو چشمان آن نوری وجود دارد.»

شمراخ معانی مختلفی دارد؛ از جمله: بلندای کوه، و سفیدی روی پیشانی اسب آنگاه که باریک و کشیده شده باشد و تا به بینی‌اش برسد اما به لبش نرسد. برای فهم این روایت، دو احتمال را مطرح می‌نماییم:

۱ - اگر واژه شمراخ را به معنی بلندای کوه بدانیم، مفهوم خبر چنین می‌شود: وسیله نقلیه‌ای که امام علیه السلام سوار بر آن می‌شود، دارای برآمدگی پیش آمده، باریک و کشیده‌ای است مانند قله کوه. این توصیف با تانکهای جنگی که در جلوی آنها لوله‌ای وجود دارد، همخوانی دارد. نیز بر هواپیماها نیز قابل انطباق است ولی اولاً امروزه [معمولاً] رنگ هواپیماها سفید می‌باشد و از این نظر با رنگی که

۱. اینک در زمان ما ابزار رسانه‌ای به طور شگفت‌آوری پیشرفت نموده است و شبکه جهانی اطلاع‌رسانی (اینترنت) نمونه‌ای از آن می‌باشد. [م]

در حدیث آمده هماهنگ نیست ثانیاً در روایت از مرکب حضرت به اسب تعبیر شده و اسب وسیله نقلیه زمینی است، نه هوایی؛ پس در این صورت مراد از آن تانک می باشد که در نبردهای زمینی به کار می رود.

مطلب دیگری که این نظریه را تأیید می نماید، رنگی است که در روایت از آن یاد شده؛ زیرا در برخی ارتش های جهان، تانک ها را به جهت استتار از دشمن، تیره - روشن رنگ آمیزی می کنند؛ یعنی کاملاً به رنگ اسبی ابلق.

۲- اگر واژه شمراخ را به سفیدی روی پیشانی اسب که کشیده و زیبا باشد معنا کنیم، مفهوم حدیث چنین خواهد شد: در جلوی وسیله نقلیه ای که امام علیه السلام بر آن سوار می شود، چیزی است که می توان به طور مجازی این وصف را بر آن صادق دانست.

اینک به نظر می رسد مراد از آن، همان شیشه شفاف و وسیع جلوی خودروها باشد. بدین ترتیب مفهوم حدیث عبارتست از اینکه امام عصر علیه السلام سوار خودرویی معمولی و دورنگ خواهد شد. چون در این حدیث سخن از اسب رفته است، بهتر است با توجه به معنی شمراخ احتمال دوم را درست تر بدانیم.

از این گذشته، در خبری آمده است که آن شمراخ، نوری دارد که: «به نزد همه ساکنان شهرها و مناطق مختلف جهان می رود تا نشانه ای برای [حقانیت] او (=امام مهدی علیه السلام) باشد.»

برای درک چیستی این نور، سه احتمال وجود دارد:

الف) نوری اعجاز آمیز برای باز شناختن خودروی امام از خودروهای دیگر باشد.

ب) نوری معنوی باشد که بیانگر هدایت و عدالت گستری راکب آن است.

ج) نوری مادی باشد که از آن وسیله به چشم می رسد.

به نظر می آید طی الارض امام مهدی علیه السلام، امری طبیعی است که به مدد وسائط نقلیه سریع السیر انجام می گیرد. در اینجا چند پرسش باقی می ماند که به آنها پاسخ خواهیم داد:

پرسش نخست: چرا ما نیز مانند سایر مسلمانان، برداشتی اعجاز آمیز از طی الارض امام علیه السلام نداریم. این کار از دجال بر نمی آید، چون معجزه از او ساخته نبود. ولی امام علیه السلام می تواند معجزه بیاورد؛ در نتیجه باید طی الارض ایشان را معجزه بدانیم.

پاسخ اول: در کتاب گذشته و نیز این کتاب بارها گفته ایم هرگاه بتوان خبری را به شیوه طبیعی دریافت و قرینه ای بر اعجازی بودن آن وجود نداشت، ناگزیر باید همان برداشت طبیعی و غیراعجازی را ملاک قرار داد. اخبار طی الارض نیز چنین اند؛ در نتیجه باید از آنها دریافتی

غیراعجازی داشت.^۱

پاسخ دوم: طبق قانون معجزات، هر گاه جایگزین طبیعی برای معجزه وجود داشت، دیگر مجالی برای معجزه باقی نمی ماند. وسایط نقلیه پیشرفته به ویژه هواپیماهای فوق مدرن این امکان را فراهم می سازند که افراد در کمترین زمان از جایی به جایی دیگر بروند.

پاسخ سوم: در روایاتی آوردیم که دجال طی الارض دارد و امام مهدی علیه السلام نیز چنین است. در واقع این مفهوم به طور یکسان برای آن دو به کار رفته است. پیشتر گفتیم معنای حدیثی که درباره دجال آوردیم، سفر طبیعی است، پس این معنا نیز برای امام علیه السلام ثابت می شود.

پرسش دوم: طی الارض به عنوان ویژگی مخصوص امام مهدی علیه السلام در روایات مطرح شده است، حال اگر آن را سیر سریع طبیعی بدانیم، دیگر مزیتی برای ایشان نخواهد بود.

پاسخ اول: این سخن که طی الارض در روایات برای امام علیه السلام به عنوان یک مزیت مطرح شده باشد به خصوص آن که همین ویژگی برای دجال نیز مطرح شده، قابل مناقشه می باشد.

حتی در بعضی اخبار این ویژگی به یاران امام که نخستین بار برای دیدار او به مکه می روند، نسبت داده شده بدین ترتیب چگونه می توان آن را ویژگی اختصاصی امام علیه السلام به حساب آورد.

پاسخ دوم: اگر از پاسخ قبلی هم کوتاه بیایم باید گفت این اخبار بر اختصاص این ویژگی به امام مهدی علیه السلام دلالتی ندارند بلکه از آنها استفاده می شود که همه ویژگی های امام را هیچ کس به طور یک جا ندارد. هر چند ممکن است برخی از این ویژگی ها را دیگران هم داشته باشند؛ مانند: طی الارض. مگر برخی اوصاف که فقط اختصاص به آن حضرت دارد؛ هم چون: بنیانگذاری دولت عدل جهانی و آکندن زمین از عدل و داد.

پرسش سوم: در روایات، طی الارض در سیاق امور اعجازی آمده است، پس بنابر اصل وحدت سیاق نتیجه می گیریم که آن نیز به طور اعجاز آمیز روی می دهد.

پاسخ: ما در این کتاب توانسته ایم اکثر قریب به اتفاق ویژگی های امام علیه السلام را که در اخبار آمده، به طور طبیعی و اجتماعی - و نه اعجازی - تبیین نماییم. از این رو می توان ادعا نمود موضوع «طی الارض» در روایات، نه در جنب ویژگی های اعجازی بلکه در کنار ویژگی های طبیعی حضرت آمده است و از این رو قرینه وحدت سیاق حکم می کند که ما برخلاف تصور پرسشگر، طی الارض را شیوه ای طبیعی بدانیم و نه اعجازی.

فصل هشتم

امام مهدی، مسیح علیه السلام و اهل کتاب

در این باره بحث را پیرامون چند محور به پیش می‌بریم:

محور نخست: بیان روایاتی درباره حضرت مسیح علیه السلام و اهل کتاب.

به دلیل وجود احادیث فراوان در منابع غیر امامیه درباره این موضوع، تنها به آوردن دو دسته از آنها بسنده می‌نماییم:

الف) احادیثی که در صحاح ششگانه به ویژه صحیح مسلم و بخاری و نیز منابع قدیمی تر آمده است.

ب) روایاتی درباره دجال و یاجوج و ماجوج و ارتباط آنها با مسیح علیه السلام و نیز امور دیگری درباره آن پیامبر الهی، که قبلاً به طور مبسوط از آنها یاد کرده‌ایم.

بدین ترتیب، شماری کافی از روایات مهم باقی می‌ماند که در اینجا می‌آوریم:

بخاری از ابوهریره نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم و إمامکم منکم.^۱

چگونه خواهید بود آن زمان که مسیح در میانتان فرود آید در حالی که پیشوای شما از خود شماست؟

همو از ابوهریره روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

والذی نفسی بیده، لیوشکن أن ینزل فیکم ابن مریم حکماً عدلاً، فیکسر الصلیب و تقتل الخنزیر و یضع الجزیه و یفیض المال حتی لا یقبله أحد؛ حتی تكون السجدة الواحدة خیر من الدنیا و ما فیها. ثم یقول أبو هریره: واقراءوا «و إن من أهل الکتاب إلا لیؤمنن به قبل

۱. البخاری، محمد بن اسماعیل، همان؛ ج ۴، ص ۲۰۵ و نیز ر. ک: الترمذی، محمد بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۳۴۴.

موتہ.»^۱

سوگند به آن که جانم در دست اوست، زود است که فرزند مریم (مسیح) به عنوان داوری عادل در میانشان فرود آید و صلیب را بشکند، خوک را بکشد، جزیه را برقرار کند و آن قدر از اموال [به مردم] بدهد که دیگر کسی آن را نپذیرد و وضع آن گونه شود که یک سجده برای خدا بهتر از دنیا و هر چه در آن است خواهد شد. آنگاه ابوهریره می گوید: این آیه را بخوانید: «و از اهل کتاب کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد.»

مسلم نیز این روایت را نقل کرده است، با این تفاوت که تعبیر «حکماً مقسطاً» را آورده است. البته وی با سندهای دیگر، «اماماً مقسطاً» و «حکماً عدلاً» نیز آورده و در روایت سومی که آورده، اساساً این تعبیر وجود ندارد.^۲

مسلم از ابوهریره مانند این روایت را نقل کرده است، تا آنجا که نبی خاتم صلی الله علیه و آله فرماید: ... و لیضعن الجزية، ولتذهبن الشحناء و التباغض و التحاسد، و لیدعون إلى المال فلا یقبله أحد.^۳

او (مسیح صلی الله علیه و آله) جزیه را بر می دارد، کشمکش، کینه ورزی و حسادت از میان می رود و او از مردم برای گرفتن اموال دعوت می کند اما کسی آن را نمی پذیرد. همو از جابر بن عبدالله نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لا تزال طائفة من أمتی یقاتلون علی الحق، ظاهرين إلى یوم القیامة... . فینزل عیسی بن مریم صلی الله علیه و سلم، فیقول أمیرهم: تعال صل بنا! فیقول: لا، إن بعضکم علی بعض أمراء، تکرمة الله هذه الأمة.^۴

گروهی از امت من همواره بر اساس حق خواهند جنگید و تا روز قیامت غلبه با آنهاست... پس عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله فرود می آید و امیر آنها (مهدی صلی الله علیه و آله) به او می گوید: پیش بیا تا به امامت تو نماز بگزاریم، اما او پاسخ می دهد: امیر شما از خود شماست، زیرا خداوند این امت را تکریم کرده و بزرگ داشته است.

همچنین مسلم در حدیثی بلند از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از یاد کردن از دجال آورده است: فبینما هو کذلک، إذ بعث الله المسیح بن مریم، فینزل عند المنارة البیضاء شرقی دمشق بین مهرودتین واضعاً کفیه علی أجنحة ملکین، إذا طأ رأسه قطر و إذا رفعه تحدر منه جمان كاللؤلؤ. فلا یحل لکافر یجد منه ریح نفسه إلا مات فیطلبه حتی یدرکه بباب لد فیقتله. ثم یأتی عیسی بن مریم قوم قد عصمهم الله منه، فیمسح عن وجوههم و یحدّثهم بدرجاتهم فی الجنة. فبینما هو کذلک، إذ أوحی الله إلى عیسی: إنی قد أخرجت عبداً لی لا یدان لأحد

۱. همان؛ ج ۴، ص ۲۰۵.

۲. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۱، ص ۹۳.

۳. همان؛ ص ۹۴.

۴. همان؛ ج ۱، ص ۹۵.

بقتالهم...^۱

در این حال خداوند مسیح را برانگیزد. آنگاه او نزد مناره سفید در شرق دمشق در میان دو ابر رنگین فرود آید، در حالی که دستانش را بر بال‌های دو فرشته نهاده است. چون سرش را پایین اندازد آب از آن می‌چکد و چون سرش را بلند کند، قطره‌های عرق چون دانه‌های مروارید از سر و صورتش می‌ریزد. روانیست کافری رایحه خوش نفسش را ببوید که در آن صورت خواهد مرد. سپس به دنبال دجال می‌رود تا آن‌که بر دروازه لد می‌یابدش و به قتلش می‌رساند. آنگاه گروهی که از شر دجال در امان مانده‌اند به نزد عیسی می‌آیند و او بر چهره هایشان دستی می‌کشد و از جایگاه آنها در بهشت خبرشان می‌دهد. در این حال خداوند به او وحی می‌کند: بندگانی را پدید آورده‌ام که دست کسی به کشتن آنها نمی‌رسد...

ابو داوود از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

ليس بيني وبينه نبي، وإنه نازل. فإذا رأيتموه فاعرفوه: رجل مربع إلى الحمرة والبياض بين مصرتين، كأن رأسه يقطر وإن لم يصبه بلل. فيقاتل الناس على الإسلام، فيدق الصليب، و يقتل الخنزير، و يضع الجزية، و يهلك الله في زمانه الملل كلها إلا الإسلام، و يهلك المسيح الدجال. فيمكث في الأرض أربعين سنة ثم يتوفى فيصلى عليه المسلمون.^۲ بين من و او (مسیح) پیامبری نیست و او در میان شما فرود خواهد آمد. وقتی او را دیدید [با این نشانه‌ها] بشناسید: مردی چهار شانه، درشت اندام و سرخ و سفید گونه است، گویی از سرش قطرات آب می‌چکد با اینکه آبی بر سرش نریخته است. او صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد، جزیه را برقرار می‌سازد و خداوند در زمان او هر آیینی جز اسلام را از بین می‌برد، او دجال را خواهد کشت و چهل سال در زمین زندگی خواهد کرد. آنگاه رحلت فرموده و مسلمانان بر او نماز خواهند گزارد.

مانند این حدیث را ترمذی و ابن ماجه با واژه‌هایی نزدیک نقل کرده‌اند.^۳

در این باره دو حدیث دیگر نیز وجود دارد که صحاح شش گانه آن را و انهاده‌اند و مناسب است آنها را در اینجا بیاوریم:

سیوطی از ابونعیم نقل کرده است که ابن عباس از قول پیامبر ﷺ فرمود:

لن تهلك أمة أنا أولها و عیسی بن مریم فی آخرها و المهدی فی وسطها.^۴

امتی که من در آغاز آن و عیسی بن مریم در آخر آن و مهدی در میانه آن می‌باشد، هلاک نخواهد شد.

۱. همان؛ ج ۸، ص ۱۹۷.

۲. ابوداود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۳۲.

۳. الترمذی، محمد بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۳۴۸ و ابن ماجه، محمد بن یزید، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۵۷.

۴. السیوطی، جلال‌الدین، همان؛ ج ۲، ص ۱۳۴.

ابن حجر از ابن ماجه و حاکم روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
لا یزداد الأمر إلا شدة ولا دنیا إلا إداراً ولا الناس إلا شحاً، ولا تقوم الساعة إلا علی شرار
الناس، ولا مهدی إلا عیسی بن مریم.^۱

هر چه کار پیش می‌رود، سخت‌تر می‌شود و هر قدر از دنیا می‌گذرد، بیشتر پشت می‌کند و هر
چه زمان می‌گذرد، حرص و بخل مردم به دنیا افزون‌تر می‌شود و قیامت جز در زمان بدترین
مردمان برپا نمی‌شود و مهدی جز عیسی بن مریم نیست.

اینها برخی از روایاتی بود که از منابع اهل سنت نقل کردیم. اینک مهم‌ترین روایات امامیه را
پیرامون این موضوع می‌آوریم:

نعمانی به سند خود از جابر روایت کرده است: مردی به خانه امام باقر علیه السلام آمد و گفت: خدا شما
را عافیت دهد، این پانصد درهم [خمس مال] را از من بگیرید، امام علیه السلام فرمود:

خذها أنت فضعتها فی جیرانک من أهل الإسلام و المساکین من إخوانک المسلمین... إذا
قام قائم أهل البیت علیهم السلام قسم بالسویة... و یتخرج التوراة و سائر کتب الله عزوجل من غار
أنطاکیة و یحکم بین أهل التوراة بالتوراة و بین أهل الإنجیل بالإنجیل و بین أهل الزبور
بالزبور و بین أهل القرآن بالقرآن...^۲

خودت آن را بگیر و بین همسایگان مسلمان و برادران تهیدستت توزیع کن... آنگاه که قائم
اهل بیت علیهم السلام ظهور فرماید، اموال را به طور یکسان تقسیم می‌کند... او تورات و دیگر
کتاب‌های الهی را از غار انطاکیه بیرون می‌آورد و بین اهل تورات با تورات، اهل انجیل با
انجیل، اهل زبور با زبور و اهل قرآن، با قرآن داوری خواهد کرد...

همو در حدیث دیگری از ابن سنان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

عصا موسی قضیب آس من غرس الجنة، أتاه بها جبرئیل علیه السلام لما توجه تلقاء مدین، هی و
تابوت آدم فی بحیرة طبریة، و لن یتغیّرا حتی یخرجهما القائم علیه السلام إذا قام.^۳

عصای موسی، شاخه‌ای از درختی بهشتی است که زمانی که به سوی مدین حرکت کرد
جبرئیل برایش آورد؛ این عصا و نیز تابوت آدم در دریاچه طبریة بی هیچ تغییری باقی مانده
است تا زمانی که قائم علیه السلام به هنگام ظهور آن دورا بیرون بیاورد.

اریلی و قندوزی از نعیم بن حماد روایت کرده‌اند که ابوسعید خدری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
گفته است:

منا الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه.^۴

۱. الهیسی، احمد بن حجر، همان؛ ص ۹۸.

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۲۴.

۳. همان؛ ص ۱۲۵.

۴. الاربلی، علی بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۲۶۴ و القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، همان؛ ص ۵۳۹.

آن که عیسی در نمازش به او اقتدا می‌کند، از ما [اهل بیت علیهم‌السلام] است.

صدوق به سند خود از محمد بن مسلم ثقفی نقل کرده است که شنیدم امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود:

القائم منا منصور بالرب... و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلفه.^۱

قائم ما اهل بیت با هراس [افتادن در دل دشمنان] یاری می‌شود... و عیسی روح الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرود

می‌آید و پشت سر او نماز می‌گزارد.

مجلسی از ابن بکیر روایت کرده است که دربارهٔ آیه «وله أسلم من فی السموات و الارض طوعاً

و کرهاً»^۲ از امیر مؤمنان پرسیدم، فرمود:

أنزلت فی القائم، إذا خرج باليهود و النصارى و الصائبين و الزنادق و أهل الردة و الكفار

فی شرق الأرض و غربها فعرض عليهم الإسلام، فمن أسلم طوعاً أمره بالصلاة و الزكاة و

ما يؤمر به المسلم و يجب لله عليه. و من لم يسلم ضرب عنقه، حتى لا يبقى فی المشارق و

المغرب أحد إلا وخذ الله...^۳

[این آیه] دربارهٔ قائم علیه‌السلام نازل شده است؛ آنگاه که اسلام را بر یهود و نصارا و صائبان و

ملحدان و مرتدان و کافران در شرق و غرب زمین عرضه می‌نماید، پس هر که با رغبت آن را

پذیرفت، دستور می‌دهد نماز و زکات و دیگر واجبات پروردگار را به جای آورد و هر که

اسلام نیاورد، گردنش را خواهد زد تا در شرق و غرب جهان جز موحدان کسی باقی نماند...

همچنین مجلسی از ابوبصیر روایت کرده است. حضرت صادق علیه‌السلام در پاسخ به این سؤال که امام

مهدی علیه‌السلام با اهل ذمه چه خواهد کرد؟ فرمود:

يسالهم كما سالهم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و يؤدون الجزية عن يد و هم صاغرون...^۴

با آنها هم چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صلح می‌کند، تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند.

محور دوم: یکی بودن مسیح و مهدی علیه‌السلام

پیش از آن که به بررسی جزئیات این اخبار پردازیم، احتمال یگانگی مسیح و مهدی علیه‌السلام را طرح

کرده و آن را نقد می‌نماییم.

این احتمال بر یک اصل مشخص تکیه دارد و آن اینکه منجی جهان یکی است و بیش از آن

نیست. این منجی یگانه در اسلام به مهدی نامبردار است، یهودیان و مسیحیان از او با نام مسیح یاد

می‌کنند و دیگران با نام‌های دیگر. بنابر این مشخص است که مسیح و مهدی دو واژه و یا دو صفت‌اند

برای یک نفر که او منجی موعود است.

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. سوره آل عمران (۳)، آیه ۸۳ هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او باز گردانیده می‌شوند.

۳. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۱۸۸.

۴. همان؛ ص ۱۹۶.

بر این اساس خود این احتمال، دو دیدگاه دیگر را پدید می‌آورد:

- ۱- منجی جهان، مسیح فرزند مریم می‌باشد و در واقع مهدی نیز هموست.
 - ۲- منجی جهان همان مهدی مسلمانان است و اگر می‌گوییم مسیح، مقصودمان مهدی فرزند پیامبر اکرم است.
- برای هر یک از این دیدگاه‌ها دلایلی وجود دارد که در زیر می‌آید.

دلایل دیدگاه اول

الف) عیسی یا همان یسوع ناصری، به گفته انجیل و قرآن کریم و بنابر تبادل ذهنی، همان مسیح است و وقتی نام مسیح را می‌شنویم، جز عیسی بن مریم کس دیگری به ذهن تبادر نمی‌کند. مسیح نام خاص عیسی بن مریم علیه السلام نبوده بلکه به دلیل آن‌که او منجی جهانی است، ملقب به این نام شده است؛ زیرا از واژه مسیح، مفهوم منجی برداشت می‌شود.^۱ هم از این روست که داود علیه السلام و نیز شائول به امید آن‌که شاید منجی جهان باشند، ملقب به مسیح شده‌اند.^۲

اما زمانی که عیسی بن مریم علیه السلام به دنیا آمد، بی هیچ معارضی صفت «مسیح» به او اختصاص یافت. این مطلب به طور کاملاً روشنی از انجیل و قرآن کریم بر می‌آید و به اعتراف این دو کتاب، مسیح یگانه منجی جهان می‌باشد.

ب) برخی از اناجیل به طول عمر مسیح و آمدن او در آخرالزمان مژده داده‌اند. روایات اسلامی نیز در این بشارت همدستان انجیل می‌باشند تا آنجا که گویی این موضوع از بدیهی‌ترین مشترکات بین مسیحیت و اسلام است.

اناجیل به طور مبسوط به نزدیک شدن زمان آمدن ملکوت خدا که همان روز عدل موعود جهانی است، مژده داده‌اند. از آن سخنان بر می‌آید ملکوت خدا در آخرالزمان فرود می‌آید تا عدالت را پیاده سازد و بنابراین اوست که عدالت جهانی را تحقق خواهد بخشید.

ج) روایت «لا مهدی الا عیسی بن مریم» به صراحت احتمال اول را تأیید می‌کند و یگانه منجی را همین پیامبر می‌داند و چه بسا این خبر به ما می‌گوید که مسیح همان کسی است که در میان مسلمانان به مهدی نامبردار است.

به زودی این دلایل سه گانه را به بوته نقد خواهیم نهاد.

دلایل دیدگاه دوم

مسیح همان مهدی مسلمانان است و قبل و بعد از او و نیز در زمان او، شخص دیگری که شایسته

۱. ر. ک: سمونیل دوم: ۲۱/۱۹ و ۱/۲۳ و جز اینها.

۲. ر. ک: سمونیل اول: ۶/۲۴، ۱۶/۲۶ و ۲۵/۲۶ و جز اینها.

صفت «منجی موعود» باشد وجود ندارد.

اثبات این سخن از آنجاست که گفتیم مسیح در اصطلاح دینی به مفهوم منجی موعود است؛ در نتیجه پس از اثبات اینکه اسلام مأموریت نجات جهان را تنها به امام مهدی حجة بن الحسن علیه السلام واگذارده است معلوم می شود که او همان مسیح موعود است.

نقد دیدگاه

هر دو دیدگاه درست به نظر نمی رسد و بنابراین، دیدگاه یگانگی مسیح و مهدی نیز منتفی می گردد. در حقیقت آن دو شخصیت های جداگانه ای هستند که در آخرالزمان یعنی در آغاز انقلاب رهایی بخش جهانی خواهند آمد و بارهبری امام مهدی علیه السلام و تلاش های عیسی بن مریم علیه السلام این مأموریت با موفقیت به پایان خواهد رسید.

با این برداشت خواهیم توانست ادله هر دو احتمال را به نقد کشیده و خاستگاه های حقیقی آنها را دریابیم.

آزادسازی جهان، یک مأموریت بیش نیست و منجی نیز یکی است و او امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام می باشد.

نقد دیدگاه اول

اما اینکه نام مسیح تنها بر عیسی بن مریم نهاده شده، به دو دلیل نمی تواند بیانگر این باشد که او یگانه منجی جهان است:

۱- عیسی بن مریم در زمان حیاتش به مسیح نامبردار نبوده است بلکه نویسندگان انجیل های چهارگانه خواسته اند با این نامگذاری بر این معنی تأکید نمایند که تنها اوست که نجات بخش و پیاده کننده ملکوت خدا در زمین می باشد. اینکه در قرآن کریم نیز این لقب به او داده شده است به دلیل شهرت عیسی بن مریم به «مسیح» در صدر اسلام می باشد.

در این صورت شهرت جهانی عیسی علیه السلام به این لقب مفهومی بیشتر از آنچه که داوود و شائول نیز به آن ملقبند ندارد؛ زیرا بر این باوریم که نه داوود و نه شائول، هیچ کدام منجی منتظر نبوده اند.

۲- دلیل نامگذاری عیسی بن مریم به مسیح، همین بس که در روز موعود تلاشی سترگ و بس مهم خواهد داشت تا آنجا که می توان اجرای عدالت را به او نسبت داد، هر چند در واقع شخص اول روز موعود، امام مهدی علیه السلام است و چه بسا به همین مناسبت است که قرآن کریم از عیسی بن مریم به لقب مشهورش یاد کرده و نه آن را واگذارده و نه تغییر داده است در حالی که از داوود نبی علیه السلام با لقب مسیح یاد نموده است.

بدین ترتیب دلیل نخست از دیدگاه اول، رد می شود.

در نقد دلیل دوم باید گفت: همداستانی اسلام و مسیحیت در بازگشت مسیح در آخرالزمان، به خودی خود نمی‌تواند دلیلی بر انفراد عیسی در تحقق روز موعود باشد، بلکه دست کم می‌توان این احتمال را داد که حضور او در آخرالزمان تنها برای مشارکت در انقلاب جهانی حضرت بقیة الله علیه السلام خواهد بود. پس از این دربارهٔ چند و چون این مشارکت مطالبی را خواهیم آورد.

اما مژده کتاب مقدس به ملکوت خدا، در واقع بشارت به روز موعود است و عیسی بن مریم علیه السلام به دلیل آن که خود حلقه و افسین سلسله انبیای گذشته که دنبال کنندگان تحقق عدالت بوده‌اند می‌باشد، بر این امر تأکید فراوان دارد. همه آنچه در این بشارت وجود دارد، بیان اهمیت ملکوت خدا و عدالت کامل الهی است و به هر روی مقصود از آن استقلال مسیح در اجرای عدالت جهانی نیست. در اناجیل و قرآن کریم اشاره‌ای به اینکه او بزرگترین برپا دارنده عدالت در روز موعود است، نشده بلکه این کار به پیشوایی کسی که اناجیل او را «پسر انسان» نامیده‌اند، انجام خواهد شد. به هر روی وی عیسی نیست زیرا در اناجیل از عیسی به عنوان «پسر خدا» یاد می‌شود و پسر انسان غیر از پسر خداست؛ در نتیجه پسر انسان جز پیشوای واقعی روز موعود کس دیگری نیست، هم‌چنان که در اناجیل قرآینی در تأیید این سخن وجود دارد. بدین ترتیب دلیل دوم از دیدگاه اول نیز رد می‌شود.

دلیل سوم مبتنی بر خبری است که حدیث شناسان به طور جدی درباره‌اش مناقشه کرده‌اند. ابن حجر از حاکم نقل کرده: این حدیث تعجب برانگیزی است. بی‌هقی گفته: تنها راوی اش محمد بن خالد می‌باشد. حاکم نیز گفته: راوی آن ناشناخته بوده و دربارهٔ اسناد آن اختلاف وجود دارد. نسایی به صراحت می‌گوید: حدیثی منکر است. حافظان دیگر حدیث معتقدند روایاتی که امام مهدی علیه السلام را از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌دانند، سند صحیح تری دارند.

همچنین در این خبر برخی مفاهیم غیر واقعی وجود دارد؛ آنجا که می‌گوید: «کار دنیا هر چه پیش رود بر سختی‌های آن افزوده می‌شود و دنیا پشت می‌کند و بخل و آز مردم فزونی می‌یابد.» این سخن، اصل وجود روز موعود را زیر سؤال می‌برد؛ زیرا برخلاف آن در روزگار ظهور سختی‌ها بر طرف می‌شود، دنیا به مردم رو می‌آورد و بخل و حرص از میان آنها رخت بر می‌بندد و برادری و صمیمیت حاکم می‌گردد.

بنابراین به مدد اخباری که بر واقعیت‌های روز موعود تأکید دارند، این فراز از خبر رد می‌شود و هنگامی که اجزای یک خبر نادرست باشد باید نسبت به بخش‌های دیگر آن نیز تردید روا داشت و بدین ترتیب کل خبر از شایستگی اثبات تاریخی ساقط می‌شود.

ولی این بخش از روایت که: «قیامت جز در زمان مردم تبه‌کار برپا نمی‌شود.» در روایات دیگری نیز آمده است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

نقد دیدگاه دوم

از آن رو که امام حجت بن الحسن علیه السلام منجی منتظر است، اطلاق لقب «مسیح» بر آن حضرت معقول و درست می باشد اما در فرهنگ اسلامی برای جلوگیری از اشتباه بین حضرت مهدی علیه السلام و عیسی علیه السلام، این نامگذاری مرسوم نیست. به هر روی این مشابهت دلیل یگانگی آن دو نبوده و قطعاً بشارت اناجیل و روایات اسلامی به آمدن مسیح، جز بر حضرت حجت بن الحسن علیه السلام منطبق نمی گردد. آری اگر اناجیل و روایات تنها به لقب مسیح بسنده می کردند احتمال آن می رفت اما حقیقت آن است که اناجیل به بازگشت خود عیسی (= یسوع) در آخرالزمان بشارت داده اند. در اخبار نیز دیدیم که به صراحت از او به عیسی بن مریم نام برده اند و صرف مسیح بودن او دلیل انطباق وی بر مهدی علیه السلام نیست.

خلاصه آن که احتمال یکی بودن مسیح علیه السلام و مهدی علیه السلام به طور کلی مردود است. آنها دو شخصیت اند که با هم ظهور می کنند و تلاش های مشترکی را برای نجات جهان و اجرای کامل عدالت به کار می بندند. آنها به دنبال یک مأموریت اند ولی فرمانده اصلی امام مهدی علیه السلام می باشد.

محور سوم: مفاهیم کلی این روایات

وقتی نگاهی جامع به این روایات داشته باشیم و همه آنها را نیز قابل اثبات تاریخی بدانیم به زنجیره ای تاریخی از وقایع بدین شرح دست می یابیم:

زمانی که دجال به اوج موفقیت و چیرگی بر جهان می رسد، عیسی بن مریم علیه السلام در حالی که دستانش را بر بال های دو فرشته نهاده است در کنار مناره سفید در شرق دمشق نزول اجلال خواهد فرمود. کسی که او را ببیند گمان می کند به تازگی از حمام بیرون آمده است زیرا وقتی سرش را پایین می آورد، قطراتی هم چون مروارید از آن فرو می ریزد. البته از این خبر چنان بر می آید که بسینده این طور خیال می کند و گرنه رطوبت واقعی نیست.

نخستین مأموریت مسیح علیه السلام کشتن دجال است که در آن زمان در دمشق به سر می برد. مسیح علیه السلام او را بر در «دروازه لد» می یابد و سپس می کشد.

مأموریت بعدی او پشتیبانی از مؤمنان در سطح جهان و پیکار با کافران و منحرفان است. او با گروهی از مؤمنان دیدار می کند و با آنان از جایگاهشان در بهشت سخن می گوید. با کافران برای پذیرفتن اسلام می جنگد و صلیب را می شکند، یعنی مسیحیت محرف را از میان برمی دارد. خوک را می کشد، یعنی خوردنش را حرام می کند و دستور کشتن تعدادی را که برای پروار شدن نگهداری می شود، صادر می نماید و هم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جزیه را برای کسانی که هم چنان یهودی و مسیحی باقی مانده اند برقرار می سازد. مسیح علیه السلام او چهل سال در دنیا عمر می کند سپس رحلت فرموده و مسلمانان بر او نماز می گزارند.

بزرگترین شخصیتی که مسیح علیه السلام در بین مؤمنان با او ملاقات می کند، حضرت مهدی علیه السلام است.

پس از ملاقات آن دو بزرگوار، زمان نماز فرا می‌رسد؛ امام علیه السلام به رسم احترام از او می‌خواهد که امام جماعت شود؛ اما مسیح علیه السلام نمی‌پذیرد و می‌گوید: «امت اسلامی پیشوایی از خودش می‌خواهد» و از آنجا که عیسی علیه السلام پیامبر دین دیگری است، سزاوار نیست که امام جماعت مسلمانان شود. لذا از امام علیه السلام عذرخواهی می‌کند. سپس حضرت صاحب الامر علیه السلام نماز را اقامه کرده و عیسی علیه السلام به او اقتدا می‌نماید.

در آن زمان، فرصت مناسبی برای نبرد با کافران و منحرفانی که تحت عنوان «یاجوج و ماجوج» قد برافراشته‌اند، به وجود می‌آید. رهبری انقلاب جهانی در دستان با کفایت امام مهدی علیه السلام قرار دارد و فرماندهی لشکریان مهدوی، بر عهده مسیح است. از این رو در روایات، نابودی یاجوج و ماجوج و نیز کشتن دجال، به عیسی بن مریم منسوب شده است. علاوه بر این، اخباری نیز درباره کشتن دجال به دست امام مهدی علیه السلام وجود دارد^۱ که هر دو نسبت درست می‌باشد زیرا مسیح و مهدی علیه السلام در کارها و اهدافشان یگانه‌اند. این زنجیره حوادث را می‌توان با برداشت کلی که از رویدادهای گذشته داشتیم ادغام نمود، سپس آنها را با برنامه کلی الهی برای دوران قبل و بعد از ظهور، مرتبط ساخت. در این صورت نتیجه زیر به دست می‌آید:

دجال شخص نیست بلکه نمادی است از اوج شکوفایی و فریبندگی تمدن مادی و پر معلوم است که نمی‌توان با کشتن یک فرد، به عمر این تمدن پایان داد؛ بلکه این کار نیازمند تلاش فراگیر فکری و نظامی در عرصه جهانی است. این کار به طور اصولی بر عهده حضرت ولی عصر علیه السلام که فرمانده عالی قیام جهانی است قرار دارد و از این روست که در روایات آمده او دجال را خواهد کشت و این سخن منافاتی با اینکه شخصی از یاران آن حضرت برای کشتن دجال مأمور شود، ندارد. بدین ترتیب درست خواهد بود که کشتن دجال را به امام علیه السلام نسبت دهیم همان‌طور که می‌توان آن حضرت را مسیح مصلح جهان دانست.

به طور کلی از روایات استفاده می‌شود که عیسی علیه السلام پس از ظهور و قبل از استقرار دولت جهانی از آسمان فرود خواهد آمد؛ یعنی درست زمانی که امام علیه السلام در حال جنگ با کافران و منحرفان و گشودن سرزمین‌هاست. البته روایاتی نیز وجود دارد که از بیعت مسیح علیه السلام با حضرت حجت علیه السلام در مسجد الحرام خبر می‌دهد، ولی قابل اثبات تاریخی نیست.

این است معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «مهدی علیه السلام در میانه این امت و عیسی علیه السلام در آخر آن قرار دارد» زیرا او پس از ظهور مهدی علیه السلام فرود می‌آید و پس از رحلت امام علیه السلام زنده خواهد ماند. پس به طور مجازی می‌توان گفت که او در آخر امت است.

مسیح علیه السلام پس از فرود آمدنش از آسمان با یاجوج و ماجوج که از سد عبور کرده‌اند، درگیر خواهد شد. پیشتر دانستیم این دو نماد تمدن مادی هستند که دارای دو شاخه اصلی در میان

بشریت‌اند. مسیح علیه السلام در روند فتح جهانی مسئولیت نبرد با آنها و نابودی شان را بر عهده دارد. قبلاً در این باره به طور مبسوط سخن گفته‌ایم.

همچنین از این روایت استفاده می‌شود خروج یاجوج و ماجوج، پس از فرود آمدن عیسی علیه السلام و ظهور امام مهدی علیه السلام خواهد بود، ولی این مطلب با برداشت گذشته ما همخوانی ندارد؛ زیرا تمدن مادی (یاجوج و ماجوج) پیش از ظهور وجود دارد و دلالت آن خبر بر تأخیر خروج یاجوج و ماجوج از فرود آمدن عیسی علیه السلام، صحیح نیست چون در آن آمده است پس از ملاقات عیسی علیه السلام با آن مؤمنان صالح، خداوند از شورش یاجوج و ماجوج به او خبر می‌دهد «در این حال خداوند به عیسی وحی می‌کند: بندگانی را پدید آورده‌ام که دست کسی به کشتن آنها نمی‌رسد» بی تردید این به معنای آن نیست که خداوند فرموده باشد هم اینک آنها سر به شورش برداشته‌اند، بلکه صرفاً رساندن خبری به عیسی علیه السلام است که در پی آن به همراه امام مهدی علیه السلام و یارانش به جنگ یاجوج و ماجوج بروند و عملیات فتح جهان را آغاز نمایند.

سپس امام علیه السلام میراث پیامبران گذشته را به شکل واقعی آن که هر پیامبری در منطقه خود در زمین پنهان ساخته، کشف می‌نماید. مانند: تابوت آدم علیه السلام (صندوقی که نوشته‌های دینی و احکام و قوانین در آن حفظ می‌شده است)، عصای موسی، تورات، زبور، انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی. امام مهدی علیه السلام و مسیح علیه السلام با پیروان آیین‌های آسمانی به وسیله همین میراث و کتاب‌ها، به بحث و مناظره می‌پردازند؛ در نتیجه گروه بسیاری اسلام می‌آورند و بقیه نیز زیر چتر حمایتی حکومت اسلام قرار گرفته و هم‌چون زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزیه می‌پردازند تا با گذشت زمان به تدریج اسلام را بپذیرند. در آن زمان «نزاع و کشمکش و کینه ورزی و حسادت از میان می‌رود» و بشریت بی‌نیاز می‌گردد. «مردم برای دریافت اموال دعوت می‌شوند اما کسی نمی‌پذیرد».

آنچه تا اینجا آوردیم مضامین کلی روایات بود اما جزئیات آنها را در محورهای بعدی پی خواهیم گرفت.

محور چهارم: برخی ویژگی‌های عیسی بن مریم علیه السلام

الف) بنا بر قول مشهور در میان مسلمانان و نیز روایاتی که در منابع امامیه و اهل سنت آمده است، یهودیانی که قصد کشتن عیسی علیه السلام را داشتند به اشتباه فرد دیگری را به قتل می‌رسانند و خداوند نیز عیسی علیه السلام را به آسمانها می‌برد...

اینک در پی آن نیستیم تا به اثبات این مطلب پردازیم؛ زیرا از مجموع آیات قرآن این مطلب را به صراحت در نمی‌یابیم. به هر روی باید توجه داشت آمدن مسیح به همراه امام مهدی علیه السلام به طور مشخص این برداشت را تأیید نمی‌کند؛ بلکه خداوند می‌تواند به قدرت خویش او را بازگرداند و دیگر تفاوتی نمی‌کند که زندگی زمینی پیشین او چگونه خاتمه یافته است.

ب) فلسفه طول عمر مسیح علیه السلام

به نظر می‌رسد موارد زیر حکمت عمر طولانی او را تا حدودی روشن سازد:

۱- هر پیامبری ویژگی‌های منحصر به فردی دارد؛ به عنوان مثال موسی علیه السلام ده روز کامل با خداوند سخن گفته است. عیسی علیه السلام نیز بدون پدر زاده شده، مردگان را زنده ساخته و به آسمان بر رفته است.

۲- این رویداد، دلیلی بر حقانیت غیبت امام مهدی علیه السلام می‌باشد؛ از آنجا که مسیح علیه السلام نهمصد سال پیش از ولادت حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمده و بنا بر قول مشهور (زنده بودن مسیح)، امکان زنده ماندن آن که از او کوچکتر است، وجود خواهد داشت. حکمت زنده ماندن خضر علیه السلام کاملاً این گونه است زیرا عمر او از عمر مسیح و مهدی علیه السلام بیشتر است چون قبل از آنان به دنیا آمده است. در نتیجه وقتی او می‌تواند روزگاری دراز عمر کند، به طریق اولی امکان ماندگاری شخصی دیگر به مقداری کمتر از او وجود دارد و اگر مسیح علیه السلام در آسمان زندگی می‌کند خضر علیه السلام بیش از دو هزار سال است که در زمین می‌زید؛ کاملاً شبیه مهدی علیه السلام.

۳- تکامل مسیح در این دوره طولانی؛ مقصود همان تکاملی است که نامش را «تکامل پس از عصمت» نامیدیم و در کتاب گذشته آن را برای امام مهدی علیه السلام ثابت کردیم.^۱ این تکامل از رهگذر زندگی بلندمدت و معاشرت با نسل‌های فراوانی از بشر حاصل می‌شود. همین‌طور درباره مسیح نیز می‌توان گفت عمر دراز او که در ملکوت اعلی سپری شده و مشاهدات وی از عظمت، حکمت و عدالت پروردگار در آن عالم، بالاترین کمالات را برای او فراهم می‌آورد و او از این نعمت الهی برای اداره جامعه عدل جهانی بهره خواهد برد؛ هم‌چنان‌که مهدی موعود علیه السلام نیز از تکامل و الایش سود خواهد برد. در این صورت چه شگفت‌انگیز خواهد بود رهبری پیشرو جهانی که حاصل این دو تکامل مهم است.

ج) فلسفه مشارکت مسیح علیه السلام در دولت عدل جهانی

تأثیرگذاری مسیح علیه السلام در دولت جهانی و پس از آن در برنامه الهی برای پس از ظهور را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- یهودیان و مسیحیان که جمعیت فراوانی هستند به او ایمان می‌آورند. این در زمانی است که برایشان ثابت شود او عیسی پسر مریم است و انجیل و تورات واقعی آنست که او می‌گوید، نه آنچه که نزد آنهاست و ملکوت خدا که او در دوره پیامبری‌اش به آن بشارت داده بود بر روی زمین و در قالب دولت عدل جهانی عملاً تحقق یافته است. همه اهل کتاب در عصر ظهور به او ایمان خواهند آورد. در قرآن کریم می‌خوانیم:

وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمننّ به قبل موته^۲

۱. ر.ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۵۰۴ به بعد.

۲. سوره النساء (۴)، آیه ۱۵۹.

و از اهل کتاب، کسی نیست مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد.

گفتنی است طبق قواعد نحو، استثنای پس از نفی، عموم را می رساند.

۲- در پی مسلمان شدن بسیاری از یهودیان و مسیحیان، جهان بدون جنگ و خونریزی فتح خواهد شد. پیشتر در این باره به طور مبسوط بحث نموده و دانستیم که نقش خرد و اندیشه در فتوحات جهانی، بسیار بیشتر از ابزار و امکانات نظامی است.

۳- عیسی بن مریم علیه السلام مسئولیت بخش های مختلفی از دولت جهانی را بر دوش می گیرد. جایگاه او در صدر وزیران دولت امام مهدی علیه السلام است. شاید هم حکمروایی بر سرزمین های وسیعی از دولت جهانی بدو سپرده شود.

د) هر چند عیسی بن مریم، پیامبر خداست و امام مهدی علیه السلام چنین نیست ولی به هر روی آن امام عظیم الشان، پیشوای یگانه روز موعود است و مسیح خدمتگزار اوست. این بدان دلیل است که:

۱- امام مهدی علیه السلام وارث برحق رسول خداست و برنامه کامل و عادلانه الهی را به همراه ابعاد و جزئیات پیدا و پنهان آن، از پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام به ارث برده است. بنابراین امام مهدی علیه السلام در این ویژگی و آشنایی با آن میراث سترگ از طریق پدران ارجمندش، یگانه و فرد است اما عیسی بن مریم چنین موقعیت و توفیقی نداشته است؛

۲- در روایات به صراحت آمده است عیسی بن مریم از امامت جماعت مسلمانان خودداری می ورزد و آن مقام را شایسته حضرت بقیه الله علیه السلام می داند؛ زیرا در حکمت الهی پسندیده نیست که پیامبر دینی دیگر، حاکم جامعه مسلمانان گردد؛ چون این به معنی آن است که امت اسلامی از داشتن رهبری بزرگ ناتوان می باشد.

ها) روایات از زندگی چهل ساله مسیح علیه السلام در دنیا سخن گفته اند. چه بسا مراد از این عدد، تنها بیان کثرت باشد و عمر آن جناب اندکی بیشتر و یا کمتر از چهل سال باشد. امام مهدی علیه السلام نیز حدود ده سال پس از ظهور شریفش رحلت خواهد فرمود. بنابراین مسیح علیه السلام تا حدود سی سال پس از رحلت امام عصر علیه السلام زنده خواهند ماند. سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مؤید همین مطلب است؛ آنجا که فرمود: «... و عیسی در آخر این امت است.» و این آخر بودن، وقتی معنا پیدا می کند که مسیح علیه السلام تا مدتی پس از وفات حضرت بقیه الله علیه السلام زنده بماند.

بدون تردید، رهبری حکومت جهانی پس از آن حضرت به مسیح علیه السلام نخواهد رسید بلکه تنها بخشی از کار جهان و هدایت مردمان در دست او باقی خواهد ماند. این را می توان از گفته خود او زمانی که امامت جماعت را نپذیرفت، دریافت؛ «إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءٌ» و بدیهی است اولیایی که پس از امام مهدی علیه السلام باقی خواهند ماند همگی مسلمانند، مگر مسیح علیه السلام که پیامبر دین دیگری است؛ در نتیجه آن اولیا به حکمرانی سزاوارتر از اویند.

روایات از بیان چگونگی رحلت جناب مسیح علیه السلام سکوت کرده اند ولی پیداست که او نیز مانند

دیگر انسان‌ها طعم مرگ را خواهد چشید. اینک او با روح و جسم به آسمان‌ها بر رفته است ولی در زمان رحلت، با روح شریفش به جهان آخرت پر خواهد گشود. به هر روی او نیز خواهد مرد، هر چند هزاران سال در این دنیا زندگی کند.

محور پنجم: اهل کتاب و دولت جهانی مهدوی

این بحث را در چند بخش به پیش می‌بریم:

۱- در روایات آمده است حضرت صاحب الامر علیه السلام، تورات و انجیل و دیگر کتاب‌هایی را که بر پیامبران گذشته نازل شده است، از درون غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد و بدان وسیله با پیروان آنها به مناظره نشسته، و مسلمانان خود را خواهد کرد.

درباره این مکان چند نکته گفتنی است:

الف) شمار روایاتی که از «غار انطاکیه» یاد کرده‌اند، اندک بوده و سندی ضعیف دارند. در نتیجه نمی‌توان وجود آن را از لحاظ تاریخی ثابت نمود.

ب) درستی این خبر، منوط به دو امر اعجاز‌آمیز است؛ نخست: سالم ماندن این کتاب‌ها در طول هزاران سال. دوم: اطلاع امام علیه السلام از مکان اختفای آنها که در جاهای مختلف جهان پراکنده می‌باشد. این دو با قانون معجزات سازگار است زیرا پس از ظهور، هدایت مردم به مدد این کتاب‌ها انجام می‌پذیرد.

ولی باید گفت بیرون آوردن همه این کتاب‌ها از آن غار، توجیهی - چه اعجازی و چه طبیعی - ندارد و باطل می‌باشد.

۲- برای مردم چگونه ثابت می‌شود که این شخص، عیسی واقعی است و این کتاب‌ها، تورات و انجیل حقیقی؟

پاسخ: پس از آن‌که امام عصر علیه السلام بر راستگویی خویش حجتی کامل آورد، خواهد توانست مسیح، تورات و انجیل را به آنها معرفی نماید؛ علاوه اینکه خود مسیح نیز دلایلی خواهد آورد تا حقیقت خویش و راستی گفتارش را ثابت نماید.

بدین ترتیب روشن می‌گردد که فرود عیسی یا بیرون آوردن آن کتاب‌ها، به تنهایی دلیلی کافی نمی‌باشند زیرا چه بسا فرود او را از آسمان جز عده کمی و یا شاید هم هیچ کس ندیده باشد؛ پس او اینک که بر روی زمین است، نیازمند اثبات خویش می‌باشد. آن کتاب‌ها نیز چنین‌اند زیرا وجود آنها در غار انطاکیه اصالتشان را ثابت نمی‌کند. در نتیجه همه اینها باید در کنار دلیلی کافی، اثبات گردد.

آری وقتی این را در کنار پیشینه ذهنی مردم در مورد بازگشت عیسی علیه السلام و یافت شدن آن کتاب‌ها در عصر ظهور که از روایات شنیده‌اند، قرار دهیم؛ به طور طبیعی واقعیت این دو موضوع ثابت می‌گردد.

۳- در برخی اخبار آمده است امام مهدی علیه السلام برای یهودیان با تورات، برای مسیحیان با انجیل و

برای اهل زبور با زبور و برای مسلمانان با قرآن کریم داوری خواهد فرمود. چنین کاری چگونه ممکن است؟ مگر در دولت جهانی، داوری بین همه مردم به رغم ادیان و جوامع مختلف آنها، یکسان نیست؟

برای پاسخ به این سؤال، نخست یک روایت و چند آیه را می آوریم:

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در سخنی مضمون روایت بالا را تأیید نموده است:

لو ثبت لی الوسادة لحکمت بین أهل التوراة بتوراتهم و بین أهل الإنجیل بإنجیلهم و بین أهل الزبور بزبورهم و بین أهل الفرقان بفرقانهم.^۱

اگر بر مسند قضاوت بنشینم، بین اهل تورات با توراتشان و بین اهل انجیل با انجیلشان و بین اهل زبور با زبورشان و بین اهل قرآن با قرآنشان داوری خواهم کرد.

قرآن کریم نیز آن را تأیید فرموده است:

إنا أنزلنا التوراة فيها هُدىً و نورٌ يحكم بها النبيون الذين أسلموا للذين هادوا والربانيون والأحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمناً قليلاً و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون و كتبنا عليهم فيها أن النفس بالنفس و العین بالعين و الأنف بالأنف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون.^۲

ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند؛ و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید، و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید، و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافراند. و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان، و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می باشد؛ و زخمها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند. و هر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن، کفارة [گناهان] او خواهد بود. و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود ستمگراند.

ولیحکم أهل الإنجیل بما أنزل الله فيه و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون و أنزلنا إليك الكتاب بالحقّ مصدقاً لما بین یدیه من الكتاب و مهیماً علیه فاحکم بینهم بما أنزل الله و لا تتبع أهواءهم عما جئتک من الحق.^۳

۱. ر. ک: الدیلمی، الارشاد؛ ج ۲، ص ۶

۲. سورة المائدة (۵)، آیات ۴۴ و ۴۵.

۳. همان؛ آیات ۴۷ و ۴۸.

واهل انجیل باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود، نافرمانند. و ما این کتاب [= قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتاب‌های پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از هوایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن.

ولو أنهم أقاموا التوراة و الإنجیل و ما أنزل إليهم من ربهم لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم...^۱

و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می‌کردند، قطعاً از بالای سرشان از [برکات آسمانی] و از زیر پاهایشان از [برکات زمینی] برخوردار می‌شدند.

از این آیات نورانی استفاده می‌شود هرگاه حکومت عادلانه بنیان نهاده شد و مسند قضاوتی بر پا گردید، سزاوار است همه تعالیم کتاب‌های آسمانی تحقق پیدا کند و براساس آن بین پیروانشان داوری شود. در این آیات کسانی که از حکم تورات نافرمانی می‌کنند، گاه کافر و گاهی ظالم خوانده شده‌اند و آنان که سر از حکم انجیل بر تافته‌اند، فاسقین نام گرفته‌اند. با این همه، هیمنه و چیرگی احکام قرآن کریم بر همه آئین‌های گذشته همواره باقی است.

از سخن امام علی بن ابی طالب علیه السلام پیداست آن حضرت در آرزوی دورانی به سر می‌برده که این تأکیدهای قرآنی عملی گردد و خوشبختانه فرزند ارجمندش، امام مهدی علیه السلام به این آرزو جامه عمل خواهد پوشانید.

پرسش: مقصود قرآن کریم از اجرای احکام کتب آسمانی چیست؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان چهار احتمال را مطرح نمود:

احتمال اول: مراد، اجرای آن بخش از کتاب‌های آسمانی است که در آن به پیروی از پیامبر آخرالزمان دعوت شده است. این پیام به طور آشکار در نسخه‌های تورات و انجیل که امام مهدی علیه السلام خواهد آورد، وجود دارد.

عموماً از این آیات چنین برداشت می‌شود ولی چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا با ظاهر این آیات سازگاری ندارد. آنجا که می‌فرماید: «بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم...» تا آنجا که بیان می‌کند: «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان ستمگرانند.» از این آیات بر می‌آید آنچه مورد نظر می‌باشد اجرای احکامی است که در این آیات آمده است. و یا از این سخن که: «اگر آنان به تورات و انجیل... عمل می‌کردند، قطعاً از برکات آسمانی و زمینی برخوردار می‌شدند.» معلوم می‌شود رفاه اجتماعی، برآمده از عمل به جزئیات احکامی

است که در این کتاب‌های آسمانی آمده است.

احتمال دوم: مقصود از اجرای احکام کتب آسمانی، اجرای مو به موی همه آموزه‌های این کتاب‌هاست.

این احتمال، قابل اعتماد نیست زیرا در این کتاب‌ها، ناسخ و منسوخ وجود دارد و اساساً همه این کتاب‌ها با ظهور اسلام، منسوخ گردیده است. منسوخ بودن آنها بدین معناست که عمل به آنها واجب نیست. علاوه اینکه برخی از این کتاب‌ها هم چون: زبور و انجیل یکسره خالی از احکام و یا دارای احکام کمی است و برای اجرا و تحقق عدالت، کافی نیست.

احتمال سوم: مقصود، اجرای احکام کلی و مهمی می‌باشد که در این کتاب‌ها آمده است، نه تحقق همه جزئیات آنها؛ زیرا در این کتاب‌ها، احکامی وجود دارد که برآمده از درک مشخصی از عدل و قانون در شکل کلی آن است، به طوری که برخی از موارد آن، باید در همه جوامع بشری پیاده گردد و از آن رو که در همه آئین‌های غیر محرف آسمانی، درک یکسانی از عدالت و قانون وجود دارد، در نتیجه احکام اصلی و مشترک در بین آن ادیان، با یکدیگر جز در حدود شرایط عصر هر پیامبری، اختلاف ندارند.

به دلیل آن‌که این درک عمومی از عدالت و قانون به شکلی عمیق و گسترده‌تر در دولت جهانی نیز وجود دارد، کاملاً منطقی خواهد بود که آن احکام اساسی و مشترک که برآمده از درک یکسان ادیان از عدالت و قانون می‌باشد، در آن دولت نیز اجرا گردد.

هرگاه این احکام اجرایی گردد، دیگر مخصوص پیروان ادیان گذشته نخواهد بود بلکه همه انسان‌ها را فرامی‌گیرد و در فهرست قوانین دولت جهانی ثبت خواهد شد.

نتیجه آن‌که تحقق احکام کتاب‌های آسمانی به معنی تحقق و اجرای احکام اساسی و آموزه‌های کلی می‌باشد که آن دین بر پایه‌های آن شکل گرفته است. علاوه اینکه بشارت آن کتاب‌ها به اسلام و مژده فرارسیدن روز موعود و تشکیل دولت جهانی، از جمله موارد تطبیق و پیاده سازی احکام کتب آسمانی است.

این احتمال به دلیل هماهنگی آن با نصوص اسلامی درست بوده و دلیلی بر نادرستی آن وجود ندارد و بنابراین دو احتمال گذشته صحیح نیست.

البته این به معنی نادرستی احتمال بعدی نیست بلکه می‌توانیم هر گاه دلایل آن را تام و تمام یافتیم، پذیرایش شویم.

احتمال چهارم: منظور آن است که احکام تورات و انجیل تنها در حق مؤمنان به آنها اجرا گردد و البته آنها موظفند سایر قوانین و نظام مندی‌های دولت جهانی مهدوی را نیز رعایت نمایند. در موارد اختلاف بین قوانین دولت جهانی و احکام کتاب‌های آسمانی، حاکم عادل اختیار دارد براساس یکی از آن دو نظر دهد. فقیهان مسلمان نیز در این‌گونه موارد با استفاده از قرآن کریم چنین فتوا می‌دهند.

خداوند می فرماید:

فاحکم بینهم أو أعرض عنهم

[یا] میان آنان [به حکم اسلام] داوری کن، یا از ایشان روی برتاب [و بگذار بر اساس احکام خاص خود عمل نمایند].

این احتمال با نص روایات سازگارتر است آنجا که می گوید: «برای اهل تورات با احکام تورات و برای اهل انجیل با احکام انجیل داوری می شود.»

به هر روی دو احتمال اخیر درست می باشد و احتمال سوم نیز با ظاهر روایت بالا منافاتی ندارد.
۴- گرفتن جزیه از اهل کتاب

روایات پیش گفته صراحت دارند که تا قبل از اسلام آوردن اهل کتاب، سیاست کلی دولت مهدوی گرفتن جزیه از آنهاست. همان طور که پیامبر اکرم ﷺ به آن عمل کرده و تا پیش از ظهور نیز از جمله احکام اسلامی می باشد. تمام سخن در این است که چرا اصل این برنامه را برخی روایات به عیسی بن مریم و برخی دیگر به امام مهدی ﷺ نسبت می دهند؟ در پاسخ باید گفت اختلاف روایات در اینجا صرفاً شکلی است. هر کدام از این دو رهبر به طور یکسان کارها را با هدفی مشترک انجام می دهند. هم چنان که از ظاهر عبارت «یضع الجزیه» بر می آید، اصل این حکم قبلاً وجود داشته و آن دو بزرگوار این قانون متروک را دوباره اجرایی می کنند. ولی علامه مجلسی از این بخش حدیث که فرمود: «یضع الجزیه» چنین برداشت کرده است که حضرت مهدی ﷺ حکم جزیه را از آنها بر می دارد و به اسلام آوردن مجبورشان می سازد.

هر چند احتمال درست بودن این برداشت می رود به ویژه اینکه می دانیم قوانین جدیدی که امام مهدی ﷺ می آورد با احکام گذشته تفاوت دارد؛ ولی پذیرفتن آن لزومی ندارد زیرا این اخبار علاوه بر تعداد زیاد، ظهور در اجرای این حکم دارند.

به هر روی اینها اختصاص به گروه اندکی از یهودیان و مسیحیانی دارد که تا آن روز بر دین خود باقی مانده اند و روشن است که در آن روزگار توجه فراوانی به نشر دین اسلام در میان بشریت به وجود خواهد آمد.

گفتار چهارم

پایان زندگی امام مهدی علیه السلام

در این گفتار، موضوع پایان زندگی امام مهدی علیه السلام را در چند محور سامان می‌دهیم:
محور نخست: بیان خلاصه‌ای از نتایجی که تاکنون بدست آورده‌ایم:

۱- مدت زندگی امام عصر علیه السلام پس از ظهور شریفش، محدود بوده و شاید بیشتر از ده سال نشود.
۲- حضرت صاحب الامر علیه السلام از زمان فتح جهان تا هنگام چشم فرو بستن از دنیا، بر جایگاه رهبری جهان تکیه خواهد زد. بنابراین مدت حکومت آن حضرت برابر مدت عمر شریفش از آغاز ظهور خواهد بود.

۳- مأموریت امام علیه السلام در دولت جهانی، گذشته از انجام امور اجرایی و اداری، پایه‌ریزی اصول کلی تربیت بشر (مندرج در برنامه الهی برای عصر پس از ظهور) با سمتگیری وصول به جامعه معصوم می‌باشد.

۴- دولت جهانی پس از رحلت آن حضرت باقی می‌ماند و تا پایان عمر بشر یا نزدیک به آن ادامه پیدا خواهد کرد. در این باره در بخش آخر کتاب توضیح خواهیم داد.

محور دوم: نقل روایاتی در این باره

ابو داوود به سند خود از ام سلمة روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنی پیرامون امام مهدی علیه السلام فرمود:

فیلث سبع سنین، ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون.^۱

هفت سال درنگ کرده، سپس از دنیا می‌رود و مسلمانان بر او نماز خواهند گزارد.

ابن طاووس از ابو سعید خدری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

أبشركم بالمهدی... فیکون ذلک سبع سنین أو ثمان سنین أو تسع سنین. ثم لاخیر فی

العیش بعده^۱

شما را به مهدی علیه السلام بشارت می‌دهم... او هفت، هشت و یا نه سال حکومت خواهد کرد، آنگاه پس از او خیری در زندگی دنیا نیست.

اربلی به سند خود از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لو لم یبق من الدنیا إلا لیلة لطول الله تلك اللیلة حتی یملك رجل من أهل بیته... فیملك سبعاً أو تسعاً، لا خیر فی عیش الحیاة بعد المهدی^۲.

اگر از عمر دنیا جز یک شب باقی نمانده باشد خداوند آن شب را آن چنان طولانی می‌سازد تا آن که مردی از اهل بیت من به حکومت رسد... او هفت یا نه سال حکمروایی می‌کند [اما] پس از [رحلت] مهدی علیه السلام خیری در زندگی دنیا نیست.

مجلسی از یکی از امامان معصوم علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

إنّ الحسین بن علی علیه السلام هو الذی یغسل المهدی علیه السلام و یحکم فی الدنیا ما شاء الله^۳.

کسی که مهدی علیه السلام را غسل می‌دهد، حسین بن علی علیه السلام است و او تا وقتی خدا بخواهد در دنیا حکومت می‌کند.

صاحب الزام الناصب درباره ظهور امام زمان علیه السلام و رجعت امامان علیهم السلام، از قول یکی از عالمان

آورده است:

فإذا تمّت السبعون سنة أتى الحجة الموت فتقتله امرأة من بنی تمیم إسمها سعیده و لها لحية کلحیة الرجل، بهاون صخر من فوق سطح، و هو متجاوز فی الطريق. فإذا مات تولی تجهیزه الحسین علیه السلام^۴

پس از هفت سال از حکومت او، زمان رحلتش فرا می‌رسد و زنی به نام سعیده، از طایفه بنی تمیم که هم چون مردان ریش دارد آن حضرت را که در حال عبور از راهی است با انداختن هاوئی سنگی از بالای پشت بام، به شهادت می‌رساند. پس از آن امام حسین علیه السلام کفن و دفن آن حضرت را بر عهده می‌گیرد.

محور سوم: شاید در آغاز چنین به نظر رسد که حضرت بقیه الله علیه السلام نیز هم چون دیگر مردمان به

مرگ طبیعی از دنیا خواهد رفت؛ اما قرآینی وجود دارد که احتمال شهادت ایشان را تقویت می‌نماید:

۱- در خبری مرسل از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ما منّا إلا مقتول أو شهید^۵

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، همان؛ ص ۱۳۵.

۲. الاربلی، علی بن عیسی، همان؛ ج ۳، ص ۲۶۴.

۳. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۲۹.

۴. الیزدی الحائری، الشیخ علی، همان؛ ص ۱۹۰.

۵. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۳۴۹.

هیچ یک از ما [اهل بیت] نیست مگر آن که کشته یا شهید می شود.

مقصود آن است که رحلت امامان معصوم علیهم السلام ناگزیر به سبب توطئه‌ای خواهد بود و هیچ یک از آنها به مرگ طبیعی از دنیا نخواهند رفت. ولی این خبر به دلیل مرسل بودن شایستگی اثبات تاریخی را ندارد.

۲- هم‌چنان که در جای دیگری گفته‌ایم^۱ عده‌ای بر این باورند که پیامبر و امامان علیهم السلام با بدنی بسیار نیرومند آفریده شده‌اند که فرسایش و مرگ ندارد مگر حادثه‌ای غیر طبیعی برای آنان اتفاق افتد. و اگر چنین نشود، خواهند توانست تا ابد در دنیا زندگی کنند. اما طبق اصل کلی «کل نفس ذائقة الموت»^۲ ناگزیر باید سببی خارجی هم چون قتل پیش آید تا زندگی امام معصوم علیهم السلام پایان پذیرد. این سخن نیز قابلیت اثبات تاریخی ندارد.^۳

۳- در مطلبی که از الزام الناصب نقل کردیم به صراحت از کشته شدن امام مهدی علیه السلام و چگونگی آن سخن رفته است. آیا این سخن به تنهایی برای اثبات کشته شدن ایشان کافی نیست؟ پاسخ آن است که نقل الزام الناصب اساساً شایستگی اثبات تاریخی ندارد زیرا نه از معصوم بلکه از شخص ناشناسی نقل شده است. حتی اگر این سخن به مضامین روایات نیز اشاره داشته باشد، باز در این صورت روایتی مرسل و بدون سند می باشد که گوینده فرضاً معصوم آن شناخته شده نیست. علاوه آن که این گونه روایات معمولاً ضعیف‌السند و دارای مضامینی غریب می باشند و بالطبع از قابلیت اثبات تاریخی نیز ساقط می گردند. بعداً در این باره بیشتر بحث خواهیم کرد.

۴- مرگ طبیعی برای آن حضرت بعید به نظر می رسد. برای اثبات این ادعا قرآینی وجود دارد. از جمله این قرآین، نیروی فوق‌العاده بدنی ایشان است که برخی روایات به آن پرداخته‌اند مانند اینکه «اگر دست خویش به سوی درختی تناور دراز کند، آن را از ریشه خواهد کند و اگر در کوه‌ها بانگی زند، صخره‌هایش فرو خواهد ریخت» همچنین در روایات از ستبری اندام و درشتی استخوانها و سرخی چهره امام علیه السلام یاد شده است. همه این ویژگی‌ها بر نیروی بدنی بسیار زیاد آن حضرت دلالت می کند.

قرینه دیگر آن که کسی که چنین غیبتی طولانی دارد و قرن‌ها اینچنین زیسته است، خواهد توانست تا زمان طولانی دیگری نیز زنده بماند.

زیرا می دانیم امام مهدی علیه السلام اگر - به طور مثال - بعد از هزار سال ظهور نماید و در آن زمان چهل ساله باشد در این صورت دوران میانسالی و کهنسالی او هنوز باقی مانده و با این احتساب که دوره جوانی اش را طی هزار و اندی سال سپری کرده، در این صورت به میزان این سال‌ها نیاز دارد تا دوره میانسالی و کهنسالی خویش را بگذراند.

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۳۰.

۲. سورة آل عمران (۳)، آیه ۱۸۵.

۳. ر. ک: الصدر، سید محمد، همان؛ ص ۲۳۰.

قرینه دیگر هم چنان که پیش از این به طور مبسوط دانستیم، آگاهی های ژرف و همه جانبه آن حضرت است. بر این اساس او - به طور مثال - در طبابت شیوه هایی را می شناسد که بدنش را بدان وسیله تا آنجا که ممکن است از آسیب بیماری ها نجات دهد و به سلامت زندگی کند.

و دیگر قرآینی که این گمان را در انسان تقویت می کند که آن حضرت بدون وجود توطئه ای خارجی نباید به این زودی از دنیا برود. این قرینه ها وجود دارد و نمی توان آنها را رد نمود، ولی به هر روی از مرحله گمان فراتر نمی رود و به درجه اثبات تاریخی نمی رسد.

حال که هیچ یک از این دلایل چهارگانه کامل نیست پس در این صورت باید احتمال مرگ طبیعی آن حضرت را پذیرفت و آن را قابل اثبات تاریخی دانست؛ زیرا این رویداد، اصلی کلی در میان انسان هاست.

محور چهارم: خبری که درباره چگونگی کشته شدن امام علیه السلام از الزام الناصب نقل کردیم غیر از آنچه پیشتر آوردیم، دارای نقاط ضعف و کاستی های دیگری نیز هست:

الف) بسیار بعید است که امام مهدی علیه السلام در حادثه ای عمدی یا توطئه ای برنامه ریزی شده به شهادت رسد زیرا آن حضرت توانسته است بشریت را تربیت کند و افکار عمومی جهان را نسبت به حکومت و بزرگی شخصیت و ویژگی ها و توانمندی هایش آگاه و خوشبین سازد؛ همان کاری که بهترین تأثیر را در دل مردم داشته و بیشترین احترام ها را بر می انگیزد. در این صورت بعید به نظر می رسد کسی از آن مردم بر ضد او توطئه نماید.

مردم جهان به تدریج از دلایل واقعی کشتارهای امام علیه السلام در آغاز ظهور آگاه خواهند شد و درک خواهند کرد که با وجود آن منحرفان امکان برپایی عدالت و گسترش خوشبختی و رفاه در جامعه بشری ممکن نیست و بنابراین آن حوادث، تأثیر بدی در میان مردم بر جای نخواهد گذاشت تا موجب توطئه چینی بر ضد او شود. از این رو وجود توطئه ای که روایت از آن خبر می دهد بسیار بعید می باشد.

ب) در خبر آمده است امام علیه السلام در حالی که قدم زنان از راهی می گذرد. به وسیله هاونی سنگی که بر سر مبارکش فرو می افتد کشته می شود.

البته استفاده از این وسیله (هاون) در عصر مهدوی که با تمدن و مدنیته پیشرفته شکل گرفته، غیر محتمل می باشد.

شاید کسی مقصود از هاون را ابزاری پیشرفته بداند همان طور که ما شمشیر را بر هر گونه ابزار جنگی اطلاق نموده ایم. ولی سیاق کلی خبر، کشته شدن امام به این وسیله را نفی می کند. برخلاف آنجا که می گفتیم:

«إِنَّ الْمَهْدِيَّ يَظْهَرُ بِالسَّيْفِ» یعنی:

«مهدی علیه السلام ظهور می نماید در حالی که سلاخی همراه خود دارد».

ج) در خبر آمده است آن زن قاتل، هم چون مردان ریش دارد. برای توجیه این سخن چند احتمال می رود که همگی آنها نادرست می باشد؛ در نتیجه اصل مطلب نیز نادرست و غیر قابل استناد خواهد شد.

احتمال اول: اندکی مو بر صورت و چانه داشته باشد که این حالت به ندرت روی می دهد. در این صورت شبیه ریش مردان کوسه خواهد بود. هر چند از ظاهر خبر بر می آید که مانند ریش طبیعی مردان می باشد.

احتمال دوم: ریشی انبوه و کامل مانند همه مردان داشته باشد. چنین چیزی در طول تاریخ در مورد هیچ زنی گزارش نشده است و اصولاً لطیف بودن جنس زن با داشتن چنین ریش انبوهی سازگاری ندارد. ولی باور عمومی با تکیه بر قاعده اصولی «ما من عام إلا و قد خص» (هیچ عامی نیست مگر آن که استثنا دارد) و اینکه قدرت خدا شامل این مورد هم می شود، وجود چنین زنی با این قیافه را ممکن می داند.

پاسخ: اگر از سخن خویش در مورد عدم قابلیت این خبر برای اثبات تاریخی در گذریم، به رغم آن که باور عمومی به طور تعبدی این گونه مطالب را می پذیرد، باید گفت اگر این زن در عصر ظهور پدید آید و با آن ریش در بین مردم زندگی نماید و مردم هم متوجه این پدیده کم نظیر گردند و عالمان و اندیشمندان نیز از خبر کشته شدن حضرت مهدی علیه السلام به دست چنین زنی آگاه باشند، در این صورت باید او را به قتل رسانند.

این مطلب موجب بحث و اعتراض های فراوان خواهد شد و خود امام علیه السلام از آن زن سؤال می فرماید و دولت جهانی موضعی مشخص را - که اینک از اصل آن بی خبریم - در برابر او اتخاذ می نماید لذا از او چشم پوشی ننموده و رهایش نخواهند ساخت ولی به هر روی، نتیجه به طور کامل آن نخواهد شد که باور عمومی انتظارش را دارد.

احتمال سوم: آن زن ریش مصنوعی گذاشته باشد تا خود را شبیه مردان نماید. این احتمال دو شکل دارد:

۱- فرض کنیم گذاشتن ریش مصنوعی برای زنان مد شود.

ولی چنین چیزی در دولت عدل جهانی، ممکن نیست زیرا تشبه زنان به مردان که در روایات از جمله نابسامانی های اخلاقی پیش از ظهور شمرده شده، پس از ظهور منتفی خواهد شد و امام مهدی علیه السلام این افکار را ریشه کن خواهد کرد.

۲- فرض کنیم تنها آن زن از این گریم خاص استفاده نماید. ولی این احتمال نیز بسیار بعید است زیرا او با این کار خودش را در معرض شک و تردید دیگران قرار داده و به اصطلاح خودش را لو می دهد.

با ابطال احتمالات سه گانه، فرض وجود ریش برای آن زن مردود می باشد یا آن که دست کم

نیازمند اثبات است.

د) در خبر آمده است امام حسین علیه السلام غسل و کفن و دفن امام مهدی علیه السلام را به عهده خواهد گرفت. براساس این فرضیه، سه گونه باور عمومی وجود دارد:

۱- باور کلی به رجعت امامان معصوم به دنیا و حکومت دوباره آنان پس از رحلت امام مهدی علیه السلام. در بخش پایانی کتاب به این موضوع پرداخته و خواهیم دانست که این مطلب به اندازه کافی قابل اثبات نیست، هر چند برخی بر حقانیت آن اصرار دارند.

۲- اعتقاد به اینکه شخص امام حسین علیه السلام پس از رحلت امام مهدی علیه السلام، به دنیا باز گشته و حکومت می‌کند. این سخن شایستگی کمتری برای اثبات تاریخی از سخن قبلی دارد.

۳- اعتقاد به اینکه غسل و کفن و دفن امام معصوم را جز امام معصوم انجام نمی‌دهد. به رغم آن‌که دلیلی کافی برای این باور وجود ندارد، ولی بسیاری به آن معتقدند. از آن جا که امام مهدی علیه السلام در نگاه امامیه، آخرین امام معصوم می‌باشد، پس از وفات او امام معصوم دیگری حضور ندارد تا مقدمات دفنش را آماده نماید، پس ناگزیر باید به رجعت یکی از امامان معتقد شد. بدین ترتیب این اعتقاد نیز دلیلی برای اصل رجعت خواهد شد.

باور نخست که مبتنی بر پذیرش اجمالی رجعت می‌باشد، از دو باور بعدی قابل قبول‌تر است. اما به هر روی در دلایلی که برای اثبات رجعت مطرح شده، نوعی سستی، غرابت و آشفتگی مشاهده می‌شود و برای اثبات تاریخی آن کافی نیست.

اگر باور سوم را بپذیریم، ضرورتی ندارد به رجعت معتقد باشیم زیرا می‌توان برای رجعت جایگزینی دیگر یافت که عبارتست از حکمروایی اولیایی صالح غیر از معصومین علیهم السلام پس از رحلت امام عصر علیه السلام. گفتنی است آنها نیز به نوعی از عصمت (اکتسابی) برخوردارند.

محور پنجم: برخی امور دیگر که در روایات گذشته به آنها اشاره شده است.

۱- پس از وفات امام مهدی علیه السلام، مسلمانان بر او نماز خواهند گزارد. این امری کاملاً طبیعی است که مسلمانان که در آن روز اکثریت قاطع مردم جهان را تشکیل می‌دهند، بر پیکر پاک امام و پیشوای محبوب خویش نماز بگذارند.

مسلمان کسی که پس از وفات بر او نماز می‌گزارد - چه رجعت را درست بدانیم و چه نادرست - جانشین اوست؛ زیرا چنین شخصی پس از امام مهدی علیه السلام پیشوای مسلمانان و بهترین مردم روی زمین است.

بدیهی است مسیح این کار را انجام نخواهد داد به همان دلیلی که در هنگام فرود از آسمان، امامت جماعت بر مسلمانان را نپذیرفت و به همان دلیلی که خلافت پس از حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز از آن او نخواهد شد. در آن خبر از قول خود مسیح علیه السلام به سبب این کار اشاره شده است؛ آنجا که گوید: «... تکرمة الله هذه الامة». خداوند مسلمانان را اینچنین احترام و تکریم فرموده که جز

از میان خودشان، پیشوایی نداشته باشند.

۲- در آخرین روایت آمده است: «وقتی هفتاد سال سپری شد، حجت علیه السلام از دنیا خواهد رفت» مقصود آن است که حضرت قائم علیه السلام هفتاد سال در رأس حکومت اسلامی خواهد ماند. ظاهراً خاستگاه این حدیث، روایتی است که در فصل پیش آوردیم که: «او [از آغاز ظهور] هفت سال زندگی خواهد کرد که هر سال آن برابر با ده سال شماست.» بنابراین او هفتاد سال خواهد زیست. البته قبلاً دانستیم مدت حکومت حضرت نه هفتاد سال بلکه بین پنج تا نه سال خواهد بود. (به فصل ششم از گفتار دوم مراجعه شود).

۳- در چند روایت آمده است پس از مهدی علیه السلام خیری در زندگی دنیا نیست. همان طور که خواهیم گفت این سخن درستی است که فقط در منابع اهل سنت آمده، اما به نظر می رسد با دو مطلب منافات دارد:

الف) رجعت و بازگشت امامان معصوم علیهم السلام به دنیا پس از رحلت امام مهدی علیه السلام، به معنی استمرار حکومت عدل جهانی بدون هر گونه اختلال و کاستی است؛ و در این صورت هم چنان در خیر به روی جهانیان گشوده است.

شاید به همین دلیل باشد که در باور عمومی امامیه، توجه خاصی به امثال این خبر نشده است به ویژه آن که آنها بر این باورند که همه امامان معصوم از نور واحدی هستند و توانمندی هایی مشابه و اندیشه هایی یکسان دارند. در نتیجه اگر پس از حضرت قائم علیه السلام، امام حسین علیه السلام به جهان باز گردد خواهد توانست دولت جهانی را به طور کامل اداره نماید.

اما هم چنان که در کتاب گذشته آوردیم، حضرت بقیه الله علیه السلام برترین امامان و یا دست کم از جمله برترین آنهاست و همین تفاوت بین آنها کافی است که این خبر را درست بدانیم: لا خیر فی الحیاة بعد المهدی علیه السلام.

ب) وجود جامعه معصوم پس از حضرت حجت علیه السلام به معنی بقای همه خیرات پس از ایشان است. ولی حتی با اعتقاد به وجود جامعه معصوم باز این خبر درست می باشد زیرا در بخش بعدی خواهد آمد که اولاً پس از حضرت مهدی علیه السلام، منصب پیشوایی از آن اولیای صالح است و نه امامان معصوم علیه السلام؛ ثانیاً جامعه معصوم نیز به سرعت و سادگی پدید نخواهد آمد بلکه زمان درازی پس از رحلت امام علیه السلام تحقق خواهد یافت.

با توجه به این دو مطلب درمی یابیم که در این فاصله زمانی، جامعه جهانی به روشنی تفاوت بین زمان حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام و پس از آن را احساس خواهد کرد و هر قدر هم پیشوای جدید بکوشد همه نیروی خود را برای اداره جامعه جهانی به کارگیرد. مردم این تفاوت را خواهند فهمید. به هر روی، همین رهبری نیز در حرکتی تدریجی و آرام خواهد توانست با به کارگیری اصول کلی تربیت که برگرفته از آموزه های مهدوی است، انسان ها را به جامعه معصوم برساند.

آری، مردم به هنگام وفات حضرت بقیة الله علیه السلام با همه وجود ناله سر خواهد داد که: ای عزیز، پس از تو خیری در زندگی دنیا نیست.

بخش سوم

جهان پس از امام مهدی عج

گفتار اول

ویژگی های دولت و جامعه

مقدمه

حاکم دولت عدل جهانی پس از امام حجت بن الحسن علیه السلام چه کسی خواهد بود؟ برای پاسخ به این سؤال، نخست باید دو نظریه را مورد بررسی و کاوش قرار دهیم:

(الف) رجعت و بازگشت امامان معصوم علیهم السلام به دنیا و تداوم حکومت جهانی.

(ب) به حاکمیت رسیدن اولیای صالح.

در تأیید هر دو نظریه، روایاتی وجود دارد که مهم‌ترین آنها را آورده و پس از نقد هر کدام به وسیله اصول و قراین کلی، سرانجام یکی را بر می‌گزینیم.

الف) رجعت

این مفهوم در گستره خود، می‌تواند چند معنا داشته باشد:

۱- ظهور امام مهدی علیه السلام.

گاه از ظهور آن حضرت علیه السلام به «رجعت» یاد می‌شود. این تعبیر یا بیانگر آن است که ایشان پس از دوران غیبت به سوی مردم باز می‌گردد و یا اینکه با ظهور او، جهانیان از بیراهه سقوط و انحراف، به شاهراه حق و عدالت باز می‌گردند.

این سخن درستی است ولی اطلاق واژه رجعت بر آن نادرست می‌باشد زیرا موهم معانی دیگری است که موجب اشتباه و نزاع می‌گردد. بنابراین نیازی به جعل این اصطلاح نیست و می‌توان از آن رویداد بزرگ، با تعبیر دیگری یاد کرد. ما در این کتاب واژه «ظهور» را برگزیده‌ایم.

۲- بازگشت برخی اموات به دنیا (هر چند غیر از امامان معصوم باشند)؛ به ویژه مؤمنان خالص و ناب و کافران ستیزه‌جو و کینه‌ورز.

۳- بازگشت عده‌ای از معصومین؛ مانند: امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و چه بسا خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ترتیب این بازگشت، بسان ترتیب قبلی امامت آنها در دنیا نخواهد بود.

۴ - بازگشت همه امامان معصوم علیهم السلام به ترتیب از آخر.

پس از امام مهدی علیه السلام حضرت امام حسن عسگری علیه السلام و سپس امام هادی علیه السلام و... باز خواهند گشت و تا وقتی خدا بخواهد در دنیا حکومت می نمایند تا آنکه پیشوایی جهان به امام علی بن ابی طالب علیه السلام که دابة الارض است، برسد و پس از گذشت چهل روز از وفات آن حضرت نیز عمر بشر نیز به پایان رسد.

بدیهی است دو معنی اخیر مبتنی بر برداشت امامیه می باشد؛ همان طور که سه معنی اخیر، محل بحث و جدل و اشکال در اندیشه اسلامی است.

در اینجا نمونه ای از مهم ترین این روایات را می آوریم:

علامه مجلسی به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:
 «أول من تنشق الأرض عنه و يرجع إلى الدنيا الحسين بن علي، و إن الرجعة ليست بعامة، و هي خاصة. لا يرجع إلا من مخض الإيمان محضاً أو مخض الكفر محضاً»^۱.

نخستین کسی که قبرش شکافته می شود و به دنیا باز می گردد، حسین بن علی علیه السلام است و رجعت برای همگان نیست بلکه برای افراد خاصی است؛ آن کسانی که ایمانی خالص و ناب دارند و یا کفری عمیق و ریشه دار.

و به همین سند از بکیر بن اعین نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود:
 «إن رسول الله و علياً سيرجان».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام [به دنیا] باز خواهند گشت.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و یوم نحشر من کل أمة فوجاً»^۲ (و آن روز از هر امتی، گروهی را محشور می کنیم) فرمود:

«ليس أحد من المؤمنين قتل إلا سيرجع حتى يموت، و لا أحد من المؤمنين مات إلا سيرجع حتى يقتل»^۳.

هیچ مؤمن شهیدی نیست مگر آن که به دنیا باز می گردد تا [به مرگ طبیعی] از دنیا برود و هیچ مؤمنی [به مرگ طبیعی] نمی میرد مگر آن که باز می گردد تا شهید شود.

در سخن دیگری امام صادق علیه السلام فرموده است:

«فلم يبعث الله نبياً و لا رسولاً إلا ردّهم جميعاً إلى الدنيا حتى يقاتلوا بين يدي علي بن ابی طالب أمير المؤمنين عليه السلام»^۴.

خداوند هیچ یک از انبیا و رسولان را مبعوث نکرده مگر آن که همگی را به دنیا برمی گرداند تا

۱. المجلسی، محمد باقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۱۰.

۲. سورة النمل (۲۷)، آیه ۸۳.

۳. المجلسی، محمد باقر، همان.

۴. همان.

در رکاب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام پیکار نمایند.

حمران نقل کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَرْجِعُ لِحَارِكُمْ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَمْلِكُ حَتَّى تَقَعَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ^۱

نخستین کسی که باز می‌گردد حسین بن علی علیه السلام است و آن قدر حکومت خواهد کرد که از کهنسالی، ابروانش روی چشمانش قرار می‌گیرد.

از ابوبصیر روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنْتَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ نَائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ، وَ قَدْ جُمِعَ رَمْلًا وَ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ. فَحَرَّكَ بَرَجْلَهُ ثُمَّ قَالَ: قُمْ يَا دَابَّةَ اللَّهِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُنْسِمَى بَعْضُنَا بَعْضًا بِهَذَا الْأَسْمِ؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا لَهُ خَاصَّةٌ، وَ هُوَ الدَّابَّةُ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ، أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، إِذَا كَانَ آخِرَ الزَّمَانِ أَخْرَجَكَ اللَّهُ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، وَ مَعَكَ مَيْسَمٌ تَسْمُ بِهٖ أَعْدَاؤُكَ... فَقَالَ الرَّجُلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ الْعَامَّةَ تَزْعُمُ أَنَّ قَوْلَهُ: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» عَنَى فِي الْقِيَامَةِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فَيَحْشُرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا وَ يَدْعُ الْبَاقِينَ؟ لَا. وَلَكِنَّهُ فِي الرَّجْعَةِ. وَ أَمَّا آيَةُ الْقِيَامَةِ «وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و دید که در مسجد خوابیده و سر مبارکش را بر توده‌ای خاک نهاده است. پس با پای خود او را تکان داد و فرمود: ای «دابة الله» برخیز. یکی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا، آیا ما نیز می‌توانیم همدیگر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند این نام تنها مخصوص اوست. او همان «دابه» (جنبنده) ای است که در کتاب خدا از او یاد شده است: «و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند» سپس فرمود: ای علی، آخرالزمان که شود، خدا تو را در زیباترین چهره ظاهر نماید در حالی که با تو وسیله‌ای است که با آن بر دشمنانت داغ و نشان می‌نهد... از امام صادق علیه السلام سؤال شد: عموم مردم می‌پندارند مقصود از این سخن خداوند که «و آن روز که از هر امتی گروهی را محشور می‌گردانیم» روز قیامت است. حضرت فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی تنها گروهی را برانگیزد و دیگران را باقی گذارد؟ خیر این آیه درباره رجعت است و اما آیه قیامت این است: «و آنان را گرد می‌آوریم و هیچ‌یک را

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۱۱.

۲. همان؛ ص ۱۲۳.

فروگذار نمی‌کنیم».

حسن بن جهم روایت کرده است که امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون که پرسید: نظر شما درباره رجعت چیست؟ فرمود:

إنها الحق. قد كانت في الأمم السالفة و نطق بها القرآن. و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يكون في هذه الأمة كل ما كان في الأمم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة. و قال صلى الله عليه وآله: إذا خرج المهدي من ولدي، نزل عيسى بن مريم فصلّى خلفه. و قال صلى الله عليه وآله: إن الإسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً، فطوبى للغرباء. قيل: يا رسول الله، ثم يكون ماذا؟ قال: ثم يرجع الحق إلى أهله.^۱

رجعت، حق است و در امت‌های گذشته هم بوده است. قرآن کریم از آن سخن گفته است و پیامبر صلى الله عليه وآله درباره‌اش فرموده است: هر آنچه در امت‌های پیشین رخ داده است، در این امت موبه مو اتفاق خواهد افتاد. وقتی مهدی - که از فرزندان من است - ظهور نماید، عیسی از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گزارد. آنگاه فرمود: [دعوت] اسلام در غربت و گمنامی آغاز شد و به زودی به همان غربت باز می‌گردد، پس خوشا به حال غریبان، سؤال شد: ای رسول خدا صلى الله عليه وآله، بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ فرمود: حق به اهلش باز می‌گردد.

عبدالله بن سنان نقل کرده است که حضرت صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله روایت فرمود: لقد أسرى بي ربّي عزّوجلّ، فأوحى إليّ من وراء حجاب ما أوحى و كلمني بما كلم به، و كان مما كلمني به... يا محمّد، عليّ آخر من أقبض روحه من الأئمة و هو الدابة التي تكلمهم...^۲ آن شب که پروردگارم مرا به معراج برد، از پشت پرده‌ای به من وحی خاصی فرمود و سخنی ویژه گفت. از جمله آن سخنان این بود که: ای محمّد، علی آخرین امامی است که قبض روحش می‌نمایم و او دابه (جنبنده) ای است که با مردم سخن می‌گوید....

عبدالکریم خثعمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: إذا آن قیام القائم مطر الناس جمادی الاخرة و عشرة أيام من رجب، لم تر الخلائق مثله. فینبت الله به لحوم المؤمنین و أبدانهم فی قبورهم...^۳

زمان ظهور قائم علیه السلام که فرا رسد در ماه جمادی الاخر و ده روز از ماه رجب، چنان بارانی بر سر مردم فروریزد که تا آن زمان مانند آن را ندیده باشند. به دنبال آن خداوند گوشت بدن مؤمنان را در قبرهایشان می‌رویاند...

علامه مجلسی پس از نقل این اخبار می‌افزاید:

«برادرم، گمان نمی‌کنم پس از توضیحاتی که برای ت درباره رجعت - که شیعه بر آن اجماع دارد و

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۱۴.

۲. همان؛ ص ۲۱۷.

۳. همان؛ ص ۲۲۳.

شهرت آن هم چون آفتاب در نیمه روز است - دادم، در آن شک و تردید رواداری... و چگونه می شود مؤمنی که به حقیقت امامان معصوم علیهم السلام باور دارد، به دویست حدیث که چهل و دو نفر از راویان مورد اعتماد و عالمان سرشناس در بیش از پنجاه کتاب خود آورده اند، با دیده تردید بنگردد.

بر این سخن علامه اشکالاتی وارد است از جمله اینکه:

الف) اجماع شیعه در موضوع رجعت برای عالمان اسلامی به طور کلی ثابت نشده است، بلکه مورد اختلاف می باشد. کسانی که در میان آنان اهل احتیاط اند می گویند: رجعت نه از اصول دین است و نه از فروع آن و اعتقاد به آن نیز واجب نیست بلکه باید دانش آن را به خداوند سپرد. ولی عده ای به استناد روایاتی که علامه مجلسی ادعای تواتر آنها را دارد، معتقد به رجعت شده و آن را به عنوان یک اصل پذیرفته اند؛ در واقع نوعی باور عمومی - و نه اجماع - در نتیجه این روایات پدید آمده است که نباید در حد یک «اصل مسلم» به آن بها داد.

ب) بدیهی است نقل روایت به خودی خود به معنی پذیرش محتوای آن از سوی روایت کننده آن نیست؛ در نتیجه نمی توان آن چهل راوی را در زمره معتقدان به رجعت به شمار آورد.

ج) چهل و دو نفر راوی که مجلسی آنها را بر شمرده است معاصر یکدیگر نیستند. در حالی که اگر اخبار رجعت از سوی چهل راوی در هر نسلی تا زمان معصومین علیهم السلام روایت می شد، این اخبار متواتر می بود اما از سخن خود علامه مجلسی پیداست که همه راویان اخبار رجعت از همه نسل های اسلامی تا عصر او، بیشتر از چهل و اندی نیست؛ در نتیجه میانگین راویان اخبار رجعت در هر نسلی حدود یازده نفر است و این برای تواتر کافی نیست.

د) هویت نویسندگان تعدادی از کتاب هایی که مجلسی از آنها یاد کرده معلوم نیست به دلیل آن که یا از طریق کاملاً درستی به دست ما نرسیده، یا اینکه اساساً روایت آن از مؤلفش ضعیف می باشد؛ مانند تفسیر علی بن ابراهیم.

ه) همه روایاتی که اینان نقل کرده اند، مفهومی صریح و روشن ندارد. برخی از آنها اصلاً دلالتی بر رجعت ندارد. برخی نیز بر رجعت به معنی عام آن که مشترک بین معانی سه گانه پیش گفته است، دلالت می کند و... در این صورت تواتر ادعا شده، مفهوم مشخصی ندارد. این بدان معنی است که این اخبار بر مدلول مشخصی تواتر ندارند. بنابراین سخن مجلسی برای اثبات تواتر این روایات، دست کم دارای نوعی مبالغه است.

اینک به اشکالاتی که به این روایات شده است می پردازیم و مهم ترین آنها را می آوریم:

اشکال نخست: مضامین این روایات، بسیار مختلف و پراکنده بوده تا آنجا که تقریباً نمی توان در میان آنها دو خبر با مضمونی همسان را یافت. مضامین این روایات را در زیر دسته بندی نموده ایم:

۱ - بازگشت مؤمنان خالص و کافران محض.

۲ - بازگشت همه مؤمنان (آن که مرده است باز می گردد تا شهید شود و آن که شهید شده است باز

می‌گردد تا بمیرد.)

۳- بازگشت همه پیامبران علیهم‌السلام.

۴- بازگشت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم.

۵- بازگشت امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۶- بازگشت امام حسین علیه‌السلام.

۷- بازگشت گروهی از هرامت.

۸- بازگشت شماری از مؤمنان.

۹- بازگشت بعضی از امامان معصوم علیهم‌السلام.

هیچ‌یک از این مضامین در میان روایات متواتر نیست.

تنها مضمون مشترک و اجمالی بین همه این مضامین عبارت است از: «بازگشت بعضی از اموات به دنیا پیش از روز قیامت». بیشتر روایات در این مضمون مشترک بوده و از این نظر قابلیت اثبات تاریخی را دارند ولی به هر روی فایده‌ای به حال معتقدین به رجعت ندارد.

اشکال دوم: پذیرش صحت این مضامین (یعنی اعتقاد به رجعت به طور کلی)، به دلیل ضعف بیشتر این اخبار ممکن نیست. البته پذیرش اجمالی آن نیز به معنایی که گفتیم سودی به حال معتقدین به رجعت ندارد.

البته مضامینی در این اخبار تکرار شده است که روشن‌ترین آن، بازگشت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد که به تعبیر قرآن کریم «دابة الارض» هموست. این اشکال بر این مضمون وارد نبوده و در محل خود قابل اثبات می‌باشد.

اشکال سوم: باورمندان به رجعت آن را امری اعتقادی به حساب می‌آورند. حال آن‌که عالمان اسلامی بر آنند که عقاید، با خبر واحد هر چند نیز درست و متعدد باشد، ثابت نمی‌گردد و دانستیم آن روایات در مضامین نه گانه خود متواتر نمی‌باشند. حتی اگر آن مضامین در روایات تکرار هم شده باشند تا وقتی که به حد تواتر نرسند آن روایات قابلیت اثبات تاریخی را ندارند. البته هم‌چنان‌که گفته شد مضمون اجمالی روایات رجعت، متواتر می‌باشد ولی این موضوع سودی به حال معتقدان به رجعت ندارد.

اشکال چهارم: بازگشت امامان معصوم علیهم‌السلام پس از امام مهدی علیه‌السلام از امام یازدهم به قبل، از معروف‌ترین برداشت‌ها درباره رجعت است که در اذهان بسیاری وجود دارد اما دلیلی که آن را تأیید نماید و یا خبر واحد ضعیفی بلکه حتی روایتی که از بازگشت همه امامان هر چند بدون ترتیب گزارش دهد، وجود ندارد. بلکه دلایلی بر نفی این باور عمومی وجود دارد هم‌چون این خبر که: «قبر امام حسین علیه‌السلام می‌شکافد و به دنیا باز می‌گردد» زیرا اگر باور پیش گفته درست باشد، باید نخستین کسی که باز می‌گردد امام حسن عسکری علیه‌السلام باشد، نه امام حسین علیه‌السلام.

قرآن کریم و رجعت

وقتی به آیاتی که برای تأیید رجعت به آنها استناد می‌شود، می‌نگریم، هر یک را دارای معنای مستقلی می‌یابیم که ارتباطی با رجعت (حتی در معنای اجمالی و مشترک آن) ندارد؛ یعنی این آیات دلالتی بر زنده شدن برخی اموات در پیش از قیامت ندارد.

برخی به طور مبالغه‌آمیز بیش از سی‌آیه را به عنوان دلیل رجعت مطرح ساخته‌اند. در اینجا تنها به سه آیه که مهم‌ترین آنهاست می‌پردازیم تا میزان دلالت آنها را بررسی نماییم.

آیه نخست:

قالوا ربنا ائمتنا ائمتین و احييتنا ائمتين فاعترفنا بذنوبنا فهل اِلىٰ خروج من سبيل.^۱

می‌گویند: «پروردگارا، دوباره ما را به مرگ رسانیدی و دوباره ما را زنده گردانیدی. به

گناهانمان اعتراف کردیم؛ پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟»

برداشت آنها از این آیه چنین است:

این آیه به دو مرگ و دو زندگی اشاره می‌کند در حالی که ما جز یک زندگی و یک مرگ را نمی‌شناسیم، پس مرگ و زندگی دوم به چه معناست؟ پاسخ را باید در رجعت جست زیرا زندگی و مرگ دوم پس از آن می‌باشد. پس در این صورت دو زندگی و دو مرگ خواهیم داشت.

در نقد این سخن باید گفت این برداشت از آیه، تنها به یکی از دو شیوه زیر قابل قبول است:

۱- صحیح شمردن اخباری که دلالت بر رجعت دارد (که اشکالات آن را دانستیم).

۲- این برداشت، برداشت منحصری باشد، چنان که مانند این برداشت یا بهتر از آن در سیاق آیه

یافت نشود.

در حالی که این آیه در بردارنده معانی دیگری غیر از رجعت می‌باشد:

معنای اول: مرگ نخست به زمان قبل از تولد اشاره می‌کند؛ مثلاً دوران نطفگی، و زندگی دوم

همان زنده شدن در روز قیامت است. هر گاه این دو را به زندگی و مرگ معروف بپذیریم، آیه معنای خود را می‌یابد.

معنای دوم: این زندگی و مرگ، زندگی و مرگ دیگری است در قبر برای حساب و سؤال

می‌باشد و در اسلام هم ثابت شده است.

معنای سوم: زندگی و مرگی است که در عالم برزخ وجود دارد؛ یعنی شخص پس از مرگش کمی

قبل از قیامت زنده می‌شود، سپس با نفخه صور اول می‌میرد و اما زنده شدن برای روز قیامت به

حساب نیامده؛ زیرا زمان تکلم این سخن روز قیامت است. ولی به هر روی هیچ‌یک از این معانی

دلالتی بر رجعت ندارد.

آیه دوم:

و یوم نحشر من کلّ أمة فوجاً^۱

و آن روز که از هر امتی، گروهی را محشور می گردانیم.

در یکی از روایات گذشته برای درک مسئله رجعت به این آیه اشاره شده بود. خداوند متعال در روز قیامت همه مردم را محشور کرده و گرد هم می آورد (و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً) اما آیه بالا که موضوع سخن ماست، تنها به حشر بعضی از انسان‌ها اشاره می نماید و می فرماید: «... من کلّ أمة فوجاً» در این صورت اشاره‌ای به حشر در روز قیامت نداشته، به حشر دیگری که در رجعت روی می دهد اشاره می نماید. و از این روی بر آن نام حشر نهاده شده است که در رجعت گروه‌های زیادی از انسان‌ها پس از مرگ، زنده می شوند، و از این جهت شبیه حشر در روز قیامت می باشد.

وقتی به طور مستقل به این آیه می نگریم، هیچگونه دلالتی بر رجعت در آن نمی یابیم. ممکن است در اینجا پرسش شود پس چرا در این آیه تنها از محشور شدن گروهی از افراد امت‌ها سخن رفته است با اینکه می دانیم همه انسان‌ها در عرصه قیامت حاضر خواهند شد؟

در پاسخ باید گفت: برای حشر و حساب در روز قیامت دو شیوه محتمل است:

۱ - حشر دفعی یا جمعی: به این معنا که همه انسان‌ها از آغاز آفرینش تا پایان، همه به طور یکسان محشور گردند و به اعمالشان رسیدگی شود.

محشور شدن انسان‌ها در قیامت در باور عمومی چنین است اما در قرآن کریم دلیلی برای آن وجود ندارد^۲؛ حتی برخی اشکالات نیز به آن وارد است که اینک در مقام بازگو کردن آن نیستیم.

۲ - حشر تدریجی: گروه‌های مختلفی به صورت‌های گوناگون وارد عرصه قیامت می شوند؛ نسلی پس از نسلی یا گروهی با تعداد مشخص، پس از گروهی دیگر با همان تعداد؛ یا افراد یک آیین و پس از آنها پیروان آیینی دیگر و یا... وارد عرصه محشر می شوند. وقتی به حساب گروه اول رسیدگی شد گروه دوم وارد می شوند و بقیه نیز به همین ترتیب.

به نظر می رسد آیه مورد بحث، اشاره به این نوع حشر در قیامت دارد: «و یوم نحشر من کلّ أمة فوجاً» زیرا حشر یک نسل متضمن آن است که گروهی از هر دین و مذهب به زندگی باز گردند: «من کلّ أمة» هم چنان که در دنیا وضع چنین بوده است در حالی که مقصود این بخش از آیه آن نیست که دیگران را واگذارد، بلکه به یک بخش از حشر تدریجی اشاره دارد و البته بخش‌ها و دفعات بعدی تدریجاً به دنبال آن خواهد آمد.

آری حشر دیگران واگذارده نشده است زیرا خداوند می فرماید: «و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً» یعنی اینکه حشر به تدریج همه بشریت را از آغاز تا پایان فرا می گیرد.

در این صورت، هر دو آیه اشاره به روز قیامت داشته و هیچگونه ارتباطی با رجعت ندارد و حتی

۱. سورة النمل (۲۷)، آیه ۸۳

۲. برخلاف نظر مؤلف شهید، آیه ۹ سوره آل عمران و ۲۲ سوره انعام درباره حشر جمعی صراحت کامل دارند. [م]

احتمال آن نیز نمی‌رود که بگوییم این آیه دلالتی مخفی و مستتر بر رجعت دارد.

آیه سوم:

و إذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون.^۱

و چون قول [عذاب] برایشان واجب گردد، جنبده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان‌که باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند.

برای اثبات رجعت از این آیه، دو شیوه وجود دارد:

شیوه نخست: واقعه بیرون آمدن «دابة الارض» در زمان رجعت خواهد بود و او به همراه دیگر رجعت‌کنندگان خواهد آمد تا وظیفه خود را به انجام رساند.

اما کاملاً بدیهی است که این شیوه نادرستی است زیرا این آیه جز به بیرون آمدن دابة الارض اشاره دیگری ندارد. اما اینکه آیا او با ولادت طبیعی به دنیا می‌آید و یا با رجعت، اشاره‌ای به آن نشده است.

شیوه دوم: این آیه به رجعت دابة الارض یعنی به زنده شدن آن پس از مرگ اشاره می‌کند. در واقع این آیه به رجعت یک نفر و نه بیشتر اشاره دارد. حال اگر این رویداد در مورد یک نفر ممکن باشد در مورد افراد بیشتر نیز باید امکان داشته باشد.

این برداشت بستگی به آن دارد که: ۱- دابة الارض را انسانی بدانیم که پیشتر در این دنیا می‌زیسته است. در این آیه قرینه‌ای بر بشر بودن او وجود دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «تکلمهم...» زیرا سخن گفتن ویژگی انسان است. ۲- از عبارت کریمه «أخرجنا» معنای بازگرداندن به زندگی پس از مرگ برداشت شود. نه اینکه تصور نماییم این انسان در آن زمان متولد خواهد شد، چون در این صورت امر شگفت‌انگیزی نخواهد بود و شاید این فراز که «ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون» دلیلی بر این سخن باشد؛ زیرا «آیه» بودن آن تنها منوط به بازگشت به زندگی دنیا پس از مرگ می‌باشد و گرنه اگر در زمان خودش متولد گردد، دیگر آیه و نشانه روشنی رخ نداده است. در روایاتی که گذشت خواندیم که این انسان، وجود مبارک امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

منصفانه آن است که شیوه دوم را مستفاد از آیه کریمه بدانیم؛ زیرا دابة الارض یک انسان است و تعبیر «أخرجنا» بر پدیدار شدن آن به شکلی غیر طبیعی دلالت می‌کند نه بر ولادت. در این صورت نتیجه می‌گیریم که آیه دلالت بر رجعت این انسان دارد و به هیچ یک از معانی دیگر رجعت دلالتی ندارد. در حکمت الهی برای رجعت دابة الارض، مصلحتی وجود دارد که در بازگشت هیچ‌یک از فرزندان آدم وجود ندارد و بنابراین نمی‌توان آن را به رجعت شخص دیگری تعمیم داد؛ زیرا ممکن بودن چیزی دلیل بر وقوع فعلی آن نیست.

در اینجا می توان نتیجه مهم دیگری را نیز بدست آورد و آن عبارت است از وحدت بین مدلول قرآن و اخبار. چه اینکه پیشتر دانستیم آن اخبار بیش از یک معنی اجمالی را که روایات بر آن تواتر دارند، نمی تواند ثابت نماید و آن «بازگشت بعضی اموات به زندگی دنیا، پیش از فرارسیدن قیامت» می باشد، به طوری که مناسب است شخص رجعت کننده را یک نفر بدانیم و نه بیشتر. این مفهوم شایستگی آن را دارد که بر مدلول قرآنی رجعت دابة الارض منطبق گردد؛ زیرا این مفهوم اجمالی به دلایلی کافی نمی تواند جز بر دابة الارض منطبق گردد.

بنابراین آنچه در سنت شریف ثابت شده است، بیش از مدلول قرآن کریم نیست همان طور که مدلول قرآن نیز همان چیزی است که در سنت ثابت گردیده؛ بنابراین هیچ یک از معانی رجعت و احتمالات گذشته آن ثابت نمی شود و بر ماست که بیرون آمدن دابة الارض را که قرآن کریم از آن سخن گفته به طور تعبدی بپذیریم و برخلاف اصطلاح مشهور، این اتفاق را «رجعت» نام نهمیم.

ب) حکومت اولیای صالح

شیخ طوسی به سند خود از ابو حمزه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در حدیثی بلند فرمود:

يا ابا حمزة، إنَّ مَنَّا بعد القائم، أحد عشر مهدياً^۱

ای ابو حمزه، برای ما پس از [رحلت] قائم علیه السلام، یازده مهدی خواهد بود.

همچنین او به سند خود از جابر جعفی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

والله ليملكنَّ مَنَّا أهل البيت رجل بعد موته ثلاثمائة سنة. قلت: متى يكون ذلك؟ قال:

بعد القائم. قلت: وكم يبقى القائم في عالمه، قال: تسع عشر سنة. ثم يخرج المنتصر فيطلب

بدم الحسين علیه السلام ودماء أصحابه، فيقتل و يسبى، حتى يخرج السفاح.^۲

به خدا سوگند پس از وفات قائم علیه السلام، مردی از ما اهل بیت، سیصد سال حکومت می کند.

عرض کردم: این اتفاق کی خواهد افتاد؟ فرمود پس از قائم علیه السلام. عرض کردم: قائم چند سال

[در دنیا] باقی می ماند؟ فرمود: نوزده سال. پس آن پیروزمند خواهد آمد و به خونخواهی

حسین علیه السلام و یارانش به پامی خیزد؛ می کشد و به اسارت در می آورد تا آنگاه که سفاح خروج

نماید.

نعمانی روایت گذشته را تا جمله «تسع عشر سنة» آورده است و به «ثلاثمائة سنة» عبارت

«ویزداد تسعاً» را افزوده است.^۳

مجلسی به نقل از شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي: يا أبا الحسن، أحضر صحيفة و

۱. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۵.

۲. همان؛ ص ۲۸۶.

۳. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۸۱.

دواة. فأملی رسول الله صلی الله علیه و آله وصیة حتی إنتهی (إلی) هذا الموضع. فقال: یا علی، إنه سیکون بعدی اثنا عشر إماماً و من بعد هم اثنی عشر مهدیاً. فأنت یا علی، أوّل الإثنا عشر إمام... و لیسلمها الحسن (یعنی الإمام العسکری علیه السلام) إلی ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد صلی الله علیه و آله و علیهم. فذلک اثنی عشر إماماً. ثمّ یکون من بعده اثنا عشر مهدیاً. فإذا حضرته الوفاة فلیسلمها إلی ابنه أوّل المهديین له ثلاثة أسامی: إسم کاسمی و إسم أبی و هو عبدالله، و أحمد، و الإسم الثالث: المهديّ. و هو أوّل المؤمنین.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب رحلت خویش به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: ای ابوالحسن، کاغذ و دواتی بیاور... پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا اینکه به این فراز رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آنها نیز دوازده مهدی خواهد آمد. و تو ای علی، نخستین نفر از امامان دوازده گانه هستی... [امام] حسن [عسکری] و دیعه امامت را به فرزندش محمّد که از خاندان محمّد [مصطفی صلی الله علیه و آله] حفظ خواهد شد، تسلیم خواهد نمود. اینها امامان دوازده گانه اند. سپس بعد از او دوازده مهدی خواهد آمد. وقتی زمان وفات او فرارسد آن را به فرزندش که اولین مهدی هست می سپرد و او سه نام دارد: اسمی شبیه اسم من، اسم پدر من، و اسمی دیگر؛ یعنی: احمد، عبدالله و مهدی؛ و او اولین از مؤمنان است. در برخی از دعاهای موجود در منابع امامیه، دعایی مخصوص این اولیای صالح وجود دارد که پس از دعا و سلام بر مهدی علیه السلام، بر آنان نیز درود و سلام فرستاده شده است. در آخر یکی از این دعاها چنین آمده است:

اللّهم صلّ علی ولاة عهده و الأئمّة من بعده، و بلّغهم آمالهم و زد فی آجالهم، و أعزّ نصرهم و اجعلنا لهم أعواناً و علی دینک أنصاراً...^۲

خداوندا بر والیان عهد او (امام مهدی علیه السلام) و امامان پس از او درود فرست و آنها را به آرزویشان برسان و بر مدت [حکومت] آنها بیفزای و یاریشان را تقویت نما و ما را از کمک کنندگان به آنها و یاوران دینت قرار ده.

و در دعای دیگری که در آن از مهدی علیه السلام یاد و ستایش شده، آمده است:

وصلّ علی ولیک و ولاة عهدک و الأئمّة من ولده، و مدّ فی أعمارهم و زد فی آجالهم، و بلّغهم أقصى آمالهم دیناً و دنیا و آخره، إنک علی کلّ شیء قدير.

[خداوندا] بر ولی خودت و والیان عهدت و امامان از فرزندان درود فرست و بر عمرشان بیفزای و مدت [حکومت] آنها را زیاد کن و آنها را به بالاترین آرزوهایشان در دین و دنیا و آخرت برسان که تو بر هر چیزی توانایی.

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۳۷.

۲. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ص ۵۴۲.

علامه مجلسی کوشیده است تا تعارض بین این اخبار و قول به رجعت را (که حاکمیت اسلامی پس از آن حضرت را، ویژه امامان معصوم علیهم السلام می‌داند) برطرف سازد. آنجا که می‌گوید: این اخبار مخالف قول مشهور - یعنی رجعت - می‌باشد. و سپس یکی از دو صورت زیر را برای تأویل آن روایات مطرح می‌نماید:

۱ - مقصود از دوازده مهدی، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان دیگر (غیر از مهدی علیه السلام) است که پس از قائم علیه السلام حکومت خواهند کرد.

۲ - آن مهدی‌ها، از دوستان قائم علیه السلام هستند که در زمان رجعت امامان معصوم علیهم السلام به هدایت مردم می‌پردازند تا زمین از حجت الهی خالی نماند، زیرا اوصیای پیامبران و اوصیای امامان نیز حجت خدا هستند.^۱

طبرسی گفته است:

در روایتی صحیح آمده است پس از قائم علیه السلام کسی حکومت نخواهد کرد اما درباره حکومت فرزند آن حضرت روایتی قطعی نرسیده است. در بیشتر روایات آمده که امام مهدی علیه السلام چهل روز پیش از برپایی قیامت از دنیا می‌رود و در این چهل روز جز آشوب و نابسامانی چیز دیگری نیست.^۲

اینها مطالبی بود که از منابع امامیه نقل کردیم؛ اما در منابع عامه اثری از موضوع دولت پس از مهدی علیه السلام نیست.

نقد سخن علامه مجلسی: وی برای توجیه روایت پیش گفته، دست به تأویل زده، در حالی که می‌دانیم تأویل همواره برخلاف ظاهر است و تنها در هنگام ضرورت می‌توان به آن دست زد و مجرد امکان و یا احتمال نمی‌تواند آن را ثابت نماید.

به هر روی، مجلسی می‌کوشد در صورت اول بگوید: اولیای دوازده گانه‌ای که پس از مهدی علیه السلام خواهند آمد، همان امامان دوازده گانه‌اند. بدین ترتیب تعارض بین روایات اولیا و روایات رجعت برطرف می‌شود و مراد از امامان دوازده گانه بعد و قبل از مهدی علیه السلام همینان خواهد بود. ولی این سخن دو اشکال مهم را در پی دارد:

۱ - در شماری از روایات که آوردیم، تصریح شده است که اولیای دوازده گانه همگی از فرزندان امام مهدی علیه السلام می‌باشند. در یکی از این اخبار آمده است: «آنگاه پس از او، دوازده مهدی خواهند آمد. وقتی رحلت امام مهدی علیه السلام فرا برسد، خلافت را تحویل فرزندش که اولین از مهدی‌هاست خواهد سپرد» و در دعا آمده است «والائمة من ولده» در صورتی که امامان معصوم، پدران امام مهدی علیه السلام می‌باشند.

۱. المجلسی، محمدباقر، همان؛ ج ۱۳، ص ۲۲۷.

۲. الطبرسی، فضل بن الحسن، همان؛ ص ۴۳۵.

۲- همان طور که گفتیم برای بازگشت همه امامان معصوم علیهم السلام، چه به صورت عکس و چه بدون ترتیب، دلیل کافی نیافتیم. فقط به بازگشت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش امام حسین علیه السلام آن هم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح شده است. و زمانی که بازگشت همه دوازده امام ثابت نشده است چگونه می توان آن را بر این گونه اخبار حمل نمود.

در دومین تأویلی که مجلسی از آن یاد کرده است، وی به طور خلاصه به وجود همزمان امامان معصوم و اولیای صالح در جامعه پس از مهدی اعتراف نموده اما حاکمیت اصلی را از آن معصومان علیهم السلام دانسته و آن اولیای صالح را به عنوان کارگزاران معصومین در امر هدایت انسانها معرفی نموده و بدین ترتیب سعی کرده است تعارض بین این روایات را برطرف سازد.

روشن ترین اشکال به این مطلب آنست که روایات صراحت دارند اولیا در بالاترین سطح حاکمیت پس از رحلت امام مهدی علیه السلام قرار دارند، و کوتاه آمدن از این سخن صریح، تأویلی باطل است. مانند این سخن «قطعاً مردی از ما اهل بیت به حکومت می رسد.» یا این سخن که: «وفات [مهدی] که فرا رسد، خلافت را به فرزندش که نخستین از مهدی ها است تسلیم خواهد کرد.»

علامه مجلسی در صورت دوم به طور ضمنی برای رجعت استدلالی را آورده که خلاصه اش چنین است:

بر اساس اندیشه اسلامی که تا وقتی بشریت وجود دارد، باید در زمین حجتی باشد، حتی اگر تنها دو نفر بر روی زمین باشد، یکی از آنها باید بر دیگری حجت باشد. بنابراین اگر رجعت را نپذیریم، زمین پس از امام مهدی علیه السلام خالی از حجت خواهد ماند. پس باید بازگشت امامان معصوم علیهم السلام را پذیرفت.

اما خوشبختانه خود مجلسی به این استدلال به طور ضمنی پاسخ داده که خلاصه اش را در اینجا می آوریم:

لازم نیست برای تحقق این اصل (خالی نماندن زمین از حجت خدا) معتقد به رجعت امامان معصوم شویم؛ زیرا بازگشت اولیای صالح نیز این اصل را تحقق خواهد بخشید.

به صریح سخن علامه مجلسی «اولیای پیامبران و اوصیای امامان علیهم السلام نیز حجت های پروردگارانند.» پس در این صورت زمین با وجود اینان نیز هم چنان باقی خواهد ماند و خالی از حجت نخواهد بود. بدین ترتیب، این اصل نه رجعت را ثابت می کند و نه با حکومت اولیای صالح منافاتی دارد.

نقد سخن طبرسی: هم چنان که خود او نیز یادآوری می نماید، روایت حکومت فرزندان امام مهدی علیه السلام پس از رحلت آن حضرت، قطعی و یقینی نیست زیرا روایاتی که از حکومت اولیای صالح سخن می گوید، متواتر نیست. البته پس از این خواهیم دید که این روایتها شایستگی اثبات تاریخی را دارند و همین برای ما کافی است. اما این سخن او که پس از دولت قائم، دولتی نخواهد بود، سخن درستی است زیرا اگر مقصود از دولت قائم، نظام حکومتی او باشد، باید گفت که آن نظام تا پایان عمر

بشر تداوم خواهد داشت و پس از آن حکومت دیگری نخواهد بود. و اگر مقصود از دولت قائم، حکومت شخص آن حضرت باشد به طوری که بلافاصله پس از رحلت ایشان کار بشریت نیز به پایان رسد، باید گفت سخنی غیرمحمتمل است و بسیاری از روایات آن رانفی می‌نماید مانند روایات رجعت، روایات اولیای صالح و این روایت که «قیامت جز در زمان بدترین انسان‌ها برپا نمی‌شود» بلکه برخی از آیات قرآن نیز بر آن دلالت می‌کنند هم‌چون آیه «دابة الارض» با توجه به اینکه می‌دانیم خروج دابة الارض در زمان خود امام مهدی علیه السلام نخواهد بود.

در این صورت بشریت پس از آن حضرت باقی خواهد ماند و دولت جهانی تداوم خواهد یافت. مقصود از این حدیث که پس از دولت قائم علیه السلام دولتی نخواهد بود، آن است که منحرفان و کافران دولتی تشکیل نخواهند داد. طبرسی می‌گوید: «در بیشتر روایات آمده است امام مهدی علیه السلام چهل روز پیش از قیامت از دنیا خواهد رفت» پس از این خواهیم دانست که مراد از «حجت» در این روایات، نه شخص امام علیه السلام بلکه شخص دیگری است که شاید روزگاری دراز پس از رحلت او به دنیا آید.

پس از این بحث‌ها و پیش از آن‌که برداشت کاملی درباره حکومت اولیای صالح ارائه نمایم، باید به این پرسش پاسخ داد که چگونه می‌توانیم روایات «اولیای صالح» را برای اثبات تاریخی کافی بدانیم، در حالی که روایات رجعت را که تعدادی بیشتر و مضامینی سرشارتر دارد و در اذهان بسیاری روشن‌تر می‌باشد، برای این منظور کافی ندانستیم؟

پاسخ: کافی بودن روایات اولیای صالح برای اثبات تاریخی، مطابق شیوه ما در این کتاب، قطعی است زیرا این روایات، پر تعداد و قرینه بر یکدیگر می‌باشند و معانی آنها نیز تا حد زیادی مشابه هستند. اما تعارض این روایات با اخبار رجعت، با توجه به مردود شدن دو دلیلی که علامه مجلسی کوشید تا برای جمع بین این اخبار بیاورد، هم‌چنان پابرجاست؛ در نتیجه حکومت پس از امام مهدی علیه السلام را یا باید از آن معصومین علیهم السلام دانست و یا از برای اولیای صالح، و ما که دانستیم اخبار رجعت قابل اثبات نیست و از سوی دیگر اخبار اولیای صالح قابل اثبات است، در این صورت چاره‌ای پذیرش اخبار اولیای نداریم.

به رغم آن‌که این مطلب به اندازه کافی برهانی می‌باشد، ولی بهتر است آن را بیشتر توضیح دهیم: مهم‌ترین نقطه قوت روایات اولیا که در اخبار رجعت وجود ندارد، این است که آن روایات دارای مضمونی مشترک و مورد اتفاق هستند؛ ولی اخبار رجعت، دست کم نه مضمون دارد که هر مضمونی نیز دارای شمار اندکی روایت است که گاهی بیشتر از یک خبر واحد نیست. از این رو از کسانی که اخبار رجعت را ترجیح می‌دهند می‌پرسیم: آیا شما در میان اخبار رجعت، اخباری را که دارای معنایی مشخص است - مانند رجعت امام حسین علیه السلام - ترجیح می‌دهید و یا همه اخبار رجعت را؟ اگر بخش معینی از آن اخبار را ترجیح دهند، بدون تردید این خبرها تعدادی کمتر و اسنادی ضعیف‌تر و حتی شهرتی کمتر از اخبار اولیا دارند. به طور قطع هر بخش معینی از این اخبار، همین

وضعیت را دارند، مگر روایتی که به بازگشت امام علی بن ابی طالب علیه السلام می پردازد، که به آن اشاره خواهیم کرد.

و اگر هم همه اخبار رجعت را بر اخبار اولیا ترجیح دهند، در این صورت همان طور که دانستیم اخبار رجعت از این منظر، متعارض و با مدلولهای مختلفی خواهد بود. مگر آن مضمون اجمالی و کلی را - که گفتیم منطبق بر خروج دابة الارض می باشد - بپذیرند که از مفهوم متعارف رجعت دور بوده، بلکه هیچگونه ارتباطی با موضوع رجعت ندارد.

این مفهوم منافاتی با حکومت اولیای صالح و روایات آن ندارد، زیرا:

۱ - بیرون آمدن دابة الارض نه در قرآن کریم و نه در سنت شریف تاریخ خاصی ندارد و با این حساب مدتی طولانی پس از حکومت اولیای صالح پدید می آید.

۲ - هم چنان که از قرآن کریم و روایات بر می آید، دابة الارض نخواهد آمد تا در رأس حکومت عدل جهانی قرار گیرد بلکه می آید تا به طور کامل به حساب افراد رسیدگی نماید و جایگاه هر فرد و میزان مطابقتش را با روش عادلانه ای که از او خواسته شده است، مشخص نماید. وقتی چنین شد، بیرون آمدن دابة الارض با حکومت اولیای صالح حتی اگر در زمان آنها نیز باشد، منافات نخواهد داشت زیرا وظایف آنها در جامعه با وظایف او متفاوت است.

حال که روایات حکومت اولیای صالح را ترجیح دادیم، شایسته است برداشتی متکامل و در پیوند با زنجیره اندیشه ای که در این کتاب براساس آن پیش رفتیم، از آن ارائه نماییم و سپس برخی اشکالات را در این زمینه پاسخ دهیم.

امام مهدی علیه السلام هرگز پس از خود، کار امت را بدون تدبیر رها نخواهد کرد. این نه بدان خاطرست که شیرازه حکومت از هم می پاشد و تلاش های گذشته ضایع می گردد، بلکه از این مهمتر، هم چنان که گفته ایم به خاطر آن است که یکی از وظایف اصلی حضرت صاحب الامر علیه السلام پس از ظهور، تدوین قوانینی کلی، منسجم و دراز مدت برای رشد و تربیت بشری در مسیری طولانی می باشد؛ یعنی تربیت تدریجی و مستمری که به تحقق جامعه معصوم بیانجامد. این تربیت جز از انسان صالح و کاملی که در رأس دولت عدل قرار می گیرد ساخته نیست. شناخت چنین انسانی برای کسی جز خود امام مهدی علیه السلام ممکن نیست و چه بسا آن حضرت وی را تحت تربیت خاصی قرار دهد تا شایستگی این مأموریت سترگ را پیدا نماید. هم چنان که خواهیم گفت انتخاب وی توسط مردم نیز درست نیست.

از این رو امام مهدی علیه السلام در زمان حیات خویش و چه بسا در آخرین سال زندگی، جانشین خود را تعیین می کند تا رئیس دولت عدل جهانی و نخستین حاکم در دولت «اولیای صالح» باشد. با وجود آن که به نظر می رسد این شخص به دلیل آن که تحت تربیت امام علیه السلام و هم نفس و شنونده سخنان و بیننده رفتار آن بزرگوار بوده، از یازده نفر پیشوای صالح بعدی برتر باشد، ولی هم چنان بین او و امام

عصر علیه السلام تفاوت‌هایی ژرف و اساسی وجود دارد، آن قدر که این سخن صادق می‌شود: «پس از مهدی خیری در زندگی دنیا نیست».

به نظر می‌رسد راز این مطلب در دو نکته اساسی نهفته است:

نکته اول: بین امام مهدی علیه السلام و جانشین او از لحاظ شخصیتی و بینش، تفاوتی آشکار وجود دارد که در اقدامات و عملکردهای آن دو پیداست.

نکته دوم: پیش از تحقق جامعه معصوم، هم‌چنان در گوشه و کنار جهان، افراد و جوامعی وجود دارد که به دلیل عدم ارتقای مدنی و یا تمدنی و به رغم تلاش‌های مجدانه امام عصر علیه السلام، فاصله‌شان از کاروان بشریت پس از رحلت پیشوای بزرگ جهان، بسیار زیاد خواهد بود و نیز این احتمال می‌رود که بسیاری نیز از ضرورت فرمانبرداری و تعامل با رهبر جدید به دلیل تفاوت فراوان امام مهدی علیه السلام با او آگاه نباشند.

بی‌تردید امام مهدی علیه السلام پیش از وفات، با تأکید و دقت فراوان پیام‌هایی درباره لزوم پیروی از جانشین خود خواهد داد و جایگاه حکومت اولیای صالح را در اذهان مردم به صورت عمیقی تثبیت خواهد نمود. اما از آن رو که بشریت هنوز به رشد و کمال مطلوب نایل نگشته، هم‌چنان در بسیاری از زمینه‌ها در معرض نافرمانی و سرپیچی است. البته وجود این موانع و مشکلات هرگز به معنای شکست دولت جهانی نیست؛ زیرا حاکم صالح، همه جزئیات و اصول تربیتی را از امام علیه السلام فرا گرفته است و نظام مهدوی هم‌چنان با ابهت و محبوب باقی خواهد ماند و فرآیند تربیت امت را با همان شیوه گذشته به پیش خواهد برد.

حکومت اولیای صالح به عنوان یک دوران گذر، جامعه جهانی را به عصر عصمت خواهد رسانید؛ یعنی به جامعه‌ای که افکار عمومی‌اش به مقام عصمت بار یافته است.^۱ در آن زمان دیگر نیازی به «انتصاب» حاکم نیست، بلکه این کار با برگزاری انتخابات یا تشکیل شورا انجام خواهد گرفت. در آن زمان مردم چنان خواهند بود که قرآن کریم توصیف فرموده است:

... للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون و الذین یجتنبون کبائر الإثم و الفواحش و إذا ما غضبوا هم یغفرون و الذین استجابوا لربهم و أقاموا الصلاة و أمرهم شوری بینهم و ممّا رزقناهم ینفقون.^۲

... برای کسانی که ایمان آورده‌اند و به پروردگارشان اعتماد دارند و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها خود را به دور می‌دارند و چون به خشم در می‌آیند در می‌گذرند و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا کرده‌اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۱. ر. ک: الصدر، سید محمد، تاریخ الغیبة الکبری؛ ص ۴۸۰.

۲. سوره الشوری (۴۲)، آیات ۳۶-۳۸.

با آغاز کار شورا، عصر حاکمیت اولیای صالح که با انتصاب بر سر کار آمده بودند، به پایان می‌رسد. حاکمان جدید نیز اولیایی صالح هستند که روش تربیتی آنها به طور کلی فرق می‌کند. حاکم منصوب، ثمره تربیت ویژه و منسجم حاکمان پیش از خود و تعلیم یافته با آموزش‌هایی است که از امام مهدی علیه السلام به آنها به ارث رسیده است.

اما حاکم منتخب در جامعه‌ای به سر می‌برد که به دلیل آن که اکثریت قریب به اتفاق افرادش، صالح و عادل هستند، افکار عمومی‌اش نیز معصوم می‌باشد. در چنین جامعه‌ای، کم و بیش افرادی نیز هستند که به درجه ممتاز و والایی از عدالت و رفتار صالح که ما نامش را «عصمت» می‌گذاریم یا به تعبیر حکمای اسلام، عصمت غیر واجبه رسیده‌اند. اینان بدین ترتیب شایستگی حاکمیت دولت عدل جهانی را به دست خواهند آورد و برای تحقق این حاکمیت، باید مردم یکی از آنها را انتخاب نمایند.

در اینجا برای تبیین بیشتر بحث، به طرح برخی مطالب به شکل پرسش و پاسخ می‌پردازیم:

پرسش اول: اولیای صالح چند نفرند؟

برای پاسخ باید به روایات گذشته باز گردیم. در خبری آمده بود: **برای ما [اهل بیت] پس از قائم علیه السلام یازده مهدی خواهد بود و در خبری دیگر خواندیم: پس از او (مهدی علیه السلام) دوازده مهدی خواهند آمد اگر به هر کدام از این دو خبر جداگانه نظر افکنیم، هر دو قابل اثبات تاریخی خواهند بود. اما اگر هر دو را با هم ملاحظه نماییم، هیچ‌یک این قابلیت را نخواهد داشت.**

در نتیجه اگر هر دو قابل اثبات تاریخی نباشند، اصل نظریه حکومت اولیای صالح از بین خواهد رفت و پاسخ به سؤال بالا دشوار می‌شود. در نتیجه ممکن است تعداد آنها کم یا زیاد باشد که این تابع مصلحت سنجی‌هایی است که امام مهدی علیه السلام خواهند داشت.

در اندیشه شیعی عدد دوازده موضوعیت دارد، چه اینکه امامان معصوم علیهم السلام نیز دوازده نفرند. البته بدیهی است که این دلیلی برای اثبات تاریخی نخواهد بود.

اگر تنها یکی از دو خبر قابل اثبات باشد، باید آن را پذیرفت. در این صورت می‌توان گفت: خبری که تعداد دوازده نفر را مطرح می‌سازد، صحیح‌تر است.

اما اگر هر دو خبر قابل اثبات تاریخی باشند، می‌توان با دست برداشتن از ظهور خبر یازده نفر به قرینه خبر دوازده نفر، در واقع بین آن دو جمع کرد. و در نتیجه عدد دوازده را پذیرفت.

بدین ترتیب معلوم می‌شود که عدد دوازده در هر صورت، ترجیح دارد. هر چند ممکن است این نتیجه‌گیری نیازمند دلیل باشد. ما برای آن که بتوانیم به پرسش بعدی پاسخ بهتری دهیم، همین فرض را می‌پذیریم.

پرسش دوم: حاکمان صالح چند سال حکومت خواهند کرد؟

اگر آنها را دوازده نفر بدانیم و هر کدام نیز به مدت عمری معمولی حکومت کنند، با عنایت به

اینکه میانگین عمر معمولی در دولت عدل دست کم یکصد سال است، هر یک از آنان هشتاد سال براریکه حاکمیت تکیه خواهد زد. در نتیجه هر گاه میانگین عمر هر یک از آنها را شصت سال بدانیم، جمع مدت حکومت اولیای صالح، هفتصد و بیست سال خواهد شد و این زمان برای تربیت اصولی و کاملاً حساب شده بشریت و رساندن آن به سطح جامعه معصوم، زمانی کافی خواهد بود.

پرسش سوم: مردم چگونه از شروع دوره عصمت آگاه می‌شوند؟

مردم می‌توانند از چند طریق از این موضوع آگاه گردند. مهم‌ترین آن همان‌طور که قبلاً دانستیم، پایان حکومت اولیای صالح و آغاز حاکمیت اولیایی است که از طریق انتخابات بر سر کار می‌آیند. برای آگاهی جامعه از این موضوع، چند احتمال قابل بررسی است:

۱- مردم بر اساس وصیت امام مهدی علیه السلام از شمار اولیای صالحی که به حکومت می‌رسند، آگاهند و هر گاه دوره همه آنها - مثلاً دوازده نفر - به پایان رسد، در آن زمان عصر حکومت اولیای صالح به پایان رسیده، آغاز دوره «جامعه معصوم» فرا خواهد رسید.

۲- به فرض عدم تعیین تعداد آنها، احتمال دارد که وصیتی خاص از امام مهدی علیه السلام به اولیا رسیده باشد که در فلان سال هر گاه ولی حاکم از دنیا رفت، نباید کس دیگری را برگزیند بلکه از آن پس حکومت شورایی می‌شود. توصیه به عدم برگزیدن جانشین، در این وصیت نشانه آغاز دوره جامعه معصوم می‌باشد.

۳- وصیت مخصوصی از امام مهدی علیه السلام به اولیا رسیده باشد که در آن از وقایع اجتماعی خاصی به عنوان نشانه‌های پایان حکومت آنها یاد شده باشد. مراد از این نشانه‌ها، رویدادهای اجتماعی - تاریخی و یا رسیدن بشر به سطح خاصی از فرهنگ و عقلانیت می‌باشد. این احتمال نیز در صورتی که تعداد آنها از پیش مشخص نشده باشد، احتمال درستی است.

پرسش چهارم: آیا اولیای صالح از لحاظ نسب از هم جدایند یا خیر و در صورت انتساب آیا فرزند امام مهدی علیه السلام می‌باشند یا نه؟

به این سؤال در برخی روایات پاسخ داده شده است. در روایتی می‌خوانیم قطعاً برای ما پس از قائم علیه السلام، یازده مهدی خواهد بود. از این سخن به طور اجمال معلوم می‌شود که آنها از نسل اهل بیت علیهم السلام هستند. در خبر دیگری چنین می‌خوانیم: [قائم علیه السلام] پس از خود، خلافت را به فرزندش که نخستین نفر از مهدی‌هاست، می‌سپرد. از این روایت بر می‌آید که ولی نخست، فرزند خود حضرت مهدی علیه السلام است اما از اولیا پس از او یادی نشده است. همچنین در یکی از دعاها آمده است: و ولایة عهدک و الائمة من ولدک.

اگر هر کدام از این اخبار را به طور مستقل در نظر گیریم، در خواهیم یافت که اولیای صالح از نسل اهل بیت علیهم السلام هستند و مقصود از اهل بیت در اصطلاح اخبار، امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد و چون به دلیل طول زمانی احتمال نمی‌رود که آنها از نسل امام دیگری غیر از امام مهدی علیه السلام باشند، در نتیجه

از فرزندان خود امام مهدی علیه السلام هستند. این فرضیه روشنی است که برخی از این اخبار تأییدش می‌نمایند و خبر دیگری آن را نفی نمی‌کند.

تنها سؤالی که باقی می‌ماند آن است که آیا آنها پسران یکدیگرند یا خیر؟ روایات در این باره به ما کمکی نمی‌کند؛ اما قرینه‌ای وجود دارد که طبق آن، آنها فرزندان یکدیگرند و ما آن را «زنجیره ولایت» نام می‌نهمیم؛ زیرا هر ولّی که در مرحله ماقبل عصمت قرار دارد، نیازمند آمادگی ویژه و تربیت خاصی برای رسیدن به حکومت است. حق آن است که همه افراد جامعه به شرط شایستگی و عدالت، خواهند توانست حاکم را به بهترین صورت تربیت نمایند ولی شماری از حقایق، شیوه‌ها و قوانین اجتماعی و مانند آن وجود دارد که مخصوص حاکم است و به صورت خاص از سوی امام مهدی علیه السلام به او به ارث می‌رسد و دیگران به طور کلی از آن بی‌اطلاع هستند. تثبیت و کشف آن تعالیم برای حاکم جدید به گذشت زمان و نیز تلاش حاکم پیشین نیاز دارد. این امر معمولاً جز در بین پدر و فرزند پدید نمی‌آید و به سختی می‌توان آن را در بین - مثلاً - پسر عموها جست. بنابراین به گمان قوی، ارتباط نسبی آنها به منظور حفظ زنجیره ولایتی که برای تربیت هر حاکمی لازم است، حفظ می‌شود.

پرسش پنجم: آیا اندیشه «حکومت اولیای صالح»، صرفاً یک برداشت شیعی از مهدویت است یا با هر برداشت دیگری از مهدویت نیز سازگار است؟

این اندیشه، به طور کامل با برداشت دیگری که معتقد است: «مهدی علیه السلام، مردی است که در زمان خویش به دنیا خواهد آمد و زمین را از عدل و داد لبریز خواهد ساخت.» سازگار است و ارتباط مستقیمی با غیبت امام علیه السلام در پیش از ظهور و اینکه او دوازدهمین امام از امامان شیعه است، ندارد. البته این اندیشه در میان غیر امامیه سند و دلیلی ندارد و ما تا آنجا که منابع روایی را کاویده‌ایم، هیچگونه اشاره‌ای به دولت پس از مهدی علیه السلام نیافتیم و بنابراین اندیشمندان عامه در پذیرش این اندیشه، مختارند.

پرسش ششم: آیا در عصر حکومت اولیای صالح، احتمال نافرمانی و شورش وجود دارد؟
پاسخ: بی‌تردید به مدد تربیت سازمان یافته مردم توسط حکومت و راهبری آنان به سوی عدالت و کمال، این احتمال به تدریج رنگ می‌بازد و زمانی که جامعه به حداقلی از عصمت دست یابد، این احتمال به طور قطع از بین خواهد رفت؛ زیرا عصمت با عصیان و نافرمانی منافات دارد. اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان چنین خواهند شد و به دشواری می‌توان پذیرفت کسی در آن زمان فکر شورش بر ضد حکومت یا تبلیغ تفکری باطل را در ذهنش پیرو راند.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا در اوایل حکومت اولیای صالح، از این شورش‌ها و اعتراضات اثری هست یا خیر؟

پاسخ: شکی نیست که نظام حکومتی اولیای صالح، از ضمانت‌هایی کافی برای غلبه بر دشمنان

برخوردار می‌باشد. برخی از این ضمانت‌ها را در اینجا می‌آوریم:

ضمانت نخست: وجود ویژگی‌هایی هم‌چون: رفاه، خوشبختی، برادری و انصاف در بین مردم که امام مهدی علیه السلام پایه گذار آنها بوده است. این اوصاف موجب می‌گردد هر شخصی دوست‌دار و هوادار آن نظام گردد و به دنبال آن اکثریت مردم نه تنها در اندیشه اعتراض نباشند بلکه در برابر هر گونه شورش و نافرمانی نیز به یاری دولت جهانی بشتابند.

ضمانت دوم: اصول و قوانین ویژه‌ای که در ارتباط با ماهیت و ساختار جامعه و حرکت تاریخ و بهترین راه‌ها برای در اختیار گرفتن آن و رفع مشکلات و موانع می‌باشد که امام علیه السلام آن را به جانشینان خود آموخته است تا آنان به مدد این آموزه‌ها، دولت جدید خود را بنا نهند و از ساده‌ترین راه‌ها مشکلات آن را برطرف سازند.

ضمانت سوم: جهانی بودن دولت عدل. این عنصر، از دو جهت قابل توجه است:

- ۱- ابهت و شکوه دولت جهانی در چشم و دل مردم جهان.
- ۲- تسلط بر همه مراکز تولید سلاح در دنیا و ایجاد مانع بر سر راه قاچاق و خرید و فروش غیرقانونی آن.

همه این ضمانت‌ها دو نتیجه مهم را به بار می‌آورد:

الف) جلوی احتمال افزایش نافرمانی و شورش‌هایی را که مانع پیاده نمودن روش‌های تربیتی شود، می‌گیرد زیرا با وجود این ضمانت‌ها شمار کسانی که به حرکت‌های اعتراضی می‌اندیشند اندک می‌گردد.

ب) اگر شورشی هم از سوی گروهی اندکی روی دهد، دولت جهانی به کمک این ضمانت‌ها خواهد توانست آن را سرکوب نماید.

پرسش هفتم: آیا در این میان، دابة الارض و وظیفه خاصی بر عهده دارد؟

بر اساس روایات، وظیفه اصلی دابة الارض جدا کردن مؤمن از کافر و متمایز کردن منحرفان از پایبندان به دستورهای الهی و نیز ارزشگذاری اخلاقی برای هر یک از آنها است. این کار در زمانی که مردم در حال حرکت به سوی جامعه معصوم‌اند، امکان‌پذیر نیست؛ در نتیجه جز در دو مقطع زمانی نمی‌تواند تحقق یابد:

۱- بلافاصله پس از رحلت امام مهدی علیه السلام، زمانی که دولت عدل جهانی پس از فقدان پیشوای بزرگش، سخت‌ترین و حساس‌ترین دوران خود را می‌گذراند.

درست است که امام مهدی علیه السلام کمر به ریشه کنی منحرفان کینه جوی می‌بندد، اما به هر حال عده‌ای اندک از روی ترس یا طمع، تسلیم دولت مهدوی خواهد شد نه از روی اخلاص واقعی. در نتیجه احتمال دارد پس از وفات پیشوای عظیم‌الشان امت، طمع ورزی‌هایی در خصوص قبضه کردن حکومت و یا دست کم دست‌اندازی به برخی مناصب کلیدی صورت گیرد.

ضمانت‌های گذشته هر چند برای مقابله با توطئه‌های احتمالی مناسب است ولی زمانی که دابة الارض پدیدار شود، به دولت عدل جهانی برای پیروزی و چیرگی بر هر نافرمانی و طغیان کمک خواهد نمود.

۲- عصر پیش از قیامت؛ در این باره در فصل بعد بحث خواهیم کرد ولی به فرض درستی آن، جامعه جهانی در این دوره که از اوج قله عصمت و عدالت پایین آمده، دچار کفر و انحراف می‌گردد. در نتیجه احتمال دارد که دابة الارض در این مقطع زمانی برای تضمین باقی ماندن مؤمنان بر ایمان و تضمین خسران و ضرر کفار و منحرفان که با سوء رفتار خویش از مرتبه عصمت و عدالت سقوط کرده‌اند، بیرون آید و در برابر کسانی که به سبب کشتن مؤمنان به کفر گراییده‌اند، بایستد.

به هر روی از آنجا که قرآن کریم خروج دابة الارض را امری ضروری می‌انگارد و از سوی دیگر دابة الارض در عصر جامعه معصوم به دلیل نداشتن وظیفه نخواهد آمد، در این صورت جز در یکی از دو مقطع زمانی که بیان شد، پدید نخواهد آمد ولی با توجه به مطالبی که در فصل بعدی خواهیم آورد دلیلی نداریم که آن جامعه پس از رسیدن به ویژگی عصمت، منحرف گردد؛ بنابراین خروج دابة الارض منحصر آ پس از وفات امام مهدی علیه السلام خواهد بود تا به وظیفه‌اش به طور کامل عمل نماید. این‌گونه است که شمشیر امام علی بن ابی طالب علیه السلام پایه‌های اسلام را در آخر الزمان تثبیت خواهد کرد هم‌چنان‌که ارکان آن را در صدر اسلام استوار نموده بود.

به مدد این پرسش و پاسخ‌ها توانستیم تا حدودی از اوضاع دوره حکومت اولیای صالح و پس از آن پرده برداری نماییم. علاقمندان این بحث را به کتاب بعدی خود ارجاع می‌دهیم.

گفتار دوم

برپایی قیامت در زمان انسان‌های

شور و تبه‌کار

مقدمه

درباره موضوع این گفتار در چند محور به بحث می پردازیم.

محور اول: مهم ترین روایات در این باره به نقل از منابع امامیه و عامه. مسلم از عبدالله بن عمر نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی بلند از دجال و عیسی بن مریم ﷺ و سپس از دوره پس از مسیح سخن گفته و آنگاه فرموده است:

فیبقی شرار الناس لا يعرفون معروفاً و لا ينكرون منكراً فيتمثل لهم الشيطان فيقول: ألا تستجيبون؟ فيقولون: فما تأمرنا؟ فيأمرهم بعبادة الأوثان، و هم في ذلك دار رزقهم و حسن عيشهم، ثم ينفخ في الصور^۱

گروهی انسان تبهکار باقی می ماند که نه کار نیکی را می شناسند و نه از بدی ها روی گردانند؛ پس شیطان در برابرشان آمده و می گوید: آیا پاسخم را می دهید؟ می گویند: چه دستوری می دهی؟ آنگاه آنها را به پرستش بتان فرمان می دهد. آنها نیز در این وضع [به گمان خود] روزگار به خوشی می گذرانند تا آن که در صور دمیده شود.

ابو داوود از ابو هریره روایت کرده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها. فإذا طلعت و رآها الناس آمن من عليها. فذلك حين «لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً»^۲

قیامت برپا نمی شود مگر آن که خورشید از مغرب طلوع کند. وقتی چنین شد و مردم آن را دیدند، ایمان خواهند آورد. در آن زمان است که: «کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا چیزی در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد.»

حاکم از ابو امامه نقل کرده است که شنیدم رسول خدا ﷺ فرمود:

لا يزداد الأمر إلا شدةً، و لا المال إلا إفاضةً، و لا تقوم الساعة إلا على شرار من خلقه.^۴

۱. النیشابوری، مسلم بن الحجاج، همان؛ ج ۸، ص ۲۰۱.

۲. سورة الانعام (۶)، آیه ۱۵۸.

۳. ابوداود، سلیمان بن اشعث، همان؛ ج ۲، ص ۴۳۰.

۴. الحاکم النیشابوری، همان؛ ج ۴، ص ۴۴۰.

کارها هر چه پیش می‌رود سخت‌تر می‌شود و ثروت انباشته‌تر می‌گردد و قیامت جز در زمان مردمان شرور و تبه‌کار برپا نمی‌شود.

حاکم می‌نویسد: این حدیثی صحیح الاسناد است.

همو از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

لا یزداد الأمر إلا شدة و لا الدین إلا إیدباراً و لا الناس إلا شحاً و لا تقوم الساعة إلا علی شرار الناس و لا مهدی إلا عیسی بن مریم.^۱

کارها هر چه پیش رود دشوارتر می‌شود و همه به دین پشت می‌کنند و مردم دچار حرص و بخل می‌گردند. و قیامت جز در زمان مردمان شرور و تبه‌کار برپا نمی‌شود و مهدی جز عیسی بن مریم نیست.

شیخ طوسی از عبدالله بن جعفر حمیری نقل کرده است که گفت:

اجتمعت أنا و الشیخ أبو عمرو عند أحمد بن إسحاق بن سعید الأشعری القمی. فعمزنی أحمد أن أسأله عن الخلف - یعنی الحجة المهدی ﷺ - فقلت له: یا أبا عمرو إننی أرید (أن) أسألك و ما أنا بشاکّ فی ما أرید أن أسألك عنه. فإنّ إعتقادی و دینی أنّ الأرض لا تخلو من حجة إلا إذا كان قبل يوم القيامة بأربعین يوماً، فإذا كان ذلك وقعت (رفعت) الحجة، و غلق باب التوبة. فلم یکن «ینفع نفساً إیمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی إیمانها خیراً...»^۲ فأولئك أشرار من خلق الله عزّوجلّ، و هم الذین تقوم علیهم القيامة.^۳

من و شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحاق قمی بودیم. احمد بن اسحاق از من خواست که از ابو عمرو درباره حضرت حجت سؤالی کنم. من هم از او پرسیدم: ای ابو عمرو در این پرسش شکی ندارم [لیکن مایلیم آن را با شما در میان گذارم] اعتقاد من آن است که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند مگر چهل روز پیش از برپایی قیامت. وقتی حجت از میان برخاست و باب توبه بست در آن صورت «کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد» آنها بدترین آفریده‌های خداوندند و قیامت در زمان آنها برپا می‌گردد.

سید بحرانی از کتاب پستان الواعظین نقل کرده است که حدیفه گفت: مردم از رسول خدا ﷺ

درباره خیر سؤال می‌کردند و من درباره شر سؤال کردم. پیامبر ﷺ در جواب فرمود:

یکون فی آخر الزمان فتن کقطع اللیل المظلم. فإذا غضب الله تعالی علی أهل الأرض أمر الله سبحانه و تعالی إسرائیل أن ینفخ نفخة الصّعق. فینفخ علی حین غفلة من الناس...^۴

در آخر الزمان، فتنه‌هایی هم‌چون پاره‌های شب تاریک پیش می‌آید. پس آنگاه که خداوند بر

۱. همان.

۲. سورة الانعام (۶)، آیه ۱۵۸.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۱۸.

۴. سید البحرانی، معالم الزلفی؛ ص ۱۳۶.

نیز نمی‌باشند.

اشکال دیگری که به طور مثال بر خبر: «لا یزداد الأمر إلا شدةً ولا الذین إلا إیدباراً و...» وارد می‌گردد آن است که این خبر، بیانگر ویژگی جامعه پیش از ظهور می‌باشد و بارویداد ظهور همه آن بر طرف می‌شود. در حالی که ظهور این خبر، باقی ماندن این وضع تا روز قیامت است که دلایل گذشته ما آن را رد می‌کند. علاوه اینکه این اخبار با ماندگاری دولت عدل تا روز قیامت در تعارض است زیرا وقتی قرار باشد انحرافی آشکار در جامعه بشری حاصل شود در این صورت حکومت به منحرفان انتقال پیدا می‌کند در حالی که روایات دیگری به صراحت از حضور مؤمنان عادل در صدر دولت جهانی سخن گفته‌اند.

صدوق به سند خود از عبدالسلام بن صالح هروی روایت کرده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران خود و آنها نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند:

... فنودیت: یا محمد، أنت عبدی و أنا ربک... حتی یعلن دعوتی و یجمع الخلق علی توحیدی. ثم لأدیننّ ملکه ولأداولنّ الأيام بین أولیایی إلی یوم القیامة.^۱

... به من ندا شد: ای محمد، تو بنده منی و من پروردگار توأم... (تا آنجا که سخن به آخرین از امامان دوازده گانه، حضرت مهدی علیه السلام می‌رسد) تا آن که دعوت مرا آشکار سازد و مردم را بر [محور] توحید من گرد آورد. پس حکومتش را تداوم می‌بخشم و تا روز قیامت اولیایم را پی در پی رهبر و حاکم می‌گردانم.

نعمانی به سند خود از یونس بن رباط نقل کرده است که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: إنّ أهل الحقّ لم یزالوا منذ كانوا فی شدّة. أما أنّ ذلك إلی مدّة قریبه و عاقبة طویلة.^۲ اهل حق و طرفداران آن، همواره در سختی و رنج بوده‌اند ولی این وضع تا مدت کوتاهی است و پس از آن فرجام طولانی [و نیکی در انتظار شما] است.

شیخ طوسی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

دولتنا آخر الدول، و لم یبق أهل بیت لهم دولة إلا ملکوا قبلنا، لئلا یقولوا، إذا رأوا سیرتنا: إذا ملکنا سرنامثل سیرة هؤلاء، و هو قول الله عزّوجلّ: والعاقبة للمتقین.^۳ دولت ما [اهل بیت] آخرین دولت‌هاست و دولتی نمی‌ماند مگر آن که پیش از دولت ما بر سر کار می‌آید تا وقتی روش ما را دیدند نگویند: اگر ما به حاکمیت می‌رسیدیم مانند اینان حکومت می‌کردیم. و این سخن خداوند است که می‌فرماید: فرجام نیک از آن پرهیزکاران است.

این حدیث را شیخ مفید در الارشاد و طبرسی در اعلام الوری نقل کرده‌اند.

این فراز از حدیث که: «تا روز قیامت اولیایم را پی در پی حاکم می‌گردانم» به روشنی ماندگاری

۱. الصدوق، محمد بن علی، همان (نسخه خطی).

۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، همان؛ ص ۱۵۲.

۳. الطوسی، محمد بن الحسن، همان؛ ص ۲۸۲.

جامعه مؤمن را تا پایان زندگی بشر ثابت می نماید و به وضوح با اندیشه وجود جامعه فاسق پیش از برپایی قیامت منافات دارد.

همچنین این سخن که «دولت ما آخرین دولت است» به آشکاری گویای این است که پس از دولت حق تا پایان عمر بشریت، دولت دیگری نخواهد آمد. پس وقتی دانستیم جامعه بشری هیچ گاه نمی تواند بدون حکومت یا دولت به سر برد و از سوی دیگر جامعه منحرف به طور معمول موجب انحراف دولت ها می شود، نتیجه می گیریم که دولت حق تا آخرین دوره زندگی انسان، تداوم خواهد داشت. با وجود این اشکالات، آن اخبار از امکان اثبات تاریخی ساقط می شود و دلیلی برای این سخن که «قیامت جز در زمان انسان های تبهکار برپا نمی شود» نخواهیم داشت.

محور سوم: برداشت جدید و متکاملی از خبر «لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق».

در این موضوع ناگزیر از پذیرش این روایات و یا وانهادن آنها هستیم. اینک هر یک از این دوره را به بوته نقد گذاشته و بررسی می نماییم:

الف) پذیرش روایات: برنامه کلی الهی برای دوران پس از ظهور، پس از آن که به هدف سترگ خود که تحقق جامعه معصوم بود، جامعه عمل پوشانید و حکومت انتصابی جای خود را به شورای حکومتی داد، در این صورت هدف والای آفرینش انسان که پدید آمدن روح پرستندگی در سراسر زمین است، تحقق می یابد؛ به ویژه آن که این جامعه تا روزگاری دراز، در اوج تعالی و شکوه باقی بماند. در این زمان - مطابق این برداشت - برنامه جدیدی شروع می شود که آخرین برنامه خداوند برای جامعه بشری است و هدف از آن پدید آوردن جامعه ای کافر کیش و منحرف است که قیامت در زمان آنها برپا می گردد.

ما با فهم این زمانی خود خواهیم توانست خطوط کلی این برنامه کلی را دریابیم.

انگیزه نیرومند ایمانی که امام مهدی علیه السلام در میان بشریت پدید می آورد و مهدی های دوازده گانه بعد از او در طی صدها سال شعله های آن را فروزان نگاه می دارند تا آن که در نهایت جامعه معصوم پدید آید، این انگیزه ایمانی در زمانی که امر رهبری جامعه از انتصاب به انتخاب تغییر شکل می دهد، تا حدودی در معرض خطر قرار می گیرد.

اما این انگیزه تا زمانی که پایگاه رفیع عصمت در آن جامعه محفوظ باشد، تا نسل های متمادی به صورتی ناب و قوی باقی خواهد ماند مگر آن که نسل های بعدی از این درجه رفیع به تدریج تنزل کنند و عوامل شر و زشتی در وجود آنها رشد نماید. در این هنگام حفظ و صیانت از عصمت به میزان کافی وجود نخواهد داشت زیرا برنامه کلی الهی بر این تعلق گرفته است که این ویژگی به تدریج از جامعه بشری رخت بر بندد.

در انتخابات، اولیایی بر سرکار می آیند که هر چند از عدالت بارزی برخوردار باشند ولی نه مهدی علیه السلام را دیده اند، نه معاصر جانشینان هدایت گر او بوده اند و نه از تربیت ویژه ای برخوردار بوده اند. از این رو هر حاکمی تمامی توش و توان خود را در عقب راندن جبهه منحرفان به کار می بندد اما موفق به شکست آنها نخواهد شد. مردم به اوضاع سیاه پیش از ظهور باز خواهند گشت و

از قوانین بدیهی اسلامی سر باز خواهند زد. تا آنجا که براساس نقل روایات، یکی از شخصیت‌های اسلامی در داخل مسجدالحرام کشته خواهد شد و حتی وضع از این هم بدتر شده و دیگر کسی نام خدا را نیز بر زبان جاری نمی‌سازد.

در این هنگام قطعاً دو اتفاق رخ خواهد داد:

۱- حاکم عادل که حجت خدا بر مردم است از لحاظ اجرایی فاقد صلاحیت خواهد شد؛ زیرا قادر به انجام هیچ کاری نبوده و از او امید اقدام مؤثری نمی‌رود.

۲- غضب پروردگار نسبت به امت و بشریت بیشتر شده، تا جایی که سزاوار هر گونه عذاب خواهند شد.

وقتی امر اول پدید آمد و هیچ کاری از دست آن حاکم ساخته نبود، بهتر است خداوند جان او را بستاند و به بارگاه خویش ارتحالش دهد. این حادثه - بنابر نقل روایات - چهل روز پیش از برپایی قیامت روی خواهد داد.

پس از وفات او، بشریت در آن سطح از آگاهی و مسئولیت پذیری نخواهد بود تا فرد جدیدی را انتخاب نماید بلکه در تباهی و ستم کامل فرو خواهد رفت تا چهل روز بگذرد و در صورت دمیده شود و قیامت برپا گردد.

به مدد این زنجیره حوادث، توانستیم میان چند قاعده روایی پیوند برقرار نماییم:

یک: دولت عدل اسلامی تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

دو: چهل روز پیش از برپایی قیامت، زمین از حجت الهی خالی می‌شود.

سه: قیامت در زمان افراد تبه‌کار برپا می‌گردد.

نیز دانستیم که منافاتی بین این برنامه و برنامه گذشته که جامعه معصوم را پدید آورد، وجود ندارد. در اینجا دو پرسش باقی مانده است که به آنها می‌پردازیم:

پرسش اول: جامعه اسلامی چگونه پس از آن که مقام عصمت را از دست می‌دهد، دوباره به انتخاب حاکم روی می‌آورد، در حالی که اگر حق انتخابی هم وجود دارد به طفیلی وجود آن مقام است و در این صورت با از بین رفتن آن باید این روش به روش انتصابی یا روش دیگری تبدیل گردد.

این پرسش را پاسخهایی است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱- این انتخابات بدون فکر و هدف نخواهد بود و نامزدهای آن طبق روند معمولی در دولت جهانی از شایستگان و صالحان می‌باشند. در این باره، عصر عصمت با دوره پس از آن تفاوتی ندارد بلکه تنها فرق در آنجاست که در عصر عصمت، شمار بسیاری از مردم شایسته آن مقام بودند، بر خلاف دوره انحراف که تعداد آنها به تدریج کم می‌شود و این به هر روی با قانون انتخاب منافاتی ندارد.

۲- انتخابات در آن زمان انجام خواهد شد زیرا امری شناخته شده و یادگار دولت عدل مهدوی است و کسی هم در میان مردم نیست که هم‌چون امام مهدی علیه السلام علاوه بر قوانین گذشته، قانون

جدیدی را پدید آورد. از این روی بیشتر از یک راه در پیش روی خود ندارند و آن هم اصل انتخاب است و تغییر این روند، انحراف از قوانین عادلانه و شناخته شده آن عصر به شمار می‌رود.

نیز گفتنی است که ایجاد ملازمه بین برگزاری انتخابات و ویژگی عصمت و منوط دانستن انتخابات به شرط وجود عصمت در آن روزگار برداشتی عمومی نخواهد بود بلکه تنها برنامه خاصی است که قانونگذار (یعنی آخرین نفر از اولیای دوازده گانه مهدوی) در ذهن خود داشته که به مردم ابلاغ کند که به گاه ورود در عصر عصمت، انتخابات واجب و ضروری می‌گردد و ممکن است برای بعضی از نزدیکانش نیز شناخته شده باشد.

پرسش دوم: آماده کردن بشر برای انحراف به معنای خشنودی خدای تعالی به ظلم و اراده او برای به وجود آمدن آن می‌باشد؛ چنین چیزی از خداوند عادل چگونه ممکن است؟

پاسخ: مانند این پرسش را قبلاً، در مورد برنامه الهی در پیش از ظهور، مطرح ساخته و به شکلی که شبهه بر طرف شود به آن پاسخ دادیم.^۱

خلاصه پاسخ چنین است: وجود ظلم، مستلزم خشنودی خداوند از ظلم و مجبور ساختن انسان‌ها بر آن نیست و تنها هنگامی که مصلحت تعلق می‌گیرد که ظلمی در خارج به وجود آید، مانند فرض ضرورت بر پایی قیامت در زمان انسان‌های تبه‌کار، خداوند مانع را از سر تحقق آن در جهان خارج بر می‌دارد.

از این رو کافی است خدای متعال از این انحراف چشم پوشد و از تربیت بشر برای رسیدن به حق و عدالت دست بردارد، آنگاه ظلم به اختیار خود ستمکاران پدیدار می‌گردد. با وجود آن‌که حجت رسای پروردگار، یعنی کتاب و سنت، از نهی و بازداشت آنان فروگذار نکرده و می‌کوشد تا در ورطه عذاب فرو نغلتند؛ اما آنها خود چنین خواسته‌اند و خود کرده را تدبیر نیست.

این برنامه‌ای است که خداوند متعال به طور موقت برای عصر غیبت تدارک دیده است تا مردم بدان سبب آزمایش شوند و برای روز ظهور آماده گردند. همین برنامه را نیز خدای متعال به گاه نزدیک شدن قیامت اجرا خواهد فرمود تا جامعه‌ای پدید آید که قیامت در آن دوره برپا گردد؛ زیرا فرض ما در این سخن آن است که برپایی قیامت در روزگار انسان‌های مؤمن محال می‌باشد.

ب) آن اخبار را صحیح ندانسته و اثبات‌پذیری روایت «قیام الساعة علی شرار الخلق» را کافی به حساب نیاوریم، بلکه طبق بحث‌های گذشته این احتمال را به میان آوریم که قیامت در زمان جامعه‌ای مؤمن رخ دهد.

هر گاه در درستی آن اخبار تردید رواداریم، گزیری از پذیرش این احتمال نیست و اصولاً برنامه ریزی برای ایجاد جامعه منحرف ممکن نیست؛ زیرا:

- ۱- کاری بیهوده و دور از حکمت است و کار یا سخن بیهوده بر خدای حکیم محال است.
- ۲- هم‌چنان‌که گفتیم لازمه آن کار، کم کردن میزان تربیت و آگاهی بخشی است و تا وقتی که

مصلحت مهم و قابل توجهی برای این کار پیش نیاید - و فرض آن است که این مصلحت پیش نمی آید - چنین کاری ظلم به مردم است.

بنابراین، توجه به تربیت امت که نتیجه آموزه‌های امام مهدی علیه السلام و انگیزه ایمانی است که او در میان امت پدید آورده است و همین انگیزه والا هم آنها را به جامعه معصوم خواهد رساند، هم‌چنان باقی خواهد ماند و اثر آن تا پایان زندگی بشر از بین نخواهد رفت زیرا آگاهی و بیداری یک جامعه وقتی که در بالاترین سطح خود قرار داشته باشد، زوال‌پذیر نخواهد بود. بلکه وجود مشکلات و حوادث در این جامعه، آن آگاهی و بیداری را ریشه دارتر خواهد کرد.

هم‌چنان‌که گفتیم با آغاز تشکیل دولت عدل جهانی و پیش از رسیدن به جامعه معصوم، باران امدادهای الهی بر جامعه بشری باریدن خواهد گرفت. این برکات در جامعه‌ای رخ می‌دهد که امام مهدی علیه السلام در آن نقش رهبری دارد. اما با رسیدن جامعه بشری به مرزهای عصمت، هر چند امام علیه السلام حضور ندارد، ولی پایه‌های آن جامعه استوارتر می‌گردد و نظام اسلامی به طور کامل‌تری به ایفای نقش می‌پردازد و امدادهای الهی بیشتر شده و همه افراد جامعه را در بر می‌گیرد. با این حساب چگونه می‌توان از انحراف و طغیان آنها سخن گفت؟

افراد جامعه بشری همواره در رشد و بالندگی معنوی خواهند بود تا آنجا که همگان در انتظار لقاءالله لحظه شماری می‌کنند و از رسیدن به مقام رضای الهی و برخوردارگی از نعمت‌های ماندگار او در سرور و خوشحالی به سر برند. در نتیجه خداوند بزرگ آنها را از عالم خاک نجات داده و مرگ را در مشامشان هم‌چون دسته‌گلی خوشبو می‌سازد و آنها را به نزد خود فرا خوانده در جوار رحمت بیکران‌ش جای می‌دهد. بدین وسیله، دوران زندگی بشر بر کره خاک پایان می‌پذیرد و قیامت آغاز می‌گردد.

بدین ترتیب نیازی به این فرض که حجت الهی چهل روز پیش از برپایی قیامت رحلت می‌کند و یا این فرض که بشر در واپسین دوران زندگی اش به ورطه فساد فرو می‌رود، نخواهیم داشت؛ زیرا هر دوی این فرضیه‌ها از روایاتی نقل شده است که در قسمت «ب» نادرستی آنها را ثابت کردیم.

برپایی قیامت در این شرایط، منطقی است زیرا هدف آفرینش بشر که پدید آمدن روح والای پرستندگی در وجود او است، در دوران جامعه معصوم به طور کامل تحقق یافته و هدف دیگری باقی نمانده است. بدین ترتیب کار آدمی در قفس خاک به پایان می‌رسد و چاره‌ای جز پرواز ندارد.

این زنجیره فکری که بیان شد، بر پایه نادرستی اخبار «لا تقوم الساعة إلا علی شرار الناس» شکل گرفته است و با قراین و اصول کلی اسلامی هم‌سازتر می‌باشد؛ گذشته از اینکه آن اخبار شایستگی اثبات تاریخی را نیز ندارند.

به یاری خداوند بزرگ، در کتاب بعدی خود تفسیری ژرف‌تر و همه‌جانبه از پایان زندگی بشر ارائه خواهیم نمود.

کتابنامه

مهم ترین منابع مورد استفاده

۱. القرآن الکریم؛ ترجمه: محمد مهدی فولادوند.
۲. الاحتجاج علی اهل اللجاج، الطبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب، نشر النعمان، ۱۳۸۶ هـ ق.
۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، المفید، محمد بن محمد بن النعمان، تهران، ۱۳۷۷ هـ ق.
۴. أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ابن الاثیر، ابو الحسن علی بن محمد، نشر اسلامیه، تهران، بی تا.
۵. إسعاف الراغبین، الصبان، محمد، چاپ شده در حاشیه کتاب نور الأبصار شبلنجی، بی تا.
۶. الإشاعة لأشراط الساعة، البرزنجی الحسینی، محمد بن رسول، چاپ اول، مصر، ۱۳۷۰ هـ ق.
۷. إلزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، الیزدی الحائری، علی، اصفهان، ۱۳۵۱ هـ ش.
۸. بحار الانوار، المجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، چاپ سنگی، سال ۱۳۰۵ هـ ق.
۹. البیان فی اخبار صاحب الزمان، الحافظ الکنجی، ابو عبدالله محمد بن یوسف، با مقدمه و توضیح: محمد مهدی خراسان، نشر النعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۲ هـ ق.
۱۰. الجامع الصحیح، الترمذی، محمد بن عیسی، نشر الفجالة، قاهره، ۱۳۸۷ هـ ق.
۱۱. الحاوی للفتاوی، السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، با توضیحات و حواشی: محمد محی الدین عبدالحمید، چاپ سوم، مصر، نشر السعادة، ۱۹۵۹ م.
۱۲. الخرائج و الجرائح، الراوندی، ابوالحسین سعید بن هبة الله، چاپ سنگی، هند، ۱۳۰۱ هـ ق.
۱۳. سنن أبی داود، ابو داود السجستانی، سلیمان بن اشعث، مصر، چاپ اول، ۱۳۷۱ هـ ق.
۱۴. سنن ابن ماجه، ابو عبدالله القزوینی، محمد بن یزید، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۳ هـ ق.
۱۵. شرح نهج البلاغة، عبده، شیخ محمد، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، نشر الاستقامة، مصر، بی تا.
۱۶. صحیح البخاری، ابو عبدالله البخاری، محمد بن اسماعیل، نشر الشعب، مصر، ۱۳۷۸ هـ ق.
۱۷. صحیح مسلم، ابوالحسین النیشابوری، مسلم بن الحجاج، چاپ محمد علی صبیح و پسران، مصر، بی تا.
۱۸. الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقة، شهاب الدین الهیثمی، احمد بن حجر، مصر،

۱۳۱۲ هـ.ق.

۱۹. الغيبة، ابو جعفر الطوسی، محمد بن الحسن، چاپ دوم، نجف، ۱۳۸۵ هـ.ق.

۲۰. الغيبة، ابو عبدالله النعمانی، محمد بن ابراهیم، تبریز، ۱۳۸۳ هـ.ق.

۲۱. الفتوحات المکیة، ابو عبدالله الطائی، محمد بن علی (ابن عربی)، دار صادر، بیروت، بی تا.

۲۲. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، نورالدین المالکی، علی بن محمد (ابن صباغ)، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۰۲ هـ.ق.

۲۳. الکافی (الأصول)، ثقة الاسلام الكلینی، محمد بن یعقوب، نسخه خطی موجود در کتابخانه شخصی مؤلف (سید محمد صدر)، به خط محمد بن طاهر آقا جان شوشتری، ۱۰۷۷ هـ.ق.

۲۴. الکامل فی التاریخ، ابو الحسن الشیبانی، علی بن ابوالکرم (ابن الأثیر)، بیروت، ۱۳۸۷ هـ.ق.

۲۵. کامل الزیارات، ابو القاسم القمی، جعفر بن محمد بن قولویه، تحقیق و توضیح: میرزا عبدالحسین امینی تبریزی، نشر المرتضویة، نجف ۱۳۵۶ هـ.ق.

۲۶. کتاب المقدس (العهد القديم و العهد الجديد)، دانشگاه کمبریج، انگلستان، بی تا.

۲۷. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ابو الحسن ایربلی، علی بن عیسی، نشر علمیه، قم، بی تا.

۲۸. مرصد الاطلاع علی أسماء الأمکنة و البقاع، صفی الدین البغدادی، عبدالؤمن بن عبدالحق، تحقیق و توضیح: علی محمد بجاوی، دار احیاء الکتب العربیة، مصر، ۱۳۷۴ هـ.ق.

۲۹. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، ابوسالم الشافعی، محمد بن طلحة، دارالکتب التجاریة، نجف، ۱۳۷۱ هـ.ق.

۳۰. مفاتیح الجنان، القمی، الشیخ عباس، ترجمه سید محمد رضا نوری نجفی، تهران، ۱۳۵۹ هـ.ق.

۳۱. الملاحم و الفتن، ابو القاسم الحسنی الحسینی، علی بن موسی (ابن طاووس)، چاپ سوم، نجف، الحیدریة، ۱۳۸۳ هـ.ق.

۳۲. منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، صافی گلپایگانی، لطف الله، چاپ دوم، بی تا.

۳۳. وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعة، العاملی، الحسن بن الحر، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۴ هـ.ش.

۳۴. ینابیع المودة، القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، چاپ هفتم، نجف، الحیدریة، ۱۳۸۴ هـ.ق.

آثار عرضه شده توسط انتشارات موعود

(آذر ۱۳۸۴)

متقاضیان می توانند وجه لازم جهت تهیه هر اثر را
به شماره حساب «۰۱۰۱۷۱۱۷۲۰۰۰۱» سیبا نزد
بانک ملی ایران در وجه موسسه فرهنگی موعود
واریز و اصل فیش بانکی را به نشانی
تهران صندوق پستی ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵
ارسال کنند تا ترتیب ارسال کتب داده شود.

آثار عرضه شده توسط انتشارات موعود (آذر ۱۳۸۴)

| ردیف | عنوان کتاب و موضوع | قیمت (ریال) |
|------|--|----------------|
| ۱ | دایرةالمعارف موعود آخرالزمان؛ مآخذشناسی جامع مهدویت (جلد اول) چاپ اول | ۱۳۰۰۰۰ |
| ۲ | استراتژی انتظار جلد ۱-۳ (بازشناسی تحولات فرهنگی ایران) چاپ پنجم | ۳۰۰۰۰ |
| ۳ | پیشگوییها و آخرالزمان جلد ۱ (آخرالزمان در آینه پیشگوییها و نقد آن)، چاپ چهارم | ۱۳۰۰۰ |
| ۴ | پیشگوییها و آخرالزمان جلد ۲ (آخرالزمان، پیشگوییها از نظر مسیحیان صهیونیست)، چاپ اول | ۲۴۰۰۰ |
| ۵ | رجعت (تبیین اصل اعتقادی رجعت از دیدگاه عقل و نقل)، چاپ چهارم | ۵۰۰۰ |
| ۶ | رهبری برفراز قرون (پاسخی تازه به شبهات درباره امام زمان <small>علیه السلام</small>)، چاپ سوم | ۷۵۰۰ |
| ۷ | شش ماه پایانی (درباره وقایع ماههای پایانی قبل از ظهور)، چاپ سوم | ۲۰۰۰۰ |
| ۸ | سیر تفکر جدید در جهان و ایران، چاپ اول | ۱۳۰۰۰ |
| ۹ | ندبه‌های دلنگی (قطعات ادبی و نجوا با امام زمان <small>علیه السلام</small>)، چاپ چهارم | ۶۰۰۰ |
| ۱۰ | همسفر با خورشید (داستانهایی از تشرفات به محضر امام زمان <small>علیه السلام</small>)، چاپ اول | ۱۰۰۰۰ |
| ۱۱ | همه‌جای حیات (اشعار مهدی)، چاپ اول | ۵۵۰۰ |
| ۱۲ | از حسین <small>علیه السلام</small> تا مهدی <small>علیه السلام</small> (چهل حدیث)، چاپ دوم | ۳۵۰۰ |
| ۱۳ | تحفه امام مهدی <small>علیه السلام</small> (مجموعه فرمایشها و توقیعات)، چاپ اول | ۲۱۰۰۰ |
| ۱۴ | پروتستانتیزم و مسیحیت صهیونیستی، چاپ دوم | ۱۰۰۰۰ |
| ۱۵ | مسیح یهودی و فرجام جهان، چاپ دوم | ۲۴۰۰۰ |
| ۱۶ | بوی مهربانی (مطالب فرهنگی ویژه نوجوانان و جوانان)، چاپ اول | ۱۰۰۰۰ |
| ۱۷ | انتظار، بایدها و نبایدها، چاپ سوم | ۱۳۰۰۰ |
| ۱۸ | برمدار عشق (شرح حال یاران امام حسین <small>علیه السلام</small>)، چاپ دوم | ۴۵۰۰ |
| ۱۹ | دو خاتم (چهل حدیث از شباهت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و امام زمان <small>علیه السلام</small>)، چاپ اول | ۴۵۰۰ |
| ۲۰ | میهمان آفتاب (شرح تشریف سیدابوالحسن ضراب اصفهانی)، چاپ اول | ۱۲۰۰۰ |
| ۲۱ | درآمدی بر نقد مبادی علوم جدید (بازشناسی مبانی علوم انسانی)، چاپ اول | ۳۵۰۰ |
| ۲۲ | امام مهدی <small>علیه السلام</small> و بانوان حریم ولایت (چهل حدیث)، چاپ اول | ۶۵۰۰ |
| ۲۳ | موعود قرآن (چهل حدیث)، چاپ اول | ۶۰۰۰ |
| ۲۴ | آخرین نشانه‌های ظهور (چهل حدیث)، چاپ سوم | ۴۲۰۰ |
| ۲۵ | معرفت امام زمان <small>علیه السلام</small> و تکلیف منتظران، چاپ اول | ۳۰۰۰۰ |
| ۲۶ | زنان عاشورایی (معرفی و نقش زنان در حادثه عاشورا)، چاپ اول | ۱۲۰۰۰ |
| ۲۷ | ماه در آینه (مجموعه داستانی از تشرفات به محضر امام زمان <small>علیه السلام</small>)، چاپ سوم | ۷۵۰۰ |
| ۲۸ | لایق عشق (داستان زندگی نواب اربعه امام عصر <small>علیه السلام</small>)، چاپ چهارم | ۵۵۰۰ |
| ۲۹ | تفکر، فرهنگ و ادب، تمدن (مجموعه مطالعات فرهنگی ۲)، چاپ اول | ۱۵۰۰۰ |
| ۳۰ | تاریخ ناگفته و پنهان آمریکا (مجموعه مطالعات فرهنگی ۵)، چاپ اول | ۱۵۰۰۰ |
| ۳۱ | یدالله (مجموعه مطالعات فرهنگی ۶)، چاپ اول | ۱۲۰۰۰ |
| ۳۲ | واقعه آرمگدون، چاپ اول | ۱۱۵۰۰ |
| ۳۳ | مسیحیان اصولگرا (مسیحیت صهیونیستی) | زیر چاپ |
| ۳۴ | ویژگی‌های آخرالزمان در روایات (چهل حدیث) | زیر چاپ |
| ۳۵ | مملکت رب | زیر چاپ |
| ۳۶ | نظریه اختیاری بودن ظهور | زیر چاپ |
| ۳۷ | موعودادیان (چهل حدیث) | زیر چاپ |